تدصح هذا - السفر من حيث الورق
بسمه تعالی

هو
تحفه حکیم مؤمن

مجموعه کتب ... به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

۱۰۵۷۱۶

۶۱۰
۲۷۵۴ ت

هو الله تعالی شانه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

مخفی و مستور مباد که کتاب مستطاب تحفة المؤمنین از مؤلفات عالم کامل و نحریر
فاضل زبدة الحکماء و المتطببین قدوة الفضلاء و المتتبعین سلالهٔ دودمان احمدی مؤید بتائیدات خداوند
احدی میرزا محمد مؤمن الحسینی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در اوصاف و خواص ادویهٔ مفرده و مرکبه
و کیفیت اغذیه مرتبه کتابیست بغایت مرغوب و بنهایت مطلوب و از تحقیق فواید و تدقیق عواید پسندیدهٔ
خاص و عام بلکه آنچه در کتب ادویهٔ متأخرین مدون است خوشهٔ از آن خرمن است و تاکنون کراراً بزیور
طبع متحلی شده و از کمال مطلوبیت و مرغوبیت چون زر ناب عزیز الوجود و کمیابست و علاوه بر آن در تصحیح
و تنقیح آن اهتمام تمام مرعی نشده لهذا در این اوان سعادت اقتران که سال فرخنده فال یکهزار و سیصد و
ده هجری و بهار شوکت و سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه خدیو اسلام پناه فلک دربار
انجم سپاه ملک الملوک عرب و عجم وارث تاج و تخت کاوس و جم عالم عادل دریا دل باذل حامی
عدل و انصاف ماحی جور و اعتساف ظل الله فی الارضین المجاهد فی مناهج الدین سلطان السلاطین خاقان
الخواقین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار ابد الله سلطانه
و شید الله برهانه است جهت تتمیم فایده و تعمیم عایدهٔ این نسخهٔ شریفه در تصحیح و تنقیح او کمال بذل جهد بعمل آمد
هرچند مبدلول الانسان مشتق من النسیان دعوی برائت از سهو و نسیان برهانی است بیبنیان و اصل و بنیان لکن بهمین قدر توان گفت
که از بسیاری نسخ منطبعه اش اقرب بصحت است امید که فایده اش تام و بهره اش عام گردد و چون بنگرند کانش بسهو و خطائی برخورند محض
از قصور مقصدی ندانند بلکه پاره ای بر عدم صحت نسخ مکتتبه و منطبعه حمل نمایند و الله الموفق و المعین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و انا العبد
۱۳۱۰ هجری قمری
الآثم الجانی ابن الحاج المیرزا مهدی اسد الله الطبیب الکاشانی عفی الله عن جرائمهما بمحمد و آله

اطلاعات صفحه ۹ ... ۱۰۹۹
شنبه ۲۲ آذر ۱۳۵۹
طب سنتی احیا میشود
فروشگاه دکتر بای داژی
انواع داروهای گیاهی و سنتی ایران را به عما عرضه میدارد. میدان اختیاریه شمیران اول خیابان لبخواه شماره ۲۳۷ جهت مشاوره و سفارش داروهای مورد نیاز از ساعت ۸ الی ۱ بعدازظهر و ۶ تا ۳ بعدازظهر با تلفن ۲۴۲۷۳۲ تماس حاصل فرمائید.

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت مرقت ۲۰...
تاریخ ۷/...

چاپ تهران
در ۱۳۱۲ قمری
صفحه ۳۷۲
آخرین صفحه کتاب

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۵۱۹۹
رده‌بندی دیویی:	۶۱۰ ت ۲۷۵۴ ۱۳۱۲ مرجع ☐
سرشناسه:	حکیم مؤمن، محمد مؤمن بن محمد زمان، قرن ۱۱ ق.
عنوان قراردادی:	تحفه حکیم مؤمن
عنوان:	تحفة المؤمنین
شرح پدیدآور:	
کاتب:	مقابع اسدالله کاشانی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	تهران — ناشر: [بی نا] — تاریخ نشر: ۱۳۱۲ ق.
صفحه شمار:	۳۷۱ ص. — مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۵×۲۱ — نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف:	مهرداد بهرستانی — تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۱
یادداشتها:	اهتمام: محمدعلی شیرازی و میرمحمد صادق خوانساری
موضوع(ها):	۱. پزشکی اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. داروشناسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. داروسازی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
شناسه(های) افزوده:	الف. کاشانی، اسدالله بن مهدی، مصحح. ب. بهرستانی، مهرداد، واقف. ج. عنوان.
فهرستنگار:	[امضا] — تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۹

١٥٦٤

٤٤٤٣

دیگوکسین ساندوز
برای درمان نارسائی‌های قلب

ترکیب

قرص ۰/۲۵ میلی‌گرم دیگوکسین
قطره ۱ میلی لیتر = ۳۰ قطره = ۰/۵ میلی‌گرم دیگوکسین

خواص

دیگوکسین کاردیوتونیکی است که در گروه گلوکزیدهای قلبی بین استروفانتین و دیژیتوکسین قرار دارد. حداکثر اثر دیگوکسین ۲ ساعت بعد از مصرف ظاهر میشود. جذب گوارشی آن بین ۷۰ تا ۸۰٪ میباشد و دفع آن نسبتاً سریع است (۲۰٪ در ۲۴ ساعت).

موارد استعمال

نارسائی‌های قلبی به هر علت و شدت (برای دیژیتالیزاسیون اولیه و همچنین ادامه درمان)
نارسائی قلبی در بیماران مسن، با یا بدون علائم نارسائی کلیوی.
در بیمارانی که برای اعمال جراحی آماده میشوند و امکان پیدایش نارسائی قلبی در آنان وجود دارد. نارسائی‌های تازه قلبی، نارسائی‌های حاد قلبی و نارسائی‌های قلبی همراه با تاکیکاردی و اختلال ریتم (فلوتر دهلیزی، فیبریلاسیون، تاکیکاردی پاروکسیمال)، نارسائی قلبی در کودکان.

مقدار استعمال

مقدار استعمال بایستی بطور دقیق بر حسب نیاز هر بیمار تنظیم گردد.

بالغین و کودکان بزرگتر از ده سال

دیژیتالیزاسیون سریع (۲۴ - ۳۶ ساعت)
۱ - ۱/۵ میلی‌گرم = ۶۰ - ۹۰ قطره. پس از فاصله زمانی کافی ۰/۲۵ میلی‌گرم = ۱ قرص = ۱۵ قطره تا وقتیکه نارسائی جبران گردد.
دیژیتالیزاسیون بطئی (۳ - ۵ روز)
۰/۷۵ - ۱/۵ میلی‌گرم = ۳ - ۶ قرص = ۴۵ - ۹۰ قطره بدفعات تقسیم شده تا وقتیکه نارسائی جبران گردد.
ادامه درمان،
۰/۲۵ - ۰/۷۵ میلی‌گرم = ۱ - ۳ قرص = ۱۵ - ۴۵ قطره در روز به دفعات تقسیم شده.

کودکان کمتر از ده سال

دیژیتالیزاسیون سریع (۲۴ - ۳۶ ساعت).
۰/۰۲۵ میلی‌گرم برای هر کیلو وزن بدن بفواصل کافی تا وقتیکه نارسائی قلب جبران گردد (معمولاً ۲ تا ۴ دز کافی است).
ادامه درمان،
۰/۰۱ - ۰/۰۲ میلی گرم برای هر کیلو وزن بدن در روز
بعد از چند روز، بیمار بایستی مورد معاینه قرار گیرد و در صورت لزوم مقدار استعمال دارو تنظیم گردد.

موارد عدم استعمال

بلوک کامل AV و بلوک درجه دو AV (بخصوص ۲:۱) برادی کاردی شدید سینوسی (بخصوص وقتیکه با حمله استوک - آدامس همراه باشد).
درمان جنبی، تزریق کلسیم

احتیاط

درطول درمان با دیژیتال، بیمار بایستی تحت مراقبت منظم باشد و مقدار دارو بایستی همیشه با احتیاجات هر بیمار تنظیم گردد.

در مبتلایان به نارسائی‌های مزمن قلب در اثر بیماریهای ریوی، نارسائی کرونر، اختلالات الکترولیت‌ها و نیز در مبتلایان به نارسائی‌های کلیوی یا کبدی و در بیماران مسن باید مقدار کمتری دیگوکسین تجویز شود. مانند کلیه داروها، دیگوکسین را باید از دسترس کودکان دور نگهداشت.

اثر متقابل داروهای جنبی

کلسیم خوراکی بمقدار زیاد در بیماران دیژیتالیزه باید با احتیاط مصرف گردد. درمورد مصرف داروهای روانی بمقادیر زیاد ازجمله لیتیوم و داروهای سمپاتومیمتیک نیز همین احتیاط را دراین قبیل بیماران باید رعایت کرد.

عوارض جانبی

شایع‌ترین عوارض مخصوص بعد از تجویز مقادیر زیاد عبارتند از،
- اختلالات گوارشی و CNS (بی‌اشتهائی، تهوع، استفراغ) و بطور نادر (بخصوص در بیماران مسن آرتریواسکلروتیک) گیجی، اشکال در تعیین موضعیت، آفازی، اختلال در ادراک از جمله اختلال در درک نور
- عوارض قلبی

اختلال در تعداد ضربان نبض، هدایت وریتم قلب (ریتم دوگانه)، کوتاه شدن قسمت S-T یا وارونه شدن قسمت انتهائی موج T (ECG)
- واکنش آلرژیک پوستی (خارش، کهیر، لکه‌های ماکولی) خیلی بندرت ظاهر میشود.
در صورت بروز عوارض جانبی باید شرح زیر عمل کرد،
- قطع درمان
- جبران کمبود پتاسیم (۰/۵ - ۱ گرم کلرور پتاسیم محلول در آب، چندبار در روز).
- در صورت کاهش منیزیوم پلاسما، تجویز منیزیوم ازراه دهان یا ورید.

درمان آریتمی شدید

بهترین نتیجه با تزریق آهسته و آرام داخل وریدی لیدوکائین حاصل میشود. بیمارانی که کار کلیه و قلب آنها طبیعی باشد بایستی به تزریق اولیه داخل وریدی ۱ تا ۲ میلی گرم برای هر کیلو وزن درمدت ۲ تا ۴ دقیقه و در پی آن ۱ تا ۲ میلی گرم در دقیقه از راه پرفوزیون وریدی پاسخ بدهند. در بیماران مبتلا به نارسائی قلبی و یا کلیوی این مقادیر بایستی بهمان نسبت کاهش داده شود.

درمان‌های دیگر آریتمی شدید

- توسیلات بریتیلیوم (مقدار متوسط = ۵ میلی گرم بازاء هر کیلو وزن بدن داخل عضله هر ۶ - ۸ ساعت).
- پروکائینامید (۱ گرم درروز از راه دهان یا ۰/۵ - ۱ گرم در روز از راه تزریق آهسته داخل ورید با کنترل بوسیله ECG).
- دی‌فنیل هیدانتوئین (۲۰۰ - ۴۰۰ میلی‌گرم در روز بصورت خوراکی به ۲ یا ۳ دز منقسم یا ۱۲۵ - ۲۵۰ میلی‌گرم داخل ورید، ماکزیمم ۲۵ میلی‌گرم در هر دقیقه).
- تجویز سولفات منیزیوم از راه ورید (بدواً ۱۰ - ۱۵ میلی‌لیتر از محلول ۲۰٪ بمدت حداقل ۶۰ ثانیه سپس ۵۰۰ میلی‌لیتر ازمحلول ۲٪ بمدت حداقل ۶ ساعت در بالین) مفید میباشد.
- متوقف کننده‌های گیرنده‌های - بتا هم ممکنست مفید باشند.

بلوک درجه ۳ AV

- تأمین پتاسیم و منیزیوم بشرح فوق
- آمینوفیلین (۰/۲۵ - ۰/۵ گرم تزریق آهسته داخل وریدی ۲ یا ۳ مرتبه درروز)، درصورت لزوم تحریک الکتریکی قلب،

برادی کاردی

سولفات آتروپین (۱ میلی گرم تزریق زیرجلدی، ۲ یا ۳ بار درروز).

توجه

نارسائی‌های قلبی همراه با تاکیکاردی، بوسیله گلوکوزیدهای گروه دیژیتوکسین و در موارد اورژانس با تزریق سدیلانید به نحو مطلوب درمان میگردند

...01 IR

تورکان

تورکان (تی‌اتیل‌پرازین) در منطقه گیرنده‌های شیمیائی و مرکز استفراغ هردو اثر میکند. تورکان برای جلوگیری از تهوع و استفراغ و سرگیجه ودرمان آنها تجویز میگردد.

موارد استعمال

تهوع ویا استفراغهای مربوط به اختلالات معدی، روده‌ای، ناراحتی‌های کبدی، آبستنی وارومی، رادیوتراپی، استفراغهای بعد از اعمال جراحی، ضربه‌های مغزی، میگرن وغیره.
سرگیجه بعلت آرتریواسکلروز، سرگیجه بعلت ناراحتی‌های چشم ودهلیزهای گوش ونیز سرگیجه بعدازضربه‌های وارده به جمجمه.

مقدار استعمال

۱ دراژه ۱ تا ۳ بار درروز درموارد شدید یک آمپول داخل وریدی، داخل عضلانی یا زیر جلدی.

عوارض ثانوی

تورکان نیزمانند اکثر فنوتیازین‌ها ممکن است گاهی اوقات موجب پیدایش اختلالات اکستراپیرامیدال گردد. بنظر میرسد که زنان کمتر از ۳۰ سال مخصوصاً نسبت به آن حساس باشند.
تجویز تورکان درکودکان کمتر از ۱۵ سال توصیه نمیشود علائم اکستراپیرامیدال بعد از قطع درمان یا تجویز یکی از مشتقات آتروپین برطرف میشود.

تهیه شده بوسیله: لابراتوار داروسازی شرکت صنعتی پارس (سهامی‌عام) تهران - ایران
با امتیاز ونظارت فنی ساندوز سویس

قا

تشخیص اول در سبب اختلاف اطبا صفحه ۳
تشخیص دوم ذکر صفات ادویه صفحه ۵
تشخیص سوم در خواص ادویه مفرده صفحه ۸
تشخیص چهارم در مداوای سموم صفحه ۲۶۱
تشخیص پنجم در اوزان صفحه ۲۶۶
قسم اول از دستورات شامل پنج طریق صفحه ۲۶۸
طریق اول: تدابیر ادویه مفرده صفحه ۲۶۸
طریق دوم: دستور استعمال بعضی ادویه صفحه ۲۷۲
طریق سوم: گرفتن عرق - آبها و روغنها صفحه ۲۷۵
طریق چهارم: ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفحه ۲۷۷
طریق پنجم: اصول صناعت و امور تخریبیه صفحه ۲۷۹
خاتمه در خطوط رموزه و اقسام مشهوره آن صفحه ۲۸۸
قسم ثانی در ادویه مرکبه شامل ۲۴ باب و ۵ فصل صفحه ۲۹۲

١٥٦٤

٤٤٤٣

قا
تشخیص اول در سبب اختـ
تشخیص دوم ذکر صفا
تشخیص سوم در خواص
تشخیص چهارم در مد
تشخیص پنجم در او
قسم اول از دستو
طریق اول: تدابیر ا
طریق دوم: دستو
طریق سوم: گرفتن عرق
طریق چهارم: ساختن
طریق پنجم: اصول صـ
خاتمه در خطوط
قسم ثانی در ادو

TORECAN

Properties
Torecan (thiethylperazine) acts on both vomiting centre and chemoreceptor trigger zone to prevent or control nausea. vomiting and vertigo

Indications
Nausea and/or vomiting in gastro - intestinal or hepatic disorders, pregnancy, uraemia, radiation sickness, postoperative conditions, cerebral trauma, migrain, etc.
Vertigo in arteriosclerosis, labyrinthine and ocular disturbances and following head injury.

Dosage
1 tablet or suppository 1 to 3 times daily.
In severe cases or acute conditions 1 ampoule by intravenous, intramuscular or subcutaneous injection.

Side - effects
Like most phenothiazines Torecan may occasionally provoke extrapyramidal symptoms. Females under 30 and particularly children appear more susceptible.
Torecan is not recommended in children under 15 years.
The symptoms respond to withdrawal of the drug or to sedatives and antiparkinsonian agents.

SANDOZ LTD BASLE

قد صحح هذا السفر من حيث الورق

هو

تحفه حکیم مؤمن

مجموعه کتب وقفی ... به کتابخانه ... آستان قدس رضوی

۱۰۵۷۱۶

۶۱۰

۲۷۵۴

هو الله تعالی شأنه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

مخفی و مستور مباد که کتاب مستطاب تحفة المؤمنین از مؤلفات عالم کامل و نحریر فاضل زبدة الحکماء والمتطببین قدوة الفضلاء والمتتبعین سلاله دودمان احمدی مؤید بتأییدات خداوند احد میرزا محمد مؤمن الحسینی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در اوصاف و خواص ادویه مفرده و مرکبه و کیفیت اغذیه مرتبه کتابیست بغایت مرغوب و بنهایت مطلوب و از تحقیق فواید و تدقیق عواید پسندیده خاص و عام بلکه آنچه در کتب ادویه متأخرین مدون است خوشه از آن خرمن است و تاکنون کراراً بزیور طبع متحلی شده و از کمال مطلوبیت و مرغوبیت چون زر ناب عزیز الوجود و کمیاب است و علاوه بر آن در تصحیح و تنقیح آن اهتمام تمام مرعی نشده لهذا در این اوان سعادت اقتران که سال فرخنده فال یکهزار و سیصد و ده هجری و بهار شوکت و سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه خدیو اسلام پناه فلک دربار انجم سپاه ملک الملوک عرب و عجم وارث تاج و تخت کاوس و جم عالم عادل دریا دل باذل حامی عدل و انصاف ماحی جور و اعتساف ظل الله فی الارضین المجاهد فی مناهج الدین سلطان السلاطین خاقان الخواقین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار ابد الله سلطانه و شید الله برهانه است جهت تتمیم فایده و تعمیم عایده این نسخه شریفه در تصحیح و تنقیح او کمال بذل جهد بعمل آمد هرچند بمدلول الانسان مشتق من النسیان دعوی اثبات از سهو و نسیان بی معانی است تهاون اصل و بنیان لکن بهمین قدر توان گفت که از سایر نسخ منطبعه اش اقرب بصحت است امید که فایده اش تام و بهره اش عام گردد و چون نگرندگانش بسهو و خطائی برخورند محض از قصور مقصد ندانند بلکه آنرا بر عدم صحت نسخ مکتتبه و منطبعه حمل نمایند والله الموفق والمعین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و انا العبد

۱۳۱۰ هجری قمری

الاثم الجانی ابن الحاج المیرزا مهدی اسدالله الطبیب الکاشانی عفی الله عن جرائمهما بمحمد و آله

اطلاعات ... ۹ ... ۱۰۲۹
طب سنتی احیا میشود
فروشگاه ذکریای رازی
... انواع داروهای گیاهی و سنتی ایران ...
... داروهای مورد نیاز ...
تلفن ۲۶۲۷۳۲

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت ۲۰...
تاریخ ...

چاپ تهران در ۱۳۱۲ قمری
صفحه ۲۷۲ آخرین صفحه کتاب

اسم کتاب: تحفة المؤمنین = تحفه حکیم مؤمن
مولف: محمد مؤمن بن محمد زمان حکیم مؤمن
موضوع: پزشکی سنتی — زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۳۱۲ ق — محل چاپ:
شماره عمومی: ۱۵۱۹۹ — کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: عبدالعلی محمود ادیب تبریزی — تاریخ:
طول: ۳۵ — عرض: ۲۱ — شماره صفحات: ۲۷۱
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات:

بسمه تعالی
تدصح هذا - الفرس حیث الورق

هو
تحفه حکیم مؤمن

۱۰۵۷۱۶

۶۱۰
۲۷۵۲

هو الله تعالی شأنه

مخفی و مستور مباد که کتاب مستطاب تحفة المؤمنین از مؤلفات عالم کامل و نحریر فاضل زبدة الحکما و المتطببین قدوة الفضلا و المتتبعین سلالهٔ دودمان احمدی مؤید بتائیدات خداوند احد میرزا محمد مؤمن الحسینی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در اوصاف و خواص ادویهٔ مفرده و مرکبه و کیفیت اغذیه مرتبه کتابیست بغایت مرغوب و بنهایت مطلوب و از تحقیق فواید و تدقیق عواید پسندیدهٔ خاص و عام بلکه آنچه در کتب ادویهٔ متأخرین مدوّن است خوشه‌ای از آن خرمن است و تاکنون کرارا بزیور طبع متحلی شده و از کمال مطلوبیت و مرغوبیت چون زر ناب عزیز الوجود و کمیابست و علاوه بر آن در تصحیح و تنقیح آن اهتمام تمام مرعی نشده لهذا در این اوان سعادت اقتران که سال فرخنده فال یکهزار و سیصد و ده هجری و بهار شوکت و سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه خدیو اسلام پناه فلک دربار انجم سپاه ملک الملوک عرب و عجم وارث تاج و تخت کاوس و جم عالم عادل دریا دل باذل حامی عدل و انصاف ماحی جور و اعتساف ظل الله فی الارضین المجاهد فی مناهج الدین سلطان السلاطین خاقان الخواقین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار ابد الله سلطانه و شید الله برهانه است جهت تتمیم فایده و تعمیم عایده این نسخهٔ شریفه در تصحیح و تنقیح او کمال بذل جهد بعمل آمد هرچند بمدلول الانسان مشتق من النسیان دعوی ائتلاف از سهو و نسیان بی‌معانی است تهاون اصل و بنیان لکن بهمین قدر توان گفت که از بسیار نسخ منطبعه اش اقرب بصحت است امید که فایدهٔ اش تام و بهرهٔ اش عام گردد و چون بنگرند کانش بسهو و خطائی برخورند محض از قصور مقصدی ندانند بلکه پاره‌ای از بر عدم صحت نسخ مکتتبه و منطبعه حمل نمایند و الله الموفق و المعین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و انا العبد الآثم الجانی ابن الحاج المیرزا مهدی اسد الله الملقب بالکاشانی عفی الله عن جرائمهما بمحمد و آله

۱۳۱۰ هجری قمری

چاپ تهران
در
۱۳۱۲ قمری
صفحه ۲۷۲
آخرین صفحهٔ کتاب

برای شناسائی این کتاب رجوع شود به صفحتین
۴۰۲ و ۴۰۳ - جلد سوم کتاب الذریعه
تالیف شیخ آغابزرگ چاپ ۱۳۵۷ قمری
در نجف اشرف

این کتاب
در سلطنت شاه سلیمان
صفوی تالیف شده است
تاریخ تالیف
سال یک هزار و هشتاد
هجری قمری است
صفحه ۹ سطر ۱۶

هذا کتاب
تحفهٔ حکیم
محمد مؤمن
بن
میر محمد زمان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک وارزقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرین شربت جود حکیمی اجل شأنه
که به تنقیصیان ذاتی عرصهٔ امکان مانده و جوش رسیده و ظلمتیان نهانخانهٔ نیستی را از روایح وجود جان هستی دمیده مجردان متعلق
در سرادقات خدمتش قائم‌مقام قائم بذات و لباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون بشئون صفات در این بزم سازان میثاق
علوی از کیفیت لطف نهانی در خروش و پیر و پایان محفل سفلی از کمیت مائدهٔ ظهور در جوش از حکمت محکمش آبای علوی را با امهات سفلی
ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایت اختلاط از دار الشفاء جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار اتحاد و اجزاء هر گل و خار در
تراکیب برگ و بار از صحت نژاد باغ سایه پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاک نشین از بهار لطفش گلهای رنگارنگ در
جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطهٔ خاک و نایب مناب امر کن که خاتم انبیا و سرور
رسل است اقرب سرمنزلش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه کبریا که صاحب سریر لوکشف الغطاست از ارتباط
آلش مسندنشین دستگاه وصایت و والیان ولایات ارض و سما که ائمهٔ هدا اند از عزائمش امین امانت ولایت فرد
رخش خطی کشیده در نکوئی که بیرون نیست از ناخوردنی و بعد بر ناظران حقایق رس مکشوف میدارد که والد این ذرهٔ
بیمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود حدس صایب ید بیضا در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده
و مجربات چندی از آن مخلف گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه این خادم مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طبیب مجرب
یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابرین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد و
باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغهٔ فارسی نوشته و مبالغه در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بلاد اعاجم
بآن اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهة اشتباهات او اکثر ادویهٔ مؤثره مبدل بعدیم الخاصیه شده خواست که بقدر امکان
آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب اختیارات ذکر نموده در سلک تحریر آورده لهذا کتاب مالا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع
بغدادی را که در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار
و غیره از کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده اخراج کرده و دقیقه نامرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکرة اولی الالباب مشهور
بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی از امور مزیدی داشته الحاق او را واجب دیده و
هرچه ابن تلمید مؤلف مغنی و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده و در جامع بغدادی بنظر نرسیده
بیان آن را لازم دانسته و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن جزله و حاوی کبیر و صغیر و شفاء
الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و بختیشوع و منقذ السموم جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات محمد بن زکریا و
سایر کتب که فهرست اسامی آنها جهة اختصار در دیباچه در خارج کتاب مرقوم است و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات حکمای هند
مثل ترجمهٔ باهر و کتاب جوک و سیتم گ و بهو جد بود و فیروز شاهی و سسرت اقتباس آن لازم بود مهما امکن و بجهة اقتضاء اسامی
قائلین برآثار ادویهٔ مجهول الماهیه که در کتب ملاحظه شده در قید تحریر درنیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه و قیاس بر آن
دلالت دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بآن لازم بوده ذکر کرده و ضیافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و بسیاری کتب مصنفه

انصاف و دانش و استقرا پوشیده نخواهد بود و چون والد و جدّ این بی بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالی
مقدار و خاندان بهیهٔ مرتضویه و دودمان مضیئهٔ علیهٔ صفویه بوده اند و این بیمقدار نیز لباس اخلاص و روی بملازمت رکاب سپهر انتساب اعلی
در بیعت ناصر حاکران ائمهٔ اثنی عشر حافظ ملت بیضا خاتم الانبیا باشرف حسب حق ائمهٔ هدی شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان
سلطان خواقین جهان سکندر حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر والاسم والمکان لازال مؤیدا بتأییدات السبحانیه و مؤیدا بالمائدة
الجلال الربانیه مفتخر و سرافراز بود لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین اسمی باسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم
لیاقت این اراده از آنست که خدمتی ازین لائق تر بدرگاه شاهنشاه نمیدانست پای ملخی نزد سلیمان بردن عیبست ولیکن هنرست از
موری التماس از ناظران این نسخهٔ سقیم آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند و مجد و کتابت کتاب لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح
صاحب دیوان پیرامون کتب طی نکردند و این مجموعه مشتملست بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات مبنی است بر پنج تشخیص تشخیص اول
در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیات و قوة و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر دوا و ذکر درجات و اقسام قوتها با قسامه تشخیص
ثانی در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه و مشابه آن و تفسیر اسامی و مصطلحاتیکه در طی انشاء این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه
مفرده مدار علیها است تشخیص ثالث در بیان ماهیة و خواص و کیفیت ادویهٔ مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان
مناسبت تشخیص رابع در مداوای سموم تشخیص خامس در بیان اوزان و آنچه بآن متعلق است و دستورات بسه
قسم منقسم است قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است بادویهٔ مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تشویه و امثال آن و
طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه قسم دوم در بیان اعمالی که متعلق است بادویهٔ مرکبه و ذکر معاجین
و حبوب و سایر مرکبات قسم سیم در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر تشخیص
اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب
بر ارباب فطانت پوشیده نماناد که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه و بجهة خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلفة الصورة و الماهیه
میباشند هرگاه شخصی آنرا در بلدی دون بلدی یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی یا در وقتی که نارس بوده مشاهده
کرده باشد بموجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر احوال و اوقات مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آنرا
موافق ادراک نموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت و نفع و ضرر آن بحسب اطلاع خود ذکر کرده
و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجهٔ مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیت
و قوه و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت بامزجهٔ سابقه داده اند و جمعی قیاس معتدل المزاج و بعضی
قدری را منظور داشته اند که کمتر او را مؤثر ندانسته اند و بعضی اکثر مقدار را اعتبار نموده که زیاده از آن استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت بضعیف
المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ ادویه آنستکه هرچه حیوانی باشد از
حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین حیات یا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش بخاک
و سایر کثافات نبوده باشد و در رنگ و بو و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهور بآن بلد بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن
و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در آنصورت قبل از تمامی نمو و پر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن
و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفه‌ها را بعد از شگفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شگفتن بهتر است و شاخها
را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه
میباید گرفت و باید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نموده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای
گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه خشک باید کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است
و غذا تاثیرش بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل بالذات منحصر است بچهار مرتبه چه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود ببدن معتدل و متغیر شده
او اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل
گویند و اگر تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجهٔ اول نامند و هرگاه تغییر ظاهری غیر خفی دهد درجهٔ دوم
و اگر نهایت تغییر دهد و بمرتبهٔ فساد طبیعت نرسد درجهٔ ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رساند درجهٔ رابع نامند و

هریک از درجات را عرضی باشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده ذکر
آن لایق تر دانسته چنانکه ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامیکه کیفیتی بحد غلبه و محسوس نرسد در عرض معتدل
مجازی خواهد بود و غلبهٔ آن بحدیکه بحیثی زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبهٔ احساس است درجهٔ اول نامیده اند و غلبهٔ دو چندان را
درجهٔ دوم و علی هذا القیاس تا درجهٔ چهارم که مرتبهٔ افراط تاثیر است پس در حار مثلا درجهٔ دوم دو جزو حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان
و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و حنظه مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت
و قلت اجزاء حاره بحیثیت بر سایر اجزاء و قدر شربت هریک بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که بتجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر
بحسب زیادتی و کمی مقدار شربت هریک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه باحساس کیفیت ذی مزاج مافوق و ماتحت آن شود سبب اشتباه مذکور
قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه بنا
خواص مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهة تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیهٔ غالبه بنهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شد بیان نموده اند که چون
مشتملست بر اعضیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبهٔ ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و
بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساریست پس هرچه بقدریکه خالی از افراط و تفریط وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن
از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل اعضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارة ازاواست یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر
منحصر در روح مجاور مجاریست و تجاوز از آن در شان آن نیست درجهٔ اول اثر و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجهٔ دوم و اگر در روح و اخلاط
و رطوبهٔ ثانیه تاثیر نماید درجهٔ سیم و اگر تاثیر آن در روح و غلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجهٔ چهارم
و اکثر آنچه تاثیر او بمرتبهٔ چهارم باشد سم قاتلست مگر آنکه بحسب صورهٔ نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است بنسبت
و قوه عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسهٔ اواست در موضع تلاقی مرتبهٔ اول فعل محسوس ادویه است بسبب
کیفیهٔ متشابهه که در مبدء ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبهٔ دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانویست در ملاقی
آن از لوازم مرتبهٔ اولست چه آن ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزائیکه هر یک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی
و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هر چه
مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج تاثیر اثر موافق آثار اجزاء مفردهٔ اواست آن مرکب را متوافقة
القوه گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده را در مکان
خود استعمال مینماید در صورتیکه عایق نداشته باشد مرتبهٔ سیم از لوازم مرتبهٔ اول و ثانیست بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت
از او است مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت او است در مزاج که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص سطوخودوس
بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی او است که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورهٔ نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاجی ثانوی او
که بواسطه صورهٔ نوعیه رفع سم میکند بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که ببقای صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب
قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله مماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و بدستور
مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکبست از مائیه و دهنیت و جبنیت و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین
صورهٔ نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی است که قوتها
بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزاء غیر مماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند که
بعضی از مرکبات بصور نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و گل که مرکبست از آب و هوا و بخاریکه مؤلفست از آب و آتش و هر چه با صورت
نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدیکه تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل او بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات
و المعادن سبعه است و گویند بسایط منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوه ناریه صابغه
غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجوهر بود و کبریت کم باشد با قوه مائیه
صورهٔ قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب مکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صبغ وفور داشته بدی جوهر کبریت مانع
باشد صورهٔ نحاسی پذیرد و چون با انجمال پیوست شدید غالب باشد صورهٔ روی توتیا که خارصینی نامند فایض شود و اگر کبریت جید الجوهر

و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورهٔ حدیدی عارض شود انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هریک شود ممکن است
و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی با تفریق اجزا بسیار سهلست مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار است و قدما فرموده اند که هر
گاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل اجزاء او استنباط میتوان نمود چه هرگاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل آن اجزاء مائی و زبد آن
اجزاء هوائی و صاعدش اجزاء ناری و ثفلش اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص
امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در مادهٔ لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حار در لطیف
حرافه ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحه و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ عفوصه و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحرارة
والبرودة در لطیف دسومه و در غلیظ حلاوه و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهه و تعریف هریک و بیان افعال آن بعد ازین مذکور خواهد شد تشخیص ثانی
در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتی که در این تالیف مذکور میشود و در سایر کتب
ادویه مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلیه میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان
فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلیست مانند تفتیح و تسدید و ردع
و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم
نیمبرشت دوم لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل نبات و کاهو چهارم لطیف ردی الکیموس
قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند و زرده تخم مرغ که زیاده پخته
شده باشد ششم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسب و کبش هفتم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود هشتم
غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کوبه نهم متوسط اللطافه و الکثافه که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد
مثل گوشت بره یکساله که تعلی نامند دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که قنبیط عبارة از او است یازدهم متوسط صالح
الکیموس قلیل الغذا مانند انگور دوازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا
مانند جوجه که خوب پخته باشد چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب نپخته باشد پانزدهم لطیف صالح الکیموس
متوسط الغذا مثل نان گندم بسیار خوب پخته شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله هفدهم لطیف
ردی الکیموس متوسط الغذا مانند نان بدپخته هجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم بوته دار که کرنب عبارة از آنست و تفسیر اسامی
و بیان فعل هریک و صفات آن بترتیب حروف بدین نهجست حرف الالف اکال یعنی خورنده عضو هرچه بسبب افراط تحلیل و جلا
و تفریق و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد اغصان بمعنی شاخها است
و مخصوص شجر و گیاه بسا قدار است اکلیل بمعنی تاج و ابر نازک و غیر آن آمده و در ادویه مراد از و چیزی بودن شکوفه و بار نباتات
والکه و اکالیل جمع آن آجام بمعنی نیزار است اودیه جمع وادی و بمعنی کنار رودخانها است انکباب مراد از نگاه داشتن عضو است
بر بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی استنشاق به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد حرف
الباء بشع بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که در آن
آب جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند بخور هرچه دود او را استعمال نمایند بنک کربهائی که در ساق اشجار متکون شود یا در زهر اسم فارسی
تریاق است و گویند هرچه رفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسمست بر نور بفارسی بلغور است بزر آنچه از بار نباتات در غلاف
و در قشر باشد مثل خشخاش باقور جمع بقراست باکوره نخستین میوه که برسد بتر بریدن بزاق و بصاق آب دهن بعر بفتح اول سرگین
بکر شتر جوان و بکر اول دوشیزه حرف التاء تفه بمعنی بیمزه است و مراد از و طعمی است که نه لذیذ باشد نه کریه و تاثیر او ترتیب و
تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوه و صحت مزاج و روح بحدی کند
که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص صناعیست و اینکه افیون را تریاک مینامند بجهة حفظ قوه است که در این امر با تریاک اشتراک
دارد تصفیق آمیختن آب با شراب تعلیق آویختن چیزی بگردن و بسیار اعضا تکرج بفارسی پی ور گویند و آن متغیر شدن طعم است
یا بو یا هر دو تکلیس بمعنی ساروج و سیر آب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از و مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهة نفوذ و سرعت
تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد یا بعمل دیگر تصعید آنچه بآتش اجزای او را اصعود فرمایند و لطیف او را اخذ فرمایند حرقه

الثاء ثمش لغة یونانیست مراد ازاو هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد ثمره بار نباتاتست مثل خوشه و میوه و امثال آن ثقیل
بمعنی گرانست در طبع و دیر فعل بوده سریع النزول نباشد حرف الجیم جرلیش تخم کوفته که بلغور نامند جرله براء مهمله زمین سنگلاخ جبیر کسر
عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاک کننده است و فعل آن رفع کردن رطوبات لزجه از سطح عضو مانند از زوت و هرجالی ملین طبع
بود اگرچه بقوه مسهله باشد جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلاتست بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل
ثافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شده است که در شان او سیلان
د بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی جفاف خشکی حرف الحاء حامض بمعنی ترش
و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفاء تندی خون و تولید ریاح و مضر عصابست و هرچه زبان را
اندک بگزد و با اندک جلا و عذوبه و تقطیع باشد حامض نامند حکاکه آنچه از ساییدن دو چیز پیدا شود حلو هرچه زبان را منبسط سازد و اندک
حرارت در او احداث کند و لذید باشد شیرین نامند و فعل آن تنضیج و تلیین و جلااست و کثیر الغذا و محبوب قوی تهاو معطش باشد حریف
بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل او تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است جته
شده حراره حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت و فعل او مثل فعل اجزاء او است حلاق سترنده حمول اعم از فتیله و فرزجه است
حب آنچه در ثمر بار زباشد و بغلاف مثل گندم و جو حمل بار نباتاتست اعم از ثمر و شابه ثمر است حلیب شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده
حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده باساق باشد و بحد تمش نرسد حرف الخاء
خاثر آنچه اجزاء اخلاط را بهم آورد خفیف بمعنی سبک و آنچه بر طبع احتمال او آسان باشد و سریع النزول خمل بمعنی پرزاست و در ادویه هرچه
پرزبر سطح او ظاهر باشد مثل آنچه بر روی به میباشد خاتم بمعنی تمام کننده و عبارة از او چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرق ملتحم
پوست بروماند خلع بیرون رفتن سر استخوانست از مکان خود خیلع سست خلعلع آم صبغ است خرو سرگین طیور حرف الدال دسم
هرچه زبان را زم و اجزا او را منبسط نماید بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و ارخاء بی احداث سخونت است دواء
مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دواء غذائی آنکه تاثیر بکیفیة او زیاده بر تاثیر کمیة او باشد دواء سمی آنکه بکیفیة تاثیر او موافق مزاج
بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق آنچه بجهت لزوجه کثیفه بدست چسبد مثل دبق دهنی آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت
اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی مالیدنیست و مراد از و آنچه از سنونات که با انگشت بر دندان بمالند حرف الذال ذو بدیل
ذرور آنچه ساییده بر بالای عضو پاشند ذوالخاصیه آنکه تاثیر بصورة نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند حرف الراء رخص
کوفتن خوزم و سست رخص بفتح اول و ثانی باز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد رزین آرمیده و مرد بردبار و در ادویه
آنچه در متانه و خوش جوهری تمام باشد رادع آنکه مواد را مانع از ریختن بعضو شده عضو را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذبست رمص
رطوبة غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع فضله
بضم اول انسان رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات انداز ند و بر روی آن نایستد راسب نامند روث سرگین حیوانات است
حرف الزاء زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مراره و ملوحت زهر شکوفه زغب اول موئیکه در حیوانات بر آید و هم گیحت است
که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد مزغب نامند حرف السین سایل آنچه اجزاء او در حرکت کند اعم از
آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبطه بکره ساحل کنار دریا سنون آنچه بدندان بپاشند و بمالند و
مقوی جوهر او باشد سم بفارسی آنچه زهر نامند و بسبب ضدیة کیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سحق آنچه بسیار نرم ساییده باشند
سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم حرف الشین شطب بضم اول و ثانی از قانون الادب شیر و بفتح
اول و سکون ثانی از قاموس اللغه جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه آنچه باین صفات باشد مشطب گویند شجر نباتیکه با ساق
خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما شرنج
بضم اول و فتح ثانی لنگرهای کوشک و در ادویه آنچه در اطراف زواید و بر آمدگی داشته باشد مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی در
پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ بفتح اول و سکون ثانی سر شکستن و فراخی شعیدی
بر روی اسب و شنخ عصل بمعنی از هم باز شدنست حرف الصاد صفیق پوست درشت صفق بفتح اول و سکون ثانی آب که برادیم با

مشک نوریز ندیس زرد گردد و بمعنی طرف و کناره و در نباتات آنچه چین دار و با زردی و میل بطربی داشته سقیم باشد صفق نامند صحره
زمین سنگستان صالح الکیموس آنچه از و خونی متولد گردد که بجهة اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با و بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و بهم نرسد
حرف الضاد ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و به بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته یا نداشته باشد حرف الطاء
طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ آنچه جوشانیده آب او را استعمال نمایند طیب بسکون یا خوشبو و بتشدید آن پاکیزه طری تازه لین
خورد کردن طاحونه که آسیا باشد سمی با سم لازم اوست طافی آنچه بر روی آب ایستد طبرزد عبارت از خالص هر چیزیست حرف العین عفص
بکسر الفاء طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب برودة بهم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت و ردع است عاصر آنچه
با وجود بهم آوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دل و بفارسی فشارنده گویند عشب بضم اول و سکون ثانی گیاهیست عصیر آب فشرده
از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیر است اما آنچه بآتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عنقود خوشه انگور و نباتات و
عناقید جمع آنست عطر بوی خوش حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از حلق بر آید و مراد از حرکت دادن مایعات در حلق و فرو بردن
او غضن بضاد معجمه نارس از نباتات غسال بمعنی شسته شونده آنچه جلای سطح عضو با خانه طلوب ثانیه و بد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف
و در اغذیه بیشتر مبتداولست و استعمال لفظ کثیف در ادویه حرف الفاء فتیل بمعنی شافه که مخصوص بپا باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص
باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن حرف القاف قابض طعم گیرنده را نامند که اجزاء زبان را بهم آورد
و درشت نسازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست و در غیر طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو
حبس و استمساک نماید قطور آنچه در گوش و چشم و اعضا چکانند قاشر هرچه بحدی جالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشر نمود
قاتل آنچه از ضدیة هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص است باسم سم و غیر حیوانی مختص باسم قاتل قضبان
شاخهای گیاه بیاق و قضیب واحد او است قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه کشت حرف الکاف کیلوس
کشکابیست که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار او جزو بدن
شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف است آنچیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفعال از
کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن بسرعت نماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظه را بحرارت رقیق ساخته رفع نماید مانند تخم سداب
کاوی بمعنی داغ کننده و مراد از آن آنچه جلد را بجهة احراق و تجفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در رفع نزف الدم
جراحت حرف اللام لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لصوق لزاق آنچه بر عضو بچسبانند و با
چسبندگی باشد لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لعابی آنچه از خیسانیدن او در آب اجزاء او مخلوط برطوبت شده چیزی
لزج بهم رسد و چون بر پشته کنند الزاق او درو میشود لطیف آنچه در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در
جمیع اجزاء بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج آنچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در او که قابل امتداد گشته منقطع
نگردد مثل خبازی لحا ریشهای باریک نبات تخلخه آنچه با مایعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لیف آنچه از اصول و لحاء نباتات روییده با
ازلحا باشد لاذع هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراد
محسوس نباشد مثل ضماد خردل یا بر که حرف المیم مالح شور آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین
و جلا و غسل یابعد السترتلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است
ملطف آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل جاشا مغلظ آنچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان او باشد که بقوه لین
خلط بحرارت مبخره و اخراج اجزاء آن جزو بعد جزو از موضع احتباس خلط کند مانند جندبیدستر هرچه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد و قابض است
محشن هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزا مانند خردل
مملس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و ضد محشن است مفتح آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک
آن مانند فطراسالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هرچه
عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب آنچه ضد مرخی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد
اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس مانند طبیخ جاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه مقطع آنچه بسبب حراره لطیفه نفوذ کند مابین خلط

لزج و سطح عضو ملاصق او و رفع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مقشی هرچه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند محلل
هرچه بسبب قوه نافذه حاره تحریک اجزا و لذاعه مسامات کند مثل انجره مقرح انچه بقوه حراره نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط او را
بسبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزاء فاسد کند مثل بلادر محمر انچه بسبب حرارة جذابه جذب خون بظاهر جلد
کند مثل انجیر یا خردل محرق هرچه بقوه نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیه نماید مثل فرفیون مفتت انچه تفریق اجزاء
خلط متحجر کند مثل زجاج محرق معفن هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد بنوعیکه بدل ما یتحلل نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل ما
زنیخ مقوی هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضا بکند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل کل مختوم یا
بسبب تعدیل مزاج مانند روغن گل سرخ منضج هرچه در همه جهة بخلاف منضج و هاضم باشد مرقق انچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ مفرح هرچه روح
حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع کند مثل شراب مشهی انچه تحریک طبع بخواستن غذا کند مبهی انچه سبب
تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضا شاسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر انچه
اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا کند معرق انچه
بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج کند مقیی هرچه اخراج فضول از مری کند ملین اعم از منضج و مزلق
و مخرج مافی المعدة و الامعاست مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی انچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید
مخدر انچه بتکثیف روح حاس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانیست بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد
و خشک میباشند مزلق هرچه رطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند تا انچه در آن محتبس باشد بحرکت در حرکت نماید مثل آلوی بخارا مجفف
انچه افناء رطوبات یا تقلیل او کند مانند سندروس مسدد انچه بسبب کثافت و لزوجت در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند
مثل سفیداب یا بسبب لزوجه باعث تسدید گردد مانند لعابها مغری انچه بالفعل یابس بوده در او رطوبت لزجه بوده که سبب حبس سیلان مواد
گردد مثل آهک بشسته معطش انچه طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از انکه ترویج او بآب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه معطس هرچه بقوه
نافذه تحریک مواد و دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث گردد مصلح انچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از انکه رفع ضرر او کند
یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوه یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهه وصول او باعضا گردد مرمخ انچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او را
زیاد سازد مثل موم روغن مدمل هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبه سطح جراحت را لزج و چسبنده گرده و دهن زخم را بهم آورده مانند دم الاخوین
ملحم انچه بسبب تجفیف و تلطیف و تعدیل مزاج خونیکه وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند منسخ
همزه و با فقه مرادف است مایع انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مزواة پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سرد
در اثمار و کلها هرچه سرا و هموار نبوده زوایدداشته باشد مفرق گویند معقف خمیده و کج شده مضع خوابانیدن چیزی مضموع هرچه از خوابانیده باشد
مسبت هرچه خواب آورد و یا منوم مرادف مسکر هرچه مستی آورد اعم از انکه بالفرح باشد یا نباشد مضمضه هر مایعی که در دهن حرکت دهند
مروخ مالیدن چیزی را بعضا ممسوح انچه در مالیدن او بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند مبرود انچه بسوهان خورد کرده باشند منحول
انچه بیخته باشند منتن بدبو مصول انچه در شستن او مبالغه کرده باشند محرق انچه در سوختن بحد رمادیت رسد حرف النون ناشف انچه جذب رطوبه
سیاله کند اعم از انکه منافذ او مرئی نباشد مثل اهک آب ندیده یا مرئی باشد مثل اسفنج و ناشف را اثر نامند نجم نبات بیساق است نطلی در لغات مراد از
تو میستی در ادویه مراد خود روئیکه نکشته باشند نفاخ هرچه در او رطوبه غریبه باشد و از حرارت تحلیل نیافته مستحیل بریاح شده خواه در معده
و معاء مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم تاثیر افعل تقویه باه است نفوخ انچه از ادویه ابینه سائیده را بجایی دمیدن مثل نقوع
و نقیع خیسانیده که بجوشانیده صاف نموده استعمال کنند نشاره انچه بسوهان دم اره ریزه شده باشد نطول هرچه را جوشانیده و آب او را بر اعضا
ریزند و یا شوید قسمی از ذات تشوق انچه بی کشند حرف الواو و غرلغین معجمه زمین سخت و همین سستی و بهی بسکون هاقبل از یاد را خوان
که بدون تفرق اتصال باشد و شب جستن از جانور گزنده و قود بر افروختن آتش حرف الهاء هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ و کند را نید ن غذا
و خلط کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی هش انچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک فشردن ریزه شود مثل صبر خوب عار یقون متخلخل
پاره شدن تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر
اسامی ادویه بلغه یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آنها مخفی نماند که هرچه مجرب دیگرانست بلفظ گویند مجرب نا مجرب

ضماد (margin)

حرف النون (margin, handwritten)

فحل (margin)

الواو — حرف الهاء (margin, handwritten)

دانسته شده امیشود و انچه تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و هر دوائی اولا افعال کلیه او بیان میشود مثل اکثر مفتح است یا رادع است و امثال
آن تا آثار او را منحصر بافعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض اثر دارد ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره در امراض غیر مسطوره او را
استعمال نمود و تجارب دیگر نیز حاصل گردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده منفرد
مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید مرتکب بیان خاصیت جزو دیگر الخیر نشود و تحلل
سایر کتب که تشویش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار او مرتکب ذکر سایر آثار بیخ او شده اند و علی هذا
القیاس و چون مداوای چندی از سموم بیک نسق است هر یکرا بانفراده دوائی منحصر نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یکرا در طی ذکر ماهیت آن
بیان ننموده در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسیکه تالیف در ادویه مفرده نموده
دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی لقمان عبارة از اوست و تالیف مذکور مسمی بمقالات ستة فی الحشائش است و ثانی قولس که ادویه
عین را جمع نموده و ثالث اندروماخس صغیر که ادویه تریاق کبیر را جمع کرده و رابع جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان
نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسیکه از یونانی بسریانی نقل نموده دیدروس نصاری بابلی است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان
نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید افادات و تالیف مزبور مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین مزبور
اغذیه را از ادویه جدا کرده پس نجاشعه در آن باب تالیفات کرده و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریاست که کتاب کامل
الادویه و کتاب شامل را تحریر فرموده پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منهاج و جرجیس ابن بوحنا
و صاحب و امین الدوله و ابن تلمید مولف مغنی و ابن بیطار مولف ظالاسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف
نموده و مولف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده
و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر نرسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد حرف الالف الالف مع الالف
آطریلال لغت بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهة مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و بترکی غاز ایاقی نامند و مراد از و تخم است بسیار ریزه
و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و آخر بهار میرسد و انچه
سبز و تیره و شبیه برازیانه است قسمی از دو قواست و تخم خلالدان گویند در آخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات
و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهة رفع ریاح و ایلاوس
بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش
سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب و چون در فصل گرمی هوا
یکدرهم او را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف
دارند تا آفتاب بر او افتد و آب ننوشند و عرق کنند در روز اول نهایت تا روز سیم موضع برص آبله کرده بعد از دفع زرداب بالکلیه برطرف
شود و مجربست و گفته اند که هرگاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مزبور استعمال نمایند
یقینا رفع برص میشود آالسن لغه یونانی و بمعنی مبری الکلب است و بجهة رفع کردن او زهر سگ دیوانه را و او نباتیست ساقش بقدر زرعی و
شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و مابین سرخی و سیاهی و تخم او مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف دو
طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی با نخواه و گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر برگها روید در اول سیم گرم و در آخر اول خشک محلل و جالی
و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و ورکین و مجفف باعتدال و طبیخ او جهة جمود و برودت مفرط و سعوط او جهة
زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا از هراس آن و ضمادش جهة کلف و با عسل جهة جوششهای
سر که زرداب از و آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش نصف وزن حب الغار یا دو وزن او نانخواه و جالینوس
فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و با سی و سه مثقال عسل بدفعات یابد و دفعه یکروز در میان سگ دیوانه گزیده
بنوشند بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بجهة رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب بترسد و گویند چون
گیاه او را بجمیع اجزاء بپارچه سرخی بسته بر اعضاء دردناک مواشی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص در سر انسان میدانند و گویند
تعلیق او در خانه موجب حفظ اهل خانه است و مولف جامع الادویه از محمد ابن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشة السلحفات

فلان (margin)

الالف مع الالف (margin, handwritten)

سطر ۱۶ (margin, handwritten)

تاریخ تالیف کتاب ۱۰۸۰ هجری قمری یک هزار و هشتاد (margin, handwritten)

باشد خوردن او بغایت مقوی باه و نگاه داشتن او بغایت مورث عشق زنانست بحدی که اصلا ممانعت بجماع او نکنند ارغلیس حنین بن اسحق
در الف مع الراء ذکر کرده و آن پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوه بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او
مقوی جگر بارد و مفتح و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهة درد جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه
که در آن جوشیده باشند همان خاصیت دارد و طبیخ او دفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و حقنه بطبیخ او منقی چرک و قرحه امعا و مضمضه او بجهة قلاع و خشونت
دهن و دندان و تقویه لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل مامیران چینی و قطور خیسانیده او در گلاب جهة تخفیف طرفه و حفظ صحت چشم
و دفع لقاهای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب
سعال و مصلحش عسل است آملیلس بلغت بربری مغربی نباتیست شجری و در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامتی و زیاده از آن و برگش مانند مورد و
ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل بسرخی و مستعمل او ریشهای باریک اوست
مرکب القوی و برودت و یبوست در او غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او که رنگ او بگردد جهة استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت
طبخ نمایند و گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است آبار لغت عربی و
آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است در دوم سرد و خشک و مغسول او جهة قرحه چشم و جوششهای آن و جراحات
خبیثه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهة قروح مقعد و با سرکه جهة تحلیل ورمها و
استسقا نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است آثرون بلغت یونانی اسم سماق است آمولن یونانی و اسم نشاسته است که
نشا نامند آغنس یعنی طاهر یونانی اسم فنجنگشت است آنیس یونانی انیسون است آرن صارن یونانی لوف الصغیر است
آغلس یونانی دوسر است آنونیس یونانی اشراس است آمی یونانی نانخواه است آبنوس معرب آبانوس یونانی درختی است
شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان نمیکند و تخمش مانند تخم حنا
قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و لطیف و مدر بول و
مفتت حصاة و محلل ریاح و نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهة بیاض رقیق و بثور و دمعه و موی زیادتی و جرب
و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان و نشاره او جهة حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیف تر و در افعال
مذکوره اثر آن سریع تر و طلاء مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی
آتش و بانفراده جهة تخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوششهای آب و آبله کردن اعضا مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده
و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است آزاد دار و لغت فارسی و آن سلق جبلی است آلو بخارا اسم فارسی اجاص است آلوچه اسم فارسی آن است
آبدار و مومیائیست و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آش بچگان اسم فارسی جند است آهن اسم فارسی حدید است آهن ربا
اسم فارسی مقناطیس است آرد میده بفارسی سمید است آرد سبوس دار اسم فارسی خشکار است آرد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر است
آرد کنار سویق النبق است آلوی سفید اسم شاهوجست آلو بالو اسم فارسی قراسیا است آهو فارسی غزال است آمله اسم فارسی
املج است آرد جو دقیق الشعیر است آب نیشکر اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه و غیره
ماء القطر است آب جو جوشانده اسم فارسی ماء الشعیر است آب جو افشرده اسم کشک الشعیر است آب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است
آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب ماهی نمکسود اسم فارسی ماء الحوت است آب درخت کافور اسم ماء الکافور است آبکامه
اسم فارسی مریست آهک اسم فارسی نوره است آبی اسم فارسی سفرجل است آفتاب پرست اسم حربا است آبک بباء موحده باصطلاح
اهل کیمیا زیبق است آنک بنون مضمومه رصاص اسود است آئینه چینی آنچه از مس و نقره و برنج سازند آردوج بلغه ترکی اسم درخت
ابهل است آغو ترکی که دفلیست آغوز ترکی اسم لبا است آقاج دین ترکی اسم سودانیا است ابلوج بفارسی قند مکرر است آش ماش
از اغذیه است و در مزوره مذکور است آش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعه است و بعضی از آن در مزورات و سایر مواضع مذکور است آذربویه
بفارسی گل هشتان نامند آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است آورس اسم فارسی ابهل است و آبرس نیز گویند آلک و اله اسم فارسی سنبل الطیب است
آبهوزی بهندی خردل است اک بلغه هندی اسم اشخر است آته بهندی اسم سویق است القر بفارسی شوره گویند و آن از جاهائی بر روی
زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه بنمک میشود و در آخر سیم گرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت

الالف مع الباء

حدت و قوی تر از نمک و بوره در افعال و جهة علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب دانسته اند و مضر مری و گرده و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم
و بدلش ملح اندرانی و ربع وزن او و دهم او تا دو درهم با شکر جهة احتباس بول که بهیچ چیز دفع نشود و از خواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آن را در ظرف
روی توتیا کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است ابر بفارسی اسم اسفنج است ابل بهندی اسم هال است ابو خلسا
بفارسی هوچوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه ببرگ کاهو و باریکتر و با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش
مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری
و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و دابغ معده و مجفف و طبیخ او جهة درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و بهقهای کهنه و طلای او جهة
بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهة حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم است
چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهة سوختگی آتش و حمول او و بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال
بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ ریزه تر و خشن تر و ساقش دراز و خشن و پر شعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضمادش
جهة حمره و منع عرق نافع و بسیار جالب طبع است و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز تر
و سرخ و شدید الطعم تر از همه و جهة گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیا است و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث
و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ در آخر دوم گرم و خشک و یک مثقال و نیم او با مثل او زوفا و قردمانا جهة حب القرع و سایر کرم امعا بغایت
نافع و ضمادش با پیه خنزیر یا پیه خوک جهة خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهة قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهة ورم صلب
رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهة تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظة طبقات چشم و با سرکه شربا و ضمادا جهة سپرز مفید و قطور
روغنی که در او جوشانیده باشند جهة درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمها است و گلش در جمیع افعال قوی تر از
برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم او بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریسم بکسر اول و ثالث و فتح سین
مهمله ابریشم است و گویند مراد از وی فیلج است که کرم ابریشم او را سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و آنچه از آن
پخته نخ از و کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارة از وست در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی
دل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهة خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهة تفتیح سده ها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و
محرق او ضعیف تر و جهة قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر جهة دفع بهم رسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گرده و مصلحش انیسون
و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته نشسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن با جواهر و سایر
ادویه بر روی سنگ سائیدن است ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهیست
و مراد از وی بار اوست شبیه به بنق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریه و بزرگتر از بار عرعر که قسم آخر
سرو کوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوه مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین
و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهة ربو و بواسیر و مطبوخ او جهة استسقا و چون ده درهم او را دانه بیرون
کرده با روغن گاوی تازه بقدر آنکه او را فرو گیرد در آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم
او را با آب گرم بارد المزاج بنوشد جهة دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و دفع اقسام کرم امعا بغایت نافع و چون با عسل سرشته
هر روز از یک درهم تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و بجهة ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون
بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهة کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او و بدستور ضماد برگش جهة اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و آثاری که از
فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهة قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلای او با سرکه جهة داء الثعلب
مجرب و با انجیر جهة جمود و ضماد او با عسل جهة جراحات بن دندان و تعفن و آکله آن و لعوق یک اوقیه او با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو
عسل تا یک هفته مداومت کنند جهة ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدل او بوزن او جوز السرو و ثلث وزن او
سلیخه و در تلطیف بوزن او دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است ابوقلنس بلغه یونانی غاسول رومیست و ابو قادوس و اوقادوس نیز گویند
و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست مابین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه
آن سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت او است که بآزاد

کرسنه آنچه خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده و دست بآن بشویند و باین سبب غسول نامند و مؤلف تذکرهٔ اولو الالباب او را
اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی او را غلط حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نباشد و عطریه ندارد
و مسمی بغاسول فارسیست و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص و
بدستور دوازده قیراط از مخلوط منهضم مذکور با ماء العسل مسهل مراره و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقاء حاره مجربست و تحلیل سه قیراط از تخم و یکمثقال
از عصارهٔ اش با ماء العسل همین عمل میکند و مضر حشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در او قاطع اسهال او است **ابو قنطس** نباتیست شبیه
بابو قانس و بسیاق و شکوفه و مفروش بر روی زمین و تخمش سطبر در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلح او عسل او
در ضرر معده و قدر شربتش تا یکمثقالست **ابیل** نباتیست بخش شبیه بشلغم و خوش طعم مثل اسپست و شاخهای بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار در کش م
دریا روید و مؤلف اختیارات گوید آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است در دویم گرم و خشک و مدر بول و جهت تسییر آزموده و قدر شربتش
تا دو درمست **ابرکا کتاب** دام عنکبوتست و در حرف عین انشاء الله مذکور خواهد شد **ابرون** لغهٔ یونانی و بمعنی دایم الحیوة است و بعربی
حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جملهٔ ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را منبت بیشتر کوهها است ساقش بقدر زرعی و زیاده و بسطبری
انگشت مهین و با رطوبتی که بدست چسبد و برگش شبیه بزبان و باریک و با رطوبت و گلش مابین زردی و سفیدی و بستانی او بهتر از کوهی
و صغیر او را منبت سنگلاخ و محوطها و موضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و برگ او ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش
کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است در آخر دویم سرد و در اول خشک و باقوه قابضه و رادع و مسحج
جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حار و مانع نزف الدم و جهت سحج و اسهال یک اوقیه از آب او با شراب
نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصارهٔ او جهت گزیدن
رتیلا و با روغن گلسرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات سائله رحم مفید و طلای او جهت باد سرخ که تیغ زده خون آن موضع با آب او
مخلوط کرده مجربست و با حنا جهت خارش بدن بدستور آزموده و برگ خشک سائیده او را جهت رفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و فرزجهٔ برگ او جهت سیلان
رحم و قطور روغن زیتون که برگ یا عصارهٔ او را در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر
شربت از عصارهٔ او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم میباشد
در قد و برگ شبیه بحرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است **ابراز** کیاهیست ساقش نازک و شکننده
و در انتهای ساق برگهای پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانهای نمناک یا موضعی که مدتی آب در آن ایستاده باشد میروید و در بغداد
و موصل او را در شیر پخته بخورند با اندک تلخی و تندیست و در صورت شبیه بهلیون در دویم گرم و مشهی و دیر هضم و عصارهٔ اش جهت اورام رخوه و ریحیه و مرکبه
نافع و چون در آب و نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش بجهت رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است **ابست** بلغهٔ
مغرب گوشت بالنگست و در اترج مذکور میشود **ابن عرس** جانوریست بری و معروف و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پاهای او درازتر
از موش است و از او بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد و در آنجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مسهی
و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء و بارد المزاج و پادزهر سموم است چون با شبت یا روغن کنجد یا روغن زیتون یا سرکه بآن پخته باشند و چون پوست
او را آگنده جوفش را بعد از پاک کردن نمک انداوده و در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و رفع زهر طفیقون و چون بجای نمک
کشنیز پر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس
مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان
از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح او در روغن کنجد و زیتون پختن است و گویند چون کعب او را در زندگی او
بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید و چون او طعام زهردار مشاهده کند بلرزد و مو بر تن او راست شود **ابازیر** آنچه در طعامها کنند
اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه **ابابه** اسم کماجی بترکی اسم خبازیست **ابتل** هندی فرنجمشک است **ابرک** هندی طلق است **ابزار** مؤلف
تذکره گوید بلغهٔ شام کیاه سوریجانست **ابو فروه** اسم شاه بلوط است **ابن آوی** کلب بریست و بفارسی شغال نامند **ابو ثمرون** بلغهٔ رومی
نعنع است **ابزار القرط** بلغهٔ مغربی ابرون صغیر است **ابو الاحسان** کبریت است **ابو الارواح** زیبق است **ابلیو** ا بلغهٔ عربی ابرو
ابریز را جهله مکسوره و زای معجمه ذهب خالص است **ابرویون** بلغهٔ یونانی اسم اشنه است **ابیثون** یونانی رازیانج است **ابارون** بلغهٔ یونانی
وج است **ابکون** نثا است **آب** سنبل الطیب است **ابو قلمون** حجر الشف است **ابلیز** طین مصریست **ابرق** سقنقین بحریست **ابو**

صقر است **اریمون** برومی اسم اریسا است **ارقلیا** برومی اسم اسفاناخ است **الوغلس** برومی گل خیریست **اربلی** برومی اسم لوف
الصغیر است **ابوطامون** یونانی اسم قفر الیهود است **اترنج** ترنج کابلی است **ارابهمیه** از جمله اغذیه است و آن آشی است که با آب غوره و قند و
عود و ادویهٔ حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دماغ و جگر و مفرح است **اترج** بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دویم گرم و خشک و تخمش
در اول سیم گرم و در آخر دویم خشک و برگ و شکوفهٔ او در آخر دویم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم سرد و خشک و قابض و مسکن قی
صفراوی و مقطع مرة الصفراء و با قوه تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء و جهت خفقان حار و تقویهٔ
معده و جگر و تسکین حرارهٔ احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاهد ار نافع و طلای او جهت کلف
و قوبا و جهت قلع رنگ سیاه مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی مانده و غرغره بمطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر
سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جواهر و مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او
در افعال قویتر از رب غوره است و جهت غلبهٔ صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلای او جهت قوبا نافع است و گوشت او
که شحم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او
مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوه تریاقیه و معطش و محلل نفخ و مفتح معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او
مسکن قی صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصارهٔ پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد او و همین
اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن او و چون پوست یکعدد او را با تمام
در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او بقدر درهم و از مربا
تا هفت مثقال و تخمش در افعال مانند پوست او و با قوه مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب
جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و آشامیدن یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلای او جهت تحلیل ورم بلغمی و
سنون او جهت تقویهٔ لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شربا بغایت مؤثر و مفتح سدهٔ گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن
تدهین کند گویند عقرب باو نزدیکی نکند و مجربست ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ او هاضم طعام
و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیفتر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت رفع
ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او و همین اثر دارد و مؤلف جامع الفاظی مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا حل
شود جهت رفع جمیع سموم و امراض اعضاء رئیسه و جهت زحیر مجرب میداند چون با اشربهٔ مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را
با روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یکرطل یا در دو رطل روغن کنجد انداخته و هر سه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه
و بیشتر گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده عصبانی و درد مفاصل و رفع لرزیدن تب ربع و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بر
بدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او جهت درد سر
و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است **اتکن** هندی اجزه است **اتوبک** هندی درونج است **اتمیر** یونانی اسم
بابونج است **اتان** عربی و اسم حمار شیرده است **اتری** بهندی اسم امعاست **اثاطون** شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب
دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است **اثادیون** یونانی اسم اشترغاز است **اثانقون** یونانی اسم اشق است
اثرون یونانی اسم بنفسج است **اثامیطیقون** بلغهٔ رومی مو است **اثمد** بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و بار صاصیت و اهل اکسیر را
اعتقاد آنستکه چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوب میشود بهترین او اصفهانیست که از نواحی قهپایه خیزد در دویم سرد و در سیم خشک
و گویند در چهارم خشک است و بمراتب درجات در او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی
اعصاب و منقی چرک زخمها و گوشت زیاد و جهت تقویهٔ باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا
و با اندک مشک مقوی باصرهٔ پیران و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد
و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و ذرور او جهت جراحات تازه و قطع خون او و قروح ذکر و خصیه و طبقهٔ
قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا مشتعل و برگشته بسوزد لطیفتر و مغسول او الطف است و با مروارید و سرگین
حردون و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با صمغ و سماق جهت دمعه و جرب بدستور مجربست و مضر شش و مفاصل و خوردن او قاتل است و
بدلش آبار و مصلحش شکر و کتیرا است **اثرار** بلغهٔ اندلسیه اسم امبرباریس است **اثل** بلغهٔ عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو و عظیم

و برکش حسن با زغب اندکی و ثمرش چون شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانهای ریزه و بهم چسپیده و گویند آب او سرخ است و غذبه و ثمرة الاصل نامند و مؤلف اختیارات بدیعی و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را مشتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهیست و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الابهل غیر ثمرة العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفاست و اثل در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحه و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهة جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و طین ورم آن و طبیخ او با آب و عفص و پوست انار قائم مقام حب زیبق است در ازاله قروح خبیثه و آتشک و آکله و نمله و مضمضه او جهة درد دندان و ضمادش جهة تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت روز جهة سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از و تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهة قروح مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربیست و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن او تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ الاول را بغاو ثمرش در دوم سرد و در سیم خشک و بعضی در دوم گرم میدانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا و آشامیدن او جهة نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بو داده او با کل خورونی و بدستور دو درهم و نیم او با یک درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال مجرب و جهة حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ لکوقیه او و خیسانیده او در آب گرم که با شکر بنوشند جهة یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهة رفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویه معده و تنقیه رطوبات فاسده او میشود و چون با صندل و فستین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهة تقویة اعضاء غذا و اعصاب و سده سپرز بعدیل و بجهة مغص نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهة ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و ذرور او جهة دفع خون جراحت و بردن گوشت زیاد و غسول او جهة جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع حمل و حمول او جهة رطوبت رحم و فرج و مضمضه بطبیخ او و بدستور خاییدن او جهة تقویة لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مضر سرو مصلحش دو قو و قدر شربت از سائیده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش پوزنش عفص با پوست انار است **اثلق** بعربی اسم پنجنکشت است و بیونانی اغنس نامند بمعنی طاهر و پاک نبات او ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب قریب بآبها میروید و شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ تر و بر سر هر شاخی پنج عدد شبیه بپنج انگشت چون بدست بالند بوی او در عطریه شبیه بسیاسه و گلش سفید مایل بسرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او در نفع نیست و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک و گویند در سیم خشک است و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند و با قوه قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیفتر و با دزهر سموم و مجفف منی و شکننده باد ها و زیاد کننده شیر و جهة گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهة گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهة تحلیل ورم صلب و اعیاد و ورم سپرز و جراحات و التواء عصب و درد پا و درد سر رطوبی و ورم مثل قرانیطس و لیثرغس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلای او با آب جهة درد و شقاق مقعد و حمول و بخور ثمر و برگ او با شل او و پودنه صحرائی جهة ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ او جهة صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهة کسر قوه باه و گریزانیدن هوام موثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یکمثقال و گویند بدلش دو وزن او شاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجربست و گویند تکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا** بیونانی اسم معجونیست بمعنی منقذ الامراض است و گویند اسم حکیمی است و چون معجون مزبور را بجز و جالی گرست بنابرین باین اسم موسوم شده **اجّا** بلغة هندی اسم درختیست برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه او چون ریسمانهای سرخ گره زده او بخته و بارش شبیه ببلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیم کوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار آزموده است **اجبر** بلغة یونانی و در عربی با الف ممدوده و هم بفتح الف مستعملست در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب گرفتن آشامیدن مفتت حصاة و ضماد او با انغوره جهة رفع شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهة رفع خنازیر و با سرگین گاو جهة اورام و بثور بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهة قطع خون جراحات تازه و جلوس بر دود آجر گرم جهة زحیر رطوبی بارده و در سحج مجرب خصوصاً و قتیکه روغن گل بر او ریخته باشند و چون آجر آب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند که آنرا بجوش آورد و سر اینجا را دارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده و دماغی و نزلات مزمنه و در سرکهنه بعدیل و مجربست و قدر شربتش تا یکدرهم و روغن او که آجر را

الالف مع الجیم

بقدر یکمثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بر روغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر نموده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و آشامیدن او جهة تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته و مدر بول و جهة سایر علل نافع دانسته و کرم معده و امعاء و جهة مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا جهة ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهة تحلیل آب نازل شده بعدیل و حمول او جهة گشودن خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و رفع کرمهای مقعد و فرج و او جهة گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و تشبیه سریع الاثر و سعوط او جهة صرع و نسیان و دولوک او جهة کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلای او جهة زخم اشک بعدیل و قطور او جهة ثقل سامعه و نشوق او جهة امراض بارده پینی و دماغ و ضماد او با اشق جهة ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلحش کثیرا **اجمود** بلغة هندی اسم کرفس است **اجواین** بهندی اسم نانخواه است **اجری** بهندی گوش است **اجاص** بفارسی آلو بخارا نامند اگرچه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاهلوج و آلوی سرخ است و مراد از و آلوی سیاه بزرگست در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارة دل و تپ صفراوی و تشنگی و جهة تپهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهة قی و غثیان حاره مفید و غرغره بطبیخ برگ و بیخ او جهة ورم لهات و رفع نزلات دماغ و ورم لوزتین و تقویه بن دندان و آشامیدن او جهة رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعاء مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و در سرد و ین مصطکی و گلقند و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمرهندی و آلوی صحرائی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرمتر از صمغ عربی و قوت آن کمتر از و و مفتت حصاة و جهة سرفه نافع و اکتحال او جهة حده بصر و ضماد او با سرکه جهة قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تپهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب او است **اجوان** بهندی اسم بخیت **اجلاجندن** بهندی صندل ابیض است **اجوا** بهندی فودنج است **اجلی** کروی **لکری** کاشیر بهندی عصاره قثاء الحمار است **اجاص ابیض** ادریست **اچیون** بلغة هندی لغت یونانی و بمعنی راس الافعی است و آن تریاقیست شبیه بسر افعی و بسیاق و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ اوفسا و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست می چسپد و خار دار و مزغب و شاخهای او بسیار و مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ میروید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و تخمش بقدر انگشت و مایل بسیاه و باریک و دراز در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصاً افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهة درد کمر مجربست و مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج است **احریض** بفارسی گل کافشه و رنگ زعفران و بلغة دیلمی کاجیره نامند و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی ماند منضج با قوه قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهة قوبا و با ماست بر مثانه جهة احتباس بول مجرب و طلای او با عسل جهة بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهة خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منجر و مضعف معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن و لذاذه اطعمه میشود **احداق المرضی** بهار است و او نوعی از اقحوانست و مذکور خواهد شد **احداق البقر** عنب اسود است **احلب** بسریانی اسم شبرم است **احدیا** و **احادیا** بیونانی افعی است **اخثاء البقر** بتازی منجمد سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و آشامیدن او دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوخته او جهة استسقاء و دفع سموم بسیار نافع و آزموده و ضماد تازه که سرد نشده باشد جهة ورم جراحات عارضه از گاز و امثال آن و قطع سیلان خون و بثور رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النساء و دفع الم گزیدن هوام و دقی و با آرد جو جهة جوششها و با سرکه جهة ورم حار و با عسل جهة اورام بارده و با بوره و گوگرد و امثال او جهة استسقاء و با زعفران جهة گشودن خراج و با باقلی جهة ورم پستان و با آب اعجیل جهة قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و ده روز و تکرار ضماد خشک او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهة بیرون آوردن خار و پیکان و امثال او از بدن و بر زیر ناف زنان جهة اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و تهیگاه جهة رفع قولنج ورمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهة درد و ورم او و طلای سوخته او با سرکه بر پیشانی جهة قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهة رعاف و با روغن زیتون جهة نقرس و بخور او جهة عسر ولادت و بر زانه میشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهة الم و ضربان گوش بسیار مفید است **اخروس** بیونانی امار بطون است

الالف مع الحاء

الالف مع الخاء

اخواس بیونانی کمثری بری است **اخیلوس** بیونانی نانخواه است **اجل** بلغه مصری سنتیباج است **اخینه** خردل بری است **اخرلط** کراث
بری است **اخرلطوس** کرنب بری است **اخیروس** نباتیست شبیه بگندم صحرائی منبت او کنار آبها شبیه بگیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش
سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل است و باقوه مجففه و محلله و قابضه است **اخینوس** اخیروس است **ادرک** عربیست و بفارسی آلوچه
سلطانی نامند در اول سرد و در سیم رسیده او در دویم تر و مسکن حده صفرا و ملین طبع و رب او قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مکل
بعصر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب آلوچه رسیده جهة سرفه حار و صاحب دق نافعست **ادار ابلغه** بربری شخص است
که اسد الارض عبارة از او باشد **ادفوس** بیونانی عرعر است **ادرافس** آذریونست **ادویه حاره** عبارة از ابازیر است **ادویه حبوب**
عبارة از افاویه است **اذرکون** بفارسی آذریونست **اذاراقی** بذال معجمه بلغه سریانی و بفارسی کچوله و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند
بحبیت مدور و پهن و بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب و بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند بسوهان ریزه باید کرد برگش
از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و خال سفید بر روی برگ نمودار و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ و در آخر سیم
گرم و خشک و سم حیوانات دم دار و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهة فالج و درد کمر و امراض بارده
و عصبانی مجربست و ضماد او جهة کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و
قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک مثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او را بسیار ذکر کرده اند و چون بصحت نپیوسته بود ذکر ننمود
و حقیر معجونی از و ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارد مجرب و بعدیل **اذربو** بیونانی تخمی است سیاه
رنگ شبیه بشلغم و بر روی او چیزی باشد که رسته و گیاه او خاردار و بقدر شبری و بسیار شاخ و برگش شبیه بکرنب و ثمرش شبیه بعلاف
نخود در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل بزردی و منبت او کشت زارها و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوبه صباغان گویند و ادغیرجود
کازرانست و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابونست و در وسط سیم گرم و خشک و جالی و معطس و مفتح و مسکن فوقی
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و باقوه تریاقیه و جهة گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل
بقوه مسهله و بجهة احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهة بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و درد
او جهة جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده مصفات و بغایت معطس و طلاء او با کتیرا جهة مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش رب مورد
و کتیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بوزنش دانه ترنج و زراوند طویل و فودنج است **اذرقی** غیر اذاراقی است و
در ترجمه باهر و سنجوک مذکور است که آن شبیه بزبد البحر است و در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن
او بقدر دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسم دویم زبد البحر باشد **اذخر** بفارسی کاه مکه و گربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان
که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه
او بسیار و انبوه و سفید و باعطریه و تند طعم و گزنده و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او را ثمری میباشد سیاه رنگ در دویم گرم و خشک و محلل
و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و
سده آن و ورم معده و رفع نفث الدم و بادها و جهة استسقا و علل کرده و ریه و تشنج عضل و با مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغ و بار رحم و
جهة سپرز و یکمثقال او را با فلفل بالسویه جهة رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهة ازاله خوف نافع و ضماد او جهة ورم بارد جگر و مثانه و معده و
سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون او جهة درد دندان و تقویة لثه و عمور و دفع رطوبات
و مداومت آشامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت نافع و با سکنجبین جهة او اخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه او لطیفتر و در افعال ضعیف
و مصر کرده بسبب شدة ادرار و مضر محرور و مصدع و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش راسن و قسط و
بدل فقاع او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و باقوه تریاقیه و در افعال شبیه باوست و روغن او که شکوفه اذخر را در روغن
زیتون بقدر یکه او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند در
سیم گرم و خشک و باقوه قابضه و آشامیدن او جهة تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة دردهای بارد و برص و رویانیدن مو و انواع خارش
اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهة درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است **اذارافیون** باعتقاد جالینوس نوع چهارم
زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه بزهره آسیوس در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده
و طلاء او با آب جهة عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و التحام او جهة رفع ناخنه و بیاض قوی چشم و دواب بسیار موثر است

اذریون بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست مابین شجر و گیاه بقدر ذرعی برگش بی زوایه و نرم بقدر برگ جرجیر و با اندک زغبیت
و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد
و بحرکت او دور میکند و بری او قویتر از بستانیست و تشویش اقوال مؤلف اختیارات بر ارباب بصر پوشیده نخواهد بود در دویم گرم و خشک
و محلل و جالی و باقوه تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مبهی و مفتح قوی و مفتت حصاة و جهة جراحت ریه و تقویه معده و جگر
و وجع فواد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن او و شقیقه دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سدهٔ دماغ و نقصان شم و استسقا و رقان
و ام صبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقیئ قوی و یکدرهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج
و دو درهم از برگ کوبیده او جهة اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهة درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و برگ جهة نفوط و حمول
بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی عاقر و آب بیخ او جهة درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او یکمثقال و بدلش بضعف وزن او سلیخه و ربع او زعفران و از خواص اوست که عکس گل او می
نشنید و از دود او موش و چلپاسه میگریزد و چون حامله قدری از او را در دست چپ گرفته دست راست بر روی او بگذارد طفل ضرر عظیم میرسد
و اگر مدتها بدستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** آنچه در کنار آبها و بیشها و سایه‌ها روید بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه
بگوش موش و گیاه او بیساق و بیمیل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلوست و چون بدست مالند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع
در سیم سرد و تر و باقوه قابضه و با اندک قوه محلله و ضمادش با آرد جو جهة ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهة درد گوش و ورم حار
او و سعوط او جهة صداع حار نافع و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است و بری او سه قسم است قسمی از او شاخهای بسیار باریک از یک
اصل میروید و شاخهای او مایل بسرخ و مجوف و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و پشت برگها محدب و اطراف برگها تند
و زوج زوج بر شاخها رسته و هر ساقی مشتمل بر ساقهای ریزه و گلش زرد و بعضی را گلش لاجوردی و تخمش بقدر انگشتی و در شعبه و فرق میان این دو قسم
اسقولوقندریون آنستکه اینرا برگ نرم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون بخلاف اوست در حرارت و برودت معتدل و در دویم خشک و جهة
صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و مفتح و محلل و مدر بول و ضماد او جهة گزیدن افعی و سعوط او جهة لقوه و طلای او جهة ناخنه
چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهة تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال و گویند مصلح او تخم
خرفه است و قسم دیگر منابت او ریگزارهاست و شاخهای او بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بتدویر و بیمیل و بسیار شبیه بنوع بستانی او و ریزه تر
و باحرافت و گویند سیل نیست بلکه بجهة نهایت ریزه و کج پیچیدن او شاخها چندان مرئی نمیشود و در سیم گرم و خشک و از جهة سموم و اورام بارده و رفع آثار
و جلب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او بر کمر و قضیب و مراق باعث تحریک عظیم باه حتی پیران و مایوسان را بحال میاورد و مطبوخ خشک
او را چون ضماد کنند در این اثر ضعیفتر است و قسم سیم را برگ مایل بتدویر و خارناک و مزغب و شاخش شیردار و مفروش بر زمین در آخر سیم گرم و خشک
و باقوه سمیه و ردیترین اقسام و مقیئ قوی و مسهل و زیاده او کشنده و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیر او مقرح جلد و مؤلف مالابد
گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نعناع بنوشند و از عقب او ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر شکون نمیشود
و مؤلف تذکره این خاصیت را بجهة نوع بستانی او ذکر کرده و ابن تلمید در مغنی میفرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب
نیز همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و باعطریه و برگش شبیه بگوش موش و مایل بتدویر منبت و گل او سفید
مایل بسرخی و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایة ظهور دارد **اذان الارنب** بلغه بربری لصیقی است
اذان القسیر عصی الراعیست **اذان الثور** لسان الثور است **اذرياس** بلغه عبرانی ثافسیا است **اذان العبد** بلغه بربری مرمار الراعیست
اذان الفیل لوف الکبیر است **اذان الجدی** نوع بزرگ لسان الحمل است **اذان الشاة** و **اذان الغزال** لصیقی است و گویند لسان
الحمل است و بعضی را اذان الغزال نامند **اذان الدب** قوسمس است **اذان القسیس** نوعی از ابرون است **اذناب الخیل** لحیة التیس است
ارمال و **ارمالک** و بسریانی ارمالی نامند دوائی خشبی است شبیه بقرفه و باعطریت منابت او هند و یمن و نبات او بقدر ذرعی و برگش تیره
رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل بزردی میباشد در آخر دویم گرم و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و
احشا و معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و اکله و مدر فضلات و ضماد او جهة بثور و اورام و اندمال قروح و مانع تعفن
اعضا و بوئیدن او جهة تقویه دماغ و مضمضه او جهة استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهة اصلاح ناخن و آشامیدن او جهة قطع
بخارات کریهه و بوی دهان و رفع رمد بارد نافع و مصدع محرورین و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه است

۲۰۳۰۴ نمبر
1/199

ارفیطون معرب ازارقیتون یونانی و آن نباتیست مزغب ساقش مربع و سست قریب بذرعی و برکش مایل باستداره و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش
بقدر زیره و ازان کوچکتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دویم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و دندان و درد
سینه و نفث مده و تسکین درد مفاصل بعدیل و نیم رطل از طبیخ او جهة عسر البول و عرق النساء و ضماد او جهة سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه
سرانگشتان که از برودت باشد نافع و مضر کلیه و مصلح او روغنها و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش بیخست و مؤلف ما لا یسع گوید صنف
دیگر او میباشد برکش شبیه ببرگ کدو و از و بزرگتر و صلب مایل بسیاهی و مزغب و بیخش بزرگ و سفید و مجفف و قابض و محلل و ذرور برگ او جهة
قروح خبیثه نافع و بدستور ضماد تازه او و طلای مدقوق او جهة درد مفاصل که با حکه باشد بعدیل و چون دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر بنوشند
جهة تنقیه حرکت شش نافعست ارمنیس یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و بستانی او برکش شبیه ببرگ ابهل و ساقش
مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و گویند ارسنین درخت
قلقلان است در سیم گرم و محلل و جذاب و یکدرهم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج
جنین و قطور او با عسل جهة قرحه چشم نافع است اردقاقی بلغة یونانی نباتیست شبیه بحجره بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب
از و اولی است بکار داطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید قثاء الحمار است و سند او ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را
غلاف میباشد اراک درخت مسواکست شجر او قریب بدرخت انار و برکش عریض و خزان نمیکند و خاردار و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر بطم و
ابتدا زرد پس سیاه میشود و با اندک حلاوتست در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهة رفع رطوبات لزجه و ریاح
غلیظه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهة عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهة تقویه معده و
رفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات و با شراو نزه و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار او موجب جوشش لبها
و سحج و مصلحش کتیرا و قدر شربت از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است ارنگان بلغة فارسی سنگریزهای سبک است از دریا
و گوچک و محرق او لطیف و طلای او با آب کشنیز و مانند او جهة اورام حاره و با محللات جهة بردن گوشت زیاده و با قیروطی جهة رویانیدن گوشت با مدرات
جهة ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن او اولی است ارز معرب از اوریزو یونانیست و بفارسی برنج نامند در دویم خشک و در حرارت و برودت
معتدل و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهرا جهة این تاثیر قدما و اکثر متاخرین مرضی را از مزوره از برنج نفع نمود
و مخصوص اصحاب دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیت متضاده در اصحا کیفیه متوافقه شرطست و حکما متفقند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدنست
و در حدیث نیز این معنی ورود یافته و برنج هندی از وجه کمتر و اوراچینا نامند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید در تغذیه قویتر و اقسام او مسدد و
قابض و بتنهائی قلیل الغذا و جهة زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد
منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهة اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر جهة زحیر و با پیه گرده و روغن جهة مغص والتیام
او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتقال طبع و مصلحش خیسانیدن او در آب
نخاله و خوردن او با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر و مانع از اخلاط مراری معده
و امعاء و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهة تولید منی مجربست و حقنه آب مغسول او جهة سحج و قرحه امعاء نافع و در جلا دادن جواهر معدنیست
و آب نخاله او در این باب قویتر و طلای او با نرمس جهة کلف و آثار و ضماد او با پیه جهة گشودن دمل و ذرورش جهة جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج
که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهة افراط اسهال مرضی و اسهال دوائی و سحج بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک
که بسیار نرم صلایه نکرده باشند از جمله سموم است و گویند بمثقال آن کشنده است و مؤلف تذکره منکر این اثراست و مکرب و مصدع میداند و سعوط
گرد برنج که در حین سفید کردن او بهم رسد جهة قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مغسول است ارز بضم اول و سکون را درخت صنوبری است
و زفت رطب از و حاصل شود ارسطون شراب غلیظی که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند قویتر از خمر و مقوی احشاء بارده است ارند
بر ندسحی است شبیه به پیاز شکافته و از سیستان آرند و مؤلف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است که بفارسی او را سوسن آزاد نامند
و زنبق عبارة از واست بغایت گرم و جذاب و جالی و طلای او جهة قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش
تا یکدرهم است و مؤلف ما لا یسع گوید که آن بیخ سوسن احمر است که دلبوث نامند ارجوان معرب از ارغوان فارسی گرم مایل باعتدال
و مخرج اخلاط از جهة و جهة برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقئ و منقی آلات تنفس و معده و سوخته او حابس نزف الدم و خضاب نیلوات
و زنان از و خطاط میسازند و ریشه بیخ آن را چون بقدر دو درهم بجوشانند مقئ قویست و مصلحش برگ عناب و نام و بدلش صندل سرخ و نصف او گلرخ

و دانه ارغوان در ادویه عین قائم مقام تشنج است ارافو یونانی تخمیست سیاه و مدور و تلخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی سیهک نامند
ملین و محلل و ضماد او با سرکه جهة اورام صلبه حاره و تسکین درد آن و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه ممزوج بشیرینی ارنب بری
بفارسی خرگوش نامند و عربی نشور گویند و ارنب معرب از انبا سریانیست و او حیوانیست معروف و گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میگردد و نر او
ماده گی و بالعکس و بهترین او سفید است و در اول سیم گرم و در دویم رطب و گویند خشکست پوشیدن پوست او سخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر
و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون همه اعضاء و خون برشته او جهة اسهال و قرحه امعاء و رفع سموم و طلای خون گرم
تازه او جهة کلف و بهق و بثور که آب سفید از آن ترشح کند و خشکی و جوشش که در سر بهم میرسد و مسکن درد کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهة رعشه
مرضی و دلوک او جهة اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل و با آب پیاز غسل
جهة رفع داء الثعلب و پنیرمایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و سه قیراط
او را با شراب بجهة تب ربع مجرب دانسته اند و طلای او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهة رفع سیلان رطوبات رحم و تکلم
و آشامیدن و حمول او بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره او را تاثیر بعکس پنیرمایه است و جلوس در طبیخ او جهة نقرس و
مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونیکه از گوشت گاو و بز و میش بهم رسد و بجهة بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده
نافع و اصلاح او بست بخار آب و با روغن و شبت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع آن را بجهة تناول نمایند جهة جذام
نافع و هرگاه مجموع آن را بسوزانند و سه مثقال آن را بنوشند جهة سنگ گرده مفید و چون جوف آن را پاک نکرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گلسرخ طلاء
نمایند جهة رویانیدن موی سر بسیار مؤثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهة شقاق و منع ریختن مو و بول او جهة حده باصره و سرگین او بقدر
یکدرهم تا یکدرهم شربا جهة سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او مورث هیبت در نظرها و مؤلف تذکره گوید که چون هفت روز هر روز
دو حبه از مغز سر او با دو اوقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی مو میکند و مجربست و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خصیه او را با نمک تلخ دو درس
نکسود کشند و دو دانگ او را سعوط نمایند جهة لقوه مجربست و خوردن او با روغن سداب جهة اخراج مشیمه آزموده است و بلیناس گوید که چون زهره
او را بنوشند خواب بمرتبه بر او غلبه کند که تا سرکه باو ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و پنیرمایه او را با سرکه پادزهر جمیع سموم میدانند و گوید
و گوید چون زن فرج او را بخته تناول نماید در حال آبستن شود و همچنین حمول سرگین او را در این باب بسیار مؤثر دانسته و نگاهداشتن کعب او جهة رفع
چشم بد گویند مؤثر است ارنب بحری حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی و ما بین اجزاء او چیزیست سبز مانند برگ شنان و سر او در صلابت
مثل سنگ و آنسم قاتلست و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او بتنهائی و با تخم الجزر سترنده موی و همچنین طلای روغن طبیخ او و سوخته
او جالی باصره و دندان و طلای خون او جهة کلف و بهق نافع و خاکستر سر او با پیه خرس و بتنهائی جهة داء الثعلب بغایت مفید و ابن تلمیذ طلای آن را
جهة گزیدن زنبور سریع الاثر میداند ارجیقن معرب از ارجیقنه یونانی و آن زریراست ارغامونی یونانی قسمی از مامیثا است ارحن بعبرانی
عنکبوتست اراة مصطکی است ارطاماسیا یونانی برنجاسف است ارسطولوخیا یونانی زراوند طویلست ارمانیا یونانی لاجورد
ارسطا یونانی بنات بزر البنج است ارماط درخت کاویست ارلیصادن یونانی دویره است اربیان بلغة شام بهاراست و
او غیر روبیان است که ماهی روبیان گویند ارنیقس یونانی فلفل است ارمینا یونانی نوشادر است ازقون حنا است ارمانیون
یونانی بزر البنج است ارسانیقی و ارسانیقون یونانی زرنیخ زرد است اروسم و اروسیمن یونانی تودریست ارکص
یونانی حمص است و اربالیص بعبرانی حمص است ارطوناس یونانی طین قیمولیا است ارقب بعربی تیس جبلی است اربدا
یونانی بمعنی بیخ نباتاتست ارنطیس یونانی نوره است اروبنیس یونانی نوعی از مرو است ارقلس یونانی نام بستانیست ارنعه
و اربعین اسقولوقندریا است ارزیز بفارسی رصاص ابیض است ارقان اسم حنا است و روغن جلوز را نیز نامند ارجان اسم لوز
البر و روغن او ست ارطی یونانی درخت غبیراست ارعا و اروشیران و اروشیر دارو مرماهوس است ارطیسا یونانی
عنقود است ارمینافن یونانی مشمش است اربیس یونانی علیق است اروتن یونانی کرسنه است ارقلیا خشخاش زبدی است
اروحیک بترکی عنکبوتست اروک بترکی مشمش است اریا بترکی شعیر است ارعلیم اسم عبرانی بقلة الحمقا است ارعول کافور است
ارامونی یونانی شقایق النعمانست ارشد مرقشیثا است اردم آذریونست ارقولس یونانی اسم ابهل است ارمونیا یونانی
اقاقیا است اربار بسریانی انجدانست اروزوا بسریانی آوز است ارخص یونانی خصی الکلب است اروینا یونانی زعرور است
ارندائق است اروسه ابو خلسا است ارجالون فاشرا است ارتقی یونانی خلیج است ارزه بفارسی زفت رومی ارز است

بفارسی خیری صحرائیست اربدی بهندی خروع است ارزن بفارسی دخن است ارده بفارسی رهشی است اردک بفارسی بط است
آزاددرخت بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور در آخر بهار میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش سبز
املس مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزان نمیکند و در تنکابن جلی دار نامند و در طبرستان طاخک نامند و نوعی از آن ثمرش شبیه بفندق و این نوع از
سموماتست بعربی سپستان و بهندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوئی گلش در سیم گرم و در آخر اول خشک و مفتح سده دماغی و
برگ او کشنده قمل و جهت دراز کردن موی موثر و ثمرش از سموم و عصارهٔ برگ او با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح و مدر و جهت سموم بارده و عرق النساء
و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصارهٔ شاخهای او با عسل و با سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگش سم
حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهدانج است و چون پوست او را با شاهتره و هلیله سیاه بجوشانند و طبیخ آنرا بنوشند جهت تبهای بلغمی ازمود
و یکدرهم تخم او کشنده است و مؤلف تذکره گوید که عصارهٔ او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن
صداع بارده است و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصارهٔ او بهار و پائیز است و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منقی قروح
منقیه سر و عصاره برگ و ثمر آنرا با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گلسرخ چند روز بر روی یکدیگر بسر مالند و هر روز یکبار تجدید کنند و
هر سه روز یکروز بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را بلباسی خفیف بپوشند موی را برویاند و قروح آنرا زایل کند ازرار
کافور موتی است ازوردبغه رری حندقوقا است ازوری دارشیشعان است ازواتری صبر است اسرودع کرمیست که در
سبزه زار و ریگزار میباشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی سفیداب نامند و آنچه از قلع ترتیب دهند
اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است چون قلع را صفایح کرده با انگور کوبیده با تخم او آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرف که سرکه تند
داشته باشد گذاشته سر ظرف را محکم نمایند بخار سرکه قلعی میرود از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا تمام
قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی بهمین دستور است و یکی احراق او است و او آبار است
نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرخ حاصل میشود و در دویم سرد و در سیم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بلیغ شود مبرد و مسدد
و مغری و قاطع گوشت زیاد و مدمل قروح و جهت سوختگی آتش نافع و با سرکه و روغن گلسرخ جهت درد سر و با شیر جهت دردهای حار و مفاصل حار مجرب و
جهت زخمها و شقاق و درد رحم و بثور او و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدهٔ تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و رادعات جهت
باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب یخ جهت رفع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و حمول او
مانع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او مورث خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده و بدلش آبار و سرنج است اسفیداج الجصاصین
بفارسی سفیداب یزدی نامند و آنرا از سنگ براق صفایح گچ و امثال او در یزد و نواحی اصفهان بعمل میآورند جالی و مغری و دافع آثار جرب و
جاف کنندهٔ بثره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای او با آب جهت باد سرخ و اورام حاره مجربست و خوردن او کشنده است اسل
بفتح اول و ثانی بلغه عرب اسم نباتیست که از آن حصیر میبافند و در کنار آبها و زمین آبدار میروید و نر و ماده میباشد نر را گولان مینامند و دانه او سیاه
مایل باستداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و سطبرتر از ماده و هر دو در مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها و ضماد او جهت
استسقا و سهر و مالیخولیا و خاکستر بیخ او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و ثمر ریزهٔ او بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال
و نزف الدم و با قوه مدره و ضماد برگهای متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا نافع و ثمر نوع غلیظ او بغایت منوم و تا پنجدرهم او مورث سبات
و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلی و فرش رقیق او که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ او جهت ابدان یابسه مفید است اسلیخ گیاهیست
منبت او ریگزارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبیه بتره تیزک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و داغی
در سیم گرم و در دویم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در دفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل و ضماد مطبوخ ورق او را در دفع اورام بلغمی
مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و قسمی از و را برگ ریزه و ساقش پرشعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف
شاخهای او غلافهای بسیار و متراکم و مانند غلافهای بیخ و از آن کوتاهتر و نرمتر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشهٔ او بسطبری انگشت و رنگش
مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم اول گرمتر و تندتر و در ریگزارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهت درد احشا و ریاح غلیظه و کرم
معده و قولنج ریحی و یکدرهم آنرا جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد گل او انثیا را کوچک میکند و جهت مفاصل مفید و
چون آنرا با بیخ بالسویه و چند و کندش از هر یک مثل نصف او حب بسازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هر گاه مداومت
نمایند بخیتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و

سندس او قرمانا و در صباغی بدلش عصفر است و مستعمل از وی بیخ و تخم اوست اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و او چیزیست که بر روی سنگهای کنار
دریا تکون میشود و قسمی از و که متخلخل است و وسیع الثقب و نرم شبیه بنمد و پرسوراخ ماده گویند و قسمیکه با صلابت و ثقبهای صغیر است نر نامند و هر
دو در اول گرم و در دویم خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازه آنرا با سرکه ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و
بالخاصیه قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهت التیام زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قویتر
و جهت رمد یابس و جلای باصره و فتیله تازه او تنهائی و با پنبه و کتان مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول او در ادویه عین
نافع است و چون قطعه آنرا بقدریکه توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست نگاه دارند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده باشد
گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو بیرون آورند در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بیعدیل است و سنگهائیکه در جوف او بهم میرسد در تفتیت
حصاة مجرب و چون خواهند بجهة زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم مادهٔ او را با آب تر کرده و مکرر در آفتاب تند یا مهتاب گذاشت اسرار
بکسر اول بلغه مغربی اسم نبات شجریست منبت او در آبهای ایستاده سواحل دریا خصوص دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتدای روئیدن
یکساق بقدر زرعی و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی آب شود از و برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندقی مستطیل و
مزغب و با اندک بشاعت و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیر او سبات عارض میگردد و ثمر او مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهت
درد دندان و آشامیدن او با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و خاص
بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوه و با رطوبت فضلیه و جهت امراض بارده و دفع رطوبات
از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند گوشت او دیرهضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و
مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل و طلای او جهت کلف و زهرهٔ او مقوی باصره و آشامیدن یکدانگ او
که از زیاده باشد با زردهٔ تخم نیمبرشت جهت کسیکه از زنان بسته باشد گویند مجربست و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس
در جلد او جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او با موم بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن
سباع و رفع تب آدمی نافع و طلای پیه و زهرهٔ او بر بدن باعث گریختن سباع از شخص و ضماد پیه مابین دو چشم او بر رو مورث مهابت
در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه از جلد او میان جامها مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل او و چون
یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین شراب بدهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز خروس سفید تاجدار میگریزد
و مؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیهٔ شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون بشکافند و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده
خشک کنند و با روغن زنبق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و
درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس یونانی بمعنی حافظ الارواح است و آن گیاهیست برگش شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و
باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شبری و قبه او متراکم الاجزاء شبیه بجو و بی تخم و مایل بسرخی و تند طعم
و با اندک تلخی در اول و دویم گرم و خشک و گویند مرکب القوی است و اجزاء بارده او کمتر و این قول اقوی است محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و با
قوه قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویه ارواح دماغی بیعدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مرهٔ سودای دماغی و طبیخ او در امراض سینه و
سعال و نزله قویتر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوه تریاقیه و سعوط یکدرهم او با عسل منقی و مقوی قوای دماغی و آشامیدن
یکدرهم با ماء العسل جهت جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه حادث شده باشد و تنهائی جهت رعشه دماغی و دو جزو او با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته
باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل و نقرس و نقوع و مطبوخ او جهت استسقا و ورم بارد جگر و تنقیهٔ
گرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و شراب او جهت نفخ
و درد اعصاب و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کتیرا
و صمغ و قدر شربتش از دو درهم است تا پنجدرهم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون و مداومت مربای گل او با شکر
و عسل که هر روزه یکمثقال از گل او خورده شود جهت رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که چون آنرا با ثلث او کشنیز خشک و ربع او
مرزنجوش و تسع او هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهت رفع نزلات
و درد و ثقل در سر و گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست اسیوس بالف ممدوده بلغه یونانی اسم نمک چینی و آن نمکیست که بر روی سنگ
سفید سبات و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و آنرا اسیوس و نمک را زهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوت

ارسنک اوست و بهترین سنک او سریع التفتت است که رکهای زرد قلیل غبار داشته باشد در سیم گرم و خشک و بالدغ و معفن و جهة قروح کهنه با عسل اندمال دهد و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهة نقرس و طلای او با سرکه جهة سپرز و کرد و باصمغ البطم و زفت جهة تحلیل خنازیر و مغسول هر دو بدستور تغسیل اقلیمیا ملطف و جالی بصر و جهة بردن بیاض و رفع آثار نافع و بالخاصیه ابره قاطع خون لهاة است و خوردن او با عسل جهة قرحه شش نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یک دانک تا نیم درهم است **اسفیداج** بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است و او مرقی است که ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال او که طعم غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و امثال آنست **اسقیل** لغة یونانی و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه ببرگ نرگس و ساقش متجویف و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و بهوای سرد سبز میماند و محتاج بغرس نیست و هر چه در زمین تنها روید سم و قاتلست در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مقرح و محرق و مقوی اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر هوام و جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و صرع و نسیان و نفث الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال و سوی نافع و مشوی او که در خمیر گرفته در آتش پخته باشند بحدیکه جمیع منفسخ گردد در مشروبات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده و چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده آنرا با نطرون بقدر ربع او در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که بخون آورد موی رویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هر گاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته شود و از روغن او صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوة باه مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته و آشامیدن نه قیراط او که در عسل پخته باشند جهة احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و مغص نافع و آب برگ آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه و بدستور تعلیق او جهة طرد حشرات و هوام موثر و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پیاز خشک شود طلای بروغن مزبور جهة جمود اطراف و سر باردی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده او و با موم و قلیلی گوگرد جهة قروح شدیده و جرب متقرح و یابس و حکه و خزاز و بازدن و حاجة شور یابسه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشهای او که با هم کوبیده باشند مقی قوی و ضماد پخته او جهة ثآلیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهة گزیدن افعی و بوی او کشنده مگسها گزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و داشتن او را با خود موجب هرب سباع و هوام و وباء و قتل مورچه و ملس و چون او را کوبیده با آب و آرد کرسنه را خمیر کرده بنوشند جهة استسقا مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ دوا بر طرف نکند زایل سازد و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه او و تخم او ملین طبع و جهة مغص و درد معده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه حبها سازند و یکعدد آنرا میان انجیر گذاشته یکروز در عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بکند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا آنکه در آن بوده و جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلحش شیریکه بسنگ تفته داغ کرده باشند و ربوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند اسقوردیون که سیر صحرائیست قردمانا و وج و مؤلف تذکره قایل ببدل او نیست و گوید خاکستر او با روغن گل جهة شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که آنرا با چوبی مثل کارد ریزه کرده بریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده یک رطل آنرا در هفت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه باصره و جهة صاف کردن آواز و بد بوئی دهان و مواد سوداوی و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویه اعضای ضعیفه و اعاده صحت بدن و تنک رخسار و حدة بصر و مضمضه او جهة سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهة گرانی سامعه و آشامیدن او جهة تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهة ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محمومین و صاحبان قرحه است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سرکه او است که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند **آس** معرب از اسا سریانی و بفارسی مورد نامند درختی بستانی او بلندتر از درخت انار و برگش ریزه تر و سبزتر

از برگ انار و مایل باستداره و ثمرش سیاه و خزان میکند و با عطریت است در اول سرد و در دویم خشک و قابض و باندک حرارت و مجفف و تخمش با قوه تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم آنرا نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهة نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهة ورم حار و قروح نافع و رب او که آب ثمر او را بجوشانند تا غلیظ شود جهة تسکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن ثمر و عصاره او جهة نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و ضماد پخته او جهة سیاه کردن مو و با شراب جهة قروح پا و کعب و با آرد جو جهة ورم حار چشم و ضماد برگش جهة نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهة حکه و جلای ناخن و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهة تقویه اعضای نافقین مجربست و بخور او جهة رفع وبا و دفع هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش بزیر ناف جهة اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهة قروح و بروز مثانه و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهة منع ریختن مو بسیار موثر و چون با آمله یکهفته خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهة رویانیدن مو مجربست و قطور آب او جهة چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قویتر از توتیا و جهة کلف نافع است و در دوری او جهة رفع جراحات و سحج جلد و بد بوئی زیر بغل و داحس مفید و در ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و او را بنگ آس گویند و مؤلف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس بنکه نامیده و این دلیل بغایت جهل او میتواند بود و بنگ آس در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر او بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده زمخت قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوئیدن مورد مانع صعود بخارات حار بدماغ و مؤلف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در اعتبار اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توتست و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ آنرا با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهة التحام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و سحج و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویه مو و سیاه کردن او و منع بخار و عرق و ورم و بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه تسکین یابد **آس بری** مورد بری را برگ زردتر و عریضتر از بستانی و طرف او تند شبیه بسنان و چوب او صلب تر و در قد کمتر از ذرعی و ثمرش بغایت سرخ و دسته دسته از وسط برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل بر میآید و مردم اسفرم نامند و بلغة شکابن جرنامند و در زمستان برگ میریزد بسیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاة مثانه و جهة یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال رطوبی و رفع ادرار شیر و تقویه معده و جگر و دماغ شربا و جهة اخراج کرم مقعد حمولا و جهة صرع و رفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی نافع و ابن ماسرجویه قوة آنرا مثل بادآورد میداند و بعضی بقوه افسنتین دانسته اند و ابن تلمیذ بجهة ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیه مفید دانسته اند **اسقولوقندریون** یونانی بمعنی مزیل الصفار است و آن نباتیست بیساق و بیشکوفه و بیثمر و منبت او سنگلاخها که سایه باشد برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرق و مزغب و در دویم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهة سپرز شربا و ضمادا بعدیل و چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند در دفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حمل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند بدل او دو وزن او کافریوس است و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صاحب تحفه را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس باینمعنی اشاره نموده **اسقوردیون** سیر صحرائیست هر چه را او نباتی دندانه باشد جبلی نامند و انچه مرکب از دو دندانه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بی دندانه و بسیار کوچک و پوست از و جدا نشود مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت از اوست و کراث بری نیز نامند تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانیست و گلش مایل بسرخی و شاخش دراز و قسمیر گلش و ساقش سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و ثوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و تخمش بغایت مبهی و مبرد المزاج است **اسارون** بلغة سریانی بیخ گیاهیست پر گره و دراز و باریک و کج و از زرد چوبه باریکتر و باندک عطریه و تندی و سفید مایل بزردی و بعضی غیر مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه بگل

(صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش ...)

بیخ وتخمش مثل تخم کاجیره که قرطم عبارة از اوست وقسمی از ان اساق بقدر ذرعی ومدور وبرگش مثل قنطوریون رقیق واعلای ساق جزء
بعضی بر بالای بعضی وبر اطراف شعبها مثل دانه گندم ودر جوف او چیزی زغبی وبیخش لیطبری خضر وکم گره وخوشبو وخوش طعم وقسم ابرک مثل قسم
اول اغبر وصلب وشاخهای او پراکنده وباریک وگلش بزرگ وبنفش وثمرش مثل ثمر کبر ودر جوف او تخمی مثل تخم خطمی وبر اشجار می پیچد وبیخش سیاه
در تحت ارض وپر گره وقوی الرایحه وتلخ ولذاع واین قسم مخصوص است در دفع سموم وگزیدن مارها وقسم ابرک از همه اقسام ریزه تر وشاخهای او
منبسط بر روی زمین وگلش بنفش وبیخش نرم وبیگره وزرد وتلخ وباعطریة ومنبت او کوههای ساده واین قسم ضعیف تر از اقسام اربعه است و
مجموع او در آخر دویم گرم وخشک وبهترین او قسم اول است که از فرنگ وافریقیه وشام خیزد محلل وملطف ومفتح ومنقی معده وجگر وسپرز وگرده از
اخلاط بارده وبا ماء العسل مسهل قوی بلغم وجهة حصاة وعسر البول واحتباس حیض ودرد ورک ومفاصل وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا که دو
ماه در آب انگور خیسانیده باشند وباید بازای هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل ونصف باشد ونا شربت تر وگوسفند مسهی قوی مبرود ومرطوب
وجهة تسکین دردهای باطنی واستسقا ویرقان سددی وورم رخو جگر وتنقیه آلات بول از رطوبات لزجه وامراض بارده دماغی وسده جگر وصلابت
سپرز واکتحال او جهة امراض طبقه قرنیه ودود او جهة گریزانیدن عقرب وضماد او با شیر تازه بر کنج ران وپشت مار جهة نقوط بسیار موثر ومضر ریه
ومصلحش مویزج وقدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال وبدلش وج ومثل وزن او زنجبیل است یا نصف او خولنجان ونصف او وج وحکمای هند را
اعتقاد آنستکه چون قبل از آبله بقدر درهم آنرا با نبید برنج بنوشند آبله بسیار کم بر آید ومجرب میدانند **اسد العدس** گیاهیست شبیه بگیاه
عدس ونوعی از طراثیث دانسته اند برگش مزغب وبالزوجه وگلش سفید وزرد شبیه بگل لبلاب وبسیاری از ان کوچکتر وساقش مثل ریسمان وباریک
واغبر مایل بسرخی وبیخش مثل گزر وبسیار کوچک وبر گیاهی که در حوالی او هم رسد می پیچد وفاسد میسازد ولهذا الوک نامیده اند در سیم خشک وباقوه بارده در
دویم گرم ومحلل بلغم وسودای غیر محترق ومدر بول ومفتت حصاة وبا سکنجبین جهة یرقان وبا آب کرفس جهة حصاة وطلای او با سرکه جهة نمله ومنع
زیاده شدن او موثر وچون با سرکه مداومت خوردن او کنند پخته وخام او باعث لاغری بدن فربه میشود واصلا مضرتی نمیرساند وچون با گوشت
طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد وگویند مکرب ومغثی است ومصلحش بنفشه وقدر شربتش تا پنجدرهم وبدلش افتیمون ودر هزال مثل او صعتر وربع او
سندروس **اسفاناخ** بفارسی اسفناج نامند وبیونانی سوماخیوس نامند وبری او در افعال مانند بستانیست وبستانی او معروف در آخر اول سرد وتر
وگویند معتدلست ملین طبع وباقوه جالیه ورادعه وسریع الهضم وبی نفخ تر از سایر بقول وجهة جمیع امراض سینه والتهاب وتشنگی وتبهای حاره و
درد پشت وسل وعصاره او با شکر جهة یرقان وحصاة وعسر بول وپخته او جهة درد سر ودرد کمر ولذع اخلاط مراری وخام او جهة درد گلو ولهاة وپخته
او با باقلی جهة نزلات حاره مجرب وضماد پخته او جهة درد مفاصل حاره واورام واحتباس بول که از حرارة باشد وضماد خام او جهة ورم فلغمونی و
گزیدن زنبور وانفجار دمل وطلای مطبوخ او با سفیداب جهة بثور مفید ومضر بارد المزاج ومصدع ایشان ومصلحش نخود او با روغن بادام ودارچینی
وآبکامه وقدر شربت از عصاره او تا دو مثقال وبدلش خرفه وقطف وتخمش جهة وجع الفواد ودرد احشا وتبهای حاره وعشره او جهة تب دق
وسل مجرب وضماد پخته او جهة وجع اورام وتلیین اورام صلبه بسیار موثر ومضر سپرز ومصلحش گل مختوم وقدر شربتش تا دو درهم است
استنبوب بلغه فارسی اسم ثمر درخت پیوندی نارنج وترنج ولیمو است که با یکدیگر پیوند کنند وبعربی از نوع نامند ودر افعال
ضعیفتر از ترنج وقویتر از لیمو ومقاوم سموم ومضر سینه است **اسطرطیقوس** اطراطیقوس است **اسرنج** سرنج است **اسرب**
رصاص اسود است **اسفست** معرب از اسپست وآن حندقوقای بریست **اسفیوس** لغة فارسیست وان بذر قطونا است
اسفند سفید بفارسی اسم خردل ابیض است **اسد الارض** تخیص است وحرباء را نیز باین اسم نامند **اسقولوس** اشراس است
اسقال واسقیلا اسقیل است **اسقلینس** اسقولوقندریون است **اسمالادن** بیونانی سوسن بریست **اسفنط** خمر است
اسفیر اقناء الحمار است **اسفراج** اسم اندلسی هیوفنت است **اسطریوس** حجر الیشف است **اسقلیاطیقوس** جنبار است
اسابیریا آس است **اسپرغم** بفارسی شاه اسفرم است **اسلیوس** یونانی سلیخه است **اسطراطیس** بیونانی سنگ مرمر است
اسطفلس واسپرطم قفر الیهود است **استرخار** زنج سرخ است **اسود سالخ** مار سیاه است **اسقوردون** بیونانی خبث
الحدید است **اسطافلس** بیونانی جزر است وبلغه روم اسطفلین وبلغه شام اسطون نامند **استی اود** بترکی اسم فلفل است
اسقوالس بیونانی بردانیست **اسپلی** بلغه شکا بن اسم بربیست [illegible] حماض است **اسطاهم** نوعی از حدید است که فولاد
باشد **اسنه الکتابنه** شبه است **اسحاره** بلغه اهل بیت المقدس تو دریست **اسرانقوان** زنجفر سوخته است **اسمار واسفرم**
آس بریست **اسپنداان** بفارسی اباطون است **اسقلمناس** بیونانی قثاء بریست **اسطافیوس** بیونانی زبیب است اسطافیو

اغریا زبیب الجبل است **اسکن** بهندی بهمن ابیض است **اسپرک** بهندی اسم اکلیل الملک است **اسبرزه واسبقول** بفارسی
بزرقطونا است **اسپند** بفارسی حرمل است **اسفاناج رومی** قطف است **اسپرک** بفارسی زریر است **استخوان خرما**
بفارسی اسم نوی التمر است **اسکنو** بلغه شکا بن اسعد است وگرهای ریشه گیاهی را نیز باین اسم نامند وآن مدور وبسیار لذیذ وشیرین
وبقدر نخودی میباشد وبرگش باریکتر از برگ کراث است وزیاده بر سه عدد نمیباشد وبیثمر وبی گل ودر ریگزارها حریم آبها میروید **استر**
بفارسی بغل است **اشق** معرب از اوشه فارسی است وآن صمغی است مایل بزردی نبات او شجری وکوچک وساقش باریک ومزغب
ومایل بسفید وگلش مابین سرخی وازرقی ومنابت او بلاد سردسیر وگویند صمغ نبات اشترغاز است در دویم گرم ودر آخر اول خشک محلل و
ملطف وجاذب از عمق بدن وجالی ومفتح سده جگر وسپرز وافواه عروق ومسهل بلغم غلیظ وزرداب ومفتت حصاة ومخرج جنین وکشنده
کرم روده وباقوه مجففه ومدر فضلات حتی خون وبا سرکه آشامیدن جهة سپرز وبا ماء الشعیر جهة ربو وعسر نفس انتصابی وباعسل جهة صرع وتنقیه
رطوبات سینه وعسر بول ورفع ضرر ادویه مسهله ودرد تهیگاه ووَرِکین ودرد کمر وعرق النسا وتحلیل ریاح وفالج وخدر وضماد او جهة تلیین
صلابات ومفاصل وبا سرکه جهة ورم جگر وسپرز وریاح آن وبهق وکلف وخنازیر وجرب وریاح انثیین واورام بلغمی وبا نطرون ودهن حنا
جهة اعیای امتلائی ومواد بارده واکتحال او جهة رمد وبیاض وجرب وشعیره ورطوبة چشم ومرهم او جهة بردن گوشت زیاد ورویانیدن گوشت
تازه وغرغره او با آب جهة تحلیل رطوبات وبلغم دماغی وخناق سوداوی وبلغمی نافع ومضر معده وگرده ومصلح او اول انیسون وثانی زوفا و
قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال وبدلش سکبینج یا جاوشیر یا برموم **اشترغاز** معرب از اشترخار فارسی است نبات او شبیه ببادآورد
وگلش سفید وخارهای او دراز ودانه او کوچکتر از دانه بادآورد وبیخ او شبیه بیخ انجدان وبدبو وبدطعم ومایل بتلخی ومستعمل بیخ او است که تازه
او را مثل کاهو در موصل ومصر میخورند وگویند بیخ انجدان خراسانیست در سیم گرم وخشک وبهترین او بسرکه پرورده است مفتح سده ومدر
بول وباقوه تریاقیه ومسخن معده ومشهی وهاضم ویکمثقال از جرم او جهة تب ربع که از ماده بلغم باشد نافع وطلای او با سرکه جهة اورام بارده وتسکین
دردها وسرکه او در قوه مثل سرکه عنصل ودر افعال بهتر از جرم او وقدر شربت از سرکه او تا پنج مثقال واز جرم او تا دو درهم ومضر گرده ومغثی
ومصلحش شربت غوره وریباس وبدلش انجدان وعرق او جهة گرده وجگر وسپرز نافع وقدر شربت از عرقش تا سه اوقیه است **اشنه**
لغه عربیست بفارسی دواله نامند وآن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بهم پیچیده در شاخهای درخت صنوبر وبلوط وسایر نباتات
متکون میشود وبهترین او سفید وخوشبو وتازه وزبونترین او سیاه است در اول گرم وخشک وآنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد
ومجموع او باقوه قابضه ومحلله وملینه ومفتح سده رحم ومدر حیض ومنوم قوی خصوصا با شراب مقوی باه ومفرح ومقوی معده ودل وجگر
وجهة رفع غثیان وخفقان ونفخ وحفظ روح حیوانی وازاله اعیا وسنگ مثانه ونشستن در طبیخ او جهة تسکین دردها وضماد مسحوق او
با آب جهة تقویه اعضای ضعیفه مثل بناگوش وکنج ران وزیر بغل ومابین کتفین ورفع الم آنها وجهة تلیین صلابات ودفع اورام وتقویه جگر و
رفع بدبوئی زیر بغل وبا سرکه جهة سپرز نافع ولعابیت منوم اطفال واکتحال او جهة تقویت چشم ونقیع آنچه از بلوط باشد جهة حرارت وحمره چشم
مفید ومضر امعا ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش قردمانا وزن او ونجورا او جهة اختناق رحم موثر است **اشخیص** لغه
عربیست سفید وسیاه میباشد برگ نوع سفید او سفید وبیخ او [illegible] که سرخ وازرق نیز باشد وبدستور صحرائی وکوهی میباشد
مجموع را برگ شبیه ببرگ خار وگلش بنفش وتخمش شبیه بقرطم صمغ او را مثل مصطکی زنان استعمال نمایند وثمرش مثل ثمر کبر ونوع سیاه را برگ از قسم
اول نرمتر وریزه تر وتازه اش سرخ وخشکش سیاه وساقش بقدر شبری وسرخ وقبه وگلش خاردار ونقطه دار وبیخش سطبر وسیاه وگاه است
سوراخها داشته باشد واندرون او سرخ ولاذع زبان ومستعمل بیخ اوست وهر گیاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد وجزاف صاحب اختیارات
در کمال ظهور است چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است ومازریون از یتوعات است بخلاف اشخیص واختلاف ماهیت هر یک از متون کتب ظاهر است
سفید او در دویم گرم وخشک وباقوه تریاقیه وبجده قیراط او با شراب قابض طبع وطبیخ او با فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع ویکمثقال او جهة دفع
جنون وصرع وطبیخ او جهة عسر بول وگزیدن هوام نافع ومسهل زرداب وصمغ او با شیر مقوی احشا ومحلل ورم باطنی وطلای او با سرکه جهة تحلیل اورام
ظاهری بارده وقدر شربتش تا پنجدرهم ومصدع ومصلحش شکر است وسیاه او در آخر سیم گرم وخشک ودو مثقال او کشنده ومحرق وتند ودر مشروبات غیر
مستعمل وطلای او جهة جرب وقوبا وبهق وبا روغنها جهة مواد بارده وضماد او بر دندان مفتت قوی ودر جراحات متاکله منقی آن ولطوخ مطبوخ او
با سرکه وگوگرد وقطران جهة قطع ثالیل موثر وخاکستر بیخ هر دو نوع جهة قلع مجرب دانسته اند **اشنان** گیاهیست بیبرگ وشاخهای ریزه شبیه
بکجهای گشنده وگازران آنرا جامه میشویند سفید او را خرء العصافیر وسبز آنرا غاسول نامند وغیر ابوقانس است ومولف تذکره

و او گرم است در سیم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و منضج و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل زرداب و یکدرهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنجدرهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلای او جهة بردن گوشت زیاد زخمها و بثور و جهة جلای دندان نافع و دوا است و مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است **اشراس** بفارسی سریش نامند و آن بیخ گیاهی است غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سریش را ساق بلند و عریضتر و برگ او تیره و گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش مستدیر و تند طعم میباشد و با عفوصت در اول گرم و خشک و محرق و در دوم گرم و در سیم خشک و ضماد او جهة جبر کسر رقیق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب با سرکه و با روغن جهة جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهة سعفه و آشامیدن او جهة درد پهلو و سرفه و یرقان و صفرای سوخته و تشنج و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه جهة دفع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرمتر از اصل او و جهة نفث الدم و با ماء العسل جهة تنقیه جگر نافع و مورث سدد و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا پنجدرهم و از محرق او تا یکمثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلش در اکثر افعال غری السمکست و گویند مغاث و با کرسنه **اشیران** اسم یونانی خصی الکلب است و مؤلف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده **اشمو** سانوعی از مرو و کم بوتر اقسام اوست **اشقاقل** شقاقل است **اشنان دارو** اسم فارسی زوفای خشک است **اشتلابوس** دارشیشعانست **اشقون** اسم ترکی ریباس است **اشیاف ماميثا** در ماميثا انشاء الله مذکور میشود **اشتیوان** بلغة مصری بیفانج است **اشترکیاه** اسم فارسی سلیخه است **اشکانی** بلغة شکابن و طبرستان بقلة یمانیه است **اشبیل** بلغة گیلانی نوعی از بطارخ است **اصابع فرعون** سنگی است بقدر انگشت شبیه بنی و کره دار و مجوف با اندک پهنی و از زمین خیزد و قسمی از آن بار طوبت سیاه لون و او در افعال قایم مقام مومیائی و بهترین او مخطط سبک زود شکن است در سیم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهة التیام عدیل ندارد **اصابع صفر** بیخی است بقدر کف دست اطفال و بقدر پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوت و منبت او ریگزارها و نزدیک آبها و برگش شبیه برگ کندنا و ساقش باریک و از بن تا سر پر گل و گلش بنفش و قسمی دیگر بیخی است شبیه بناخن پلنگ و زرد و این گرمتر و تندتر است و مؤلف تذکره گوید که آن غیر کف مریم و کف عایشه است و بیخ دیگر وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهة جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویه منابت اعصاب و ضماد او جهة تحلیل صلابات و بخور او جهة گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دیگر مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش یکوزن و نیم او هزارجشان و دو ثلث او سعد است **اصابع هرمس** شکوفه سورنجانست و در سورنجان موصوفست **اصل الفلفل** فلفل مویه است **اصل القلب** بفارسی بیخ سیتی نامند و آن بیخ ماش هندیست گرم و خشک و مسکن و مخدر و جهة معدهٔ بارده و درد مفاصل و امثال شربا و ضمادا نافع و محرق خون و مورث سدد و مشوش حواس و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یکدانگ است **اصابع اللصوص** مؤلف مغنی گوید ابوریحان وصف نبات او نکرده است و گفته دوائیست هندی و تخمش مستعمل بلاد ما است و شبیه است بشلتوک و چون در دهان ساعتی نگاه دارند پوست او شق شده مغزی از و ظاهر شده مثل پنبه در تحریک باه بسیار مؤثر است **اصول الاربعه** عبارة از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است **اصابع العذاری** نوعی از انگور طویل القد است **اصابع الفتیات** فرنجمشک است **اصابع الملک** اکلیل الملک است **اصل الاذخر** ادخر را گویند **اشترغاز** است **اصل السوس** در سوس موصوفست **اصل السوس الابیض** در سوس مذکور میشود **اصل السوس الاسمانجونی** ایرسا است **اصل الراسن** نوعی از فیلجوش است و بترکی اندز گویند **اصف** بیخ کبر است **اصطرک** میعه یابسه است **اصل المرجان** بسد است **اصل النیلوفر الهندی** بیخ او سبید است **اصطفی** میعه سایله است **اصل العرطنیثا** اذریواست **اصل اللفاح البری** یبروح الصنم است **اصموط** رته است **اضراس الکلب** بسفایج است **اضراس العجوز** خسکدانست **اطراطیقوس** یونانی بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی حالبی نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطرافش گلی شبیه بابونج و بعضی از و مایل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه بکواکب و برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ و در دوم گرم و خشک و با قوة مبرده و قابضه و محلل و مجفف و ضماد برگ او جهة ورم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلای گل او جهة تسکین درد حالبین و کنج ران و دم آن بغایت مؤثر و آشامیدن او جهة خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است **اطریه** بفارسی آش آرد و رشته نامند و از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف بقرار اشامل است آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب دهند و بفارسی ادماج نامند جهة سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه امعاء و مثانه

الالف مع الشين

الالف مع الصاد

الالف مع الضاد

الالف مع الطاء

نافع و مرخی معده بارده است و آنچه با کشک و ماست و ترشیها استعمال نمایند بطئ الهضم و سدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل و تبهای حاره و با ترشی جهة اخلاط مراری و تسکین حدة خون و آنچه با گوشت پزند کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیرینی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ با آب یا شیر بنهایت مستعمل آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند و قابض تر و سبکتر است و از گندم کثیر الغذا و از نشاسته بد و آن از تبت **اطبا الکلبه** بستان افروز است **اطماط** و **اطموط** و **اطبوط** اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند **اطروغا** اسم اترج است **اطروخیا** اسم یونانی بادرنجبویه است **اطریون** عصاره قثاء الحمار است **اطیطون** اسقیل است **اطریقون** خبث است **اطمیثا** قیصوم است **اطاء** بیونانی درخت غبیراست **اظفار الطیب** بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند و آن جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی از و سرخ و با تقعیر و بعضی سفید و بزرگ و بادسوته و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین او قسم اول هندی است و اقسام او چون بسوزانند بوی جند از و ظاهر میشود و در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهة اختناق رحم و صرع و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اخراج خون منعقد در گرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهة صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش خبث الحدید است **اظفار الجن** نباتیست بیبرگ و گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی در اول گرم و خشک و جهة یرقان سیاه و سرفه یابسه و بالخاصیه جهة رفع بخور او نافع و طلای او که با سرکه پخته باشند جهة تحلیل اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه مثقال **اعین السراطین** گویند انگوشت و گویند سنگسبویه است **اعیون** حلبه است **اعلوبوطس** بعبرانی طلق است **اغریوس** قثاء الحمار است **اغنیس** یونانی و بمعنی طاهر و اسم اثل است **اغالوجی** اسم یونانی عود البخور است **اغرلیوس** یونانی حنظل است **اغراطون** یونانی حلفا است **اغش** بلغت حجاز و یمن نوشادر است **اغرسطس** یونانی ثیل است **اغیریس** یونانی جوز رومیست **اغلیفس** یونانی دوسر است **اغریا** بیونانی بمعنی ارض است **اغلیقی** اسم یونانی مفنج است **اغبر** عبارتست از شیح و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر سائیده باشند **اغلان** اسم ترکی جند است **افنیقطس** اسم یونانی و بمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پرشاخ و مزغب و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش پر ریشه و نرم و با عطریه و بوی گیاهش شبیه ببوی ترنج و منبت او ساحل بحار و دور آبها و جائی که جو و عدس کاشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر از اشلیح نامند و در دوم گرم و خشک و با اندک حدة و برگش و سایر اجزای او جهة سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشا و ضماد پخته او جهة جمیع سموم قتاله نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره و تخمش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی نمیماند که عصاره توان گرفت و روغن او در آثار مثل او است و زیت الشلیج نامند **افنیقون** یونانی نباتیست شبیه بافنیقطس کم در بو و در زراعات میروید بغایت سرد و مخدر و در اطلیه زادعه مستعمل و شرب او جایز نیست **افیمید** و یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و منحصر در ساقی و برگش زیاده بر دوازده عدد نمیشود و بیگل و ثمر و ریشهای او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بطعم و سرد و تر و ضمادش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن او مانع توالد و زن و مرد و قدر شربتش از برگ و بیخ او جهة قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند **افعی** اسم عبرانی مار است و بعربی حیه است و اقسام او را اسامی میباشد و کوچک و بزرگ و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرگی و ابلق و غیر آن یافت میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخیست و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن اوست و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جسدش صلب و مایل بباریکی بوده از اماکن عمارت و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان سر او را قطع کنند و طریق آنستکه سر را با دنباله بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند و هرچه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بیحرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع پوست او را و جوف او را باید انداخت و بعد از آن استعمال نمود بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و باکند تا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم این معنی بتجربه رسیده و از خوردن بسیار او بدن متقرح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و گوشت او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقل و کثیفه را بقشر جلد دفع میکند و خوردن او جهة سمومات مشروبه و لدغه و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع

باشد

الالف مع الطاء

الالف مع الظاء

الالف مع العين

الالف مع الغين

الالف مع الفاء

زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویه قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهة دفع سم افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع و بجهة داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکثار او محرق خلط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه‌هاست و چون هفت عدد افعی را بریسمان ابریشم سرخ ارغوانی خفه کرده باز او هر یک گرهی زنند بستن آن ریسمان را بر گردن صاحب خناق جهة دفع علت بالخاصیه مجرب دانسته‌اند و نمک افعی که جوف آن را پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت او است و قرص افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف چند بار بآب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال پاک قلعیدار باآب بقدریکه او را بپوشاند و اندک شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را از استخوان جدا کرده در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک بیده با کره اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین نمایند تا متشنج نشود و قدر نان اگر ربع او شود بهتر است و نخودیکه در حین جوشانیدن گوشت باو بجوشانند در افعال قریب بقرص است **افینوس** یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و ساقش مزغب و شاخهای او باریک و از سه عدد زیاده نمیشود و برگش شبیه برگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل ثمر خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صدفی و تخمش بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه میباشد در دویم گرم و خشک و لذاع و آشامیدن اعالی او مقیئ و اسافل او مسهل و مجموع او مقیئ و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او بخیراط است و مؤلف تذکره گوید که رطوبتی که در ثمر او است جهة تحلل صلابات و جلای بیاض چشم نافع است **افیتمون** یونانی و بمعنی دواء الجنونست و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل بزردی و بر نباتات و اشیائیکه نزدیک او باشد می‌تند و تخمش شبیه بزردک و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش نخچه دانه می‌بندد در سیم گرم و در دویم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهة نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهة امراض سوداوی و تنقیه سودا بیعدیل و چون یکهفته هر روزه ده درهم آنرا با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهة دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم آنرا بلته بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوه کند بدون مضرتی و باعث ضعف نمیشود و مؤلف تذکره ثلثی رطل را بثلثین رطل دانسته و قدح بر مؤلف مالابد نموده و او را اعتقاد آنستکه یکرطل را در سی رطل آب تا چهل روز باید خیسانید و مطبوخ او را با مویز جهة مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الترکیب است زیاده از یکدو جوش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی با یکوزن و نیم او حاشا یا مثل او حاشا و دو دانگ او تربد و تخم او را زم نباید گوید **افسنتین** بلغة یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه ببابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل بنجاسف و انبوه و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه‌تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و برّی او با عطریه ثقیل و قسمی را برگ مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد بی اوراق سفید و در مصر مسیسه نامند و زبونترین اقسام اوست و بهترین او رومی طرسوسی و سوری است که با حرافه و تلخی و قبض باشد در اول دویم گرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و منبی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملذوعه و محلل ریاح و جهة یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و با ناردین جهة درد معده و با افیتمون جهة تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهة رفع سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرب و دو درهم او جهة گزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة فطر نافع و جهة بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار مؤثر و قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهة امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهة حب القرع و ضماد او با آب جهة شری و بخار مطبوخ او با شراب جهة درد گوش و طلای مطبوخ او در میفختج جهة درد چشم و با عسل جهة رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و در سرکه جهة مفاصل حار و سائیده او با موم و روغن حنا جهة درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجربست و محلل صلابات و جهة داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابات رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و کحل او جهة دمعه و غشاوه و استرخای جفن و گذاشتن او در متاع مانع کرم زدن او و آمیختن او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که بآن مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود او جهة گریزاندن هوام و پاشیدن آب طبیخ او کشنده کیک

وساقش بلند

و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهة معده بوزنش اسارون و نصف او بیخ زرد و بجهة جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی و مفتح سده جگر و جهة تبهای کهنه و مرکبه و تقویه معده و تنقیه اخلاط ردیه و استسقاء و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ریوند و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش سه وزن او افسنتین است یا غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهة امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویه هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافعست و مانع و باء و حدوث امراض و طریق آنستکه نود مثقال افسنتین را در ششهزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا بثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده و در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را محکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل گل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند جهة برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او جهة رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و بجهة تقویه معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن رافع خمار و قطور او جهة کرم گوش و ریاح آن و طلای او جهة درد چشم و با قیروطی جهة تقویه معده و درد آن نافع است **افیون** اسم یونانی و بمعنی مسبت است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از و شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صافست که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب زود بگدازد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهة اسهال و سحج و قرحه امعاء و سرفه و نفث الدم در مد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهة درد سر و تخفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ پخته و زعفران جهة حمره و با شیر دختران و زعفران جهة نقرس حار و رمد و فتیله او با مر صاف و زعفران بالسویه جهة زحیر مجربست و قطور او با روغن بادام و مر و زعفران جهة درد گوش و با موم و روغن جهة جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوه باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش فلفل و جند و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یکدانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش دو وزن او بذر البنج و یکوزن او بیخ لفاح و در احتباس تا شیر و کافور و کهربا **افلنجه** تخمیست شبیه بتخم خردل و تند بو شبیه ببوی سیب و با عطریه و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مثل بذر البنج و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند او قسم کوچک کبابه است در دویم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشهی و باقوه و قابضه و مفتح سدد احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آورنده و طلای او با روغن زیتون در حال رفع گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند افلنجه جوز بواست و اصلح بدل او **افشرج** معرب از افشرده فارسی و بعربی عصیر نامند و آن مخصوص فواکه است **افیلون** و بحذف واو اسم شیح جبلی است **افقراسیقون** تخم کرفس کوهی باشد **افربیون** فرفیونست **افسنین** ینونین و یا اسم رومی فرفیونست **افراسیمون** نعنع است **افاریقون** دبق است و گویند مازریونست **اقینس** یونانی فرنجمشک است و فرنجمشک نیز گویند **افرودیجان** قسم اول بفروجن است **افاسون** اسم روغن زیتست **افلاطون** نقل ازرقی است **افروسالیین** حجر القمر است **افاویه** ادویه خوشبوئیست که در طعامها کنند **افیقرون** اخینوس است **افریدس** اسم یونانی جراد است **افتیقس** اسم یونانی عصفر است **افیور** یونانی اسم بذور است **افیورسقیافن** یونانی تخم خبازی است **افثینون** یونانی باد آورد است **افیموتا** یونانی دارچینی است **افیعابن** یونانی سداب است **اقحوان** اسم عربی و یونانی و بفارسی بابونه گاو چشم گویند و نوع صغیر را بهار نامند بری و بستانی میباشد شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز و در از بانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه با اندک تلخی و بالحقیقه قسمی از بابونج است و فرق آنستکه بابونج تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیم گرم و در دویم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و باقوه تریاقیه و مفتت حصاة و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهة درد مثانه و صلابت سپرز و استسقاء و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم و طلای آب تازه او را بر انثیین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التوای عصب و با موم و روغن جهة ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است

وقسم صغیر او در دویم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از بزرگ و با شراب جهة نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهة تنقیه
طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار و قروح و رفع نزول آب نافع و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل او روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز
در آفتاب گذاشته باشند جهة نضج جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات
و ادرار نمودن عرق مؤثر و آشامیدن پنجدرهم او مدر عرق و جهة رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغة یونانی اسم عصاره قرظ است و او را از ثمر نوعی
از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن او افشرده میگیرند و قبل از جفاف یاقوتی رنگست و بعد از آن سیاه میشود و در دویم سرد و در سیم خشک
و مغسول او در دویم خشک و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او با لذع و حابس نزلات و اسهال اکلاً و ضماداً مقوی بدن و اعضای دقابض
مسترخیه از اعیا و بسبب امراض و ضمادش جهة ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعده و خسر و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد
جهة قطع ادرار عرق و بالادن و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش عدس نیم وزن
و صندل و گویند حضض و اخیر انسب است اقسون یونانی اسم نباتیست شبیه بباد آورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند برگش مثل باد آورد و ساقش
کوتاه تر و غلیظ تر از او و گلش مثل او پر خار و خارهای جوانب برگش مانند سوزن و ساق تازه او را پوست کنده میخورند و تخمش از قرطم ریزه تر و در دویم
گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی میباشد گویند جهة کزاز و تشنج غیر صرعی با شراب مجرب و جهة ورم مزمن و شدخ عضل
ضمادش مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و بدلش شکاعیست و نزد ملا [illegible]
میان اقسون و نبات اشترغاز نخواهد بود و ظاهراً اسم یونانی نبات اشترغاز است اقط بفارسی کشک نامند و اندوغی است که از طبخ منجمد گردد پس
چکانیده بعد از رفع مائیه خشک کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض و مبرد و برباکرده او جهة داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با پشم سوخته
و جو سوخته بالتسویه جهة خراز مجربست که اولا سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم خام غلیظ و مسدد و مصلحش
جوارشات و گلقند است اقلیمیا یونانی الخبث است که از گداختن اجساد منطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف در روی آن و در تحت
او منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد باز از جمله کف اوست که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود
و بهترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلائی مایل بسبزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از علبه بوره است که بر طلا میبندند و
گویند کانی هم میباشد و مرقشیشائی نیز هست هر یک در طبع مثل معدن او و یبوست یا در او غالب و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهة بردن
گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلای او رادع و جهة ازاله
کلف و آثار سیاه و رافع سبزه و با زعفران و افیون رافع درد مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او بکیراط جهة خفقان و تقویه دل نافع
و مستعمل از او محرق مغسول او و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است و مؤلف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و مرقشیشی او را در گداختن
و بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود یکجزو او و پانزده جزو مشتری را شمس کند و حقیر امتحان ننمودم و موقوف بشروط خفیه میداند اقماع الرمان
الهندی نارمشک است اقروقومعا قرقومعا است اقبوس یونانی کثری است اقسیا مازریون سفید است اقاقالس یونانی
تشمیزج است اقروس و اقرس بقست اقارون اسم رومی وج است اقربطن ماطس گل عتیق القدس است اقونوسیون
رعی الابل است اقارو کرویا است اقطی یونانی حماض کبیر است اقتاارتیقی یونانی شکاعی است اقتاالوقی یونانی باداورد
اقوبلاسمون دهن بلسانست اقیمارون یونانی سورنجانست اقونیطن یونانی خانق النمر است اقطن یونانی ماش است اقو
مارثون رازیانه بریست اقرقرا بهندی عاقرقرحا است اقراص الملک جوز الکوثل است اقلاروطس یونانی طرفا است
اقلابونس یونانی الجزر است اکلیل الملک نباتیست برگش مدور و بقدر درهم و شاخهای او باریک و درشت و صلب و بعضی منبسط
بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی را سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی شکل و در غلاف
تخم مدور ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست در او غالب و محلل و منضج و
قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهة صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و رحم شرباً
و ضماداً نافع و جهة تحلیل فضول باطنی و طلای پخته او با مفتح جهة اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعده و انثیین و مطبوخ او با آب شراب جهة قروح
شهدیه و با افسنتین جهة ورم سپرز و معده و قطور عصاره او جهة درد گوش و آشامیدن سه درهم او با تخم او با مفتح جهة ورم احشا نافع و عصاره
او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و طبیخ او جهة ربو و تفتیت حصاة و حقنه او جهة تقویه امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفید و شراب او
مضر انثیین و مصلحش عسل و مویز و انجیر و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج است اکلیل الجبل نباتیست بقدر

الالف مع الکاف

ذرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل بسفیدی و ازرقی و ثمرش صلب مایل باستداره
و تخمش ریزه و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و تندی و خوشبو و او غیر قردمانا است در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر
و سپرز و منقی ریه و جهة درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهة تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورین و
مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین و چون شکم صید را از احشا خالی کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او میکند و در منع تعفن
لحوم بهتر از نمک است اکمکت بلغة هندی سنگیست بقدر مازو و مستدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند از
جوف او صدائی مسموع میشود و در جوف او سنگی کوچک موجود است و قسمی انطاکی و مستدیر و کوچکتر و قسمی دیگر شبیه باو و بزرگتر و سفید و در جوف
هر دو چیزی سفید مثل ریگ در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس نزف الدم و چون در پوستی بسته در بازوی چپ زنان بندند جهة عسر ولادت
بغایت آزموده و تعلیق او با ریسمان سرخ جهة حفظ جنین و منع اسقاط و نگاهداشتن او در دست جهة غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت
جهة منع ریختن ثمر و حمول او که با شیر دختران سائیده باشند جهة حامله شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است و مراد از اکمکت دو قسم سیاه است
و دو قسم سفید در احجار مذکور میشود اکارع جمع کراع و آنرا بفارسی پاچه نامند و بهترین او پاچه گوسفند و بزیکساله است لزج و دیر هضم و بعد
از انهضام مولد خلط صالح رقیق و معتدل الغذا و جهة ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و
زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهة حبس
و اسهال مراری و منع لذع مواد حاده و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهة سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او جهة مغص
و زحیر سددی مجرب و نطول او جهة یبوست دماغ و ضعف او و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران و روغن
گل جهة تسکین درد سر و ضربان مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان
سوخته او رافع نزف الدم و جراحات و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر مؤثر است اکشوث کشوث است اکروهک ارزرد است
اکروفس جوز بویست اکرالبحر لیف البحر است اکل النفسه فرفیونست و گویند کافور است اکرار نوع کبیر صامریوماست اکسیاکو
یونانی [illegible] است اکسوفیلیس یونانی جومانه است اکسوماالس ابوخلسا است اکرفس کرفس است اکیر اسم ترکی وج است اکر
بفتح اول و سکون کاف اسم هندی عود است اکهروت بهندی جوز است الیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلبه
و ملین اعصاب و چون یکعدد دنبه گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یکحصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و زبد بنوشند جهة رفع عرق النسا مجرب دانسته
و چون دنبه را ورق کرده بر عضو به بندند تا متعفن شود جهة تشنج یبسی و کزاز و مواد متحجره مجرب و دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و مضعف
قوه هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسا باشد که در مبرود موجب فجأه شود و مصلحش آبکامه و سرکه و ادویه حاره الوین یونانی اسم نباتیست کمتر
از ذرعی و مایل بسرخی و زردی و شاخهای او باریک و صلب و پهن و سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و تخمش شبیه بحقند و با زیره
و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افتیمون و منبت او بر کنارها و کنار آبها در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم
نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهة رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ او در این فعل قویتر و جهة یرقان اسود
نافع و مورث سحج و مصلحش کتیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است الب بعربی اسم درخت خاردار بیست شبیه
بدرخت اترج و برگش ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش بیشتر و نضارت و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوانات و از دفلی قویتر چون داخل هر غذائی
کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کر و کور شود و منبت نیکوترین این نبات بلاد تهامه و جبل شمر است الوسن
والوسون یونانی بمعنی یذهب بالکلب است و او گیاهیست شبیه بگیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل او مستدیر و مابین برگها تخمش شبیه
بترمس و او در میان دو پرده است و گلش مابین سیاه و سرخی و گویند نوعی از عکرش و ثیل است در دویم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با
شوکران جهة ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهة گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش یکمثقال است
النج بلام ساکنه و نون مفتوحه لغة یونانی و بمعنی الاصل است و او بیخ نباتیست شبیه بزردک و ساقش سطبر و بقدر شبری و گلش سفید مانند گل
زردک و تخمش سفید و طولانی و خالدار و طول او کمتر از بیخ و در سر شاخهای او قبه مثل جوز و بهترین او هندی در آخر دویم گرم و خشک و با اندک
تلخی و مؤلف تذکره سرد و تر در سیم میداند و بالخاصیه تخم او را جهة شری از هر خلطی که باشد مجرب میداند و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین
بنوشند و روز دویم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم و یکمثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهة سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهة
تقطیر بول رطوبی نافع الومالی یونانی بمعنی عسل منجمد است و او رطوبتی است شبیه بمیعه سائله که از ساق درختی حاصل شود و بهترین او براق صاف

الالف مع اللام

الالف مع المیم

شیرین غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نیم اوقیه آب مسهل فضول خام و مرة الصفرا و اخلاط ردیه و جهة جرب و قروح و درد مفاصل
نافع و روغنی که از شاخهای درخت از جوشانیدن او با روغنها بگیرند طلای او جهة درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهة ظلمت بصر نافع و شارب
او مالی را سبات و کسالت بهم میرسد و باید بخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبه است السقاقن لسان الابل است الیا یونانی
خطمی است الیج زعرور است الیون یونانی اسد است الط سوسنبر است الاو یونانی زیت است الوبی یونانی سنا مکی است
السنین یونانی محبت القطرون یونانی کهربا است السا نانخواه است السنة العصافیر لسان العصافیر است الاطیفی
لبلاب است الوج مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم کازرک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده
الابنون یونانی راسن است الماس ماس است البطوط کشت برکشت است الاکلنک اسم ترکی زراریج است الوه اسم ترکی
عقاب است المه اسم ترکی تفاح است الاملک بلغه دیلمی فاشرا است الیک اسم ترکی محنت البتی اسم هندی بزرکتان است
الاحی اسم هندی قاقله است المالقن یونانی سباسه است املج ثمر درخت هندی است معروف و مستعمل مقشر بیدانه و چون در شیر
بخیسانند شیر املج نامند و گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ
و بسیار عفص در دوم سرد و در سیم خشک و بشیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن
و فساد و اشتعال اخلاط سودا و بروج و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی آن و چشم
و معده و احشا و اعصاب و مسهل سودا و بلغم رقیق بصر و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن مقوف
او با قند بالسویه هر روز پنج درهم با آب گرم جهة سنج و چرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده
خیسانیده باشند جهة ازالهٔ بیاض عین آزموده است خصوصا هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را افشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و شربت
معمول از آمله و فستقین در تقویت معده بیعدیل و روغن او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ آنرا با مثل او روغن کنجد و زیتون
جوشانیده باشند جهة تقویه مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویه اعصاب و خروج مقعد و سرعة نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را
با آب آمله خضاب کنند مو را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد
قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و باصره و قاطع نزف
الدم و جهة بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی مو است امغیلان درخت خاردار است منبت او بادیه و عوام طلح نامند
و اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمر او را قرظ و صنط و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن
کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه گردد و قسمی پر خار تر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگ هر دو
قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلی و لوبیا و دانهای او پهن و بقدر ترمس و سرخ با آن پوست حیوانات را دباغی می کنند
جمیع اجزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول طبیخ خار و برگ او جهة تقویه اعضای سترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال
و مفتح سدد و ضماد برگ تازه او جهة التحام جراحات و دفع اورام و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمر و برگش بجهة دباغت قائم
مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهة قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمدهٔ
اجزاء روغن شیخ صنعانست و بیخ او جالی و سنون او جهة استحکام لثه و مسواک او مقوی دندان است و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند
اشتباه میشود که قرظ و امغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد املیریان یونانی اسم شجریست برگش شبیه برگ کبر
و رایحه برگ با تندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و هوا را تسبیح میکنند و گویند منبت او اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحیست
و دو موضع ایوب و شجرة التسبیح نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن بیخش که مضغ کویند
تخمش در غلافی و بقدر دانه کنار و مایل بسردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهة دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا گزیدن عقرب
و ضماد و شرب او جهة اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای او جهة کلف و قطور عصارهٔ او جهة بیاض چشم و ذرور برگش جهة جراحات تازه نافع و قدر
شربت از عصارهٔ تازه او هفت مثقال و از مطبوخ او چهارده مثقال است امسوخ لغة بربریست بمعنی انابیب و آن نباتیست مابین شجر و گیاه و
مثل نی بنددار و مجوف و منبت او سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق او
شاخهای بسیار مجتمع روییده و بنددار و چون کشش دهند بند بند از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک
شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض

الالف مع النون

جهة اسهال و طبیخ او جهة فتق و قیله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب صاف
رسد و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهة ضعف جگر و احشا و دل مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل بنوشند جهة فربه کردن
بدن لاغر و نیکوئی رخسار و تنقیه رحم و ذرورش جهة قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پانزده درهمست و مؤلف
تذکره منبت امسوخ را منحصر در اندلس میداند امار یطن یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او
مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر گرد قبه دائره زردی و بیخش باریک و منبت او کوههای بی جنگل و در تنکابن لیارو نامند در بلاد روم و فرنگ
جهة بت از او تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبة آن و با ماء العسل
محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهة قطع نزله مجرب دانسته اند و مستعمل از و قبه او و گذاشتن در میان جامه مانع کرم
زدن او و مضر فم معده و مصلحش آب به و قدر شربتش نه قیراط است ام وجع الکبد افنیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته ام
الکلب شجریست بیخی بقدر ذرعی مایل بزردی و برگش شبیه برگ لاغیه و با اندک خشونت و گلش زرد شبیه گل لاغیه و بدبو و منبت او مزارع و در
بلاد مصر بسیار است عصارهٔ تازه او را دو مثقال و برگ خشک شده او را دو درهم جهة گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند
و باید با روغن زیتون بنوشند امعاء جمیع معا و آروده حیوانست از جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و در دوم در سیم سرد و خشک و مولد قولنج
و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهة معده که صفرای رقیق مائی متولد شود نافع است امیرباریس
بفارسی زرشک نامند معروفست و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده اوست در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع
ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حارهٔ خوشبو مثل سنبل و امثال او مفتح سدهٔ جگر و مقوی
جگر سرد و سایر احشا و جهة اسهالی که از سردی و ضعف جگر و احشا باشد و بجهة استسقا و با ادویه حاره جهة مبرودین و با فستقین جهة تقویه هاضمه
و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهة صلابت جگر نافع و دانه او تنهائی و با ادویه مناسبه جهة قرحهٔ امعا و اسهال که از ضعف احشا باشد
و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت او که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهة رفع
سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب دانسته و گوید چون آب ترنج و مروارید اضافه نمود در اکثر امراض
قائم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینها و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و از جرم او
تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل او گلسرخ و دو ثلث او صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قویتر و الطف است و
بدلش دو وزن او زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک آرغیس است و مذکور شد و مؤلف مالا یسع زوقال را غیر قرانیا دانسته و در حوالی
مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آنستکه قراقاط قریب الطبع با زرشک باشد و زوقال قرانیا است و مذکور خواهد شد امونیاقن یونانی
اشق است امیروسن یونانی نانخواه است امامون یونانی حماما است امعاء الارض خراطین است امروسیا عنقود است
و معجونی را نیز نامند ام الخلول نوعی از حلزونست بلغه مصر و آن دلینس است اماغیرون بعبرانی خرنوب نبطی است اماطیطس یونانی
شادنج است امولیقون یونانی ابار است امعدالیا یونانی لوز است اموزعی برومی عکر الزیت است امعاسین
برومی البقوره است امرود اسم فارسی کمثری است امله سار هندی گوکرد فارسی است انثلیس یونانی اسم نباتیست مابین شجر و
گیاه و در شوره زار و مواضع آفتاب روید برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل به بنفشی و بدبو و
تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از آن کوچک برگ و ساقش مرتفع میشود در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوه قابضه و تخم و
بیخ و گلش جهة عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع و فرزجه او با روغن گل و شیر زن جهة صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور
برگش جهة زخمها و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش از یک مثقال و نیم تا دو مثقال است انفرا یونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش
مثل برگ بادام و عریضتر از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و بیخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از او آید و منبت او کوهها
و مخصوص زمانی بنیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه جهة رفع توحش و جنون و تقویه حواس و ذهن بغایت مفید
حتی آنکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او میشود و ضماد برگ او جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و مؤثر است انف العجل بلغه
مغربی اسم ثمریست شبیه به بینی گاو و نبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه برگ کاسنی و از آن ریزه تر و گلش بنفش شبیه به شبوی بنفش
و از آن ریزه تر و معتدل و با قوه محلله و مدر حیض و آشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیه جهة رفع سموم نافع و نطول او محلل صلابات و مسکن درد
گزیدن هوام است اندروحالیمس یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه باشنان و بسیار سرخ و پر برگ و تخمش در غلاف

مثل علاف نخود و بیخ و تند و در مغرب کلاخ و مداخ نامند و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهت سقا
مجرب اطبا و جهت نقرس و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شربا و ضمادا و طلاء و جلوسا نافع و قدر شربتش از تخم یکمثقال با شراب و امثال آن
و از طبیخش با شکر یا شراب یا سرکه تا ربع رطل **انگیز** مؤلف جامع الادویه ابن الدوله گوید که او گیاهیست منبتش حرم جبل گیلان چون بر روی او شسته
بر روی زمین بجا مانند روز دیگر آنچه قسم نر است راست ایستاده کند و آنچه ماده است بهمان هیأت میماند و بلغه صقالیه خاوانی نامند گرم و خشک
و ضماد برگ خشک او با آب گوگرد در نکرو زنبق را زایل میکند و تخم نر او بغایت مورث انعوظ مردان و از قسم ماده موجب شدة تعشق زنان و اندکی از آن
با شراب منوم قوی بحدیکه تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند و قدر شربتش تا دو درهم است
آنا غالس یونانی اسم گیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش و مایل باستداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین و مربع و ثمرش مثل علاقی و دانهای او
بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف سیلاع و مفتح
سده و آشامیدن آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و ضمادش جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار و
غرغره آب برگ قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سعوط در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروح چشم و جلای باصره و جرب
و کمنه و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطنیثا **انس النفس** نباتیست ربیعی شبیه بجرجیر
برگش سه شریف و گلش مثل تره تیزک زرد میباشد و برگهای سفید احاطه بر گل او داده و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت بوم جز تخم
میباید و ساقش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری انهار میروید و چون حیوان شیردار از او بخورد شیرش زیاد میشود و چون بلبن
انتشیر باعث نشاط و سرور میگردد و در دوم گرم و در پوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارة از بول و شیر و حیض و عرق
باشد و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله سموم و تفریح مثل شرابست بدون مستی و خمار و اندکی از گلش بدستور همین اثر می بخشد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی
حافظه و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با مفتح با شیر گوسفند مهیج باه شخص صد ساله است و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ
رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل گرداند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنجدرهم و از عصاره و طبیخش
تا بیست درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آنرا با شکر شربت بسازند جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع **انسان**
چرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت او مورث کوری و ذرور استخوان پوسیده او در
منع زیادتی اکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته او سه روز هر روز یکمثقال با شیر او شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و تب
دهن او ناشتا کشنده کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه
و بیاض چشم و با سرگین عصفور جهت قطع ثالیل و قوبا و بتنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و ضماد
گندم ممضوغ انسان خصوصا ناشتا بوده جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان انسان بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشوار زائیدن و
رفع خوف مؤثر و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد او مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و آشامیدن او مورث بلادت و خون حیض سم
قاتلست و مورث جذام و طلای او مسکن دردهای صعب و حمول او مانع حمل و بخور لته حیض او جهت رفع تب لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا
اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول
او جهت رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شیر زرق و در صناعت بدل او است و فضله اطفال اگر غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ او
در حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور ضماد او با عسل محلل قوبیت و طلای او جهت حمره و جراحات و التحام آن و رفع عفونت اعضا و آشامیدن
یکمثقال او جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه بعد یکی با عسل و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و بهای
دایره و یکمثقال او را با یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل دار اشکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق او جهت قطع تعفن
بن دندان مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل بشخصی بیاشامانند الشخص در محبت صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفته اند
که ناخن پا نیز همین اثر دارد و موی سوخته انسان شربا جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو
و بهق و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گلسرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور او جهت اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی
زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان که با کبریت
مدبر که آتش در بگیرد و روغن مفتاح تقطیر کنند در صناعه نظیر ندارد و در دستورات انشاء الله مذکور میشود و ارسطو گوید که آشامیدن آبیکه خصیه
انسان را شسته باشند جهت صاحب تب ربع و ورم جگر و وجع فؤاد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزای او و انفاس او

قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محدث جذام است و مجرب دانسته اند **ابو
طیلون** نباتیست بیثمر شبیه بنبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام دهد **اندروطون** اسپیه
برگ بید خشک شده و از او عریضتر گرم و خشک و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافعست **انبج** هندی انبه نامند ثمر درختیست بزرگ بقدر
درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی اثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت
و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در انتها زرد و شیرین شود و هر دو قسم او خوشبو میباشد در دوم گرم و در سیم خشک و گویند
غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن رایحه دهان و منع خفقان و در دسر بارد و رفع بوا
و تقویه مری و ترشی او جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت رفع نزف
الدم و طلای شاخ و برگ او جهت سیاه کردن و دراز داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز **انجبار** نباتیست شبیه ببرگ رطبه
و با اندک زغبی مثل غبار و شاخهای او قویتر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و اکثر بر علیق متشبک میشود و آنچه در نزدیکی او میباشد و گلش سرخ
و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از او بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از او عصاره بیخ تازه او و در ریشه باریک او
و او را الجبار گویند در سیم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا
و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه
حتی ذبول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و هتک آن و ذرورش جهت رویانیدن گوشت
و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره او یکدرهم و از برگش پنجدرهم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک
و ربع او گل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغه دار المرز کوله برنامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی سبز میشود و برگش
شبیه ببرگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را بترکی
بالدرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت طیب نامند و قسمی از آن ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صحنه پرسوراخ و ساقش ضعیف تر
از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیث منتن نامند و بفارسی انگژه و گیاه آنرا اکاه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم
و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویه
هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و شده سبز و سکنجبین او با مفتح جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت تب بلغمی و تبهای مرکبه
بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوئیدن او مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی
الاثر و ضمادش با موم و روغن جهت خنازیر و خراجات و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون جهت کهنه تحت عین و طلای مطبوخ او با سرکه و
پوست انار جهت بواسیر و ذرور او و برگ او جهت اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش محروث بوزن او و دو دانگ او حلتیث و گویند بوزنش دو فرا و این انسب است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او
که از ساق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها
و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ او در افعال قویتر از سایر اجزای
او و طلای او محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملح زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الالفاظ
گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرهم از انجدان تا یکهفته بنوشد هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید یا سیاه **انیسون**
بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست بلندتر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولانی
از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قاطع
طبع خصوصا برشته کرده او و مقوی گرده و مفتح سده جگر و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا
و حصاة و تب بلغم و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و باقوه تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون
او جهت جلای دندان خصوصا محرق او و رفع بد بوئی دهان و اکتحال او را جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون در او جوشانیده باشند
جهت گری و ثقل سامعه و خوابانیدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت زردی رخسار زنان
نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم و بدلش تخم شبت و ربع او رازیانه و در تقویت
باه مثل او انجره است **انجره** لغة فارسی است و بعربی قریص و بلغه دار المرز گزنه نامند و بترکی گجیت گمن نباتیست برگش پرتشریف و انبوه و باخار

بسیار ریزه و خارهای ساقش اطهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمرهٔ جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم اوست در اول سیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سدهٔ جگر و سپرز و محلل و گذاشتن برگ کوبیدهٔ او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او مدر اف بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازهٔ او جهة برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با نمک و جهة التوای عصب و بانمک جهة جراحات سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهة ورم سپرز و بخته او با روغن زیتون جهة ورم جراحات و ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر جهة تنقیهٔ شش و سینه و تخمش جهة ربو و آلات تنفس و استسقا و علل گرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهة درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن او در حال و طبیخ او با اصل السوس جهة تنقیهٔ شانه از چرک و آشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل با عتدال بلغم و فتیلهٔ او بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش محلل ورمها و با مراهم جهة آکله و قروح سرطان و با عسل جهة بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلای او با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مصر گرده و امعاء او مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر مقعده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا یا حرف و عصارهٔ او محلل ورم لهات و ذرور تخم و برگش مجفف زخمهای متآکله و سرطان متقرح است مبلغ و حدتی **انزروت** در اصفهان کنجده و در شکاف کنجد نامند صمغ درخت خاردار است بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ مورد و درخت کندر و منبت او بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید و مایل بزردی میباشد و بهترین او قسم اخیر است که در بالیدگی مثل گندم صغار و زود شکن و در طعمش تلخی باشد و در آخر دویم گرم و در اول دویم خشک و مجفف و مبلغ و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهة مفاصل و ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدنست خصوصا با هلیله و تربد و سکبینج و امثال آنها و در تسمین جهزول بغایت مؤثر و چون بجدرهم او را با شش قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب میشود و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده بجهة تسمین تا ده درهم او را میآشامند و گویند بجدرهم ساییده او بجهة تسدید مسام و چسبیدن او با حشا کشنده است خصوصا با طلق محلول و از اسرار مکتومه شمرده و مصلحش صمغ عربیست و روغن بادام و هرگاه مفردا استعمال نمایند باید روغن ده چندان او باشد و قدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهة التحام و زایل کردن گوشت زیاد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نطرون جهة ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و با فتیله آلوده در گوش گذاشتن جهة پاک کردن چرک گوش بسیار مؤثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهة رمد و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر بالسویه ذرور را جهة ازالهٔ بیاض عین مؤلف تذکره مجرب دانسته **انفحه** بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع او تا درجهٔ سیم گرم و خشک و ملطف و محلل و با قوه تریاقیه و منجمد کنندهٔ کل ذائب و ذائب کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و در شکم ورود و با سرکه محلل خون منجمد در معده مجرب دانسته اند و پنیرمایهٔ خرگوش و بزکوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبهی اند **انتله** جدوار اندلسی است بلغه انجا اسم نجیبیت جلب و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و برگ و بقدر بیخ کولان و فروع او شبیه بریشه بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو و برگش مایل بسرخی و شبیه ببرگ عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل بزردی و خشونت و طعمش شیرین و رایحه برگ او اندک تند و با عطریت و منبت ابتله بلاد اندلس و حصن آبست سفید او در آخر دویم گرم و خشک و در رفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل او برگ اوست و جهة تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بیخش کشنده حیوانست بغیر انسان و محرک باه و سیاه او در آخر دویم گرم و خشک و مثل جدوار تریاق سموم و از آن ضعیفتر و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخته او در شراب قاطع بواسیر و حمول او مقوی رحم و محلل ورم آن و ورم سایر اعضا و تدهین بروغن او موجب درازی مو و بغایت مؤثر و مورث خناق و کرب و مجفف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیرینی و قدر شربتش یک قیراط و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی میروید که چون گوسفند بخورد بمیرد و مثل گیاه پیش از خوردن گیاه انتله رفع سمیت او میشود و بلغه انجا گیاه مزبور را طوارا گویند و مؤلف تذکره گوید که گیاه انتله کشنده حیوانست **آنب** بادنجانست **انقرو** با اسم رومی بلادر است **انجدان** و بعضی مسالکویه گویند کاشم است **اندراسیون** بخور الاکراد است **اندروضارون** و **اندریلون** بیونانی اسم فاسی است و مؤلف جامع گویند اندروضارون را بلغه یونانی لسان العصافیر میدانند **اناغورس** بلغه رومی اناغالس است **اناغلیس** بیونانی اذان الفار است **انقوالفقو**

مربیات است **الجبابات** اسم اقسام مربا است مثل زنجبیل پرورده و آمله و غیرها **انقافین** برومی حصرم است **انجل** خطمی است **انود** یا عصاره قثاء الحمار است **انارکیوع** خشخاش است **انومیا** شقایق النعمانست **اندیقیا** بیونانی **وانطونیا** برومی کاسنی بستانی است **انقلیمز** بیونانی بهار و اولوز است **انالیقی** انجره است **انجرة السوداء** حشیشة الزجاج است **انبوب الملک** و **انبوب الراعی** نوعی از ابرونست **انجوج** عود است **اندروسامن** هوفاریقون است و بلغه شامی اندروسا گویند **انس** بعربی اسطوخودوس است **اناکیر** اسم نبطی اناغالس است **انداموس** بیونانی اسم ماش است **انخفطیا** جلنار است **انفاق** روغن زیتون نارسیده است **انجرک** مرزنجوش است **انجیده** فراسیونست **انبوس** نانخواه است **انثاثا** مویزج است **انفون** ورد منتن و بیونانی دریاس است **انبارنیقن** خنثی است **انبالس لوقا** بیونانی فاشرا است **انبالس مالیا** فاشرستین است **انجبا** و **انقلیا** و **انجوره** او **انیسا ویوس** ابوخلسا است **انقافیون** بیونانی آبغوره است **اناطیطس** بیونانی اکمة است **انیرون** وج است **انجیر** بفارسی تین است **انگور** بفارسی عنب است **انار** بفارسی رمانست **اناریجه** بلغه مازندران قسمی از خر است **انوق** رخمه است **انجیر** بغدادی بار برقع یمانیست و در مصر آنرا انجیر ونک گویند **انقود** اسم فارسی و ترکی نخام است **انار دان** بفارسی حب الرمانست **انار** دانه دشتی بفارسی حب القلقل است **انجنگ** بفارسی سم داخ ابروج است **اندرزا** اسم فارسی حجر البقر است **انگبین** بفارسی عسل است **انبلی** بهندی اسم تمر هندیست **انکوزه** بفارسی حلتیت منتن است **انده** اسم هندی بیض است **اندران** بهندی اسم حنظل است **انولا** بهندی اسم آملج است **اندرجو** بهندی لسان العصافیر است **اوز** اسم جنس مرغابیست و گویند مراد از و نوع کبیر اوست و مجموع او در دویم گرم و تا آخر دویم تر و مسمن و غلیظ الغذا است و دیر هضم و در مبرود و محرک باه اند و هرگاه در ادویه حاره بپزند بهتر است و آبکامه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهة ورم مقعد آزموده است و پیه او جهة صلابات و شقاق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب و حیه و جهة رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهة ورم پستان بالخاصیه مفید و زردهٔ تخم او جهة افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهة احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا بخته باشند جهة التیام فتوق و زیاده کردن پیه گرده و در ریزانیدن سنگ گرده و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خون او را با آب نمک بنوشند جهة درد مثانه بسیار نافع و پوست تخم او سحق او جهة اسهال موی بهترین ادویه و بیضه و زبل او جهة سرفهٔ خشک مفید است **اونوما** بیونانی بمعنی مسقط الاجنه است و او نوعی از ابوخلسا است که هوچوبه نامند و برگش دراز و باریک تر و نرم تر از هوچوبه و بیکل و بسیاق و بیشتر و مایل بسیاهی بغایت گرم و تند و تلخ و با سمیت و خوردن او خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند شش درهم او جهة عسر ولادت نافع است **اوافیتوس** بلغه یونانی بمعنی جدقیت چه گل او شبیه بنرگس و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرونش زرد و برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش بقدر شبری و مسطری انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه به پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و در شب میدرخشد در اول سرد و در یبوست در رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیم خشک و جهة سیلان مزمن گویند مجربست و جهة یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در آخر دویم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهة سموم و گزیدن رتیلا و ضمادش با شراب جهة منع روئیدن مو که قبل از بلوغ طلا کنند مؤثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل **اوسید** اسم نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهة بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش یبروج لفاح است **اوقیموبداس** بیونانی اسم نباتیست شبیه بباذروج شاخهای او بقدر شبری و مزغب و مایل بتیرگی و تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر البنج و مستعمل بیخ اوست در دویم گرم و خشک و ملطف و مجفف و مبلغ و یک درهم تا دو درهم او جهة نهش افعی و هوام با شراب نافع و یک درهم او را با مرصاف و فلفل جهة عرق النسا مجرب دانسته اند **اونومالی** بیونانی شراب و عسل است که شراب و چندان عسل باشد و بجوشانند تا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قویتر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر شود و گرم و خشک و مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد **اونیا** اسم عصارهٔ نباتیست منبت او بوادی عرب و تیه مصر و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه بعصارهٔ مامیثا گرم و تند و جهة ظلمت چشم و تنقیهٔ او و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصارهٔ خشخاش و غیره دانسته اند و مؤلف تذکره تصریح به عصارهٔ مزبوره کرده است **اوحالیوس** ابوخلسا است **اوقیمن** بیونانی باذروج است **اوداسالیون** بیونانی کرفس جبلی است چه اودا بمعنی جبل و سالیون کرفس است **اوزه** بیونانی اسم آبست **اوزمالی** بیونانی ماء العسل است **اوماریا** بیونانی عصارهٔ قثاء

الالف مع الواو

الالف مع الالف

انجار است اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است اوماج ترکی اطریه یعنی رشته است اورمالی یونانی دهن عسلیست عسل داود گویند و آن
روغنی است غلیظ و باندک شیرینی و از ساق درختی حاصل میشود و هر چند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهة جرب طبعی و درد مفاصل و تاریکی چشم
نافع و بیست درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام است و مورث سبات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت اوبیانس یونانی
افخوانست اونوسالیوس یونانی قرة العین است اوریزا یونانی ارز است اونوا یونانی خمر است اومارتقا یونانی از
رومیست اوقطاریون غافث است اورن لوف الصغیر است اوریقاس صعتر است اوزریاباری یونانی فلفل الماء است
اوارن یونانی بیض طیور است اوفیلس یونانی دخمشک است اوفغلس یونانی لسان الحمل است اوماتیانا یونانی شمشیر است
اودرخورس یونانی زیبق است اوتوفروس یونانی کرم العنب است اوجابلغه شکاین درخت غربیت اوهیره بهندی اس آ
اوت بهندی ابل است اولیقس یونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغه مازندران حشیشة العلق است اورکلیک بترکی اسم
وج است اوذلک بترکی حرمل است اوتلکو بترکی اسم زنج است اویکه بترکی اسم ربه است اوس اسم ثجیت بهندی اهلیلج اصفر
هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد است مایل بسرخی با ملاست در اخر اول سرد و در دویم خشک و مسهل بعصر صفرا و بلغم رقیق
و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم او است جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و باقی
ماندن غلیظ و مجموع او مقوی حواس و ذهن و جهة خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع
صعود بخار بدماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفای تأثیر سودا که از احتراق صفرا باشد نافعند و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول حق است
مگر آنکه خلط غلیظ با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنه منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است
که هلیله در حقنه او باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقنه اسهال کرائی که باسته و نهایت وجع امعا بوده مکرر کرده و باعث رفع علت
شده و استدلال مانع بسبب عصر الصوری بنداد و جهة حقنه را اثر در اقضیه است نه مسام که باعث انضمام و بقای مواد غلیظه گردد خصوصاً با ادویه
ملینه و مفتحه و جاذبه که اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل است و قلیل المقدار و در دستورات مذکور میشود و ذرور هلیله زرد
جهة دمعه و تخفیف رطوبات و حدة بصر نافع خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیده او همین اثر دارد و سنون او
و دانه او جهة تقویة لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت او مفید و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصارو روغن
بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جرم او تا پانزده درهم و از مطبوخات و منقوع از هفت درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار
و گویند عفص بدل او ست و از خواص مجربه او ست سرعت گداختن معادن خصوصاً حدید را اهلیلج هندی و اسود نیز نامند و بفارسی هلیله
سیاه گویند و او بیدانه و بقدر مویز سیاه و صلب است در دویم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و روح از خلط سوداوی
و جهة بواسیر و تقویت احشا و درد سپرز و رطوبة معده و جذام و بو داده او جهة اسهال مفید و نگاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی و تقویة
او و تقویة لثه بغایت موثر و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض
نصف وزنش عفص و خمس او تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردیست در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را از
هلیله سیاه گرم باعتدال میدانند و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله است و در افعال قوی تر از هلیله زرد و سیاه
و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد از آن تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی
مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهة رفع آبخا ضرر ابها و بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور تخم محرق او جهة قطع
خون بواسیر و رعاف الدم اعضا و تقویة دندان و لثه مجرب و قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله سیاه است
و مربای او که زیاده از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است اهلیلج چینی از صنف کابلی است
و زرد و مایل بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل بحدیکه با وجود سایر اهلیلجات استعمال نباید نمود اهال
از جمله اغذیه است و آنرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی را ترشی در عین طبخ داخل کنند و خواص او تابع نوع
بقول و امثال آنست اهلیم بهندی حرمل است اهمو نیوس یونانی اسفیداج است ایمار اتوطالی یونانی بمعنی حشیشه کرمه مقدسه است و در مصر
زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر ذرعی و شاخهاش پرگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف او بر زواید و
تخمش دراز و باریک و گلش زرد و چون بر صفحه مس کیاه اطرح کنند برنگ نقره گردد بلا غوص در آخر دویم گرم و خشک و گویند معتدل است مجفف
و مفتح و جهة تحلیل ریاح و درد دهان و بثور آن و لثه و استسقا و با شراب جهة یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او

هو
گویند چون هلیله زرد را در
آب حنظل تازه تا چهل روز
پرورده کنند مگر با پای نمی
میرسد که چون بدست گیرند
اسهال آورد
۱۲

الالف مع الالف

جهة نهش هوام و طلای برگش جهة اورام حاره و قروح و آشامیدن گره اسفل جهة تب یومی و گره ثانی جهة بلغمی و گره ثالث جهة غب و رابع جهة ربع
گویند مجربست و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اعزاز و اکرام دانسته اند و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش کتیرا
ایذااریذا یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ آس بری و اصل برگ چیزی طویل شبیه بخیوط تاک انگور رسته و شکوفه او بر سر آن خیوط میباشد و
طعمش بسیار قابض در دویم سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و بیخش سرد و تر و قابض و قاطع نزف الدم همه
اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است ایذیغون یونانی و بمعنی هندبیست و آنچه زیست شبیه بصمغ که بر صدف فرفیر جمع شده خشک
گردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغانست مبرد و با تحلیل و جهة ورم حار و قروح عین نافعست اریغارون یونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است
و آن نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفشی و انبوه و در بو شبیه بسیب
و در وسط گلش چیزی بباریکی مو رسته است غیر منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی نیست
و بسیار سرد و باندک تحلیل و خوردن تازه او در حال مورث خناق و در فعل مثل فطر و ضمادش جهة ورم خصیه و معده و با کندر جهة جراحت عصب و
سایر اعضا نافعست ایرسا یونانی بمعنی قوس قزح و مراد از و بیخ سوسن کبود بریست چه سوسن کبود در رنگش مرکب از زردی و سفیدی و بنفشی است
و بیخ سوسن کبود بری و جبلی پهن و دراز تر و بقدر انگشتی و پر گره است در دویم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و مره صفرا
و جهة سینه و شش و مغص و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا
و امراض رحم و با سرکه جهة گزیدن هوام و ورم و سده سپرز و شراب جهة پاره شدن عضل و بیشراب جهة بوی خمر چون مضغ کنند و ضمادش که بخته
کنند جهة درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و با سرکه جهة درد سر و با دو چندان او خربق سفید جهة کلف و فرزجه او
با عسل جهة اخراج جنین و ذرورش جهة رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بد بوئی ناسور و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها
و جلوس در طبیخش جهة صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیخ او با سرکه جهة نزلات و دوی گوش و مضمضه او جهة درد دندان امتلائی
و روغن او جهة گشودن افواه عروق بواسیر و آشامیدن او جهة رفع سمیت فطر و بیخ و کشنیز و یک اوقیه او مسهل کیموس و غرغره او با ماء العسل جهة
خشونت قصبه ریه مفید و بدلش دهن الغار و بدل ایرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش مازریون با بیست مثقال شیرخشت و قدر شربتش دو مثقال
و گویند مضر شش است و مصلح او عسل است ایدامیر یونانی چیزیست شبیه به پشم و مایل بسبزی و بر ساق و شاخهای درخت جنگلی متکون میشود
و در تنکابن وارج نامند سرد و خشک و جهة اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق او جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهة قروح بغایت
و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقالست ایل بفارسی گاو کوهیست و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشههای گرمسیر میباشد و بقر
الوحش نامند و بفارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و بعضی در دامن کوههائی که درختان باشد میباشند و در جثه از آهو بزرگتر و [illegible]
موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و بی دنباله است و وعل نامند و در تنکابن شوکا و بترکی جیر گویند و نوعیکه در کوههای گرمسیر میباشد
از وعل بزرگتر و دنباله دار میباشد مجهور گویند و نوعیکه در کوههای سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و همه آنها در پائیز هر سال شاخ میاندازند و [illegible]
از اول و پر و عثیر برمیآرند و بغایت طویل العمر میباشند و گویند که بعد از صد سال شاخه دیگر در او بهم میرسد و بعدد شاخه عمر او معلوم میشود
و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت شاخه را دیده بود و از خواص ایلست که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص او اتفاق
ندارند و گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و دنباله همین انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای گرم
بعد از دویدن بسیار ذبح کرده باشند باسمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ او ست با روغن و آشامیدن شراب با ماء العسل بعد از آن و سوخته
شاخ او یکمثقال با یکمثقال کتیرا که مصلح ضرر او ست بمثانه جهة نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز
و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند بهق را
زایل کند و با روغن جهة شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهة تقویة باصره و منع سیلان مواد و شقیقه و قرحه چشم مفید و سنون او جهة
تقویة و جلای دندان و قلاع بغایت موثر و طلای او بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهة منع گزیدن مار
و هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و طلای دنباله سوخته او با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ
فی الفور هر حیوانی بغایت موثر و بخور شاخ او جهة گریزاندن هوام مجرب و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تریاک گاو کوهی گویند در
رفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنکه او را شیر دهند قدر نخودی از آن چرک حل نموده در کام کنند
مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رؤیت آن طفل مار سست شود و حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مجفف مسحوق او

حرف الباء مع الالف

باشراب واشال او جهة تقویه باه نایب مناب سقنقور ونیم مثقال او تریاق گزیدن افعی ومفتت حصاة است پنیر مایه او مقوی باه وحمول او سه روز
که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان وپیه او جهة تشنج وامراض بارده نافع ومحلل صلابات است **ایدوصارون** فارسی است **ایطاماس** درخت
غربت **ایقاقالیس** عفص سبز است **ایرقان** حنا است **ایرزا** عشبة النار است **ایدع** دم الاخوین است **ایهیقان** جرجیر
بری است **ایمینون** اسقولوقندریون است **ایرس** یونانی نحاس است **ایوس** یونانی نجار است **ایباطیس** یونانی تابلج است
ایکسلیس رومی آبنوس است **ایکده** بترکی عنبر است **ایبک** بترکی ابریشم است **ایوک** بترکی قام است **اینک** بترکی
بقر است **ایشک** بترکی حمار است **ایبار** اسم ترکی مشک است **ایلوا** بهندی صبر زرد است **ایرم** سار بهندی بابونج است
بابونج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزا مثل اقحوانست مگر در گل که گلبرگ اقحوانست در دویم گرم و در آخر اول خشک ولطیف ومحلل بجذب
ومفتح ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومقوی دماغ واعصاب باه و باتریاقیه وجهة تب بلغمی وسوداوی ومرکبه وتنقیه سینه ودرد سر ونزلات
وامراض دماغی وتحلیل بقایای رمد وریاح گوش ودرد جگر واحشا ومقعد ورحم واحتباس حیض وعسر بول وعسر ولادت واخراج سنگ مثانه وتسکین
دردها وورم جگر وربو ویرقان واعیا وعفونة سودا وبلغم وقولنج ایلاوس شرباً وضماداً نافع وطلای او ملین اورام صلبه ونشستن در طبیخ او
وبدستور نطول او در اکثر علل وامراض مفید ومضر حلق ومصلح او عسل وشربت انار وخائیدن او جهة قلاع وذرور او جهة عرب منفجر بغایت نافع وقدر
شربتش تا سه مثقال وبدلش قیصوم وبرنجاسف واقحوان وپنج او گرم وخشکتر ودر افعال قویتر از گل او ویکمثقال او باشراب وعسل بغایت محرک باه است
وروغن بابونه که بدستور روغن گل ترتیب دهند گرم ومحلل اورام بارده ومجفف وطلای او جهة تب لرز بلغمی وسوداوی وادرار عرق ورفع اعیا
وتسدید مسام که از سرما باشد وتمدد وتحلیل ریاح اعضا وگرانی سامعه ودرد کمر ومفاصل ونقرس نافعست وگویند بخور بابونج باعث گریزانیدن
هوام میشود **بادنجان** معرب از فارسیست وبعربی مغد وغد گویند بستانی او در دویم گرم وخشک وگویند خشکی او در سیم است ومقوی معده
ومفتح سده دیگر از غیر او بهم سده خود نفخه مسدد وملین صلابات وبا روغن ملین طبع وبا سرکه قابض ومدر بول وبالخاصیة مسکن صداع حار و
خوشبو کننده عرق ورافع صنان که بدبوئی زیر بغل وکنج ران باشد ومجفف رطوبات غریبه ومورث درد پهلو وعانه وبواسیر ومولد سودا ومفسد
رنگ رخسار ومصلح او طبخ اوست با روغن وگوشتهای فربه وسرکه وخوردن او با آب انار ترش وشیرین ونار دان وگوله پر کردن او وامثال
آنها وضماد دنباله او با قلاع گویند با بادام تلخ جهة بواسیر وامراض مقعد وذرور دنباله وشکوفه او بعد از چرب کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه
جهة ورم آن وبواسیر مجرب وچون بادنجان را مهرا پخته ومصفی شده وصاف نموده آب آن را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود در ص را ب......
برنگ بدن میدارد ودر رفع ثآلیل مجربست خصوصاً شب از ثقل او ببندند وروز با آن روغن چرب کنند واگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند
جهة در شقاق وورم صلب ورفع فسادی که از سرما وبرف بدست وپا رسیده باشد بغایت مؤثر وچون رسیده او را اگر تخمش زرد شده
باشد جدا کنند وتخم آن را با موم وروغن ببالند شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند وهر گاه بادنجان زرد شده را خالی کرده وجوفش را روغن
تخم کدو پر کرده قریب سکر وزر در فرع وتنور گرم بگذارند وروغن را از او استخراج نمایند جهة رفع درد گوش مجربست وچون اقلاع وکلش را اضافه نمایند جهة
بواسیر بعد لیست واز خواص اوست که سبب سرعة که از معادن میکرود وچون نوشادر را در او گذاشته در آن حل کنند ومشتری الداخته در آن
محلول بریزند بغایت تنقیه نماید ومجرب دانسته اند وبدستور سائیدن کبریت را در شب محلول با او باعث سفیدی کبریت وثبات او دانسته اند و
بادنجان بری ساق بقدر ذرعی وپرشعب وبرگش شبیه ببرگ سفناج وتند بو وثمرش بقدر زیتون وگرد کان وپر خار وسبز است ملطف وجالی وگرم
وخشکتر از بستانی وضمادش جهة اورام بلغمی وسیاه کردن موی وانکحال برگ خشک او جهة بیاض چشم وجلای باصره ودمعه نافع است **باقلی تازه** اش
در اول سرد وتر وخشک او در اول سرد ودر دویم خشک وکلش گرم باعتدال ولطیف وپوست اندرون او مجفف وقابض وباقلی مقوی باه آن
وسریع الانحدار از معده وغیر مسدد وبا قوه محلله ومنضجه وبا رطوبه فضلیه وجهة قرحه امعا واسهال وقی وتنقیه سینه وششش وتقویة او ومنع
ریختن مواد رقیقه از دماغ وتسکین سعال وآب طبیخش جهة خشونت حلق وجلای رطوبات ومنع تولد حصاة ومفتح سده وضمادش با آرد جو جهة ضربه
وورم پستان که از جهة انجماد شیر باشد خصوصاً هر گاه با نعناع وسرکه پخته باشند وبا حلبه وعسل جهة تحلیل دمل وورم بن گوش با کندر وگل سرخ
وسفیده تخم مرغ جهة بر آمدگی حدقه وبا گل خطمی وامثال او جهة ورم خصیه واورام حاره وپخته او با شراب جهة ورم حالبین وکلف وششش
وتحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو وشبیانی وروغن زیتون کهنه وبا پیه خوک جهة نقرس مجرب دانسته اند وچون باقلای تازه را دو حصه نمایند
وطرف اندرون را بر زخم زلو وامثال او گذارند قطع سیلان خون نماید وبستن او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت او ودرد رش
جهة منع ریختن مواد بچشم وطلای او با ربع او فادزهر کانی جهة سرخی وسطبری پلک چشم بسیار نافع وضماد برگ وپوست او جهة سوختگی آتش

مجرب وگلش مسکن حرارت دماغ وچون در باقلی خائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکوست وخوردن باقلی مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ
وفساد ذهن ومبخر با فراط است ومصلح او جوشانیدن او با روغن بادام وادویه حاره اضافه نمودن وخاکستر کاه باقلی جهة رفع آثار جرب سینه
نافع است **باقلی قبطی وباقلی نبطی** نوع ریزه باقلای معروفست بقدر ترمس وسیاه لون نبات او در آبهای ایستاده وتخمش سطبر شل پنج فی ریز او
از برگ باقلای بستانی بزرگتر وگلش سرخ وبقدر گل سرخ بسیار قابض وموافق معده وبهترین ادویه قرحه امعا واسهال مزمن ودر افعال طبیخ
تر از باقلای معروفست **باقلا مصری وشامی** ترمس است **بادرنجبویه** معرب بادرنجبویه است وبعربی مفرح القلب نامند نباتیست
در بو شبیه بباد رنگ وخورد وبستانی میباشد نوعی از برگ لطیف وطولانی واطراف برگش مثل اره وساقش پرشعبه وشبیه بریحان وگلش بنفش مایل
بسرخی وبجای سبزی با طعام میخورند وربیعی وصیفی میباشد وهر سال او سبز میشود نه ریشه وتخمش شبیه تخم کتان واغبر وبقلة الاترجیه نامند وریحان
گویند ونوعی دیگر در بو شبیه باو وازو تند بوتر وبرگش مایل بتدویر وصحرائی وبستانی میباشد بیباق وشاخهای بسیار از یکبیخ میروید وبرگش
با خشونت وعریض واز برگ نعناع بزرگتر وگلش سفید وکم تخم ودر دار المرز آن را بادرنجبویه میدانند وریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود وگربه این
نوع را دوست میدارد وجمعی که هر دو را یکی میدانند اخبان نیست وآنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که او بالنگوست غلط است چه تخم بادرنجبویه
باریک تر از تخم ریحان واغبر است وحقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آن را از جمله ریحان مشاهده نموده وآن ریحان سبز بزرگ برگست ودر بوی شبیه بشاهسفرم
وبادرنجبویه در دویم گرم ومقوی دل ودماغ وحواس ومعده وجگر ومفرح ومفتح وملطف طعام غلیظ وهاضم ومورث ذکا وحفظ وجهة عسر النفس و
خفقان وغشی وفواق وتحلیل سودا وامراض بلغمی وکابوس ومغص وامراض ورکین وگرده ورفع سموم مطلقا ووحشة سوداوی وسده دماغ نافع
وبرگ مسحوق او از پنج درهم تا ده درهم باشراب جهة گزیدن سگ دیوانه ورتیلا شرباً وضماداً مفید وخائیدن او جهة ازاله بوی شراب وبدبوئی
دهان بسیار مؤثر ومضمضه طبیخش جهة فساد دندان وجلوس در او جهة احتباس حیض وضمادش جهة درد مفاصل وطلای آب او جهة جرب سوداوی ودمل
ونار فارسی واکله ورفع لرز وقشعریره وبانمک جهة خنازیر وسه درهم او با نیم درهم نطرون جهة رفع ضرر قطران وسماروغ ولعوق او با عسل جهة عسر نفس
انتصابی نافع ومضر ورگ ومصلح او صمغ عربی وکندر وبدلش دو وزن او ابریشم ودو ثلث او پوست ترنج وقدر شربت از خشک او تا ده درهم واز
تازه اش تا بیست درهم وگویند تکیاق آن را با ریشه وتخم خشک کرده در پارچه با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاهدارند باعث محبت الهامیگردد وتخمش
در افعال ضعیفتر از برگش ویکمثقال او جهة رفع لرز وقشعریره ومغص نافع وقدر شربتش تا دو مثقالست **بالنگو** نوعی از ریحان ودر بو شبیه باو وسبز مایل
بسفیدیست وبرگش با کنگره وتشریف وتخمش از تخم ریحان بالیده تر ودر افعال قریب بتخم شاهسفرم جهة اسهال دموی ومعدی که از امعا باشد بالعاب
مجرب وجهة مغص وزحیر سفید وقدر شربتش دو مثقال وبدلش تخم ریحانست **بادروج** لغة نبطی است وبعربی حوک وبفارسی ریحان کوهی نامند نوعی
از ریحان وبرگش ریزه وساقش مربع وپرشاخ وکم بوتر از ریحان وگلش مایل بسرخی ودر مصر ریحان احمر نامند بری وبستانی میباشد وخریفیست
نه ربیعی وظاهر آنکه تخمش شربتی است که از شیراز میآرند وباشربت قند میخورند در دویم گرم ودر اول خشک وبا رطوبت فضلیه ومفرح ومقوی دل
وفم معده ومبهی ومدر شیر وبول وحیض وعرق ومنضج ومحلل اورام واستنشاق کوبیده او معطس قوی وملین طبع وجهة خفقان وغشی وعسر
النفس وضعف جگر بارد وسده کاسه پرز وتقویة قوة شامه وریزانیدن سنگ مثانه وسعوط آب او با سرکه وکافور جهة رعاف وقطور عصاره او
جهة جلای بصر ودمعه وطلای او جهة ورم چشم ومنع نزلات وگزیدن عقرب وزنبور وتنین بحری وبا آرد جو وروغن گل سرخ وسرکه جهة اورام
حاره نافع وتضمید او بر پستان رادع اورام ومولد شیر وخائیدن او جهة رفع کندی دندان وزایل کردن رطوبات عارضی سینه وششش ودر
گوش گذاشتن او جهة درد او مؤثر واکثار او مورث خلط مراری وظلمت بصر وباعث سدر ودوار وگویند مولد کرم معده است ومصلح او خیار
وخرفه وسرکه وقدر شربت از آب او تا ده مثقال وبدلش بوزن او سوسنبر واز خواص اوست که چون خائیده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد
شود وچون در نزول آفتاب بحمل بخایند تا چهل روز دندان نخشد وتخمش مانع تولد سودا وجهة عسر بول وتحلیل نفخ نافع وضماد او بر پستان مولد شیر
وقدر شربت از او تا سه مثقال وروغن او که آب آن را با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم وتند وجالی ونصف اوقیه او با آب
گرم جهة اخراج کرم معده وطلای او جهة بازده وتحلیل رطوبات وتقویه اعصاب نافع است **بادزهر** اسم فارسی تریاقست وبعربی حجر السم
نامند ومراد اطبا از و حجر یست کانی وهر گاه بادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از و حجر التیس است ومؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و
متوجه او نشده وابن معنی دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره وابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن او برأی ارسطو وغیره از آفاق هند وادایل چین است
پنج قسم میباشد سفید وزرد واغبر ومنقط وسبز ورازی در طب ملوکی بیان نموده که مابین زردی وسفیدی ورنگ همه مشاهده نموده ودر
رفع ضرر نیش تجربه کرده وابن مندویه گوید که زرد مایل بسبزی وسفیدیست ودر تحفه مسطور است که معدن او کرمان در کوه زرند است وسه قسم

اول

میباشد سبز تیره رنک و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و چیزی با اوهست که در آتش میسوزد و از امخاط الشیطان کویند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی
و زرد کاهی را مشاهده نموده و کویند امتحان او آنست که زردچوبه را بر روی سنکی میسایند و بعد از آن پاد زهر را هر کاه رنک زردچوبه سرخ شود
خوبست و الا فلا و کویند علامهٔ خوبی او آنستکه در آفتاب کرم عرق کند و چون سائیده بر موضع کزیده افعی و مانند او بپاشند سم را بطریق رشح رفع نماید
و چون قدر دو جو را با آب سائیده در کلوی افعی و مار کنند بجنبد و با بحیوانی که پیش و امثال او داده باشند بدهند هر کاه از آن خلاص یابد خوبست
و حقیر این امتحان را بهتر میداند و در حرارت معتدل و در آخر دویم خشک و تا دوازده جو او مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت او هر
روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نکاه داشتن او مانع کزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل
و اعضای رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت او و مبهی و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام
بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجربست و قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانک و در سایر خواص از یکقیراط تا یکدانک و کویند
آشامیدن یکدانک از عرق او که از نابش بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور مجربست **پادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر التیس است و آن
سنکیست در شیردان بز کوهی متکون میکردد و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش
چوب مخلصه باشد و آنچه مدور مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافت کردد و چون با سرکه بسایند مایل بسرخی باشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب
بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت نمیشود و بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره شیرازیست و فرق میان علی و غیر علی آنست که چون سوزنی را کرم کرده
در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده کردد و از علی دود سیاه در آخر دویم کرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و مبهی
و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنیست مکر آنکه در محرور المزاج بغایت مضراست و محرق خون و مورث التهاب و اسهال سموی و محلل اورام
بارده و با آب کشنیز جهت اورام حاره نافع و طلای او با کلاب جهت طاعون و فوق و بواسیر و با شراب و بتنهائی جهت کزیدن هوام مفید و با آب
ریحان جهت کزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یکقیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از کاو کوهی کیرند و ابن جمیع
کوید که بهترین فادزهرها است و موافق جمیع امزجه بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیمدانک از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در او اثر
نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنیست و نوعی دیکر حجر الحیه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** لغهٔ فارسیست بعربی قنه و بترکی
قاسنی نامند صمغ نباتیست برکش شبیه برک خیار و مشابه نبات سکبینج و ساقش باریکتر از او و سفید که مایل بزردی باشد در بالید کی شبیه بکندر بهتر آن
سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیم کرم و در دویم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح و محلل و ملین و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاه
و مفتح سدد کرده و تریاق سمومات و جاذب و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبی و علل
بلغمی و ضعف معده و جکر و سپرز و با شراب جهت سموم و طفیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهمها جهت
رویانیدن کوشت و کذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد او و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش
روغن بنفشه و کافور و مفسد کوشت صحیح است و قدر شربتش یکدرهم و بجهت سموم یکمثقال و بدلش بوزن او سکبینج و ربع وزن او جاوشیر است
و قطور او با روغن سوسن جهت درد کوش و در دسر بلغمی مفید **بادآورد** لغهٔ فارسیست و کنکر نیز کویند و بعربی شوکة البیضا نامند و بلغهٔ جامع
تیمی آنرا عصفر بری میدانند و آن نباتیست خاردار و بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انکشت ابهام و بزرکتر از آن و مثلث و سفید و مزغب
و خاردار و ثمرش مثل قبه و پر خار و کلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را غیر
بادآورد میدانند و میکویند که شکاعی اسم عربیست و بادآورد اسم فارسی او و تحقیق آنستکه تخمش اند و شکاعی کلش مایل بزردی و برکش عریضتر و سفید
و قبه او بزرکتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش با اندک تلخی در آخر اول کرم و خشک و کویند در اول سرد است و اظهر حرارت او است و تخمش
قویتر و با قوه مبرده و مجففه و محلله است و تخمش کرمتر و لطیف و مفتح و قویتر از برک او است مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاه
و مفتح سدد و محلل و با قوه قابضه و مقاوم سموم و یکدرهم از بیخ او جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و کزیدن هوام و
تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل ریاح و در دکمر و درک و سر مالیدن ساق تازه از او
داء الثعلب جهت ازاله او مجرب دانسته اند و مضمضهٔ طبیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت ورم بلغمی و آبله و جهت رفع تشنکی و التهاب نافع و مضر شش
و مصلح او فستقین و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش سه مثقال و از خواص بیخ او است که چون در خانه بیاویزند هوام بکریزند
باریلوقالن بلغت اندلسی عینه کویند و او نباتیست بیناق و برکش شبیه برک لبلاب کوچک و در شعب برکش ثمری شبیه بدنو و بار طوبت
بسیار چسبنده و مزغب و تند بوی و رجانه و سایر اشیا بچسبد کرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برکش مدر بول و اثار او مدر خون و یکمثقال او

باشراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد تر کوبیده او بر اعضا مانع قشعریره تبها و بحدی مجفف نیست که سی و هفت روز تناول نمایند قطع نسل کند و طلای
او محلل مواد بلغمی و سوداویست **بارود** باصطلاح اهل مغرب اسم زهر آسیوس است و در آسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره آن
و در ابقر مذکور شد و او بخار مائیست که در شوره زار منعقد کردد و بعد از رفع اجزاء کثیفه شبیه نمک سفید میشود و بجهت تحریک اشیاء ثقیله و تغییر معادن
سالیوس صقلبی استخراج نموده و بالفعل مرکب او را با کوکرد و زغال چوب بید بارود نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون
جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص ابقر است که چون آهن را از زنک بپالایند و با مثل او مس یکجا ذوب کنند و بعد از آن شوره بدان بپاشند مس
از آهن صعود نموده و آهن در کمال نرمی میکردد **بازی** بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور معروفست و کوشت او در دویم کرم و در سیم
خشک و بطیء الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه و انجذب
زهره او بغایت مفید و طلای سرکین او جهت رفع آثار کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانه بر حمل کویند مجربست **باشق** معرب
از باشه است و بعربی صقر نامند در دویم کرم و خشک و لطیفتر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قویتر از زهره باز و سرکین
او جهت ازاله کلف مجربست و کوشت او را انکشت کرده بپایند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال و جکر
انکوده او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت عرق النسا
و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص او است که چون چشم آنرا با پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهره آن
کویند که نیمدرهم از زهره او و یکدستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجربست **بان** در حب البان مذکور میشود **بان** اسم هندی تنبول است
بارج عنب الثعلب است **باریج** نار جیلست **بارسقاریس** زنجار معدنیست **باری** زعلا بسریانی زرکانست **باریقون**
شوکرانست **باطس** نوعی از علیق است **باروق** بعبرانی اسفیداج است **بابلس** بیونانی خشخاش زبدیست **بابلون** ابیوات
باس بهندی اسم مرانست **باباری** بیونانی فلفل است **بارسطاریون** بیونانی بمعنی حمامی است و آن رعی الحمام است **بارسیون**
و **بافیون** سعد است **بالقیس** ابوخلسا است **بارامک** بفارسی نوعی از خلافست **بال راکس** بهندی لوفست **بانی** بهندی
ماء است **بابرنک** بهندی برنک کابلیست **بات** بهندی برک ناتانت **باقلای هندی** قسم اخیر فشغ است **باری** بهندی
ریحانست **بارا** بهندی زیبق است **باک** بهندی اسد است **باج** بهندی زمرد است **بار** بهندی اسم حجر است **پاره** بهندی اسم خیارشنبر
پاک بهندی اسم شعراست **پادل** بهندی لوز است **پالک** هندی اسفناج است **پاجن** هندی منضی نست **پازهر کاوی**
بفارسی حجر البقر است **بارسروکوهی** بفارسی ابهل است **بالنک** بفارسی اترج است **بادیان** بفارسی رازیانج است **بادیان**
رومی بفارسی انیسونست **بارکل صحرائی** بفارسی لیک است **بازمو** بهندی دو قو است **بابونه کاو** نار بفارسی اقحوان است
بادام بفارسی لوز است **باردرخت کز** ثمرة الطرفاست **باردرخت سرو** بفارسی جوز السرو است و در سرو کفته میشود **باردرخت**
بقم بعضی کویند بفارسی عیون الدیکست **باچه** بفارسی کراع است **بارتنک** بفارسی لسان الحملست و بترکی **باغ بریاغی** نامند
باردرخت سدر بفارسی نبق است **باردرخت عود** بفارسی اسم هرنوه است **بارس** اسم ترکی یوز است **بادام کوهی**
بفارسی جلوز است **بالدرغان** بترکی اسم انجدانست **باطباط** اسم ترکی بزر البنج است **بال** بترکی عسل است **بالغ** بترکی
سمک است **باقرساق** بترکی امعاء است **باقری** بترکی کبد است **باز** بفارسی اسم بازیست **باشه** بفارسی باشق است **باقرقره**
اسم ترکی قطاه است **ببغاء** بفارسی طوطی نامند و از خوردن پشه و لاجورد و قرطم زود تر تعلیم سخن کوئی میکیرد در دویم کرم و در اول
خشک و بسیار بطیء الهضم و کوشت او جهت التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهت رفع ثاليل مفید و خوردن دل و زبان او مورث
فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرکین او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازاله کردن بیاض
عین نافعست **ببر** شیر بلاد هند است و در جمیع خواص قویتر از اسد است **ببراله** زراوند طویلست **پپری** بهندی شاهسفرم است
بتع نبیذ التمر است و نزد بعضی نبیذ الدخن و کویند نبیذ عسل است **بتسکه** بترکی قابضه و بفارسی سنکدان طیور است **بتیک**
هندی بقم است **بتیکری** بهندی شب یمانیست **پتی** بهندی مراره است **بتریر** بهندی حجر است **بتانه** بهندی حنظل است **بتاو**
بتای شلشه بیونانی نرجس است **بجم** ثمرة الطرفاست **بج** بهندی وج است **بجاک** بهندی بیش است **بجوره** بهندی اترج است **بحیو**
بهندی عقربست **بحتجات** بجای کهمه اذان الغزاست **بج** بلغه اندلس قطب است **بجورمریم** قسمی از عرطنیثا و غیر او ست و او نباتیست
برکش شبیه برک لبلاب کبیر بکروی او سبز و دیکری مایل بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انکشت و کلش مثل کل سرخ و از بعضی هم

الباب الرابع
الباب الرابع الثانی
الباب الرابع
الباب الرابع

کبود میشود و تخمش مثل تخم شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را شجر مریم نامند و منبت او جاهای سایه و مستعمل از و بیخ و عصاره اوست و عصارهٔ او قویتر از تخمش و گیاه او غیر طلینثا خاردار و ساقش درازتر و برگش شبیه برگ کلم و پرشاخ و تخمش شبیه بخور مریم و سیاه و در او مثل گره چیز بار آید میباشد بخلاف بخور مریم در اول سیم گرم و خشک در آخر آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا و دافع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و باشراب جهة رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضمادش فاذ زهر دوابهای گزنده بقوه جاذبه است و با سرکه جهة نتو مقعد و کلف و داء الثعلب و بجهة نقرس والتوای عصب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد محرورین و مصلحش کشنیز و آب انار و قدر شربت از عصارهٔ او نصف درهم و از تخمش تا دو مثقال و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد نمایند طلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای گیاه تازه او که کوبیده باشند جهة ورم سپرز بعدیل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد او جهة کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکحالش جهة نزول آب مفید و عصاره و بیخ او در این افعال قویتر است و قسمی از بخور مریم را نباتش شبیه به شبت و برگش باریک و عسالیج او بقدر ذرعی و باریک و در اطراف او مثل شعبه از شعبهای کل شبت و تخمش شبیه تخم شبت میباشد و تعلیق بیخ او را در منع حمل مجرب دانسته اند **بخور الاکراد** نباتیست غیر حما ساقش شبیه بساق رازیانه و برگش در حوالی بیخ و انبوه و گلش زرد و تخمش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت و منبت او کوههای درخت دار و صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی در آخر سیم گرم و خشک و عصارهاش در اول سیم و تخمش در آخر دویم و گیاه او در دویم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغش جهة سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النساء و کزاز و مانند او و بخورش جهة اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوای وبائی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن گلسرخ و سنون او جهة درد دندان کرم خورده و ریزانیدن و مؤثر و تخمش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال او و جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و گیاه او ضعیف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصارهٔ او یکمثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب الغار است و میگویند حمول بقدر قیراط او در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور السودان** بهندی رسن نامند نباتیست مشک و بقدر شبری و شاخهای مشک او مایل بلاجوردی و گلش سفید و بار طوبتی که بدست بچسبد در دویم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهة عرق النساء مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و مورث اسبج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یکمثقال است **بختج** مطبوخ است **بخیب** بول شتر اعرابیست **بدآسقان** معرب از بدسکان فارسی و آن گیاهیست شبیه بیردی و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از او نرم تر و منبت او نی زارها و در آبهای ایستاده و اهل زنج دست برنجن از او میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است و گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر و بدل کشت برکشت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش یکوزن و نیم او درونج و بوزنش زیره کرمانیست **بدرانک** اندریانست **بدلیون** مقلست **بده** اسم فارسی غربست **بدکسکان** و **بدکسان** و **بدشقان** بداسقانست **برنجاسف** بفارسی بومادران نامند نباتیست ساقدار قریب بذرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتردار و زرد و سفید و مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرائحه و با عطریه و با نبات او اندک چسبندگی و در کوه و صحرای سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین و اکثر یکیاق از یکریشه میروید و بیشاخ و زیاده بر شبری و برگش شبیه برگ ساق زنبق و از او بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید میباشد و با عطریه قوی بثقل رائحه و منبت او مخصوص کوههائیست که باران در آنجا بیشتر بارد و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یکچیز دانسته اند و بعضی دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند و در اول دویم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دو درهم کل او با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجرب است و آشامیدن طبیخ او و جلوس در او جهة احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهة درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سدد دماغی و تقویة دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول او جهة امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و سدد و دوار و حمول او با مرصاف جهة رفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهة تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهة زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل او

الباء مع الدال

الباء مع الراء

افسنتین است **برسیاوشان** لغة یونانی و بمعنی دواء الصدر است و بفارسی پرسیاوشان و عوام [illegible] نامند و بعربی شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القناة و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و صیف نامند و آن نباتیست برگش شبیه برگ کشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقی میماند و معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهة تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که پخته باشند با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و دبیلات و خایه و جهة غرب و محرق و جهة منع ریختن مو و رویانیدن او و خزاز و سفوف خشک او جهة اسهال و طلای تازه او جهة قروح خبیثه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا مفید و طلای کوبیده او با مغز ساق گاو جهة درد سر بسیار نافع و درد سوخته او جهة اندمال قروح و آکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از جرم او تا هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهة الام شش بوزنش بنفشه و نصف او اصل السوس است **بردی** در اصفهان پیزر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده از ذرعی و مدور و نرم و او را ریزه کرده ریسمان ترتیب میدهند و گلش ستبر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه تر از حلبه و تلخ و تخمش با حلاوت و کاغذ مصری از او و از شنین که پخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی اغلب همین است در دویم سرد و در اول خشک و آب او جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و بدستور بیخ او و خائیدن او جهة رفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرق او جهة زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و آکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهة سپرز نافع و گویند مضر احشاست و مصلحش عسل **برطانیقی** بلغة یونانی نباتیست غیر بستانی افزون بهی و برگش شبیه برگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر از آن و مزغب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بجریست مرکب القوی و با قوه قابضه و گویند در اول دویم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ او جهة التیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک او جهة قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و آشامیدن او جهة تبها نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش [illegible] **برنگ کابلی** دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی و در آخر دویم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر معا و مصلحش کتیرا و مستعمل از آن مقشر اوست و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل **بربا مصری** برباء بلغة مصری یعنی بقلة است یعنی بقلة که در مصر بدین اسم مسمی است و او شبیه است بکرفس و خوشبو شبیه بوی رازیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک و در دویم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح دماغ و نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات او جهة زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم اوست **برسیان** اسم فارسی نباتیست منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد بشکوفه و گل تخم می کند و در اول بوز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گلسرخ جهة رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر او باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است **برم** مؤلف مغنی شکوفه امغیلان میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری میداند شبیه بامغیلان بقدر زعرور و زرد و با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهة سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهة تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است **برنوف** بفارسی شابانک معرب از وشابانج است درختی است مثل درخت انار و پر شاخ و برگش شبیه برگ زعرور و از آن تیزه تر و مزغب و رایحه او تند و بد بوی و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و در وسط شکوفه و زغب دار در دویم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ او جهة صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویه معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و ضمادا نافع و سه درهم او با یکدانگ جاوشیر مسهل قویست و یکمثقال او با نکجه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب و جند و روغن بادام تلخ جهة رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوئیدن برگ او جهة سده منخرین و اغشیه دماغ و زکام و ذرور برگ خشک او جهة التیام قروح و ضماد او با زفت جهة خزاز نافع و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصارهٔ او تا سه مثقال و از برگ او تا دو درهمست **برواق** بلغة اهل مغرب خنثی و بلغة عربی اسم سنکیست سنک و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق سنکون گرد و مثل کهربا و سندروس کافور امیر باید در دویم گرم

وخشک و مانع سیلان خونست مطلقا و جهة خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور او جهة التیام جراحت موثر و خاتم او باعث ایمنی از
ضرر شدن از تپیدن او در پارچه با سنگ چقماق در زیر سر گذاشتن او باعث خواب دیدن هرچه در آرزو ساخ کرده گویند مجربست برگ کلک
شیرازی برگ قسمی از عنب الذئب و بیخ او عود بریست بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و ضماد او مورث جنون و شنداست بروا
لغة عجمی است بسریانی عبردس و یونانی اسقوانس نامند نباتیست پرشاخ و شاخها مثل کمان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون
وطعم او تند و بیخش سفید و پوست بیخ او بازردی در اول گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهة استسقا و بوا
وضماد او جهة بهق و داء الثعلب و اورام سوخته او با عسل جهة تقویة جگر و عصارهٔ او جهة سفیدی و دمعهٔ چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش
انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بقول مؤلف تذکره ریباس است برسین بلغة اهل مصر رطبه است بربیلمون از جملهٔ یتوعات
وگویند قسمی از ابلیوا است برسیون اسم ثمر درختیست شبیه بامرود و منبت او اسکندریه است و در مصر تناول مینمایند و در سایر
بلاد بعید سم است برنق و برنج کابلی رنجست بر بعربی حنطه است برعونی یونانی بزرقطونا است براشن یونانی بمعنی مثل آن
وکراث را نیز باین اسم خوانده اند برنقش اشق است برقوق بلغة مغربی مشمش و بلغة شامی آلوچه است بربر بعربی ثمر اراک است
برهفانج اسم مرو است بربطوره بلغة اندلس بخور الاکراد است برادة الحدید در حدید موصوفست بردة السلام بلغة
مغربی لسان الحمل است بروثا بسریانی و برماسون و بروسون برومی و براثی یونانی اهلیت برواینا یونانی بلغم
قاشر است برسیا الوسیونست برسن قطن است برشوم بعربی قسب است بزدون اسب یابو است برطیسقون
طین مغره است برنی یونانی ابریشم است برکینه قصب الذریره است بردرلوس قنبره است برمس صبر است
براران بفارسی سطاریونست براجیل کرفس است برشیاندارو عصی الراعی است برهلیا بسریانی تخم رازیانه است
بریون یونانی اشنه است بروش یونانی جبن است برسیقا سیلا یونانی سفرجل است برغل حشیش است بریحس
یونانی بهش است برموطالون برومی اذربویه است بربری بلغه زرشک است برهین بهندی ساذج است برنج
بفارسی ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برغست بلغة خراسانی قثاء بریست برموم بفارسی عکر است برگ نیل بفارسی
وسمه است پرستوک بفارسی خطافست پری بهندی کشنیز است و بعربی ربه نامند پرمون بهندی الوس است پرسوخ
بترکی زبرجد است برهم بهندی نوعی از بیش است برعوز برای اول و بلام اسم فارسی حشیش است پرپا بفارسی هدیه است برام
حجر البرام است بزرقطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنکو نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین او
سفید و زبونترین سیاه است و شکوفه هر یک برنگ اوست در سیم سرد و در دویم تر و سیاه او با پوسته و اجتناب از خوردن او اولی
و سفید او مسکن عطش و حرارة و باقوه محلله و ملین طبع و بوداده او قابض و جهة تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق
و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن گلسرخ و سرکه
جهة درد مفاصل و نقرس حار و زرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و جمره و حمره و با آب دهن جهة دمل مجرب و با روغن بنفشه
جهة درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق شدن موی و دراز کردن او و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشد
جهة اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش
در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوبیدهٔ او کشنده است برغنج بفارسی اسم
بار درخت پسته است که بسته نبسته باشد و گویند درخت پسته یکسال بار می بندد و یکسال ثمرش دانه نمی بندد و از آن برغنج نامند و
در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیاست بزرکتان در کتان
موصوفست و بفارسی بزرک نامند و از بزر مطلق مراد اوست بزور تخم نباتاتست و هر تخمی در ضمن اصل او موصوفست بزر
الکرفس الجبلی فطراسالیونست بزر الجزر البری دوقو است بزر الارجوان در ارجوان موصوفست و او غیر تخم
بزر الورد الاسود جلاهنک است بزر العصفر قرطم است بزر القنب شاهدانجست بزر بلاسقیس حرف
کابلی است بزر رازیانج رومی انیسونست بزر الفنجنکشت در اثلق مذکور است بزر الورد تخم گلسرخست و در ورد
مذکور است بزغار عاده است بزر الخزم تودریست بزر رمان البری و بزر المط حب القلقل است بزر الحجری
قلب است بزر القمر حجر القمر است بزر الهوة تودریست بزاق بصاقست و بفارسی آب دهن بزباز بفارسی اسباسه

بز بفارسی معز و میش را شاملست بزمجه بفارسی ورل بریست بزغاله بفارسی جدی است بسفایج بیخی است باریک
و باریک و گره دار و از هر گرهی ریشها بر آمده و اندرونش سبز و نبات او بسیاق و یکشاخ برگدار شبیه ببال طیور و مانند گیاه خرس
و بقدر یکشبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و در تنکابن دارجماز نامند در دویم گرم و در اول خشک و گویند در اول
گرمست و در پوسته معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد
کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهة دفع سودا و جهة جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهة التوای عصب و شقاق میان انگشتان
نافع و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصا پختن او در سفیدبا و با ماء العسل موجب اسهال مواد و بیضرر است و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون
جهة سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهة سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانیده با فلوس
خیارشنبر و یا با ترنجبین جهة ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجربست و مغثی و مضر گرده و سینه و مصلح او پرسیاوشان و جوشانیده
او با ماء الشعیر و فواکه یابسه و خردل و یا خروس سالدار و قدر شربت از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهة مواد سوداوی
نصف وزنش افتیمون و ربع او نمک هندیست بسباسه بفارسی بزباز گویند و آن پوست اندرون جوز بواست بر جوز پیچیده بهترین
او تند بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دویم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دویم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و
مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهة سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعا
و رطوبة سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویة رحم و رطوبة او و ضماد او با برگ مورد جهة بدبوئی زیر
بغل آزموده و با سرکین بز و عسل جهة اورام صلبه و فرزجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهة صرع و
شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهة درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و
مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبواست بسد بتخفیف سین اسم حجری احمر است و بسین مشدده بلغة هندی
اسم مرجانست و بفارسی بخم جان و مرجان را بعربی قرول نیز نامند و او معرب از قروالیون یونانیست و بیخ مرجان را بعربی بشف نامند و آن
سنگیست باقوه نباتیه و از قعر دریا میروید و در او سفید است و هر چند بلندتر میشود سرخ تر میگردد و شاخهای او مرجانست و بیخ او بسد
و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قویتر و سفید اضعف است و بهترین سرخ او آنست که صاف و کم سوراخ و صلب و پر مل باشد در اول
سرد و در دویم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونیکه در دل منجمد شده و ضماد محرق او جهة وسواس و جنون و خفقان
و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال و موی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال او که با نصف او صمغ
عربی و با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهة قطع نزف الدم باطنی مجربست خصوصا سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه
او بغایت مقوی دل و ذرور او جهة بردن گوشت زیاد زخمها و رافع آثار آن و محرق او جهة نزف الدم ظاهری و تقویة دندان و زایل کردن
زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویة باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهة ثقل سامعه و کری نافع و ابن
الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانگ از او با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و سده سپرز میکند و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کثیرا
و بدلش جهة حبس خون دم الاخوین بوزنش و قدر شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست در جمیع مذکورات و محلول او در رفع جذام
مجرب دانسته اند و از خواص اوست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر یک درهم گداخته انگشتری یا نگین و آنرا بترتیب دهند و بسد را
او نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود و مقارنه با زهره داشته باشند با خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود و دارندهٔ او را هرگز غمی نرسد
و از چشم بد ایمن باشد بستان افروز لغة فارسیست و بعربی حبق بستانی گویند و بفارسی تاج خروس و گل حلوا نیز نامند و او
حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم برگش عریض و الوان و نبات او قویتر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگش سبز و ریزه و پر
گل و گلش سرخ مایل به بنفشی و پیرایه و تخمش ریزه و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب او با جلاب و سکنجبین
جهة حرارت معده و جگر و سده سپرز و درد سعیت خانق النمر نافع و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب او تا یک اوقیه و نیم و
بدلش حماحم و تخمش جهة اسهال با آب عناب تخم بارتنکست و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز
بدستور روز زیاده بر آن مداومت کنند جهة حرقة البول و بول الدم مجربست و قدر شربتش دو مثقال است بسر غوره خرماست که
زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب هفتگانه خرما در تمر مذکور و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارة و هر چند شیرین تر شود گرمتر گردد
و در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی و حرارة غریزی و جهة رفع بواسیر و نفث الدم و خائیدن او جهة تقویة لثه نافع و مسدد و دیگر

مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و ششش و مصلحش خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او جهة قی و
اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاست **بسباسج** بفارسی خلال مکه و بعربی سدی نامند نباتی
خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخها بقدر شبری از یک بیخ میروید و باریک و آنرا خلال میکنند و بر سر هر شاخ
چیزی مثل قبه و خشن و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند و او را حشیرک نامند گیاه او در اول دویم گرم و خشک و با اندک عطریه و خلال کردن او
جهة تقویة دندان نافع و طلای آب او محلل اورام و جلوس در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دویم گرم و خشک و ضد عداوت کشنده
اقسام کرم معده و امعا و مجرب و او را بفارسی ارمنه ترکی گویند و مفتح سده جگر و مدر بول و جهة سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ
او در روغن زیتون جهة فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سرد
مصلحش ترس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنی **بسبیج** کندر است **بسیله** بلغة مصر نوعی از جلبانست و او خلر برتیت در
غایة تلخی **بسباسا** حرمل عربیست **بسیلا** بصل است **بسفایج** بیونانی بسر است **بسقیا** ناترج است **بسوریدون** نوعی
نوع ثقیل توتیای مصنوع است **پستان** بفارسی اسم ضرع است **پسته** بفارسی فستق است و بهندی پستی گویند **بشام** درختی است
حجازی و در مصر و عراق نیز میباشد و در این اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال نمایند و ثمردار او بقدر درخت توت سفید و بیشتر از آن
کوچکتر است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیری و گلش زرد و تخمش شبیه بحبابه و بمیزه و ثمرش مثل خوشه و دراز و دانهای او مایل بزردی
و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از آن قطع نمایند از او آب سفید تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی
گردد و بهترین اجزای او دمعه اوست و مسواک چوب او مقوی لثه و دافع بدبوئی دهانست مجموع اجزای او در دویم گرم و در اول خشک و برگش
با رطوبة فضلیه و دمعه او جهة بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار فرمودن بول و حیض و حمول
او با زعفران جهة اعانة حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی و جهة گزیدن عقرب شربا و ضمادا مفید و روغن
دانه او مسهل بلغم و مرة السودا و مورث مغص و برگش بتنهائی و با روغنها خضاب نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوائج
و باین سبب او را جنب الیسر نامند و چون حبتا و موجب مغص و کرب و مورث امراض بداست اجتناب از خوردن او اولی است **بشنین**
نوعی از نیلوفر مصریست و در حین زیادتی آب رود نیل میروید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قبه خشخاش و در وقت طلوع
آفتاب از آب بیرون میآید و در غروب نهان میشود و تخمش شبیه بجاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ
و اهل مصر از او پخته و خام میخورند و در دویم سرد و در اول دویم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهة زحیر و اسهال صفراوی
و با شیر جهة سرفه نافع و گلش با قوه محلله و روغن معمول از گل او جهة ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید و شربت او
در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل و رهاو جهة بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا هجده مثقال و بدلش نیلوفر است
بشنین بعربی اسم برگ حنظل است **بشمه** تشمیز حبست **بشلشک** حنطیاناست **بشولیون** بسریانی بزرقطوناست **بشنان** بلغة
بربری سیفالج است **پشم** بلغة فارسی اسم صوفست **پشک** اسم ترکی ستور است **پشه** اسم فارسی بقست **پشم ورغ** بفارسی
طحلب است **بشاش** بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بری او بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود است
و طعم و بو و برگش مانند پیاز و ببرکی کومران نامند و قویتر از بستانیست و مجموع او در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم
و با رطوبة فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او که با گوشت چرب باشد و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف
آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او با چربی جهة تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته
او در سرکه یا پرورده بسرکه جهة یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویة هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و بتنهائی مانع غثیان ادویه کریهه و
دافع سموم و آب او جهة رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یکچاریک بوزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود بغایت مجربست
و قطور او جهة دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهة بیاض و سعوطا او منقی دماغ و بوئیدن او جهة رفع ضرر هوای وبائی و سده
دماغی و چکانیدن آب او و گذاشتن پخته او در گوش جهة ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح نافع و ضمادش جاذب خون بظاهر
جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بوره و عسل و نمک جهة برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجربست و با موی آدمی جهة زخم سگ دیوانه گزیده
و با نمک جهة گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهة نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه جهة درد و ورم مقعده و حکه و با روغن گل با
شیر جهة شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجرب و تحول او جهة گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرمودن خون مؤثر ... نافع ...

الرابع الشین

الرابع الصاد

محرق و با موی سوخته و کافور جهة اکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهة ریش شدن پا از کفش و سوزه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث
قی و نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با
سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول نمودن و دافع بوی او باقلا و نان سوخته و گردکان مشویست و تخم او در آخر دویم گرم و خشک و
با رطوبة فضلیه و مبهی و ضمادش جهة داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یکمثقالست **بصل القی** پیازیست ریزه و پوست او سیاه و برگش از
برگ بلبوس درازتر بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت مقیئ و اگر قدر زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و بسقوط قوه و خناق کشنده و اولی
استعمال نکردن اوست **بصل العنصل** و **بصل الفار** و **بصل البر** اسقیل است **بصل الماکول** بلبوس است **بصل الزیر**
و **بصل الذئب** بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است **بصل النرجس** پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور است و بقیه
سایر پیازها در حین ذکر نباتها مذکور است **بصاق** آب دهن است و در انسان مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیه**
بصل الخبابله اسقیل است و گویند بلبوس است **بطم** بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و در خزان میکند برگ و بار
با عطریت و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از او بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او ترش و بفارسی بن نامند و در حبة الخضرا موصوفست
و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک مذکور است اما درخت و برگ و شاخ او در اول سیم گرم و خشک و محلل و قابض و بطول بو
او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب مفید و برگ خشک او با روغن یا سرکه جهة رویانیدن مو و دراز کردن
او موثر است **بطیخ** لغة رومیست و بفارسی خربزه و بیونانی فاپش نامند ناشیرین او سرد و در دویم تر و شیرین او بقدر شیرینی مایل
بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک جرم است و بهترین ناشیرین او ملیونست که خربزه گرگک نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله
بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و
جلای او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل بلغم
لزجه با درد سده و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی آن و مرخی احشا و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا
خوردن او مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول نمودن او ما بین دو
طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهة تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهة کلف و آثار و ضماد
مجموع او جالی جلد و جهة کلف و بهق و ضماد پوست او جهة منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهة اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک او جهة
اخراج حصاة و انداختن او در دیگ باعث زود پختن گوشت بغایة آزموده و یکمثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مقی قوی و ضماد او با عسل جهة
قروح شهدیه نافعست و تخم او در اول گرم و در دویم تر و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و جهة سرفه حار و درد سینه
و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و جهة بدرقه شدن ادویه بجگر و مجاری بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که
از جهة حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایة جالی بشره و جهة کلف مجربست و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش
از دو درهم تا پنجدرهم **بطیخ هندی** بفارسی هندوانه است و بعربی دلاع و دابوقه نامند در اول دویم سرد و در آخر او تر و مسکن حدت
صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شیر جهة امراض سوداوی و با تمر هندی جهة ... صفرا
و جرب و حکه و با سکنجبین جهة تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محرقه و اعانه بر هضم و با شیر خشت و امثال او جهة تبهای حاده و دفع
ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش قند
و عسل و قند و امثال آنها و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافة مستحیل بصفرا میشود و مثل آب کدو ... سرد دین
بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در او ریخته سوراخ را مستحکم کرده هفته
زیر سرگین اسب دفن کنند آب او مثل شراب مسکر گردد اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در دویم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است
و قدر شربتش تا پنجدرهم و در اخراج حصاة و انحدار خربزه از معده گویند مجربست و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهة برسام و سوال
و بهق و پیسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرمی باشد و تقویة هاضمه نافع است **بط** بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی
و الوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد در دویم گرم و در اول خشک و مرطب رطوبة فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی
صوت و رافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او
با نمک جهة ثالیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر و زبل او جهة کلف و نمش و خنازیر نافعست و پیه او بهترین پیه ها و گرم و لطیف و ملین

الرابع الطاء

محلل و باقوه نافذه و جهت خناق و ورم پستان بارد با قلا مجرب و جهت سرفه شربا نافع و جگر او درک پروازی مولد خون صالح و جهت خفقان مفید
و او غلیظ و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ و جهت هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و با رشته او با سداب و روغن زیتون
جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن
دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا است **بطارخ** اسم مادهٔ تخم ماهیست که هنوز تخم افکنده باشد و جامد او بقدر انگشتی و مایل او بزر
دی باشد مثل یک و بهترین او تازه مایل بزردی مایل است نمکسود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبهٔ ریه و جهت گرده و سپرز و رنج
نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیه قطع تشنگی او میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را
اشبیل میسازند قریب الفعل است با او **بطاراجیون** بطارخ است **بطبیخ رقی** برای بزرای معجمه و بطبیخ سندی و شامی و فلسطینی
بطیخ هندیست **بطرا** یونانی سنگلاخ است **بطراساليون** یونانی بمعنی کرفس جبلیست و آن فطراساليون است **بطراخوا**
یونانی اسم ضفدع است **بطرلون** یونانی خرنوب الشوکست **بطیطس** یونانی بیروجست **بطلسفا** یونانی مومیائیست **بطارس**
یونانی سرخس است **بطر الااوتن** یونانی نفط است **بطینه** بل است **بطباط** عصی الراعیست **بعیر** اسم جملست **بعوض** نوع صغیر

الباء مع العين

که بفارسی خاک پشه نامند **بعر** اسم سرگین حیوانا نست که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین شتر و گوسفند **بغل** بفارسی استر نامند و از

الباء مع الغين

فرط حرارت مزاج توالد نمی نماید و بندرت واقع میشود و مشاهده شده و بهترین او آنست که مادرش مادیان و پدرش الاغ و بدترین آنکه پدر اسب
باشد و مادر الاغ در سیم گرم و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و پیه او جهت نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل او را طبخ نموده
سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن سه مثقال از جگر او بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل
میگردد و بدستور بول او همین اثر دارد و بدستور موی او و فرزجه چرک گوش او و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزانندهٔ هوام و همچنین بخور زبل او
جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع و چون آنرا با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهت دراز کردن
و سیاه کردن موی مجربست و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیفتر است از و **بغرا** غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی
ترتیب دهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم و مایل باعتدال و مبهی و مسکن قی
صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطیء الهضم و مولد ریاح
و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش اگراکه در اصفهان آش

الباء مع القاف

برگ نامند **بقلة الحمقا** بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارغیالم و بفرنگی برغان سالی گویند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش بر
زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در دوم سرد
و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدهٔ صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات
و جهت حصاة و ادرار نمودن بول و حرقه او و بواسیر و نواصیر و حرارت جگر و تبهای حاره و رفع حب القرع و درد مثانه و قرحهٔ امعا
و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت شوره سر و با آرد جو جهت مقعد
شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغ مجرب و حکه و ورم انثیین و شرا و حمره و آشامیدن او با ریوند جهت قطع تب مجرب و حقنهٔ او جهت درد
انثیین حار و سیلان فضول امعا و رحم و ضماد تخمش جهت ثالیل قویتر از نبات او و در مزوره صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع آب
و مضر باه مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت
از آب او تا بیست مثقال و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از نبات او ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال
و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات او است و مضر سپرز و معده بارده و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور
بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده او ملین طبعت **بقر الوحش** نوعی از ایل است و مذکور شد **بق** بفارسی پشه است
در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع
نمودن زنده او جهت رفع عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاة نافع و گویند چون عدد آنرا از تعبیه
باقلی مثقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع مجربست و طلای روغن او با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نو
شادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او مینماید و مجرب دانسته اند **بقم** درختیست عظیم و منبت او هند و زنگبار
و برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور و مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون

دوشب از او بجوشانند مدادی در غایت خوش رنگی میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم
خشک و بقدر سه درهم او کشنده است و گویند علاج پذیر نیست و ذرور او جهت التیام قروح کهنه و جراحات تازه و قطع نزف الدم و غسول
آب او جهت نیکوئی رنگ رخسار و تقویهٔ مفاصل نافع است **بقم** بضم با و تشدید قاف و فتح او بلغت بین اسم جوز مائل است **بقس** بلغا
درختیست شمشاد نامند و برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخهای او پریشان و خزان نمیکند و گلش سفید
و در غایت عطریه و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم و خشک و برگش سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد نشارهٔ او با حنا جهت تقویهٔ
مو و درد سر و تفرق شئون که در استخوان سر است و با سفیدهٔ تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ برگ او
جهت خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام
رسد جهت باد سرخ و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه او که دانه بیرون کرده باشند تا یک
اوقیه و از خشک او تا سه مثقالست و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عرق او قویتر از شکوفه نارنج است **بقشوفرشن** یونانی نباتیست
برگش شبیه ببرگ تره تیزک و از آن سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل بادروج و تخمش مثل تخم گندنا و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی
و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب و منبتش سنگلاخها است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهت جراحات عظیم
و ثالیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السودا و قدر شربتش تا دو مثقالست **بقلهٔ یمانیه**
نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنار آبها میروید مایل بسرخی و بیطعم است و در تنکابن و طبرستان آشکی گویند و ابن تلمید گوید تخمش
شبیه بتخم بستان افروز قسم ماده سرخ مرز است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح
و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و جروح و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون
نافع و بطیء الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شربا و ضمادا
مفید و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است **بقلهٔ حامضه** تره خراسانیه گویند قسمی از حماض بزرگ ورق است نباتی
و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید و در افعال مثل حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است **بقلة البراری** نباتیست
از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بروی زمین پهن میشود و گلش زرد بخلاف قنابری که بیخش بزمین فرو رفته است و طعم او با اندک شوری و
تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و
مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویهٔ لثه و هاضمه و تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب نیامدن خوابها
خوبست **بقلة الدماء** نباتیست برگش شبیه برگ بارتنگ و از آن ریزه تر و برگش باریک و پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و
اکثر منابت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند و پوست بیخ او را اینجا
تا مثل رفت میشود و چون به پیکان و حربها بمالند هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت آنرا بکشد و در اندلس بیخ مقشر از پوست آنرا
بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم او کشنده است بق **بقلهٔ خراسانیه** بقله حامضه است **بقلة الرمل**
بقلة البراریست **بقلهٔ مبارکه** و **بقلة الزهرا** و **بقلهٔ لینه** بقلة الحمقا است **بقلة الترجیه** ترنجانست و او قسمی از بادرنجبویه است
و مذکور شد **بقلهٔ عربیه** بقلهٔ یمانیه است **بقلهٔ یهودیه** هندبای بریست و گویند قرصعنه است **بقلة الغزال** مشکطرامشیع است
بقلهٔ بارده لبلابست **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة الخطاطیف** دواء الخطاطیف است و گویند عروق صفر است **بقلة
القدس** فودنج بریست **بقلهٔ ذهبیه** و **بقلة الروم** قطف است **بقلة الحمقاء بری** ابلیواست **بقلة الملک** شاهتره است
بقلهٔ عایشه جرجیر بستانیست **بقار** سطاخین است **بقیس** یونانی بقس است **بقسمات** خبز الکعک است **بقلة
الاوجاع** یونانی اوراقاقالیا نامند نباتیست مغربی و بوادی افریقیه و در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی و در دوم گرم و خشک و
جهت درد شکم هر شخصی و در هر زمانی مفید است **بقلة الضب** بادرنجبویهٔ صحرائیست **بقلهٔ دشتی** نقاقلی است **بقر** گاو است و بهترین
او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرد او بهتر از سایر الوانست گوشت گاو زیاده از یکسال
در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مواد رقیق و جهت اصحاب ریاضت
و فتوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او مورث موت فجاه و مصلح او مهرا الحنین و بعسل
و سرکه و ادویه حاره لطیفه مثل دارچینی خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینیها سوای خرما موافق است و مرق او که چربی نداشته باشد اکثر

جهة صاحبان معدهٔ مراری و جگر نافع و مانع انصباب مرار بمعده و امعا و انتشار صفراست و مدر بول و جهة یرقان نافع و خوناب کباب بجهة
جهة کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دویم سرد و در سیم خشک و آشامیدن یکمثقال سوختهٔ او با آب سرد قاطع رعاف و باشراب
قاطع اسهال و ذرور او و سوهانکرده غیر سوخته جهة نزف الدم و جلای دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال
او با عسل جهة اخراج حب القرع و تقویه باه و مداومت او هر روز نیممثقال با سکنجبین جهة رفع سپرز مؤثر و پیه او در افعال بهتر از پیه خوک و زهره
او تا چهارم گرم و خشک و جهة دفع سپرز مؤثر و در معاجین جهة صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل جهة حکه و مرض آتشک و طلای او
جهة قروح خبیثه و گزیدن عقرب و جانوران و تسکین درد زخمها و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم او و با بوره و طین قیمولیا
جهة جرب متقرح و برش و سبوسه سر و فرزجهٔ او با ادویه مناسبه جهة احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهة بیاض چشم و قطور
او با شیر زنان و شیر زجهة چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهة منع چرک زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن در
خارج جهة خناق و طلای او جهة قروح مقعد مفید و با نطرون و سنگ رخام جهة خراز مفید و قضیب مجفف سوهانکرده او را با تخم ...
خوردن بغایت مبهی و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و مغز ساق او جهة تلیین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و شقیقه
و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن آکله و آشامیدن خون او بقدر یکوقیه که گرم باشد گشنده و ضمادش با آرد جو ملین اورام و
ذرور خشک او جهة حبس کردن خون جراحت و منع ورم بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة ...
و درد مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست چپ کنند جهة رفع صرع بالخاصیة
مؤثر است و چون گوشت او را مهرا نجنه و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و بگذارند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی باند نیمدرهم
و سم قاتلست و چون با بزرالبنج قدری از او نفوخ کنند بهوش میآرد و گویند آزموده است و خواص بول او در بول مطلق و سرگین او در ...
و شیراو در لبن مذکور است بکا درختیست معروف و رکه معطیه شبیه بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن او و در آب سفید که از آن
میچکد از ماندن سرخ نمیشود بخلاف معطیه بشام در دویم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او و دمعه او جهة تقویه لثه و منع آفات
دندان و خاکستر او جهة التیام قروح و برگش محلل رید و تخمش مقوی معده و جهة سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافعست بکموا ...
و بعربی عرفج نامند از جمله نوعات و در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق و ساقش زیاده بر پنجعد نمیشود و رابل بسرخی و شیردار و ...
اغصان او را از یخه گویند و برگش شبیه برگ کاج و پیچیده و گلش سفید و در هم و تخمش شبیه بشاه دانه و او را حب الفقد دانند در سیم گرم
و خشک و مفتح سدد احشا و بجهة سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یکعدد آن را تنا و لنماید در آنسال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت
کند هیچ وقت حامله نشود بکام حب الآس است بکاین بهندی آزاد درختست بکرشه غوشناست بکیر بهندی خیار شنبرست ...
بهندی مغز است بکورتن بهندی علیق است بکان ببیت خیلک است بکاییت ... بنجنکشت است بلسان درختی است
بقدر درخت سفرو برگش شبیه برگ سداب و از آن سفیدتر و در بوی شبیه باو و منبت او عین الشمس توابع مصراست و در طلوع شعرای یمانی
ساق در خت را شکافته آبهای او که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسانست و مؤلف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم است و از چوب
بشام و بار اجرا میسازند و بدستور بجای حب بلسان ثمر بشام را عطاران میفروشند ضماد برگش جهة گزیدن عقرب و طبیخ او جهة تحلیل ریاح
غلیظه و نفخ و قطور مطبوخ او جهة درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهة ثالیل و مربای پوست تازه او با عسل
جهة تقویه معده و رفع رطوبه او نافع و چون شاخ و برگ آن را نجنه و آب آن را با روغن بجوشانند قائم مقام روغن اوست و خواص حب و
عود و دهن او در مقام خود گفته میشود بلبوس لغه یونانیست و بفارسی بر و تلخه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن پیاز تور
تونیست بلکه مثل یکدانه سیر و پوست او سیاه و منتبج و برگش مثل برگ پیاز و عریضتر از آن و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بتر کی داغ سوغانی
و در لرستان زرم طرم نامند و بیخش از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولاتست و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و
کوچک و مطاول و رنگش ارغوانی و زنان از و گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس
شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوتست در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشکست و مهیج باه و جالی و
جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد برگ او بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویه باه و بدستور جهة التوای عصب و کوفتگی استخوان و
و با عسل جهة تقویه بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهة درد معده و با زرده تخم مرغ جهة کمنه تحت چشم
و با ادویه مناسبه جهة ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با آرد جو جهة شکاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهة کلف و بهق

الرابع الکاف

الرابع اللام

و آثار قروح و با سرکه جهة عقرب و طلای پخته او در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهة نخاله سر و زخمهای تازه و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه نافع
و مولد خلط غلیظ و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه مرطوبین و مشهی
طعام است بلیلج ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص شبیه ببلیله چینی و پوست او رقیقتر از پوست هلیله و مستعمل
پوست اوست در آخر اول سرد و در آخر دویم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیة مسهل سودا و بالطبع مسهل
صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهة بواسیر و بوداده او جهة اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهة دمعه مفید و مضر سعل
و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند شکوفه حا مثل او و ثلث او مورد و سدس او
هلیله سیاه است و جوزوزی نیمدرهم او را با نیمدرهم شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند جهة قطع سیلان آب دهن و تقویه باصره
مفید است بلوط بلغه طبرستان دار مازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را بجش
نامند و از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق و آنشاه بلوطست و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از
بلوط و بلوط را دو قسم شمرده اند و مؤلف مالایسع سه قسم ذکر کرده و این اصوبست و در اینصورت شاه بلوط از اقسام اوست و مستطیل
نیز دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری بامرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده و امین الدوله از محمد بن احمد و او
از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط بیکسال بلوط میدهد و بیکسال عفص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دویم خشک و تلخ
او در اول سیم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جهة سحج و سلس البول و قرحه
امعا و خفقان و غثیان که از فم معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک نمکسود جهة ورم حالب و اورام بلغمی و سوخته او جهة قلاع و قروح عسره
و حمول او جهة قطع سیلان رحم نافع و نان او ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یکمثقال تا پانزده
مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است و ریشهای باریک او یابس تر و در قطع سیلان رحم و
اسهال او نافع و برگ او جهة التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جهة جلای دندان و جهة آکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کندر
با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلس البول و بول فراش و ادرار مذی و منی و مجفف آن فارسی است و مجرب دانسته اند
و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب ابرو بهتر از خطاطاست و جفت البلوط که پوست رقیق اوست و بر مغز او
ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهة جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و جهة فتق ضمادا نافع و بدلش گلنار است
و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل اوست و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض
و یبس او کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب و با قوه جالیه و مسمن بدن و مولد پیه کرده و مشوی او با شربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و
جهة رفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام او مضر حلق و سینه است و مصلحش بزرخند قوی و شکر و سکنجبین
و چون پوست درخت او را مهرا نجنه و بکشب بر موی کماد کنند و بعد از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه
بلوط در سمیت مثل پوست شلو گست بلوط الارض اسمیست مشترک بر کمادریوس و بر بیخ نباتیکه برگش مثل برگ کاسنی عریض و منبت
او ریگزارها و تحت کولان که نوع از اسل است و او چه و ار سفید اندلسی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی در دویم گرم و در اول خشک و قاطع
فضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و رافع علل سپرز و ضمادش جهة پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاد و منع زیادتی
قروح نافع و قدر شربتش از یکدرهم است تا سه درهم بلوطی نباتیست برگش شبیه ببرگ سیر و سیاه لون و بدبو و شاخهای مربع و سیاه و
شاخ و برگش چیزی شبیه به پشم و گلش مدور و زرد و اغبر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهة سگ دیوانه گزیده و پخته او در زیر خاکستر جهة
نواصیر مجرب دانسته اند و با عسل جهة پاک کردن زخمها نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و بدل او دو وزن او فراسیونست بلح
بجا و هملیه ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد مایل بشیرینی نشده باشد و غوره خرما نامند و داخل اکثر طیوب می کنند در اول دویم
سرد و در آخر آن خشک و با عطریت و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون
بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر
شش و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش دو درهم است و جزو اعظم سک
و رامک است و چون آب او را با آبغوره بجوشانند تا غلیظ شود و در چشم کشند جهة قطع دمعه و جرب و سلاق مجربست بلحته بجا و هملیه
بلغه مغربی گیاهیست که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک و سرخ و هم پیچیده شبیه به پیچیدن گرها یکدیگر و بر روی

وتقطیر البول

زمین

زمین متل دایره مستدیر میشود و کلش سرخ و سفید است گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصارهٔ او و طبیخ او جهة اخراج زلوئی که در حلق مانده
باشد نافع و خوردن او در طب مستعمل نیست و ضماد او محلل قوبیست **بل** بلغة هندی اسم خیار هندیست بزرگتر از خیار کبر و تخم او تلخ و مغز
چرب و پوست ثمرش سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست در آخر دویم گرم و خشک با قوهٔ قابضه و مقوی احشا
و محلل صلابات عصب و جهة فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات عفنه و با جوارشات جهة تحلیل ریاح بواسیر
و غیر او نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او جهة بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز است و مولف
اختیارات بدیعی بل و شل و قل را اجزای بخمره دانسته و نه اینچنانست **بلادر** لغة هندیست و بعربی حب الفهم و ثمر الفهم نامند بار درختیست
شبیه بشاه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش بنفش و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و ما بین پوست و مغز او مملو از رطوبت
سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بو و خواب در سایهٔ او باعث سکر و سبات
و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیم و مغز او در سیم گرم و در اول خشک و بمضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن گاو
باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف و مقرح جلد و جهة امراض باردهٔ دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویهٔ حفظ و ذهن و رفع رطوبات و
ریاح و تقویهٔ اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و حذر و اختلاج و قطع ثالیل و وسم و سایر آثار جلد نافع و مضر
محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان
تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و دو مثقال او کشنده است و قدر شربتش از ربع درهمست تا نیمدرهم و بدلش نیم وزن او فندق و ربع او
روغن بلسان و سدس او نفط است و اکتحال او در چشم چهارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد او با ادویه مناسبه غیر مقرحه
جهة جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر است و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مبهی و جهة حفظ سیما مو بغایت موثر
خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند **بلسکی** نباتیست پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه
ببرگ روناس و مایل باستداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل بکجی و چوپانان شیر را باو صاف می‌کنند و لهذا مصفی
الرعاة نیز خوانند مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و ملطف و پنجدرهم از جرم او و بدستور نیم اوقیه از عصاره او جهة گزیدن
افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب مطبوخ او با روغن گل جهة درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهة ابتدای خنازیر مفید است **بلبل**
مرغیست معروف بقدر عصفوری و خوش الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و سرگین او بسیار جالی و
باقبض و ضمادش جهة رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حول و جهة اخراج جنین موثر و خاکستر او جهة التیام جراحت و خوردن
خون گرم او جهة تصفیه صوت و ششش مفید است **بلور** بلام شده مفتوح سنگی است سفید و شفاف و سست و بفارسی بلور نامند و کحل
او جهة بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهة ارتعاش اطفال و از خواب جستن موثر است **بلوط الملک** شاه بلوطست و در بلوط مذکور شد
بلبن عدس است **بلسن** بعربی طین ابیض است **بلوسیطون** کلنار است **بلنجمشک** بجیم و کاف فرنجمشک است **بلنطس** بلغة اندلس بقلة
یمانیه است **بلسامن** یونانی اسم بلسانست **بلسیقی** یونانی حرف بابلی است **بلاسقین** بلغة بربری حرف بریست **بلار** عرطنیثا است
بلمون و بکمون بفارسی اسم عرفجست **بلطاون** بلغة یونانی بقلة یمانیه است **بلبوساسور** کمانست **بلوانسه** شقراق است **بلاج**
لقلق است **بلالبس** بسریانی بلبوس است **بلجینه** بخاء معجمه هراج است **بلنجاسف** برنجاسف است **بل** بهندی زر نقره الحقا است **بل**
بلهر بلغة هندی باقلی است **پلپلمور** بلغة هندی فلفلمویه است **بلاده** بهندی بلادر است **بلی** بهندی سنور است **بلد** بهندی بقر است **بل**
بهندی ثمر اشجار است **بلوت** بترکی اسفنج است **بلاغ اودی** بترکی خرف الماء است **بل شیرین** بشیرازی طرثوث است **پلنک**
اسم فارسی نمر است **بلاخوار** بلغة تنکابن خوشیصاست **بلهیم** بلغة دیلمی غالیس است **بنفشج** معرب از بنفشه فارسیست و بعربی
فرفیر نامند و یونانی ابزو و در اول سرد و در دویم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و
مسکن عطش و حدهٔ خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق
و حرقهٔ مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت
نمودن دو درهم تا چهار درهم با آب سرد جهة دفع سهال صفراوی لذاع مجربست و سه مثقال سائیده او با شیر خشت و شکر و امثال او مسهل
سریع العمل و سرشته او با شیرهٔ گلقند جهة تنهای مرکبه بعدیل و گویند گل تازه او فادزهر سموم حیوانا تست و بطول طبیخ او جهة رفع یبوست
دماغ و اعضا و ضماد او جهة صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و کرب و نفخ معده و غثیان

باب الباء مع النون

و التهاب در تبهای حاره و مصلحش اندکی انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال
و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث او شکر جهة خروج مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد او جهة اورام حاره و التهاب معده
و چشم و نتو مقعد و نرم کردن اعصاب و جرب صفراوی و حکه بعد بلیت و روغن بنفشه سرد و تر و منوم و جهة جرب و حرارهٔ جسد و خشکی
دماغ و سینه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعضاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهة ضیق
النفس و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهة سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهة حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهة درد سر
و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین او بر ناف جهة رفع سعال مجرب و چون اسفنج یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد
نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و یا بادام مقشر در کیسهٔ کرباسی مکرر بمالند و خشک کنند تا مغز بادام
و کنجد رنگین گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده
بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه بردارد **بنطافلن** اسم یونانی و بمعنی ذو خمسه اوراق است و غیر اثلق است که بفارسی پنجکشت
نامند و یونانی بنطاوفلن نامند و بمعنی ذو خمسه اصابع است و بنطافلن نباتیست شبیه به پنجکشت و شاخهای او باریکتر و بقدر شبری
و برگش شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنجعدد و طرفین برگ او مثل اره و گلش ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که گلش مایل بسرخی و از زمین
و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه‌تر و چون بدست بمالند بوی او با عطریه شبیه به بسباسه و نبات او قریب بدرخت انار و نبات
بنطافلن بقدر او نمیشود و شاخهای او بصلابت شاخهای اثلق نیست و ثمری ندارد و اثلق را بزری بقدر فلفل میباشد و منبت هر دو کنار
آبهاست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعه است و جمیع اجزای او در حرارت قریب الاعتدال در سیم خشک و بعضی
در دویم گرم دانسته اند مجفف قوی و بیلذع و حدت و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهة اسهال و درد جگر و ششش و قرحه امعا
و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغره او جهة خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهة منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او
بسرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و حمره و داخس و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهة سموم ادویه و تا دو مثقال
از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برگ او جهة یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد
نمودن او جهة قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهة فیله امعا و با نمک و عسل جهة جراحات و نواصیر و داخس و ذرور او جهة التیام
جراحات بغایت مفید و افتراش او باعث تقلیل احتلام و سعوط او جهة خدر اسب و چهارپایان که بعد از سعوط آنمقدار حرکت دهند
که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع
زمرد و چون برگ چهار عدد شاخ آنرا جهة تب ربع و برگ سه شاخ او را جهة غب و دو شاخ او جهة بلغمی و یکشاخ جهة تب یومی بنوشند
بالخاصیه رفع مینماید و چون یکماه هر روز برگ یکشاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع میکند **بنج** بلغة دیلمی کیچک نامند چه غلاف او شبیه است بقفیز
کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ و مانند پشم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم
در تحت اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه بحلبه و بسیار از او کوچکتر و قسم سیاه را گلش بنفش میباشد و قسم سرخ را گل مایل بزردی
و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال قوتش کم میشود و اقسام او سرد و خشک اند سیاه او در چهارم و سرخ
در آخر سیم و سفید او در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع
مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با آرد جو جهة اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهة نقرس و ورم خصیه
و پستان و طلای او بعد از کندن مو مانع روئیدن او بشرط تکرار و مطبوخ او بسرکه و با ثلث او افیون مجفف قروح و طلای رماد او با دارچینی
و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و امراض مقعد است
و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در عصا بید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد
برگ او با شراب رافع تبی که با حرارت و رطوبت باشد و بخور او جهة جرب دست نافع و ششش قیراط او جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برگش
جهة آکله استخوان و طلای پخته او با زردهٔ تخم مرغ یا پیه جهة درد مقعد و کنج ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهة منع بزرگ شدن پستان
و خصیه و با عسل جهة درد خصیه و فرزجهٔ او جهة قروح رحم و رطوبات او مفید و بازر البنج جهة سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء
العسل و نیم وزن او خشخاش جهة منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضا و با افیون جهة رفع بیخوابی و سنون او با قطران جهة درد دندان
و تاکل او و بخورش جهة کرم دندان و مضمضه طبیخ بیخ او جهة درد دندان و ضمادش جهة درد جگر مزمن نافع و قدر شربت از سفید او از ششش

کرده

قیراط نام مثقال و از سرخ او باشش قیراط و از سیاه او چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و
دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که بزر البنج سفید را کوبیده با آب خمیر کرده در آفتاب اندک خشک کرده فشرده
باشند تدهین جهة قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط او جهة رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهة درد گوش و حمولش جهة صلابت
رحم نافع و چون بزر البنج را بالنصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس است
شرباً و تدهیناً و سعوطاً بندق معرب از فندق فارسیست و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصاً امعای
صائم و زیاد کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و بکوفیه او با ماء العسل جهة سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل منضج نزله بارد و موافق سینه و شش
و با انیسون جهة خفقان و هزال کلیه و حرقة البول و تقویت باه و سموم و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خرس و پیه خوک جهة داء الثعلب و با روغن
زیتون بر یافوخ اطفال بمالند جهة رفع ازرقی اطفال شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهة سموم غذیه
و با شکر و عسل جهة سرفه مفید و گذاشتن دانه او در چهار رکن خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و اخلاط مغزا
و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن مصنوع
او در چشم جهة طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دو دانگ او حابس اسهال مزمن کهنه و جفت او بدستور که پوست لاصق مغز است و روغن او گرم و خشک
و جهة سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهة گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش میبه است بندق هندی
رته است و آن دانه ایست بقدر فندق و پوست صیقلی و صلب و بارقه و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید مایل بزردی در آخر
دویم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه و جگر شرباً و ضماداً و قاطع رطوبات و نزلات و جهة فالج و لقوه و هیضه
و صرع و ریاح غلیظه نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و مایوسین و عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرای جمیع بدن بی اکراهی حتی
اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و یرقان میگردد و ابجده قیراط او با شراب یا سکنجبین رافع قولنج و بکحال پوست او جهة گزیدن عقرب و رتیلا
شرباً و ضماداً و جهة تب ربع و اسهال و هیضه شرباً و جهة صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و سدد و ریح الخشم که عبارة از بطلان
شمت سعوطاً بقدر فلفل و بخور پوست لاصق مغز او جهة جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهة خنازیر و ریاح کرم و پشت و صرع اطفال
و اکتحال طبیخ او با سرمه جهة رفع احولی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهة ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهة اخراج
جنین و احتباس حیض و یکدرهم او جهة درد رحم و قدر شربتش از نیم مثقالست تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال او نیم دانگ محموده داخل کنند در سهل
بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی خیسانیده پس السکنجبین را با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبخ بلیغ داده
مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و در اسقاع بعید لیست(?) بنک پوست درختیست خوشبو شبیه بپوست
درخت توت و گویند پوست درخت امغیلان یمنیست و اکثر اعتقاد آنکه بنک آس یمنی و هندیست و در آس مشروح گشته در اول گرم و خشک و با
عطریت و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان و مدر بول و مبهی و جهة طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و
خوشبو کننده او و قاطع رائحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت او و قدر شربتش تا پنج درهم است و بدلش آس است بنعه(?) دانه ایست شبیه بعدس
و از آن بالیده تر و بشیرازی شو گویند قسمی از خلر و بسفیدی و تدویر او میبت(?) سرد و خشک باعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهة
فتق و اسهال و ذرور او جهة قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است بنات وردان حیوانیست سرخ لون و پر او و در
در حمام و قریب آبها و جاهای متعفن میباشد و بیضه او شبیه بلوبیاست در دویم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یکمثقال
و نیم با عسل جهة احتباس بول و رفع سموم و اسقاط مودون مفهوم(?) جنین و عسر النفس و حرقة البول و در درحم نافع و قطور مطبوخ جوف او بروغن
زیتون جهة درد گوش و با ضافه موم و زرده تخم مرغ جهة درد رحم و گرده و احتباس بول ضماد او بغایت و چون آنرا با قردمانا و اندکی از فافس(?) که
بفارسی باس(?) گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد جهة بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و بیضه او
در رفع قروح مذکور بعدیل و خوردن او با ماکولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن اوست بن بسکون نون اسم
مربیست بن بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است بن بفتح با و سکون نون بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است بلشوم بلغت اندلس خردل طاقت(?)
بلنر سیستانست بنج جبلی و رومی شوکرانست بنفسج الکلاب شاهانج(?) است بنات الرعد فطر است بنات النار الحجره(?) است
بنخشکروان اسم لسان العصافیر است بنطرون یونانی بورق است بنات الشیخ بدبه است بناست بلغت فارسی علک
البطم است بنو مر تلخه اسم فارسی عدس المراست بنجنکشت بفارسی اسم اثلق است بنجنکار قطران اسم یونانی و بمعنی ذوخمسه اجنحه(?)

و بنطافلوزا نیز باسم خوانند بندواش بلغت ... ثیل است بنطاطلوس یونانی بنطافلن است و بمعنی ذوخمسه اقسام بنطاطیس
یونانی و بمعنی ذوخمسه اجنحه و اسم بنطافلن است بنکار علا اسم سریانی بسفایج است بنکن اسم هندی بادنجانست بنوسا اسم هندی
بنفسج است بنولی اسم هندی حب القطن است بندا اسم هندی مرزا است پنیر مایه اسم فارسی انفحه است پنیرک اسم فارسی خبازیست
پنیر بفارسی جبن است پنیر خرما بفارسی جمار است پنبه بفارسی قطن است پنبه دانه بفارسی حب القطن است بنفشه یک(?)
اسم شاهانجیت(?) پنبوق اسم ترکی قطن است پنبه کهنه اسم فارسی قطم است بنگ اسم فارسی قنب است و هندی خار مغیلان را
باسم بنامند پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است بنکو بشیرازی بزرقطونا است پنهی اسم هندی اوسیند است بنکره هندی
حضض است پنداری هندی ساق است پنروجین هندی طباشیر است پند تحر هندی اسارونست بوزیدان بیخیست سفید
و اطول از انگشتی و صلب و مصمت و با خشونت و بعربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است و فرق میان دو نوع آنکه خطوط کثیره
بوزیدانست بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و میگویند لعبه بربریست و فرق میانه هر دو حلاوت بوزیدانست و لعبه گره دار و شبیه
بسورنجانست در آخر دویم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و
و مفتح سدد جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهة استسقا و رفع کرم معده و اذابه اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با ورد
جهة بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند بوزنش وج و در تریاق
نیم وزن او زرنباد و زراوند طویلست بوش در بندی قرصی است متخلل از نباتی ترتیب میدهند و نبات او بقدر شجری و برگش مثل برگ
حنا و تخمش مدور و از شاه دانه کوچکتر و مایل بزردی در دویم سرد و رادع و ملین و طلای او جهة اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی اوداج
حاره و نقرس و رمد و صداع نافع و بدلش شیاف مامیثا و حضض بوشیون یونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه ببرگ
کرفس و لطیفتر از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دویم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و مدر بول و مسقط
مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصاره او و جهة گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصاً با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهة خنازیر و حمول
او جهة اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است بولا
موخیون یونانی قسمی از مخلصه است و گیاه ما بین درخت و حشیش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و در اطراف
شاخهای او چیزی مستدیر و کوچک و در او تخم سیاه و بیخش شبیه بدرونج و سفید و دراز و با صلابه و تلخ و منبت او زمینهای درشت و کوهستان
و مستعمل بیخ اوست در آخر دویم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهة درد رگ و قرحه امعا و بهر که جهة صلابت سپرز و با شراب جهة گزیدن هوام
و با آب جهة عسر البول و عرق النساء و با شیر تازه جهة تفتیت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقرب
را بکشد پس ناشتا تناول نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهة درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریاح آن و قدر شربتش
تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش پادزهر است بورق بفارسی بوره نامند و آن نمکیست که از احجار شوره ناک متولد
میشود و اقسام میباشد سرخ و او را نطرون و سفید سبک پر سوراخ و او ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف مایل به بنفشی و صلب و او افریقی و زبدی و سفید
سنگین را بورق الصاغة نامند و معمول زرگرانست و اغبر او را بورق الخبازین و سفید رقیق کف مانند غیر صلب او رومی گویند و مصنوع او یکی
از درخت غربیست که طبیخ آنرا غلیظ کرده قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسبزی و غیر مالحست و مسمی ببورق العرب و یکی از زجاج و قلی است
که بالسویه سائیده باشند با آب قلی تنقیه میکنند و بعد از تنقیه در آب مذکور میجوشانند تا بحد احتراق رسد و این بازرانست و تنکار از این قسم بعمل میآید و
بهترین اقسام او ارمنی است و تندترین همه زبدی در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و
مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و حمی طلای او و مقاوم سموم و با همووزن او زیره کرمانی و ماء العسل و طبیخ زوفا و امثال او جهة تحلیل ریاح و با آب جهة رفع
سم فطر و زراریح و با بیخ انجدان جهة رفع سمیت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن از
جهة قولنج یابس و ضمادش جهة ازاله جرب و حکه و اوساخ بدن و برص و نیکوئی رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهة رفع لرز و قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی
و با پیه خوک و خر جهة گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک جهة گشودن دمل و با انجیر و سرگین گاو جهة استسقا و با روغن بابونه جهة ادرار فرمودن عرق و حیض
و ضماد او بر ناف و شکم با روغن و نشستن نزدیک آتش جهة کشته شدن کرم معده و اخراج او نافع و طلای او بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل ...
اثر دار و با ادویه مناسبه جهة فالج و التوای عصب و قطور او با شراب و آب جهة سده گوش و درد او و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهة پاک
کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهة بیاض و تقویت باصره و غرغره او با سرکه جهة اخراج زلوئیکه در حلق مانده و شستن سر با آن و جهة حزاز

و با روغن بنفشه جهة کرم کوش و فرزجه او جهة رطوبة رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نیم درهم تا یکدرهم و بدلش بکوزن آن آونکست و مداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن او بر موی باعث زردی او و جهة داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آنستکه چون آنرا با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا به مرتبه کلس نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد و تنقیه او ساخ و الحاق و صنع بشریف میآید و مجرب شمرده اند بول الابل و جمیع آنست که از حسن الوبر و بول شتر ترتیب میدهند و از زمین و نکه خیزد جهة الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت موثر است بول از جمیع حیوانات گرم و خشک و جالیست و تفاوت بحسب امزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و کاو است و چون بر بولیرا بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهة قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف بعد طلیست و بول انسان جهة قروح عمیقه و رطبه و ساعیه و جرب و حکه و چرک و خراز و سعفه و آبله و منع زیادتی خبیثه و شور پر آب که در سر بهم میرسد و با بوره سرخ جهة گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و آشامیدن او جهة رفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم ماکوله نافع و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهة رفع سپرز بعد یل و شستن مقعد با بول گرم جهة ورم او و در مرض آتشک شستن موی با او مانع ریختن و تساقط اوست و حقنه او جهة مغص و حمول ثفل بول با روغن حنا جهة درد رحم و قطور او جهة کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم حکانیده و اکحال او جهة غرب در مد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهة قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده جهة قطع رعاف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ جهة عسر النفس انتصابی و طلای کف او جهة ثالیل موثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهة قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهة درد معده بارده و بواسیر و با مرصاف جهة درد گوش و با سرکه جهة درد دندان و شستن عضو با خردل و بول گاو جهة خدر مجرب دانسته اند و بول خوک جهة قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت بعد طلیست و بول خر جهة درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که در هر روز دو بول حمل مثقال جهة استسقاء لحمی و قطور او جهة درد گوش و طلای بول سگ جهة ثالیل و بول شتر جهة ورم جگر و سده او و استسقاء لحمی و قطور او جهة درد گوش و صلابت سپرز و تقویه باه و امراض بارده احشا و قطور او جهة جراحت گوش نافع و بول جاموش با مرصاف و صبر زرد جهة درد گوش بارد مجربست **بولا** بسریانی باقلی است **بولودیون** برومی سرخس است **بوطاموقیطن** بیونانی سلق الماء است **بولوطرنجون** بیونانی پرسیاوشانست **بوصیرا** فلوس است **بولوسیون** بیونانی لبلاب سیاه است **بوقی** قنطوریون غلیظ است **بولوقیمن** بیونانی قرصعنه است **بوغلصن** بیونانی لسان الثور است **بوت** بیونانی درختیست ثمرش شبیه بزعرور و ظاهرا درخت کندش طبری باشد **بوقل** اسم خرفه است **بوبالس** فلفلمویه است **بوسفایس** زفت یابس است **بوربطس** بیونانی مرقشیثا است **بوقیصا** دردار است **بوشادشلجم** است **بوخا** بهندی بیش موش است **بولوخوریون** بیونانی بسفایج است **بوزنک** بادرنجبویه است **بوطانیه** فاشرا است **بوارد** اسم اصطلاحی بیخ بقول مثل چقندر و شلغم و زردک و ترشی کده است **بورق العرب** و **بورق الخبازین** و **بورق الصناعه** از اقسام بورقند و در بورق مذکورند **بوکر** بهندی میش است **بوریجار** بهندی اسم مرزاست **بوره سلماسی** اسم فارسی نطرون است **بوره سفید** اسم فارسی بوره رومیست **بول** بهندی اسم مرصافیست **بول** بیای فارسی اسم هندی ورد است **بوم** اسم عربی جغد است **بوف** اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی سارقوش نامند **بوله** بهندی اسم کلیه است **بوسی** و **بوره** بهندی نخاله است **بوی مادران** بهندی برنجاسف است **پوست** بفارسی اسم قشر نباتات و جلد حیوانات **پوست کشف** هندی اسم فارسی زبل است **پوست مار** بفارسی سلخ الحیه است **بول بزکوهی** بفارسی سلاحه است **پودنه کوهی** و **جوئی** بفارسی فودنج جبلی و نهری را نامند **بوتیمار** بفارسی شقنین ربیت **پوست بهار خرما** یا ماده کفریست **بوزه** اسم مزر است **پودنه صحرائی** اسم مشکطرامشیع است **پوست بیخ درخت زرشک** اسم آرغیس است **بوزینه** بفارسی اسم قرد است **بوز** بترکی اسم جمد است **بوزنی ازون** بلغت ترکی زلفین را نامند **بوی توز** بترکی اسم قرن است **بوزا** بترکی اسم عجل است **پولاد** قسمی از حدید است **بوقده** اسم ترکی حنظله است **بهمن** بلغت فارسی اسم بیخیست مثل زردک و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهموار و با عطریت و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ از ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ اجاص و منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر ساقش برگی چند با هم پیچیده و پیکل و در تموز میرسد در دویم گرم و خشک و سرخ او قویتر و گرمتر و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهة خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با عسل و نمک جهة نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و طلای او جهة کشتن قمل و خوشبو کردن و فرزجه او با زعفران جهة تنقیه رحم و خوشبو کردن او نافع و آشامیدن آب طبیخ مقرای او با شکر در حین نشستن بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و قدر شربت از جرم او دو

مثقال و از آب او تا سه وقیه و هر دو بدل یکدیگرند و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف او لسان العصافیر و بدل احمر او دوقج زرد سفید او زرنباد است **بهنکره** بلغه هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل کیاهیست در شکل شبیه بانجدان و از نبات انجدان زردکتر و مایل بسرخی و تیزی و بطعم و بوی نتن دارد و مخصوص بلاد هند است و بولس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهة شرای صفراوی و حمره و حصبه نافع است و اهل صناعت خواص بسیار از آن ذکر نموده اند و بدلش برگ بید انجیر میدانند **بهمی** نباتیست شبیه بنبات جو و از آن کوتاهتر و خوشه او شبیه بشیلم و منبتش مواضع سایه ناکست سرد و خشک در دویم و بسیار قابض و جهة اسهال مزمن و نزف الدمی که مرفوع البرء باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهمست و چون در پشم ملون برنگ سرخ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بر عضویکه خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند **بهش** اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز باین اسم نامند **بهرامج** اسم بید مشک است و در خلاف مذکور خواهد شد **بهرم** و **بهرمان** بفارسی اسم گل عصفر است **بهق الحجر** خزاز الصخر است **بهار** قسم صغیر اقحوانست **بهرمان** صاحب جامع تمیمی گوید اسم فارسی یاقوت است **بهج** بوزیدانست **به** اسم فارسی سفرجل است **بهار درخت خرما** اسم فارسی طلع است **بهار** قسم نر خرما را اسم قفور است و او را اکهری نامند **بهرات صورات** بهندی نوعی از بیش و در آنجا مذکور است **بهتر** بهندی غنم است **بهیره** بهندی هلیله است **بهتک** بهندی لسان الثور است **بهو کیس** و **بهلارموس** بهندی سعد است **بهلانوه** بهندی بلادر است **بهرت** بهندی ذنب است **بهتکری** بهندی زاج است **بهین چمر** بهندی فطر است **بهین ترود** بهندی سنای مکیست **بهنک** بهندی قنب است **بهول** گلسرخ است **بهور** بهندی اهل است **بهطه** هریسه است **بهارنکی** اسم هندی رنگ سفید است **بیض** مراد از مطلق او تخم مرغ خانگیست و حرارت هوا مفسد و حافظ او از فساد در نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که بها زوزار مرغ تولد کرده باشد و نیمبرشت او معتدلترین اغذیه است مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست او در اول دویم سرد و خشک و سفیده او در دویم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مسمن و مقوی دل و بدن و جهة خشونت معده و روده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح او و مقوی شخصی که خون زیاد از و دفع شده و ضعفی که از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال او جهة اسهال مراری و با مصطکی و امثال او جهة درد شکم و با تخم تره تیزک و بانک سقنقور و نشاره قضیب گاو و پنیر مایه شتر جهة تقویه باه بغایت نافع و خوردن زرده تخم مرغ خام جهة گزیدن مار و حرقه مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر معده و اکثار مداومت او مولد حصاة کرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و او نیم پخته او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و کندر جهة سرفه و با تخم کتان جهة ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهة تسمین بدن بعدیل و با دم الاخوین جهة زحیر و با طباشیر و کهربا جهة قطع سیلان خون و تشدید فوهات عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که زرگران آنرا مهر نامند و آلات را با او استحکام میدهند جهة قطع سیلان حیض و در رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهة ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم روغن جهة تلیین اورام اعضا و طلای پخته او با زعفران و روغن گل جهة ورم بواسیری مقعد و ضربان او و ضربان چشم و با عسل جهة کلف و آثار سیاه و با روغن بنفشه جهة اورام حاره و با مرو زعفران جهة ورمیکه از خون غلیظ بهم رسد و بتنهائی جهة شقاق سفل نافع است و سفیده تخم مرغ مغزی و خوردن او مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن او با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهة درد چشم نافع و جراحت مقعده و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن او و بر بشره جهة منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه پیلدع جهة قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهة منع نزله بچشم و بتنهائی رادع و مسدد مسام و جهة اورام حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال او جهة قرحه امعا و سحج و اسهال مراری و حمول او با روغن گل جهة ضربان مقعد و رحم و اکحال او جهة تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزر البنج جهة صداع حاره مجربست و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهة جرب و حکه و با صدف جهة بیاض چشم و نفوخ سوخته او بقدریکه سیاه شود و خاکستر نگردد جهة رعاف مهلک مجربست و سوخته مکلس او که مانند آهک سفید گردد با عسل جهة قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر است و خوردن پوست مسحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه جهة تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و جهة التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و جز ملاصق پوست او و حمول او معید البکاره است با خون کبوتر بچه و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره و نوشادر مقی شتر بیست و روغن تخم مرغ که زرده آنرا در تابه آهنی با آتش سوزانیده گرفته باشند گرم

ومحلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و در رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر ثابت سرشته
کرده روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجربست و هرگاه اصل جار را با او حل کنند اصل بار در اثابت کند و جالینوس جدی بجهة نیم بخت کردن
تخم مرغ قرار داده که هرگاه در آب جوشیده بگذارند و تا صد شماره کنند و یا در آب سرد کرده با تش گذارند و تا سیصد شماره کنند نیم بخت میشود
و قدر شربتش از یکعدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبک شبیه تخم مرغ خانگی
بلیس بهندی بش نامند و او بیخی است منبت او بلاد چین و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارة از و است و او سریع النفوذ تر
از سم افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت کشنده است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد و بلغه هندی سنکیا نامند و جند
نیز گویند و او بیخی است شبیه بشاخ آهو پرگره و بر روی او نقطهای سیاه و گاه باشد که مانند طلق سحوق و مثل کافور سوده چیزی بر او نشسته باشد
و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قویتر از همه سیاه اوست بحدیکه اگر بر رکاب طلا کنند در راکب
تاثیر کند و اقسام او را بر شاخ گاو بمالند بجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر بچناک نامند و آن بشکل جدوار است پر ونش مایل بسیاهی
و درونش زرد مایل بسفیدی گیاهش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و بچه این کشنده او
بقدر نیم ساعت و تخمش بقدر شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و پر ونش مایل بزردی و شبیه بسعد و او را اثرک نامند و در غایت تندی و تلخی است
و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای مهوره را تلخی و تندی نمیباشد و قسمی شبیه بقسط و بسیار سیاه و قسمی شبیه باکلیل الملک و قرون السنبل
نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهرات صورات گویند و او سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروط شبیه به بیخ نی و گره دار و بقدر انگشتی و برخی
نیز گویند و مهوره نیز نامند و بکدا اکنا و قال است و قسمی را هندوا نیز گویند شبیه است بزرد چوبه و در زرد چوبه گاهی یافت میشود و رنگش سبز اغبر و با اندک
زردی و منقط بسیاهی و کالوت نیز گویند و بقوه بچناک است و قسمی شبیه بزنجبیل و گاهی در او نیز یافت میشود و بقوه بچناک میت و قسمی را ملیک نامند
و نوعی را لجانی نامند و قسمی را در و سما گویند و هر سه شبیه اند بچناک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیگر نمیروید و آنهم چند ذرعی دورتر
از او و هرچه کمتر از بیست ذرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار کشنده نیست و کسیکه مداومت بسمیات نکرده باشد در اینمکان تحصیل این
اقسام نمیتواند نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون برزجلی مستعمل است و گویند استنشاق اقسام او مورث صرع است
بیش موش بیشا حیوانیست شبیه بموش و مکان او موضعی است که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی و
جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که او نباتیست که در جوار بیش روید و فادزهر اوست و اشتباه بجدوار کرده اند و او را ابوحایز
نامند بیل بلغه هندی ثمر درخت هندیست بقدر سیب و بیخم و باعفوصت و قبض و رایحه او شبیه بخمر و بسیار خوشبو و درخت او شبیه بدرخت
سیب و برگش از او کوچکتر و در دوم سرد و در سیم خشک و قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعاء و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای
او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است بلیتم ثمر درختی است
شبیه به بهی کوچک و صلب و زعب او بسیار از به زیاده صاحب تذکره گوید که درخت سیب امرود است بر نهال بلوط و به گو درخت سید
و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا اواسط زمستان باقیست در سیم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان
و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او پادزهر سموم حاره و مضمضه او جهت تقویه دندان و جلوس در او جهت قطع نزف الدم
رحم و برگش جهت التحام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سده و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از
سه درهم تا پانزده درهمست بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است بیخ مرجان بفارسی بسد است پیاز اسم فارسی بصل است پیاز [illegible]
عنصل بفارسی اسقیل است بیخ سیشی بفارسی اصل القلت است بید اسم فارسی صفصافست که بید بری باشد بید مشک
بفارسی خلاف بلخی است بیخ تفتی بفارسی اصل الشوکرانست بیخ الخدان خراسانی بفارسی اشترغاز است پیه خرما بفارسی
جمار است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر خطائی بفارسی دند است پیه بفارسی شحم است پیه قاوندی [illegible] در رقا
مذکور است بنجک کشت برکشت است پیل گوش بفارسی لوف الکبیر است بیخ گوله پر بفارسی مخروث است بیخ انار دانه
دشتی بفارسی مغاث است بیخ لفاح بری بیروح الصنم است بید گیاه بفارسی نیل است بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است
بیخ جماز بلغه تنکابن سرخس است بیخ دار جماز بلغه مذکور بسفایج است پیچ بلغه مذکور سد است بیرزد بفارسی بارزد است
پیهوز اسم فارسی قسمی از قرصعنه است پیجاده بسد سیاه است بیخ پرنده اسم اصفهانی شیطرج هندی است بیخ بخور مریم آذر
یونست بیخ سنبله بفارسی سنبل اردنانی و آن فواست بیان ترکی سوسن است بین ترکی دماغ است بیلد ترنجبین

ترکی سماق است پیله دار و بلغه تنکابن جند است پی ال بهندی فوفل است پتیره بهندی فلوس خیار شنبر است پیچ بهندی
اسم تخم نباتاتست پی پلامور بهندی دار فلفل است پتینه بهندی مرارة است پیپل کا چهار بهندی صفان الارض است پنیه پیچ
بهندی ریشش است پیر برا بهندی بارزد است پلیشر بهندی سلوی است بیلا بهندی خصیه است بیل بهندی ثور است پیوکه بهندی
شجر البق است بیر بهندی کنار است پیتول تخم کتان است بیارزون بلغه مصر اسم بشنین است بیغایین سد ابست

حرف التاء مع الالف

حرف التاء تانبول بانست و مستعمل اهل هند نباتش شبیه بنبات لوبیا و بر درخت می پیچد برگش شبیه ببرگ لبلاب و مایل
بتدویر و سبز بنیرنگ و در طعم شبیه بقرنفل و در دوم گرم و خشک و مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهی و مدر
فضلات و مفتت حصاة و مقوی قوه حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویه بن
دندان و قطع نزف الدم لثاه و تحلیل ورم لثاه و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنستکه با قدری آهک معمول استعمال نمایند و جرم او را تناول نکنند تاملول: تملول
تانبولست تالوبه فرفیونست تاغندست عاقرقرحاست تاسمقت زنشی ترنجبینست تانینا صفراست تالسفیس حرفت تاتوره

التاء مع الباء

اسم فارسی جوز ماثل است تانه اسم هندی نحاس است تال بهندی نقره و برنج و مس است تاک اسم هندی درهمست که چهار دانگ و نیم باشد تادانه
بلغه دیلم حب الزلم است تبن بفارسی کاه نامند و مجموع او در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق ببخار او جهت رفع آثاریکه از زرق
هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهت رفع سستی نافع و بثره را شبیه ببثره مریض میسازد و ضماد خاکستر او با میوزن
او نمک و قدری سرکه جهت قروح ساق نافع و گاه جو مبرد و جهت افتراش محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط مورث است
و بالخاصیه مجموع کاه مضر عصب است و خوابیدن بر روی او بغایت مضر و عرق کاه و گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ

التاء مع التاء
التاء مع الجیم
التاء مع الخاء

و جهت رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است تبر ذهب است تبن مکه اذخر است تتری بهندی سماق است تج بهندی دارچینی است
تخم کاجیره و تخم کافشه بلغه فارسی قرطم است تخم ترشه بفارسی بزر حماض است تج بعربی خمیر ترش است تخم کرفس کوهی فارسی
فطراسالیونست تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیری فارسی زرا و شانست تخم نزدک ترکی
دو قواست تخم کنب بفارسی شاهدانج است تخم زرداب بفارسی توثمولنست تخم نیلوفر بفارسی حب النیل است تخم اگرنجه باقلی

التاء مع الذال

مصریست تذرج معرب از تذرو فارسی است و ترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت
لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهت بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهت رفع قروح
مجربه و طلای سرگین او جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او مفتح سده دماغی و در رفع نسیان مفید و اکثار او

التاء مع الراء

مصدع و مولد مرة الصفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است تذا بهندی اسم جراد است تذرو بفارسی تذرج است ترمس بفارسی باقلی مصری
نامند و از باقلی کوچکتر و سفید و اندک فرو رفته و مایل بزردی و بری او ریزه تر و دردتر و تلختر در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم
مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه
و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهت تسکین
اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل و با فلونیا جهت ثالیل و بواسیر مقعد و شقاق و قطع دانه بواسیر
و آب طبیخ او با حنظل قاتل کیک و پشه و مجربست و غسل بشره با و باعث سرخی لون و شقیه او ساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صباح و مسا
جهت قوه باصره و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویه سپرز و مثانه و رفع
حصاة و حمول او با مر مسقط جنین و اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش با ادویه از
سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا پنج مثقال و بدلش در جلای روی ده وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر
افعال افسنتین است و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند
پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهان کرمی بر کنج ران ضماد کند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر
ورکین و تهیگاه اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی است
تربد بیخیست ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او [illegible] خراسان و هند و نبات او ساق دار و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف
او محدد و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و هر [illegible] سیاه باشد مثل خربق سم است و زرد او نیز بد است و بهترین

او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی
معده و رحم و مفتح سده و منقی دماغ از بلغم و جهة عرق النسا و اشال و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و اشال
او جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب
و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب و باکثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ
او تا پنج درهم و بدلش بیخ نیشه توتست بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد ترنجبین شبنمیست
که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مصلح صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهة سرفه و درد
سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهة اخراج خلط محترقه و با روغن گاوی جهة عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهة تحریک
باه نافع و مضر سپرز و مصلحش ترهندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت و بدستور آب جو با شکر سرخ تراب
بفارسی خاک نامند و آن عبارتست از آنچه از زمین بسبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال و خشک و مجفف و رادع
تراب المربعات خاک چهار راه است و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدل است و بسبب ملاقات
مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام او و بجهة استحکام اعضاء مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است
و از خواص اوست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل نماید و چون
در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق مؤثر است تراب الصیدا خاک مغاره صیدا است که در بلاد
شام است و خوردن یکمثقال او با تخم نیمبرشت جهة التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب الشاروه جزیره است در روم
که در آنجا هوام مسکون نمیگردند و خاک او جهة اسقاط زلو که در حلق چسبیده باشد آزموده است حتی گندم و جو مزروع آنجا همین خاصیت
دارد تراب الفار و تراب الهالک اسم سم الفار است تراب القی کنگر زد است ترتحان نوعی از بادرنجبویه است که بجای
سبزی میخورند تریا ملون حلقا است ترمسی الوسن است تربة العسل بلغة اندلسی جوزجندم است تریاق جبلی تخم نوعی از محنصه است تریاق
فارسی و تریاق طبیعی پادزهر است تریامان غافث است تریاق الروستاق ثوم است ترفاس فطر است ترستوج
طریفلا است تریون یونانی دفلی است تریاق ترکی مومیائیست تروم بلغة تنکابن اسطوخودوس است تریاک اسم
فارسی افیونست ترتیزک اسم فارسی جرجیر است ترید اسم فارسی ثرید است ترخوان بفارسی ترخون گویند ترب بفارسی
نجل است تره بلغه اصفهان کراث است ترنج اترج است تری بهندی شاهسفرم است تری پهلا بهندی عبارة از هلیله کابلی
و بلیله و امله است ترشه واش بلغه تنکابن حماض است ترک بترکی زبل است تساعه بترکی سلحفاتست تشتریه ظفره است
تشتیوان و تشمیر بسفایج است تشمیزج معرب از چشمیزک فارسی است و او را چشمک و چشم نامند دانه ایست بقدر عدس
مثلث و سیاه و براق در آخر دویم گرم و خشک و جالی و با اندک حدة و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهة دمعه و غشاوه
و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف پیاز ناخن گذاشته در زیر آتش پخته پس مقشر کرده با نبات و زعفران
و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تغیر آبنگیست سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت
میشود و جهة قلع بیاض چشم نافع است تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دویم تر و ترش او در اول دویم سرد و خشک
و ترش شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهة خفقان و
عسر النفس نافعند و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا اگر در معده باشد و با قوه تریاقیه و پخته او جهة سرفه
چلسی و آب او با شراب و گوشتابه جهة رفع غشی مجرب و آب او در معاجین مفرحه مقوی فعل او و اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه
و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن عطش و موافق معده صفراوی و پخته او در خمیر جهة اسهال
و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهة تقویه معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه
و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و ترش شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و
نارس او بمزه و مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ قابضتر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ او جهة
سموم نافع و قدر شربتش تا هفت مثقالست و شکوفه او با ادویه موافقه جهة رفع اخلاط متعفنه معده و با ادویه مفرحه جهة تفریح مؤثر
و گویند اقسام سیب برگاه که اخلاط حاره که در معده باشند رفع آن میکند و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده

التاء مع الراء
التاء مع السین
التاء مع الشین
التاء مع الغین
التاء مع الفاء

باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهة غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی
نافع و مضر اسهال دموی و مشش و رب شیرین او در افعال قویتر از سیب شیرین است و شربت سیب جهة سموم و وبا و تفریح قلب بسیار
مؤثر و مربای او در جمیع افعال بهتر است از مفرد او تفاح بری زعرور است تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هندبا
بریست که بقله یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفورا تغیر است تفرالیس یونانی
پنج است تفسیقون طخشیقون است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مائی اترج است تفسینا نافه است تقده
بقاف کرزه بریست تقره کرویا است تکرک بفارسی اسم جلید است تکان اسم ترکی شوکست که بفارسی خار گویند تکر
اسم سندی اساروننت تل اسم سندی سمسم است تلی بهندی اسم ارزوت است و طحال را نیز نامند تلسی اسم سندی جمسفرم است
تلیا اسم سندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و او را از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه باشد یکی طلع و ولیع نیز گویند دویم
بلح سیم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور شوند و تمر در دویم گرم و در اول خشک و بعضی در
اول تر دانسته اند نیمه سیر و دیر و موافق سینه و مشش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده و تلیین مفاصل و جهة
فالج و اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهة تب بلغمی و حصاة مجربست و مولد سودا و سده جگر و سپرز
و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع و درد و درد دندان و مصلحش روغن بادام و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را
اجتناب اولی و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و سحوق او جهة اسهال
و ذرور سوخته او جهة رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و حدة بصر نافع و چون تمر را در
تازه خیسانیده شاول نمایند و از عقب او شیر بنوشند در تقویه باه بیعدیل است تمر هندی بار درختی است در غلافی بقدر شبری دانها
بقدر باقلی کوچک و درخت او مثل درخت انار و برگش مثل برگ صنوبر و طعم او فی الغلاف ترش و سرخ تیره و در سیم سرد و در دویم خشک و مسکن
غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهل سودا او مثبت و مطفی هیجان خون او جهة خفقان حار و
حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و غشیه و کرب و تفریح محرورین بیعدیل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده
و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش شاه الوی سیاه و در غیر اسهال زرشک
و دانه او در سیم خشک و قابض و مغز او جهة امساک منی مجرب و ضماد او جهة خلع عضو و وثی و تقویه سستی عضل و با پیه و اشال او جهة
نضج و گشودن دمل آزموده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است تمساح بفارسی نهنگ نامند حیوانیست
بحری و بزرگ جثه و دست و پا دار و پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش کند و کوچک او که در ریگ تعیش کند ورل ماهی نامند
و آن سقنقور است در دویم گرم و در سیم خشک و گوشت او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او رافع آزار گزیدن او و
با روغن گل جهة درد کمر و گرده و تقویه باه و قطور او جهة درد گوش و کری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهة تب ربع و سوزانیدن او در
چراغ مانع صدای وزغ و طلای خون او با بلیه و آمله جهة تغییر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال سرگین او جهة بیاض مزمن و تازه چشم
و زهره او درین باب بغایت قویست و بخور جگر او جهة رفع جنون و تعلیق چشم او جهة منع تزاید جذام و بستن او بر پای راست جهة تقویه
جماع مؤثر است تمتم سماق است تمر القهیم ملادر است تمن اسم عربی ارز است تملول قنابریست تنبلی بلغة دیلمی بنات
نأفسیامت تموش اسم دیلمی علیق است تمش دانه توت العلیق را گویند تمالس بهندی جهة الخضرا را گویند تنکار قسمی از بورق
و نوع معدنی او قسمی شبیه بنمک و آن بوره زبدیست و بشیرازی تنکار نامند و قسمی شبیه ببرف و آن زبد البورق است و بشیرازی زرنک
گویند و نوع مصنوعی او قسمی از لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارفست مرکبست از نمک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی
که مجموع را در شیر گاو و گاومیش بقدر پوشانیدن او بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی بلحام الذهب مصنوعست
از بول غلمان نزدیک ببلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و اقسام
او در سیم گرم و خشک و از سموم است و ادخال او باعث زرد و زردی کداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهة بردن
گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل او مفید است و معدنی او را خاصیت آنکه شقیه قلعی و تلیین آهن میکند و چون آهن را
در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکند و فرق
میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی در آتش بخلاف معدنی تنین بفارسی اژدها نامند و بحری او از دنباله مثل عقرب

از انواع القاف
از انواع الکاف
از انواع اللام
از انواع المیم
از انواع النون

میکرد و بری او بادبین و هند و نوع او سته یاد چکال میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد خاکستر سوخته او با عسل جهة قلع بواسیر
و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیده او رافع سمیت و جاذبست **تمن** ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام
هم میرسد و نمکسود مینمایند و خوردن نمکسود او جهة سم مار شاخدار و ضمادش جهة گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او دق کردن بعد
از او منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است **تنباکو** ظاهرا قسمی از آن مرج جبلی که قلومس نامند بوده باشد چه در ماهیة قسم سیم او شبیه
در سمیت نسبت باهی باو مشابه و قسم سیم قلومس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت
چسبنده و ساقش زیاده بر ذرعی و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی است و موید دیگر آنکه در زمان بقراط جهة رفع وباکشیا
سعد کرده اند که آورده در اطراف شهر دود کنند در خندق و دود او باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آنجا قسمی از قلومس بوده و آن
اثر با تنباکو میباشد چه در هر بلد که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده والله اعلم بحقایق الحال و او در آخر سیم گرم و خشک و تخمش فی
مجفف و سم اقسام ذوات السموم و دود او مصلح فساد هوا و معطس و منقی رطوبات دماغی و محرک او و جهة درد دندان رطوبی در بو بلغمی و خاکستر او
جهة زخم دواب با روغن گل سرخ جهة جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمعی
ثقات مسموع شد که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا از خوردن او بسبب ادرار بول و عرق مفرط
در روز نجات یافته و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس و مصلحش سوداوبیت و آشامیدن
او از سموم و او معیار رفع تبهاست چه معتادین او با اندک تبی که باشند ادراک لذت او نمی کنند **تنزدی حنانی** قرصی است مصنوع
سرخ مایل بتیرگی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره کیاهیست و سرخ او مغشوش بطین ارمنی و امثال آنست مرکب القوی
محلل و قابض و جهة اورام حاره و بارده و اوجاع او و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف
الدم جراحات و آشامیدن یکدانگ او تا نیم مثقال جهة اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهة قرحه چشم
و مقعد و قضیب و فرزجه او جهة سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع عللی که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا است
تنبول تانبول است **تنوب** قسم کوچک صنوبر است **تنوم** قسم صغیر شاهبلوط است **تلنبزی** اسم هندی حنظل است
تنکهار اسم هندی تنکار است **توت** شیرین او را نبطی و ترش او را شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول
و ملین طبع و مولد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر و فساد
سپرز و سمن و مقوی پیه گرده و جهة آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش
او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره حلق
و زبان و مسکن عطش و مقوی اشتها و غرغره آب او جهة روع و تحلیل مواد و تقویه حلق و خشک او جهة قرحه امعا و اسهال حار و در
او نایب عناب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال
طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبخ او با عسل و انجیر جهة سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت
بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم ریشهای او با سه وقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف
رسیده باشد مسهل قوی سودا و قریب الاثر است و رطوبت بیخ آن که خراشیده زخم کرده و آنچه در شبانه روزی جمع شده باشد ضبط
نمایند مسهل قوی و جهة درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت همین اثر میآید و چون آب ریشه نو تر آنکه از شکافتن
او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سرپوش بخیر گرفته بجوشانند تا بدرس سه خضاب بغایت
قوی و مجربست و مضمضه بطبیخ پوست درخت و برگ او جهة دندان نافع و خوابیدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک وقیه
و نیم جهة گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهة شرای مزمن و طلای برگ او با روغن زیتون جهة قروح و سوختگی آتش و ضماد تو
تازه با سرکه جهة شقاق و شری آزموده است **توابل** اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال
آن **تودری** اسم فارسی و یونانی اردسمن و بعربی زرحجم نامند نباتیست برگ دراز و بیاق و شاخهای او سرخ و صلب و با اندک
خاری زرد و ثمرش در غلاف باریک لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی تندی او در اصفهان
قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر حب الرشاد است چه حب الرشاد را خاکشی نامند و حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در آثار قریب
بیکدیگر اند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و بشتهی و مسمن و جهة رطوبت احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سودا

و تصفیه صوت و سعال و موی و پیسی و مطبوخ او در شیر جهة تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بهمن سرخ و
نبات او قابض و در غایت رادع است **توتیا** معرب از دودهای فارسی است و یونانی مقولس نامند و آن معدنی و اناپیعی میباشد و معدنی
سه قسم است یکی سفید شبیه پوست تخم شترمرغ و بر او چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و او غلیظتر از
همه است و مشهور به توتیای هندی و در غایت حدت است و اناپیعی که مشتق از انبوبه است و بفارسی توتیای قلم میباشد و میرانی که بمعنی
شبیه ناودان باشد عبارت از او است و چندین قسم میباشد که از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه بهم رسد
قسمی سفید و بسیار پنقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب اوست و آن از ادویه اقلیمیاست که بتدریج در ذاب مس زرد
و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم رسد و بدستور آزموده و از چوب درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج دانه او بعمل آرند و بدستور از عفص
و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حبة الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل پودنه تازه و از شکوفه تاک و از ابریشم خام و از عرعر
جلود بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اشجار آنکه بعد از مکوب کردن او در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخدار
بر او مستحکم نموده چندان آتش کنند تا دود او بر ظرف نشود اما طریق پشم و ابریشم آنکه بزفت یا بعسل آلوده و بدستور آتش کنند و صاعد
هر یکرا استعمال کنند و بهترین مصنوع او اناپیعی کرمانی و بهترین معدنی سفید او و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال
جایز نیست و طریق عمل او در دستورات تحریر یافته و امین الدوله ذکر نموده که توتیای نیز میباشد و آن سفید و مسطح و شبیه بسنگ ریزه است
و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول او ابرد و مجفف بیلذع و مشوی او لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت او و
مانع انحدار مواد و جهة تقویه روح باصره و قرحه چشم و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح و جراحت منی و سایر اعضا و اندمال قروح
و با روغن گل جهة التیام جراحت عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخیه و جهة قروح ظاهری
و باطنی شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و آکله و شیاف او جهة حرقة البول و حمول او جهة سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلحش عسل و قدر شربتش
تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او توبال انحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیمیا بدل او است
و طریق تشویه آنست که توتیا را با آب سائیده قرص کنند و بر آتش نرم در روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود **توبال** معرب از
تفال فارسی است و آن چیزیست که از مس و آهن تفته در حین کوفتن او میریزد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی
و براق و رقیق است که قبرسی نامند در سیم گرم و خشک و ملطف و جالی و جهة جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح چشم
و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده صلب جراحات و آشامیدن مغسول او با علک البطم یا آرد گندم یا صمغ عربی
مسهل قوی بلغم و جهة استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث سحج و قرحه امعا است و ناشسته او را نباید در اضمده و مراهم
استعمال نمود و آب مغسول او در نهایت لطافت و حده میباشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان
و ذرب و ضعف باه و در سایر خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت حمام بگذارند تا لخلخه زعفران
میشود و او جهة بردن جرب عین و جلای حمرة او و با ربع او نوشادر جهة رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است
و هرگاه او را با سرکه مکرر تقطیر کنند معادن را مرتبه دیگر نقل مینماید خصوصا مشتری را و چون با نحاس در تکون زعفرانیه زعفران ممتزج گردد
و بعد از آن تقطیر شود و شنجرف را با سرکه مقطر مکرر با آن تسقیه کنند بحدیکه شنجرف حل شود بهترین اعمال دانسته اند **توت العلیق** و
توت الوحشی ثمر العلیق است **تودریون** شوکرانست **توجره** بلغة مغربی بقلة الاوجاع است **توز** فارسی و جوز رومیست
توت اسم فارسی فرصاد است **تولکی** اسم ترکی ثعلب است **تهین بلپهر** اسم هندی باقلی قبطی است **تهین الاج** اسم هندی هیل است
تهوک اسم هندی لعابت **تهوبه** اسم هندی طوطی است **تهوهر** اسم هندی فرع است **تمین** بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد
و هر یک او نر و ماده و بری او غیر حمیز و برگ و بارش کوچکتر و در تنکابن دیو انجیر نامند با سمیه و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد
او در رفع خال و ثالیل نافع و شیر او در افعال قویتر از شیر بستانیست و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و مبهی و کثیر الغذا تر
از سایر میوه ها و سریع الانحدار و مسکن حرارة و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوه عصبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا
چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر
بول و هزال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهة امان از ضرر سموم قتاله و بادام
نایب مناب تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنهای ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او بمغز قرطم و بکدانک

ویم بورهٔ ارمنی مسهل بوی اخلاط غلیظه و خشک ادر دویم گرم و دراول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و
رافع مواد عفنه بطریق مسامات جلد و لهذا اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهة معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و
بستین بدن و گزیدن عقرب و رفع سورهٔ ریاح موثر و ضماد او با آرد جو و گندم منضج و محلل ورم بناگوش و دملها و با پوست انار جهة داخس و باراج جهة قروح
ساق و با خردل جهة خارش گوش و طلای او با بورهٔ ارمنی جهة بهق و امثال او و آب مطبوخ او با حلبه جهة سلعه و وریه و با سداب و انیسون جهة ریاح
و سدد نافع و سوختهٔ او در سفید کردن دندان بعدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم و روغن جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنهٔ او
با سداب جهة مغص مفید و انجیر پارس ملین و محلل و جاذب و باریاقیه و ضماد پختهٔ او جهة خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهة قروح رطبه و با عسل
جهة گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهة گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ خشخاش جهة اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل بی
وخطرناک و منجمد کنندهٔ گل ذائب و آب کنندهٔ گل منجمد است و اکتحال او جهة نزول آب و حمول او با زردهٔ تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم
و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهة نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون
او جهة دندان متاکله و دردا و و با پیه جهة قطع ثالیل مفید و برگ تازهٔ او جهة گزیدن سگ دیوانه و جهة التیام جراحات و خشک او با سرکه
جهة تقشر جلد و طلای او با آب جهة ریختن موی و طبیخ او جهة تقویهٔ استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزاء او از افی الجمله نفعی از صرع و جنون و سواس
هست و شربش قویتر است و چون انجیر دانه را در سرکه خیسانیده و هر روز یخچند دانه او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهة تحلیل
مجرب دانسته اند و چون با مساوی او گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیه اطلاق مینماید و مجربست و مضر جگر ضعیف و مصلحش
گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویهٔ مشی مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از
تازه او یک رطل **تواج ختائی** پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد ختا است و ظاهرا
طالیسفر باشد در آخر دویم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با ماست چکیده و رب قابضه جهة اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد
او با سرکه جهة درد سر و اورام رخوه و سنون او جهة درد دندان و تقویهٔ لثه و نزلهٔ رطوبی و بخور او جهة رفع وبا و طاعون عجیب الفعل است
و بدستور جهة بواسیر و شقاق مقعد و درد آن و درد رحم و فرزجهٔ او جهة قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال آنرا با یکمثقال
نیلوفر در حبس اسهال مجربست و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کتیرا و رب فواکه است
تیهو اسم فارسی تیهوج است **تیغال و تیهال** نیز نامند و آن شکر تیغال است **تین احمق** جمیز است **تین الفیل** جوز السرو است **تیس**
نر است **تیلیلس** اسم یونانی خنثی است **تیدی** اسم هندی جراد است **تجیات** اسم هندی سلیخه است **تیرج** اسم هندی
ساذج است **تیدوکی لکری** اسم هندی آبنوس است **تین افرنجی** بلغهٔ مصر رقع یمانیست **حرف الثاء** **ثافسیا** صمغ نباتیست
سفیدرنگ شبیه بانزروت و شدید تلخ و بسیار تند بو و نبات او شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل انجره و با اندک عرض و در اطراف شعبهای
او مثل اکلیل و شبت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در تنکابن و الموت جرند و بدیلمی متبلی نامند و بیخ او را زخم کرده
رطوبت آنرا بعد از انجماد میگیرند و بعضی مجموع آن نبات را افشرده عصاره میگیرند و آخرین متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد در آخر سیم گرم
و خشک و بارطوبت فضلیه و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهة درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهة داء الثعلب و رویانیدن
موی و در درد زانو و امثال آن و با هموزن او موم و کندر جهة اسقاط بواسیر و جهة قلع آثار مستسکا و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهة جرب
متقرح و با کوکرد جهة انفجار ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت و قدر شربتش تا یک قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل
صمغ اوست و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهة تقویهٔ عصب و درد مفاصل و آشامیدن او جهة فالج بغایت مفید و قدر شربت
از پوست بیخ او و جرم او تا نیم قیراط و اکثار او مورث ورم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و غشی و مصلحش شیر تازه و
لعاب بذر قطونا و بدلش در داء الثعلب حرف بابلی و گویند بالخاصیه تخم سداب رفع مضرت او میکند و چون گیاه و ساق او را داخل در
اغذیه کنند مرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ کند و جهة اکثر امراض باردهٔ رحم نافع و او غیر
صمغ سداب بریست چه سداب برا صفات غیر اوست **ثاقب الحجر** سفانج است **ثام** لوبیا است **ثاموس** یونانی مرزنجوش است
ثالقیس یونانی حرف بابلی است **ثجیر** بجیم لای چیزهای افشرده است و قوتش متوسط است بین عصاره و جرم آنچیز و از مطلق ثجیر مراد
لای آب انگور است و آن قابض و ضمادش با نمک جهة ورم حار و ورم صلب و ورم پستان و حقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا و اسهال مزمن و
سیلان رطوبات رحم و آشامیدن برشته کرده او با دانه‌های انگور که در او یافت شود جهة قرحهٔ امعا و اسهال بغایت نافع است

حرف الثاء مع الالف

الثاء مع الجیم

ثخین آنچه غلیظ باشد **ثدی** ضرع است **ثربا** بلغهٔ اندلس ابرتقار و نسنت **ثرید** نانیست که در آب گوشت پخته تناول نمایند و
شاملست بر آنچه در دوغ و شیر تهیا و غیر آن کنند **ثعلب** بفارسی روباه نامند و او حیوانیست معروف پوست او در گرمی قریب
بسمور و جهة مرطوبین و مبرودین و نطول طبیخ زنده و مذبوح او جهة درد مفاصل و طبیخ زنده قویتر خصوص که در روغن زیتون جوشانیده
باشند جهة تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث راه رفتن اطفال و رفع اعیا و آشامیدن یکمثقال از شیر او که خشک کرده باشند با آب و
عسل جهة ربو و سرفه و طلای او با پوست سوختهٔ تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب و پیه او جهة درد گوش و با روغن زیتون و امثال او جهة نقرس و
دردهای بارده و سعوط زهرهٔ او با هموزن او آب کرفس در هر ده روز یکبار جهة ابتدای جذام و زیاده نشدن او بغایت موثر و گوشت او
جهة مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهة سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره و تدهین دست و پا
به پیه او مانع مضرت سرما و نگاهداشتن دندان او جهة منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن او در صحن
از خانه سبب اجتماع کیک بر آن چوب **ثعبان** مار عظیم است **ثغار** بغین معجمه در دابست **ثفا** بلغهٔ عبرانی اسم حرف بابلی است **ثفوس**
هندبای بریست **ثفل** اسم جرم چیزهاست که آب آنرا افشرده باشند از جمیر غلیظ تر و در افعال شبیه اوست **ثلج** بفارسی برف نامند در سیم سرد
و در دویم خشک و مسکن درد دندان حار و اخراج کنندهٔ زلو که در حلق مانده باشد و جهة کرم معده و تقویه هضم معده حاره و تبهای حار
و جرب و حکه و ضماد او بر پیشانی جهة قطع رعاف و آشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده و مخدر و معطش و مورث سعال و مضر حسن
ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب پروردهٔ او بهتر است و مصلحش عسل و نقل و از خواص اوست که چون یک پارهٔ آمیخته بر
شیشه پر آب به دستوری بگذرند که شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب آن شیشه یخ گردد **ثلج صینی** رطوبتی است منجمد بر بیشه شبیه بنمک که بهند آرند جهة
عین و ظلمة البصر و ضمادش بر بدن جهة تب دق نافع است و این امر را بار بار و دیز استعمال میکنند **ثلیان** علب الثعلب است **ثمام** بعربی
نباتیست شبیه بگندم و قدش کوتاه تر و ساقش باریکتر و بی بند و غیر مجوف و خوشهٔ او شبیه بارزن و طعم او شیرین و در تنکابن زراوش و در مازندران
بازمیل گویند در دویم گرم و در اول خشک و ضماد تازه او جهة ورم چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن او محلل ریاح و مفتح سدد و خاکستر او جهة تقویهٔ
مژگان و رویانیدن او و تقویهٔ باصره نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنجمثقال و بدلش تودری است **ثمرة الطرفا** بار درخت گزیست
بزرگتر از عذبه که ثمرهٔ اثل باشد و مثلث شکل و گرمازج عبارة از واست و در افعال مثل ثمرة الاثل است و خالی از حرارت لطیفه و جلای لطیف و تقطیع نیست
ثمرة الاثل نوع کوچک بار گزاست که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث در دویم سرد و در سیم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث
الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او که یک اوقیهٔ آنرا در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده منقی رطوبات عفنهٔ اطفال و جهة گزیدن رتیلا و رفع
جرب رطب و با شکر جهة یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و آکله و حکه و امراض مقعد و قروح رطبه شربا و طلاء نافع
و مضمضهٔ او جهة تاکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یکشبانه روز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطور او مقوی
اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهة دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهة نفث
الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان حیض و نزف الدم و برشتهٔ او با کل سرشوی جهة اسهال تجربست و ذرور او جهة بردن گوشت زیاد و قطع
خون جراحات و طلای او جهة رنگ رخسار و صافی بشره و حمول او جهة تخفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته باشند جهة سپرز نافع و مضر
سپرز و مصلحش دوقو و بدلش مازو با پیه انار بوزن او و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درهمست و چون عذبه را با صندل
جوشانیده آب آنرا با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهة صاحب سپرز بعد بلیست و جهة تقویهٔ اشتها و اعصاب و اعضا و رفع اعیا و مغص
و تنقیهٔ رطوبات فاسدهٔ معده و تقویهٔ آن بغایت موثر است **ثمرة العرعر** ابهل است **ثمرة الشوک المصری** جلنار است **ثمرة شجرة
الدوام** مقل مکیست **ثمرة العلیق** توت العلیق است **ثمرة السدر** نبق است **ثمرة الفؤاد** بلغهٔ مصر شاه بلوط است و بعضی از و مراد
بلادر را میدانند **ثمقولس** یونانی اسم توتیا است **ثومس** یونانی اسم حاشا است **ثوم الحیة** و **ثوم الکلب** و **ثوم بری** اسقوردیون است
ثوم الماء طحلب است **ثوم الثعلب** بلغهٔ اندلس قسم ثانی سندریطس است **ثوم** بفارسی سیر گویند و بری او اسقوردیون است و بستانی
دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه و یکی منحصر بیک دندانه و بقدر پیاز کوچکی و او کمتر است و جبلی او را بفارسی موسیر گویند و برگش عریضتر از
برگ نرگس و گلش بنفش بعید و بید اند و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور زرد دندانه است در آخر سیم گرم
و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر حیض و بول و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت

الثاء مع الخاء
الثاء مع الدال
الثاء مع الراء
الثاء مع العین
الثاء مع الغین
الثاء مع الفاء
الثاء مع اللام
الثاء مع المیم
الثاء مع الواو

عززی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف
و هوای وبائی و تعفن آنست و جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سبرز
و ریاح تهیگاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهة تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم
شکم و زلوی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهة ضیق
النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة کرده و با شراب جهة سم افعی و دوام او باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با انجیر و سداب
و مغز گردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهة دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته با
در تحریک باه و بعدیل زاک را او و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان خنازیر و زحیر و مولد
صفرای بسیار تند و مصدع و مضعف باصره و مهیج امراض ماییه و مبخر و مضر شش و مصلح او پختن اوست در آب و قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام
و کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهة احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای
او با عسل جهة بثور لبنیه و قوباء و قروح رطبه سر و نخاله او جهة بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهة گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهة
سم زهر عقرب و با سرکه جهة تحلیل طوبة غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته او با شیر جهة گشودن دمل و تضمید محرق او با عسل جهة ازاله رنگ خون منجمد در تحت
پلک چشم و با روغن بان جهة داء الثعلب و روغنی که در وی سیر کرر جوشانیده باشند جهة جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد و جهة
مفاصل و قولنج بلغمی و سحج شربا و ضماد او نافع و غرغره با سرکه ترشی سیر جهة اخراج زلوئیکه در حلق مانده باشد و جهة ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهة درد
دندان بارد مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهة برص و بهق و با زفت جهة داخس و خشونه ناخن و کجی آن و طبیخ او کشنده
قمل است **ثومون** تخمیست شبیه بحبه بفارسی تخم زرداب گویند و بترکی صفرا اودی نامند منبت گیاه او اکثر سایه ناک و او شبیه بسداب و برگش
دراز تر و گلش سفید و تخمش تلخ و تند و ریزه و گویند تر بذر زرد بیخ اوست و در افعال مشابه حرابق در سیم گرم و خشک و مقئی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام
کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش یکدرهم و مصلحش کثیراست **ثیقون** یونانی اذخراست **ثیرکون**
یونانی دفلی است **ثیر** اسم ورد ابیض است **ثیل** بلغه ترکی بیلان اوودی و در تنکابن کرک چرواش گویند و آن نباتیست که در کنار آبها و
زمین نمناک میروید و مخصوص نامی بنیت و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او دراز و با بندهای بسیار و برگش بسیار ریزه و در هر بندی رسته
و گلش پهن سرخی و سفیدی و با برگ آمیخته و طعمش مایل بشیرینی و در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهة مغص و عسر بول مثانه و طبیخ بیخ او جهة سنگ
گرده و آب گیاه او از نیم رطل تا یکرطل در رفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده مجرب و دافع حرقة البول و احتباس بول و حصاة و تبهای حاره و
سل و بغایت آزموده است و ضماد او جهة جراحات تازه و گزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهة قطع خون بواسیر و تحلیل
اورام و تخفیف قروح بغایت نافع و قسمی از آن را برگ مثل لبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عرق او در ضخامت بقدر انگشتی و در عدد پنج یا شش
میباشد و عصارهٔ او با ادویه مناسبه جهة علل چشم و تحلیل مواد و تخمش بغایت مدر بول و جهة قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد بمعده و احشا
و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید است و قسمی از او میباشد که هر گاه که از و بخورد اعضا او ورم میکند سوخته او در ظرف مس جهة قطع
خون بواسیر ضماد او از مجربات دانسته اند و گویند زیاده از شش بار احتیاج نمیافتد و ضماد تازهٔ او با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است
حرف الجیم جاورس بفارسی گاورس گویند و آن نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن نامند رنگا و اغبر و از ارزن ریزه تر و در اول
سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذاء و از ارزن لطیف تر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و چربی غذائیه او بیشتر و خوردن
مهرای او جهة التوای حجاب و نزلات نافع و حابس اسهال مراری و کماد گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مولد خون سوداوی و مورث
سده و مصلحش روغنها و شکر است **جای ختائی** نباتیست ساقش زیاده بر دو ذرع و سرخ و برگش مایل به تنفشی گرم باعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی
هاضمه و ضماد پخته او جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مضر معده باردهٔ رطبه و مصلحش بادیان ختائی و راز یانه است
و ابن تلمیذ گوید که چای قرصی است که از چین میآرند و مسهل و رافع ضرر شراب است و از کتاب اخبار الصین ظاهر میگردد که نباتیست شبیه برطبه و خوشبو
با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کنندهٔ خونست **جاوشیر** صمغی است بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن
او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و نرم و در او چیزی شبیه به پشم و سفید و برگش شبیه برگ انجیر و مایل باستداره و خشن و بسیار سبز
و قبه او شبیه بقبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و بیخش غلیظ و شعبه دار و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون
سفید در سیم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل او و باقوه تریاقیه و جهة

تقویت

الثاء مع الباء

حرف الجیم مع الالف

تبهای دایره و کوفتگی و تعقد عصب و درد مفاصل و درد کمر از صدمات بهم رسیده و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و رعشه که بعد از جماع بهم رسیده و تعفن
و سرفهٔ بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصاة و رفع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهة جراحات خبیثه
و رویانیدن گوشت بر استخوان و سایر اعضا و منع آن از قبول آفات و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهة اعیا و با روغن زیتون جهة گزیدن سگ دیوانه
و حمول او مسقط جنین و جهة امراض باردهٔ رحم و اکتحال او جهة بیاض و نزول آب و سنون او جهة درد دندان و منع تاکل آن و طلای او جهة قروح و نار فارسی
مفید و مضر انثیان و مصلحش ماحوز و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش بوزن او قنه یا شیر انجیر و با اشق و بیخش جهة قروح مزمنه
و حمول او جهة گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و آشامیدن تخم او با شراب جهة اختناق رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند
طویل جهة گزیدهٔ هوام و با نیم مثقال افسنتین جهة احتباس حیض بسیار نافع است **جاسوس** بفارسی گاومیش نامند قسمی از گاو است و گوشت او گرم و
خشک و بسیار غلیظ و جهة اصحاب ریاضات و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر و مصلحش آبکامه و دارچینی و ادویه ملطفه و آشامیدن تخم
سوخته او جهة صرع و کعب محرق او با عسل جهة تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره و قدر شربتش
تا نیم مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب نافع و بخور موی و شاخ او باعث گریختن افعی است **جاصا** بلغه
سریانی اجاص است **جار النهر** سلق الماء است **جاوی** زعفران است **جاسه** باقلای قبطی است **جاورس** و **جاوزمرج** حجر البقر است
جاسوس خشخاش زبدیست **جارکون** اسم فارسی بسباسه است **جاکسو** بهندی تشمیز است **جاول** بهندی اسم ارز است
جالکوی بهندی اسم فواست **جاکوس** بهندی اسم اسفناج است **جاتری** بهندی اسم بسباسه است **جاهل** بهندی اسم جوز بوا است
جاری بهندی زرد است **جاند پیل** بهندی لبلاب است **جال** بفارسی درخت مسواک را گویند **جامع اللحم** قنطوریون است و جیره را
نیز گویند **جاورس** بهندی ذره است **جبن** بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازهٔ او در دوم سرد و تر و مغری معده و رودها و مقوی گرده
و ملین طبع و مولد خلط صالح و خوانی او دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و
برشته او بعد از طبخ و فشردن حابس اسهال و ضماد او نافع ورم جراحات و مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر منهضم او باعث قولنج
شده و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و پنیر کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او با
عسل جهة الغی... و رفع داخس و با نوشادر جهة کلف نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سدد و حصاة
و بسیار کهنه و متعفن او قریب بسمیت و مصلحش مغز گردکان و در تحریر این میوه ها و ترشیها و غیر چکیده پنیر که آن را دلمه گویند در غایت ترطیب و منوم
و جهة قی و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافعست **جبره** بلغه مغربی اسم نباتیست
طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه برگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و پیکل و منتشر است و در بوشبیه بجز در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر
و حواس و مفرح و جهة صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و دو درهم او با شراب جهة وهن عصب و پاره شدهٔ آن نافع و گویند
بیخش را چون با پارهها گوشت طبخ نمایند قطعات گوشت را باهم ملاصق میسازد و بعرق آن را جهة بردن مجرب دانسته اند **جبین** بفارسی سنگچه نامند
و آنسه قسم میباشد و پخته دو قسم از او یکی سفید غیر براق و دیگر سرخ و لون با سه جص گویند و پخته براق صفائحی را اسفیداج جصاصین گویند و اقسام
او در سیم سرد و خشک و آشامیدن او کشنده است و طلای او مغری و با سفیده و بخور... و غبار آسیا جهة قطع سیلان خون و با سرکه جهة رعاف
و بر بدن جهة منع عرق و با گل ارمنی و عدس و پخته النقیس و آب مورد و سرکه جهة ... و با آب کشنیز جهة رفع باد سرخ و اورام ملتهبه
مجربست و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر نو... بمالند ازاله ... میکند و بر جاها باعث قلع جرک و چربی او
میگردد و طلای او بواسیر را رفع مینماید و سفیداب جصاصین در افعال قویتر از همه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است **جبلاهنک**
بفارسی است و جلبنج معرب از وو آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بشوران و بترکی صفرا اودی گویند و آن ثومونست **جب** بلغه هندی
چوبیست زرد رنگ و از اجزاء کلکلانج هندیست و در بعض نسخ بجاء معجمه مسطور است **جبلا** است فطراسالیونست **جبیر** بترکی اسم
زبالت **جبر** و **جبه** بهندی اسم شیطرج است **جبل** بهندی اسم ابل است **جبناب** بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات درمنه ترکی و از
آن خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار و گلش شبیه بافحوان و تخمش با اندک تهنی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و خشک و مفتح و
محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او و بدستور سه درهم از جرم او جهة شکستن بادها و دفع مضرت یکی بهیدل و بخور او مسقط
مشیمه و مصرع و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش بجا ... است **جج** ... ابن مامیرانست **جد وار** بهندی است بحج و
شکل بقدر انگشتی و از آن کوچکتر بفارسی ... و یونانی ساطریوس نامند و آن سخت ... و باطن او رنگ ... و مایل ...

الجیم مع الباء

الجیم مع الثاء

الجیم مع الراء

الجیم مع الجیم

الجیم مع الدال

الجیم مع الراء

وعقربی شکل و در طعم او لاشیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را ختایی گویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ و مایل بزردی و عقربی شکل و
یکی ظاهر و باطن سیاه و ساییده او برنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی بقدر زیتون و مایل بسیاهی و گویند از بلاد رکن خیزد و قسمی اندلسی است
و اندلسی نامند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اولست در اول سیم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر است و مفرح و مقوی
دل و اعضای رئیسه و احشا و فادزهر نیش و افعی و سایر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و اشتهاء باه و مدر و جهة اورام حاره و وباء
و صرع و فالج و منع عفونة اخلاط و تب ربع و استسقاء و عسر بول و تسمین بدن و درد احشا و حصاة و یرقان و قولنج و امراض بارده نافع و طلای او
جالی جلد و جهة بواسیر و درد چشم و درد دندان و با سرکه جهة طاعون و در رفع برص و منع و با سفید و مصدع محرورین و مورث جراحات امعاء و مصلحش
سکنجبین و شیر آهن تافته و قدر شربتش جهة اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع دو دانگ و در تقویة باه تا نیم مثقال و در استسقا چهار
دانگ و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد است جدوار نوع سنبل تلخ است جدا آحد صبر است جدی و جدا از غاله است و در معز
مذکور شد جدر و ابلغه اصفهان اسم صبر سقوطری است جرجیر بفارسی تره تیزک نامند و بری او ایهقان است و دو قسم میباشد یکی ساقدار و برگش
از برگ ترب ریزه تر و گلش زرد و بسیار تند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم میباشد
یکی شبیه بترب و ساقدار و برگش با خشونت و در مازندران شاهتره و گوله تره و در تنکابن خاصه تره نامند و تخم او سفید و بهره حرف بابلی عبارة از و است
و قسمی را رشاد و بفارسی تره تیزک شاهی گویند برگش بزرگ و گلش سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد
و مراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سیم گرم و در آخر دویم خشک و بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و
سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهة ازاله قروح و خوردن او ناشتا جهة رفع بدبوئی زیر بغل نافع و مصدع و کرم
سده و بخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قویتر است از دو با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهة تحریک
باه موثر و ضماد او جهة کلف و با عسل جهة بهق و نمش و با زهره گاو جهة شقاق ناخن نافع و مورث فوران خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه
و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از برگش تا پنج درهم و از بری او تا سه درهم و بدلش مثل آن تودریست یا تخم زردک یا تخم پیاز و هر گاه درخت انار
ترش را با آب تره تیزک سقایت کنند انار شیرین گردد و هر گاه خشک و نخود را با آب او مکرر پرورده کنند در تولید منی بیعدیل است جرجر میلک
بلغه کوهستان لرستان و جابلق اسم دوائیست که ترکان آنجا بیات آزار نامند بیخی است بسطبری انگشتی و طول او زیاده بر شبری و طعمش
شیرین و مایل بسیاهی و باطن سفید و با صلابت و ساقش قریب بذرعی و برگش شبیه بزبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برگهای
ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بید و گلش کبود و از گل نیلوفر بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ اوست رافع جمیع زخمها و تشنج او و چون بر بن دندان بسایند
بهیچ بیجید که از اکل و شرب زایل نمیگردد و سنون او یکدفعه و دو دفعه رافع تعفن بن دندان و روینده گوشت او و از مجربات است و ضمادش جابر کسر
و شرب او رافع زخمهای باطنی و اورام احشا است جرّی بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلّور است و او ماهی عظیم الجثه است بکش سیاه و
بفلس و شارب او مثل تار باریک و دراز و در تنکابن اسبلی و در مازندران کلیس نامند و مکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار
از بدن و طبیخ او جهة قرحه امعا و جذب مواد بظاهر جلد و حقنه او جهة عرق النسا بیعدیل و تازه او ملین طبع و جهة تصفیه صوت و قصبه ریه
و سل و قی الدم و خون او بقدر نیم وقیه با مثل او سرکه قاطع خونیست که از حلق آید و مولد بلغم لزج و بطئ الهضم و مضر گرده و مصلحش صعتر و نعناع و [illegible]
و سکنجبین است جراد بفارسی ملخ نامند در دوم گرم و خشک و مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهة تقطیر بول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد
آن که اطراف و سر آنرا انداخته و با یکدرهم مورد ساییده باشند جهة استسقا مجرب دانسته اند و جهة جذام بالخاصیه مفید است و بخور او جهة
بواسیر و عسر بول و ضماد پاهای او که کوبیده باشند جهة ثالیل و کلف و جرب خصوصا سوخته او با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهة کلف و
خوردن قسم بی بال او جهة گزیدن عقرب مفید و بستن نوع سبز کردن دراز که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تب ربع بالخاصیه رافع او است
و ملح قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و انارین است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی گویند
و آن حیوانیست سرش مربع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف ده پای شبیه بپای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت
چشم او و بیرون جسته است از جراد بری گرسنه تر و خشکتر و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال
از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند جرتوب جلبوبسب جرلون بقله یمانیه است
جرجر باقلی است جرامقه مسطر الراعیست جردمانو جردمانی کرم دانه است جرجیر الماء قرة العین است جرجیر مصری
ترمس مصریست جرذان فاره است جر آسیا فرصیا است جرند بلغه دیلمی نبات ثافسیا است جر بهندی سنبل الطیب است

جردل بهندی خجل است جرمل بهندی اسفند است جرغول بفارسی اسم لسان الحمل است جریه بهندی عصفور است جرجرع بفارسی اسم [illegible] است
چربی گوشت بفارسی اسم شحم است جرکس بترکی اسم اشراس است جرانه بهندی قصب الذریره است جر بهندی معنی بیخ است

الجیم مع الزاء

جزر بفارسی گزر و زردک نامند و بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دویم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح
سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهة سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مربای او
بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و باضمه و پرورده او با سرکه و نمک جهة ادابه سپرز بیعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب بمربای او و نبید
او که آب افشرده او را با ربع او عسل جوشانیده در خم ریزند بگذارند تا مسکر شود بغایت سست کننده و بطئ الانحدار و مصدع و عرق او که
با ادویه مناسبه گرفته شود بدستوری که در دستورات مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مکرر استکار و ضماد برگ او جهة اکله نافع و جرم او
بطئ الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و آنکه او را با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و بیست
مثقال و از مربا تا هفت مثقال و از نبید او تا [illegible] مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون تخم او را با تخم شلغم در جوف ترب در زیر آتش
طبخ دهند جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دوقو است و بری او را در بلاد
قزوین گرزا نامند بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخم او خارناک و در دوقو مذکور است در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در اشتعال
سوای تحریک باه قویتر از بستانی است و حمول او مخرج جنین و خوردن خام او جهة سموم و ضماد پخته او با اصل و برگ او جهة انجماد خون که از برودت باشد
نافع و پختن او در منازل باعث گریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمل او منقی رحم و معین بر حمل است جزع سنگی است که از
یمن و حبشه خیزد و در او شبیه بچشم و طبقات او خطوط مستدیره سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی یکی قسم او را باباغوری گویند و قسمی را
سلیمانی و ظاهرا عین الهر نیز از جنس او باشد در سیم گرم و خشک و جالی و با حدت و باعث بیداری و جهة یرقان و منع خواب شیر او جهة عسر ولادت
پیچیدن او در موی زنان موثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن او مورث خصومت مردمان و [illegible]
او دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و سنون او جهة تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع خون و جهة رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکحال
او جهة رفع بیاض و نزول آب نافع است جزمازج ثمرة الطرفا است و معرب از گزمازو است جزور شتر بچه است جزر اقلیطی و جزر بری

الجیم مع السین

گویند شقاقل است جساد زعفرانست جسمی خشک است جسار بهندی امر است

الجیم مع الشین

جشیش بفارسی بلغور گویند و او نیم کوفته گندم و امثال آنست و
جشمیرج و جشمک تشمیزج است جش بلغه فارسی اسم مهره کبودیست که برگردن اطفال جهة رفع چشم بد می بندند جشوم تشمیزج است جشم گرد

الجیم مع الصاد

اسم فارسی عین الدیک است جص جبسین محرق است و بفارسی گچ نامند

الجیم مع العین

جعده گیاهیست کمتر از نیم ذرع و برگش مفروش و بگردی مایل و زغب دار و یکی
دیگر را اطراف محیط بکنار های ریزه و اطراف شاخهای او مثل قبه و بر آن چیزی شبیه بموی سفید و پر از تخم و گلش سفید مایل بزردی و با خطریه و این نوع
جبلی است و جعدهٔ صغیر نامند و بستانی را جعده کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی است و بعد از هشت ماه قوتش کم میشود و در آخر
دویم گرم و خشک و مفتح و با قوه تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهة گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقاء و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم
معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاة و تنقیه رحم و رفع نسیان و با سرکه جهة سپرز و ضماد او جهة تنقیه قروح مزمنه و التیام آن
نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش جلاب و قدر شربتش تا سه درهم و از طبیخش تا بیست مثقال و بدلش پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم پوست
بیخ انار و سیلخه است جعده قنا بلغه دمشق پر سیاوشانست جعده صغیر جعده کوهیست جعده کبیر جعده بستانیست جعل اسم [illegible]
قسم بزرگ خنفسا است جعفیل آسد العدس است جعفری بلغه مازندران قسم کرفس اورق حرا است جعندر بفارسی اسم سلق است

الجیم مع الغین

جغد
اسم فارسی بوم است و آن مرغیست که در روز قوه باصره ندارد و اقسام میباشد بکیر الفارسی بوف و بترکی ساره و قوش گویند و عظیم الجثه تر از سایر
اصناف است و شاه بوم نامند و بکیر ابترکی بیلاق گویند و آن کوچکتر از همه است کرم مرغ حقی که از سایر جغد زرد تر و بقدر قمریست و قسم اوسط سیاه
لون و کسی بحجم است و در تنکابن گوره بو نامند مهر بارس گوید که اطوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی او برودی صاحب لقوه بر کردن [illegible] علت او است
و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند جهة سلس البول
و بول در فراش آزموده است و طلای خون او با روغنها جهة کشتن قمل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهة شبکوری نافع و چون او را ذبح کنند یک
چشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مطموس او مورث خوابست جغرات بلغه خراسان اسم ماست است

الجیم مع الفاء

جفت آفرید مولف تذکره گوید اسم یونانیست بمعنی مزروح است و بحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مولف مالابسع بیان نموده و
آن نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای بسیار باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و ملاصق بهم و در طرف ساقش غلافها شبیه بهلیله و

بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف علاقها خاردار و درون هر غلافی سه پرده و تخمش شبیه بحلبه و در هر پرده پنج عدد میباشد و در دوم گرم و در اول
خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قویتر از خصیة الثعلب است و چون هشت مثقال تخم او را با گوشت بره یکساله بجوشانند و صاحب استسقا بخورد
مداومت آب او مانند حبلی رحم را رفع نماید و مربای او با عسل بغایت محرک باه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است
جفت پوست ملاصق لبوبت و بر طلع نیز اطلاق میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد او است جفری
کفرنیست جقطوط بقاف شوکرانست چکاوک اسم فارسی قبره است جکر بفارسی کبد است چکور تکه اسم ترکی جراد است چکردک
اسم ترکی دانه میوه ها است چکنا اسم هندی جاجبت است چکی امین الدوله گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار و در تجاویف
درون او دانهائی بقدر گردکان و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل
بتلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیه مغز او مولد منی و محرک باه است چلبید بفارسی تکرک نامند و در طبع و آثار مثل ثلجست و از آن
کثیف تر چلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر ند در دوم سرد و خشک و قابض و رادع
و مجفف و مقوی اعضا و جهة اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب
و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهة بدبوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه
او با سرکه جهة بدبوئی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع مؤثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست
انار است و از خواص او است که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه ناشکفته او را صاحب رمد و معتاد دین او از درخت بدهن
جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند جلد پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هرچه در طبع مهر از
غذائیت او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او با آنچه در روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضو یکه صدمه و ضربه باو رسیده باشد بپوست تازه گرم حین
ذبح گوسفند و ذبح بز و امثال آن بغایت مسکن اوجاع و اورام او است و بدستور جهة اورام بارده مفید و الصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب
سرسام مجرب و پوست تازه او جهة جذب سم افعی و پوست گوسفند جهة قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحت تازه و خاکستر
جمیع پوستها جهة نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهة رفع سرطان آزموده است و
تعلیق پوست فیل جهة تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهة گزیدن سگ دیوانه و منع رسیدن او از آب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون
جهة داء الثعلب و محرق پوست افعی جهة داء الحیه مؤثر است جلوز اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و حب الصنوبر
کبار را نیز گویند و این بجهة اشتباه جیم بحا است چه بجای مهمله اسم حب الصنوبر است جلغطیط دوغ غلیظ است جلاب از اشربه و در حا
مذکور است جلباسه وزغ است جلغوزه اسم فارسی تخم میوه ایست و غیر حب الصنوبر است جل ورد احمر است جلبوب
نوعی از لبلاب است جلجلان بر سمسم و گزیره شاملست و بلغه حبش مخصوص سمسم است و مؤلف تذکره گوید اسم یونانی سمسم است جلیف
اسم عربی شیلم است جلیم قسم سیاه عوسج است جلز جلفا است جل نسرین معرب از گل نسرین است جلبیان خلر است جلجلان
الحبش خشخاش سیاه است جلنجوج فودنج بریست جلیما تا قثد است جلوجا جاوشیر است جلجلان مصری بیش است جلنجمون
صعتر است جلنجبین گلقند عسلی است چلیک اسم ترکی قطاة است چلتاق سلق جبلی است جلتاغوج اسم ترکی حبة الخضرا است
جلقان اسم ترکی حداه است جلیدان بلغه تنکابن آزاد درخت است جلیره بهندی اسم اشنه است جمیز نوعی از انجیر و بیونانی اسیقومر
نامند معنی تین الاحمر و او غیر انجیر بریست چه انجیر بری از سموماتست و ماکول نیست و او را در دیلم دیو انجیر مینامند و جمیز را شلکا انجیر نامند
و ماکول است درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت اشبه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر آلوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ و
بمزه و در بعضی بلاد در سالی یکبار میرسد و در اول دوم گرم و در اول تر و جهة سرفه یبسی و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق
او که برگ و شاخها و ثمر را جوشانیده آب آنرا با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و گرفتگی آواز از مجربات
و یکمثقال از برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجربست و با هموزن او شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق
جراحات و جذاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیفتر و آشامیدن نیم درهم او جهة سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب
او جهة قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب سرد است جمست
سنگی است که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمانگونی میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفافست در سیم گرم
و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای او جهة خراج و درد چشم و خاتم او جهة نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق مؤثر

و در زیر سر گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظروف او اکل و شرب نمودن در آثار مثل آشامیدن او جمد بفارسی
یخ نامند در طبع مثل ثلجست و از آن لطیف تر و جهة هیضه و تبهای صفراوی و محرق بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف مجرب و مضر اورام
باطنی و اعصابست جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در اعالی درخت و موضع طلع است و قلب النخله نیز گویند و سفید و شیرین و قریب
بطعم شیر است و در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری گرده و غلیان خون و نفث الدم و درد سینه
و سعال و رفع ضرر نبید و رفع خمار دق صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهة گزیدن
زنبور نافع و مضر سینه و مولد ریاح و بطئ النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند
تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری گویند و گویند آب انگوریست که در جوشیدن بنصف رسیده
باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشاست جمجم بخیت شبیه بزردک بری و باریک
و دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در بلاد لرستان
گزموشان نامند و ساق و برگش شبیه بزردکست در سیم گرم و خشک و محرک باه خصوصا مربای او جهة ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه
و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و امین الدوله گوید از یکمثقال تا یکمثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان
در حال و از مجرباتست جمل بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله او بهتر از سایر و گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة
تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است
و بول شتر مسهل و مدر زرداب و جهة سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سدهٔ جگر و تقویت باه و رفع سستی و بوی بدن
او جهة سده مصفات و فضول جوشیدهٔ او با خردل جهة نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و شیر او جهة استسقا آزموده است خصوصا
که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته او جهة قوبا و ضماد پشکل تازه او که هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل پشکل او
مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و آشامیدن آنجا او با ادویه مناسب
جهة صرع و ضماد تازهٔ او جهة تحلیل خنازیر و بثور و طلای او جهة ثالیل مؤثر و آشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون
و چکانیدن آب پونه در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهة شقیقه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی نازک او جهة
اندمال قروح و سوخته او جهة رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت ذرور او نافع و لبستن کنه شتر آنچنان زنده بوده بر آستین عاشق جهة
رفع عشق گویند آزموده است و چون گندم را بعرق او ترکرده طیور بخورند بیهوش شوند و کف دهن او نیز همین اثر دارد و خیر مایه شتر در تقویت
باه بعدیل و مسمن بدنست حمان بعربی لولو است جمسفرم ریحان سلیمانست جمد چینی اسطوخودوس است جمار النهر سلق الماء است
جمر ثمر هندیست جمل الحمی مرجانست جمار بلغه تنکابن سرخس است جمکو دری اسم هندی خفاش است جمیل بلغت دیلم چکلک
جمکدل اسم هندی فلقاس است جمیلی اسم هندی یاسمین بستانیست جنطیانا بیونانی اسم گیاهیست دراز و غلیظ و مایل بتیرگی و تلخ و در وی
از ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بدو ذرع و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرو غلاف
او شبیه بکنجد و غیر رومی را جر مقانی نامند برگش شبیه بحماض و او غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح
محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهة گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او
جهة گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضا و دبی و ازالهٔ بهق و طلای او با خیار کف دست
و قطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاقیت اقوی است و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و
تحلیل بوزن و نیم او اسارون و بوزن پنج کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن او و بقای قوهٔ او تا سه سال و عصارهٔ او در افعال
قویتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اخذ آن آنستکه او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ
دهند که منعقد گردد جند بفارسی آش بچکان و ترکان اغلان آشی نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان او مائیست و در انهار عظیمه بیشتر بدست
یافت میشود و از سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش میکند و در دیلم او را اشک نامند و قیاس تقاضای او میکند که خصیه
او بعظم جند باشد و حقیر تازهٔ آنرا ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده اصلا بو و لون نداشته بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و پرورده کردن به دود
گاه بعد از مدتی صاحب بو و لون شده و اینکه در او نوعی از استحاله هست شکی نیست و آنچه از آن غیر سگ آبی بحریست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد
او است و سیاه او از سموم قتاله است در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهة احتباس حیض

واخراج مشیمه وجنین ونفخ وفواق ومغص ومالیخولیای مراقی وقولنج بلغمی وریحی وخفقان بارد ونسیان وفالج ورعشه وسایر امراض بارده
دماغی وعصبانی نافع ومهیج حرارت غریزی وسعوط وطلای او جهة دردسر مزمن وسبات وکزاز وصرع وتشنج وسرسام بلغمی وروغن او و
بدستور تضمید او بارو غناجهة تحلیل اورام مزمنه ودردهای بارده مثل مفاصل وامثال او وگذاشتن او درگوش جهة ریاح وثقل سامعه ووجع بارد
واکتحال او جهة ظلمت بصر ودمعه وسبل وحمول او مصلح حال رحم ومسقط جنین ومدر حیض وبول وآشامیدن او بقدر یکه افیون خورده باشند
رافع سمیت افیون وچون بامساوی او افیون بسایند سمیت او را زایل کند ومضر محرورین ومصلحش شربت بنفشه وقدر شربتش تا یک دانگ وبدلش
مثل او وج ونصف او فلفل ودر بعضی مواد بوزن او مشک ودر امراض جگر فرفیون وجهة تحلیل رطوبات سه وزن او فلفل وثلث او دار فلفل و
ثلث او زرنباد است **حبذ** سیاه بقدر یکدرهم کشنده است در مدت یکروز وتریاق او ترشی ترنج وشیر الاغ **حنجل** قسمی از حلیونست واز دمشق
خیزد ودر افعال مثل او است **جنبد** غنچهٔ شکفته از هر درختی را گویند واکثر استعمال او در غنچهٔ انارست **جپار** اسم فارسی دلبست **جناح** بلغهٔ
اندلس اس است **حنطوریه** قنطوریونست **جناح النسر** حرشفست **جنی احمر** ثمر قنطلب است ودر قاف مذکور میشود **خنجر** آذان الغراب است
جنبیل صعتر است **جننه** بهندی زنبق را گویند **جنگال** اسم فارسی حسک است **جندن** اسم هندی صندل است **جین** اسم هندی قرنفل است
جنه بهندی نخود است **جهد آل** بهندی قسمی از مشک است **جمبک** بهندی مقناطیس است **جوز** بفارسی گردکان نامند مغز او در دویم گرم و
در اول خشک وبا رطوبت فضلیه وملین طبع ومحلل ومبهی ومانع تخمه وخوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب
وبریان کردهٔ او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید ومغز کهنه او را چون ناشتا بخایند وطلا کنند جهة تشنج بارد ویابس او تا رسا ق
وقوبای اطفال وغانغرایا که ورمیست مؤدی بموت عضو وجهة حمرهٔ غرب والتوای عصب وداء الثعلب وورم پستان وخوردن او با انزروت
مانع ضرر انزروت ومخرج کرم معده وبعدیل وضماد او با نمک وعسل وپیاز جهة گزیدن سگ دیوانه وحمول مغز محرق او با شراب جهة منع ادرار حیض
وخوردن مغز او ناشتا باعث سهولت قی وبا انجیر وسداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم وبعد از آن سلب دفع سم است واکثار او مخرج حب
القرع ومورث ورم حلق وبثور دهان ومصلحش اسفاناخ ومضر محرورین ومصلحش خشخاش وکهنهٔ او سکنجبین او باسمیت است واز خواص او است که چون
باس بکوبند وبپرند وبمالند مس را ریزه ریزه وآشامیدن سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با آب مورد وامثال او جهة قطع
بواسیر مجرب واکتحال او جهة جرب وسبل ودمعه مفید وبدستور ضماد مغز کهنه محرق او با زفت جهة قروح سر وجوشانیدن صحیح او در روغن متغیر
الطعم وسایر اطعمهٔ متغیره باعث رفع تغیر آن ورب او که از آب گردکان سبز وعسل بارب انگور ترتیب دهند جهة خناق وبثور دهان وخون
بن دندان واورام وسستی او وبعدیل وطلای تازهٔ او با مثل او برگ او وحنا جهة نزلات وصداع مزمن وشقیقه وکل اوجاع بارده مثل نقرس وفالج وال
انتهاء وقطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهة کرم گوش وآشامیدن وحمول خاکستر پوست ثانی او جهة نزف الدم ودرود او جهة جراحات وصمغ او جهة قروح
خبیثه ودرد دندان ومربای او با عسل جهة تسمین کرده وتحریک باه وراندن طبع وتقویهٔ رودهٔ اعور وخوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا ده مثقال
جهة تقطیر بول نافع وپوست تازهٔ او با خبث الحدید سائیده وباسرکه طبخ دهند وتا یکهفته خیسانیده وموی را بهم زنند خضاب قوی دیرپا دوام است وضماد پوست
تازهٔ او جهة قوبا وطبیخ نیم وقیه تا یکوقیه پوست درخت او درمعده ممتلی از غذا مقئ وقاطع اخلاط لزجه وجهة زردی شکم واسافل نافعست وچون پوست
بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهة بواسیر وامراض مقعده بغایت مؤثر ومسواک کردن با پوست بیخ او هر سحر وزی منقی دماغ
از اخلاط ورافع نسیان ومسواک پوست زرد او مقوی لثه وطلای نشارهٔ چوب او باسرکه جهة سرخ کردن رخسار مجرب وبا زفت جهة قوی کردن
عضوی مخصوص وخیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهة منع تولد قمل از مجربات دانسته اند وشربا او را جهة سپرز مجرب یافته اند وچون در فصل
خزان ریشه درخت او را بریده ودر روغن زیتون ماز ورا بجوشانند آنقدر که روغن سیاه گردد وروغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده وریشه
بریده را بر وجهی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد ودهن او را بسته وگرده بخاک بپوشانند در وقتی که درخت بار آورد بیرون آورند چیزی که
بدان در شیشه یافت شود وآن خضابیست که مدتها اثر آن باقیست وصاحب تذکره تا یکسال تعهد نموده وچون قبل از موبرآمدن بر اطفال در حمام
طلا کنند مانع رویدن مو گردد وکندی مجرب دانسته وروغن گردکان از خواص مثل کهنهٔ او است ومحلل وسخن وآشامیدن او در وزن درهم
تا یکهفته جهة درد ورک مجرب وجهة امزجهٔ بارده نافع وطلای او جهة اکله وبواسیر چشم ونرم کردن اعصاب ورفع دردهای بارده بادی وزایل نمودن
قوبا وداء الثعلب وقمل مجرب وسعوط او جهة لقوه وفالج وتشنج نافع وبدل مغز گردکان حبة الخضرا است بوزن او وبدل روغن او روغن سداب
بالخاصیه مغز گردکان مسکن مغص ومصلح قروح است شربا وضماد **جوز بوا** بفارسی جوزبویا گویند ثمر درختیست هندی بقدر تخم مرغ وچون مقشر
کردد بقدر عفصی وسرخ وتیره رنگ ودرخت او بقدر درخت انار وبهترین او تازهٔ خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دویم گرم

وخشک وگویند خشکی او در سیم است وقابض ومفرح ومسکر وملطف ومقوی معده وفم او ومری وجگر وحافظ حرارت غریزی وهاضم وجهة صلابت
جگر وسپرز واورام باردهٔ او ویرقان وخوشبو کردن عرق وبول وبوی دهان وتحلیل ریاح ورفع کلف ونمش وعسر بول وغثیان وقی ورطوبت
معده وزلق الامعاء واسهال معدی بارد ورطب وازاله رطوبات متعفن معده واستسقاء لحمی وضماد او جهة ورم بارد جگر واوجاع باردهٔ رطبه
ودردسر وفالج ورعشه وامثال آن وبا افسنتین وعسل جهة کلف ونمش وآثار ضربه وبارو غنها جهة اوجاع بارده وگری گوش واکتحال او جهة
تقویه باصره وسبل وجرب نافع ومضر شش ومصلحش عسل ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وبسیار خوردن او مورث سوء خلق وحمق ومضر جگر
ومصلحش بنفشه وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بوزنش بسباسه وجهة سدد وصلابات یکوزن ونیم او سنبل الطیب وقوتش تا سه سال باقیست
چوب چینی بیخیست معروف وگیاه او بیکل وثمر وبرگش شبیه ببرگ زنبق وساقش شبیه بساق نی وبهترین او قطعهای بزرگ املس وسرخ نیم رنگ
شاخ جبانیده یکرم ویکره است وبسیار صلب واندرون سیاه وثقیل الوزن بحد افراط که صمغی مانند خوب نیست وکرم زدهٔ او ضعیف
القوه است مرکب القوی مایل بحرارت وپوست او زیاده بر حرارت وبغایت مجفف رطوبات غریبه وملطف ومفتح ومحلل ومدر بول وعرق
وبا رطوبت فضلیه ومقوی باه ومنقی خون وروح از کثافات وباقوهٔ قابضه ومقوی حرارت غریزی وسریع النفوذ در عمق بدن ومقوی اعضای
رئیسه واعصاب شاسل ومعده وجهة علت آتشک وقروح خبیثه بعدیل در رفع امراض مزمنه واکله وعلل سوداوی مثل جرب وحکه وتب ربع ونواصیر
ودرد مفاصل وجذام وداء الفیل وسایر اوجاع بارده وجراحات مزمنه واورام صلبه وداء الثعلب وداء الحیه وسرطان وبهق وبرص وسبل
ومالیخولیا که از احتراق بلغم باشد وجهة قطع عادت افیون بی‌نظیر ورافع مواد نزلی وزکام ومنوم ومبخر ونیکو کننده رنگ رخسار ومسمن اکثر ابدان
ودر توالد وتناسل قوی الاثر ودر بروز فرمودن حصبه ورفع سمیت خلط واختلاط ذهن مکرر حقیر تجربه نموده است وعلاج مایوسین باه شده ومستعمل
در اکثر مواد آب طبیخ او است وجرم او مسدد وقوی التجفیف است مگر تازهٔ او که خشک نشده باشد ونخوردن نمک در ایام خوردن او کلیه نیست
چه ترک عادت او واعتیاد بادویهٔ حاره مظنهٔ ضرر است در اکثر امزجه وهمچنین اجتناب محرورین از ربوب حامضه واشربهٔ کم ترشی لزوم ندارد وتجربه
حقیر مکرر رسیده است که جمعی بتجبهٔ علتی چندی از آب متضرر میشدند وبجای آب طبیخ ونقیع چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیله اجتناب ننموده
وبسیار منتفع گردیدند واقسام استعمال او واخذ عرق ونقوع وغیر آن در دستورات تحریر یافته ومربای او در جمیع افعال ضعیف‌تر از طبیخ او
مگر در تقویهٔ معده ودماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره گویند واو معرب از گوز ماثل فارسیست واو خودرو ومزروع میباشد نبات او بقدر نبات
بادنجان وبرگش از آن کوچکتر وگلش سفید شبیه بزنبق وگل لبلاب واز آن درازتر وثمرش بقدر گردکان وخارناک مثل بار سید انجیرد
در جوف او دانها شبیه بدانه سماق وخوش طعم ومستعمل تخم او است در اول چهارم سرد ودر دویم خشک وگویند در خشکی قریب الاعتدال است
مسکن حرارت ملتهبه ومفرطه ودر غایت تنویم ومسکن ورادع اورام حاره ومسکن صداع صفراوی ودموی وضماد او وروغن دانهٔ او جهة نواسیر
واورام حارهٔ مقعد واکثار او قاتل وقدما یکدرهم او را سم دانسته اند وطلای طبیخ او با سرکه وعسل محلل اورام واستسقا وضربان وقاطع
عرق ومانع قشعریره وضماد مجموع نبات او جهة تقویهٔ اعضای مسترخیه ومانع ریختن موی ومجفف رطوبات غریبه وخوردن او جهة رفع صداع
مزمن مجربست وقدر شربتش تا یکدانگ وبدلش لفاح دو وزن او ومورث جنون وفساد فکر ومصلحش فلفل ورازیانه وعسل است **جوز القی** ثمر
شجریست مخصوص بلادیمن بقدر فندق وجوف آن مشتمل بر پردها وما بین پردها دانه او بقدر مغز چلغوزه وبا اندک بدبوئی در دویم گرم وخشک
ومقیئ بلغم ومسهل وجهة امراض دماغی وعصبانی نافع وقدر شربتش تا یکدرهمست با یکمثقال رازیانه وآب گرم وعسل وهر گاه بیست درهم شبت را
در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وجوز القی وهمچنین سایر مقیئات را با قدری نمک سایند بعسل سرشته با مطبوخ شبت بقدر احتیاج آب
گرم وقدری عسل بنوشند بغایت مقیئ وبیخطر است **جوز الحمس** ثمر شجریست هندی بقدر فندق ومدور وسیاه وخالدار وپوست او ناهموار
ودر جوف او دانها بقدر قرطم وزیاده از پنجعدد میشود در دویم گرم وخشک ومسهل بلغم ولزوجات وسودای محترق وقدر شربتش تا دو درهمست
با آب گرم ومصطکی **جوز العبهر** دانه ایست شبیه بآمله ودر جوف او مغزی شبیه بمغز آلوبالو وسرخ رنگ وبا اندک شیرینی وقبض مایل بگرمی وخشکی
وقاطع اسهال مایوسین است با رب مورد وجهة اورام نافعست **جوز القطاة** دانه ایست بقدر کاکنج وقطاة در خوردن او حریص وگیاه او
پرشاخ ومنبسط بر روی زمین وپرگره ونرم وبرگش شبیه ببرگ خرفه واز آن عریض‌تر وغبارناک ومنبت او زمین نمناک وثمرش مثل کاکنج پرده
دار ودر جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول ودر آن دو دانه کوچکیست مایل بگرمی وخشکی وخوردن برگش جهة تقطیر البول وجرب مثانه خصوصا
با طبیخ بلبون وعصارهٔ برگ او جهة قولنج ریحی وخلطی نافعست **جوز الشرک** ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود بقدر جوزی واندک طولانی ومستدیر
وانتهای او تند وپوست خشک او چون دار ورقیق ودر تحت پوست جسمی صلب ودر جوف آن دانه شبیه بدانه انگور وبرعدد وخوشبو وبا اندک

سندی و اهل مصر آن را فلفل السودان گویند و رنگ او مایل بسرخی و تیزی در سیم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط جنین و رافع درد مثانه
و آب طبیخ او مفتت حصاة و روغنی که از آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهة درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش یکمثقال و مهیج اشتها
و باه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه انجره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر نباتیست هندی
شبیه بخرنوب در شکل و رنگ و مستدیر دهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل طعم باقلا و برگ او شبیه
ببرگ لبلاب و گلش سفید و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت مقیی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهة رفع سدد و صلابات و اوجاع باه
و حصاة نافع و مرخی اعضا مرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یکهفته بحال اصلی نیاید و مصلحش آنکه در رُب و قدر شربتش تا یکدانگ و یکدرهم او
کشنده است بقی و اسهال و مصلحش ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطریه است جوز جندم بضم اول در اعمال معرب ازکوزکندم
فارسیست و گل گندم نیز گویند چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها تکون میشود و سفید مایل بزردی چون در عسل گذارند متخلخل شده قدر قلیلی از حجم
عظیم بهم رساند در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت مبهی و محرک آن و مسمن و مع هذا آثار او جهة تخفیف قوی مطفی باه است و جهة حصاة
و رفع عسر بول و رفع خواهش از گل خوردن و امثال آن و با آب سعتر جهة قطع نزف الدم نافع و مغثی و مقیی و مصلحش انار و ریباس و قدر شربتش تا
دو درهمست و ضماد او جهة قوبا و سعفه و نزف الدم و چون یک رطل آن را با ده رطل عسل و سی رطل آب گرم بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند در روز شراب
مسکر شود بحدیکه در تفریح و اسکار مثل خمر و قویتر از و باشد جوز ارقم بیخ گیاهیست مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت و زود شکن و در طعم شبیه
بشاه بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن پوست رقیق سیاه ظاهر شود و ساق گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر ذرعی و مجوف و گلش
و اغبر و گلش شبیه بگل شبت و سفید و تخمش بسیار باریک و تندمزه و برگش شبیه ببرگ زردک و در مزارع و جبال میروید در دویم گرم و خشک
و محدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خشک مطبوخ بنوشند و نانیکه از و ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلل
اورام بلغی ساق است در کتب مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش تحدیر شیر تازه است جوز شیشه صما بلغة نبطی بار درختیست
بقدر نخودی و بشکل زعرور و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین با قبض است و درخت او بقدر درخت آلو بالو و چیزی
و برگش شبیه ببرگ سیب و گلش زرد و در بعضی بلاد خزان میکند و در تنکابن بلاخوار نامند در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدری مسخن بدن
و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر بدن و اوجاع علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در کل حال و مانع تعفن الطعم در معده
و مضر محرورین و مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درهمست جوزابه طعامیست که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند و بترکی اماج گویند و آن
مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبه معده است جوز الرقع رقاع یمانیست جوز الاهل
اهل است جوز الطیب جوزبواست جوز هندی نارجیل است جوز ماثم و جوز ماثا و جوز هائل و جوز مقاتل جوز ماثل است
جوز المرج حب الکلج است و گویند فلی است جوز السرو بار درخت سرو است جوز الرته بندق هندیست جوشیران قلوس است
جوز الحبشه جوز الحمر است جوز الانهار و جوز البر جوز القطاة است جوز ارمانیوس قسمی از مخلصه است جوشانی جو شیصا است
جو بل بلغه اصفهان کاشم را گویند جوذه صباغان اسم فارسی آذریونست [illegible] اسم فارسی اشنانست جو آن اسم [illegible] اسم فارسی
شاباتج است جو اسم فارسی شعیر است جوبرهنه اسم فارسی سلت است جو [illegible] اشنان اسم فارسی عرطنیثاست جویر اسم ترکی وعل است
جوالی اسم هندی نانخواه است جوارسی اسم هندی زرقا است جوترمی اسم هندی سپابه است جوه اسم هندی قثا است جونه اسم
هندی نوره است جوبه اسم هندی فاره است جوک اسم هندی علق است جوکهار اسم هندی نشاسته جو است جوکا اسم هندی حماض است
جو ملالی اسم هندی لقلق یمانیه است جوهر اسم هندی ظرفا است جوکی بهل اسم کزمازج است جهینگا اسم هندی جراد البحر است جهار اسم
هندی شجر است جهاج اسم هندی محیض است جهلر اسم هندی قشر است جهنجهی اسم هندی مخ است جهیهری اسم هندی شیخ ارمنی است
جهره کا [illegible] ان شجره ابی مالک و صابون الفاف نامند جیکتان اسم ترکی ثمریست شبیه بدل بنجشک و در او دانهای ریزه شبیه بدانهای
که در [illegible] باشد و رسیده او سرخ ترش شیرین و در بو شبیه ببوی خربزه گرمک و لذیذ گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه
ببرگ گل سرخ و با اندک خار و گلش شبیه بیاسچال مثل بنفشه گیاه او همیشه سبز و در تنکابن لب دانه و در دیلم جمیل و در مازندران و گیلان
خربزه کا نامند و این گیاه را بلغت [illegible] بیخچه نامیده است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دانه سرخ و شفاف بقدر نخودی از وسط برگ او و بوی خربزه
[illegible] برگش بقدر درهمی و با تقعیر و اطراف او مثل سر سوزنی دارد از جمله خارهاست و او را [illegible] نامیده و هر دو قسم در طبرستان موجود است و
[illegible] در تنکابن جبر نامند از آن [illegible] در دویم سرد و تر و [illegible] مرطب بدن و مقوی دماغ و جهة امراض سود

و خفقان و سعال یابس و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است جید ار بلغه فارسی
نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط و بانهایت سبزی مایل بزردی و ثمرش بقدر عفصی مایل بتندی و بر روی او شبنمی نشیند و از آن دانه سرخی بقدر
عدس منعقد گردیده نمو میکند و سرخی او زیاده میشود و نبات او در سیم سرد و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ او جهة تخفیف رطوبات رحم
و ضماد برگ تازه او جهة اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی او و هتک عضل و آشامیدن خشک او با آب سرد جهة اسهال و با عسل و روغن جهة
زحیر و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تقویه اعضای مسترخیه نافع و قدر شربتش یکمثقال است جیوه اسم فارسی زیبق است جیک
اسم دیلمی صعتر است جیران اسم ترکی غزال است جیفر اسم هندی جوزبو است جیبال اسم هندی دند است جیتیه اسم هندی درخت [illegible] است
جیل اسم هندی حدانست جیوکی اسم هندی بلست جیل دار و اسم فارسی سرخس است جیمدون اسم یونانی شاهتره است جیر نوره است
حرف الحاء حاشا نوعی از پودنه کوهیست شبیه بصعتر و بقدر یکشبر و شاخهای او باریک مایل بسرخی و برگ او ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور
و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در سنگلاخها میروید و تخمش کوچکتر از خردل است و بفارسی اویشم دراز گویند در آخر دویم گرم و خشک و
مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی شش و مقطع و مسهل بلغم و اقسام و مقوی معده
و گرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه خالص او مسهل سودا و قائم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه
بنوشند مسهل بلغم و خلط آمیخته با آن و طبیخ او با عسل جهة عسر النفس و تنقیه بلغم سینه و مسحوق او با آب و عسل جهة قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و کلیه
و تقویه گرده و شقه او و تحریک باه و رفع صرع و خوردن قلیل او با طعام جهة ناصره و ضماد او با سرکه جهة ثالیل منکوسه و اورام تازه
بلغی و با آرد گندم و شراب جهة عرق النسا و امثال آن نافع و مضر ریه و مصلحش نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا یکدرهم و بدلش بوزن او افتیمون و نیم
غیر شقیه یکوزن و نیم صعتر و چون یکجزو آن را با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلثان بسوزد در جمیع افعال قویتر است و چون صد مثقال آن را کوفته و
بخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهة تقویه هاضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع اعصابی و برودت او و یا
اوجاع مادون تهیگاه و قشعریره و تبهای بارده و دفع مضرت سردی هوا و برف و سموم بارده بغایت موثر است حاشیشی بعربی و بفارسی
حسن یوسف نامند چیزیست که در آبها منجمد میشود مایل بسفیدی و بدمزه و مایل بشیرینی و حار و بسیار شد و قویتر از فرفیون در چهارم گرم و خشک
و نیم درهم او مقیی قوی و یکدرهم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کننده رنگ رخسار و مستعمل زنانست و جهة امراض بارده استعمال
او در خارج بدن جایز است حاج بعربی اشتر خار و بترکی دوه تیکانی نامند گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد میگردد گرم و بسیار خشک و رادع
و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهة قروح ساعیه بعدیل و مضر گرده و مصلحش کثیرا
و بدلش چند قوقا و روغن او که از آب تازه او ترتیب دهند جهة مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و اکتحال عصیر او جهة بیاض خفیف چشم و
قطور تر قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بروغن بنفشه رافع صداع مزمن و مجرب دانسته اند و شکوفه او جهة بواسیر نافع است حالوما
اسم سریانی ابوخلسا است حافر المهر سورنجانست حافر النفط تین است جهة مانع صعود او است حالبس الجوز نوره است جهة حفظ جوز او را
از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ الموتی و حافظ الاحیاء قطرانست حافظ النحل و حافظ الاطفال فرفیون است
حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجر القیشور است و بعضی گویند فاشرا است حالاس اسم یونانی اسفنج است حاجی
اطراطیقوس است حافر سم حیوانات است حب النیل بفارسی تخم نیلوفر گویند و آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب در مجاری خود می پیچد گلش
کبود و بشکل لبلاب و از آفتاب بهم میآید و در غلاف هر گلی سه دانه مثلث میباشد در سیم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و باتربد مسهل بلغم غلیظ
و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با بلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهة برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض
بارده نافع و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده از و کشنده است و مغص و لصوق بما ساریقا و اسهال مفرط و مصلحش بلیله و
سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس او حجر ارمنی است و مفرد او بعد از یکشبانه روز عمل میکند و با محرکی
سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی ماند و مضعف باه است حب الکلی بار نبات اناغورس است و آن مذکور شد در حرف الالف مع
النون و آن شبیه است بگرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط در رنگها و ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی
میماند در آخر دویم گرم و در اول خشک و مقیی قوی بلغمی و مدر حیض و مخرج جنین و محدر و مسکر و مفتت حصاة و جالی آثار و با شراب جهة عسر ولادت
مجرب دانسته اند و بدستور خربزه هفت عدد و بخور هفت عدد او و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش روغنها و صمغ عربی و
مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده است حب الزلم غیر تخم کنگر است که مولف اختیارات بیان کرده است و مولف تذکره گوید که نبات

کمتر از ذرعی و برگش مدور مثل سهم و حب السمنه قسم صغیر او است دانه سرخ رنگ مایل بمدوری و در جوف پوست دانه صلبی مدور و مغز دانه سفید
و نرم و باطن پوست او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و مفرطح و خوشمزه و در مصر بسیار است در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه
محرک باه و مسمن و جهة تسمین گرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر صدر و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال است و بدلش حبة الخضرا است حب التمنه نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی و مدور و سیاه لون
و املس و مغزش سفید و شیرین و نبات او بقدر ذرعی و شیر دار و برگش بعینه غبیراء در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مبهی و مسمن و یک اوقیه او با ماء
العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش پسته و کنجد است بالمناصفه و بطئ النزول و ثقیل
و مصلحش سکنجبین و عسل حب المنشم بفتح میم و سین مهمله لغة عربی و اسم دانه ایست خوشبو و شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و
یمن خیزد و گویند افلنجه است و درخت او شبیه بشبث او است در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی
باضمه و مفتح و مفتت حصاة و مدر و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شیر و شربتش یک مثقال و بدلش کبابه است حب القلت بفارسی ماش
هندی گویند دانه ایست سیاه مایل بازرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بمدوری و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی میکند
در دوم گرم و خشک و گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة گرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدد
سپرز و ضماد او جهة نیکوئی رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یکدرهم است با آب ترب و اعتقاد اهل هند است که چون
از آن کوبیده بسنگ بمالند سنگ را قابل قطع میکند حب الراس دانه ایست شبیه بمویزج و املس و غلاف دارد و شبیه بقرطم و پهن و با اندک تیزی
و عطریه و گل نبات او شبیه بسوسن و راسن در حرف را مذکور است در دوم گرم و خشک و مقوی موی و مانع ریختن او و جهة امراض بارده نافع و قدر
شربتش تا دو درهم است و بدلش راسن است بقدر نیم وزن او و مؤلف بالایبع مویزج را حب راسن دانسته و اشتباه او از جهة مشابهه او است
حب بلسان تخم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم
بشام بمزه و بمغز و مدور است و بالفعل چون حب بلسان درخت او مفقود است تخم بشام را بدل او میکنند و فی الواقع بدل او نمیشود و حب
بلسان در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و با قوه تریاقیه و مجفف رطوبت معده و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی
و ضیق النفس و درد معده و جهة تحلیل نفخ و سرفه و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام نافع و مضر مثانه و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن و نیم عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه و عشر او سباسه و در تریاقات بموزن او زراوند طویل یا حب الغار
حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گز و
برگش شبیه ببرگ بید انجیر و بسیار سبز و گلش مثل ریسمان و ارزه در دوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او و سقی آشامیدن
جرم او با آب و سرکه جهة سپرز مجرب و فتیله او جهة رعاف و سنونه او جهة استحکام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابه
جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با بول جهة ثالیل نافع و مقئی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
یکوزن و نیم او سلیخه و عشر او بسباسه و روغن او و بالی و طلای او جهة درد گوش و دوی و طنین و رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد
دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهة قی بلغمی و ضماد او با عنبر جهة نزلات بارده و سردی دماغ
و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال او با آب و عسل مبهج و مسهل و با آب و سرکه جهة شقیقه جگر و سپرز و یکدرهم او
مسهل رطوبت رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طیوب کنند تکرج نمیشود حبة الخضرا بفارسی بن نامند و آن بار درخت سقز است
و در بطم خواص درخت او مذکور شد تازه او در اول [illegible] در دوم گرم و خشک او در سیم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع
شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سرکه آشامیدن
او جهة گزیدن رتیلا و شقیقه جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهة رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطئ الهضم و مضر محرورین و قاطع
اشتها و مصدع و مورث قلاع و مصلحش کتیرا و خمیره بنفشه و سکنجبین و ربوب حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن
مغز او در دوم گرم و خشک و مبهی و مصلح بلادر و مقوی اعصاب و موی و جهة مواد بارده رطبه نافع و آشامیدن او جهة تصفیه آواز و تفتیح سده
و یرقان و عسر بول و تحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهة جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او بدستور اعراض مذکوره و
اعضا و تقویت باضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم است حب المحلب در طبرستان محلب نامند دانه ایست
با عطریه و پوست بیرون او سرخ و درون او صلب و مغزش سفید و بقدر خلر و درخت او خوشبو و قریب بدرخت بطم و زیاده بر قد قامتی و در جبال

گرم سیر یافت میشود و در طبرستان بسیار است برگش دراز و خوشبو و از برگ زردآلو کوچکتر و مایل بتیزی و در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر
بول و حیض و مفتح سده گرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه
باشد و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر او در انف
و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او و رفع ضرر او و مداومت باغتسال او در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاه
داشتن او در پارچه کبودی و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت معاندین و طبیخ او جهة نقرس و طلای او جهة کلف نافع و مضر
دماغ و احشای حاره و مصلحش گلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک
و مقوی بدن و جهة رفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب او جهة قضای حاجات و بخور پوست او جهة گریزانیدن هوام و پشه مجرب
دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام شربا و طلاء و جهة جبر کسر و ضربه و سقطه
بغایت مفید است حب جبو ثمر درختیست در عمان از نارجیل بزرگتر و بی لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتمل میشود بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیز
نرمی شبیه بآرد و مایه اغبر و تند و لذاع و بسیار قابض و ترش و مادامیکه در ثمر او است قوتش تا بغایت سال باقیست و چون بیرون آورند تا یکسال
در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون بخفقه مداومت نمایند جهة صداع حاری و منع
تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهة زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش
سماق حباحب بفارسی کرم شبتاب گویند حیوانیست از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال او مستور
و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب تار مانند اخگر میدرخشد گرم و خشک و حار و از زراریح قویتر و سه عدد او قتال و یک عدد
مقطوع الراس آنرا که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلبیت چون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده
و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یک عدد از خشک او با روغن گل جهة چرک گوش و کری و با صبر و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او
با روغن کنجد بر رخسار مورث دوستی مردم و در قضای حاجات مؤثر است حباب حیوانیست بسیار کوچک و سیاه
و شبیه بعقرب و از جبل باریکتر و در غیر پیدا انجیر بهم نمیرسد و چون کسی را بگزد در یک شبانه روز اگر بکشد از سه نمیگذرد و علاجش تبرید
و تخدیر تو [illegible] است حباری بفارسی هوبره نامند مرغیست تری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش دراز در آخر دوم گرم و خشک
و موافق مبرودین و گوشت و پیه او جهة ربو و ضیق النفس و بهق و پرده سنگدان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال او با مثل او
نمک سنگ جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخود حب ساخته خشک کنند
در قطع اسهال و در یکه زرب نامند بعد بلیت و خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهة ربو و عسر النفس و خاکستر پر او جهة ثالیل ضماد او نافع و گوشت
او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با هم وزن او حب القسم بسایند و با عسل بجیبی طعام کنند باعث محبت
مفرط میشود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف و بیضه او خضاب
خوبیست حبرج مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهرا الختن و با دار چینی
و آبکامه بودن روغنها استعمال نمودن حبوب بفارسی دانه نبات را گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است حبق العربی
اسم کل نبات ما بین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق او مراد فرنج مشک برییست حبق الفیل و حبق القنا مرزنجوش است حبق الراعی
برنجاسف است حبق قرنفلی فرنجمشک است حبق اترجی و حبق ترنجانی بادرنجبویه است حبق البقر بابونه است حبق خراسانی
تعله خراسانیه است حبق صعتری و کرمانی و حبق بستانی شاهسپرم است حبق نبطی حماحم است حبق التمساح و حبق الماء
فودنج نهریست حب المشیوخ مرو است حبق جبلی فلفمونیه است حبق النهر لوسیماخوس است حبق البقر کرسنه است حبر
مداد است حب القلقل در حرف قاف مذکور میشود حبق ریحانی شیح است حب القنب شهدانجست حبا قا خند قوقای
ربیست حب الخنکلا حب السمنه است حب اللهو کاکنج است حب الدهمه حب الغار است حب الدود کرم دانه است
و آن ثمر قنانست حب الفهم بلادر است حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند حب البطم حبة الخضرا است
حب الزلزلان لسان العصافیر است حب الرشاد بزر الحماض است حب الفقد تخم فنجنگشت است و گویند تخم بنجنکشت حب السجستانی
دانه قاقله است حب خطائی و حب السلاطین دند است حب اللنافوخ بلغه بغداد بیخ دلبوث خشخشت حب الاثل عذبه است
حب العرعر ابهل است حب الضراط ماز ریونست حب العروس کبابه است و گویند تخم شلوذ است حب خلو دانیوست

حب الملوک ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی گوید بلغة بغداد اسم قراصیا است حب العصفور روتق است و گویند اثلق است حب القنا عنب الثعلب است حبن و حبین دفلی است حبل المساکین لبلاب است حجب بلغه اهل مکه بطیخ هندیست حثلم شاه بلوط در روغنست حثره غوره انگور است حثر ما سربانی نعناع است حجر اسم هرچه از زمین صلب گردد از توالی رطوبات و جفاف مرة بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ بحسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال او میباشد رطوبه و برودة غالب سرد و موجب بیاض اند و قله سرد و باعث تکرّج و حرارة و یبوست باعث حمرتند و قلة آن سبب صفرة و حرارت مفرطه و رطوبه صعیفه موجب سواد و محک در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ او ظاهر میشود حجر لبنی سنگی است اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد و در دویم سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهة قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهة منع نوازل و قرحه و سلاق و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر عسلی سنگی است سفید و سائیده او مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیف تر از حجر لبنی است حجر مشقق سنگی است زعفرانی رنگ تو بر تو و از سکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه بسرنج و در قوة قریب بشادنج و اندکی از آن ضعیفتر و با شیر دختران جهة قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی حجر قبطی بلغه مصر او را نامند و آن سنگیست مایل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و گازران با و جامه میشویند در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و آشامیدن او با آب جهة اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و فرزجه او جهة قطع سیلان خون حیض و رفع بدبوئی رحم و ذرور او جهة قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه معتبره جهة قرحه چشم و با موم و روغن جهة منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافعست حجر حلبی سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار تند و منقی و جالی و جهة ازاله آثار ترکیب العهد و بیاض و انتشار بدن و ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط مایل بسفیدی با خطوط متوازی و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد ابن احمد گوید که نر و ماده میباشد ماده او مستدیر و سفید و مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبوه و بقدر جوزیست و بجهة حصاة زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مردانست در اول گرم و در دویم خشک و گویند معتدلست و مدر بول و مانع تولد حصاة و از یکدانگ تا نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب مفتت حصاة گرده و مثانه و طلای او جهة التیام جراحت و با عسل جهة تلیین صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است حجر الفلفل نزد مؤلف لاسیع حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید آن سنگریزهای شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با ان مخلوط شده کیفیته آنرا حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنگیست که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبریه او مبدل بسفیدی میشود و با اندک شفافی و سبکست و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و در دویم سرد و در اول خشک و جهة صرع اکلا و سعوطا مجرب دانسته اند و جهة جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در پارچه کبودی باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمرة و ثمر آن و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکعدس حجر افروقیی سنگی است مایل بخفت و ثقل و اجزای او مختلفست در صلابت و لین با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوة مجففه و اندکی قابضه و بالذع و محرق و مطفی و بسیار در جفاف قویتر و جهة قروح خبیثه متعفنه مفرد او با شراب و عسل نافع و محرق مغسول او با موم و روغن جهة سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاسالفه سنگی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل بتیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست ذرور او جهة ورم لهاة و جراحات و قطع نزف الدم نافع است حجر السلوان سنگی است سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان و نزف الدم و حرارة معده و اشتها او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یکعدس و نوعی از آن مایل بزردی و بسیار براق میست و از جمله سموم است حجر التجیرة سنگی است رقیق و سیاه چون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهة ریاح و ترکین و التیام جراحات نافع است حجر الکلب سنگی است که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور اندازد در عداوت مؤثر دانسته اند چون در آب یا شیر اندازند و از آن بنوشند دشمنی حضور را و در مجلسی باعث عربده اهل مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتر است حجر خزامی سنگیست سیاه و بدبو و از ثعلبیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر او ریزند شعله ور گردد و از روغن اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و درد چشم و جهة زنان عاقر و منع اذیت حیوانات موذیه و بخورش جهة گریزانیدن هوام مؤثر است حجر اعرابی بفارسی شکرسنگ و سنگ زخم نامند سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون

محرق او جهة جلای دندان و تقویه لثه نافع است حجر غاغاطس سنگیست که از وادی مشهور بقاقا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروف بجسم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و بعد از اطفای او بوی قیر میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودیست و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دویم گرم و خشک و محلل و ملین و شربت او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام مؤثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد او جهة نقرس و رویانیدن گوشت مفید و بخور او رافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنگی است که در او یافت میشود و در اسفنج مذکور شد و بهترین اقسام او سفید صلب است در اول گرم و در دویم خشک و مجفف بلذع و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب و امثال او جهة حصاة گرده و یرقان نافعست حجر خذفی سنگی است مصری شبیه بخذف و صفایحی و زود از هم ریزد بغایت خشک است و گرمی او کمتر و با قوة قابضه و با اندک حدة و قایم مقام حجر قیشور در ستردن موی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاد شدن او مؤثر است حجر المس سنگیست که با و کارد و شمشیر تیز میکنند و بفارسی فسان گویند و او الوان مختلفه میباشد و بهترین او سرخ و سیاه براقست و سنباذج قسم زبون اوست و سرخ او حار است در اول و باقی همه سرد و جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه سائیده او با سرکه جهة رویانیدن موی و آشامیدن یک درهم او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و سائیده قسم اغبر او بر روی مس جهة قروح که دفعه بهم رسد و محرق قسم سبز زیتونی او جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و با سرکه و نطرون جهة خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قیروطی جهة سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره و اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن او در چشم برودی آن جهة زیادتی قوة و جلای او مؤثر و ذرور قسم سرخ او جهة بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر الحیة بفارسی مهره مار گویند قسمی از ان بهم میرسد بقدر نصف فندقی و مایل بدرازی و برنگ خاکستر و بعضی سیاه و صلب و مخطط بخط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و قسمی معدنیست و با مهره نامند و بعضی گویند سنگیست ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند زبرجد است و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند بحال آید و او جهة گزیدن عقرب و سایر هوام دیگر ضعیف الفعل است و جهة دفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهة صداع و لثیرغس نافعست حجر هندی سنگی است که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و نسائیده او مایل بسرخی و زردی و شاذنه هندی نامند و ذرور او جهة قطع خون بواسیر و جراحات بی‌عدیل و آشامیدن یکدانگ و کمتر آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و جراحات و سم عقرب مفید است حجر منفقی بنون بعد از میم و بعد از فا سنگی است که از نواحی مصر آید شبیه بسنگریزه و ابلق و او الوان مختلفه و طلای سائیده او با آب باعث بیحسی عضو میشود حجر البرام سنگی است سیاه که از او دیگ و ظرف میسازند و در خراسان بسیار است جهة تقویة لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است حجر الکرک سنگیست بسیار سفید و از هند و از ساحل دریای هند خیزد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان در آخر دویم سرد و خشک رادع و جالی و جهة خفقان و غشیان و عطش و التهاب و ذرور او جهة رفع نزف الدم و اکتحال او جهة رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جهة جلای دندان و رفع زردی او و جمیع امراض ردیه او و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شر و مجالس و داشتن او رافع نسیان و سم و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن او در منزل متباغضین بدستوریکه بدانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک سنگی است ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بخار دهان متواتر با و رسد طعم زعفران از او ظاهر شود و چون با عضا را بمالند چرک را زایل کند و بعضی از ان سنگ با ترتیب دهند در دویم سرد و خشک و جهة درد گرده و عسر نفس شربا و جهة دفع بیاض چشم با شیر مرضعه پسر اکتحالا بغایت نافع و قدر شربتش یکدانگ است حجر الدیک سنگی است بقدر باقلی و از آن کوچکتر و بینه مایل بتیرگی و در سنگدان خروس متکون میگردد و در دویم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهة رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهة رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او در آن گذاشته باشند جهة تشنگی مفرط بغایت مفید است حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند و او اقسام و الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در دویم خشک و ذرور او جهة تجفیف و التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا

و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تا حی سم کرده باشد دیگر جذب و در حین جذب سم لون او متغیر گردد

نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لته بسته باشند جهة عسر ولادت مؤثر است **حجر المقناطیس** سنگ آهن رباست و از انهای عمان
و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبون ترین او سیاه است در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون
قوهٔ جاذبهٔ او از ربودن آهن ساقط میشود و از مالیدن سیر رفع قوهٔ او میشود و در انحال هرگاه در خون گرم اندازند اعادهٔ قوه کند
خصوصا اگر در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبه نیز مسقط قوهٔ اوست و شرباً مقوی سپرز و جگر و مزیل
هما و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهة رفع مضرت
جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب الاثر و جهة قطع نزف الدم و التیام جراحت و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج است و قدر شربتش تا نیم قیراط
و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن او رافع کزاز و درد دست و پا و تعلیق او بر طرف چپ
جهة عسر ولادت و درد زائیدن مؤثر است و گویند چون حایض مس او کند این اثر از او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد داغ
با گلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری اکتحال نماید و شخص مکحول بمقناطیس
مدة مدید نظر در شخص مکحول بآهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول گردد که ما فوق او متصور نباشد و مجرب دانسته اند **حجر بولس** سنگی است
شبیه بهورهٔ ارمنی و از آن پوچ تر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل قوی و تدهین بروغن زیتونیکه در او جوشانیده باشند جهة رفع
ماندگی بسیار مفید است **حجر المثانه** سنگی است که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و آشامیدن او جهة تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهة سنگ
مثانه بی‌نفع است و اکتحال او جهة رفع بیاض چشم سود بلیغ است **حجر الحمام** حجریست که در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگ و سست گرم و خشک و از
ادویهٔ قویه سرطان رحم است و ضماد او جهة رفع سرطان غیر مزمن سود بلیغ است **حجر البقر** سنگی است که در زهره و شیردان گاو متکون
میشود و پاز هر گاوی و اندرزا نامند و مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او مایل بسفیدی و
و زردی و بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدهٔ حدقهٔ او مستدیر گردیده لاغر میشود و اکثر
اوقات فریاد میزند و فاد زهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهرهٔ او متکون میشود از یکدانگ تا چهار مثقال میباشد
و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دویم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة
و اکتحال او مقوی باصره و رافع بیاض چشم و طلای او جهة بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز جهة حمره و نمله ساعیه
و امثال آن و با شراب جهة رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یکعدس او
با آب چقندر جهة نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام طلا فاصله یا در حمام تا چند روز و از عقب آن گوشت آب
مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن و از مجربات دانسته اند و مضر محرورین و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و کیفیات
او قاتلست و آنچه در روده گاو متکون میشود بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیفتر است **حجر الایل** سنگی است که در گاو کوهی متکون میشود
و در پاد زهر مذکور شد **حجر الحوت** جسمی است که در سر ماهی متحجر میشود سفید و صلب و پهن میباشد گرم و حاره و در ریزاندن سنگ گرده
بغایت قویست **حجر بحری** جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوف و دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد
و قسمی از الکمت است و از یکدانگ تا دو دانگ او در تفتیت حصاة هر عضوی مؤثر است **حجر الافروج** سنگی است که مانند قیشو ر بر روی آب
میایستد و از تنبول خیزد و مجفف و قابض و یکدانگ او در حال رفع سم عقرب میکند **حجر الرحی** سنگی است سیاه و با سوراخها مانند سفنج
و با صلابت و از جبال طرف شرقی حلب خیزد و در آخر سیم گرم و خشک محلل و حابس خون حیض و چون گرم گردد و سرکه را بر آن ریخته بخور آن
بیمار را نگاه دارند باعث ازاله ورم و رفع نزف الدم و رعاف و خون حیض و نشستن مقعد بسرکه که در آن تافته او را انداخته باشند جهة
بروز و نطول او جهة محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم او جهة بواسیر و منع حمل و طلای او جهة استسقا نافع است **حجر**
ارمنی سنگی است لاجوردی اغبر و با رطبیه و نرم و املس و قسمی از او قرمزتیره و از ارمنیه خیزد و در دویم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی
سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی گرده و مثانه و بالخاصیه جهة جذام مفید و مستعمل مغسول اوست و مضر معده و مغثی و مصلحش
کتیرا و عسل و سنبل و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است **حجر الکیس** سنگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد
و قسمی از الکمت است **حجر النسر و حجر العقاب** نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و این اله وله قائل انکار است و مولف
تذکره او را الکمت دانسته و ظاهر آنست که قسمی از او باشد چه الکمت چهار قسمست و قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید
و با نکاه آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است **حجر بارقی** سنگی است شبیه به حجر خذفی و بقدر

کف دست و سبک و اندکی از او جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از جذب آن بقعر آب رود و چون در آفتاب بگذارند آبرا پس
دهد جهة استسقای زقی نافع است که چون موضعی از حوالی ناف جراحت کرده بر آن ببندند جذب رطوبات کند **حجر الخمار** قسمی از حماما
و چون رافع خمار است باین اسم نامیده اند **حجر الابیض** سنگی است سفید و سائیدهٔ او مثل شیر و جهة عسر بول و در جمیع آنچه فادزهر
حیوانی نافعست بدستور او نافع و گویند او حجر لبنی است و مراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج ابنیه است **حجر القیشور** سنگیست متخلخل و سفید شبیه
باسفنج و بر روی آب میایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد در اول گرم و در
سیم خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهة ضیق النفس و طلای او جهة ستردن موی
و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات بآن کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهة جلای دندان و استحکام
لثه و بردن گوشت زیاد و قروح غایره و شبکوری و رفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهة رفع صداع و تقویه بصر مؤثر است
حجر الیشف بفا و بباء موحده عبارت از یشم فارسی است و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونیست پس سبز مایل بزردی
پس سبز صاف و بعد از آن سبز مایل بسفیدی است و در آخر دویم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی
و خفقان و حرقة البول شرباً و با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهة خناق و بر معده و بر مری جهة تقویه معده و بر ران جهة
عسر ولادت و در دست جهة سحر و رفع چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند چون قمر در برج انثی باشد بر آن صورت انسان نقش کنند تعلیق او
جهة جمیع آلام باطنی نافعست و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان از شرط دانسته اند و قدر او را یک مثقال بودن شرط
شرط میدانند و قدر شربتش یکدانگ **حجر الخطاطیف** سنگی است بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از سراندیب خیزد و گویند چون
بچه خطاف را از زعفران زرد کنند اوگمان یرقان کرده آن سنگرا با شیانه خود میآورد و در دویم گرم و خشک و شرباً و طلاء جهة یرقان
مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهة خفقان نافعست و مولف مالابد تصریح نموده که آن سنگی است که چون بچه خطاف را در ایام
نورماه شکم بشگافند دو عدد از آن یابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد **حجر الاحمر** نوعی از الماس است برنگ پنج مرجان
و یکدانگ او سم قاتلست **حجر اناغلیطس** سنگیست سائیدهٔ او مثل خون و جهة دمعه و طرفه نافع است **حجر لوقو اغرافس** سنگی است که
گازران بدان رخت میشویند سائیدهٔ او مجفف بلدغ و جهة قطع سیلان مواد و تخفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافعست
حجر النمر سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ و بقدر مغز بادام و از آن گوچکتر و از پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند سیر
بریده شود و طلای او جهة جراحات و تعلیق او جهة منع آبستنی زنان مؤثر است **حجر السطرلیط** سنگ مرمر است ضماد محرق او با زفت
جهة تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهة درد معده و ستون او جهة تقویه لثه نافعست **حجر الرخام** سنگ سستی است که بر قبرها نصب
کنند و اقسام میباشد و مراد از قسم سفید است در آخر دویم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهة جراحات و با سرکه جهة تحلیل
اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهة بهق و آثار و ذرور او جهة خون بواسیر و آشامیدن مسحوق او با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهة
رفع دملهای دموی مؤثر است و گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان و شرباً در روز شنبه
و چهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم معشوق و قصد رفع عشق رافع عشق است **حجر الاسود** باصطلاح اهل صناعت موی سر است **حجر**
الیرقان حجر الخطاطیف است **حجر الزناد و حجر الاصم** حجر النار است **حجر الیاد** زهر حجر الحیه است **حجر السم** پادزهر معدنی
حجر آن باصطلاح اکسیریان طلا و نقره است **حجر اللازورد** لاجورد است **حجر الحدید و حجر الهنود** حجر المقناطیس است **حجر**
الفاج حجر اعرابی است **حجر لحاقیطوس** حجر غاغاطیس است **حجر الماء** سنباذج است و گویند اسم شبه است **حجر المصفی** سبج است
حجر الاثد احجر المس است **حجر الدم و حجر الطور** شادنج است **حجر النور و حجر الروشنائی** ارشد است **حجر عراقی** حجر المحک است
حجر منوته تکلس است **حجر النساء و حجر الماسکه و حجر الولاده** الکت مکت است **حجر الهبت و حجر النسر و حجر العقاب** حجر الیسر
و حجر الهجر اثاملست **حجر الشقاق و حجر الشعر** حجر القیشور است **و حجر الرجل و حجر الحکاک** نیز نامند حجر شجری تبدانست **حجر الیس**
پادزهر حیوانیست **حجر البلور** بلور است **حجر حدیدی** خماهانست **حجر الزیتون** حجر الیهود است **حجر افروی** حجر الافروجست
حجر الزیبق زنجفر مخلوق است **حجر جبل** فحیستست **حجر الاسیوس** اسیوس است **حدید** بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد نر او فولا
و ماده او نرم آهن است در دویم گرم و در سیم خشک اند و فولاد طبعیرا شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ
سوختهٔ بز و حجر الرخام را با لتوتیه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم میشود و قسم عبارة از وست و هرگاه بارصاص یا مرتشیا

با برنج الفار یا از برنج گداز ند بمرتبه رصاص زود گداز شود و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را از او بسوزانند
بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن آنستکه آهن متعارف را در کورهٔ مخصوصه با آتش بسیار
تند تا یکهفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد یا زهره حیوانات سائیده بر وریخته آنقدر بتابند که در جسم او داخل شود
دگر بند چون آهن را تا ده یکبار در روغن کنجد تطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود جذب کند و آب
آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهة جراحت امعاء و اسهال مزمن بواسیری و ورم سپرز و تقویهٔ معده و سلس البول و درد مقعد
و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافعست و شراب آهن تافته در رفع خفقان و استسقاء و ضعف جگر و معده و باه
قویتر از آب تفته است و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعد قویتر است و خبث الحدید و زعفران
الحدید انشاء الله مذکور خواهد شد حدآد بفارسی غلیواج و بترکی جلقان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشکست مطبوخ او
با کندنا و مداومت خوردن او قاطع بواسیر است و اشامیدن قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و کلاب
جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة زحیر و بواسیر و سوخته پر او بقدر یک دانگ
تا دو دانگ با آب اشامیدن جهة نقرس بعد ملیست و مجربست و در رفع غدد بلغمی و سلعه بعدیل و تدهین بروغنی که بیضهٔ او را در آن بسیار
جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهة برص مجرب دانسته اند و جهة فالج و نقرس و تقویهٔ اعصاب نافع و خون او جهة ربو و اکتحال
زهرهٔ او که خشک کرده باشند با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهة رفع سم هوام مجرب دانسته اند خصوصاً چون در
آب بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد مانع خواب او میشود
حدق اسم بادنجانست و باین اسم چیزی را که شبیه ببادنجانست مینامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل بچهار و بیدانه و در تابستان
بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندک بزرگتر و رسیدهٔ ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان بری
و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم گرم و خشک و اهل شام جابه با و شو سند بسیار جالی و قائم مقام صابون و بخور او جهة بواسیر
بعدیل و طلای حجازی او را جهة گزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و تدهین بروغنی که در آن جوشیده باشد جهة اعیاء
و تقویهٔ بدن و درد گوش نافع و حمول او با عسل جهة گرم معده مؤثر و خوردن او با خطر مورث کرب و مصلحش سکنجبین است حدید اصفهانی
خماهانست حد حلبا است حدج حنظل است حدق هر گلی که مستدیر و شبیه بچشم باشد حرمل بلغهٔ سریانی نوعی از سداب کوهی
میباشد و بفارسی اسپند نامند نبات او بقدر زرعی میشود و از یکبوته چندین شاخ میروید و برگش مایل بتدویر و غلاف دانههای او مدور
و مثلث الاضلاع بخط با اندکی سرخی و تخمش سیاه مثل خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن برگ مثل برگ بید
و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانهٔ او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش تا چهار سال باقی میماند و لطیف و محلل ریاح امعاء و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم
غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات و نقوع او جهة تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبیع و جرم او جهة مصروع
و تسخین بدن و اعصاب دماغ و رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقاء و رفع جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان
نافع و چون یکوقیهٔ او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقیی قوی و
غایة است و در تنقیهٔ سینه و آعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بعدیل و هرگاه بقدر یک رطل او را در شراب یا آب انگور
که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند
و اعادهٔ حمل زنانی که در وقتی حامل نشده باشند و بعد از آن نشوند فایده و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون
پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یکمثقال و نیم از حرمل نا کوفته تناول نماید رفع آن علت کرده و مجربست و چون با
تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهة رفع ضیق النفس بعد ملیست و چون زجاج محرق اضافه نمایند تنقیت حصاة
نماید و اکتحال او با زعفران و زهرهٔ مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهة رفع ضعف بصر امتلائی و نطول مطبوخ او جهة تقویهٔ
اعضا و سیاه کردن موی و ازالهٔ خدر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت او جهة رفع امراض جگر و سل و ضماد او با
روغن شبت بر ناف بهیکاه جهة رفع قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهة رفع نزله و حمرهٔ چشم و قطور او که در آب تر
و روغن زیتون جوشانیده باشند جهة گرانی سامعه و کری و دوی و طنین بخور او جهة درد دندان و تعلیق او در لته کبود در رفع

اسحاق منع آرای

سحر و گویند افشاندن او در خانه باعث تفرقه و بخور او مبطل این اثر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب
میوههای ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش تردمانا و گویند تخم سداب است و حمول بیخ او که با روغن
ابر سا سائیده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغ و جهة فالج و لقوه و بمار
و رعشه و ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حقنهٔ آن جهة عرق النسا و درد کمر و برد گرده و رحم مفید است حرف بیای تحتانی و بای
فوقانی نباتیست که بر روی زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و ما بین برگها اوراق طویل برگهای کوچک در سیم گرم و خشک
و مفتح سدد و جهة بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافعست و مصدع و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرمله نباتی است
حجازی و از جمله یتوعات و بقدر قامتی و پر شیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را بجهة جرب بسیار مؤثر دانسته
اند حرف اسم نبطی حب الرشاد و نبات اوست و از جنس تره تیزک و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در
جرجیر صفحهٔ او مذکور شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل بتدویر و با تشریف و نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده
و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و
بری او شدید الحرافه و شبیه ببستانی و از آن بزرگتر و قوی تر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی او
و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام و
و مخرج فضول سینه و بجهة انحدار بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان حرک امعاء و معده
و تقویهٔ اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهة قولنج و با عسل جهة سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد
و با زرده تخم نیمبرشت و عسل جهة شکاف عضل سینه و تنقیه مواد که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و بوداده او بغایت قابض و جهة سحج
و اسهال بلغمی نافع و مضر کرده و معده و مصلحش شکر و جبازی و بدلش حرمل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیمبرشت بغایت
مبهی و مصالح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهة ازالهٔ برص بغایت مؤثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه
و نطول و شرب او جهة منع ریختن موی و با سویق و سرکه جهة عرق النسا و اورام حاره و ضماد او مسکن درد گزیدن عقرب و با عسل جهة ورم
سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه سر و قوباء و با نار فارسی و ریختن موی و با آب و نمک جهة تفتیح دمل و با سرکه جهة بهق و برص مفید و با
خون خطاف جهة رنگ کردن وضح که هرگز زایل نشود و با زفت جهة درد سر کهنه و با غار جهة درد اسافل و کمرگاه و با صابون و عسل
جهة نمش مجرب و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول طبیخ او جهة پاک کردن چرک زیر موی و در رفع رطوبات لزجه مفید است حرف
بابلی نبات او بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ ترب و با خشونه و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در تکابن خاص تره ددرماز ندران
کوله تره و شاهتره نامند گرمتر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و معین جنین و مخرج و منفجر دبیله و جهة امراض بارده
و عرق النسا و مقیی قوی و مسهل خون بسبب شدهٔ تفتیح و جذب و در سایر افعال قوی تر از حرف بستانی و شانزده قیراط کل او مسهل و
مقیی اخلاط مره و قدر شربتش یکدرهم است حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانیست عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید چون
او کمتر از رشاد و خردل سفید و خردل فارسی نامند و بعضی حرف بابا را باین اسم مسمی دانند در کشف رطوبات و آروغ او رند
و در سایر افعال مثل رشاد است حرف السطوح حرف مشرقیست حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است بقدر زرعی
و با شاخهای باریک و برگ او از جانب پهن مثل نبات خرنوب و شبیه ببرگ شیطرج و از آن نرمتر و سفیدتر و ثمرش مثل فلکه و تخمش
سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اصحه بدل او و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی
و مطبوخ نبات او با نبات او جهة نزلات در رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست که در کنار آبها میروید
و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و در اول تکوین مستدیر و در آخر با تشریف میشود و او غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها
ایستاده میروید و برگش بی تشریفست تازهٔ او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و منضج و مدر بول و حیض و جهة علتهای بارده باطنی
و ضماد او جهة قروح و بثور و کلف نافع است حرشف اسم نبطی و بعربی هیشر نامند و بفارسی کنگر است بستانی او را برگ بزرگتر
از برگ کاهو و با رطوبه چسبنده و املس و مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزا
زرد رنگ و تخمش مایل بسرخی و با لزوجه و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تراست و با

رطوبة غصلیه ومبهی ومدر بول وحابس طبع ومسمن گردد ومثانه ومحرک جماع ومحلل ریاح وهاضم غذا وجهة قرحه شش وانقباض اطراف عضل
وجراحت امعاء وضماد او جهة داء الثعلب وخوشبو کردن عرق وموم روغنی که با شمع مثل او آب کنگر ممزوج کرده باشند بجهة تحلیل اورام
صلبه سریع الاثر وجهة برص نافع ونطول او جهة خارش بدن وضماد بیخ او جهة سوختگی آتش والتوای عصب مفید ومضر دماغ ومولد
سودا ونفاخ ومصلحش ادویهٔ حاره وروغن وسرکه است وقسم بری را که مراد از مطلق حرشف است برگ سیاه تر وکوچکتر وساقش پر
برگ وخارش تندتر ودر سرش چیزی بقدر انار وخاردار وبیخش سیاه وغلیظ ودر آخر دوم گرم ودر اول خشک ودر جمیع خواص
قویتر از بستانی ومصلح مواد متعفنه ومخرج مواد غلیظه سینه است ومضر محرورین ومصلحش سرکه وترشیها است وطلای اجزای لطیفه
کل او با سرکه جهة جرب ونطول طبیخ جمیع اجزای او جهة خراز ودفع قمل نافع است وقسمی از بری که مباق وکوچک وپرخار است خوع نامند
محلل ومقی است وصمغ حرشف را بفارسی کنگرزد نامند وانشاء الله تعالی مذکور خواهد شد حردون حیوانیست شبیه بوزغه ودر
بری واز آن کوچکتر مثل مار کوچکی دست وپا دارد وسرش باریک وطولانی ودر عرض روزی متلون بالوان مختلفه میگردد ودر طبرستان
ماچه کول ودر اصفهان مال مالی نامند واز جمله سموم است ودر خانها وکوهها یافت میشود در سیم گرم وخشک وتعلیق دل او که در لته سیاه
بسته باشند جهة تب ربع وطلای جلد محرق او با عسل سحق کنند واعضا است بحدیکه از ضرب وقطع متألم نگردد واکتحال خون او جهة تقویه باصره
وسرگین او جهة بیاض وحکه چشم وضماد او جهة تنقیه بشره ورفع جمیع آثار مفید است وسرگین او سفید وسبک ودر بوی شبیه بشراب میباشد واین المدلله
که ضماد پیه وگوشت او موی را ببرد وتعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه وشهوت جماع است وبدستور تعلیق مهره پشت او که قریب بکرده
او باشد بر کمر شخصی باعث شدة قوه جماع است واز محمد بن احمد نقل نموده که خوردن بیکقیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب
البته قاطع منی است واز چشم چپ او با نخود سیاه مطبوخ وده استار روغن گاو بغایت محرک باه ومسخن گرده وچون حردون را باسم صاحب عرق
النساء صید کرده رگ باطن ران او را جسته موضع را شکافته آن را باسم صاحب عرق النساء قطع کند وبعد از ان با دست ریزه نماید بدون آنکه با آلت
رفع آن علت میشود وگویند مجربست وگر بصحت رسیده وخوردن گوشت ومرق او مورث جذام است حرباء بفارسی آفتاب پرست گویند
او حیوانیست شبیه بموش ودنبالش بلند وموی او افشان ونظر او همیشه بر آفتاب در چهارم گرم وخشک واز جمله سموم وخون او مانع روئیدن موئی که
کنده باشند ورفع آثار جلد وطلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد وگوشت او مورث سل ودق است ویکدرهم او کشنده
حرجوان ملخ بی بالست ودر جراد مذکور شد حرزة البقر حجر البقر است حرزة الحمار حجر الحمار است حرجل ملخ بزرگ سبز است
حریث بتای مثلثه مارماهی است حرق املس بلغه اندلس جلبوب را نامند حرض بضم حا خاک خالص وبکسر وفتح حا خاک سنگدار است
حریضه طعامی است که بفارسی کاچی گویند حرمل ابیض وحرمل عربی قسمی از حرمل است ومذکور شد حرمدطین سیاه است وانچه را
ولون او متغیر شده باشد حرمط اسم عربی آزاد درخت است حرمانه اسم بطی مرماقین است که حرمل نیز گویند حرشا وحرتاشین بتای مثلثه
خردل بریست حرض اشنان است حریر ابریشم است حرنقان اسم مشک است حرب طلع است حراب اسم عربی اشتر خار است
حرز الشیاطین علف الزلال است حربه بتوحید بطوس است حزا بری وبستانی میباشد واز مطلق او مراد بستانی است ودر مازندران
انار بچه گویند ساقش بقدر انگشتی واز آن باریکتر وشاخهای او باریک ومتشعب از بالای ساق میشود وقبه او شبیه بقبه زردک بری واو مایل
بزردی وتخمش عریض ومایل بطول وتند طعم وباعطریه وبرگش شبیه ببرگ گشنیز واز آن بسیار ریزه تر وبیخش شبیه بزردک وسفید وبا اندک
تندی وطعم او بدستور برگ او مرکب از طعم زردک ورازیانه وصاحب بحث وسعید جرجانی وابن تلمید گویند که در طبرستان او را احجفری نامند
وظاهر احجفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شد در اول دویم گرم وخشک وهاضم ومدر بول وحیض وکاسر ریاح ومعطش وجهة رفع سموم بارده
وهوام وبدبوئی دهان وتقویه باه نافع ومصدع وموجب رمد وجرب وبثور در محرورین ومصلحش سویق وآب سرد وکاسنی وترشیها وبقول بارده است
حزا بری وحزاه نیز گویند دو قسم میباشد واز جمله سداب بری شمرده اند یکقسم در مازندران او را احجفری گویند برگش شبیه ببرگ کرفس وبقدر
برگ گشنیز وتخم او سبز وخوشبو وبهترین اقسام وگرمتر از بستانی وجهة ریاح وادویه قتاله بارده وسم عقرب وتقویه هاضمه ومجفف منی است وقسم دیگر
ساقش باریک وبقدر ذرعی وپربرگ وبرگش شبیه ببرگ سداب وبازغب وخوشبو وطعم او تلخ وتخمش شبیه بانجدان ودر زوفرا عبارت از تخم او
وبفارسی دیناروبه نامند در سیم گرم وخشک ونایب مناب جاوشیر است ومقوی معده وجگر ومحلل ریاح وهاضمه ومفتح سده جگر وسپرز ومسخن
گرده ومسمن او ومقوی ومنقی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وبوئیدن او جهة زکام ورطوبات دماغی وبرودت دماغ وضماد او جهة تسکین درد ورم
بواسیر وطلای او وبرگ او با عسل جهة جراحات آکله وضماد جمیع اجزای او با شراب یا روغن بنفشه جهة رفع سم هوام ودو درهم او با اندک شراب جهة

اسامی مع الزاء

گزیدن هوام نیز نافع است وجالینوس باخاصیه او را جهة سعال یابس مفید میداند وتخمش در افعال قویتر از دیگر اجزای اوست ومضر سر ومجفف
منی ومصلحش او در تجربه وبدلش سداب است هرگاه از اجزاء دیگر حزا یافت نشود وقدر شربتش تا سه درهم واز تخم او تا یک مثقال حزاز الصخر حزازیست
که بر روی سنگهای نمناک متکون میشود وسبز ومایل بسفیدی وچون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد ودر مصر حنا قریش وبفارسی گل سنگ وبدیلمی
سنگ حنا گویند سرد وخشک وباقوه جالیه وضماد او جهة اقسام قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارة اعضا واورام حاره وورم زبان وباعسل جهة
یرقان نافع است حرنبیل بلغه عربست وکف الدابه وکف النسر ویونانی مریاقان نامند ومراد از و بیخی است سطبر وسفید مایل بتیرگی وزردی وطعم او
شیرین مایل بتلخی وامین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ونبات او انبوه وبرگش شبیه ببرگ سیب واز آن عریضتر وپرزغب وساق مجوفی از وسط او رسته
ما بین زردی وسرخی وپرزغب وبرگهای ریزه احاطه ساق نموده وبلندی او تا دو ذرع ومنحرف بجهة اسفل بحدیکه ملاصق زمین باشد ودر سر او چیزی مجلل
مثل اسفنج ودرونش با اندک رطوبة وخارهای ریزه در اطراف او وگلش مایل بسفیدی وزردی وتخمش محیط ساق او مثل فراسیون وبی شعبه وشاخ و
او نزدیک آبها در بلاد شام وکوهها وبیت المقدس وطبرستان وبهترین او نرم تند بوی شیرین است در وسط دویم خشک ودر اول سیم
گرم وباتریاقیه وقوتش تا بیست سال باقی است ومفتح ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشاء وجهة رفع صداع کهنه ومنع تصاعد بخار وتقویه دماغ و
قطع نزلات ورمد ودرد لهاة ولثه وسینه وسعال وربو وضیق النفس وقولنج ورياح غليظه وضعف جگر وسپرز وباعسل جهة حصاة ومداومت تا یکهفته
ده روز جهة استسقاء لحمی وزقی وبا سکنجبین جهة نیکو کردن رخسار وبا مغز تخم خربزه جهة گرده وبا گلنار جهة قطع سیلان خون وبا آب کند ناجهة ساقط کردن عنق
ومداومت خوردن با آب کرفس جهة تحلیل انچه در انثیان بهم رسد وبا صبر جهة رفع مفاصل وعرق النساء وضماد مطبوخ مهرای او با سداب وسیر در روغن
زیتون جهة فالج ولقوه وکزاز وخدر وعرق النساء وقطور در گوش جهة گرانی سامعه واکتحال او جهة بیاض وناخنه وسلاق واشامیدن او جهة سموم
حیوانی ونباتی وتقویه باه باجماع اطباست خصوصا با شراب وبدستور طلا کردن او واشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یکشب موجب عدم تاثیر
سموم است تا مدة یکسال وگویند تا مدة العمر وبا آب ونمک جهة سقطه وضماد تازه وخشک او جهة منع ورم جراحات والتیام او بغایت مفید
وگویند مضر ریه است ومصلحش انیسون وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال ومؤلف لا یسع بیان نمود که صمغی از آن در شام بهم میرسد که شبیه بسوریجان
وصلب است ودر رفع اثر سموم مراد در عرض سال مخصوص او دانسته اند حرهم سراج القطرب است حسک بفارسی خارخسک گویند بری وبستانی
میباشد وبستانی بهتر است شبیه بنبات سنداونه وشاخهای او منبسط بر روی زمین وبرگش شبیه ببرگ زیتون وشاخهای او خاردار وثمرش صلب
وسه پهلو واز نخود کوچکتر وسفید واطراف او تند مرکب القوی وخشکی او غالب وجالی ومدر بول ومسکن درد مثانه وافزاینده منی ومفتت حصاة ومنفج
ورادع وملین ورافع قولنج حار وبا شراب جهة ادویه سمیه وضماد عصاره وطبیخ او جهة ردع ورم حار ومنع حدوث وریختن مواد باعضا وباعسل
جهة قلاع وعفونه دهان وورم عضل حلقوم ودرد لثه واکتحال عصاره او مبرد ومجفف ورادع است ودو مثقال عصاره خشک بری او با شراب
جهة سم افعی وپاشیدن آب طبیخ او جهة برطرف شدن کیک بغایت مؤثر وچون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویه باه بیعدیل
وقدر شربتش تا پنج درهم ومضر سر ومصلحش بادام وروغن کنجد است وتخم آن در افعال مثل عصاره اوست وروغن او که از آب وروغن کنجد ترتیب داده
باشند طلا نمودن وحقنه او واشامیدن او جهة تقویه باه ودرد مفاصل ونیکو کردن رنگ رخسار ودرد کمر ودرد گرده وعسر بول وچکانیدن در
مالیدن او در احلیل وعانه وکمر جهة حصاة گرده ومثانه مؤثر وقدر شربتش هفت مثقال است با منضج یا فید عسل وچون خسکدانه را با شیر تازه پخته
خشک کنند در تقویه باه بیعدیل است حستو بتشدید واو اسم مایعاتی است که از حبوب وغیر او ترتیب دهند وبطریق قهوه توان خورد حسل
بفتح اول ودویم گیاهیست شبیه بصعتر وبرگش درازتر وبزرگتر وتیره رنگ ویونانی جسمی گویند در دویم گرم وخشک وپخته او مقوی معده
وهاضم ومصلح طعام فاسد شده وجهة خوشبوئی دهان وآروغ وبا شراب جهة گزیدن رتیلا وعقرب مفید وقدر شربتش پنج درهم است واستعمال او
نیز جایز است حسل بکسر اول وسکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغه مصر بسباج است حسن لبه اسم فارسی حصی لبانست حسن یوسف
اسم فارسی حاشیشان است حشیشة الزجاج گیاهی است که در شوره زارها وخرابها میروید شاخهای او باریک ومایل بسبزی وبرگش خشن
وپرزغب وبر شاخهای او چیزی شبیه بتخم وبقدر برنج وخشن وبی مایه تلخ وبرجا میچسبد در دویم سرد وتر ومحلل اورام ورادع ومفتح سده تا اقطار و
جالی وچرک زدوج بالکلیه زایل میکند واز همه بیان اسم سیمی است وزایل کننده بواسیر ودو اوقیه عصاره او باشیر وعسل جهة سرفه کهنه
بسیار مؤثر وضماد عصاره او جهة اورام حاره وبا سقیداب جهة حمره ونمله وبا قیروطی وروغن حنا وبا پیه مرغ جهة نقرس ومالیدن برگ او جهة
قوبا وغرغره او جهة ورم لوزتین وبا روغن گل جهة درد گوش مفید ومضر سر ومصلحش نبات وخشخاش وقدر شربتش تا دو درهم است حشیشه
اسم اصطلاحی بنگ است حشیشة الداحس گیاهی است منبتش سنگلاخ وبرگش شبیه ببرگ عدس واز آن بزرگتر در آخر دویم گرم او

اسامی مع السین
اسامی مع الشین

ومحلل ولطیف و ضماد او جهت داء الحیة وقروح شهدیه نافع است **حشیشة العلق** امین الدوله گوید که او را در گیلان خش نامند و از جملهٔ پودنه است و در مازندران اوجی گویند و او شبیه به سنبر است و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده مینماید و در سایر افعال قوی‌تر از اقسام فودنج است **حشیشة العقرب** حامر یا است و طلوغه حجاز بولا موتر نست **حشیشة الکلب** فراسیون است **حشیشة البرص** گیاه اطریلال است **حشیشة الخنازیر** اسانیه دخشیزکست **حشیشة الطحال** و **حشیشة الدود** اسقولوقندریون است و چون اثر این اسم اخیر مانند که در قدیم مشهور باربعه واربعین بوده و الحال بسبعه و سبعین نامند **حشیشة السلحفاة** و **حشیشة اللجاة** الس است **حشیشة البراغیث** بلغه شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مرداز و گیاهیست که کیک را دفع میکند و در طبرستان کیک داش نامند و قسمی از دوقس شمرده اند **حشیشة المعدن** گیاهیست سفید و صلب قریب بسنگ و چون شکسته شود اجزای او ریزه ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله او بر طرف نمیشود و در بیش سمند را نامند و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث صحت وطراوتست **حشیشة الادرام** امیرونست **حشیشة السلطان** حرف ابیض است **حشیشة الاسد** اسد العدس است **حشیشة السعال** فنجیونست **حشیشة الافعی** بلسکی است **حشیشة السنتوریا** در بنجویه است **حشیشة** فلنشقاقل است **حصرم** بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارس مبز است در اول دویم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد و خشک و مطفی حرارهٔ خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و ضعف و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معدهٔ سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تخفیف و مصلحش گلقند و انیسون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنج است و رب غورهٔ قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویه احشا و غثیان صفراوی و رفع خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهت تب صفراوی مجرب و عصارهٔ او که در آفتاب خشک گرده تا همین آثار دارد و جهت خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلای او با آب کنند تا جهت تخفیف بواسیر و قرحها و جهت تنقیه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت ناصور و حرک گوش و غرغرهٔ او جهت ورم حلق و حقنهٔ او جهت قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تاکل مفید و آب او در افعال مثل عصارهٔ او و مقوی قوهٔ ماسکهٔ معده و چون توتیا را با او پرورده کنند در سیر بسیار ادو حین را بغایت مقوی فعل آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصارهٔ او یک مثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق و شربت او که از آب غورهٔ قریب بشیرینی سه جزو و عسل کف گرفته یکجز و ترتیب داده بحیال پرداد گذشته باشد جهت رفع وبا و تقویه یافه قوی مثلی بغایت موثر است و در سایر افعال مثل عصاره است **حصی لبان الجاری** و بفارسی حسن لبه گویند و آن صمغ ضرو مینی است و کمها عصارهٔ از او ست و مؤلف تذکره گوید که اهل این صناعت تحقیق نموده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق کردم که صمغ ضرو است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده بتدریج بقدر حنجره میشود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها و سفید و مایل بسرخی و سیاهی و محلل و جاذب و در دویم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سپر و رخایدن او جهت تقویه لثه و طلای او جهت حبس کردن نزلات و قطور او با روغنها جهت درد و باد گوش و آشامیدن او جهت مغص و تقویه معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه **حصی الاسفنج** حجر الاسفنج است **حصی حرمس** بحای مهمله و خای معجمه حلبون است **حص** ورس است **حصاة** بفارسی سنگریزه نامند رادع و مجفف و سائیدهٔ او مثل غبار جهت نزف الدم جراحات و رفع ورم او مفید است و انداختن او در کوزهٔ آب مصلح غلظت او و مقوی احشا است **حضض** مکی و هندی میباشد و مکی او را بیونانی لوقیون نامند و آن عصارهٔ برگ و تخم نباتیست خارناک قریب بنه زرع و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه ببرگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف و برنگ خون میگردد و از آتش ملتهب شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و زعفران و صبر میسازند محلول او برنگ خون نمیشود و باطن او یاقوتی نمیباشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دویم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع او و آشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و او راحیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارهٔ کرده و التهاب و تشنگی و حقنهٔ او جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و غرغرهٔ او جهت ورم حلق و مضمضهٔ او جهت تقویه لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعده و تقویه موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد مزمن نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و حماما و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و بدلش حضض هندیست و او عصارهٔ فیل زهرجست و در جمیع افعال قوی‌تر از حضض عربیست مگر در ردع و او سیاه تر

از نوع مکی میباشد و مصنوع از زرنگ و افسنتین و امثال آن از استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است **حفا** بفارسی عزبر دیست **حفنج** بفتح حا و سکون فا اسم رودهٔ ایست که بفارسی شیردان و بنزد خانه گویند **حقوق** بقاف اسم بقلة الحمقا است **حقین** اسم ماست **حق قوشی** اسم ترکی صاف است **حلبه** در گیلان بخا معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال و در اول دویم گرم و در اول خشک و دوای لعابی و منضج و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه و با رطوبهٔ فضلیه و با عسل چون طبخ یابد مسهل امعا و جهت مواد محتبسه سینه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب از با عسل بقوام آورند جهت درد سینه و مزمن و قروح او و ضیق النفس با آب پرسیاوشان مجربست و جلوس در نطول طبیخ او جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضماد ش جهت اورام صلبهٔ باطنی و ظاهری و ورم سپرز و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر آثار و حقنهٔ او جهت زحیر و طلای او جهت رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویزج جهت تولد قمل و قطور نقیع او در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و آرد او با بوره محلل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل و با روغن گل سرخ و آرد جو جهت اورام حاره و با عسل جهت اورام بارده و مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل سرشته باشند جهت تسمین بدن و اصلاح کرده بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد اخلاط غلیظه و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربت از گیاه او ده درهم و از تخم او تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهت درد گرده و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهت تقویه موی نافع است و روغن او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت نخاله روی و موی و قرحهٔ رخسار و با موم روغن جهت شقاق و با ادویه کلف جهت طلای بشره موثر است **حلق** خیزلیست **حلیجه** و سنان لون و ترشی طعم که در مین از برگ درختی که در تنور گذارده باشند ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه‌اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاکست آشامیدن او با آب سرد جهت دفع صفرا و ازالهٔ خمار و التهاب معده بعد ریل و قدر شربتش تا پنجدرهم است **حلبیب** بباء موحده قبل از یا و بعد از آن باد و ایست هندی و حبشی شبیه بسورنجان در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام گرم و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهت تعریق و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی است **حلفا** نوعی از بردیست که از و حصیر و امثال آن ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از بیزر نامند و در اول گرم و در دویم خشک و پنجدرهم او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است چون سه روز پیوسته بنوشند و شستن سر با محرق او جهت خراز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای او که با آتش افروخته باشند جهت نملهٔ ساعیه و چون سه بار تکرار نمایند جهت منع زیاد شدن او رام رخوه نافعست **حلاب** گیاهیست بقدر شبری و در اکثر امکنه معموره میروید برگش بسیار باریک و بدستور شاخهای او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بهتر از تست و در سیم سرد و خشک و ضماد او با آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهت خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن او و جهت سیلان زرداب مفید است **حلتیت** بتاء مثناة فوقانی بعد از یا تحتانی و قبل از آن صمغ انجدانست و او را حلتیت طیب میگویند و منتن آن غیر صمغ کوله پرو بدبواست و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی نکاه و طیب از قسم سفید او که مشهور بکوله پراست و بهترین اقسام است و خوب او مایل بسرخی و صاف و تند بوی او با شاعتست که چون در آب حل کنند مانند شیر است در چهارم گرم و در دویم خشک و قوتش تا هفت سال باقی است و منتن او در سیم خشک و بوی او شبیه بگندنا و بغایت کریه و با قوه سمیته و تریاقیه او غالب و بفارسی انگوزه و در اصفهان انگشت کنده گویند و اقسام او قاتل جنین و مخرج او و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مبهی و جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغ و بحة الصوت و خشونت حلق و شوصهٔ بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و با زردهٔ تخم مرغ جهت سرفهٔ خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و با مرو فلفل جهت گشودن حیض و با شراب جهت امراض عصب و با شیر و عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهت رفع چرک و سلات باطنی و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کموده رخسار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و بر زانیدن او و طلای او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم گزیدهٔ سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهر دار و مانند او با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب با قیروطی جهت ثاآلیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با نمارو زاج جهت بردن گوشت زیاد که در بینی متکون میشود و گذاشتن او در حلیل جهت نوعی خاشیدن و اکتحال او با عسل جهت قوه باصره و نزول آب و با خون خطر و مضمضهٔ طبیخ او با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر او رام خبیثه بعد از شکافتن او جهت اخراج اجزا خبیثه او و غرغرهٔ او با غسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بخوردن و بول او جهت

افعی ... و بستن او دو پارچه ... در مرابت تا دوران گرم ... و باعث ... هوام المنضج و بدستور ... برمر جه ...
هوام از و بگریزند و قطور جوشانیده او در روغن ... جهة کرمی ... و در کوشش ... نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انار مزین و انیسون و مضر
و مصلحش کتیرا ... و شربت صندل و کشنیز ... شاهسال و قی و تب و خارش ... و مصلحش آب
مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یکعدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکنجبین ... مطبوخ محروث که بیخ انجدانست بدل او دست حلبوب
بلغت ... گیاهیست بقدر شبری پر شاخ و بسیار گره و شعبهائی از گرههای او رسته و برکش کوچکتر از بادروج و مفروش و بکرویی او مزغب و ثمر نوع
ماده او خوشه تخم دار و تخمش از بلغم کوچکتر و مدور و نوعی بهم چسبیده و با رطوبه و ثمر نوع نر او بخلاف او کوچک و مستدیر و پنج او دو عدد مستدیر بقدر تخم کبوتر
یکی سست و دیگری صلب و بهم پیوسته مثل خصیه حیوانات در دویم گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبع و تا نیم مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبه
مائیه و مرة الصفرا و حمول برگ ماده او بعد از طهر و خوردن بیخ صلب او باعث حمل بدختر و آشامیدن و حمول نر او باعث حمل به پسر است
حلزون بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفیست و بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و آن مخصوص جلد حجری آن حیوانست و شیخ
دو دع و اظفار الطیب و طلیسا و جف الغراب و فرفورا و دلینس و صدف مروارید و زنطاخ و غیرها از انواع حلزونست و جلد حجری او در دویم
... خواص او در صدف انشاء الله مذکور میشود و گوشت او در دویم سرد و تر و گوشت دلینس که در مصر ام اللحوم گویند از اقسام بری
... و بهترین ... صالح است و جهة جذام و جرب و حکة و جنون و سوداء نافع است و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و سدد
و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب پیکان و امثال او از بدن و جهة تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر
سگ دیوانه گزیده و طلای رطوبة او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته و جهة التیام
جراحات ... و تحلیل اورام ... مفید و بعد ملیست و گوشت مجفف مسحوق او مدر بول و حیض و با مر و کنند جهة التیام جراحات خصوصا عصبانی
و الکحال ... جهة ... جمع او و با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهة جرب متقرح و بهق و جلای دندان و با سرکه جهة قطع رعاف و مالیدن رطوبة او بر
جهة منع ریختن مواد بچشم و جرب ال کوش جهة ورم و رفع رطوبات غاره گوش و طلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهة منع
روییدن مو مؤثر و فرو بردن گوشت خام او جهة درد معده و با مر جهة قولنج و درد مثانه نافع است و گویند بالخاصیه مفتت سنگ صلبه را بسیار نرم میکند
و چون گوشت او را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سائیده تقطیر کنند افعال غریب در مشتری نماید و مار را عقد کند حلبیثا
نوعی از تیوعات و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهة ثالیل نافع است حلیقه خراه برتیست حلیمو اسم فارسی بیخ حماض بریست حلال
مصطایست حلهم ... است بضم قاف حلبلاب لاغیه است و گویند لبلابست حل بلغه حجاز سمسم غیر مقشر است و بلغه سریانی زیبق را
نامند حلاق الشعر نوره است حلتیت انجدانست حلا احل بصل است حلوسیا کتیرا است حلا و نیون اسم یونانی ماهیست حلوای قبیه
اسم فارسی ناطف است حلوای زلیبیه یا اسم فارسی زلابیه است حماما ملنه منطی تباتجیب مشبک از شاخهای سرخ یا قوتی مانند خوشه ...
و باصلابت و گلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه برگ فاشرا شند و خوشبو و تخمش بسیار لذاع و منبت او ارمنیه و طرطوس و بهترین اقسام او
قسم ماکی ... آنها ... و در شام یافت میشود مایل بسبزی و بوی او شبیه بسداب و قسم منطی او غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و تند بوی
... سرخی و بهتر از ماکیست و قوت حماما تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده ... و جگر و مقوی او و مدر بول
و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سر درد و طبیخ او جهة نقرس و ورم جگر و ضماد او جهة صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و گردن
عقرب و با مویز جهة ورم احشا و با فرزجات جهة ورم رحم و با کحال جهة ورم چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب
و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او اسارون یا مثل او قرنفل و باد و چون او را با سدس او دارچینی عرق بکشند عرق او را
با عسل ... و اشاب بکذارند و جمیع افعال و تفریح زیادتی بر حماما میکند حمص بفارسی نخود گویند بری و بستانی میباشد و بری او در اکثار
شبیه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ثمر او مایل بسرخی و دراز و مایل بتلخی است و گرم و خشکتر از بستانیست و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه
و جهان ... مفتح ... باد ... اورام ... و انثیان و با عسل منقی قروح و جراحت سرطانی و بستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط و در
دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی است و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مهیج
و مقوی شهوت و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و جهة اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوه تقطیع لزوجات
و مفتح سده است بسبب ... و مدر بولست بسبب حرارة و بالخاصیه جهة درد سینه و قروح شش و با شیر تازه جهة گرفتگی آواز که از خشکی
باشد و تب با دنبا شد و چون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یکشب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و درد از رد ... دیگر

نخورند جهة کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهة تحریک
شهوة جماع ما یوسین بی عدیلست و چون هر سه را از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهة اصلاح امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج
کرم شکم و معده بهترین ادویه است و خوردن او با پیه و طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در افعال
قوی تر از سفید و با قوه تریاقیه و جهة استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای او اقسام او جهة خارش اعضا و صداع و
رفع زردی رخسار و سعفه و خنازیر و کلف و تقویه موی و رفع تیحی عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهة بواسیر و موی
و روغن نخود که با قرع بدستوری که در دستورات مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و تند و با قوه نافذه و بغایت مقوی موی و مهیج و جهة
تسکین درد دندان و امراض لثه بیعدیل و جهة دردهای بارده و جذام و قوباء و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ و جهة
تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود آنستکه چون در اول ماه بعد ثالیل بهر یک از آن یکعدد نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته
از میان سر دو پا یا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب چند از آن در آخر آن ماه جمیع آن ثالیل برطرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح
و نفخ و ثقل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوه باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب
بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضر است حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و
او ...تراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و ترکی غوزی غلافی و بفارسی ترشه نامند و قسمی تخمش بدون گل متکون میشود و ...
قسم ترش و بهترین انواع در دویم سرد و خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهة رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و
یرقان و تقویه جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهة قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهة جراحت امعا و حج
مفید و مضر باه و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دویم خشک و قابض و جهة قرحه امعا و
خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهة اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی جهت زنان دافع آبستنی
و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درهم و بیخ او جهة سیلان رحم و یرقان و اسهال ... او ... خون ... حیض و ضماد
او جهة جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داحس و با آرد جو جهة خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهة ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهة خنازیر
و آشامیدن طبیخ او جهة تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سددی نافعست و قسم بری عرایض الورق ... شبیه بسار ترشک و در مزه شکل
شبیه برگ چغندر و سلق جبلی نامند و بیخ او را در اصفهان حلیمو گویند و در افعال قوی تر از بیخ بستانی و با نبات جهة سرفه و ضماد او جهة مفاصل و کو
اعضا و نقرس حار نافع و خوردن آب گیاه او و برگ پخته او جهة سحج صفراوی و حبس مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خبث الحدید جهة بواسیر
مجرب و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهة بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهة خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم
مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه بنیلوفر و تخمش شبیه بچغندر و سرد و خشک و قابض و حماض الاترج ...
و در قوه و فعل نزدیک به بستانی و جهة خفقان و غثیان نافعست و جهة جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها با قال
و بدلش طباطبا است حماحم حبق نبطی است و غیر بستان افروز است برگش شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش بدستور
بسیار قوی و رنگ برگ او مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس مینمایند و مشهور است بلاله خطائی و در تیسر بزیگل ...
و در آخر اول سرد و خشک و با قوه محلله و رادع و رافع سده دماغی و زکام و ضماد برگش جهة سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با
روغن گل و آب سرد جهة اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز و روغن او که
از آب او و روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشند تا آب سوخته روغن مانده باشد محلل و با قوه قابضه و خوردن او دو مثقال
او جهة ریاح معده و طلای او جهة ریاح اغشیه دماغی نافع است حمام بفارسی کبوتر نامند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دویم گرم و در اول دویم
خشک و با رطوبه فضلیه و بچه اهلی او بهتر خصوصا تازه پر و بال در آورده باشد و مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و
جهة فالج و لقوه و رعشه و استسقای زقی و طحلی نافع و طلای خون او بر پیشانی جهة قطع رعاف که از حجب دماغی باشد و بدستور آشامیدن تقدیر
با قلی از خون مجفف او و ریختن خون گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهة جراحت چشم و کمنه و غشاوه
و طرفه خصوصا خونیکه در بال تازه او باشد و سرگین او در سیم گرم و خشک و با آرد جو جهة اورام صلبه و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با سرکه
جهة تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل و تخم کتان جهة گشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با حرف و خردل جهة نقرس و شقیقه و صداع
مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم پخته باشند جهة دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد کندم و آب و قدری

قطران که مرهم کرده شبانه روز بر برص ضماد نمایند باز بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهة سعفه واقسام استسقا
وآشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم با سکنجبین جهة استسقا بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهة حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرکین او جهة
عسر البول وبیه او جهة رفع آثار قروح واکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهة غشاوه و ظلمه بصر و بستن زنده کبوتر بچه که شکم او را شکافته
باشند جهة رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرکین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهة قطع رعاف بعدیل و طلای بیخ عدد از تخم او با پیه
خوک بر احلیل جهة تحریک باه بغایت مؤثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهة خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و
تسمین بدن مفید و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران در زیران یا در بالای آن باشند بالخاصیه مورث شفای آبله دارد و مجاورت
آن سبب امن از خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص
و کبوتر صحرائی خشکتر و لطیفتر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش بختن او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است
و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبیخ نمایند و بنوشند در حال سنگ مثانه را اخراج نماید و زهره او جهة نزول آب و بیاض و غشاوه نافعست
و فرزجه استخوان او که سوزانیده باشند جهة اعاده بکارت از اسرار است **حمار الوحش** بفارسی گورخر نامند و معروف به خرگور است گوشت
او در دویم گرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او دوپیه آن جهة مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهة کلف و توبا و با روغن قسط جهة
درد کرده و کمر و با شیر مرضعه جهة رفع گریه اطفال و زهره او جهة داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب کرنب جهة سنگ مثانه
و خصیه و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهة رفع بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو جهة قطع جهة احتلام و شش خشک کرده او با کتیرا
و عسل جهة ربو و سرفه و عسر النفس و نیم مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو
یا بر سر جهة رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزلست و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد
اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول برماه تغییر انگشتری شرطست و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول
آب و جگر و سم او در افعال مثل حمار اهلیست **حمار** بفارسی خر و الاغ نامند غلیظتر و کثیفتر و بطی الهضم تر از خرگور و گرمی و خشکی او کمتر و
با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهة گزاز و خوردن زهره خشک او جهة رفع تغییر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهة رفع جنون و کباب
جگر او که ناشتا بخورند جهة صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز بقدر نیم مثقال جهة مصروع و ضماد آن جهة شقاق مزمن و با روغن زیتون جهة
خنازیر و با شراب جهة کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهة ولادت و با خنس غلیظ جهة جنون و ضماد پیه او جهة رفع آثار قروح و جهة التیام
جراحات احشا نیم گرم خوردن سعد لیست و عصیر سرکین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهة رفع رعاف و بدستور طلای
آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر او پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب
و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهة دفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور چون در گوش
بگوید که مرا عقرب گزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس گوید که طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب او را
در کوزه آب ندیده بآتش گذارند بحدیکه قریب بسوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن او بغایت
مؤثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و دهن خصیه
خشک او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند بشرطی که بعد از نوبت تدهین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بآن پاشیده خشک کنند
نیم مثقال او با ماء الفطر جالب اسهالست **حمر** بتشدید میم و ضم حا بلغه حجاز تمر هندی است و ثمر الیهود را نیز نامند **حمص الامیر** بلغه مغربی حسک است
حماض جبلی حماض بریست **حماض شهری** حماض بستانی است **حماض سواقی** حماض مائیست و حماض البقر نیز گویند **حمص**
اسم ممنوع انجبار است که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص اشنانست **حمار البیت** و **حمار قبان** هر دو است **حمص الکرسنی**
حمص بریست **حمیصیص** نوع صغیر حماض است شبیه ببرگ و دو تکابن ترش و اتش نامند **حماض الاترج** ترشی ترنجست **حماض الار**
کشوثست **حمر الارض** خراطین است **حمحم** نبات حبه است و بحاء معجمه نیز آمده و بلغه شام و دیار بکر اسم لسان الثور است **حماط** نوعی از
جمیز است **حمل و حملان** بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود انشاء الله تعالی **حمیر** اسم عربی ابو خلسا است و بکسر حا اسم فساقس است
حنظل ثمر گیاهی است بقدر هندوانه بسیار کوچکی در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او
بد است و آنچه در بوته منحصر یکی باشد از جمله سموم و شحم او مادامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه بیرون آورده باشند
تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته گشنیز الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم او است در اول چهارم گرم و در آخر دویم خشک و مسهل سودا و بلغم

اسمی رجع النعوت

مفاصل
غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهة فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا
و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس اشتهائی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده گرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و مصدع در هوای
بسیار سرد و مورث مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی والتهاب و مصلحش کتیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف و مصلحش
آب فواکه و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح آنست که سائیده با ماء العسل سرشته خشک نموده پس با کتیرا و غیره بسایند و بدل
بوزن او پیه انجبار و ثلث آن حرمل و جهة طبیخ او که در بهشت او را جوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن و شیاف او
مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و طلای سبز او جهة عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا جهة جذام و سعوط آب
او جهة زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهة کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده و انهار را بیرون کنند
و بروغن زنبق مملو کرده ثقبه را مسدود و ساخته بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب و آشامیدن او در حمام جهة سیاه کردن
موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد جهة درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهة اثبات
کندن دندان مؤثر و سعوط او مفتح سده دماغی و طلای او جهة رفع آثار و یرقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال رماد او جهة سیاه کردن چشم ازرق بغایت
مفید و جهة درد مقعد نافع و تخم او مسهل و مقیی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرمای
بجوشانند خوردن آن مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با انیسون و افتیمون و ایارج فیقرا
جهة مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهة استسقا و گزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او با آب
و نشاسته جهة تحلیل اورام و قطع سیلان خون مجرب مفید و چون جوف حنظل را تهی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند تا روغن بماند جهة امراض بارده
و دردهای آن و منع جهة درد دندان و تقویت لثه بغایت نافعست و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او با یکجزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند
تا روغن بماند جهة امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن موی و رفع دوی و طنین گوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و آشامیدن یکدرهم
او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو بر ناف جهة اقسام اخراج کرم و حقنه او جهة قولنج نافع است و اگر تازه او نباشد ربع رطل از شحم او را
باید جوشانید و با یکرطل روغن طبخ نمود **حنطه** بفارسی گندم نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید او است در اول
گرم و در پوسته و رطوبة معتدل و تازه او که خشک نشده باشد در دویم تر و بهترین غذاهای اصحاء و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده
عروق و احشاء و خام او مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش شیرینیها و خوردن آب بر
بالای او مورث قولنج ریحی است و آرد گندم که پخته باشند و نان فطیر قابض اند و آرد مطبوخ او با شکر و بادام جهة سرفه و نفث الدم و درد گرده
و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر و با نعناع و روغن تازه جهة خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهة نضج دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با
عصاره بنج جهة منع ریختن فضول باعصاب و تنبیه امعا و با شراب و سرکه جهة سم هوام و با آب گشنیز جهة ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد
مجرب و پخته او با آب و روغن زیتون محلل اورام حاره و ذرور او بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده
سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند هرگاه سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که بآهن
گرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهة قوبا و سعفه و خزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهة جلای رخسار
سعد لیست **حندقوقا** اسم نبطی است از جنس یونجه و بری و بستانی میباشد و بری را بعربی حباقا و بفارسی دیو اسپست نامند صحرائی و بستانی
او را بعربی رق و در اصفهان شبدر گویند و در مازندران شر و دیت نامند و گلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و
شاخهای او باریک و ساقش بقدر نیم زرع و تخمش مایل باستداره و رنگش مثل نانخواه و مستعمل از برگ و تخم است و در دویم گرم و در اول
خشک و با قوه جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرمتر از برگ او و با شراب جهة رفع سموم قتاله و تعدیل و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان
و استسقا و اکتحال عصاره او با عسل جهة غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد کلاه و مصلحش کاهو و کاسنی و تازه او موافق مزاج دواب و
منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل است و بری او را برگ بزرگتر و ساقش دراز و تخمش قریب بحلبه
و کریه طعم و گلش سرخ و بفارسی یونجه کوهی و دیو اسفست نامند در دویم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهة
درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نطول عصیر او جهة تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر و بعضو صحیح موجب
احداث درد است و نشستن در طبیخ او باعث سرعة حرکة اطفال و روغن او همین اثر دارد و سعوط آب او جهة صرع و جنون و غسول آن منقی سر
و مصدع و مضر محرورین و مصلحش گشنیز و بقول بارده است و تخم او گرم و خشکتر از نبات او و جالی و مهی و در جمیع افعال قویتر از بستانی و قدر

شربتش تا سه درهم است و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است حنا بکسر حا و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و کم
و برگش شبیه ببرگ مورد و عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل ببرودت
در دوم خشک و گویند در اول گرمست مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بی لذع و محلل و در التحام قریب بدم الاخوین و با قوه قابضه و آشامیدن آب نقیع
او در روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهة ابتداء جذام بغایت نافع و چون یکماه مداومت کنند جذام زایل شود و قابل سایر علاجات میشود
و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد و آشامیدن آب نقیع ده مثقال او در ده روز باعث
روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متآکل و جهة یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر یکمثقال
بالخاصیه رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کثیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیاده از یکمثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز
آبله در چشم خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته و نطول آب مطبوخ او جهة حمره و سوختگی آتش و مضمضه او جهة قروح دهن و قلاع اطفال و طلای
او جهة اورام حاره که زرداب از او آید و با روغن جهة رفع جرب و با آب برگ بید انجیر جهة شقاق مزمن و درد زانو مجرب و بر جبهه و صدغین جهة منع
ریختن مواد بچشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهة رویانیدن شعر و با گل سرخ جهة فتق و قیله و بازفت و روغن
گل جهة قروح سر و با برگ گردکان بالمناصفه جهة بیضه و خوده و سعفه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک بغایت موثر و در او جهة تخفیف قروح
و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهة تقویه دماغ بغایت نافع و گل او معتدل و لطیف و یکمثقال او با سه وقیه آب و عسل جهة قطع نزلات
و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای آن جهة التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهة درد سر و اگر
در روغن گل سرخ جهة درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه سپرز جهة ورم و درد آن و گذاشتن او در میان لباس موئینه مانع کرم زدن او
و برگ او را نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل
و مقوی موی و نیکو کننده رخسار و بدلش روغن مرزنجوش است و روغن حنا از جمله مرکباتست و در دستور ثانی مذکور است حنطه رومی
خندروس است حنای قریش خراز الصخر است حنای مجنون بلغه مصر سمه است حنقه و حمقا بلغه اندلس حشیشة الزجاج است
حناء الغزاله بلغه مصر ابو خلساست حور براء مهمله و بضم حا و برای معجمه نیز آمده از جمله اشجار است شبیه بدرخت خرما برگش مثل برگ بید و از آن
باریکتر و درازتر و دانه او مانند گندم و بلغه اندلس او را سر دوله نامند و گلش خوشبو و نبطی و رومی میباشد و صمغ رومی او را گویند کهربا است و
بفارسی درخت تور گویند و او پوست دست که کمانگران و غیره استعمال نمایند و درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او
بی صمغ در اول گرم و در دوم خشک و یکمثقال از پوست او جهة عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنانست و برگ او نیز همین اثر دارد و دو قطره
از پوست او و قطور آب او جهة درد گوش مفید و اکتحال ثمر تازه او با عسل جهة غشاوه مفید و قطرکیا از جوالی او رویدن بغایه است و رومی او را ترابیت
بلغار و روس در سیم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و
از او مس میآرند مشهور بروغن کهرباست و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهة نقرس و فرزجه او معین حمل و تخم او جهة منع
سیلان رطوبات بمعده و امعا و خفقان و عرق النسا و تفتیح سده و با سرکه جهة صرع شربا نافع و مانع حمل و قدر شربتش یکمثقال و طبیخ چوب و مجفف قروح
داکلر است حور اصل از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن او موافق محرورین و گوشت
او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرا اختن و با دارچینی و ادویه حاره تناول نمودنست و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهة دردهای بارده نافع
و فرو بردن پیه خام او جهة قولنج و مغص مفید است حوص قب است حوم تمر هندیست حوت سمک است حور هندی مرجه است
حومانه اسم عربی طرخونست حواری آرد گندم بسیار نرم سفید است حوجم اسم عربی گل سرخ است حوران و حومران طرخون است
حور اسفند ار حاحم است حوک بادروجست حوت الشر شفنین بحری است حیه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در آخر سیم
گرم و خشک و در غایت تخفیف و در جذام قوی الاثر ند و خواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف
مس کرده سر او را مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود و طلای او جهة قوبا و استرخای سفل و رویانیدن و دراز کردن
موی و تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خاکی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تنور حمام سوزانیده باشند
با روغن زیتون جهة تحلیل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با
روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهة نواصیر کهنه بسیار موثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند
جهة درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهة درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیوة او کنده باشند و بدستور تعلیق ... او جهة رفع

الحاء مع الواو

نافع و اطوریس و دمیقراطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند احشاء او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده باشند
مملو ساخته محل شق را بدوزند و در آتش بگذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یکشبانه روز بگشایند بالکلیه زایل نماید
و مجربست و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهة جذام و ثالیل سریع الاثر است و امین الدوله از محمد ابن
احمد نقل نموده که استعمال زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهة رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ
الحیه که عبارة از پوستی است که مار در هر سال میاندازد بر ورک زنان موجب سرعة ولادتست و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر است و
تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده و طلا کنند جهة رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال پیه مار مانع نزول آبست حلیس غذائیست که از
روغن و نان گرم میسازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است حی بلغه اکسیران ربیع است
حیوة الموتی قطرانست حیصل بادنجان است حیفا حشیشة الزجاج است حیومون اسم یونانی باقلی است حیوس طین حنائیست
حی العالم ابر دنست حرف الخاء خانق النمر گویند مازریونست و بعضی را اعتقاد آنکه اسقیل است و امین الدوله گل سیر صحرائی
دانسته و مولف مالایسع و صاحب تذکره گویند او گیاهی است غیر مازریون برگش شبیه ببرگ قثا و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه
عدد تا چهار عدد زیاد میشود و ساقش بقدر شبری و تخمش شبیه بدم عقرب و لامع مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله است
و تاثیر او در سباع اسرع است و مقارنت او کشنده است عقرب را و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و نیم درهم
او کشنده است سبب ورم خناق و تریاق او کماقیطوس با شراب صعتر و ادویه حاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است برگش
شبیه ببرگ دلب و از او کوچکتر و تیره تر و تشریف او زیادتر از ساق او شاخهای باریک دراز رسته و بالخاصیه کشنده گرگست و در سایر افعال
مثل خانق النمر است و ابن ماسویه گوید که از اسقیل است خانق الکلب دارا قیطیست که بفارسی کچوله گویند و مولف مالایسع غیر آن دانسته
و بیان نموده که گیاهیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و اطراف او تندتر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و با شاخهای باریک و دراز و گل
نکن و ثمر شیر در غلاف شبیه بغلاف باقلی و در جوف او دانه کوچکی است سیاه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و برگش کشنده سگ و سباع
و ضماد او جهة تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت موثر است خاماسوقی یونانی خاما بمعنی زمین و سوق بمعنی انجبار است و آن نباتیست میان گل و شاخهای
او رسته و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین بهیئه استداره و برگش شبیه ببرگ عدس و در تحت برگ ثمر مستدیری و تخمش باریک در سیم
گرم و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر و ضماد شاخ و طلای شیر او جهة اسقاط
اقسام ثالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب و حول او
با شراب جهة درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک قیراط است خار صینی شبه است و بفارسی روی توتیا نامند خاولنجان
خولنجانست خارمارا قنی یونانی غار الارض است و در حرف غین انشاالله مذکور خواهد شد خامیرترق سکنجبین سرد شده است که از زردی
صاف کرده باشند خاماما لیان یونانی بمعنی تفاح الارض و آن بابونجست خافور اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند مراد از او
مروعریض الورقست و اهل مصر برطانز را باین اسم خوانند خامون اسم یونانی کمونست خامالا یونانی زیتون الارض و او مازریونست خاما
لاون مالس یونانی اشخیص سیاه است خاس اسم ترکی خس است خاکستر اسم فارسی رماد است خارپشت اسم فارسی قنفذ است
خایه قند دن اسم فارسی جند است خاکشی بلغه اصفهان اسم خبه است خاما لاون لوقس اشخیص سفید است خاوانی بلغه صقالبه
انجیر است خامالاون اسم یونانی حرباست خاما اقطی یونانی حمان صغیر است خامانیطس یونانی صنوبر الارض و او کماقیطوس است
خامازریوس یونانی بمعنی بلوط الارض و او کمادریوس است خالیدونیون یونانی بمعنی خطافیست و او مامیرانست و گویند عروق
الصفر است خالاون یونانی خندروس است خاتم الملک سادوارانست خامشه بلغه شام شیطرج است خارخسک اسم فارسی
حسک است خاگینه اسم فارسی خبیص البیض است خاص تره بلغه تنکابن حرف بابلی است خار بلغه هندی خیار است خاک
صوفی حمید در طین مذکور است خبز بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مغسولست که بجد اعتدال
پخته باشند و سبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی گرده است و نان گرم مسخن و مجفف
رطوبات و خائیدن گرم او جهة رفع گندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او
مورث تشنگی و با رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار باعث سده نمیگردد
و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهة اسهال و تبهای حاده که بی ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و

الحاء مع الیاء
حرف الخاء
الخاء مع الالف
الخاء مع الباء

دنعا خشنت و مصلحش بار العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهة اسهال صفراوی و دموی
و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانها است و باعث سرعة هضم آن و نان آرد
نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلحش روغن و شیرینیها است خبز الطابق نان تنک
رقیق است که بر روی ساج آهنی پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است خبز الغرنی نانیست که بر روی تابه پزند و رقیق باشد و مشهور
بکماجست جهة مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده یا اخگر پزند و مشهور بنان سنگست
و بهتر از نان ساجی است خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه بسیاری نکرده باشند بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست
که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است سریع الانحدار و مورث سنگ گرده و سدهٔ جگر است و مصلحش انیسون
و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است خبز الخشکار نانیست که گندم را نا شسته و سبوس نگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی
امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها و شیر تازه خبز الکعک نان میده و
دو آتشه و بقسماط نامند غلیظ و مسدد و طلای او محلل و منضج و جهة درد مفاصل نافع است خبز الطابون نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده و رقیق
و با روغن ترتیب دهند و مشهور بکمه است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است خبز القطایف نان روغن دار است
که در گرفتن سبوس مبالغه نکرده باشند در قوة مثل کمه و بهتر از اوست خبازی از جنس خطمیست و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی ایم کاجی و
در مازندران گیاه او را لجلک نامند و بستانی او ملوخیا است و بری او را بفارسی خیرو گویند و از مطلق او مراد اوست برگش مستدیر و بنیره است
و گلش کوچک و سرخ و مایل بتیرگی و تخمش مایل بسیاهی و مدور و پهن و در وسط او تقعیری و نبات او کوچکتر از خطمی است در اول سرد و تر و گویند در دوم
و با بورقیه و قوة متضاده و ملین طبع و لطیفتر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهة جرب و قرحهٔ امعاء و جرب
و حرقهٔ مثانه و بول و بحة الصوت و درد سپرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهة ادویهٔ قتاله و درد گرده و ضماد او جهة اورام حاره و شکستگی اعضا
و با نمک جهة تنقیهٔ نواصیر چشم و بی نمک جهة التیام آن و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با بول
جهة قروح سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهة سرفهٔ گرم و خشک و قرحهٔ گرده و مثانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویهٔ امعا
و رفع لذع ادویهٔ حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خشخاش و قند بالسویه جهة درد مثانه و حقنهٔ او جهة سوزش امعاء و رحم و مقعد و باعسل جهة درد جگر
و ضماد او جهة اورام حاره نافع و مضر معدهٔ ضعیف و مصلحش رب فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم و
او مولد ریاح و مصلحش پختن او با گوشت مرغ و ادویهٔ حاره است و خبازی بستانی برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار بسیار میروید
و بقدر گیاه پنبه میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل بسبزی برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین
طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهة خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیهٔ صوت نافع و مضر معدهٔ بارده و مصلحش ادویهٔ حاره است و تخم او مسهل
قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهة عرق النساء و با آب و شکر جهة رفع اخلاط محترقه و مضوغ او جهة تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر
شربتش دو درهم است خبثه بلغة شیراز شغترک و بلغهٔ اصفهان خاکشی و بترکی شیوران و در مازندران گیاه او را سلیلی نامند و آن تخمی است بسیار
ریزه و دراز و زرد مایل بسرخی و تیرگی و برگش طولانی و شبیه ببرگ جرجیر بری و شاخهای او باریک و متفرق و ساقش بقدر زرعی و تخمش در غلاف
باریک رقیقی است در دویم گرم و در اول تر و مسمن و مشهی و مقوی معده و هاضمه و جهة معدهٔ سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصبه و تری و برودت
احشا و با شیر مسمن بدن خصوصا چون با دو وزن او شکر تا ده روز بنوشند جهة رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه درهم او جهة رفع سمیت ادویه
و کمشتال و نیم او جهة نفث الدم سینه و ریه و ضمادش جهة اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحهٔ چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مشوی
او در خمیر جهة جگر و شش و سرفهٔ مزمن و فرزجهٔ او با عسل جهة اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
تودریست که بزر تخم نامند خبث جرم اجسادیست که در حین گداختن از و جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند خبث الحدید بفارسی ریم آهن
گویند بهترین خبثها و مستعمل از آن آنستکه با سرکه سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق او نموده در دویم گرم و در سیم خشک و بغایت مجفف
و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدنست و جهة سلس البول و استرخای مقعد و معده و بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی
و جهة قرحهٔ امعاء و مثانه مجرب و با زردهٔ تخم مرغ بقدر یکدانگ جهة تحریک باه و مرطوبین که مایوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهة ادویهٔ قتاله و ضماد
او جهة تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهة خشونت پلک چشم و قطور او جهة پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا
و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و در درهم او کشنده است و چون آنرا چیت بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون

بقدر یکه انگشت بر بالای او بر آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با صرف بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز یکدو انگشت از آن تناول نمایند جهة
صاف کردن آواز و تقویهٔ بدن و نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیلیست و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون
کنند بدستور همین آثار دارد خبث النحاس ثفل مس است و در قوة قریب بخبث الحدید است و ملطف و جالی و خوردن او سم قاتل است و دردِ
چشم و زخمها مستعمل است خبث الرصاص ثفل قلعی است بغایت قابض و مغسول او جهة التیام جراحات چشم و تقویهٔ باصره و منع ریختن
مواد بچشم مؤثر است خبث الفضة ثفل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او جهة قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام
نافع است خبث الذهب ثفل طلا است لطیفتر از همه و در افعال قویتر از خبث الفضه و طلای او با آب جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران
مجرب و در افعال قایم مقام اقلیمیا است خبیص اسم عربی حیص است و در جاماکور شد خلیص العیص بفارسی خاکینه گویند و با
سبز بیاکو کو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویهٔ باهیه مقوی باه است خبازی شجری
خطمی است خبز الغراب اقحوان است خبز القرد لوف الکبیر است خبز رومی خبز الکعک است خبز المشایخ نبات بخور مریم است
خبیر اسم جمیع نباتاتیست که بگردش آفتاب دور گردند و خبازی مشتق از او است خترق تباه تناه افتین است ختم الملک طین
مختوم است ختنا بتاتار شلغه سرگین است و از مطلق او مراد سرگین گاو است و در اختیا ماکور شد ختو بلغهٔ اهل خطا بمعنی بزرگ و بدستور خان و
خونمتار دفند و آن اسم مرغیست که بفارسی رخ و بقدر کرگدن و از آن بزرگتر میباشد و طعمهٔ او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین زنج و چین
یافت میشود و از استخوان پیشانی او جهة ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنستکه چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است
سایر استخوان او و امین الدوله گوید که انشاخ آهوی مشک دار است و همین اثر او از برای او بیان نموده و گوید جهة اسهال نیز بغایت نافع
و مؤلف تذکره گوید که در سراندیپ یافت میشود و خوردن بیضهٔ او بقدر ده درهم جهة حکه و جرب و سدهٔ جگر نافع و بخور استخوان او باعث افاقه
مصروع است و زبل او جهة رفع آثار و سنگدان او جهة بواسیر ضماداً مفید است خدرنق عنکبوتست خداع الرجال بزر البنج است
خرنوب بری و بستانی میباشد و بستانی دو قسم است یکی را خرنوب شامی گویند درخت او بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظ
و گلش ذهبی و غلاف او بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلی و از آن رقیق تر و از آن در شام و مصر رب میسازند
و در اسهال استعمال می کنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینیها ابرد است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم مایل بتدویر و غلاف ثمرش شبیه بباقلی
و از آن رقیق تر و دانهای او بقدر ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کراث گویند و در مازندران و گیلان لاله کی نامند تازهٔ هر دو قسم مسهل بعسر و مدر
بول و خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دویم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانهٔ او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن
و مدر بول و ضماد پختهٔ او جهة صدمه و سقطه و امثال او زایل و خوردن تازهٔ خرنوب شامی که از سال نگذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام و تخمش
محلل اورام و جهة برودت مقعد و نزف الدم نافع و مضر معده و مخف اعصاب و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش بوزن او از هر یک از فرط و طراثیث و
عفص و قدر شربتش تا پنج درهم است خرنوب نبطی ثمر نبات جنس بریست و آن دو نوع میباشد درخت قسمی شبیه بخرنوب شامی و خاردار
و ثمرش کوچکتر و بی طعم و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال و جهة یرقان و مغص و منع و آنرا اقرط وسط و امغیلان نامند
و قسمی اثمر خاریست بقدر زرعی و شاخهای او پراکنده و خارهای تند و ریزه و گلش سرخ و زرد و دانهدار و بارش شبیه بگرده و گیاه او را در
قزوین ورک نامند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دویم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال
و جهة یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون او جهة درد دندان و استحکام او و پوست بیخ نبات او قالع دندان کرم خورده
و محتاج بآلت کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویهٔ آن و طلای آن بر بدن جهة اعیا و تقویهٔ اعضا مؤثر
و چون خرنوب بری را کوبیده در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را با آن تر کنند باعث ثبات رنگ او میشود و مجربست و آب و با آب مورد منقی اجساد
و ثابت کننده صاعد است خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بری خرنوب نبطی است خرنوب مصری و قبطی ثمر قرظ است
خرنوب الخنزیر انارغورس است خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است خرنوب هندی خیارشنبر است خروب
اسم جنس خرنوبست و گویند مخصوص بریست خردل تخم گیاهیست برگش شبیه ببرگ توت و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری
آنرا بترکی قجی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را الکج نامند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید گویند
و آن حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل
رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سدد و مدر فضلات و مفتت حصاة و جهة درد ریحی و بلغمی جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده

[illegible]

کوچک ۲

ماعی و نیم درهم از تخم او با شراب جهة سعر و رو تقویة باه و با عسل جهة ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او جهة نقرس و تیرس
و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم و روغن جهة تصفیه رخسار و ازاله رنگ خون مرده
و کمنه چشم و با سرکه جهة جرب متقرح و قوبای مزمن و پریشانی جهة نزلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخاء و با روغن طلا کردن او بر قضیب
جهة نعوظ مجرب و با سکنجبین و کرب جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهة ورم تحت زبان
و خشونه مزمنه قصبه ریه و ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان و سقوط آن مورث عطسه و جهة انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله
او با انجیر جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مضروب آن با آب و عسل جهة غشاوه و خشونه پلک و بخور او جهة گریزانیدن حشرات و امضاخ او
جهة درد دندان سوزم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و
دحرمل و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب انگور اندازند منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در گیلانات از او ترتیب دهند و مطبوخ نبات او
با چغندر جهة صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیف تر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل آیه و عنده مفاتح الغیب
تا آخر آیه الا فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یا مبین گفته شود و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردل را در خانه که دفینه گمان داشته
باشند افشانند یکشبانه روز در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در جایی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او را که کوبیده بدستور روغن
بادام استخراج نموده بغایت ملطف و محلل و طلای او جهة درد دندان و اختناق رحم و تنهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوشت و اورام
صلبه و تفتیح سده اعصاب و جهة نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و آشامیدن او بدستور جهة درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش
تا سه درهم است **خردل بری** گیاه او را تبری قیچی نامند حرارتش کمتر از بستانی و منبت حصاة و جالی جلد و جهة سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و
ضماد او با ماست جهة سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانیست **خردل فارسی و خردل ابیض و خرنوف و خرلق** حرف ابیض است
خروع بکسر خا و فتح را و بفارسی او را بید انجیر و ترکی کرچک نامند برگش شبیه برگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع و بیخش مثل
نی مجوف و ثمرش در خوشهای پرخار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و پر روغن در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل
قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و
مصطکی و نعناع و قدر شربتش از یکحبه تا دوازده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل تا توره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهرا و ربّ
و رب ریباس و بدل او عشر او دند است و ضماد او جهة ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهة ورم پستان
و داء الخنازیر باد سرخ و ضماد برگ او با آرد جو جهة ورم حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با خاجهة درد مفاصل و با روغن زیتون جهة دردهای
بارده و روغن او گرمتر و لطیف تر از روغن زیتون و منقی و دو مثقال جهة تسکین وجع الفواد بارد و با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضای بعیده
و شدید النفوذ و طلای او جهة تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی
جلد و درد گوش و با زبد البحر جهة داء الثعلب و با آرد کندنا جهة بواسیر شربا و ضمادا نافع و جوشانیده او با سلخ الحیه و خردل و تدهین او جهة داء الحیه و
و اقسام قوبا و کزاز و کلف بهق بلیست و بدلش روغن ترب و گویند بید انجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند مقطر آن مشتریا قمر کند و مجرب
دانسته اند **خروع صینی** دند است **خربق ابیض** بیخ گیاهست برگش شبیه برگ بارتنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش
بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او منقشر میشود و بیخش شبیه بپیاز و مستطیل و باریشهای باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و از
شکستن او غباری از و ظاهر میشود و در جوفش مثل دام عنکبوت در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض
و قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح سده و جهة فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جلای غشاوه و طلای او با سرکه
جهة قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکل و بوییدن او باعث عطسه و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقیی و زیاده از قدر شربتش
کشنده بخناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن یکروز در آب و آشامیدن آب او
و یا با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش جوز القی و در خلا معده نباید تناول نمود **خربق اسود**
بیخ گیاهیست سیاه و پر گره و گرههای او مجوف و اکثر او مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه برگ خیار و از
آن کوچکتر و زواید اطراف او بیشتر و با خشونه و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه قرطم و تخم او مسهل و
بی مضرت تر از اصل او و در آخر سیم گرم و خشک و تند و پرخطر و از خربق سفید قوی تر و مسهل مرة السوداء و بلغم و صفرای آمیخته بسلم و جذاب اخلاط عمیق
بدن و جهة امراض بارده قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او موثر است خربق سیاه اسرع التاثیر از آن و جهة یرقان سده ی و تنقیه

مثانه و رحم و احشاء و عصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر
شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند ماذریون و چهار دانگ و بدلش بوزنش غاریقونست یا ماهی زهرج و ضماد او جهة بهق و آنچه
در باب سفید او مذکور شده و رفع ثالیل و بردن گوشت زیاده ناسور و زخمها و جهة ناصور و صلب طلای او دو سه دفعه مجرب و مضمضه و فتیله و قرحه
و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ او خیسانیده
باشند قاتل طیور و وحوش و چون در شیر تنها چند روز خیسانیده باشند و با جو مقشر یا عدس جوشانیده آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد
و بالخاصیة تنقیه با او کردن باعث تغیر مزاج میشود و بمزاج خولی قریب بمزاج حیوانی و غیر مرطوب المزاج البتة مضر است **خرم** تشدید را اسم
فارسی مریخه است و آن گیاهیست که در بستان و مواضع سایه دار میروید و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر
مایل بگرمی و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او مورث فرح و سرور و نگاه داشتن او در کف دست و
آستین باعث محبت و روغنی که از گل او ترتیب دهند جهة درد سر و بیخوابی و رفع توحش و طلای او با موم و روغن جهة نیکویی رخسار و موجب قبول در
بعض است **خراطین** کرمهای سرخست که در زمین نمناک بهم رسد در اول گرم و تر و مغری و سه درهم او که خشک کرده باشند با رب انگور مدر
بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهة خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق او را با روغن بادام بالخاصیة جهة فتق امعا و التیام آن مجرب
دانسته اند و جهة عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و گرده و با شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت و ضماد او جهة ورم حلق و لثات
و منع نزلات و طلای تازه او بقدر سه شبانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهة جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا
جهة استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زرد آلو جهة بواسیر و طلای
مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهة بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مولف تذکره گوید که مطبوخ او با ذکر حمار
زنده اکلا و ضمادا در این باب بی شبهه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهة درد گوش نافعست و چون با جبل و نبات در آب طبیخ
نمایند طلای او جهة بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد بیعدیلست **خرامقان** گیاهیست در شکل و بو مثل سنبل الطیب و رنگ او سبز و مایل بسیری
در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیف تر است **خرقطان** گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال
آن میروید و مضرت بآن درخت میرساند و غیر غنم است که در طبرستان ارواش میگویند و خرقطان را برگش شبیه برگ زیتون و مایل باستداره
و شاخهای او پر گره و تخمش سرخ سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سدد و باقوه محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند یک
اوقیه آب او جهة شکستگی استخوان و وثی عضل و قطع نزف الدم و رفع سحج و آب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و ذرور برگ او و سوخته او جهة قوبای سر
مجربست بشرطی که موضع را با بول و نمک بحدی بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است **خرف** بره
تازه و خرفان جمع اوست **خرفی** خلر است **خربق** اسم انجره است و گویند فاد انیا است **خرء الحمام** جوز جندم است **خرع** اسم عربی احمر نقرا است
خرء الضفادع طحلب است **خرفه** اسم فارسی بقله الحمقا است **خرفع** ثمر عشر است **خرء العصافیر** اشنان است **خرطال**
هرطمانست **خرسنان** اسم عبرانی عقربست **خرزلبت** **خرم** بلجون را پوست تخم مرغ است که بجهة ادویه چین مغسول گرده باشند
د تشدید را شامل مریخه و سراج القطربست و حالبی است **خر** اسم فارسی حمار است **خرگور** اسم فارسی حمار الوحش است **خرماده** اسم فارسی
اتانست **خرگوش** اسم فارسی ارنب است **خرخدا** اسم فارسی هدهد است **خرما** اسم فارسی تمر است **خرمهره** اسم فارسی ودعی است **خرما** فارسی
رطبست اسم فارسی **خرمای هیرون** اسم فارسی قسب است **خرچنگ** اسم فارسی سرطانست **خربزه** اسم فارسی بطیخ است **خربزه**
گرمک اسم فارسی ملیونست **خروسس** اسم فارسی دبکیست **خرس** اسم فارسی دبست **خروهک** اسم فارسی مرجانست **خرعوله**
اسم فارسی لسان الحمل است **خزاما** یا بالف خرو سیا اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی خیری دشتی نامند و صاحب تذکره غیر خیری بری
دانسته و از فلاحه بیان نموده که چون او را بالعکس بهیئه صلیبی غرس کنند بنفشه متکون میشود و چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان
رودخانها و گلش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند نسرین و تخمش سیاه است و مولف ما لا یسع خیری بری دانسته و بیان
نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک او سرخ و مؤید قول صاحب تذکره است و آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که
بری او مختلف القوه و لطیف تر و گلش سرخ میباشد بخلاف خزاما و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزاما غیر اقسام او میباشد و او خوشبو
ترین گلهای صحراییست و سفید نیز میباشد و در نفع مشاکل گل حنا و آن سنبلی است که با برگش میروید و پیاز او شبیه بپیاز نرگس است و در اول
گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند گل او ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی او و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و رافع درد

سرد ومقوی جگر ودل وسپرز وگرده ومدر رطوبات و فرزجهٔ او منقی رحم وجهة خوشبو کردن دهان ونشف رطوبات وسیلان مزمن وبرودت
رحم واعادهٔ برحمل واحداث گرمی وتنگی فرج وطلای خشک او جهة خوشبو کردن عرق وتقویهٔ عصب مفید وپیاز وبرگ وتخم او در افعال ضعیف‌تر وغیر
مستعمل اند وروغنی که از وسازند قائم مقام نفط ومصدع محرورین ومصلحش مورد وقدر شربت از گل او تا سه درهم وبدلش بابونج است خزف
بفارسی سفال گویند بسیار خشک وباندک حرارت وضماد اقسام او جهة ورمهای نرم وقروح اعضای یابس المزاج مثل غضروف ووتر
وجهة انسلاخ جلد وسفال سبو با مرهم ها جهة التیام جراحات وبا سرکه جهة جوشش ها وحکه وخراز وسعفه وجرب ونقرس وباموم وروغن جهة
ورمهای مزمن وخنازیر وغده وسفال چینی جهة جلای دندان وتقویهٔ لثه وقطع خون او وجلای بیاض طبقه قرنیه مفید ومضر اعصاب دماغی
ومصلحش روغن بنفشه است وروغن نیلوفر خز اسم لباسیست که از ابریشم وکچ وپشم ترتیب دهند وخز خالص لباسیست که از موی بسیار
نازک که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد ودر این زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر ومعروفست در دویم گرم وخشک وپوشیدن
او جهة نقرس وفالج وضعف باه ورفع جذام وحکه سریع الاثر وموی سوخته او جهة قطع نزف الدم وخشک کردن جراحات وآشامیدن او
جهة فتق اعصاب واعضای عصبانی نافع است خرمیان تحریف خرمان فارسی است یعنی مانند خر وآن حیوان جندست وگاه هست از این اسم
جند مراد باشد خرنباش مرماحور است خراز الماء طحلب است خراز الصخر حرار الصخر است ومذکور شد خرزان اسم فارسی خیزران است
خسک دانه اسم فارسی قرطم است خسک بسکون سین اسم هندی کبریت است خسرو دارو اسم فارسی خولنجانست خس الحمار
ابو خلسا است خسف اسم عربی جوز بواست خشق احریض است خس الکلب دنیا دوس است خس بفارسی کاهو وبری کی خاس
نامند بری وبستانی میباشد وبری او سردتر از بستانی وبرگش درشت وطعم او تلخ ورنگش مایل بسبزی وشیر دارد وباتندی وجلا وقسمی از و بیساق
وقسمی اساق زیاده بر دو شبر وشیر او گرم است ومدر حیض وگیاه او در آخر دویم سرد ودر اول تر وشیر او بقدر نیم درهم با سرکه وآب مسهل
خلط مائی وطلای او با روغن گل سرخ جهة درد سر واکتحال او جهة قروح رطبه طبقه قرنیه وجلای بصر وبا شیر دختران منوم وجهة درد چشم وبیاض او و
برص وآشامیدن وطلا کردن او جهة سم عقرب ورتیلا نافع وبرگ وساق او در افعال مثل خشخاش سفید است وبستانی او نیز بیساق وساقدار
میباشد در دویم سرد وتر وسریع الانحدار ومولد خون صالح رقیق ورافع ضرر آب وهوای وبائی ومسکن حدهٔ خون وصفرا ومفتح سدد ومدر
بول ومنوم ورادع اورام حاره ومسکن تشنگی والتهاب ورافع خمار ومانع مستی وملین طبع وجهة امراض حاره وبیوست سودا وحکه
وجنون وجذام ویرقان ودرد پستان وتبهای حاره وحرقة مثانه وبول ودرد سر ومنع صعود بخارات بدماغ ونزله حار وزکام وسرفه که
از گرمی وخشکی باشد وبا سرکه جهة برانگیختن اشتها نافع واکثار او مضر باه ومولد ریاح ومضر صاحب سل وربو ومورث نسیان وضعف باصره
ومصلحش نعناع وکرفس وهلیلهٔ پرورده وزیره وقدر شربت از آب او تا سی درهمست واز تخمش تا دو درهم ومطبوخ آن از اغذیهٔ پشتر وسرعة بهضم
وجهة درد سینه وزیاده کردن شیر مؤثر وضماد او جهة اورام والتهاب وورم چشم وذرور سوخته او جهة التیام جراحات وقلاع نافعست وتخم او
در دویم سرد وخشک ومخدر ومنوم ومانع احتلام وجهة نزله وزکام ودرد سینه وتقطیر البول وسیلان منی وطلای او جهة منع ریختن مواد چشم
وجهة درد سر ورفع درد گزیدن عقرب نافع ومضر باه ومصلحش مصطکی وبدلش دم الاخوین است خشکار خبز الخشکار است خشل مقل مکیست
خشب الشونیز نزد بعضی سیسارپونست خشف بچهٔ نرینه شتر است خشخاش ابیض خشخاش بستانی است خشخاش بری
خشخاش اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند وگلش سفید میباشد وخشخاش سیاه بر الکل بنفش وسرخ وسیاه
وکبود واین الوان تخم سیاه میباشد وگویند خشخاش بری برگ کثیر التشریف وزغب میباشد بخلاف بستانی وخشخاش سفید در آخر دویم
سرد ودر اول تر ومخدر ومنوم ومنضج مواد رقیقهٔ صفراوی ودو درهم او باشکر جهة خشونت سینه وسرفه حار یابس ونفث الدم وتب دق وحرقت
مثانه وامراض حاره آن ومقوی جگر ضعیف وگرده ومسمن وباعسل مبهی ومداومت آن قاطع باه وبوئیدن بو داده او رافع بیخوابی وباشیر
او مغز بادام مولد خون صالح ورافع هزال وچون خشخاش تازه را با پوست کوبیده قرص بسازند جهة سرفه ودرد سینه وحرقة البول واسهال
کهنه وتشنگی شرباً وجهة تخفیف رطوبات وتحلیل اورام ضماداً نافع وقدر شربتش تا پنج درهم واز تخم او تا ده درهم واز پوست او تا یکمثقال
ونیم واز گل او تا یکدرهم ومضر مبرودین ومداومت او مضر ریه ومصلحش عسل ومصطکی وشکر وپوست او مایل بخشکی ورادع ومسدد ویک
مثقال او که صبح وشام بنوشند جهة اسهال دموی وصفراوی والتهاب امعاء مجرب وضماد او جهة درد سر باخطمی وگلاب که طبخ یافته
باشد جهة ابتدای رمد وتسکین درد آن ومنع ریختن مواد باعضا ونطول مطبوخ او ومطبوخ برگ او جهة بیخوابی وباآرد جهة اورام حاره وباد سرخ
ولعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهة منع نزلات وسرفه واسهال مزمن نافع است خصوصاً با اقاقیا وعصاره لحیة التیس

وطبیخ بیخ او جهة جگر علیل وخلط غلیظ معده مفید وعصاره پوست او که کوکنار نامند سرد ومایل برطوبت ودر آثار قویتر از تخم او ومخدر
او مرخی اعضاء ومشوش حواس وقاطع باه ومفسد اشتها وهاضمه ومورث نسیان ومفسد خون وبالعرض محلل حرارة ورطوبهٔ غریزی
ومسکن اوجاع حاره ویابسه ومنوم قوی ومنشط بالعرض است وگل خشخاش با آب کشنیز جهة نمله ساعیه وقروح وضماد او جهة سوزش چشم
وقرحه قرنیه اکتحالاً مفید وروغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر ومسکن دردهای حاره واورام وآشامیدن او جهة نزله وسرفه حار وقطور
او جهة درد گوش وورم حاره او مفید وروغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر ومنوم ومسدد است خشخاش اسود مصطلح اطبا
ساق از افیون عصارهٔ اوست نه اقسام دیگر ومراد از وقسم بریست که برگش کثیر التشریف وزغب دار باشد در آخر سیم سرد ودر جمیع افعال قوی تر
تخم او از بستانی وجهة سیلان رحم وحرارة جگر وباشراب جهة رفع سیلان حیض نافع است ومضر دماغ ومصلحش رازیانه وقدر شربتش بجمیع
اجزا بقدر نصف شربت اجزای بستانیست واز تخمش یکمثقال وبدلش خشخاش وکاهو است در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بریست برگش
شبیه برگ تره تیزک ودراز وباخشونه ومایل بسفیدی وساقش خشن وقبهٔ او کوچک وشبیه بشقایق ودر قوة از خشخاش بستانی قویتر واز خشخاش سیاه
ضعیفتر ویکمثقال او با ماء العسل ملین طبعست خشخاش مقرن گیاهیست برگش سفید وبا زواید مثل اره وزغب دار وگلش زرد وثمرش شبیه بشاخ
گاو ومنحنی واز آنجهة مقرن گفته اند ودر جوف او دانها مثل حلبهٔ کوچکی ومنبتش بیشتر کنار دریا است واو غیر جلبا هنگ است چه دانه او زرد است
واین زرد نیست در سیم گرم وخشک جالی ومقطع اخلاط بقی واسهال وبرگ وگل او جهة تنقیه جراحات وخشکریشه او واکتحال گل او جهة قرحه چشم
وطبیخ بیخ او جهة علل بارده جگر وعرق النساء ورقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع ویکمثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش
زبدی گیاهیست بسیار سفید وسبک وساقش بقدر زرعی بسیار ریزه ودراز وبیخ او باریک وثمرش متصل برگ او وسفید ومستعمل از و
ثمر او ودر وسط تابستان میرسد بغایت گرم وتند ودر طبیخ مثل جلاهنگ واز جملهٔ سموم ومسهل ومقیی قوی وجهة تنقیه دماغ ورفع بلغم وصرع
مفید وقدر شربت از تخم او تا یکدرهم است خشاب بفارسی اسم آب مطبوخ میوه هاست که با شکر طبخ یافته باشد مثل آلو بالو ومویز ودانهٔ سیب
وبه وزردالو وامثال او ومجموع او الطف از اصل او ومؤلف تذکره گوید که از آلو بالو جهة تشنگی واصلاح خلط محرق والتهاب ودرد سر وز
دار وبه جهة تقویه اعضای رئیسه وارواح وهاضمه ورفع عفونات واز سیب جهة خفقان وغشی وکرب واز مویز جهة تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد و
یرقان وضعف جگر وعسر البول واز امرود جهة سرفه وتب عفنه ومنع ارتفاع بخارات بدماغ واز بو ترین او خوشاب زرد آلوست ومجموع
مولد ریاح ومصلح همه انیسون ومصطکی خشک انجبین معرب از انگبین خشکست وآن عسلی است در غایت خشکی وسبز وزرد وسفید
وسیاه وسرخ میباشد ودر بکابن شکری نامند ودر دیلم وطبرستان اسب ندان گویند سفید او در جمیع افعال قویتر از عسل ودر غایت حدت
وبیوست وزرد وسرخ او قویتر است از سفید وسبز او بسیار گرم ومایل بتلخی وسیاه او قریب بعسل بلادر در چهارم گرم ودر غایت جلاد
تقطیع وتحلیل وزیاد او محرق اخلاط ومهلک وقدر شربتش تا یکدرهمست خصی هرمس حلبوبست خصیة البحر وخصی خزه اسامی جندبیدستست
خصی الدیک حب البان است مؤلف تذکره گوید غیر اوست وگیاه او شبیه بعنب الثعلب است واطول ودانهٔ او بقدر آلو بالو و
سفید ودر دویم گرم وخشک ومسهل بلغم لزج ومحلل ریاح وضماد او جهة تحلیل صلابات ومفاصل نافع است ومصدع ومکرب ومصلح او
بنفشه وقدر شربتش تا یکدرهمست وبدلش زیره است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند وآن دو قسمست سفید واز سورنجان کوچکتر
وطعم او شیرین وبالزوجه واندک تندی ودر بوی شبیه بوی منی مثل دو بیضهٔ کوچکی که با هم ملاصق باشد واز هر بیضه ریشهٔ باریک دراز
رسته ودر آخر هر یک دانهٔ کوچکی موجود که بر خلاف دانهٔ بزرگ شود وبیضهٔ او کوچک گردد واز این جهة قاتل الاجنه نامند ومستعمل اصل بیضه است
نزد صاحب مذکور وبرگش بقدر انگشتی واز برگ پیاز اندک عریضتر وپهن بر روی زمین ونرم وساق او بقدر شبری وبر بالای او دو عدد گل زرد رنگ
ودر وسط گل چیزی سیاه ومنبتش جبال واماکن نمناک وبی تخم است در آخر اول گرم وتر ومبهی ومقوی عصب وجهة گزاز وتشنج یابس وتولید منی
وتقویهٔ نعوظ وطلای او با روغن گل مقوی موی ومنبت او ومانع سقوط او وقدر شربتش دو مثقال ومضر معده ومصلح آن شکر وبدلش تخم رطبه و
تخم زردک است وگویند نوعی از ورا کلی است که در او چیزی شبیه بعکس میباشد وبیخ او در تقویه باه ضعیفتر است ونوعی دیگر میباشد برگ وشاخش سرخ
وبر سر او دو عدد گل بسیار کوچک ودرون او تخم سیاهی ودر تابستان میروید ودو سال میماند در دویم گرم وتر وگویند جهة امراض سوداوی
مجربست وهر که آنرا قلع کند دست آن شخص بسحر وحرکت کرده وچون او را بسوزانند وباموم وروغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع او شود
ونوع چهارم از برگ سه عدد ومایل بطرف زمین شبیه ببرگ سوسن سفید واز آن کوچکتر ورنگش سرخ وساقش باریک وبقدر زرعی و
گلش مثل سوسن آزاد که زنبق است وبیخش مدور بقدر جوزی ودر وی رنگش سفید وبالزوجه وشیرین ودر دویم گرم وتر وبغایت مبهی است ونوع

بیخ او ابات و پنج مثل نوع چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی تر از شقاقل و چون
بیخ مرابو زرا در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهة فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة و حمول او با زعفران دافع مشک موجب حمل در همان
ساعت و مجرب دانسته اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلح او سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکمثقال
و از تخم او تا یکدرهم است خصی الکلب بیونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسپیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نر
و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش بی برگ و تا نیم ذرع و گلش ریزه و با هم متصل شبیه بسبز و بنفش و شبیه بکل اصابع صغیر
و تعبیر در فرد زکوه هردو را مشاهده کرده در همه صفات با هم شبیه اند مگر انکه گل اصابع صغیر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم
گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن ریه و ماده او با رطوبت فضلیه و تازه او که با شیر پخته باشند بغایت محرک باه و خشک قسم نر او قاطع او و گویند
هر یک از نر و ماده او که بعد از دیگری خورده شود فعل اول را باطل میکند و مصلح او در سخونه زیره صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او با
تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل نوع اول و خردتر و با رطوبت چسپنده و گلش بنفش و بیخش دو عدد و کوچکتر از اول و ممتلی و دراز و در سیم گرم
و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و سائید و خشک او نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت آن و جهة نمله و قروح خبیثه و قلاع
مفید و مفتح سدد و رافع آثار جلد است خصیه از جمیع حیوانات زبونترین اعضا و رطوبت دار و غالب و مقوی و بهترین همه خصیه خروس است مبهی و مولد
خون صالح و مصلح او سیاه دارچینی و بانمک و صعتر استعمال نمودنست و خواص خصیه هر حیوانی در ضمن او مذکور میشود خصلاف بضاد معجمه درختیست مثل است
و گویند مقل مکی است خضض خربزه نارسیده است خطر وسمه است خطمی معروفست و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و آنچه بیگل باشد خطمی
و خطمی نر نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری و از انواع خبازی شمرده اند
و محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و ساق و هرگاه برگ و ساق او را خشک کرده کوبیده استعمال نمایند بهتر دانسته اند و آب طبیخ او
جالی امعاء و مقعد و رافع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال او جهة تحلیل قولنج و کشودن بول و حیض و قرحه امعاء و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و مغص
و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهة التیام قروح و تسکین درد و رها و تحلیل او خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم
جراحات و خراز و شکستگی اعضاء و عرق النساء و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهة گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه
و روغنها جهة ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او جهة نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ
او جهة ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده او جهة سنگ گرده و لعاب او با شکر جهة سرفه حار و ضماد او با سرکه که در آفتاب نشینند
جهة بهق و با سرکه و روغن زیتون جهة سموم حیوانی دیگر و تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت
ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهة مغص و زحیر و سده امعاء و قرحه او و با شراب جهة عسر بول و حصاة و رفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و ارتعاش
و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او و بدستور تضمید آن جهة تحجر مفاصل و صلابت اعضاء و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع است و چون بیخ
او را کوبیده در لته بسته در زیر آسمان در آب گذاشته چندان که منجمد گردد طلای او جهة رفع تهیج پلک چشم مؤثر و جهة سرفه حاره و نفث الدم مجرب و
طبیخ او نیز همین اثر دارد و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه است و عسل مصلح اوست و قدر شربتش از یک مثقال
تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع حرارت صفراویست خطاف بفارسی پرستوک و بترکی
قرلانقوج و بدیلمی چچلا گویند و از طیور معروفست و گوشت او در سیم گرم و خشک و کباب او مفتح سدد و دافع سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض
سپرز و آشامیدن یکمثقال از خشک مسحوق او جهة قوه باصره و غرغره او با آب جهة خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای سوخته او همین اثر دارد
و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و یا خاکستر او با عسل جهة ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور خون
گرم او و سرگین او بغایت جالی و جهة بهق و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و با زهره گاو جهة سفید کردن رنگ رخسار و جهة سفید کردن موی سیاه مجرب
دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق او با قدری بادروج جهة اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور خاکستر آشیان او بقدر یکمثقال که بیوزند
باشند جهة عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او جهة رفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث رویانیدن موی سیاه
مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهة عسر ولادت بسیار مؤثر و سعوط زهره او جهة سیاه کردن موی سر و ریش سفید
هرمس گوید مجربست و مؤلف مالا یسع گوید مخصوص سفید قبل از وقتست و باید شیر در دهن نگاه دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار
بچه میکند و هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست گوساله
که در حین زائیدن نهی گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده باشد ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او ببندند در رفع صرع

جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوائج میگردد و ابن
الدوله گوید سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب رفع فزع است و گویند چون بچه او را بزعفران و امثال او زرد کنند بدستور که
در حین رنگ کردن نه بیند بجهة زردی بچه سنگ یرقان باشیان آورد و چون وقت صلوة جمعه آشیان او را خراب کرده بآب حل نموده
بآن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شر انست خفاش بفارسی شب پره گویند در سیم گرم و در چهارم خشک عرق پخته او مسهل
فضلات غلیظه و زرداب و رافع استسقا و مغز او در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارد
و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهة فالج و حمول پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع
برآمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهة عسر ولادت مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مس بی قلعی او را مهرا پخته
باشند جهة رویانیدن موی و دراز کردن او بی عدیل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهة نزول آب و با عسل جهة بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و شیر
او جهة قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهة منع مستی مؤثر و شیر و بول او بغایت جالی و در آشیان او منجمد او هم میرسد و شیرزق نامند
بقدر بند انگشتی سفید و متخلل شبیه بنقل و سوراخ دار است یکمثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او رافع بیاض عین و طلای او با
جراحت جلد و سترنده موی و قالع ثالیل است و گذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او عین
اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتران موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از امکان و داشتن او مورث
قبولیت خنج خردل بریست خف الغراب نوعی از حزونت درازتر از ودع و بزرگتر از آن خفروج خرفه است خل الزیت
ترشی است از روغن زیتون و غیره یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خلال ابراهیم جزر بریست خلال ادن
نوعی از اطریلال است خلال خلیل نبات اطریلال است خلوق زعفرانست خلال مامون اذخر است خلیان اسم یونانی
بارزداست خلقیتس اسم یونانی زاجست خل الخمر سرکه انگوریست خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد خلال در بلح
مذکور شد و انغوره خرماست که از تلخ گذشته باشد و بسبب اجرا نیز باین اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل
و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب دهند و مراد از مطلق او سرکه انگوریست و خل خمر از آنچه او را گویند که ماده ایکه
او لا خمر نشود سرکه نمیگردد بخلاف سایر که او لا ترش میشوند و بهترین همه سرکه انگوریست و بعد از آن مویزی و انجیری و سرکه اناری و
بارجیلی و عسلی و شته قسم اخیر گرم و خشکند و سرکه انگوری مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و بسیار
مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوه ادویه باعضاء و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و رافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا
و محرک اشتها و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهة قطع صفرا و تفتیح معده و سده ماساریقا و سپرز و مداومت
خوردن او ناشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهة نفس الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن کرم او جهة ادویه قتاله و دفع جمود
خون و شیر در معده و با نمک جهة رفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او بتدریج جهة زلولی که در حلق چسپیده باشد و سرفه کهنه رطوبی
و غرغره او جهة منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهات و درد دندان و مضمضه او با نمک جهة قطع خون دندان که کنده باشند و با زاج
سفید جهة خون لثه و سستی آن و طلای آن جهة منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و ورم
ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد سر حار و خارش بدن و گزیدگی حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب
و چون بر عضوی بمالند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهة گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن
جهة قطع سیلان خون و طعامیکه با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیر که در آن خیسانده و پخته باشند جهة سوزش
عضو و خشونت آن از مجربات و با گوگرد جهة نقرس و با عسل جهة رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهة درد سری که از آفتاب حادث
شده باشد و با آرد جو جهة خناق و ورم پستان و بناگوش و با خاکستر گرم جهة غدد و ورم ذباحی حرمل جهة خدر و کزاز و مفاصل و جوی باشد
او با گلاب که پارچه با او تر کرده باشند و بر سر بگذارند جهة درد سری که از صفرا و خون و بخارات حمام حادث شده باشد مجرب و
پاشیدن سرکه که بر سنگ گرم کرده باشند و بدستور سنگ را بر آن انداخته بخار او جهة درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر
و خوردن انجیر و مویز که در آن خیسانیده باشند جهة سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهة تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور
او جهة کرم گوش و بخور او جهة دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سدد خیشوم و بوییدن او جهة سده مصفاة و با گلاب و روغن بادام
و روغن گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و تا یک هفته

در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا تا ده درهم از آن بنوشند جهة رفع بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد مجرب و در جمیع
افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر پیران و سوداوی مزاج و قوه باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر
اعصاب و اعضای عصبانی و رحم ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و در مفاصل و مداومت او مورث استسقاست در
صاحبان ضعف احشا و شش و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و سحج و لاغری بدن و مصلح او شیرینیها و گوشت آبچرب شراب
سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحراره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها و قدر
شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طاری و نارچیل مضر عصب بیست خلنج درختیست
شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس بسیار بزرگ میشود برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش
مثل خرولست در دوم گرم و خشک و شکوفه او تندتر و قویتر از سایر اجزای او و شکوفه و برگش جهة گزیدن هوام و روغن او که شکوفه
را در آن ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة اعیاء و درد مفاصل و نقرس نافع و نشارهٔ چوب او راهمین اثر است و یکمثقال
تخم او با عسل حافظ ولست از ضرر سموم و خوردن چیزی در ظرف چوب او مانع خفقانست خلاف شامل بید مشک و بید بری و بید
موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او که بعد از برگ بهم میرسد رنگش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق
شاخهای او میروید و کتب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نرا پیکل است و صفصاف اسم خلاف بریست گلش در دوم
سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول تر و سرد و بید موله در افعال ضعیفتر از او است و مفتح سده جگر و ملطف و مانع
خفقان و تشنگی و جهة ضعف معده حار و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم و
شکوفه او و خاکستر چوب او جهة نزف الدم و با سرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و اورام اعضای ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و
رادع و عصارهٔ او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهة سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لرز تبها و اختناق رحم و مفاصل
و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیته و قطور او در گوش جهة پاک کردن چرک او بسیار مفید و مضر بثیکاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر
شربتش بیست درهمست که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او در دستورات مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهة
اسهال دموی مجربست و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهة رفع فساد اعضا بغایت مؤثر خلاف بلخی بفارسی بید مشک گویند و در شام
شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر
دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند و محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از
بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معده و معین باه و مقوی
احشاست و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد و
و مانع صعود بخارات و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام
و بنفشه گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف بری بید مطلق معروف است خلند بضم خا و فتح لام بفارسی
موش کور و در اصفهان دراسنبانک و بدیلمی کابیش گویند حیوانیست بی چشم و بیدم و بیدست و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ در ریشه
اشجار را میخورد و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ میکند و گویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طیماثاوس گوید که هرگاه در سوراخ
مسکن او پیاز و گندنا بگذارند ببوی آن بیرون آید و از سموم قتاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنبالهٔ او جهة خنازیر و بیاض چشم
و رفع آثار جلد و جالی دماغ و با روغن گل جهة برص و بهق و قوباء و خنازیر و هرچه از بدن بروز کند بیعدیل است و قاطع رعاف و سیلان
خون هر عضوی و محلل اورام و خون او نیز همین آثار دارد و سر او را سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهة ازالهٔ بدبوئی آن و طلای آن
جهة درد سر و بخور او جهة عسر بول و سقوط زهرهٔ او با آب سپخ رطبه و قدری زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالائی او
جهة تب ربع و صرع و با آسانی بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانت اطاعت روحانیات کند و دفن کردن او در آستانه
مانع از سحر و انداختن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقهٔ ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه او خلّر بضم خا و تشدید لام دانهٔ است
شبیه بکرسنه و گیاه او کمتر از زرعی و برگش ریزه و گلش مابین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید و آن پنج قسم است اول
از غلاف باقلی کوچکتر و پوست غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد و دانهٔ او بقدر نخودی کوچک و او را جلبان ابیض گویند و دوم مضاعف
الغلاف و خشن و دانهٔ او در سفیدی و کوچکی و تندی و بزرگتر از اول باشد و او را ابنقه نامند و مذکور شد سیم طویل الغلاف قریب بباقلی و

رنگ و دانهٔ او مستدیر و بزرگ و مایل بزردیست و بسیار تلخ و در مصر بسیکه گویند چهارم دانهٔ او کوچک و پهن و اغبر است و جلبان اسود
نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را قصاص گویند و همه اقسام او در آخر دویم خشک و در اول سیم سرد و طبیخ او با عسل مدر
بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة سرفه و قصبهٔ ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیر
و ضماد او جهة تقویهٔ اعضا و وثی و کلف و با عسل جهة تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جمعیت مورچه است و مضر اعصاب و مولد
سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده درهمست و نوع بری او بغایت غلیظ و مدر شیر است خلال الملک اسم فارسی
بستیاجست خلّر بری بلغه مصری لبسیله نامند خمسة اغصان بکونست خمط گوشت بریانست خمان الارض نوع صغیر
خمانست خمافیطوس کمافیطوس است خمخم نبات تودریست و بلغه نبطی اسم خبازیست خمالیون مازریون سیاست خمل
سورنجانست خمسة اوراق پنجنکشت است خمیرهٔ بنفشه اسم فارسی بنفشه مربی است خمیر مایه اسم فارسی خمیره است خمیره
بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست از هر یک که باشد
سرشته گذارند تا ترش شود و بدبو شود و قدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب القوی و در دویم گرم و خشک و بغایت
جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد او و سی مثقال آن که در او نیم
مایه کم و نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند و با چهار دانک طباشیر و مثل طباشیر شکر و یکدانک زعفران جهة رفع خمار و تشنگی و تب
والتهاب مجرب و چون دو مثقال و نیم سرکه نیز اضافه کنند جهة اسهال صفراوی و احتراقی مفید و غرغرهٔ محلول او در آب و ربع آن روغن
بنفشه جهة ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن و نمک جهة تحلیل صلابات بیلم مایوس مجرب و چون بحجر و آب نعناع و بحجر و خردل سائیده و
نصف عشر خردل شب و سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده و در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن
او عسل بقوام آورند جهة تقویهٔ هاضمه بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع بلغم و مشهی است و هرگاه بعد از معاجین
باهیه بلافاصله بنوشند بغایت سریع الاثر است و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال او بسرشند قائم مقام خمر است
و از اسرار مکتومه است و مضر سینه علیل و مصلح او کتیرا و قدر شربت تا هشت مثقال خمر مراد از او در شرع ما یخمر العقل است یعنی
عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون بزفت اندوده کرده مدتی در آفتاب
و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگوری را نبیذ نامند و اصناف و بحسب افعال زیاده بر شصت قسم میشود و چون خردل داخل کنند
بدون جوشانیدن خمر میشود و شیرین میباشد و با زعفران باعث شدهٔ سرور و تقویت جگر و دل میگردد و چون با دانهٔ انگور باشد
قابض میشود و ریحانی آنستکه خم را بعد از اندودن بزفت یا بقیر یا موم عود و کشته بخور کنند و یا آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب
بقدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آنرا در زمین دفن کنند و آنچه را ششماه گذشته باشد مستطار نامند و بفارسی دلان گویند
و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم کنند جمهوری گویند و بمیزهٔ غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شرابیکه از یکسال
تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و او در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سالست پیوسته در سیم و تازهٔ او
که مستطار است در دویم گرم و تر و از ششماه تا یکسال در آخر دویم گرم و مایل برطوبت است و اولی آنستکه بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه
نگذرد استعمال نکنند و قویتر از همه اقسام زرد عتیق گویند و ضعیفترین همه تازهٔ سفید است و رقیق و سریع النفوذ و مفتح و غلیظ او دیر
هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیت غالب و ترش شیرین او مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و قسم قابض
خمر حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الحار و تلخ او جالی و مفتح و هاضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی او که عبارت
از ریحانیست معتدل و بهتر از سایر و مصدع است و بدبوی او مصدع و مورث امراض حاده و شمسی او که در آفتاب رسانیده باشند
و بعد از جوشیدن بسایه برده سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد قلیل
و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع است و مدفون او که خم را در زمین دفن کرده باشند و اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ
و دیر هضم و معفن و مولد تبهای مزمنه است و شراب کهنه صرف موذی اعصاب و مورث سحج و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج
باب کشنیز باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل و دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازهٔ او نفاخ و دیر
هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازهٔ تیره مواد سنگ مثانه و مسدد و صاف او منفتح و مدر است و بهترین شراب مابین یکسال
تا دو سال و معتدل القوام مایل بتنکی و خوشبو است که در رنگ مابین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط و

کامرا بهم بیاورد و در قدر استعمال او اختلاف بسیار است و تا شصت درهم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه
واکذاشته اند و در محرور المزاج قدری که بدرقهٔ طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط نرسد و قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج
باشد و در معتدل المزاج و مبرودین بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد
طرب بثقل حواس و خواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در
سیری مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در ماه یکدفعه که باعث استراحت
ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند و بعد از پانزده روز یا یکهفته بیاشامند اولی است و بدستور شرط آن
که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقای عاقل و فهیده و صاحبان
اخلاق حمیده باشند و خیام مجمل شروط را درین رباعی درج داده است نظم گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنم لاله رخ خندان
خور بسیار مخور در دمکن فاش مساز اندک خور و که گاه خور و پنهان خور و سبب مستی متغیر شدن حواس است ببخارات پی در پی
که قبل از تحلیل اجزای متصاعدهٔ اولی تصاعد اجزای دیگر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات
بیشتر است و بحد کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوه دل است که بسبب اخراج روح تدریجا
باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و کریه
میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و حزن
مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود و جهة حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویهٔ فهم
و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در ماساریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف او باطلاق و لطیف او بادرار
و عرق و اخراج صفرا ببول و عرق و رفع بلغم و سودا و تلیین طبع و جهة تقویهٔ حواس و اعضای صلبه و نشاط و فرح و رفع جوع کلبی و وحشت
و خیالات بلغوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل و غضب مؤثر و باعث شجاعت و سخا و تب و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد
و مقوی باه و مانع پیری و رافع تهیج بدن و ورم بلغمی است و ممزوج قسم سفید او جهة تب دق و ترطیب اعضا و تب غشی و صرف او جهة تب ربع
و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در ضمادات جهة تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوه ادویه و خوردن او تا بقدر ربع رطل با آب
و گوشت آب بچربی جهة غشی و بیهوشی مجرب است و منافع چربی او زیاده از تحدید و هر گاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت او بمراتب زیاده
از منافع است بالجمله سبب موت فجاه و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال او و درد چشم
و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک
و آکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقائی که علاج پذیر نباشد
و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات او احدی نیست از آنجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است
عفت خمار است که با تقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدنیز اکثر علاجی نمیباشد و امراض
عقلانی آن غیر متناهیست از آنجمله تقویت قوای بهیمی است و ضعف قوه نفس ملکیت که امتیاز اشرفیت خلق باو است خمان لغة نبطی است
و بیونانی اقطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت شاخهای او مایل بسفیدی شبیه بنی و مستدیر و برگش مثل برگ
گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنجعدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بنفش مایل بسیاهی
و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازهٔ او و در التیام جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه
بگیاه و ساقش مربع و پرگره و برگش شبیه ببرگ بادام مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه اسر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل
خردل و بیخش دراز و بسطبری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او و در دویم خشک و سردی در او غالب
و با اندک گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و باقوه محلله و آب طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشردهٔ او و
مطبوخ بیخ او و بدستور دو مثقال از سائیدهٔ او جهة شکستگی اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن لثه بغایت مؤثر و طبیخ
بیخ او با شراب جهة استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهة درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضهٔ او جهة درد
دندان و سعوط او سه روز رافع حمرهٔ چشم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهة نواصیر و با آرد جو جهة ورم
حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه بز جهة نقرس و خوردن ثمر او جهة صلابت رحم و طلای بخته او جهة سیاه کردن موی و

منع ریختن او و مضر ریه و مصلح او عسل و شربتش تا دو درهم است و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بل هندی دانسته و فیه ما فیه خماهان لغة فارسی
وخماهن نیز گویند از احجار است و نر و ماده میباشد حدید صینی جنس نر و حجر الحمار قسم مادهٔ او است مایل ببرودت و در دوم خشک و نر
او صلب و تیره رنگ و سیاهی او غالب و چون بسایند محلول و محلوک او زرد رنگ و شبیه برنگ زرنیخ میباشد و در دست گردن آن
او مقوی دل و رافع وحشت تاریکی نگاهها و تیرگی شب نگاه کردن او جهة حفظ صحت چشم موثر است و مادهٔ او نرمتر از حدید صینی و رنگ
سائیدهٔ او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال و نیم از سائیدهٔ او جهة رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تفریق مخمور است و هر دو قسم
جهة علل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویهٔ عضو بحدیکه از ریختن مواد متاثر نشود و دو درهم از سائیدهٔ او جهة رفع درد شکم که از دوای
مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است خندریلی بلغة نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساق آن
او باریکتر از آن و گلش زرد و مایل بسرخی و بر شاخهای او صمغی متکون میشود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوه او تا یکسال
باقیست و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب و بدستور ضماد او جهة گزیدن افعی و آب او
با شراب طبیخ دمند جهة قطع اسهال و طلای آب برگ او جهة قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند
و با آب بورهٔ ارمنی طلا کنند جهة بهق موثر و صمغ او در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و جهة الزاق شعر منقلب
چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و فرزجهٔ او با مرصاف که لته را با او آلوده باشند و بقدر زیتونی حمول نمایند جهة کشودن حیض و
اسقاط جنین بغایت مؤثر و اکتحال او جهة سبل و بیخ او جهة گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و مصلح او نشاسته و قدر شربتش
تا یکدانگ است خندروس بفارسی ذرهٔ مکه گویند و حنطهٔ رومیه نامند و در تنکابن گندم مکه خوانند نباتش شبیه به نی و ثمرش در برگهای خود
و شبیه بخیاری و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دویم خشک و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع
و ثقیل و نفاخ و غذائیه او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهة جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای ممضوغ او جهة نواصیر چشم و
گزیدن جانوران و حقنهٔ طبیخ او جهة قرحهٔ امعاکه با حرارت باشد و تغذیه با آن جهة سل و اسهال نافع و بدلش ذرهٔ است خنثی بضم خا و
تشدید نون بلغة سریانی گیاهیست شبیه باسراش که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از آن باشد برگش شبیه بکراث و از آن لطیفتر
و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه ببلوط و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و تخم او در قبه مثل
تخم پیاز در آخر دویم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست بیخش تند و با قوهٔ مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل
ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درهم جهة درد پهلو و سرفه و سستی عضل
نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن تازهٔ ساق او جهة یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون بپزند و پخته با
و آب او را با سفیداب و سفیدهٔ تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با گوگرد جهة قوبا و با آرد ترمس جهة خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم
او جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او با درد شراب جهة قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرکدار و دمل و طلای او جهة قوبا
و داء الثعلب و با عسل جهة استسقا و بهق سفید و سوخته او با روغنها جهة رویانیدن موی و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ آب
بیخ او با شراب و مر و زعفران جهة رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او بتنهائی و با کندر و عسل و شراب و مر جهة چرک
گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف دردناک جهة تسکین الم گوش علیل مؤثر و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد
و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیه مسکن درد او است و مضر کلیه و
مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش دو باه شقاقل و در سموم اسقیل خنفسا بفارسی جعل نامند پردار و بی پر و بزرگ بری و
کوچک اهلی میباشد و پردار قویتر میباشد گرم و خشک و محلل و شدو آب منقوع او بقدر یکشب مسهل قوی اخلاط معدی و کبدی و
معائی و جهة استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیت او است و ضماد او رافع قروح ساق و روغن
زیتون که در او جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر است و محلل خناق و بواسیر و کوبیدهٔ او با آب جهة قطع ثالیل و کحال
رطوبت او که از قطع دنبالهٔ او ظاهر شود جهة تقویهٔ بصر و رفع غشاوه نافع و گذاشتن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران
و گویند حبس کردن هفت عدد او در زیر طاس سرخ مس موجب باریدن باران و ظهور برودت هواست و چون در جوف فتیله گذاشته
بر ران زن ببندند رافع عسر ولادت است بولس گوید جرم مسحوق جعلی که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم مجربست خندقوی
شرابیست که از خمر و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقیست در دویم گرم و در آخر آن خشک

و مولد خون صالح و مقوی باصره و مصلح سده جگر و سپرز و جهة تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش یکمثقال است
و بهترین نسخهائیکه در منهاج و غیره مذکور است اینست که زنجبیل قرنفل هر یک دو مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه مشک دارچینی عود قسط
شیرین مصطکی هر یک یکمثقال و دانگی انیسون نانخواه حب الغار هر یک چهار مثقال حجر ارمنی لاجورد هر یک نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب
و آب به شیرین که از هر یک چهل و پنجمثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ
صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه ها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته
شراب جوشانیده مذکور را با آنها چند جوش نرمی داده استعمال نمایند و هرگاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن
آن در آن حل کنند خنزیر بفارسی خوک گویند از ارسطو منقولست که اکثر او را در استخوان مغز نمیباشد و بعضی زهره ندارند و گوشت او
در اول دویم گرم و در سیم تر و شیرین و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت
خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سده و مسمن و اکل او مورث حرص
شدید و فساد عقل و زایل شدن مروت و غیرتست و قدمای مجرب بیان نموده اند و سبب صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده
و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهة گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهة برص مجرب دانسته اند و یکمثقال از او
که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهة تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهة سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو
نر است و سرگین خشک او با آب و شراب جهة نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهة وهن عضل و با روغن گل جهة التواء عصب
و زهره او جهة قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهة رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهة سحج امعاء و ضماد او جهة
درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی بر او گذشته باشد ملین و مسخن و مغسول او با شراب جهة اورام حاره
و شوصه نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمک او با مومیائی رفع کری سامعه میکند و اگرچه مادر زاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون
انسان و طلای او جهة ورم پستان و شیر منعقد او و تحلیل اورام بالخاصیه مفید است و از هرمس منقولست که ذرور استخوان سوخته
او رفع بواسیر میکند و اشامیدن سم سوخته او قاطع سلس البول است و موی سوخته او که بازفت احراق یافته باشد با روغن گل جهة
تخفیف قروح مرفوع العلاج است خنزیر البحر دلفین است خندریس خمر است خنف سداب است خنک نا اسم فارسی لسان
الحمل است خنی بکسر نون اسم فارسی حنا است خنیس بلغة دیلمی حشیشة العلق است خولنجان بیخیست سرخ تیره و پر گره و تند طعم و
لذیذ و با اندک عطریت و از هند و روم خیزد و گویند از اسپان باز و سواحل دریا بر میدارند و نبات او معلوم نیست و مؤلف گوید که
نبات او بقدر ذرعی و برگش مثل برگ قرفه و گلش ذهبی است و غلیظ پر گره را خولنجان قصبی نامند و بیگره را که باریک و صلب است عقاربی
و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دویم گرم و خشک و مقوی معده و احشاء و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر
ریاح و جهة قولنج و آروغ ترش و برودة و درد کمر و تقویة اعضای باطنی و رفع بدبوئی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی
نافع و نگاهداشتن اندک زمانی در دهان موجب شدة نعوظ و یکدرهم سائیده آن با یک اوقیه شیر گوسفند نشتا بنوشند در تجربه یا مجربست
و مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلحش صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون حابس بول و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
تا یکمثقال و نیم و بدلش کبابه است خوخ بفارسی شفتالو نامند انچه گوشت او از دانه او جدا شود هلو گویند و غیر از آن کاردی و بهترین او
هلو است در اول سرد و در دویم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهة تبهای صفراوی خالص و دموی
و رفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و آب او را نیم
رطل شب گذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال او مسهل صفرا و جهة رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و
سریع العفن و مورث تبهای مزمنه اگرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلحش عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظتر و دیرهضم و باقوه
قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بدستور خام و تلخ او بهمین آثار دارد و خشک کرده او قابض و بغایت دیرهضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع
سیلان فضول بمعده و دو اوقیه آب برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهة کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای او بر ناف رافع
کرم شکم و بر بدن طلا نمودن تازه و خشک او جهة رفع بدبوئی نوره و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهة قطع ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده
که یک دانگ شکوفه او سقط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهة درد گوش و کری و تفتیح سده او و درد بواسیر و خائیدن مغز او جهة
کندی دندان و یکدرهم سوده استخوان دانه او جهة اسهال مجربست خوص اسم عربی برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل نارجیل

و امثال او را که دراز و باریک باشد شامل است خولان بلغة مصر اسم حضض هندیست خواتم الملک طین مختوم است خوخ ام ج
شفتالوی کاردیست و گویند اسم زرج هندیست خوصی بردیست خولیع بعربی نوعی از حمر شفا است خون سیاوشان
اسم فارسی دم الاخوین است خوک اسم فارسی خنزیر است خوکره بلغة اصفهان زرنبست خوب کلا اسم هندی خبه است خیار شنبر
معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی بکیر نامند ثمر درختیست بقدر درخت گردکان و برگش کوچک و اطراف برگ تند و گلش زرد و بقدر
یاسمن و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف آن پرده های خشبی و بران رطوبت سیاه و پرده های آن را فلوس و رطوبة
او را عسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است و شیرین بدمزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و باد و دیه مناسبه هر خلطی مسهل آن
و مسکن حدة خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطئ العمل و جهة تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی
مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و جهة تفتیح سده جگر و درد آن
و یرقان و تبهای حاره و رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق صعب و محلل او و با آب انجیر و شیر مفرج و محلل او
در انتها و طلای او جهة درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسبیدن آن
او با امعاء و مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از پنجمثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او ترنجبین است و جوشانیدن
عسل او باعث رفع قوة او و شدة التزاق و برودت میشود و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم است و دانه او بعدد
تا هفت عدد که کوبیده باشند مقئ خوبیست و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه
مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی گل شب بوی فارسی است چه بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند و از جمله طبهای
خوشبو است سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و از بری او مراد قسم سرخ و او غیر خزامی است چنانکه
گذشت و مجموع او در دویم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب او و بدستور از شاه
مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین زنده و تخم و بیخ و جلوس در طبیخ او و حمول او همین اثر دارد و اکتحال او جهة بیاض چشم و طلای
بیخ او با سرکه جهة صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهة ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهة شقاق مقعده و
انگشتان و بوئیدن او محلل فضول دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ او جهة درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه آب
و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل و شرباً و حمولا مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویة
و با عاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهة تقویة باه و سعوط آن مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است خیری خنا
نوع سیاه خیریست و باعتدال اقربست و در بدو او اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خزران نامند و آن نباتیست شبیه بریسمان
بسطبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از آن کرسی و ظروف میسازند در دویم گرم و خشک و آشامیدن سائیده او جهة قطع نزف
الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان جامه گذارند ارضه ضرر نمیرساند خیزران بلدی اسم مورد بریست خیل
فرس است خیط بکسر خا مغامه است خیری بری قسم سرخ خیریست و گویند خزامی نوع بری او است خیروع خبازیست خیر بوا
قاقله صغار است خنیفوخ حب القطن است خیار اسم فارسی قثا است خیار زه اسم فارسی قثد است خیار کبر اسم فارسی
ثمرة الکبر است خیار دشتی اسم قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است حرف الدال دار صینی بفارسی دار چینی
و بیونانی افقیمونا و بسریانی مرسلون نامند پوست شاخ درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردکان و از آن با
و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر و خوشبوی تند مایل بتیزی است که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دویم گرم و خشک و قوتش تا
پانزده سال باقیست و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح
عفونة اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه
و استسقا و وحشت و خفقان و وسواس و جنون و تقویة هاضمه اعضاء رئیسه و سده جگر و سپرز و نوبات عروق و درد گرده و عسر بول و
بدبوئی دهان و تقویة باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات از جهة قصبه ریه و حنجره و اقسام
فتق و عفونة رحمها و امراض بارده دماغی و عصبی و مطبوخ او با مصطکی جهة فواق مجرب و اکتحال او جهة قوة باصره و رسانیدن قوة دوا
بطبقات چشم و طلای او مضیع او بر حشفه جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة جوشش لبنیه و کلف و رفع لرزهای بلغمی و سوداوی و جهة رعشه
بغایت مفید و مضعف بواسیر و مسکن او و طلای او بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و روغن او

وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویهٔ اعضا مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه پنج تنبول
وروغن او که هر سیصد مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد با پنجاه مثقال دارچینی کوفته اقلا یکهفته گذاشته و مکرر بر هم زده صاف نموده باشد
در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریرهٔ تبهای دایره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی
سریع الاثرتر از جرم او است و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار مؤثر است دار شیشعان اسم فارسیت
و قندول و عود البرق نامند چه هرگاه برق و قوس قزح باو رسد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از و پوست سطبر مایل بسرخی و سرخ تیره
و اشاخهای درختیست خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دویم گرم و خشک و با قوهٔ تریاقی
و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط میشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتح سدد
و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سر بارد و درد سینه و با دارچینی جهت سعال رطوبی و شرب آب مطبوخ یکدرهم او
با شکر رافع درد معدهٔ باردهٔ مأیوس العلاج و مجربست و طلای او جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضهٔ طبیخ او جهت حفظ صحت دندان
و با شراب جهت قروح خبیثهٔ دهان و سنون او جهت تعفن لثه بسیار مؤثر و بالخاصیه جهت قروح عجاز که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله
در بینی جهت بدبوئی دهان و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر
شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلح او دو قوه مصطکی و بدلش بوزنش اسارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف او درونج است و امین الدوله
بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجربست و از خواص او است که چون شاخ او را با کندر بخور نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری
در تحت جامهٔ خواب بگذارند در خواب شخص ببیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفهٔ او که نور القندول باشد بطریق روغن گل یا بنفشه یا بادام
که بجای بادام کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو و در آخر دویم گرم و خشک و خوردن نیم وقیهٔ او با شراب زردک یا به مقوی فم معده و حقنهٔ
او با ادویهٔ جالبه جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویهٔ باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تفتیح
سدهٔ دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویهٔ پردهای دماغی با منفعت **دار زی** بلغت فارسی قسمی از میوفار یقونست و مراد از مطلق او دار زی فارسیست
و دانه ایست مثل جو درازتر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده از شبری و سرخست و در اول گرم و
در دویم خشک و قوتش تا چهار سال باقیست و با قوهٔ تریاقیه و قابضه و مسکن و ملین صلابات و جهت درد مقعد و استرخای او و بواسیر و اسهال و رفع
سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهت خروج مقعد و محلل او و برود
رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع و مورث سدر و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش خمیرهٔ بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا
دو درهم و بدلش نصف او بادام و دو ثلث اهلست **دار زی رومی** قسمی از میوفار یقونست و نار قیصر عبارة از او است **دار فلفل** بفارسی
فلفل دراز گویند و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفهٔ درخت فلفل است و
قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دویم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و مفتح سدهٔ جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض
و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن رحم و دهان و رفع قی و تقویهٔ معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته
کباب کرده باشند جهت شبکوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل سفید است
و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه **دانج ابروج** در اصفهان انجک نامند و آن دانه امرود جنگلی است و مایل بمثلثی و سیاه و سرخ
سفید و شیرین در رشته او را شقل مینمایند در اول گرم و در رطوبت معتدل و رشتهٔ او مایل بخشکی و مبهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت در او
و موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیرینیهاست **دانک** امین الدوله گوید تخمیست شبیه بتودری سرخ
و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی او یافت میشود گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم
او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن با نهار ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیلست و فرزجهٔ او در اعانت حمل
و مخرج جنین است **دانج البرجت** راس جبلیست **دار مکت** و **دار مانوع** سفید اشوساست **دار رومی** سولانست **دار بزنیا**
بقم است **دابوقه** بطیخ هندیست **داریکه** بلغت شامی لسپاسه است و گویند طالیسفر است **دار واش** اسم دیلمی غنمست **دار خج** بلغت
دیلم اسم ایدامیر است **داردان** بیونانی آزاد درختست **دار فیل** اسم فارسی قرصعنه است **دار تو** اسم فارسی لطرطیر است **دانه**
موبز اسم فارسی عجم الزبیب است **دار اشکنه** اسم فارسی سلیمانیست **دارکو** اسم سود انیاست **داکن** اسم هندی عنب است
دانیا اسم هندی گزره است **دار حماز** بلغت شکاین لسفابج است **داروا** اسم ترکی جاورس است **دام عنکبوت** ارکا کتاب

دالقور اسم ترکی خنزیر است **دار بلیدا** اسم هندی عروق الصباغین است **دالنکا** او تا یالی اسم هندی مثلث است **دبق** بفارسی
موزک عسلی و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و دانهای بقدر خشخاش و
گیاه او از درخت امرود و غیر آن متکون میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید و برگش شبیه ببرگ مورد و لطیف و سبز نیم رنگ در آخر دوم
گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده
و پوست و تخم او را از عسل او افشرده صاف و او را با مغز گردکان و بدستور با مغز دانهٔ بید انجیر سرشته بنوشند جهت شقیقه سوداوی و بلغمی و فتح
سدد و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او منضج و منفجر و جمع کنندهٔ مواد ورام و مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن
و با راتینج و موم جهت نضج دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیدهٔ او در آب آهک جهت تحلیل
اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی بسیار مؤثر و بالخاصیه مضر دل و مصلح او بادرنجبویه و قدر شربتش تا یکمثقال
و زیادهٔ او مورث مغص و دوار و ثقل اعضاست و بدلش در تحلیل لصف و ابهل و چهار دانگ او بادام و در سایر افعال نیم وزنش عاقر
قرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب دهند و بر روی اشجار گذارند طیوری که بر آن نشینند پای بست
گردند و صید شوند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدهٔ رنگ او شود و در سایر رنگها هم بسیار دخیلست **دبید آر** بلغت هندی گیاهیست که
از هند خیزد و ساقش بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخهای او خاردار و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش با گل شبیه بثمر گیاه پنبه و در جوف او
تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو با تندی و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم میسازد در دویم گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی
معده و با شیر محرک باه و جهت فالج و لقوه و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهت استرخای مقعد و سنگ مثانه شربا نافع و منفخ و مجرد رین
و مصلحش بقول بارده و قدر شربت از تخم و برگ او تا سه درهمست **دلبس** بفارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوری و خرمائیست و مراد
از مطلق او شیرهٔ خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرمائی در دویم گرم و در
اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او بتنهائی یا با قسط و نمک جهت کلف و با
شونیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق آن و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیهاست و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب
او بربع رسد و با کل دوشاب جوشیده باشد و شیرین گشته موسوم بدوشابست و هرگاه بثلث جوشانیده باشد موسوم بمطبوخ و رب
العنب و با اندک ترشی میباشد و مذکور خواهد شد و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دویم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح سدد و مداومت او
با شیر تازه و اندک بادام جهت هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و با اندک زعفران جهت
رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز
و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر جهت تفتیت حصاة و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب و قدری
برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال قائم مقام خمر است سوای اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع و قدر شربتش از
ده مثقال تا بیست مثقالست و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است **دبب** بفارسی خرس و بترکی ایو نامند او از
سایر حیوانات محیل تر و شدید القوه و کثیر الخوف و در دویم گرم و در سیم رطب و مسن او یابس المزاج و جوان او شدید اللزوجه است و لهذا
بچهٔ او را اولا صورتی معلوم نیست چون مکرر بلیسد صورت او از لزوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و حافظ را اعتقاد آنکه عدیم الصوره متولد
میشود و این محض اشتباه است زهرهٔ او مفتح قوی و آشامیدن یکدانگ او با سکنجبین و عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی
و مصروع و نیم مثقال او جهت قولنج دواب بغایت نافع و طلای او تا پنج رتبه با عسل و فلفل جهت قروح آکله و خراز و رویانیدن موی مجرب و اکتحال او
با عسل و آب رازیانه جهت قوهٔ باصره و رفع بیاض و رویانیدن مژه و شیر مایهٔ او جهت فربه کردن بدن مؤثر و خون او بقدر یکمثقال
جهت صرع بلغمی و طلا کردن او که گرم باشد جهت نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیاد چشم مانع رویدن او و بدستور مانع
رستن موی اعضاست و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه بارد و بیرون رفتن و شکستگی
استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون انار را تمامه از دانه خالی کرده پیه او را با مثل او روغن زیتون در آن
گذاشته بآتش نرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن موی او بر بدن اطفال در حین دفع
جهت عدم ضرر او از مضرتهای خارجی مؤثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره
و تعلیق چشم راست او باعث رفع کابوس و حوش و تعلیق هر دو چشم که در لته بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع آن و تعلیق انیاب او

بر بازو بچه مانع سحر و بخور موی او جهة گریزانیدن هوام موثر و چون خصیهٔ او را شکافته مازو و سماق پاشیده خشک کنند جهة رفع اسهال نافع
نافعست و سرگین او محلل خناق و اورام و خوردن او جهة رفع مغص مفید دباء بسکون همزه جراد است دبّاب بتشدید باء اول
سوسمار است دباسی بلغت عراق شغنین بریست دبا بتشدید با نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند دجاج بفارسی
مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبة و مرغ جوان فربه در آخر اول
گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه ارطب از و برطوبت فضلیه و قول ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند و جمیع
او کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهیج اخلاف او است و گوشت آب خروس سالدار محلل و ملین طبع و مخرج سودا و
جهة قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از کشیدن مرق او را بنوشند جهة تپهای مزمن و دوری و رعشه
در بو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاد کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهة ناقهین و امراض
حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قویتر و جهة تسمین بدن و تصفیهٔ رنگ رخسار و هزال و زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و پخته
او با روغن تازه جهة سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته با نان میده جهة رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب
و کباب او جهة رفع خواهش گل و امثال او و معدهٔ رطبه را موافق و جگر و پیه او جهة نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر
جهة مالیخولیا عجیب النفع و جهة شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف بقرطم جهة ابتدای جذام و سرگین او جالی و تند و خوردن او
با شراب و با سرکه جهة قولنج و رفع سمیت فطر بقدر یکمثقال مفید و طلای او جهة بهق و برص و امثال او و با سرکه ضماد او جهة سگ دیوانه
گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز سر او بدون پختن جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب
دانسته اند و پخته او جهة تقویه دماغ و قوهٔ مفکره و پردهٔ چینه دان او که خشک باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجربات است و آشامیدن
خصیهٔ خشک او با زردهٔ تخم نیمبرشت جهة تقویه باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج المقوی نعوظ و خون خروس
و مرغ را آشامیدن و خشک کرده او را سعوط نمودن جهة قطع رعاف مجربست و چکانیدن خون بال نارسیدهٔ او رافع امراض چشم و آزموده است و
چون شکم مرغ را شکافته آنچنان زنده بوده بر موضع گزیدهٔ هوام به بندند جهة جذب سمیت او و بر سایر مواد جهة جذب او بظاهر جلد و رافع بیهوشی
سرسام است و شاول نمودن مرغ با شیر و کشک و ماست پیر مورث قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویهٔ حاره و شراب و مطبوخ آب
انگور است و زهره دین و در محرورین سکنجبین و استخوان سوختهٔ نوع مرغ سیاه با مثل او چوب تاک که با هم سوزانیده باشند یا بر موم سرشته
حمول کنند اعادهٔ بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف او مفتت حصاة و استخوان بال راست خروس را با خود
داشتن موجب قبول و در دست داشتن موجب ظفر بر خصم است دج بفارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه کرک از طاوس بزرگتر و خاکستری
و مخلوط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال قویتر از کبک و بخور او بالخاصیه جهة
رفع طاعون و وبا موثر و نگاه داشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است دجر اسم نبطی لوبیاست دجوبانا اسم سریانی غرب است
دح بجیم کزبرة الحام است دحیا زعفرانست دخن بخاء معجمه بفارسی ارزن نامند و او قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع
مثل او و در افعال مانند او و مطبوخ مقشر او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و آرد او قابض طبع و قاطع اسهال عرقی
و مولد سدهٔ و سنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش نخست دخان الکندر دودهٔ کندر است که او را سوزانیده باشند طاسی
منکوس گذارند تا دود او در او جمع شود جهة ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زیاد و التیام قروح اعضا نافع است
دخان القوارير دودهٔ شیشه است گرم و خشک و مقوی باصره و جالی و جهة سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاد زخمها مفید است و
دودهٔ مرصاف جهة رطوبة چشم و تاکل گوشتهای او نافع و دودهٔ بطم را نیز همین اثر است و دودهٔ میعه و قطران مثل دخان القوارير است
و دودهٔ هر چیز حکم اصل او را دارد با شدت لطافت دخس دلفین است درخیسا بلغت نبطی شال و روغن بلسان و بنکست درعلیة آب
دراقیطون لوف الکبیر است درقطولیطس زراوند طویل است دراسیج نوعی از لبلاب است و گویند خندریلی است درافیقن
قلوس است درسومارس یونانی زجاجست دراقن بلغت شام اسم خوخ است درد روغن زیتون اسم فارسی عکر الزیت
است درخت بجف اسم فارسی حجر القمر است درخت کاج اسم فارسی صنوبر است درخت وسک اسم فارسی غرب است درخت
اسم فارسی الوس است درخت نارون اسم فارسی دردار است درمنهٔ ترکی اسم فارسی تخم بستیباج است درمنه جرا
سانی اسم فارسی کبیر دخشیرکست و تخم آن بستیباج است درمنه اسم فارسی شیح است دروسنا اسم هندی نوعی از پس است

درنا اسم ترکیست درناق اسم ترکی طلف است دردار لغة رسیست آزاد درخت پشه و نارون گویند چه ثمر او چون خشک شود
از جوف او پشه متکون میگردد و نوعی از غربست در اول سرد و خشک و قابض با قوهٔ جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهندهٔ جراحات
تازه و برگ تازهٔ او مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پختهٔ او ملین طبع و ضماد او جهة جراحات تازه و با سرکه جهة جرب رطب و قطور
عصارهٔ برگ او که نیمکوب کرده باشند جهة ورم گوش و اکتحال او با عسل جهة ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قویتر و یکمثقال او با شیر
و با آب مسهل بعصر بلغم و طلای او با سرکه جهة تغییر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره و جهة تب دق و سرفهٔ مزمن مجرب
و آب خیسانیدهٔ ثمر خشک او قائم مقام رطوبت او است و چون ریشهٔ او را در آتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر او بهم رسد در گوش بچکانند
جهة رفع کری که از امتداد مرض بهم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش خنثی است
درداب بفارسی دستنبویه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزهٔ گرمکست که ملیون نامند و در بطیخ ذکر
شد و اکثر ملیون را درداب دانسته اند و غلط است و بوئیدن او مسخن دماغ و مقوی او و مفتح سدهٔ دماغیست دردوج بلغة فارسی بیخ درختیست
عقربی شکل خاکستری رنگ گره دار و عدد گره او زیاده از دو سه نمیباشد و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید و برگ
گیاه او شبیه ببرگ بادام مایل بزردی و بر زمین فرش میشود و بار غبیست و ساقش مجوف و بقدر دو ذرع و از میان برگ میروید و برگهای ساقش
متفرق و باریکتر و درازتر از برگ تحت و از پنجعدد تا هفت عدد میباشد و گلش زرد و جوف دار و مستعمل از و بیخست و قوتش تا ده سال
باقیست در سیم گرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیت و جهة
خفقان و رفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویهٔ باصره و مالیخولیای مراقی و با شکر جهة درد سینه و صداع بلغمی نافع و آویختن قطعه
او در درون خانه بالخاصیه جهة رفع طاعون و تعلیق سوراخ کردهٔ او با ریسمان بر تحت کمرگاه زنان حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ
جنین از آفات و لبستن عددی از آن بر سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب دفع فزع در خواب و دیدن خوابهای خوب است و مصدع و
مصلحش رازیانه و در محرور اشربهٔ بارده و حامضه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزنش زرنباد و دو ثلث او قرنفل است دردی ته
نشین عصارات است و بفارسی لای نامند و بهترین انها لای شرابست که خشک او را اطرطیر و بفارسی دارتو نامند در سیم گرم و خشک
و در تحلیل اورام مجرب و جهة رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زیاد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم
جهة رفع سیلان حیض دایم و بر سایر مواضع جهة کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان
و محرق او خشک او را بر روی اخگر یا در کوزه گذاشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قویتر و مستعمل تازهٔ
محرق او است و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوختهٔ او جهة غشاوه و جلای بصر و ناخنه و بیاض و با برگ مورد جهة ورم بلغمی معده ضماد
مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با قلی و شب تدبیر کنند جهة ازاله سرخی مس بغایت موثر و چون با بارود که آنشوره است سفید کنند
در اصلاح نقره و زدودن زنگ مس بعید نیست دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیف تر از و است مگر در منع آکله قویتر است دراج
مرغیست قریب بجثهٔ کبک و خوش منظر و مؤلف تذکره اشتباه بسمانی کرده در دویم گرم و خشک و لطیف تر از کبک و تذرو و گوشت او
زیاد کنندهٔ جوهر دماغ و فهم و حفظ و مادهٔ منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و خون و زبل و زهرهٔ او جالی و رافع
بیاض عین و آثار جلد و بقول مهریارس پیه او با روغن رازقی جهة درد گوش عجیب الاثر است دروقیغون اسم یونانیست و بعربی زیتون
نامند گیاهیست برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر
و مختلف رنگ و در غلاف کثیفی درشت و شبیه بغلاف نخود و تخمش بسطبری انگشتی و بقدر ذرعی و منبت او زمین سنگلاخ نمناک و نزدیک دریاها
میباشد در سیم گرم و خشکست و بغایت مجفف و دو درهم او سم قاتل در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز و قدر شربتش تا یکدانگ و مصلحش قی
کردن با سرکه و شیر تازه است و ذرور سائیدهٔ او قاطع خون و التیام دهندهٔ جراحات و نطول و محلل اورام و چون در روغن زیتون
بجوشانند مسقط دانه بواسیر و قالع دندان و قطور او رافع کری و حمول او مدر حیض و مجرب دانسته اند و جهة درد مفاصل و امثال آن
بسیار موثر است و آب او در شقیه معادن و تثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهورهٔ مجربهٔ اهل صناعتست و ابن بیطار و غیره او را
سرد و قویتر از بیخ لفاح بیان نموده اند درولطارس یونانی بمعنی ولد البلوط است چه آن گیاهیست که از درخت بلوط میروید و بر روی
می پیچد و نوعی از بسفایج و بیخش مشبک و بهم پیچیده و مزه عفص و شیرین و با عفوصت و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد
و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و شدی و تلخی است در سیم گرم و خشک و یکدرهم او کشنده است بالتهاب و درد شکم بغایت قابض و مغص

وضماد او جهة کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش با یکدانک و مالیدن سائیدهٔ او بر بدن و زود پاک کردن و باز تازه نمودن
او در ستردن موی بغایت عجیب الاثر دانسته اند **دریاس** معرب اذر وس فارسی و نوعی از ورومنتن است گیاه او بقدر شبری و زیاده
ازان و از ساقهای او شاخها رسته و برکش شبیه برک کتان و سبز مایل بسیاهی و عدد برک و شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و متدیر و
دکوچک و بد بو و تخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیم گرم و خشک و با برودت و بقدر درهم تازهٔ او مسکر قوی و زیاده ازان کشنده بخناق و محلل بلغم
و سودا و منتج شده و رافع یرقان و ریاح و گویند چون در روغن طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه نموده با عسل بقوام آورند و بعد
از طعام تناول نمایند درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کتیرا است و مؤلف تذکره دریاس را
تفسیر بچیز دیگر نموده و نه آنچنانست **دستنبویه** اسم فارسی دردابت **دستیش** حشیش است **دعیا** اسم سریانی اقاقیاست
دعیاملیون افیونست **دعشا علک البطم** است **دفلی** بفارسی خرزهره گویند و بیونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی حبن
گویند نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده ازان و برکش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز و صلب و بد بو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار
سرخ و بعضی زرد و سیاه میباشد و درخشنده و بزرگ و چیزی مثل موی بر آن مجتمع شده و ثمرش طویل قریب بشبری و پر از جسمی مانند پشم
و بیخش دراز و باریک و شور و سرخ و او بری و نهری میباشد و در تمام سال اصل او باقیست و در پائیز گل میکند و بری او اعظم از آنست
در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و تقطیع و برک او سم جمیع حیوانانست و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده
انسان از او استعمال او مخصوص خارج بدنست و آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم درهم رافع سم هوام و طلای پختهٔ او که بعد ازان سائیده
باشند جهة ورمهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ و برکش با روغن جهة جرب جمیع
حیوانات و با افیون واشق جهة درد سر و جمیع قروح ان مجرب دانسته اند و ذرور برک خشک او جهة زخمها و حمول او جهة درد رحم و آب برک
و گل او جهة جلای رخسار و اصلاح موی بعد یلست و آب مطبوخ او کشندهٔ کیک و سیاس و ارضه و بغایت مؤثر و روغنی که در او گل و برک
او را مهرا پخته باشند و بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهة قرطسه که مقدمهٔ
کچلیست و جهة جرب و حکه و رفع برص از مجربات است و یکدرهم او کشنده بخناق و التهاب و مضر شش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل بوزن آن حلبه
و نیم وزن او برک انجیر است و از خواص او است که چون با موی سر تقطیر کنند قطع شعله گو کرد کند و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب
تنقیه زنجفر کنند جاری سازد و چون او را با وزن او حنظل تر و مورد تازه با سرکه که در آن بقدر عشر دفلی ملح القلی و عشری نوشادر و عشری
از زروت حل کرده باشند بسایند و بقطیر بر مجدد ثلثه نمایند و مکرر اعادهٔ تقطیر مجدد کنند و تنقیه کنند عقد ارض بارب نمایند و تنقیه معهود
متقاطر او و سحق او باعث تشمیع گردد و مؤلف کتاب برهان در تنقیه و اقامه مجرب شمرده است **دقاق الکندر** ریزهای کندر است که
از و متقشر گردد **دقرقیا** بلغه سریانی بطیخ است **دقناس** بلغه سریانی بولست **دقطامایون** بلغه مزبور مشکطرامشیع است **دقیق**
النخل بفارسی آرد کش خرما گویند و او طلع رسیده است **دلب** بفارسی چنار نامند و آن درختیست معروف و سرد و تر و با قبض و پوست و
ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برک تازهٔ او جهة ورم زانو و پختهٔ او در شراب جهة ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و
رفع ورم بلغمی نافع و مضمضهٔ او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان و در شراب جهة سموم حیوانی و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهة
برص و رفع رطوبهٔ متعفنهٔ زخمها و با آب جهة تقشر جلد مفید و ثمرش با پیه جهة سوختگی آتش و نفوخ گل او که از ثمرش گرفته باشند جهة قطع
رعاف مؤثر و بخور او و پاشیدن آب و جرم مطبوخ او کشنده جعل است و غباریکه از برکش می‌نشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر و
ریه است و مصلحش شیر تازه است **دلدل** نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز گویند و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شال که
نامند و آنحیوانیست قریب بسک و در پشت او بجای موی خارهای ابلق از سیاه و سفیدی بقدر شبری و زیاده میباشد و از قلم باریکتر و ظرفین
او باشد می و ذرور سوختهٔ او جهة جراحات بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **دلیک** ثمر گل
صحرائیست مثل بار گل سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصه و زرد مایل بسرخی و بقدر زیتون و در تنکابن کلیک نامند و بترکی ات برونی
و با صفهان بن گل نامند و گل نبات او پر خارتر از گل بستانی و گلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر مزغب و محتوی بر دانهای طولانی سفید
در دویم سرد و خشک و رادع و قابض و جهة اسهال صفراوی و دموی و تقویهٔ معده و جگر و دل نافعست و مضمضه و غرغرهٔ طبیخ او و سنون
او جهة تقویهٔ لثه و خناق مفید و بدلش ثمر گل سرخ بستانی و قدر شربتش تا ده مثقال و جرم او مورث سعال و مصلحش گلقند است **دلبو**
اسم عربی بیخ سوسن صحرائیست و مثل دو پیاز که ملاصق هم باشند و بی پرده‌ایکه در پیاز است و بالائی بزرگتر از زیرین و بعد از خشک

کویند عرق چنار که از پوست و
برک و ثمرش کیرند جهت ضیق النفس
عظیم النفع است و ثمرش و انهای
مدور خاردار است که در چنار بهم
و طریقه آنست که اجزای او را دو
شبانه روز در آب بخیسانند پس
مالیده در دیک کنند و انبیق
ریشه چنار که بدستور از چهار من آن
یکمن عرق گرفته باشند بعد از آنکه
بخیسانند در آب هشت دو شبانه
روز جهت تقویت بدن و ضعف
معده و تقویت عصب و استخوان بدن
و امراض بارده و بواسیر و رعشه
و استسقا و درد دل نافع است
و قدری نشاه دارد و نه بحد اسکار
و چون در امراض بارده استعمال
کنند از زرشک و سفیدی احتیاط
لازم است و قدر شربتش یکفنجان
قهوه خوری تا یک پیاله ماست
خوری و طرف صبح ناشتا باید
خورد و مداومت از بیست و دو
تا پنج شش ماه بحسب امزجه و امراض
متفاوت ضرور است و بعد از
کشیدن عرق مزبور تا یکماه
استعمال نتوان کرد و هر چه
ازان زیادتر بماند بهتر است
تا پنج و شش ماه هم نگاه داشته
اند ۱۲

شدن بسیار صلب میشود و گلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل به بنفشی و برکش بسیار کوچکتر ازان و ساقش بقدر ذرعی و ثمرش مستدیر و منبت او
اراضی معموره و مزارعست در آخر دویم گرم و خشک و با رطوبهٔ فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و گویند بزرگ فوقانی محرک باه و زیرین قاطع
باه زنان و آشامیدن بالائی جهة قیلهٔ اطفال نافع و چون بیخ آراسته عدد در یکرطل نبیذ خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یکرطل ازان نبیذ
بنوشند جهة خشک کردن بواسیر و رفع ریاح از مجربات دانسته اند و بدستور آشامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر
دارد و ضماد او با کندر و شراب جهة جذب پیکان و خار از اعضا و با شیلم و ماء العسل جهة تحلیل غرب نافع و طلای او جهة سرخی رنگ رخسار
و رفع آثار و قرحهٔ او جهة کشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهمست **دلق** اسم حیوانیست شبیه بسمور و در
اصفهان موثره و بفارسی دله نامند گوشت او مبهی و در سایر افعال مثل سمور است **دلفین** اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی
ماهی بینی دراز و بدیلمی کچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک و بفلس سرد و تر و قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و پیه او
گرم و خوردن و مالیدن روغن او جهة درد مفاصل و چون در جوف حنظل گذاشته گداخته باشند جهة گرانی سامعه و او بختن دندان او در اطفال
جهة رفع فزع مؤثر است **دلم** بلغهٔ مصر اسم درشانست **دلینس** نوعی از صدفست و در مصرام الخلول نامند و او ودع بربیت **دلاغ**
بعربی اسم بطیخ هندیست **دلع** بلغهٔ اهل بیت المقدس نوعی از کلجهست و بیونانی سفند ولیون نامند **دله** اسم فارسی دلق است **دم** اسم عربی
خونست و خاصیت خون هر حیوانی در طی او مذکور است و مجموع او محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و رافع سموم
دم الاخوین بفارسی خون سیاوشانست و او صمغیست خالص الحمرة مایل به بنفشی و قوتش تا مدتها باقیست و گویند عصارهٔ گیاه
سرخیست و از سقوطرة و نواحی هند خیزد و گیاه او معروف نیست در سیم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت
لحم و رادع سیلان فضول و جهة حرارت جگر و احشا و التیام جراحات شمشیر و امثال او بغایت مؤثر و جهة زحیر و اسهال دموی و
صفراوی و سحج و شقاق مقعد و تقویهٔ معده و لثه و بازرهٔ تخم مرغ جهة قروح امعا و اکتحال او جهة تقویهٔ باصره و قرحه نافع و مضر کرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش از نیم درهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصارهٔ خس است و چون بلور و شیشه را با او رنگ کنند صاف تر و رنگین تر از
عقیق میشود و درین امر عدیل ندارد **دماغ** مغز سر حیوانست سرد و تر و دیر هضم و با قوهٔ تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهة رفع
خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آبکامه و ادویهٔ حاره است **دمعة الشیخ** گویند صمغ لبلابست و
بغایت جالیست و جهة ستردن موی آزموده است **دمادم** نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر سر او نقطهٔ سیاه
و بهندی گمسور نامند گرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانگ است **دمیا**
بیونانی نوعی از ماهیست که سپیا نامند و مذکور خواهد شد **دمسیسه** بلغهٔ مصر نوع زبون قنتین ست **دم التنین** و **دم الثعبان**
دم الاخوین است **دمعة العشاق** حب النیل است **دمسیحه** اسم فارسی صفر اغونست **دمور** اسم ترکی حدید است **دمور**
تیکان اسم ترکی حسک است **دند** بفارسی بید انجیر ختائی نامند و مشهور بحب السلاطین است و گیاه او بقدر ذرعی و برکش مثل برک بادنجان و
از آن رقیق تر و گلش بزرگ و دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم چینی او بزرگ دانه شبیه به پسته و قسم بحری شبیه
بدانه بید انجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و مورث مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر و مایل بزردی و منقط بسیاهی
میباشد و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندیست در اول چهارم گرم و بغایت تند و یابس و در جوف مغز او پرده ایست
و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور پوست او و باید جدا کرد و هر چه پیوست مدتی مانده باشد بدستور از سموم قتاله است و اقسام او
مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و مفتح و جهة استسقا و یرقان و نقرس و سنگ مثانه و گرده و درد کمر و ورکین و
ساق نافع و طلای او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد سرخی او را زایل کند و تکرار او موجب برص لب
و ضماد او با ماست جهة شقاق و برص حیوانات و با ادویهٔ مناسبه جهة جمیع اورام بارده و او جاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یکعدد
و در غیر او نصف عددیست که با مصلحات باشد و مضر محرورین و یکدرهم او کشندهٔ با سهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن
پردهٔ درون او کتیرا و نشاسته و گلسرخ و یکشب در آبلیمو گذاشتن است و معین فعل او تربد و عصارهٔ غافث و هلیلهٔ کابلی و افتیمون و
عصل و زعفران و بسفایج است و بعد از خوردن آب سرد و شیر و رب حامضه و مشوی آن امضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد
حاره و یابسه و نحیف الابدان استعمال او جایز نیست **دندران** ار اقواست **دنقه** شلم است **دنق** سپستانست **دنقر البقره**
دنبه فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی عاج است **دنبلان** اسم فارسی کشنج است **دواء اغریا** بیونانی نباتیست

که در سنگلاخ و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و بر سر او چهار برگ مربع شکل و مایل
بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید پیچ و تخمش دراز و خوشبو و خام و پختهٔ او از ماکولات است در اول ثانی گرم و خشک و باندک
و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهة رفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافعست دوسر نباتیست مثل گندم و
او گندم زارها و ازان درازتر و درشت تر و دانهٔ او ریزه و باریک و خوشهٔ او متفرق و پوست او سیاه و بعضی ازان سرخ و در هر خوشه
دو غلاف یا سه بشکل فتیلهٔ و دانهٔ او در میان پردهٔ غلاف و خوش طعم گرم و باندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام کرم معده و ضماد او
جهة اورام صلبه و داء الثعلب و بار دکندم جهة عرب منفجر نافع و مضر انثیین و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهمست دوقو اسم تخم زردک
بریست شبیه بانخواه و ازان ریزه تر و باندک تندی و گیاه او زیاده بر شبری و برکش مثل برگ رازیانه و ازان ریزه تر و چتر او مثل چتر کشنیز
و گلش زرد و شد و زغب دار و خوشبو و تخمش بسطبری انگشتی و باریکتر ازان و قریب بشبری و طعم او مثل زردک و در قزوین کزرا نامند و در جمیع
افعال قویتر از بستانیست سوای تحریک باه و در جزو خواص نبات او مذکور شد و مراد از دوقو تخم او است در سیم گرم و در دویم خشک و مدر
بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و باضم و محلل قوی و با قوهٔ تریاقیه و جهة سرفهٔ کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل
و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیهٔ رحم و اعانت حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت و سحج اطفال و جهة استسقاء طبلی مجرب دانسته اند
و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش کشنیز و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش دو وزن
او تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است دوقس بلغهٔ یونانی شامل دو قسم نباتست یکی شبیه بکرفس و خوشبو و شد و تخمش شبیه بانجدان
و بی بو و دیگری را برگ مثل کشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و با شدی و تخمش در طعم شبیه بزردک و برگش بی زغب
در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و ازان اندکی ضعیفتر و تخم قسم اخیر را بدیلمی لیک واش گویند چون سائیده
و بر جانهٔ خواب پاشند رفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکی میداند و دیسقوریدوس دوقس را از اصناف زردک بری
شمرده و این بتحقیق اقرب و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است دود البقل بفارسی کرم سبزه نامند حیوانیست شبیه بهزار پا و
ازان کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز بهم میرسد سرد و خشک و تازهٔ او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون
جهة گزیدن جانوران و آشامیدن او جهة رفع سموم مشروبه نافعست دود الزبل کرمیست زرد رنگ که در مزبله متکون میشود و تکرار
ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة قرطسه که مقدمهٔ کچلی است و رفع داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهة امراض بواسیر و مقعد
مفید است دوادم بالف بی الف چیزیست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون میشود و در افعال قائم مقام
مومیائیست دود خشب الصنوبر کرم درخت کاجست قریب الطبع است بذراریح و یکمثقال او سم قاتلست و ضماد کوبیدهٔ او در
کشودن ورمها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود الخل کرمیکه از سرکه و شراب بهم رسد و ضماد او رادع و محلل
و مقوی اعصاب و سعوط او جهة رفع کرمیکه در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم ابریشم است در اول حال او تخمی است
ریزه و مدور و کبود رنگ که در لته بسته در بغل نگاه داشته بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میگردد و شبیه بمورچه است و
بتدریج قریب بیک چهل روز بزرگ شده سفید میگردد و درین ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد بار اول یکروز بار دویم دو روز بار
سیم سه روز بعد از پیله تنیدن رنگش سرخ و بهیئة دانهٔ خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون میآید سفید لون و پر
دار میباشد و نر و مادهٔ او باهم جفت شده در عرض سه چهار یوم تخم خود را ریخته میمرد و از رعد و ریاح مغربی و مرد جنب و زن حائض
فاسد میشود در اول گرم و در دویم تر و سه درهم از خشک سائیدهٔ او با مرق آرد گندم که چند روز بدستور بیاشامند در سمین بدن
و نیکوئی رنگ رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ با و بغایت مسمن آن و خاکستر سوختهٔ او جهة التیام زخمها و رطوبت او جهة رفع آثار و
ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و خناق و آشامیدن او جهة خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچهٔ سرخی جهة رفع تب مؤثر است
دوام شاه درخت مقل و بلوط مستدیر است دوام السقث بلغهٔ مصر اسم سلیمانیست دوایس اسم فارسی ریباس است دورس
شوکرانست دود الجراد نبات وردانست دورحولی دلبوثاست دوفی بری دوقو اعزباد و وایا اغریات دوکی
ماء الحدید است دوم بلغهٔ مغربی خرماست دواء الخطاطی خالیدونیونست دواء الحیة حنطیاناست دول جالیه هرمر اسم
و بلغهٔ هندی اسم خاکست دوباروج کاکنج است دود القرمز دود الصباغین قرمزاست دود القمح پیچ زرد کیست
دویره نوعی از لیف است دوقیثا بیونانی حنظل است دوقص بصل است دویرا رحمهٔ است دوقطاس مشکطرامشیع

دواله اسم فارسی اشنه است دوشاب خرما دبس است دوشاب اسم فارسی سنجابست دوغ اسم فارسی مخیض است
دوده اسم فارسی دخانست دوکی اسم ترکی ارز است دولی اسم ترکی جلید است دوشان اسم ترکی ارنب است دو
شان قوردی اسم ترکی خنفساست دونه اسم هندی مرزنجوش است دودا اسم هندی لبنست دودینکن اسم هندی
بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین او تازهٔ قوی الرائحه خالی از حموضه که شبیه بآب تیره
مایل بسرخی باشد و زود حل شود و آب را بقوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس ریخته شود بشستن از آب
اثری ازو نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هرچه در آن این آثار نباشد مغشوش است و خوب او قوت تا چهل سال
باقیست و آنچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوه با وست و آنچه بالفعل متعارفست از جهة عدم درخت
بلسان که در عین الشمس بود از شاخ و برگ بشام و میعهٔ سائله و بسباسه و روغن تخم ترب بالسویه گرفته در ده مثل آن از روغنهای
کهنه بجوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر آثار او را دارد و بسیار قریب با ومیباشد در سیم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانق النمر و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و
قوهٔ باصره و آشامیدن او جهة اخراج زلو نیکه در حلق مانده و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانیه و عسر بول و اخراج حصاة و قرحهٔ آتش
و ضیق النفس و ربو و نفث الاعصاب و درد کلاه و حرقة البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او جهة رفع استرخای قضیب و رفع لرز
و تغیر رنگ و ضماد در دهای رطوبی و جراحات و پاک کردن چرکها و حمول او جهة اعانت حمل و درد رحم و قطور او جهة درد گوش و اکتحال او جهة
ابتدای نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش یکوزن و نیم یا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن بان و ارقی که حب
بلسان در او جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر ابدال انست در بدل او و چون روغن زیتون هفتاد بار با مثل او آب صافی
بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل او است و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند دهن باصطلاح اکسیریان زیبق است
و بعرف اطبا چربیست که از اشیا بطرق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات و گلها و شکوفها که هر یک در مکان خود مذکور شده
و میشود و آنچه از قرع منکوس تقطیر کنند قویتر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است دهن السوسن الاسمانجونی
دهن ایرساست در حرف الف مذکور شد دهن الزفت در حرف زا مسطور است دهن البرز روغن تخم کتانست در کتان
مذکور شود دهن المبارک و دهن المنقذ روغن آجر است مذکور شد دهن الاترج روغن ترنجست مذکور شد دهن الحل
بحاء مهمله دهن سمسمست دهن الخل بخاء معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور ثانی مذکور است دهن الجل بجیم روغن کنجد
دهن عسلی او در مالیست دهن الخلوع روغن عفراست دهن الحجر نفطاست دهن البطم روغن درخت بطم است
دهن حب البطم روغن حبة الخضراست دهام رصاص اسود است دهنه اسم شبه است دهمست اسم فارسی غار است
دهن الصوانی روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس بسازند و در سندروس مذکور است دهنج
دهنه فرنگ نامند و آن سنگیست که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون میگردد مثل زبرجد که از معدن طلا بهم
میرسد و دهنه نحاسی بخار معدن مس است و بهترین او سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید و در تیرگی او تیره و فرنگی عبارت
از او است و بعد ازان طاوسی مایل بسرخی و شفافی و بعد ازان زرد و زبونترین آن طاوسی مایل بسیاهیست و آنچه سائیدهٔ او زرد
باشد طلائی نامند و هرچه محک او سفید گردد نقرهٔ و سرخ او مسی و تیره و سیاه او را آهنی گویند در چهار گرم و خشک و بعضی
سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و بند رهم او فادزهر سموم و سم قاتل غیر مسموم است بجراحت کردن اسعاد علاج بدرستیست
و اکتحال او جهة تقویهٔ باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول و ابستگی لا داو از خواص غریبه است و طلای او با سرکه
جهة قوبا و سعفهٔ سوداوی و برص و بهق و سعوط محلول او با سداب جهة رفع صرع بعد یک بدستور نفوخ او با مشک تا سه
دفعه همین اثر دارد دهاتوره اسم هندی جوزماثلست دهی اسم هندی ماستست دهون اسم هندی دخانست دهماسا
اسم هندی شکاعیست دهنهٔ فرنگی اسم فارسی دهنج دهبی است دیودار اسم فارسی و بعربی شجر الجن و اهل هندی و صنوبر هندی
نامند منبت او بلاد هند است و آن درختیست کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ زربناد و باندک تندی و تلخی و شیر او تند
و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مشکور اهل صناعت و گویند نگاهداشتن او باعث اطاعت
جن میشود و ضماد او جالی و مقوی بلد و جهة اورام بارده نافع و سایر اجزای دیودار در سیم گرم و خشک و آشامیدن سائیدهٔ او جهة

استرخا و فالج و لقوه و امراض باردهٔ دماغ و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و رفع اسهال بلغمی و شستن در طبیخ
او جهت خروج مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش یکدرهمست دهمرو حس یونانی بمعنی
مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی زاجی کیست که از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و
قسمی از خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر قشر مس سوخته است و قسم اول و ثانی مستعمل و
گرم و خشک و بسیار مجفف و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش و التیام زخمها و لثهٔ متقطع و حبس خون او و قروح مثانه و مقعد و بردن
گوشت زیاده و نرم کردن و کم کردن موی و با موم روغن جهت دبیله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهت اشتهای خناق نافع و آشامیدن
او کشنده است دیبساقوس یونانی بمعنی دایم العطش است و آنهم قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق و شبیه برگ
کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد برگ دراز خاردار مزغب در بیرون و درون برگش بر آمدگیها مثل حباب و خاردار و طرف برگ متصل
بساق مجوف و عمیق و آب باران در آن جمع میشود و بر سر هر شعبهٔ که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون
بشکافند در جوف او کرمهای ریزهٔ سفید شفاف میباشد و قوتش مدتها باقیست در دوم گرم و خشک و مجفف و با قوهٔ تریاقیه جالی و آشامیدن نقیع
و محلول او در آب سه روز متوالی جهت سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح و رفع لرز و تخیهٔ او مقوی قصبهٔ ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و
ضماد او جهت ثالیل و قروح شهدیه سر و ضماد پختهٔ او جهت بحس کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نکند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب جهت شقاق
مقعد و نواصیر و تضمید سر او که بجای ثمر اوست بعد از پختن بر موضع گزیدهٔ افعی و غیر آن جهت رفع سمیت نافع و چون در پارچه بسته در شیر حل کنند
و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث انجماد او میگردد و چون کرمهای جوف ثمر او را در پوست حیوانی بسته بر بازو و گردن به بندند جهت
رفع تب ربع مؤثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا سه درهمست دیک بردیک اسم فارسیست مرکب و علیل نیز
گویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق است که مجموع را سائیده در دیک مضاعف تصعید کنند از جملهٔ سمومات قویهٔ شدایست و جهت بردن گوشت
متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با عسل جهت قلع آثار جلد و دانهٔ بواسیر مؤثر است
دیامرون اسم یونانی شربت توتست دلیسم حماحم است دیاسقولیطوس جوارش کمونیست دیاقوزا اسم یونانی شربت خشخاش است
دینار اسم سریانی تخم کشوثست دینارویه اسم فارسی قسمی از خراطین است دیک اسم عربی خروس است در دجاج مذکور شد
دیویاقوتیطس اسم یونانی اصل السوس است دیقروجالنس دیقروجس است دیوتیر بلبوس است دیواخیرتن بریست دیو
اسپست حندقوقای بریست دیو خار اسم فارسی عوسج است دیوجه اسم فارسی علق است حرف الذال ذافنی
اسم یونانی غار است ذاماسکینا اسم رومی اجاص است ذافنی الاسکندرانی گیاهیست برگش قریب بدرخت خار جبلی شبیه
ببرگ مورد و از آن بزرگتر و سفید و طول شاخها بقدر شبری و از ساق و مابین برگ ثمری رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و بیخش خوشبو
و شبیه بعود و شد طعم و در دوم گرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهت تقطیر و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال
ذافنی وئیدوس یونانی و بمعنی شبیه الغار و قسمی از مازریون عریض الورق است و بعربی مازرو و در شام بقلهٔ نامند ساقش بقدر ذرعی و
شاخهای او بسیار و باریک و از نصف اعلا میروید و پوست شاخها قوی و لزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانهٔ او
کوچکتر از حب الغار در آخر سیم گرم و خشک و مدر و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقی و مدر حیض و محلل و مفتح و جالی جلد و رافع آثار و استعمال
او شربا جایز نیست و قدر شربتش از برگ تا سه قیراط و از ثمر تا پنجعدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش نشاسته و کثیرا و بدلش دو وزن او مازریون است
ذبل پوست سنگ پشت هندیست و گویند استخوان اوست بغایت سیاه و بعضی اجزاء او مایل بزردی و براق و صلب در دوم سرد و خشک
و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک او مسقط بواسیر و با عسل جهت التیام قرحهٔ قصبهٔ ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهت اورام او و سرطان
و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلای سوختهٔ او با سفیدهٔ تخم مرغ جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج
آن نافع و فرزجهٔ او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش استخوان
قنفذ و شانهٔ او و بالخاصیه جهت رفع نخالهٔ بن موی و تولد قمل و ریختن موی مؤثر است و چون او را با چوب داری که آدمی را از گلو کشیده باشند
و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح متباغضین مؤثر است ذباب بفارسی مگس نامند
و تکون او از فضلات و اول کرم سفید است و کمتر از بیضه بهم میرساند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و گویند چون صورت
مگسی از گندش و زرنیخ ساخته در محلی گذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد از آن ازرق است و زرد آن خالی از سمیت

نیست محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاد جراحات و مانع انتشار موی در داء الثعلب و حکه و قوبا و چون سر او را بالا انداخته بر موضع
گزیدهٔ زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سمیت و تکرار ضماد او جهت داء الثعلب مجرب و جهت تحلیل ورم چشم و رفع گوشت زیاد پلک و شعیره
آن آزموده و نفوخ سوختهٔ آن در مجرای بول جهت احتباس بول مؤثر و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد
بن احمد گوید که خوردن پخته و خام او را نمود جهت تقویهٔ باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و سرگین مگس را چون با آب عسل بنوشند
جهت ازالهٔ مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخور کنند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از طرح
بلسان و روغن او که مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجربست ذراریح بجای مهمله
حیوانیست بقدر زنبوری و پهن و بدبو و با نباتات تازه میباشد و بترکی الاکلنک و بدیلمی دارساس نامند و بلغت اصفهان قسمی از سین است
و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاه و سایر اقسام غیر
مستعملند در آخر سیم گرم و خشک و بسیار رشد و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق
او شربا مستعمل است و خوردن محرق او با مرق گوشت گاو و بدستور با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است
و قطعها خون منجمد با بول شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا
اخراج او میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هرگاه بجامه پیچیده ببخار سرکه جوشان بدارند باعث تلطیف
او میشود و استعمال جایز است و ضماد او جهت داء الثعلب و برص ناخن و با قیر وطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت
جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای جدری و نمش و اکتحال او جهت ناخنه و روغن زیتون که در او
جوشانیده باشند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش یک عدد و زیاده او کشنده است و بدرد
مثانه و مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار رشد و اختلاط عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد مشمس در آفتاب گذارند
و جهت منع ابتدای کچلی و قلع مرض او مجربست ذروح بتشدید راء واحد ذراریحست ذرقونا علف الثعلب محض است ذرق بضم اول
و فتح ثانی حندقوقای بستانیست ذرة جاورس هندیست و آن دانهٔ است شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه نی و سرد و خشک و قوی
الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس بود و مصلحش روغنها و شیرینیهاست ذرة مکه خندروس است
ذرلیس طیوحیست ذریاس ثافسیاست ذرق بضم ثانی سرگین طیور است ذرق الطیر خرفطانیست ذقرمی اسم عربی سداب بریست
و هر چه کریه الرائحه باشد بدستور ذفرا نامند ذفل فطراسالیون است ذکل بحر ثانی دراونطوبیست ذنب الخیل بیخ نباتیست با صلابت
و نوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت او کنار آبها و شاخهای او بسیار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرهها هم متصل و برگ و
باریک شبیه برگ اذخر و از گرهها روییده و از اطرافش شبیه بدم اسب و بر اشجار می پیچد و متشبث میگردد و بشکل چشم و بعضی گویند گلش ماین
سفیدی و کبودیست و قوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد و در آخر او خشک و قابض و ملحم و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت قرحه امعا
و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس حاره و اقسام اسهال حاره و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شرب او جهت التحام فتق و التیام
روده مقطوع مؤثر و ضماد او جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیلهٔ امعاء و ورم مقعد و اورام حارهٔ اعضا و سعوط آب او جهت قطع
رعاف نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش انجبار ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل
آن مثلث و اعالی مستدیر و با خارهای نرم متباعد و برگش شبیه برگ گاوزبان و مزغب و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خاردار و در سر آن
چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند موی و پشم و در دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت
لزجه و قوهٔ قابضه و جهت رفع اورام معتدل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ او جهت مستحکم نمودن استخوان شکسته شربا و ضمادا
نافع و طلای عصارهٔ او جهت استرخای اجفان و مصدع و مصلحش کشنیز و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقالست ذنب العقرب نزد
جالینوس صامریوماست و بعضی گویند ثمریست شبیه بدنبالهٔ عقرب زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سردسیر میباشد در سیم گرم و
خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافعست ذنب السقط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و بیخش شبیه
بشلغم و ظاهر او سیاه و باطن او برنگ خون و ضماد او با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافعست ذنب الخروف گیاهیست بیخش باریک
و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متباعد شبیه برگ آس و گلش زرد شبیه بگل شادبری و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک
لزوجت در آخر دوم گرم و در سیم خشک و عصارهٔ او و بدستور سائیدهٔ برگش جهت بیاض چشم معتدل و جهت گزیدن سگ دیوانه قبل از

انکار آب خوف کند بسیار مؤثر ومسکن مغص ومحلل ریاح وقاطع خون ورافع سپرز ومضر گرده ومصلحش نشاسته وشربتش یکدرهم وبدلش [illegible]
آن بخور مریم است ذنب الجردون ذنب الخروف است ذنب الفاره لسان الحمل است از جهت شبیه بودن خوشه او بدنباله موش ذنب
الفارس بلغت شام ذنب الخیل است ذنب اللبوه ذنب السبع است ذو ثلث حبات زعرور است ذو الف ورقات مریا
فلن است ذو مائة شوکة وذو مائة راس قرصعنه است ذو خمسة اوراق وذو خمسة اقسام وذو خمسة اغصان
وذو خمسة اجنحه بنطافلن است ذو خمسة اصابع انثلن است ذو ثلثة ورقات شاه [illegible] حندقوقا وکیا خصیة الثعلب وضفدع
طرفین است ذو ثلث شوکات شکاعیست ذو ثلث الوان وذو ثلثة اوراق طریفلن است ذهب بفارسی زر و
طلا نامند معتدل مایل بحرارت ومقوی دل وحراره ورطوبه غریزیه ومفرح وجهت خفقان ووسواس وجذام وجنون وانواع بواسیر وامراض
سوداوی وصفراوی ویرقان وسپرز وضعف گرده وسنگ مثانه ورفع هموم ومحلول نخاله او که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهت
جذام مجرب وبدستور جهت زحیر واسهال دموی ومحلول او با نوشادر فقط جهت اخراج سم مجرب وطلای او محلل اورام وجهت داء الثعلب وداء الحیه
وبهق وبرص واکتحال او جهت غلظ اجفان وبیاض وغشاوه وکمنه وانباشتن او در ثقبه مجرب جهت دفع او مجرب ومیل سرمه که از او بسازند جهت
تقویه بصر ومنع رمد ودرد چشم وذرور او جهت آکله وسنون او جهت درد دندان وامساک او در دهان جهت رفع بدبوئی آن وانگشتر او جهت داحس وام
الصبیان ومفاصل مؤثر وتعلیق خالص او را جهت رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند ولیناوس ایخاصیت مخصوص دانه حجری بقدر خردل که
در نهایت صلابت میباشد وبا طلای معدنی متکون میگردد دانسته است ولعب با طلا ودیدن او مورث دفع هموم وباعث سرور وتقویه
دل است وچون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمایند التیام پذیر نگردد وگویند مضر مثانه ومصلحش عسل وشکست واکثر اعتقاد آنست که اصلا ضرری
در او نیست وچون طلا را بنجی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل او نباشد خصوصا ادویه سمیه در آنوقت خوردن او باعث طول عمر ورفع جمیع
امراض سوداوی وحفظ صحت است ودرین چیزی عدیل او نیست وطریق حل وسحق در دستورات مذکورات است وقدر شربتش از یک قیراط و
نیم تا یکدانگ وبدلش یاقوت محلول وچون از طلا بشکل هلیله ساخته در خواب وبیداری صاحب توحش مزمن وخفقان وخیالات سوداوی
در دهان نگاه دارند رفع جمیع امراض مذکوره میشود ذئب بفارسی گرگ وبترکی قورد نامند حیوانیست معروف ومزاجش در سیم گرم وخشک
وجگرش جهت امراض جگر بغایت نافع وبا آب وشراب رافع استسقا وتبهای بارده وباسکنجبین جهت یرقان وبا آب کرفس جهت سپرز نافع و[illegible]
مقوی افعال او است وقدر شربتش یکدانگ وسرگین او بسیار گرم ومحلل قوی وبهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و آشامیدن
او تا یکمثقال با آب گرم وباشراب سفید وبدستور با فلفل ونمک جهت قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق او وغرغره او باعسل جهت خناق بلغمی
بغایت مفید وبخور او باعث جمعیت موش در آنموضع وبول وخون او قاطع حمل زنانست شربا وحمولا وبدستور خصیه او بهمین اثر دارد و
شهوة النسانست وارسطو فرماید که یکمثقال خشک او با آب تره تیزک جهت درد پهلو وسینه وباصعتر جهت درد تهیگاه بسیار نافعست وزهره او
بقدر دانگی باعسل جهت تب ربع وقولنج واستسقا ونحو او با مطبوخ جهت تقویه باه بی نظیر وبدستور طلای او درین باب مؤثر است ورافع تشنج
وکزاز وجراحات عصب وسعوط او جهت نزلات عظیمه وبا آب چغندر رافع حمرة چشم در همانساعت است وباقلیلی مشک جهت صرع وکحال
او باعسل جهت تیرگی چشم ونزول آب وضماد او باورس جهت بهق وبرص وباادویه مناسبه جهت تقشر جلد وداء الثعلب ودرد مفاصل وقدر یکدانک از
شش خشک کرده او باشیر تازه جهت تب ربع وامراض ششی بغایت مفید وپیه او جهت داء الثعلب وداء الحیه وورم مزمن ویکقیراط از دماغ
او باشیر مانع صرع وبخور موی او سبب گریختن هوام وضماد استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشند جهت بواسیر وطلای محلول او بنوشادر
محلل اورام وآویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان وپوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث
خارش بدن وتعلیق هر دو چشم او مانع صرع واذیت هوام وسباع ودزدان وچون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهت غلبه بر خصم وجبونی
در نظر خلق مؤثر وتعلیق کعب او بر زانو جهت رفع درد [illegible] زحمت حرکات مفید وچون سر او را در خوابگاه گوسفند دفن کنند گوسفندان از
خوف هلاک شوند در صورتیکه از آن محل گریزی نداشته باشند وچون [illegible] گذارند مار وسایر موذی داخل نگردد وچون سر او را
در سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آنجا جاری نگردد ومجرب دانسته اند وچون صداق [illegible] بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد
هرگز مابین زوج وزن الفت نباشد وچون دندان پیش او را در آن پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد وگویند
چون زهره او را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد وگویند گرگ تا دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد حرف الراء
راسن بیخ نباتیست خشبی ورنگش مابین یاقوتی وسبزی وساقش شعبه دار و[illegible] اشبه برگ عدس و[illegible]

هو العلیم
گویند چون طلا را چهل نوبت
در خلاص گذارند اکسیری میشود که
هر یکمثقال از آن چهل مثقال مس را
طلا میکند وگویند طلا را تا هفتاد
مرتبه که در خلاص گذارده شود هر مرتبه
از وزنش چیزی کم میشود وبعد از
آن هر مرتبه وزنش زیاد میشود
تا مرتبه چهلم بوزن اول عود میکند
وطریق خلاص گذاشتن آنست
که در مرتبه اول با قدری نوشادر
سائیده طلا را در کوزهٔ خامی
گذاشته سه شبانه روز آتش
دهند با آتش چوب جدنه زغال
او ودر مراتب دیگر طلا را تنها
باید گذاشت والله اعلم

هو
گویند روده گرگ جهت
جذام عظیم النفع است
والله اعلم

دانبوه وار ساق او رویده وبر روی یکدیگر وگلش مایل بکبودی ودر اریش مانند قرطم وبا اندک تلخی وطعمش باتندی وخوشبو وگویند بیخش زرد
وبسطبری انگشت خنصر وپوست او سیاه ورقیق وسطبری بالای او بیشتر از اسفل ومستعمل بیخ اوست وبعضی گویند او بیخ سوسن کوهیست
در اول سیم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه وجالی ومقوی معده ودل ومثانه ومفرح ومفتح سده جگر وسپرز وقوتش تا دو سال باقیست وبا
تریاقیه وجهت قطع اخلاط غلیظه سینه وشش وتقطیر بول رطوبی ومالیخولیای مراقی ودرد مفاصل وکمر وتقویه باه وفم معده وهاضمه ورفع اختناق
وتحلیل نفخ وطبیخ او جهت احتباس بول وحیض وتوحش وحزن که بمشارکت معده باشد ومطبوخ او باشراب جهت زهر هوام وسموم بارده و
او جهت شقیقه وامراض سرکه بلغمی باشد وتحلیل اورام وقطور او جهت دوی وطنین وبخور او جهت گشودن حیض وضماد برگش جهت شکاف عضل نافع
ومضر محرورین ومصدع واکثارش مفسد خون وقاطع باه ومصلحش سرکه وربوب حامضه وخمیره بنفشه وقدر شربتش دو درهم وبدلش بوزن او ایرسا
وگویند قسط شیرینست وشرابی که از او ترتیب دهند معروفست بشراب لانگه وباعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است وچون
راسن خشک را جوشانیده از آب بیرون آورده یکشبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمی از خمر است تا بیست روز خیسانیده
پس هر روز دو مثقال تناول نمایند جهت تقویه معده وفساد هضم وبرانگیختن اشتها بعد بلیت از دانه راسن که عددی بلع نمایند جهت رفع سرعة
انزال مجرب دانسته اند وبخور او جهت تقویه دندان وانداختن کرم او وطلای او جهت نیکوئی رخسار وباعسل جهت رفع آثار مؤثر است وشیخ الرئیس
فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه بعدس است وزرد رنگ وکوچک مقدار وکعب او بزرگ وشاخهای او منبسط بر روی زمین ومنبت او
کنار دریا وزمین نمناکست خوردن او در گزیده هوام را در ساعت تسکین میدهد راوند بفارسی ریوند نامند وآن بیخ ریباسست وبهترین او
چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد وبعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو وبعد از آن خراسانی وزبون ترین او زنجی سیاه
براق صلب است وریوند دواب خشبی کثیف میباشد وبیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است باریک وسیاه وغیر متشابه بریوند است
وچون بقدر دو سه ذرع حفر نمایند ریوند ظاهر میشود ومرکب القوی ودر اول دویم گرم وخشک ومسهل بعضی اخلاط غلیظه ورقیقه وخام
وباقوه قابضه ومقوی قوه جاذبه جگر وپادزهر سموم بارده ومجفف ومحلل وملطف وجالی ومدر بول وحیض ومنضج ومقطع ومفتح سده جگر وسپرز
وامعاء ومبرد بالعرض بسبب شدة تحلیل وجهت تنقیه امعاء وتحلیل نفخ او وانواع استسقا وتخمه ومغص وورم بارد احشا ویرقان سددی ورفع
اسهالیکه از سده ماساریقا باشد وباگل سرخ وقوابض جهت اسهال دموی وبالخاصیه رافع تبها وحرارت غریبه وجهت درد گرده ومثانه ورحم
وخفقان وقرحه امعاء ونواصیر وبواسیر وتب ربع نافع وباجاوشیر ومطبوخ زبیب وبسفایج جهت قولنج ثفلی وبلغمی وبا آب برسیاوشان
جهت سنگ مثانه وبا آب لسان الحمل جهت قطع نزف الدم وباهلیله کابلی وغاریقون وصبر جهت تنقیه دماغ وانواع صداع بارده وصفراوی وشقیقه و
وفالج ودوار وکزاز وجنون ونزلات وباشراب ریحانی جهت فسخ عضل وعصب وسستی او وباطبیخ اسارون وقنطوریون جهت عرق النسا
وتبهای بلغمی وضعف مفاصل ودرد او وبازرشک وصندل جهت ورم حار مزمن اعضای باطنی ومقوی او وباانیسون جهت فواق وآروغ
ترش وتمدد تهیگاه وفتق ودر دهن داشتن وآب او را فرو بردن جهت نفث الدم وسده وورم سینه وربو وبهر وطلای او جهت ضربه وسقطه
وضمادش با سرکه جهت کلف وقوبا وآثار ضربه وبالعاب جهت ورم حاره مزمن وباقوابض جهت استحکام استخوان مخلوع وطلای او بین الکتفین
جهت رفع خوف قلبی ومضر سفل ومصلحش صمغ وگویند مضر مزاج اطفال وضعفاست وشربتش تا دو درهم وبدلش در امراض معده وجگر وزن
ونیم از گل سرخ وخمس او سنبل است وعصاره او که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شود در عرض یکسال قوی تر از اوست ودر رب
ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره اوست رازیانج بفارسی بادیان گویند بستانی ودر اول سیم گرم ودر آخر اول خشک
وتخمش گرمتر از برگ او وبیخش قوی تر از سایر اجزاء مجموع او مولد شیر ومدر بول وحیض ومفتح سده جگر وسپرز وگرده ومثانه وسینه ومقوی معده
وباصره ومحلل ریاح واخلاط غلیظه وتریاق سموم حیوانی ومجفف قوی وباقوه قابضه وجهت خفقان وغشی باگل گاوزبان مجرب وباپرسیاوشان
وانجیر جهت سرفه وربو وعسر نفس وباادویه مناسبه وبتنهائی جهت ریاح غلیظه وقولنج ودرد پهلو وتهیگاه ودفع رطوبات واسهال مزمن وغثیان
ودفع بلغم حامض وبدرقه شدن قوه ادویه وایصال او باطراف بدن وباسکنجبین جهت تبهای کهنه نافع ومضر محرورین ومصلحش صندل وسکنجبین وچون
عصاره او را باروغن غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب ورافع ضعف باصره وانتشار وچون
هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یکدرهم تخم رازیانه با مثل او شکر تناول نمایند در آنسال اصلا مرضی عارض نگردد
وذرور سوخته او مانع انتشار قروح وطلای بیخ او باعسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع وصمغ او در افعال مثل عصاره اوست ومفتت حصاة
ومقوی باصره است وقدر شربتش از تخم او تا یکمثقال واز بیخ او در مطبوخات دو مثقال وبدلش تخم کرفس است ورازیانه تر را شاخ عریض تر و

شبیه بریباس و تخمش ریزه و بسیار خوشبو و در آخر سیم گرم و در دویم خشک و جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و چرک قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافعست راتیانج صمغ صنوبر است که بنفسه مثل اکثر صموغ منجمد میگردد و یا باتش طبخ یافته منعقد شود و تا یرا بیونانی فلقونیا نامند و سیال غیر منجمد او زفت رطبست در آخر سیم گرم و خشک و قسم آتش دیده او گرمتر از قسم اول و آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ که نیم پخت باشد و بدستور با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه و ربو و جراحات ریه و شش و مضغ او جهت سرفه رطوبی و جذاب فضول دماغ و ضماد او جهت التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با کلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل و بواسیر مجرب و جهت شقاق کعب و کجی ناخن مؤثر و کشیدن او مانند تنباکو روز اول یکدفعه و در روز دویم دو مرتبه و در سیم سه بار جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی گفته اند که چون با زرنیخ و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر میشود و مؤلف تذکره گوید که چون راتیانج با مشو و اذریج [illegible] و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند با الم شدید و تدارک آن بسفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج مفرد او ابدان نرم باعث ورم و درد میشود و بخور او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشند جهت زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شعر قوی و را مؤثر است رامک از ادویه مرکبه است آن قرصی است که در قدیم از عصاره ملج میساختند و در این زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین او آنستکه یکجزو مازو و نیمجزو پوست انار را سائیده در آب و سه روز بجوشانند و بر هم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل او صمغ محلول و یکجزو و نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص بسازند و اگر بوزن پوست انار ملج بسیار نارس اضافه کنند بعید نیست در دویم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملطف و مقوی معده و امعاء و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد باعضاء و جهت اسهال کهنه و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تخفیف قروح شربا و ضمادا نافع و طلای او مقوی جلد مسترخی و رافع ورم حار و نقرس و ورم مقعد و بروز آن و حابس عرق و رافع عفونت آن و بخار فاسد و باخاصیت سود موی و قاتل قمل و سنون او مقوی لثه و قاطع خون او و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سک و مضر مثانه و مصلحش عسل است رازقی در قدیم سوسن آزاد را نامیده اند که زنبق باشد و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند راتج نارجیلست راتیاج و راتینج راتیانج است رائی نوعی از سمکست و بلغه هندی خردلست راک اسم هندی ماذست رابون بیونانی اسم راوندست رانا بیونانی رمان حلواست رازیانج رومی و شامی انیسونست رافه حلتیتست راح خمرست راحة الآلا نوعی از عرطنیثاست راطینی بیونانی اسم مجموع علکهاست راس الشیخ بلغه اندلس اقثونست راس الهدهد بلغه اسکندریه قسمی از مخلصه است رال اسم هندی قیقبن است راج هنس بهندی پرسیاوشانست راج کیری اسم هندی عصی الراعیست راج کیر اسم هندی اذان الغزاست راسو اسم فارسی ابن عرس است راسخت و روی سوخته روسنج است رب عصاره از آب میوه ها و نباتاتست که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آنچیز مذکور است ربل نوع جبلی افسنتین است و گویند نوعی از برنجاسف و قیصوم است و دو درهم او جهت زهر هوام رافع و مجرب دانسته اند رب العنب منفجخ است و در دیلم دوشاب نامند رب الضرو صمغ کمکاست ربلیس علیق است ربیان اربیانست ربرق عنب الثعلب است ربیثا نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قویتر از ماهی روبیان دانسته اند رتیلا بفارسی انگورک نامند و آنحیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه و او اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن بیضه او قتالست و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب سم او دفع او میکند و اطوریقیس بستن زنده او را بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع تب مجرب دانسته اند و ذرور خشک او قاطع ثالیل و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او میشود رتم بلغه عربی نباتیست سفید و سیاه میباشد و سیاه او را شاخها زیاده بر ذرعی و بی برگ و صلب و مانند ریسمان بر چوبها توان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه و رنگ شاخهای او سفید است در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و باقوه قابضه و تند و دو درهم از ثمرش مقیی قوی و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهت عرق النسا نافع و ضمادش جهت نمش و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او بدستور جهت سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد او که سه روز متعاقب بنوشند بسبب اسهال منع بروز دمل میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکمثقالست رتة اسم نبطی بندق هندیست رته سروالی اسم هندی حی العالم است رتک مشکطرامشیع است رترت اسم خنازیر کبار است رجل الطیر و رجل الذرذور و رجل العقعق و رجل العقاب گیاه اطریلالست رجل الحمامه ابوخلسا رجل الدجاج اقحوانست رجل الراعی خرنق

سیاهست رجل الجراد زرنباست رجل الفروج و رجل القلیس قاقلی است رجله بقلة الحمقاست رجل الزاغ رجل الغرابست رجیع فضله حیواناتست رجل الغراب گویند نبات اطریلالست و اکثر تصریح نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش بقدر شبری و برگش سبز مایل بسیاهی و مشقوق شبیه برشاد بستانی و وسط او منشق بدو شق مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و باشدی و اندک قبضی و شیرینی مانند طعم زردک و بیخش بسیار غایر در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و سائیده او مثل سورنجان و بزبان ترکی غاز ایاغی و بهلوی کلاج پا نامند در اول گرم و در دویم خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهت قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت مؤثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بیعدیل و طلای عصاره او که باتش بقوام آورده باشند جهت درد مفاصل بارد و با نیمه وزنش لفاح جهت درد مفاصل حار مفید و بدستور روغنی که در آن جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرورین و مصلحش کاسنی و امثال آن او و شربتش تا دو مثقالست رحیق خمر است رخمه بجاد معجمه اسم عربی مرغ مردار خوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه و سفید مایل بتیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابانها و بغایت خائف میباشد در دویم گرم و در اول خشک و لحم او بهترین اجزا او است و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد و به نگردد از تاثیر ادویه دیگر مایوس باید بود و طریق آنستکه بعد از تنقیه یکعدد بیضه خام او را ناشتا تناول نمایند و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از آن مرق چرب بیاشامند و بعد از یکهفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحات و با سرکه جهت قوبا و خراز نافع و سرگین او با سرکه جهت رفع برص بیعدیل و حمول و دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهت گشودن کسیکه از زنان بسته باشند مؤثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سرد جهت رفع بیاض چشم و بخور پر او جهت گریزانیدن هوام پردار نافع و چون جگرش شوی و یا سائیده خام او را در روزی سه دفعه و هر دفعه یکدانک با سرکه بنوشند جهت رفع جنون تا سه روز متوالی مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دو درهم مغز سر او مورث جنون و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع و از ارسطوالیس منقولست که رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین او جهت رفع جذام مجربست رخبین لغة سریانی و بفارسی لور گویند و آنغیر مصل است و از مایه شیر که بطبخ غلیظ گردد و بچکانیدن حاصل میشود در اول گرم و در آخر او خشک و کثیر الغذا و مهیج شیرین و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و مصل ماستی و دوغ است که بعد از خشک شدن از او جدا گردد و از جوش بسیار منعقد و سیاه گردد و بترکی قراقروت نامند و انشاء الله در میم مذکور میشود رخ اسم فارسی خنو است رخام الطین طین قیمولیاست رخبیتشه راتیانج است رخام حجر الرخامست رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و گرم و تر و قویتر از شراب ارسطون و در امزجه بارده نافع است رساجن اسم هندی حضض است رس اسم هندی شل است رسبت اسم هندی بخور السودانست رساغ سنگپشته بحری خنک در دویم سرد و قریب القوه بسرطان و جهت جلای باصره و دمعه نافعست رشته قطایف اسم فارسی اطریه است رشاد حرف بستانیست رشتینه راتیانجست رصاص شامل قلعی و سرب و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابیض نامند و بفارسی ارزیز گویند و تکون او از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و زبونترین فلزاتست در سیم سرد و مجفف و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض و آشامیدن او کشنده است و طلای سائیده او با آب کشنیز و آب کاسنی و آب بارتنگ و آب انغوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال او و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب بواسیر و جراحات رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضاء و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب و التوای او محلل او و بالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن و طوق گردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون بر روغن چرب کرده بگذارند تا زنگ بهم رساند از آن روغن بر بهر آهن که بمالند زنگ نگیرد و گویند دوغ با زیره ثقبه او میکند و بعد از ثقبه چون با قاطر خل و زاج سحق بحدیکه تشمیع پذیرد نمایند با وران تشبیه که مناسب او باشد ملحق با دل گردد و مجربست رصاص اسود بفارسی سرب نامند و بعربی آنک و در تکوین از رصاص ابیض نزدیکتر و از سوخته او آبار و سرنج حاصل میشود در دوم سرد و تر و با قوه قابضه و رادعه و از تدفین در زمین نمناک منتفخ و بر آمده گردد و سائیده او با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل

رصاص ابیض و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهة منع احتلام و بستن صفحهٔ او بر غدد و خنازیر و التوای مفاصل رادع و محلل و ضماد
او با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهة سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند
و سنگ او را که بر کف مانند با آب و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گردد و مجربست و پنج درهم او را چون در زیر
بالین کسی دفن کنند که او نداند انکس خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزهٔ نو گذاشته وقتی که زحل در شرف
باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخالهٔ او را بجدی بشویند که سیاهی و برطرف شود جهة قطع نزف الدم
و التیام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از آثار و مجفف بلا لذع است و آشامیدن سرب کشته است هرگاه سائیده باشند
و فرو بردن گلولهٔ او بالخاصیت نافع درد معدهٔ مزمنه است و آزموده مجربست **رطب** خرمای تازه است و لسنتا و بخار ما مثل لسنت
میوهای تازه است بخشک و مداومت او با بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و کمر است و سایر خواص در تمر مذکور است
رطبه بفارسی اسپست بلغی تازه است و بترکی یونجه نامند و خشک او را العربی قت گویند در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و
و ضماد پختهٔ او را که روزی دو بار کنند جهة رعشه مفید و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیدهٔ او با
عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و تخم او قویتر از سایر اجزای او قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوص بعد از حمام و بعد
از آن شاولنمایند و جهة خشونت سرفه و سینه نافع و قوتش تا پنجسال باقیست و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال و روغن تخم او در روغنی که
از آب او و روغن زیتون ترتیب دهند جهة رعشه و لقوه شرباً و ضماداً نافع و خشک او قابض و گلش ضعیفتر از تخم او است **رعی الزرا**
زیر فوة الصبغ است **رعادیلا** اسم سریانی رعی الابل است **رعی الحمام** گیاهیست طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار و مایل
بسفیدی و از ساق روئیده و ساقش منحصر بیکی و بیخش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کبوتر محب این گیاهست و
مؤلف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و بیخ او را صباغان استعمال میکنند و نار قیصر عبارت از وست با عطریه و در مصر بسیار آ
و ساق الحمام نامند در دویم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و آشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهة التیام
جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه جهة اقسام دردهای رحم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح
عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش فوة الصبغ است **رعی الابل** گیاهیست بقدر نبات زرد که برگش
شبیه ببرگ درخت سقز و از آن باریکتر و درشت و شاخش پرشعبه و چترش شبیه بچتر شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت
و وسط او نکافدار و با اندک شیرینی و بیخش بسطبری انگشتی و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام او را بدستور ساق تازهٔ او
میخورند در دویم خشک و در اول گرم و گویند در سیم گرم و خشک است مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد
او با سرکه جهة ورم سپرز و خائیدن او جهة تسکین درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهة گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر
نافع و مصدع محرورین و مضر احشا و مصلحش قرفه و سنبل و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش خشیرک و گویند چون شتر مسموم گردد از این
گیاه خورده خلاص میشود و باینجهة رعی الابل نامیده اند **رعی الحمار** خاریست شبیه بباد آورد بغایت تند رائحه شبیه برائحهٔ حرف
و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل سیاه و باعفوصه و چون حمار را نفخی و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیم گرم و خشک
و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و بدستور تخم او و ربع درهم او جهة سپرز بعدیل و جمیع اجزای او جهة اختلاط
عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش شقایق و از شدهٔ ادرار مسقط فوه است **رعاد** نوعی از ماهی است عریض و
کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد میلرزد و در بحر خضر و قلزم یافت میشود و در دویم
گرم و خشک و بستن زندهٔ او بر سر جهة رفع صداع و صرع مجرب دانسته اند و عرقچین پوست او در ازالهٔ درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت
مجربست و پیه و گوشت او شهوت بیرا از اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همهٔ اعضا و پختهٔ او جهة سل و مطبوخ او در
روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملا کردم
و بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم **رغوه** کف را گویند و آنچه از جمادات بر سر آید مثل صابون و نمک **رغوة القمر** ~~~~
القر است **رغید** ارا قو است **رغوة الملح** زهرة الاسیوس است **رغوة الحجامین** و **رغوة البحر** اسفنج است **رغیف**
جلنار است **رق** سلحفات بریست **رقس** سلحفاة نهری بزرگست **رقیب الشمس** صامریوماست و نوعی از یتوع را گفته‌اند
رقع فارسی خر قطانست **رقعا** اسم عربی حمار صغیر است و گویند سر خس است **رقافس** لغهٔ بر بریست و گویند جفت افرید آ

و بعضی گویند اسم خصیة الثعلب است **رقون** و **رقان** حناست **رقعه** بعربی شامل جمیع ادویه ایست که خوردن او جهة شکستگی
استخوان مفید باشد و مصطلح از آن بیخی است صلب زرد رنگ و سرد و خشک و دو مثقال او با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهة ضربه و سقطه
و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نماید **رقع یمانی** گویند درختیست بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت
چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانهٔ انجیر و با شیرینی و ماکولست و مؤلف تذکره گوید که در مصر او را انجیر فرنگی گویند بلندیش
زیاده بر دو ذرع میباشد و برگش بسیار سطبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ او را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ بیرون میآید
و بقدر خیاری کوچک میشود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و از این صفات ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد
و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است و در دویم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبهٔ ریه و صوت و شیر او جهة قوبا و آثار و تحلیل
اورام و سقوط بواسیر و سایر اجزای او جهة وثی و جبر کسر شرباً مفید و قدر شربت از تخم و ریشهٔ او سه درهم و مضر معده و مصلحش کتیرا و طبیخ
او منقی بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهة التیام جراحات نافعست **رکبه** صدف البواسیر است **رکف** بخور مریمست **رکت**
چیندن اسم هندی صندل احمر است **رکت** اسم هندی درخت نیم است **رمان** بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه
که املیسی نامند لطیفتر از سایر و سرد باعتدال و در اول تر و با قوة قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و از اینجهة باعث نعوظ
محرورین است و مدر بول و مفتح و جالی و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهة تصفیهٔ روح کبدی
و تقویهٔ جگر و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفهٔ حار و صاف کردن آواز و فربه کردن
بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بار
المزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ
کرده بدفعات بقدریکه گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در او ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد
که دیگر جذب نتواند کرد مکیدن او جهة درد سینه و سرفه از مجرباتست و بدستور آشامیدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن
بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند در سردی مایل باعتدال است و انار ترش در
دویم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارهٔ معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد معده و جهة رفع خمار و قی و خفقان حار و
منع صعود بخار غذا و رفع دخانیهٔ آن نافع و اکثار او مورث قرحهٔ امعا و سحج و مضر مبرودین و مضعف جاذبهٔ جگر و قوة باه و مصلحش انار شیرین
و زنجبیل پرورده و امثال او و آب انار ترش که بآلهٔ افشرده باشند از نیم رطل تا یکرطل با بیست مثقال شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهة
تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مضمضهٔ مطبوخ مهرای او با پوست و تخم جهة جرب و حکهٔ صفراوی مجرب و طلای مطبوخ او با شراب جهة
تحلیل اورام بعدیل است و مضمضهٔ آب او جهة قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و اکتحالش جهة ناخنه و سبل نافع و ضماد عصارهٔ او که در طبخ غلیظ
شده باشد با قدری عسل جهة قروح خبیثه و قرحهٔ بینی و گوشت زیاد زخمها و در گوش مفید است و سویق او قابض و جهة رفع خواهش حمل و
گل و امثال او زنان حامله را مؤثر است و رب انار ترش در افعال قویتر از آب او است و چون آب انار ترش را در ظرف مس بقوام آورند
جهة سلاق و جرب و تقویهٔ باصره و جراحات عزمنهٔ خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در او ریخته بآتش نرم گذاشته
در گوش چکانند جهة درد آن بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص مسهل بعض
اخلاط سوخته و جهة رفع آتشک بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهة سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهة رفع آثار
آبله و طلای سوختهٔ او با عسل بر سینه و معده جهة منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنهٔ با آب او که با برنج و جو مقشر بوداده
جوشانیده باشند جهة رفع اسهال و سحج و مضمضه با آب طبیخ او جهة تقویهٔ لثه و آشامیدن او جهة سلس البول و شستن مقعد با آن جهة
قطع خون بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن سائیدهٔ او بقدر یکدرهم با آب گرم جهة رفع کرم معده بعدیل است و طبیخ
انار در این باب از مجربات است و جهة نزلهٔ حاره و درد دندان مضمضهٔ او بعدیلست و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سائیده
و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و بقدر فلفل چهار ترتیب داده پانزده و زیاده از آن جهة رفع اسهال مزمن و سحج مخوف
و قرحهٔ امعا و مقعد مجربست و رب انار در دویم سرد و در اول خشک و قابض و جهة التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع
خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و رفع غم نافع و انار دان قابضتر از رب هر یک است و در افعال قویتر و گویند ترش او با مویز بالسویه
او را زیرهٔ کرمانی جهة رفع قی و تقویهٔ معده مجربست و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و گردکان و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل

کلنار فارسیست و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ زرد رقم معده جهت قی مفرط و عصارهٔ او
با گلاب جهت منع ریختن مواد بچشم و رفع ورم و با آب بارتنگ جهت قرحهٔ احلیل و با آب جهت ابتدای داخس و خراش پا که از موزه و کفش شده
باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصارهٔ پوست بیخ او قایم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بهیچ
که دست گرفته کلنار را ناشتا بلع نمایند جهت قطع خون و بروز رمد تا یکسال آزموده است و دانهای زردیکه در اقماع انار میباشد
شبیه بزرورد در افعال مثل تخم گلست رماد بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانیست و از نشستن جزو دخانی زایل
شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوب تاک و غیر آن با سرکه جهت بیضه و خوده و شقیقه و
تحلیل اورام و بواسیر بعید بلیت و خاکستر نی مفتح سدد و جهت التیام قروح و قلع آثار شربا و ضمادا مفید است و مضر شش و مصلحش کتیرا
و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع آکله و رافع قرحهٔ قضیب و مقعد و خاکستر تیم مغموس در
قطران و زفت و خاکستر کدو جهت قرحهٔ قضیب و مقعد مجربست رمل بفارسی ریگ روان و در اصفهان ماسه نامند در سیم گرم و
خشک و مجفف و گرم شدهٔ او جهت نشف رطوبات و استسقا و حمول سائیدهٔ او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیه آب
خوشمزه را بدمزه و آب بدطعم را خوشمزه میکند رمیث بعربی اسم نباتیست از جنس نخود شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود
بسیار زرد میگردد و از آن چیزها رنگ توان کرد و گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد میشود و دود آن جهت زکام مجرب و باعث
گریختن هوام و قلی که از سوختهٔ او بهم رسد گویند بهتر از قلی اشنانست زهر اهم قرطم بریست و گویند قرصعنه است و قلی که از و حاصل میشود
ضعیف تر از قلی اشنانست رمان البر شامل درخت فلفل جبلی را است رمان السعال خشخاش سفید است رمان الانهار
نوع کبیر هیوفاریقونست رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ خطاف است و مذکور شد رند بعربی آس بریست و بلغهٔ شاه بهار و
گویند صندلست رنف اسم عربی بهرامج است رنکبت اسم هندی دم الاخوین است رنک اسم هندی اقاقیاست رنکک
کاسه اسم فارسی مغنیاست رودیون اسم سریانی دفلی است روات بیونانی خشخاش سیاه است روزمی اسم یونانی
ارز است روبادوس اسم یونانی آزاد درخت است رودا اسم سریانی ورد است روسنی اوطا اسم عبرانی سماق است
روین اسم یونانی فوة الصبغ است رویا اسم عنب الثعلب است روآس اسم نبطی قرة العین است روحانی و ریج
بلغهٔ اکسیریان زیبق است روث سرگین چهارپایانست روفیون نوعی از عنب الثعلب جبلی است روداما لی بیونانی
شربت ورد است که با عسل ساخته باشند روشیانا بیاء بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی اسم کحلی است و بسریانی
اسم مرقشیثاست رواسیر آنچه از بقول در آب طبخ نمایند و روغن و ترشیها و ادویهٔ حاره اضافه کنند روهس اسم هندی
اذخر است روفی اسم هندی خبز است روغی اسم قطن است رومی اسم فارسی طالیقونست رومی توتیا شبیه است
و مشهور بروح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع و معدنیست بخلاف سایر اقسام توتیا که روئیدهٔ معدن نیستند رونه اسم هندی
فضه است روتها اسم هندی رنه است روده اسم فارسی معاست روسن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی
ثعلب است روغن کنجد و روغن شیره و روغن شیرخت دهن الحل است و دهن سمسم نیز نامند روغن
زیتون روغن زیت است روغن زیتون نارس زیت الانفاق است روغن بادام کوهی زیت الاوجان
روغن درخت ارژن زیت السودانست روغن اسم فارسی سمن است روسک اسم فارسی شاه طل است رونا
اسم فارسی فوة الصبغ است روغن زفت قفادلانست روداآرید الغه بیونانی اصل الورد سیت و آن بیخیست شدید القبض
و سبکتر از آن و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از و ظاهر میشود و در دویم گرم و ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب یافته اند روبیان
بفارسی ماهی روبیان نامند و آن حیوانیست کوچک و دست و پادار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است تازهٔ او در دویم گرم و در تر
خشک نکسودش گرم و خشک و مبهی و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با کنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با پیاز و گندنا
که بعد از آن بروغن گردکان سرخ کرده باشند با زردهٔ تخم مرغ بغایت مقوی باه و حمولش مسخن رحم و معین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و
جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه است و مولد
سودا و حکهٔ شدید است رؤس کله و مغز سر حیوانانست بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن اند و بهترین او
کلهٔ گوسفند جوانست و حقنه با آب کله و پاچه جهت ترطیب اعصاب و امعا و کرده و تلیین اورام صلبهٔ باطنی و نطول او جهت ترطیب دماغ

و جنون و بیخوابی و اشتهای درد سر نافع و مبخر و مضعف معده و هضم و مصلحش ابکاه و خردل و صعتر است روسختج معرب از روی سوخته فارسیست
و او را راسخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخیست در سیم گرم و خشک و آشامیدن زیادهٔ
او کشنده است و بسیار مجفف و قابض و شد و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوهٔ چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن
گوشت زیاد مؤثر و مغسول او ملایم تر و آشامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح اوست مسهل قوی ماء اصفر و جهت استسقا
بسیار نافع و با آب باران و عسل مقیء است رهشی بفارسی ارده نامند و آن کنجد مقشر بو داده است که از سائیدن بسیار مایع گردد
و روغن از و جدا نکنند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است
و آنچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل اصل آنست رهج و رهشا و رهیق الغار شک است
ریجانی نوعی از خمر است و مذکور شد ریتاع رساغ است ریحان القصارین و ریمفت سعد است ریحان
داود اذن الفار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان یمانی قطف است ریحان النعنع بلغهٔ مصر ریحانست
ریحان القبور آس بریست ریحان ابیض شبیه است ریحان الملک شاهسفرم و از مطلق او ریحان مراد است
ریحان الجمال بلیخه است ریحان الشیطان شابانج است ریحان سبز ضمیران و آن نوعی از شاهسفرم است ریما
کرکدنست ریشهٔ والا اسم فارسی سنبل جبلی است ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروج است
ریوند راوند است ریم آهن فارسی خبث الحدید است ریسیم اسم هندی ابریسم است ریشه ریشه اسم هندی قیصوم است
ریباس معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دویم سرد و خشک و لطیف و باقوهٔ قابضه و مقوی معده و احشا و جگر حار
و مفرح و قاطع تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهت رفع مستی خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار
و یرقان و تبهای حار و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت قوهٔ باصره و بیاض و ضمادش بارد جو جهت حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر
سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربتش از آب او تا سی درهم و بدلش رب
ترنج و آبغوره است و رب ریباس بهتر از آب او است و شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات و اختراعات نافع است ریه بفارسی
شش و ترکی اپکه نامند قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش بره و بزغاله بیخ شش ماهه تا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت
او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم چشم که در بیاض او قطعهٔ خون ظاهر باشد مجرب و جهت سحج و ورمی که در پا
از کفش و امثال او بهم رسد مفید و طلای خوناب کباب او که بی نمک و از برهٔ یکساله باشد جهت ثالیل و قوبای یابسه بغایت مؤثر است
و سوختهٔ او جهت رفع سحج مجربست رئة البحر چیزیست شبیه بشیشه و در کنار دریا یافت میشود و ضماد او جهت نقرس و شقاقی که از سرما
بهم رسیده باشد نافع است رئیش عبارت از پر طیور است و در سوختهٔ اقسام او جهت زخمها التیام نافع و موی بسیار نرم با
که کرک گویند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده
بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهت خون رعافی که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بعید بلیست ریحان
الکافور نباتیست در گل و ساق و شاخ شبیه بشب بو و برگش مثل برگ انار و از آن ریزه تر و گلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزای او
بوی کافور آید در دویم گرم و خشک و بوئیدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و تحلیل اورام و آشامیدن آب او مفتح سدد
و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضا و ذرور او جهت قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و از آبش هفت
درهمست ریحان سلیمانی گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه سبز و شبیه ببرگ لبلاب و دانه اش مثل فلفل و سیاه و گلش
سفید و در اصفهان و دار المرز میروید بر درختها و در تنکابن و دیلم و لکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بغایه سودا و منقی خون از
احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجهٔ معده و طبیخ و ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و در درد رحم و طلای او با عسل جهت ورم
بلغمی و با سرکه جهت ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب و شکوفهٔ او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربت از برگش سه مثقال
و از آبش تا دو مثقال است و در کتب ادویه آنچه مذکور است گیاهیست که در اصفهان مشهور بگل عقربست و جهت گزیدن عقرب و رتیلا
و زنبور ضماد او و شربا مجرب برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبز نیست و اوسطا
ریونست و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او را برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی میباشد حرف الزاء زاج معرب از زاک فارسی
دار معدنیاتست و اقسام میباشد و اقسام او بجز شب و از یک معدن و سفید و زرد و سرخ میشود و زرد او منقلب بسبز میگردد و زاج

سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشنده
در سیم گرم و خشک و سوختهٔ او لطیفتر و محرق و مغسول او حدتش کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قویتر میشود و طلای او با آب کشنیز
جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرور ش جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان نافع و حمول او با آب کند نا جهة نزف
الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتحالش جهة تنقیه جرک گوشهای چشم و با عسل جهة بواسیر و نواصیر و قرحهٔ گوش و رفع چرک او نافع
و آشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده بسل است و مورث سحج و سرفهٔ قوی و چون دو جزو او را با
یکجزو اقلیمیا و سرکهٔ کهنه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود و از آن
ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیادِ جراحات بعید بلیت و غرغره اقسام زاج با سرکه جهة زلو یکه در حلق مانده
باشد مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر و قدر شربتش که بیخطر باشد تا یکدانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنجار است
و معطر او را باترنج و سرکه جهة تکلیس سحق کبریت و زیبق و رصاص بجد تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره باو شد زاج
اخضر گرم و خشکتر از سایر و بغایت محرق و اکال و سوختهٔ او لطیفتر و آشامیدن یکدرهم او جهة رفع سمیت فطر و با عسل جهة اخراج کرم
معده و با آب سقی قوتست و چون صاحب سینهٔ قوی و مرطوب از آن بنوشد موی سفید ریحه بسیار میآید و مجرب دانسته اند و چون
بغایت مضر ششش است ترطیب بسیار باید نمود و طلای او جهة آکلهٔ دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور او
با آب جهة قطع رعاف و شقیقه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده از یکدرهم او کشنده است
زاج ابیض از زاج سفید مایل بزردیست و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را با آن رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در افعال مثل
زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخیست و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل
و انجه صیقلی نفش است از جنس احمر و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون آب باو رسد سیاه
شود و قابضتر از سایر و با قوهٔ جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهة جوششهای رطبه و
حفظ و جهة عرق النسا نافع است زاج المقطر و قاطر سبز گویند از جنس زاج اخضر است که مایهٔ لطیفهٔ آن در زیر زمین منعقد میشود
و بهترین اقسام و امتحان او آنست که چون بر فولاد مالند برنگ مس گردد زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن طوبة زاجیه
منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط بخاک او را بجوشانند تا منجمد شود و بهیئت مهرهٔ زرد بریده استعمال کنند
زاج اسود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است زاج الحبر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج
لاری و کرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزیست زاج بلور اسم فارسی شب یمانیست زافه
اسم فارسی قنفذ است زاغنجه اسم فارسی عذافست زاغ غراب کبیر اسود است و بترکی قوزقون نامند زاقون مردان است
و گویند مرو است زاوق اسم زیبق است زارج اسم فارسی انبرباریس است زبیب بفارسی اسم مویز گویند بهترین او
پر گوشت کم دانه بزرگ مقدار است که دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل باعتدال و جالی
معده و امعاء و محرک باه مبرودین و موافق قصبهٔ ریه و مسمن و مقوی جگر و جهة سرفهٔ بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحهٔ امعاء و با کل کاو زبان
و خرمای سبز جهة خفقان مجرب دانسته اند و با حب لبان جهة رفع نسیان و با سرکه جهة یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر
عددی فلفلی جای داده مداومت نمایند جهة سردی گرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه بعدیل و چون با انیسون پخته مهرا کرده آب
او را با روغن بادام بنوشند جهة سرفهٔ مجرب و ضمادش با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام و کشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره
جهة ورم انثیان و با شراب جهة قروح شهدیه و جدری و عفونهٔ مفاصل و جوششها و سرطان و غانقرایا که مفسد عضو است مفید و با
جاوشیر جهة نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوهای ترش و خشخاش مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سی درهم و نوعیکه بی
دانه است و کشمش نامند بهترین او سبز و زبونترین او سیاه است و همه او لطیفتر از دانه دار و مبهی و با قوهٔ مسهله و آب نقیع و مطبوخ او
که بافی نید بقوام آورده باشند جهة سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوتست و ضماد او با زعفران و زردهٔ تخم مرغ و عصفر جهة کشودن دمل و تحلیل
صلابات بی نظیر و کوبیدهٔ او با صبر جهة کجلی سر و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد
زبیب الجبل بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب از او ست و گیاه او مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخهای او راست و سیاه و گلش
مایل بسفیدی و ثمرش در غلاف مثل نخود و در او سه دانه بی عنبر سبز و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند در آخر سیم

گرم و خشک و بسیار جالی و مقرح جلد و شد و مفتح و مسقط جنین و خوائیدن و غرغره کردن او جاذب رطوبة دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان
و جهة درد دندان و رطوبة لثه و با عسل جهة قلاع و با قطران جهة کرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه و
باید بعد از شرب او بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با کندر و مصطکی جهة تصفیهٔ صوت و با ادویهٔ مناسبه جهة رفع سپرز و کشتن
کرم معده و ضماد او جهة داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهة جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و
مطبوخ او در روغن زیتون جهة کشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهة درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و زیاده از یکمثقال
او کشنده بخناق و جراحات احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج
و زرد و با زهومه و کریه الرائحه و ثانی مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و رائحهٔ او مایل بگرابه و سیم شکل کرم و سبک و مایل بنفشی و دودی تا
و چهارم بسیار مجوف شبیه به پشم چرک آلوده و سفید مایل بزردی و او را دارافیون نامند پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن او با خشونت
و با تندی طعم و بیبوی و از سایر اقسام بهتر است در سیم گرم و خشک و از ادویهٔ قتاله و قاطع قی و اسهال و غثیان و هاضم اطعمه و مضر صوت
و قصبهٔ ریه و مصلحش لعابها و صموغ و قدر شربتش یکدانگ و بدلش شبّ است و ضمادش جهة کلف و بهق و سیاه دمش و با موم و روغن گل سرخ جهة
قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهة ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهة لاغر گردیدن و اذابهٔ لحم از مجربات
و آشامیدن یکدانگ از قسم سیم با مثل آن کتیرا جهة عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب و
محرق مغسول او را حدة کمتر و لطیفتر و جلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگرند زبد البورق کف بوره است و آن غیر بورهٔ زبدی و لفاح
سفید و غیر جامد و شبیه بآرد است و بورهٔ زبدی جامد و مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه بوره و از آن لطیفتر و تندتر است زبد روغن تازه
بی نمک است و مسکه و روغن کره نامند و مراد از او روغن تازه گوسفند و گاو و بز است در اول گرم و در آخر اول تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح
سدد و جهة تصفیهٔ صوت و قصبهٔ ریه و خشونهٔ حلق و سرفهٔ خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار نمودن فضلات و با عسل جهة ذات الجنب
و ذات الریه و نضج مواد سینه و رفع او و مالیدن او بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهیست و با بادام تلخ جهة رفع
فضلات ریه و با قوابض جهة اسهال و سحج که از حدة اخلاط باشد و با شربت گل جهة قطع فعل دوای مسهل و با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهة لذع اخلاط
و پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهة رفع عسر بول مجرب و طلای او بالخاصیه تغذیهٔ بدن میکند و موقوف بورود آلات غذائیست و جهة نضج
ورمها و گزیدن افعی و تمریخ او بر بن دندان جهة بیرون آمدن دندان اطفال و رافع حصف تازه و کهنه و با ادویهٔ منضجه جهة ورم اعصاب و حجاب
دماغ و جراحات مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشاند عرق کند در روز رفع علت شود و حقنه
او جهة ورم صلب امعاء و قرحهٔ او مفید و و د و سمن تازه جهة منع سیلان مواد بچشم و التیام قرحه و جرب و حدة بصر و غلظت پلک نافع و مضعف
معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمر او سوخته باشد و قدر شربتش سی درم است زباد
نوعی از عطریاتست سیاه مایل بسرخی و سایل در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی کبیر که مشهور بزباد و بفارسی گربهٔ زباد نامند و آنچه او نیست فریب
بجثه پلنگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دو ران او از عضوی شبیه به پستان مائیتی حاصل میشود در غایت خوشبوئی در سیوم
گرم و در یبوست معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهة تسهیل ولادت نیمدرهم او را با قدری زعفران و مرق گوشت فربه
مرغ مجرب دانسته اند و جهة غشی و خفقان و توحش و جنون و درد معده و مقعد و طلای او جهة نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهة
حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و بوئیدن او جهة زکام و تمریخ او بر قضیب بانع حمل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و
مصدع محرور و مصلحش صندل و کافور و اغذیهٔ بارده است و بدلش غالیه زبرجد از سطور زبرجد و زمرد او از یک کان میدانند و در معدن طلا متکون
میشوند و سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل بسبز را قبرسی نامند و زبونترین همه زرد مایل بسرخیست و او را هندی گویند در سیم سرد و خشک
و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصاة و جهة رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهة
عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیمدرهم و بدلش زمرد است و چون با اندک نوشادر سائیده تقطیر نمایند تا محلل گردد هاربت را
عقد نماید و اجساد وضیعه را بمراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی در آن نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتری او را در نصب حب
کنند باعث فرح و ازالهٔ هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا
بدام آیند و گویند شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمیکند زبل سرگین حیوانات است و مجموع او گرم و محلل و مجفف اند و زبل هریک با اصل او مذکور است

زبرب جوانیست بقدر سنگ کوچک و روی او ابلق از خطها سفید وسیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور ابلق و بترکی پرسوخ و
باصفهانی خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را ازبند فربه میشود در سیم گرم و خشک و با دامیکه میته نخورده باشد گوشت او صالح الغذا و جهة
ریاح و سردی احشا و ادا به بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهة نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است زبد البحر ادارافقه
زبد الطری اسفنج است زبد القصب رطوبتی است که در بیخ نی جمع میشود زبد الملح زهره آسیوس است زبد القمر حجر القمر است
زبد القوار برسحق بیناست زلبش بطیخ زفتست زبیب بری زبیب الجبل است زبان گنجشک اسم فارسی لسان
العصافیر است زجمول تخم کشوث است زجاج بفارسی آبگینه و شیشه نامند و معدنی و مصنوع میباشد و معدنی او
سفید و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع او و ارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته و آینه سنگ از جنس معدنی و غیر
بلور است و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع از سنگریزه سفید
و قلی است که بالمناصفه گداخته و انچه با مغنیسا گداخته باشند صاف و شفاف و قبول رنگها میکند و شیشه سکو و الوان
مینا از آن جمله اند وزجاج فرعونی آنستکه تخم مرغ را یکهفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و بهر صد مثقال
اندجاج بیست و چهار مثقال از آن در چین که از اطعام او کنند و تمام مصنوع کمتر از معدنی و محرق او مجفف بلدع و مقطع و محلل
و جالی و آشامیدن او مفتت حصاة و قوی الاثر و جهة ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز و طلای او جهة خراز و بار و غن تیره
جهة رویانیدن موی و اکتحالش جهة رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و سنون او جهة رفع زردی دندان و ضماد او با خاکستر بیخ
خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قویتر و آن با مقطر کرزنوشادر و شب میشود و مضر احشا و مفرج امعا و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید زحل بلغت اکسیران رصاص است زحم
الملک ساداورانست زراوش بلغت تنکابن نام است زدوار جدوار است زرشک اسم فارسی
انبرباریس است زر اسم فارسی ذهب است زردک اسم فارسی جذر است زرجون اسم خمر است زرقون
اسم مغربی اسرنج است زریرا اسم نقله مبارکه است زرعودی نبات آطریلال است زرنبک تباد بدال
آب عصفر است زرنیخ خراسانی شک است زرنیلج ریباس است زرده تخم مرغ اسم مح البیض است
زرورد درورد موصوفست زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردالو اسم فارسی مشمش است
زرین درخت امین الدوله گوید او را در خراسان گل عاشقان نامند نبات او از یک شبر زیاده و برگش عریض و
مزغب و گلش زرد و شاخهای او بزرگ و دراز و چون نزد او غنا و سرود نمایند گلش میریزد گرم و خشک جهة عرق
النسا و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول و گزیدن هوام نافع است و بعضی گویند اسم آزاد درخت است زریر بفارسی
اسپرک نامند و یونانی ارجیقن و صباغان از او چیزها زرد کنند ساقش بقدر شبری و گلش زرد و شبیه بگل عصفر بری و مستدیر
و با اندک خارهای نرمی و برگش زند مایل بسفیدی و کوچک و بیخش زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه بجنگر است سرد و خشک
و با اندک حرارت و قوة جالیه و محلل صلابات و رافع آثار و مسکن دردها و مدر خون و مفتح سدد و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز که سه
روز متوالی بنوشند جهة سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یکوقیه از معجون او همین اثر دارد با عسل و ضماد آب مطبوخ او با آرد جو جهة جرب
و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش قوة و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم او تا سه
مثقالست زرنباد بیخی است عطری که او را مستدیر و رق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی
و از بلاد چین و بنگاله و دکن آرند نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب ببرگ انار و گلش و ثمرش شبیه بتخم گل و بیخش مثل زرباد و
طعمش تلخ و انچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل
و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران
و مفتح سدد و جهة وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و نفخ و کمی باه و نفوط و زحیر اطفال و رفع رایحه سیر و پیاز و شراب و رفع
درد دندان و حفظ صحت آن نافع و ضماد تازه او بریا بالخاصیه دافع جمیع علل سر و طلای او بر ورک جهة داء الفیل و بخور او جهة گریزانیدن
مورچه که دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر جنین دیگر باعث اماده باه مابوسین و مصدع و زیاده مضر دل و مصلحش
بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش دانه ترنج و چهار دانگ او طرخشقوق و قدر شربتش

یک مثقال تا دو درهم است زرنب برگ نباتیست از برگ صعتر عریض تر و مایل بزردی و خوشبوی شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و نباتش
کمتر از ذرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی میماند و منبتش جبال فارس و او را سرو ترکستانی
نامند در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوة قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهة امراض
صعب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویة هضم و تحلیل ریاح و تقویة اعضاء رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه
و رفع سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب و روغن بنفشه جهة دردسر بارد نافع و مضر محرور و
مصلحش کشنیز و قدر شربتش دو درهم است و بدلش مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است زراوند لغة فارسی است
و قسم زراطویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است و آن بیخیست بستبری انگشتی و زیاده از آن و دراز
و ظاهرش تیره مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر و
و از آن دراز تر و عریض تر و شاخها بقدر شبری و باریک و گلش بنفش و بشکل شکوفه امرود و قسمی از آن ضعیف و غیر
مستعمل اطباست و بجهة عطریت و قد داخل روغنها میکنند و آن بیخیست دراز تر از ذرعی و باریک و پوست او غلیظ
و گلش شبیه بگل سداب و قسم اول در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل
اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و کشنده قمل و جهة بواسیر و تشنج و
استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار و رفع ریاح و تنقیه جگر و با شراب جهة سموم و با فلفل جهت
احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهة سپرز و یکمثقال او با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه
و جهة صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضمادش جهة گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و
با عسل جهة قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهة سپرز بغایت مؤثر و سنون او جهة تنقیه لثه و فرزجه او جهة احتباس حیض مجرب و در رحم
و اخراج جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج
و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او درونباد و نصف او انزروت در تحقیق عسالیج الکرام است زراوند مدحرج بفارسی
زراوند گرد و باصفهانی تخم الوندی نامند بیخی است مدور با پهنی و بقدر فندقی و شاخهای گیاه او زیاده بر ذرعی و برگش شبیه
ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر است و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوه
اقسام او تا دو سال باقیست در دوم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف و مقطع بلغم و ملطف اخلاط و منقی
قصبه ریه و دافع زهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع
و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزهای بارده نافع و در سایر افعال
قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهة بهق و قروح خبیثه و با عسل جهة رویانیدن
گوشت زخمهای عمیقه مؤثر و قدر شربتش تا دو درهم مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل در روغن کرد و بنفشه
و بدلش قسم طویل بوزن او و نیم وزن او ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف او قسط و ثلث او لسان الحمل است
زرنیخ لغة فارسی است و یونانی فرساطیس نامند و بمعنی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او
صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دوم سرخ و بهترین او شبیه بسرنج و صاف زود شکن است و یکی سفید
و او را زرنیخ النوره و دواء الشعر نامند و زبونترین اقسام و بدستور سبز و سیاه او غیر مستعمل است و قسم زرد در سیم
گرم و خشک است و قسم سرخ او در چهارم و سفید و سیاه و سبز او قویتر و اقسام زرنیخ از سموم اند و محرق او
لطیفتر و در بردن موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمیت و افعال قویتر از مجموع و همه او معفن
و لذاع و محرق او لطیفتر و در بردن موی و با قوة قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده
و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و آکله و با راتیانج جهة داء الثعلب و با ماست و آهک و خاکستر و امثال آن جهة
ستردن موی و با زفت جهة برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهة رفع قمل و با پیه جهة تحلیل جراحات و با روغن گل
سرخ جهة بثور مقعد و کوبیدن و جراحات چینی و با ادویه مناسبه جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن ناخن
و بخور او با راتیانج بدستور که دود او بحلق رسد جهة سرفه کهنه و با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه بیون مکرر بخور

کنند جهة ربو وضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرطاست که بعد از بخور حریرنار و کندم با مغز بادام و روغن تازه جهة رفع ضرر
دوا استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با آب بیخ سیر تازه بعد از کندن موی جهة منع رویانیدن موی مجرب و
بکدانک او با عسل جهة تصفیه آواز و دفع چرک سینه و آشامیدن او با پیه و قی کردن جهة تب ربع مجرب دانسته اند و احتیاط از شکسته در
آشامیدن او بهیچوجه جرات نمایند و طلای او با زهره کاو و آب حی العالم و شب جهة منع سوزانیدن آتش مؤثر و چون با بول صبیان
سرشته بسوزانند مثون او جهة بردن کوشت متعفن دندان و رویانیدن کوشت صحیح آن آزموده و با سرکین کنجشک جهة ثالیل مجرب
و با صبر و حب البان و آب کندنا جهة سقوط لو اسیر والتیام جمیع زخمهای عدیل است و چون در شیر حل کنند هر مکسی که از آن بخورد کند و بدل
زرد او نصف او زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلکی که از تصعید زرنیخ بهم رسد رفع آثار طلای کل عصفر وار در یخ مینماید
و چون زرنیخ زرد را بتدابیر الکهیه تصعید سفید کنند یکجزو او و ده جزو مس سرخ را قمر سازد و از مجربات دانسته اند و طرق تدابیر بدستور آن
البق است زرافه حیوانیست و بفارسی شتر کاو پلنگ نامند چه کردن او دراز و شبیه بکردن شتر و سرش مثل شتر و رنکش مثل آهو و منقط بسفیدی
شبیه به پلنگ و پای او مثل پای کاو و شاخش بدستور و دستش دراز تر از پا و در بلاد حبشه یافت میشود کرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداوی است
و نفعی از او و طب ذکر نکرده اند مگر زهره او جهة نزول آب مفید است زرزور از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سغرچین مینامند
کرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش آبکامه و سرکه و سرکین او جهة کلف و نمش و سرخ کردن کونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است
زرنیق مرغیست سفید و آبی و بری میباشد و کوشت او بد طعم و بر لیف و عصب میباشد و بلغی الهضم و مصلحش بروغن بجوشانیدن و باب
جهندر استعمال نمودنست و کوشت او کرم و خشک و محرک باه و سرکین او بسیار حار و جهة رفع آثار نافع و زهره او با سمنت جهة
بیاض چشم و سرخای قضیب طلا و ضماداً نافع است زعفران معروفست در سیم کرم و در دوم خشک و مفرح و مقوی
حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و باقوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و جهة ادرار
نفس و مورث نشاط و ضحک و منفی کرده و مثانه و بشره و منوم و جهة سده جگر و سپرز و رسانیدن قوة ادویه باعضا و یکمثقال او جهة
عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط او جهة ازالهٔ سپرز و با پیه جهة ... مناسب و جهة ورم رحم و مقعد و با عسل جهة ...
حصاة و ضمادش جهة منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین حمره و ورم کوش و در و سرسام و رفع بیخوابی و حمول او جهة ورم رحم و مقعد و
اکتحالش جهة جلای بصر و دمعه و غشاوه و رفع زردی چشم و سلاق و ... جهة ... و طلای او با ... جهة
نقرس و مفاصل و نطول او جهة رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و مضر ... و مداومت او مکدر حواس و ...
اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و ... و بدلش مثل او ... او دو
زرنیخ و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است و چون ده درهم او را با آب سرشته مثل ... روا داد
و اخراج مشیمه زنان و ما دیان بالخاصیه مجرب و روغن او که یکجزو مثقال او را در سه رطل و نیم روغن زیتون یا روغن کنجد ... هر
هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سیم کرم و خشک و ملین عصب و ... رحم و مسخن و منوم و محلل و ... و ... او جهة
الجنب و طلای او جهة تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز ... ان جهة قرحه خبیثه رحم نافع و برک کیاه او جهة التیام
جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند جهة خناق و ذات الجنب و
خفقان بعد ملیست زعفران الحدید زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای نمناک کذارند
تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز بدستور کذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران کردد و بهترین انسام او
خصوص در صناعت انست که برادهٔ حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران کردد کرم و خشک
و قابض و از جملهٔ سموم و ضماد او جهة نقرس و بواسیر و جرب و خشونه پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهة باد سرخ و جوششهای حار
مجرب و فرزجهٔ او جهة قطع حیض و ذرور او جهة قطع خون بن دندان و تقویه آن نافع و خوردن یکقیراط آن دافع استسقی است و در صناعت
جزو عظیم است زعرور در اصفهان کویج نامند و بترکی یمشان و در شکابن کرجیل کویند از جنس کندس طرسیت در آخر دوم سرد و در اول
خشک و قابض و مسکن حدهٔ صفرا و خون و قی و جهة اسهال مفید و مقطر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر
جهة درد سر حار مجرب و ضماد او جهة اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر کرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از
از آب او سبت و پنجمثقال و از جرم او تا دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است زعیتر مرو است و اسم فارسی تخم کتان

زغار خراطین است زعن اسم فارسی غدافست زفیرف اسم مغربی عنابست زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق او اکثر زفت بحری مراد است و کویند اسم قفهن است زفت رطب
رطوبة سائله درخت صنوبری بارکه قسم نر است و رطوبت باردار آن که غیر درخت جلغوزه است و ... تولیت حاصل میشود و منجمد او
راتیانج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند سرو و از آن کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیم کرم
و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن او جهة ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر
جهة نفث الدم و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خونست بظاهر جلد و جهة فربه کردن اعضا و با نمک از جهة کزیدن جانوران و با موم
جهة برص ناخن و وبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها و خشک
ریشه و الصاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهة اخراج زلو شکه در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهة قیام خراز مفید و جهة
جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة رویانیدن کوشت زخمها
و غرغرهٔ او جهة ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهة رفع رطوبات کوش و حقنه او جهة ورم حاره و صلبه امعا و رحم
و کزیدن مؤثر و مضر ریه و سر و مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا نیم مثقال است و بدلش مثل قیر است و کویند ربع او قطران و روغن
زفت که رطوبة بخار اوست که در حین جوشانیدن بشمیر ابری او کذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و ضماد او با آرد جو
جهة خنازیر و رویانیدن موی در داء الثعلب و جرب انسان و حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و امثال ان انفع از زفت است و
قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دودهٔ زفت جهة نیکو کردن مژکان و قرحه چشم و تقویه باصره و دمعه و سوزش
چشم و رفع ریختن مژه بغایت مؤثر است زفت یابس زفت رطبست که بخودی خود خشک یا بطبخ خشک کنند در سیم
کرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیف تر و جهة التیام قروح و ضربه و سقطه و آشامیدن او با زرده
تخم نیم برشت جهة قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویه رحم نافع و در سایر احوال ضعیفتر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است....
زفت بحری شبیه بقطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود و صنف سیال قیر است و کشتی را بان استحکام میدهند
و داخل مراهم میکنند و بهترین او صاف و نرم است در سیم کرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهة عرق النسا و فالج و خدام و التیام
اعضای شکسته نافع و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و مضر ریه و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و کویند جاد شیر و سقر است
زقوم از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر قامتی و برکش از برک انار عریض تر و با نشریف و کلش در اطراف
شاخهای او شبیه بیاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنک و شبیه هلیله و در جوف او دانه مثل کنجد و این نوع را برک و بار تازه او جهة جراحات تازه
نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرکتر از حجازی و خاردار و کلش زرد و ثمرش از هلیله بزرکتر و رسیده او شیرین
و نارسیده او با عفوصه و دهنی است و در دوم کرم و خشک و محلل ریاح و جالی و رادع آثار و قدر شربتش تا پنجمثقال و روغن تخم او با اندک تحذیر و
محلل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل او و رادع سدد و سپرز و جهة فالج و نقرس و امثال او شرباً و ضماداً نافع و مصدع محرور و
سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است زقال اسم فارسی دادمر درختیست بقدر
زیتون و یاقوتی رنک و بعد از خشکی سیاه میشود و ترش و با اندک عفوصه و قبض سرد مایل باعتدال و جهة اسهال و قرحه امعا و تقویه
ان و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک
نارسیده او کمتر باشد و جهة اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر و خاکستر برک او جهة رفع آثار مفید است و مؤلف تالابیع قراقاطرا اشتباه
بزقال نموده و در انبرباریس زقال را بیان نموده و نایب مناب زرشک دانسته اند و ظاهر اقراقاط با انبرباریس اشبه باشد زقاط
اسم بربری حب الزلم است زلابیه بفارسی حلوای زلیبیا نامند مولد خلط صالح و سریع الهضم و لغابت مسمن نحیف و مقوی
کرده و جهة رطوبت ... و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار زلائیف الملوک نوعی از ابر دست که حی العالم است
و بفارسی زلف عروسان نامند زلفج اسم عربی بهشت است زلو اسم فارسی علق است زمادة الراعی اذان الغزال است
زمور اسم فارسی زفت یابس است و در دلک و مغسول او را زمور لاکی نامند و مستعمل زرکرانست و در اجناس جبیض مفید است
و قدر یکمثقال او با زردهٔ تخم نیمبرشت از مجربانست زموم از اسامی زنبق است زمج بفارسی چرغ و بترکی او تلکو نامند و از
جملهٔ سباع طیور است کوشت او بسیار کرم جهة ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهة غشاوه و ظلمت بصر مجرب

وسرگین او جهة کلف ورفع آثار مجربست زمرد از کان طلا وغیر او بهم رسد واقسام میباشد یکی ذبابیست یعنی در رنگ شبیه
بذباب سبز نه انکه بر جائی او مگس نشیند وآن بغایت صاف باشد وآبدار وآتش ممتزج در رصاص و دیگر ریحانی نامند که در رنگ
شبیه بریحانست ومشهور بزمرد نو است و دیگر فستقی گویند که در سبزی بسیاهی زند و زمرد کهنه نامند و دیگر اصابونی گویند و آن
سبزیست که بسفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع او در دویم سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه با
ومقوی دل وجوهر روح و تریاق زهرهوام و مفرح ورافع هموم وخفقان وجذام واسهال دموی وقاطع نزف الدم ومدر
بول ومفتت حصاة وجهة یرقان وضعف معده وجگر واستسقا نافع واکتحال او جهة تقویه بصر وسبل وطلای او جهة سعفه
وقروح خبیثه مجرب ونگاه کردن او رافع کلال بصر وانگشتری او جهة منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد مؤثر
وچون خاتم طلا باشد جهة دفع طاعون وتعلیق او مبطل سحر است وچون بمثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه
دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان وآفتاب در برج هوائی باشد جهة قبول دلها وهیبت در نظرها وقضای حاجت مجرب
دانسته اند و گویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند و گویند حامل او تنگی روزی نمیکشد و گویند چون افعی را نظر بر او افتد کور
شود وقدر شربتش در رفع سموم یک دانگ وبدلش زبرجد است زنجبیله بلغت مصر واسکندریه قابل الرهبان نامند
زند بلغه شام اسم غار است زنجفر زنجفرست زنجار الحدید زعفران الحدید است زنطاخ قسمی از حلزون
است که در انبجار و بقول میباشد بقدر باقلا ایشت عیر الخر نیست که در دیلم صندل کاجول نامند و در حلزون مذکور شد
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی اشترغاز است زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است زنبوع
اسم فارسی استبنونست زنگار اسم فارسی زنجار است زنجار محرود و زنجار دودی از اقسام
زنجار مصنوع عندزن دوسر است زنبق اصفر گویند یاسمین زرد است زنجره بلغت اصفهان صرصر را نامند
زنجبیل بیخی است معروف وگیاه او شبیه بگیاه شقاقل وازان بسیار کوچکتر و بی گل و بی ثمر و در مازندران نیز
میباشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه ومقوی هاضمه وملین طبع ومفتح سده جگر ومشهی ومحلل ریاح غلیظه معده
وامعاء ومجفف رطوبات ورافع تشنگی بلغمی ومقوی معده وجگر و قوه حافظه وجهة سموم حیوانی واخراج خلط غلیظ ورطوبت
دماغ وحلق ورفع برودت هوا وفالج وکرم معده ویرقان وتقطیر بول واسهال که از فساد غذا باشد و با نبات دکند و جهة
رفع مضرت میوه های تازه ورطوبت معده و بازرده تخم تیمر ستت جهة زیاد کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل
وساقین و با خولنجان وپسته جهة تقویت باه از اسرار مجربه است واکتحال او جهة غشاوه وبیاض وسبل وضماد او جهة تقویة
اعصاب وکزاز وریاح بواسیر بعدیل و در دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمی است ومضر حلق ومصلحش عسل و روغن بادام
وقدر شربتش دو درهم وبدلش دارفلفل است ومربای او بجهة محرک باه مبرودین و جهة تقویه هاضمه پیران وتخفیف بلغم قویتر است
زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار تند و گشنده سگ و برگش مثل برگ بید و درازتر و بزردی مایل وگلش آبی و شاخهاش
او سرخ است بسیار گرم و خشک وضماد او جهة کلف ورفع آثار بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن
او جایز نیست ومؤلف اختیارات بدیعی آن را بیخ فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء دانسته میشود که غیر او ست زنبق
ارزباصین معروف است و بفارسی سوسن آزاد نامند و او غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور میشود اشتباه
عظیمی در او کرده اند در دویم گرم و در یبوست معتدل و ملطف ومقوی دماغ و پیاز او در افعال مثل پیاز نرگس و قویتر از آنست
و روغن او که مثل روغن گل بدفعات در آفتاب گذاشته و سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند در دویم گرم و در اول
خشک و لطیف و ملین ومقوی اعضا و مخدر م از او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای او جهة رفع قشعریره و سردی
دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال بروغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است زنجار
بفارسی زنگار گویند و معدنی او از کان مس بهم میرسد و دهنه مسی عبارت از او ست و مصنوع او اقسام است یکی زنجار
زنجار مجرد نامند و آن زنگ مس است که سر پوش مس از ظرف سرکه کهنه بنحوی منطبق سازند که مانع از صعود بخار سرکه
گردد بعد از هر ده روز از آن سر پوش زنگ را تراشند و جمع کنند و دیگر از زنجار دودی نامند و او را از صفایح مس که هر روز
سرکه بر آن پاشیده در سرداب بگذارند تا زنگ گرفته هر یکمثقال زنگ او را با سرکه کهنه در همان مس بسایند تا غلیظ گردد

و سبایی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب خشک کرده بهیئه فتیله بسازند و اقسام دیگر نیز در سبوراً
مذکور است و بهترین او معدنی و دودیست در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و اکاله و معفن و لذاع و گسترنده گوشت و مورث
قرحه و قالع آثار و با موم و روغن بلذیغ و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهة رویانیدن گوشت
و با صمغ البطم و بوره سرخ جهة جرب متقرح و برص و پخته او با عسل جهة تنقیه چرک جراحت و دانه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با
سرکه و عسل جهة قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیده او با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس که بحدی که غلیظ شود و خشک
جهة حده بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهة جرب و استرخای پلک چشم
و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیده تخم مرغ جهة کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و
یکدرهم او کشنده بقرحه جگر و بعد از تجاوز او از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مغریه استعمال نمود و چون دهن را
باب مملو ساخته از زنجار دودی در بینی صعود کنند جهة رفع بدبویی و قروح خبیثه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهة قروح سبله
سر مفید است زنبا اسم گیاهیست که در بلاد ری در تابستان میکارند و در اول زمستان میرسد بسیار گرم و تند و ممتنع
و موجب حراره بدن بطریقیکه از هوای سرد متضرر نشود و جهة تسکین ریاح وحده بصر و در دسر بارد نافع و خام او بغایت مقیی
و مضر محرورین و مصلحش در سرکه پختن و انار و به بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی شنگرف نامند و معدنی او از معدن جیوه
و طلا و مس بهم میرسد بعضی او را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع او از زیبق و کبریت است و در دستورات اقسام او مذکور است
و در دویم گرم و در سیم خشک و بعضی در دویم سرد دانسته اند و از جمله سموم قتاله است و رادع اورام حاره و کابض تر از شادنج
و قاطع نزف الدم و جهة رویانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و جصف و
در رفع قمل و تاکل دندان و با موم و روغن جهة شقاق مجرب و دو درم او کشنده بخناق و کرب و بدلش شادنج و گویند مردا
سنگ و سفیداب بدل او ست زنبور نوع سرخ او را اسمیت غالبتر و طلای او جهة برص و اورام بارده با عسل و
نمک نافع و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهة برص و بهق و آثار غایره مؤثر و گویند
اشامیدن یکمثقال خشک سائیده او بتدریج فربهی بدنست زنبور عسل نحلست زوفرا قسمی از جزای بریست زوله
بلغه جرجان فو است زولنگ بلغه مازندران قسم اخیر از صعتر است زوفای یابس گیاهیست مفروشش بر روی
زمین و برگش شبیه برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای او پر گره و بر هر گره گلی مایل بزردی و تخمش تلخ مزه
و در دویم گرم و در آخر اول خشک و کوهی او قویتر از بستانی و ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام
و جهة سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر النفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه
و نبح و با عسل جهة رفع تکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با فزدمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهة نیکوئی رنگ
و رخسار و با شراب جهة استسقا و با طبیخ انجیر جهة خناق امتلائی و ضمادش با آب جهة ورم حار و با شراب جهة بارده او و رفع خون
مرده که در پلک چشم باشد و پخته او جهة نزول آب و با بوره و انجیر جهة ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهة ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه
پخته باشند جهة درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش صعتر است زوفای رطب
چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفندان جمع میشود و منعقد میگردد و بفارسی شکل میش و بترکی شقلداق نامند
و بهترین او آنستکه در آب جوشانیده پشم را از او جدا سازند و جمع نمایند و یا گویند پشم را اخراج کنند و هرگاه منعقد او بهم رسید پشم
میان ران گوسفند و بز را جوشانیده چربی آن را بگیرند و در دویم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل
و جهة مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا ذکر کرده و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلای او جهة ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع
اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و وثی و با پیه مرغابی و
طبور جهة قرحه گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمنه و حمول او با اکلیل الملک و روغن تازه جهة رفع احتباس حیض و عسر ولادت
نافع و مضر محرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از
یکمثقال تا دو مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهة قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان
نزد اکثر شیلم است و مؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته و قایل است که او دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مثل ماش و

یکدرهم موجب

در مطبوخ ۳

کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و بسکر قوی یا تلخ و تخم بهن بزرگ میباشد در سیم گرم و خشک
و با سمیت و قوة جاذبه و ضمادش جهة بیرون آوردن پیکان و امثال او از بدن بغایت مؤثر و خوردن او موجب ضیاب شدید و مصلحش رب توت حامض
و طلای او باعسل جهة رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کلف او جهة درد سر بارد مفید است زهره بفتح اول قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه
نامند و مذکور خواهد شد و بلغه فارسی مرارهٔ است و بعربی برز قوا اطلاق میکنند و دج نیز نامند زهره اسیوس اسیوس است زهم اسم
زباد است و گویند زباد اسم جانور است و زهم اسم عطر او ست زهرة الحجر جوز خندم است و گویند خزار الصخر است زهر زمین بلغه
جرجان آزاد درخت است زهره بضم الزاء بلغه اسیریان نحاس است زهره اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح
چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و بد بو و لذاع در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند و از آفتاب
آبها خشک گردد زهرة الملح حاصل گردد و ماسرجویه گوید که آن شوره است مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد بغایت گرم و تند و خشک
و مجفف و محلل قوی و جهة قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و رطوبتیکه از گوش تراود و جهة غشاوه و آثار قروح و منع رویانیدن موی و بارد و غنهها
جهة عباکه ماندگی باشد نافع و آشامیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهة صرع نافع و مفسد
معده و بدلش بکوزن و نیم او نمک هندیست و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند دانها بهم چسپیده باشد از جمله سموم قتاله و یکدرهم او کشنده است
و علاج پذیر نیست زهرة النحاس کیفیتش شبیه بدانهائیکه از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و او از ارکان مس و از مس گداخته بهم
میرسد در قوت قریب بزنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او باعسل جهة ورم بار دلهاة و نغنغه و دبر
دمار و غنهها و مرهمها جهة بردن گوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهة نشو و وضح و بهق سفید و قطور
او در گوش بارد و غنها جهة کری کهنه نافع و از سموم قتاله است زیره اسم فارسی کمونست زیرهٔ رومی اسم فارسی نیز هست و
کرویا را نیز نامند زیت الاضحا و زیت فلسطینی و زیت رکابی زیت الانفاق است زیتون الارض و زریتون ابانبا
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت ریاح طرامیثا است زیتونیه بلغه مصر امیارا نوحالیست و گویند و دسم
در و فینیست زیت الهرجان زیت السود انست زیرقون بلغه دمشق نوعی از درخت سنجد بیمر است زین کتانست
زیت الجلم روغن تخم شلغم است زیرصرصر است زیتون الحبش و زیتون الجبلی و زیتون الکلبه زیتون بریست
زیتون الماء از یتونیست که نزد انهار دیده در جمیع افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی گویند زیتونیکه در آب نمک پرورده باشند مسمی
بزیتون الماء است زیرهٔ صحرائی اسم فارسی کمون بریست زیرهٔ سبز اسم فارسی کمون نبطی است زیلنان ناخواه است زیرباج
از اغذیه لطیفه امیان و مسکن حدة الصفرا و حدة اخلاط شفاء الاسقام مذکور است انستکه گوشت را بقدر یکرطل ریزه کرده و اگر مرغ
باشد از بندها جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر در روغن لنجه و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه بادام
محلول در گلاب و یکدرهم گشنیز خشک و مثل او عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری و بستانی نخل
میباشد و بستانی از درخت بزرگتر و ثمرش برتر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد رسیده او گرم و معتدل
و با قبض و نارسیده او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله بسوداء و صفرا و مرخی معده و مغثی و بهترین
او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و بعد آن در اینوقت مقوی معده و دافع او و مشتهی و
حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و سرکه در و غنها و گویند مضر شش و مداومت او محرق
اخلاط و مصلحش شیرینیها است و ضماد او جهة رفع سبوسه سر و ضماد نارس او جهة سوختگی آتش و طلای دانه او با بیه آرد گندم جهة
برص ناخن و بجوز سیاه رسیده او با دانه جهة ربو و امراض شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش جهة حمره و نمله و
منع زیاده شدن او و شری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقلع شده باشد و با عسل جهة داء الحشفه و
با آرد جو بر تحت ناف طلا کردن جهة اسهال و خاشدن او جهة قلاع و ضماد بچه او با آبغوره بحدیکه اقوام عسل رسد جهة دندان
کرم خورده و برپانیدن او و مطبوخ او در شراب جهة نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ آن جهة دندان کرم خورده
نافع و حقنه او جهة قروح باطنی و مقعد و رحم و عصارهٔ او در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول او جهة قطع سیلان رحم و نزف
او و ضماد او جهة برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و ناکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانیده مضمضه
نمایند جهة تسکین صداع و نطولش جهة زکام و تحلیل رطوبات و بخار او جهة اخراج رطوبات دماغ از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او

در کوزه کرده

بالخاصیه جهة سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزهٔ گوزه گری احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده سرآ
براو پاشیده باز دیگر احراق کلی نمایند در همه افعال قویتر از توتیاست و ضماد خاکستر تری او با سرکه جهة عرق النساء بر بالای عرق
از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ
و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر او باعسل و آب ثمر او جهة داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها
نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوختهٔ او بهم رسیده باشد جهة جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ همه اجزای او جهة
صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهة گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب او جهة قبول عامه و قضای حوائج
و برکت مؤثر است و مضمضه آب نمک که زیتون در او خیسانیده باشند جهة استحکام لثه مفید و صمغ او در صورة شبیه بسقمونیا
و مایل بسرخیست در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قویتر از کندر و دافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهة رفع رطوبت
جراحات و با مرهمها جهة رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری او قویتر و مدر بول و حمول او جهة رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهة
جرب متقرح و بثور او جهة تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند بخیسانند در زر
تلخی او برطرف میشود و بخوردانه زیتون قاطع سعال و ربو است زیت بفارسی روغن زیتون گویند و آنچه از زیتون رسیده گیرند
زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزای او از یکدیگر منقطع منکرد و بخلاف مغشوش و این نوع
در دوم گرم و با پوست قبض است و قبول رطوبت او اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف کنند ملین و
الطف است و چهارده مثقال او با یکرطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهة درد اعصاب و عرق النساء و با شراب و آب گرم جهة
مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهة رفع سمیت ادویه و حقنه او جهة قولنج ورمی و شدی و درد مفاصل و عرق النساء و درد کمر
و با مرهمها جهة التیام زخمها و طلای او جهة دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرمتر از غیر عتیق و محلل و ملین
طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوة آن و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکحالش مقوی بصر و جهة رفع بیاض رقیق و جرب و
سلاق نافع و جهة نزول آب قائم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب و چون روغن تازهٔ زیتون را بجوشانند با صفت
رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است و او معتدل قابض است
و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است و سخن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار
و عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونه و مقوی اعضا و مغسول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده
رنگ رخسار است و روغن زیتون تری قایم مقام روغن گل سرخ و در داغ و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار او و سهو
دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهات و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و
مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته و هر چند کهنه تر شود قویتر شود و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته اند و بعضی
قایلند که تا چهار هزار سال بماند و گویند چون بیست و دو درهم او را با مثل او عسل و ثلثان او کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام
سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را بهیجان
شهوة شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار متجر و حکه و مصلحش شربت بنفشه است
و چون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آنکه آب
سوخته شود چندان بجوشانند که بنصف رسد بمرتبهٔ بهتر از روغن بلسان و در او اسرار عجیبه است زینا دنقل روغن
زیتونیست که او را در ظرف مس بحد غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دوم گرم و در افعال قویتر از حضض و ضمادش جهة
درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقاء و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و با ماء العسل جهة درد دندان و بالفعل ریشتن جهة
جرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است زیت السودان روغن هلیلیست
مثل بادام کوهی و لوز البربر نامند و از درخت خار دار بهم میرسد و خار مذکور را دواب میخورند و در عراق شکس نامند و بادام
کوهی نیز نامند و طعم روغن شیرین خوشبو است در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف
اخلاط و جهة امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و جذام و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده
نافع است و مؤلف حبشیار آبدیعی غیر روغن لوز البربر دانسته است زیت الجم بلغه صعید مصر روغن فلفطس است

زیت الجبل بلغهٔ نواحی مصر اسم نفط است زیبق بفارسی سیماب وجیوه نامند از جملهٔ فلزات و معدنیست شبیه بنقره گداخته و از گداز سنگهای سرخ شنجرفی هم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطراتیست که از خاک متکون میگردد و در غیر ظرف شیشه و سرب و قلعی و جلد سنگ آبی و طلا و نقره معدوم میشود و در دویم سرد و در سیم تر و با حدّه و قبض و استنشاق دود محرق او مورث فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلای کشته او با تخم خربزه و بادام تلخ جهة جرب و حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه رطبه و قروح سالیه و رفع قمل مجرب و با کندر و اسفیداج و موم و روغن زیتون جهة دانهای آتشک از مجربات است و بدستور دود همین ادویه همین اثر دارد بشرطیکه بحلق و بینی و گوش نرسد و در هفته سه بار بخور کنند و غذاهای بمکدار و غیر لطیف نخورند و بعد از هفته دود دهند و چون زیبق را کشته بریسمانی مالیده برگردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهة خشک کردن دانهٔ آتشک و قروح مجرب است و خاک زیبق که در ظرف آن هم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او بی سمیت و بسرعت از امعا دفع میشود و با مغص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال هر چند روز و در هر روز بقدر حبه تا یکدانگ بنوشند و بتدریج زیاد کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهة حفظ صحت و تقویهٔ هاضمه و قوه منیه بعدیل است و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلش رصاص محدلست و مصعّد او بسیار گرم و با تندی و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید در دستور ثانی اول مذکور است

حرف السین

ساذج هندی برهمن بلغهٔ هندی برگیست مایل بکل و در آبهای ایستادهٔ بلاد هند میروید و برگش شبیه ببرگ گردکان و مایل بسیاهی و گویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و چینی و مخطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز هم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست در سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و منفتح و مسمن و محلل ریاح امعاء و جهة سیلان آب دهن و بدبوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و خشونت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فؤاد و تقویهٔ حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة و منع داحس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکحال جهة بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهة حبس و شیر و رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و تضمید کوبیده مطبوخ او در شراب جهة تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان قماشه و جامه جهة منع کرم زدن او موثر است و مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح او شربت به و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش دو وزن سنبل هندیست ساج درختیست هندی و اهل هند ساگونه نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته چوب او در سیم سرد و خشک و با اندک حرارتی و ضماد سائیدهٔ او با آب سرد جهة درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشارهٔ او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق در آب یا شیاف و امثال آن انداخته و سائیده باشند جهة ورم اجفان و تقویهٔ بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عنابست و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهة دراز کردن مو و رفع خارش بدن مفید است و چون نافهٔ مشک را در آن گذارند حافظ بوی آن و وزن آنرا زیاده میسازد ساذاوران معرب از سیاه داران است بمعنی سیاهی درختان چه دار بلغهٔ فرس درخت است و بعربی سواد الکمام نامند بجهة آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب دهند و سواد القضاة که صاحب اختیارات ذکر کرده است اسم عفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق و شبیه بشبه و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی او بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره گفته آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر دانسته است در دویم سرد و خشک و با اندک حرارة محلله و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم بهمه اعضاست شربا وضمادا و حابس اسهال و موی و التیام دهندهٔ زخمهاست و با سرکه جهة ورم قضیب و انثیان و با شراب جهة اورام بارده و با روغن مورد جهة منع ریختن موی موثر و بغایت مسود اوست و فرزجهٔ او با سرکه و حقنهٔ او با سرکه جهة قطع خون حیض و تقویهٔ رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدل او دو وزن او مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عصابه و انجیونست شبیه بار و دست و پا دارد و دستها کوتاه و بطئ الحرکة و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و بترکی بیلان اغودیرن گویند و آتش در آن تاثیر نمیکند اگر در تنور آتش اندازند افسرده کند و یکمثقال او از سموم قتاله و نعاست گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که در آن مهرا پخته باشند سترنده موی و قرحه کننده عضو است و چون دست و پای او را قطع کرده و حشای او را اخراج نموده در عسل او را چند روز بگذارند عسل مزبور جهة درد مفاصل و اورام بارده نافع و خوردن

قتال است و فاد زهر او تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم وزغه برص است و وزغه بلدی است که چلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و سفید تجردون و با نقطهای سیاه و بسته بچلپاسه نیست و ملاقات خون او بر بدن مورث برص است در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده در اعضا جاذب پیکان و خار و رادع ثالیل و تضمید خشک او بر دندان کرم خورده مسکن الم و چون شکافته بر موضع گزیدهٔ عقرب بگذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول او در احلیل با اندک مشک جهة رفع فتق بسیار موثر است و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست ساماان اسم فارسی نوعی از بردیست بسیار نرم و باریک و مایل بزردی و از او حصیر ترتیب میدهند سرد و خشک و جلوس بر او باعث فرح و جهة رفع بواسیر و سوختهٔ او قاطع نزف الدم سابرج معرب از فارسی و اسم بیروح است ساسالیوس و سالیوس سیسالیوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است ساذوکس اسم یونانی هندباست ساطیریا و ساطوریون اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغهٔ مصر رعی الحمام و انطاکی گوید آن نار مصر است سالقه و ساق اسود پرسیاوشانست ساسارکشت بزر الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساعینی و ساغافیون اسم یونانی سکبینج است سافردس اسم یونانی فیروزج است سارو اسم یونانی عصابه است ساطرلوکس اسم یونانی جدوار و بمعنی مخلص الآثار و احسنت ساریفون اسم یونانی اسبیج است ساری اسم هندی حب النیل است سالبطس اسم یونانی حجر القمر است ساسم اسم آبنوس و گویند نانخواه است ساتا حورا اسم یونانی بادآورد است سالس اغریون اسم یونانی کبیکج است ساتهل صعتر است سارا اسم فارسی زرند است ساس اسم فارسی قنافس است ساگونه اسم هندی ساج است سارسل اسم هندی قند است سالکرکون اسم هندی حجر البهت است سامیب اسم هندی حبه است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان لغت فارسی است و بعربی دبق نامند ثمر درختیست زیاده بقدر قامتی شاخ و ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه شود و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعاء و جهة حرقة البول و سرفهٔ حاره یابسه و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز و سنج که از دوای شد بهم رسیده باشد و اصلاح اذیت ادویهٔ مسهله و تبهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ او در دو شاب خرما جهة گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضعف معده و گویند مضر جگر است و مصلحش رب ورد گل سرخ و در غیر او عنابست و بدلش خطمی سبج بفارسی شبه و شوق گویند سنگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و در دویم سرد و در سیم خشک و خوردن او جهة خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویهٔ معده و یکدانک او با شراب مقوی دل و اکحال محروق و مغسول او با عسل جهة جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع و پیوسته در او نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصرهٔ مشایخ و نگاهداشتن او جهة رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب الجبن و چون سطور چند برو از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه در او نگاه کند و در غیر او نظر نکند در اندک روز لقوه او رفع میشود و از مجربات است و نگاهداشتن قطعهٔ او که بقدر یکمثقال باشد جهة رفع فزع و وحشت آزموده است سبع اسم جمیع حیوانات درنده است سبع الارض بربیاوشان است سبع الشعراء افتیمونست سبیان آزاد درخت سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سبز قبا بلغهٔ اصفهانی شقراق است سپ اسم فارسی صدف است سپاری اسم هندی فوفل است سپلکی اسم هندی درغه است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است سپستوا بتاء بعد از سین اسم هندی قسمی از مش است ستاودر اسم هندی بوزیدانست سجلاط اسم یاسمین است سجوس بلغهٔ رومی و سجیلینس بلغهٔ یونانی اذخر است سحاب بلغهٔ اسیران زیبق است سحاب البحر اسفنج است سحوریون اسل است سحر بخاری سنجمه گیاهیست شبیه باذخر پر شاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم و خشک و مقوی معدهٔ بارده و منفتح سدهٔ جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهة صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش رب زرشک و قدر شربتش یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است سخوفس و سخینوس اذخر است سخیره اسم زاج احمر است سخادوس اسم سریانی اسطوخودوس است سخینیس اسم یونانی درخت مصطکی است سخینا اسم یونانی مصطکی است سخاله آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند و آنچه در حین کوفتن از او بریزد سدار بفارسی کنار گویند و مراد از این اسم برگ کوبیدهٔ اوست بری او بغاره و ضالی نامند و بستانی ام...

بزرگتر ولذیذتر است وثمرش شبیه بسنجد وخوشبو وشیرین وباندک ترشی وزرد وسرخ میباشد ونشارهٔ چوب او دراول سرد ودر آخر دوم خشک
وقاطع نزف الدم ورافع قرحهٔ امعا واسهالی که از ضعف معده باشد ورافع استسقا وسپرز وحقنهٔ او بدستور جهة جراحت امعا ودرد وریش
جهة زخمها نافع وقدر شربتش تا هفت درهم است وبرگ او جهة زخمها وتنقیهٔ چرک بدن وتقویت موی ومنع سقوط آن وتقویهٔ اعصاب و
طرد هوام وضماد او باشراب جهة نضج ورمهای حاره وتحلیل او مفید وبدستور طبیخ تازه وخشک او همین اثر دارد وثمرش دراول سرد و
در دوم خشک وبعضی دراول گرم دانسته اند ونارسیده ترش او قابض ورسیده مسهل بعصر ورسیدهٔ او قلیل الغذا ودیرهضم وصالح الکیموس و
نیم رطل آب او مسهل صفرای معده وامعا ومطفی حرارت غریبه وخوردن ترشش او مانع صعود بخارات بدماغ ورافع صفرا وتشنگی وآب
شیرین او مفتح سده وکشنده کرم معده وامعا ومضر مبرودین ومصلحش گلقند است ودر مزاج محرور سکنجبین وثمر خشک او قوی القبض وآرد او
که سویق النبق نامند جهة اسهال مراری وقرحهٔ امعا نافع وضماد شکوفه او درحمام جهة رفع شری مجرب ودانه او بغایت قابض وضماد
او جهة شکستگی اعضا وتقویهٔ آن مجرب وطلای مطبوخ او بحدیکه غلیظ گردد جهة سستی اعصاب وعضلات وسرعت حرکت اطفال موثر
وچون دانه نبق را بگلاب آغشته زرع نمایند از برگ وبار او بوی گل آید وچون بعسل آلوده باشند ثمرش شیرین شود سداب بیونانی فیجن
ودر هندی ... نیز نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر وپرشاخ وبرگش ریزه وبدبو وبسیار سبز وگو باغباری بر او نشسته وگلش زرد و
درسیم گرم وخشک وتازه او را خشکی کمتر وبرگ وعصارهٔ او مدر بول وحیض ومجفف منی ومسقط جنین وقاطع باه ومفتح سدد ومحلل ریاح و
وباتریاقیه وجهة سپرز ویرقان وقولنج ریحی وامراض مقعد وسینه ورحم وحصاة وبواسیر وآشامیدن او که با شبت خشک جوشانیده باشند
جهة تسکین مغص ودرد پهلو وسینه وتنگی نفس وسرفهٔ مزمن وورم حار ریه وعرق النسا ومفاصل ولرزهای بارده وچون با روغن
بجوشانند جهة اخراج کرم معده وطبیخ او درشراب جهة استسقای لحمی وخوردن او با نمک جهة حدهٔ بصر وخائیدن او رافع بوی پیاز وسیر
وقدر قلیل او مقوی هاضمه ومشتهی وباانجیر وگردکان جهة سموم مشروبه وسموم هوام ومداومت هر روز او بقدر یکدرهم ازالهٔ فالج ورعشه و
تشنج مجرب وتخم او نیز همین اثر دارد وآب طبیخ او بقدر سه اوقیه با ده اوقیه عسل جهة فواق مجرب وچون داخل نبیذ نمایند باعث
خوشبوئی او وشدت اسکار ورفع ضرر او میگردد وموروث صداع وثقل سر ومصلحش انار میخوش وبه شیرین است وآشامیدن تخم او
بقدر هیجده قیراط باشراب جهة رفع مضرت ادویهٔ قتاله ونیم درهم او جهة عرق النسا ودو درهم او جهة ازالهٔ درد گزیدن عقرب ورتیلا
مجرب وبدستور جهة گزیدن سگ دیوانه مفید ومانع حمل وحقنهٔ طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهة رفع انتفاخ ونفخ رحم وضماد
او محلل خنازیر وباعسل جهة درد اختناق رحم ومفاصل وضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة عسر بول وباانجیر جهة استسقای لحمی و
شبهای جهة بهق مجرب وباسرکه جهة رعاف وباورق الغار جهة ورم انثیان وباموم وروغن مورد جهة بثور وبانطرون جهة بهق
سفید وجمیع اقسام ثالیل وباشبت وعسل جهة قوبا وباسرکه وسفیداب وروغن گل سرخ جهة حمره ونمله وقروح رطبهٔ سر نافع وبا خود داشتن
او بجهة گریختن حیوانات موذی صاحب شامه وقطور عصارهٔ او که در پوست انار گرم کرده باشند جهة درد گوش واکتحال او با آب رازیانه و
عسل جهة ضعف باصره وسعوط عصارهٔ او جهة ام الصبیان اطفال نافع ومداومت خوردن او مضعف باصره ومصدع ومحرق اخلاط ومنی ومصلحش
سکنجبین وافیتمون وقدر شربتش تا سه مثقال وبدلش صعتر است وصمغ بستانی وبری سداب بغایت گرم وخشک وغیر ماکول است وجهة
قرحهٔ چشم وتحلیل خنازیر وبرص وقرحه او بقدر یکدانگ جهة اخراج جنین ومشیمه مجرب است وگویند بوئیدن بری او باعث رعاف
قوی وقتال است وروغن سداب که یکجزو او را با چهار جزو آب وپنج جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن باند جهة برودت گرده ومثانه
ودرد کمر ورحم واسترخا ودرد پهلو وتحلیل ریاح ورفع لرزه وگرانی سامعه وخوردن او بقدر نصف اوقیه درحمام جهة رعشه مجرب وحقنهٔ
او جهة مغص ومغص رحم وقولنج ریحی وخلطی نافع است سداب بری برگش باریکتر وشاخش کمتر وبدبوتر وتندتر از بستانی و
درچهارم گرم وخشک وسموم اقرب وچهار درهم او کشنده تر از دفلی است واز ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند وعصارهٔ
او را چون بر آهن وآبگینه بمالند مانع زنگ او میشود وچون او را در مکان گوسفندان ومرغان بریزند حیوان موذی مقاربت آن
موضع نکند وضماد پوست بیخ او باشراب جهة داء الثعلب نافع وچون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد واحراق
وموت آن عضو میگردد سدی بسفایج است سدوس نجبت سداب اعرابی اسم سریانی فراسیون است سرخس
اسم فارسی است وبیونانی بطارس نامند ودر هندی ... گویند وآن نجبت سیاه مایل بسرخی وپرگره وبرار ریشهای باریک
وبی ساق وبی ثمر وبی گل وشاخ از آن بیخ سر برآید بقدر ذرعی وکمتر از آن وبرگهای آن مانند آن ... بشکل ... که در باغ
مرغان میباشد ودو نوع ماده او بی شاخ ومنخر در بکرک مرتفع در دوم گرم ودر اول خشک ومجفف بلغم وجلی ومفتح

ودرارفع قمل ومسقط جنین ومسهل قوی واقسام کرم شکم خصوصاً با اخربق سیاه وسقمونیا وعسل وشراب وامثال او ومخرج ورافع بخار سوداوی و
محلل نفخ وتا چهار سال قوتش باقیست وجهة خفقان عسر العلاج وجراحت گرده ومثانه نافع وآشامیدن یکمثقال او با سه عدد زرده تخم
نیمبرشت سه روز متوالی جهة رفع کوفتگی اعضا وسقطه وضربه بغایت مفید وچون از نوع نر او شش رطل تازه نارنگ را بقدر باقلی ریزه کرده
در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود وباعسل یکسان گردد هر روز چهار ده مثقال بنوشند جهة رفع درد ورکین ... مجرب ودر ریش
جهة جراحات رطبهٔ عسر العلاج بغایت آزموده است وبرگ تازه او ملین طبع وچون چند روز بیاشامند مواد منتنه ... را بتحلیل برد ومسکن
وضمادش بر عضوی موجب اخراج فضول او وچون با چهار سر ... کنند در منع نزول آب مجرب دانسته اند وچون درخانه برگ او را فرش کنند
یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را برطرف کند ومضر ریه ومصلحش شیح ارمنی وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش ... است
سرنج از قلعی سوخته وسفیداب سوخته بهم میرسد وشبیه بشنجرف واز آن کم رنگ تر است وطریق ساختن او در دستور مذکور است سرد
او کمتر از سفیداب وخشکی او زیاده است واز سموم قتاله وطلای او با روغن گلسرخ وروغن زیتون جهة رویانیدن گوشت در
زخمها وتنقیهٔ چرک آن وبردن گوشت زیاد وگوشت مرده وقطع بدبوی زخم وسوختگی آتش وبازداشتن سیلان چرک ... وباسه
یا آب بارتنگ جهة قرحهٔ امعا مفید است سرو درخت معروفست وشبیه بجوز رومی دراول گرم ودر سیم خشک وثمر او گرمتر از سایر اجزا
او وصمغ او گرمتر از ثمر او وتند ورطوبت سایله او ضعیفتر از قطران درخت شربین است ونشارهٔ او جهة منع سیلان فضول وامراض وجهة تقویهٔ
مثانه ورفع بول در فراش وآشامیدن ده مثقال از برگ سائیدهٔ او با نیم مثقال مر جهة تقویهٔ مثانه وعسر بول مفید ومضر ریه ومصلحش
کتیرا ومحرق مغسول او جهة سوختگی آتش وغیر مغسول او جهة جراحات رطبه وعصارهٔ ثمر تازه او جهة بواسیر الانف وضماد پخته او درسرکه
با ترمس مخلوط کنند جهة قلع آثار بهق وسفیدی ناخن وباادویهٔ مناسب وتنهائی جهة فتق والتیام جراحات وتقویهٔ اعضای سست وقطع
نزف الدم وتجفیف زخمها وتحلیل اورام ورفع اعیا وبا آرد جو وآب جهت جمره ونمله وسوختگی آتش وغرغرهٔ طبیخ او جهة درد دندان
وقروح لثه واسترخای او وبخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصاً پشه ولعوق او باعسل جهة سرفهٔ کهنه مجرب ومقوی معده وآشامیدن
او باشراب جهة قطع نزف الدم وقرحهٔ امعا ومنع انصباب فضلات بمعده ورفع ضیق النفس والانتصاب وذرور صمغش جهة رفع بواسیر
المقعد وبواسیر الانف وباگلنار جهة قروح رطبه وخائیدن او جهة رفع سیلان آب دهن نافع وچون ثمر وبرگ او را با آمله وآب
وسرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند وثفل او را بر موی ضماد نمایند وروغن را طلا نمایند جهة سیاه کردن
مو ودراز کردن وحفظ سقوط او مجرب وتضمید او باموم وروغن زیتون جهة تقویهٔ معده نافع وبدلش ثمر او وازرد سرخ ونصف او بوزن
او ازربست سرطان نهری بفارسی خرچنگ نامند وبهندی ... نامند در دوم سرد وتر وبا جذب وتحلیل وبهترین اقسام ماده او
وعلامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فرو کنند آب سفیدی ظاهر گردد ومبهی محرورین وکثیر الغذا وبطی الهضم ... او اگر ...
مفتت حصاة ومدر حیض وفضلات ومسحوق او باباد روج جهة سم عقرب وباشراب جهة عسر البول وباشیر الاغ جهة گزیدن رتیلا وعقرب وغرغرهٔ
شیرهٔ کوبیدهٔ او جهة خناق ودرد لوزتین بقدر یک سکرجه ... وضماد تازهٔ کوبیدهٔ او جهة جذب سموم وتسکین الم گزیدن عقرب واخراج پیکان و
خار از اعضا وتحلیل اورام حاره نافع وتعلیق چشمهای او ... وتعلیق پایهای او بر درخت ... سقوط آن ومطبوخ دو
عدد آن که اطراف او را قطع کرده وجوف او را با آب وخاکستر تاک ونمک شسته وآب صاف تطهیر نموده باشند وباجو مقشر طبخ داده ...
جهة سل ودق وپوستهٔ اعضا وهزال مفرط حار مجرب وبدستور محرق او باصمغ عربی وادویهٔ مناسبه همین اثر دارد وجهة بواسیر بغایت نافع
وضماد محرق او جهة سرطان پستان آزموده وچون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس وقلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه را با آب ...
آب بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست وباید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون وسرکه وجاوشیر گذاشته وهرگاه بدنی
از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند وگویند شرط احراق او جهة این امر وقتیست که آفتاب در اسد باشد ومقابله
قمر باشد وشعرای یمانی طلوع نموده باشد وبدستور هرگاه بجزو محرق مذکور نیم جزو جنطیانا وعشر جزو کندر اضافه نموده سه روز زیاده از آن هر روز
سه مثقال از آن با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید وهمچنین چون دو مثقال خاکستر او را با یکمثقال ونیم جنطیانا با شراب
بنوشند همین اثر دارد وضماد خاکستر او با عسل که باهم طبخ داده باشند از شقاق پا ومقعد وشقاقی که از سرما بهم رسیده باشد وشقاق ...
سرطان نافع وگویند مضر مثانه است ومصلحش گل قرسی وگل مختوم وقدر شربتش از سوخته او تا سه مثقال واز خام دیگیه او تا پنجمثقال سرطان
بحری خرچنگ دریائی وآن دو قسم است یکی آنکه چون از آب درآرند متحجر شود وآن سنگی است بقدر سرطان نهری واز آن کوچکتر وضد ...

ورم و در دویم سرد و خشک و سوخته او اجود و لطیف مجفف است و جهت رطوباتی که از منفذهای چشم ریزد نافع است و مقوی عضلات چشم و جهت
آخته دود دمعه و قطع نزف الدم جراحت و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و مش مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری وسلاق
است بغایت سفید و شبیه بجلد است و صیادان در بلاد دیلم و شکاکان او انقلا صلب نصب نموده صید ماهی آن میکنند سرد و تر محرق او
و خوردن او کشنده است **سراج القطرب** هر گیاهی که در شب درخشد باین اسم نامند قطرب اسم است شال گرم شب تاب و نام
حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل او فلیموس و بخیله است و اخیر بلغه مغربی نباتیست کثیر الوجود
در میان کتان کاشش سرخ و تخمش بقدر کردکان و ماکول یعنی مردست و او فلیمونس مذکور شد و مؤلف بالابیع گوید از بعض این اسم
مراد سروج الصنم است **سرکه هندوی** کانجی است و مذکور خواهد شد انشاء الله **سرمق** معرب از سرمج فارسی و لغت دان
سرد بدال المهمله فارسی کرفس است **سراج القطلب** حاجب است **سرطراط** فالوجست **سردوله** اسم اندلسی تخم
جوز دمست **سراج القطرل** نباتیست که تا خشک نشده باشد در شب درخشنده است و گویند سروج الصنم است و گویند اسم سر
مثل سراج القطرب **سرساد** ایلق است **سراد** خلال است **سراج المظلم** کندش است **سرانیون** اسم یونانی
اسارون و سطاریونست **سیرمون** اسم یونانی پرسیاوشانست **سیر خفنوس** یونانی شیطرج است **سرو جبلی** عرعر است
سرحان ذئب است **سیریقون** زنجفر محرق است **سرچه** اسم ترکی عصفور است **سردین** بدال بعد از راء
سماریس است **سرخ مرزنه** اسم اذان الفار است **سرگین** اسم فارسی زبل است **سرکه شیرین** اسم شیرینه است سرمه
اسم فارسی اثمد است **سرکین کاو** اسم فارسی اخثاء البقر است **سراویل الطلول** اسم اخیر لبلاب کبیر است
سرکین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است **سرکین خروس** اسم فارسی خرء الدیک است **سرب سوخته**
اسم فارسی آبار است **سیریش** اسم فارسی اشراس است **سریشم ماهی** اسم فارسی غری السمک است **سرکه** اسم
فارسی خل است **سرش** اسم هندی لحیة التیس است **سریشم** پوست حیوانات غری الجلود است سرهم لغت شیرازی اسفاناخ است
سربلی اسم هندی حب السنبل است **سرکی راک** اسم هندی عنب است **سرسون** اسم هندی خردل ابیض سراسم
هندی حمر است **سرما** اسم هندی اثمد است **سرماشق** اسم ترکی اشق است **سزما** بزاء معجمه اسم مید نخطه است نزد
اهل بغداد **سمالی** معرب از سلی سالیوس یونانیست **سسی** اسم هندی ارنب است **سفراس** بلغه فرنگی اسم چوبیست
که بجای چوب چینی در علت آتشک وغیره استعمال میکنند ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مؤلف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب
چینی بیان نموده است حقیر مشاهده آن نموده و فرقی نیافته است **سطرودیون** یونانی اسم نباتی است که اکثر در کنار زراعت ذرت
و با گندم میرسد ما بین شجر و گیاه ساقش باریک و برآن و شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام ما بین استداره و طول و بر سر گیاه او بخش
و از یکدیگر متباعد در رنگ شبیه برگ کلم و در آخر ساق شعبه های ریزه و بجای ثمر قبه ها بر آن شعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد
و تخمش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوئی و تند و معطس و او غیر کندش است و تخمش مثل زیره در آخر سیم گرم و خشک و تخمش
قویتر از سایر اجزاء و مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جامه با و شسته میشود و آشامیدن او با عسل
مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و عسر النفس و یرقان سددی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و
ضمادش با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطورش
در بینی جهت درد دندان و فرزجه او منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهت حکه
و جرب بغایت مفید و سعوط ربع درهم او با چیست عدد زیره کرمانی و روغن زیت لانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش
تا نیم درهم و مضر ریه و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مؤلف جهت انارات او را بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره کندش اسم است
و در ریشان سمیت غالبست بخلاف سطرودیون و بحسب ماهیت ظاهر میگردد که غیر از او کندش باشد **سطاخیس** یونانی
گیاهیست ما بین گیاه و شجر شبیه بفراسیون و از آن دراز تر و سفید تر و بر برگ و برگش شبیه و خوشبوی مایل بکراهت و اندک
زغبیت و شاخهای بسیار و از یکجا رسته و گلش ریزه مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمین
های خشک و در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض و مفتت جنین و مخرج جنین و مسکن خفقان بارد و منقی مره سودا و تقویت دل
و جهت توحش مالیخولیا و وسواس و دردهای ریحی شکم نافع و قی کردن با مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب بترسد

مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا
یکدرهم **سطراطیوطس** یونانی نباتیست که بر روی آب نهرها میرسد شبیه بیادرنجبویه و بیخ سرد و تر و رادع او را مکاره و جهت حرقة
البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است **سطاریون** یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه
شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور می پیچد و شاخهای سبز میرسد و گلش شبیه بنفشه و چندین عدد نزدیک بهم مثل خوشه و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسرخی
و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر فاشرشین مرکب القوی و رادع
اورام حاره و بارده و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شربا و ضمادا مجربست **سطرکالغه**
سریانیست و آن میعه یابسه است **سطراکت** زرنباد است **سطیوس** اسم یونانی جلنار است **سطیعون** اسم یونانی زند فراست
سطیلوون اسم یونانی جدوار است **سطفلین** اسم یونانی جزر است **سطاخ** اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن شود **سعد**
بیخی است بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طبلاق و در شکاعن اسکوتا بند
برگش شبیه برگ کندنا و از آن درازتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونه و کم عرض و در آخر دویم گرم و خشک و مجفف بلغم و مدر
بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت سم عقرب شربا و ضمادا نافع و بدستور جهت تقویت
اعصاب و تحریک باه بسیار موثر و آشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویه معده و نیکوئی رخسار و خفقان و
یرقان و صداع بارد و بوی سعد و کوه ابیرالانف و تقویت هاضمه و با روغن جهت آتجه در ذکر و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول
و تبهای کهنه و قطع قی و جهت رطوبت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا و جهت تنقیه و جهت تقویه دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع
قروح آن سنونا و جهت گوشت آوردن جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارده و ریحی و ذرور او ضمادا
نافع و قطور آن جهت گرانی سامعه و طلای او با زفت جهت جوشش سر و غسول او جهت سرخ کردن گونه و آشامیدن یکوقیه از شرابیکه گوفته
از آن در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجربست و استعمال او با بیخ باعث فساد گوشت و مضر حلق و صوت
و مصلحش شکر و سفرزیه و مصلح او انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیده است و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مر و ربع او دارچینی است و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل و
ممضوغ او برنگ زعفران و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ او مورث جنون و زیاده از آن کشنده است و طلای
او در ساعت باعث جراحت جلد میگردد **سعدان** اسم عربی گیاهیست شبیه بخار خشک و خار دارد و سفید تر از آن
و برگش از آن نرم تر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او پهن است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است
سعوط انچه در بینی کشند و مایع باشد باین اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز نامند **سعالی و سعلی**
فجر بوست و حشیشة السعال نیز گویند **سعنفد** عود بلسانست **سغر** بغین معجمه سرخس است و **سعنین** بدستور سکبینج است
سفرجل بفارسی به و آبی و بترکی حیوا نامند و معروفست شیرین او در برودت قریب باعتدال و در آخر اول تر و مدر بول
و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او که گرم استعمال نمایند جهت رفع تهیج ام
و سوء القنیه مجربست و ترش او در اول سرد و در دویم خشک و در تقویه معده قویتر از شیرین و هر دو قابض و اکثار او مسهل بعصر
خصوصا بعد از غذا و حابس طبیع حار المزاج اند در خلای معده و بوئیدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای حیوانی و نفسانی
و خوردن او جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از سقاط و بر انگیختن اشتها و ضعف معده و فم آن
و جهت یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال
آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع سستی و حرقة البول و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بلغم
عرق نافع و آب او جهت رفع نفث الدم مفید و جرم او مسدد و در مضرتها قویتر از آب او و مصلحش مزاکردن او ست با عسل و عکور
آب او در تحلیل و فرح جهت حرقة البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و جرم او مسدد و در مضرتها قویتر از آب او و مصلحش مزاکردن
او ست و بریان کرده او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجربست خصوصا چون جوف او را خالی کرده و جوف آن را
از جوزبوای ریزه نموده پر کرده پخته باشند و مضر عصبهای ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و فالج خصوصا جرم غیر مزاکرده او
و مصلحش عسل و انیسون و قدر شربتش از آب او در تداوی تا سی درهم است و رب ترش در آخر اول سرد و خشک و قاطع قی و اسهال

مرارى و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعائی که خلط موجود باشد مسهل بصر و مضر صاحب سعال است و رُبّ به شیرین قریب الاعتدال و پوست درا و غالب و قبض او کمتر از قسم ترش او در جمیع افعال مثل آن و در خشای ضعیفه انسب از آن قدر شربت سر یک ازان تا پنج درهم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و مر غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای او جهة تقویه احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر و ضماد جرم به و شکوفه او به دستور و برگش جهة فضلات جنس از انصباب با عضا و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تضمید برگ او جهة تجفیف زخمها نافع است و برزکیه برروی به میباشد که زغب و ابن سکونند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوتست و ذرورش جهة نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگهای تازه زرد به در همه افعال بهتر از توتیا و جهة سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب مطبوخ مهرای او را با نصف او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد و تر و قابض و جهة جرب رطب و بثور سر و نمله و قروح دهان و درد زیر گوش و ماندگی و حرقه رحم و حرقه بول و منع ادرار عرق و آشامیدن او جهة نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر و قرحه امعا و دفع سم ذراریح و دود حب الصنوبر نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنیکه از شکوفه به بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است و بهدانه در دویم سرد و تر و با اندک قوه قابضه و لعاب او جهة خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و ذبابه و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و پوست آن و طلای او جهة سوختگی آتش و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ دانه او جهة خشونت و رفع کندی دندان و مغز دانه به مهیج تب محرورین و مواقف اعضای تنفس و جهة سل و قرحه امعا و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقطونا است **سقاریاس** اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز میروید و ساقش بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی اکل زرد و دور ش سفید و در طعم مایل بشدی و تلخی و خام و پخته او را ماکولاتست و بعضی او را اقسام بهاربری دانسته اند در آخر دویم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سدد احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و سی مثقال از آب او با شکر و پنج درهم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و به دستور کل او را پنج درهم با مثل او هلیله و عسل مسهل قویست و مضر جگر و مصلحش کتیرا **سفیدونون** اسم یونانی نباتیست که برگش شبیه ببرگ خیار و برگ جاوشیر و ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق رازیانه و تخمش شبیه ببسباسه و از آن پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه بترب و منبت او اماکن رطبه در دویم گرم و در آخر او خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهة یرقان سدی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و بواسیر و بو صیر او نافع و آشامیدن تخم او و جلوس در طبیخ او جهة اختناق رحم و بخور او جهة سبوت و لیثرغس و سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول او با روغن زیتون همین اثر دارد و ضماد گل او با شراب جهة منع زیادتی قروح خبیثه و نمله مفید و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش از تخم تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهة یرقان بیخ او بهتر از تخم او است **سفیدمرز** باصفهان سفید سلمه نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست **سفید اسفند** اسم فارسی حرمل ابیض است **سفند** اسم فارسی حرملست **سفسامن** یونانی اسم خیار است **سفرجل** هندی اسم سنبل است **سفندیلوس** اسم یونانی شاهترج است **سفلبون** **اسقولوقندریون** است **سفلینین** اسم یونانی سمکه صیدا است **سفوف** اسم فارسی بزرقطونا است **سفش الکرم** عبالج الکرم است **سفیداب** اسم فارسی اسفیداج است **سفیداب بردی** اسم فارسی اسفیداج جصاصین است **سفید مهره** اسم فارسی قسمی از ودعست **سفال** اسم فارسی خزفست **سفید خارا** اسم فارسی عوسج است **سقمونیا** از اثر تعریبی محموده نامند عصاره نباتی پرشیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه چهار ذرع بر زمین پهن میشود و در بعضی مکان کاه باشد که راست ایستد ظاهر او با رطوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم و سبز و تر و باریکتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخش سفید و بقدر زردک عظیم حجم کوتاه و مملو و پر از رطوبت و چون اندک بیخ او را قطع کرده اطراف نشترها از خاک خالی کرده برگها فرش کنند رطوبت لبنی او در برگها جمع شده بردارند بهترین او صاف سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و بو شیرابی او جربغایا که از بلاد جرامعه خیزد و سیاه او قتالست و هرچه بصفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوه مسهله زایل گردیده مدر میشود و مشوی او را تا سه سال قوة باقیست و شرط است که در میان سیب و به و خمیر تشویه کنند و با مثل او مصطکی و مصلح استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ نشای گندم و مصطکی را بهترین مصلحات دانسته اند و در محرورین با عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن آن نکنند که غشی و ضعف

فعل او است در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال او نکنند و کلیست در سیم گرم و در اول دویم خشک و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و گرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهة گزیدن عقرب شرب و ضماد او نافع و با مثل او تربد چون با شیر نوشند جهة اخراج کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهة امراض سوداوی و با خشخاش و تربد جهة سوداء بلغمی نافع و زیاده از مضر دل و معده و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او جهة بهق و برص و با روغن بادام جهة درد سر و با روغن زیتون جهة جراحات و با عسل جهة عرق النسا و با سرکه جهة قوبا و صداع ضربانی و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهة اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر و محرق و محلل و ضماد او جهة برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ او و فرزجه جمیع اجزا او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یک درهم و بدلش یک وزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاعیه بدل او است و چون سقمونیا با گلاب و آب سماق و به سائیده باشند قرص کنند بهمه جهة بی غایله است و خوردن دو مثقال از بهی که در آن محموده راشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهة جمیع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرتست و از خواص او است که چون او را سائیده فرش و لحاف زیبق نموده در شد و وصل بوته احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منعقد کند مجرب است **سقولوقندریا** اسم یونانی حیوانی مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند و از سموم است طلای مطبوخ بحری او در روغن زیتون سترنده موی و جهة رفع حکه نافع است **سقنقور** حیوانیست شبیه بسوسمار و دنباله او دراز و دست و پا دارد ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف شفاء الاسقام حضرت علی مصری مخصوص بلد فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس مائی او معروف بورل مائی و جنس بری معروف به بورل مطلق است و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میگردد و پشت او ملون بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج میباشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف کرگاه او در آب و در سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره او در جنس ... موجود است که در بهار قبل از جفت شدن بماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزای او در تقویه باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه غیر نمک سود در دویم گرم و تر و بغایت مسمن و نمک سود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت منعی بتخصیصه بسبب شدة نعوظ و ادرار منی بمرتبه هلاک رساند و طفای او کافور و تخم کاهو میکند و جهة فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم نیمبرشت و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و قضیب مجفف گاو کوهی است و جمعی خصیة الثعلب را بدل دانسته اند اصلی ندارد و مهراریس گوید که طلای خون او با هلیله و آمله تغییر رنگ وضح و برص میکند **سقربسین** و بصاد اسم عربی دوشاب خرماست و در قانون الادب بصاد آمده اسم با شه میدانند **سقنقس** سقنقور است **سقی** د علا اسم سریانی بسفایج است **سقرینوس** اسم یونانی عنبر است **سقراغانیون** دکیو اسقوردیون است **سقوردیون** اسقوردیون است **سقراطیون** اسم یونانی فقیل است **سقولومس** اسم یونانی حرشف است **سقمونیا** اسم یونانی صابونست **سقرصین** اسم یونانی زرورا است **سقر** اسم ترکی علک البطم است **سقولجان** اسم ترکی خراطین است **سقر قوتیزوقی** اسم ترکی ماهینج است **سقر** اسم ترکی بقر است **سکر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتست مثل نی و نی بجوف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده در ظرفی ریزند که در او جدا گردد دستی ببلیمانیست و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ مبالغه نموده باشند ابلوج نامند و بفارسی قندمکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین بریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند موسوم به نبات قراریست و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند مخصوص باسم فانید خزاینی و سنجریست و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند آنرا طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و خشونت و جالی رطوبت و جهة سرفه و احتباس بول و حرقه او نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر

بغیر کرده

منعقد کردد

نیشکر ظاهر میشود جهة جلای باصره نافعست و شکر سرخ در دویم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات
قریب الاعتدال بهترین اقسام است و هرچه صاف تر است حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی براو غالب میشود و انواع شکر
صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوی جگر و محلل ریاح و امعا و منهی و سریع النفوذ بعمق بدن و نافع
سری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض آن؛ در تغذیهٔ مرضی سریع الاثر و با
آب گرم و روغن بادام جهة بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که نیم گرم بنوشند جهة رفع سده جوف و تنقیه زنان
صاحب نفاس نافع و جهة عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یکوقیه رافع سرفه و خشونت آواز و سینه و درد
آن و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهة جلای بیاض چشم و لحم زاید و با مرداسنگ و سرگین سوسمار جهة سلاق و جرب
مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضماد او که با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهة قوبا و برص و سایر
آثار قریب الفعل و ذرور او جهة بردن گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهة رفع زکام نهایت مؤثر
و مضر صاحبان سل و اسهال و مغص صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام
کهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انارین و شیرهٔ ... و طباشیر و کاهو و امثال او و بدلش
در تقویت باه و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است **سکر العشر** شبنمیست که
بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه بپاره های نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی بخرنوع است و بهترین او یمانی است
که اولا بذائقه شیرین و با قبض در آید و بعد از آن احساس تلخی شود و در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ معتدل و الطف از ... دانسته اند
و حجازی او کمتر از یمانی و اقسام او مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و جهة درد سینه و سرفه و درد معده و جگر
و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهة استسقا و با شیر گوسفند جهة سعال بهتر از دهن فاوندی و مداومت او با آب گرم ملماه
هر روز بقدر یکوقیه جهة ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهة قوة باصره و بیاض نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن
بادام و بدلش بعضی گویند شکر تیغالست و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا سه سال باقیست و مؤلف مختارات بدیعی تصریح
نموده که او شکر تیغالست و غلط او واضح چه نبات او اشجار بادیه و پر شیر است بحدیکه از قطع یک درخت او زیاده از یک رطل شیر جمع
میشود و بیش از ده درهم او کشنده است و جراحت شش و جگر و شاخهای او بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی بلاد باریک
هفتم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه بآن در بلاد کرمان یافت میشود و گلش بنفش و برگ او در بعضی بلاد باریک
و گلش مایل بزردی و شبیه بگل حرزهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه بپرز حریر و پنبه و در غایت نرمی و اعراب
بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدر
و ذرور برگ خشک او جهة منع قروح خبیثه و آکله و رفع چرک و تجفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و پنبه ثمر او را چون در حین
تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهة رویانیدن گوشت مؤثر است و شیر او در چهارم گرم
و خشک و سترنده موی جلود و در این عمل مستعمل اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و رافع کچلی و قوبا و سعفه و مصلح ارواح صاعده
علم صناعت و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان
شسته جمع کثیر از آن ظرف آب خوردند و جمعی هلاک شدند و قسمی از آن شجر را سمیت بحدیست که جلوس در سایه او کشنده است برگش
شبیه ببلباب و مدور و قسمی شبیه ببرگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل بسرخی و کیسوس بن مالک گوید که از این قسم شکری
میگرفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال در سه روز قاتل بوده و در خزاین ضبط اقسام سکر العشر از آنچه میشده **سکباج**
با سرکه ترتیب میدهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی
و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل و مضر شاربان ادویه مسهله است و مصلحش حلویات و پالوده و طریق
ترتیب او آنست که گوشت را بحد وسط ریزه کرده اگر مرغ باشد از بندها جدا سازند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و کندنا را چند
جوش داده کرده و را اگر فته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو مهرا پخته و عسل و سرکه چاشنی داده و قدری
زعفران اضافه کنند **سکرجه** امین الدوله گوید که نباتیست برگش شبیه ببرگ مورد و در وسط او خالی شبیه بحسیم و بحی العالم که
مشابهتی دارد گرم و خشک و جهة صلابت سپرز نافع و مسهل سودا و مؤلف تذکره گوید که حب السواک است **سکلیخه**

معرب از فارسیست و یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بخیار و بهترین او صاف سرخ اندرون سفید
که با رطوبت ظاهر و در بوی او مثل حلتیت و قنه باشد گویند قنه مستحیل او میشود و فرق میان رطوبت اوست و قوتش تا بیست سال
باقی میماند در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دویم دانسته اند و مسخن و ملطف و جالی و محلل اورام و ریاح صلبه و مدر حیض
و مسهل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن و مفاصل و مسهل ما اصفر و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده
و جنین و مخرج المشیمه آن و جهة امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع
و فالج و صداع بارد و مغص و با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة تقویت باه و ضماد او جهة جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله آثار جلد
و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزجه او جهة احتباس حیض و بخور او جهة اختناق رحم
و صرع و اکتحال او جهة نزول آب و ظلمت بصر نافعست و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق و مضر
گرده و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم را تانج بدل اوست **سک** عصاره املج
و غیر اصلی او املج است و مرکب است از مازو و عصارهٔ غوره و حزانکه بلخ نامند و آن نوعی از رامک است در دویم سرد و خشک و حابس
قی و طبع و مقوی ماسکه اعضا و قاطع عرق و رایحه نوره و بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامک است **سک المسک**
چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین اسم خوانند و چون در نافه مشک گذارند مسمی بسک الجلود است و چون نافه را
در آب خیسانیده و سک را با آن آب بسرشند سک الماء نامند و چون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراس گویند و اقسام او مایل
بگرمی و در افعال قریب برامک است و قسمی از سک المسک از جمله طیوبست مؤلف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و مفتح و
و مفرح و جهة درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن آن آنست که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل مازوی سائیده
بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از او و یک رطل سنبل الطیب و لسان العصافیر و لباسه و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله
کبار و صغار و کبابه و عود هندی سی مثقال دارچینی سه وقیه صندل زرد نیم رطل زعفران پنج درهم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده
و با آب مذکور قریب الانعقاد بسرشند و قرص ساخته خشک کنند پس قرصها را نرم سائیده با ده درهم مشک خالص و منفسج قرص سازند
و استعمال نمایند **سکنجبین** مؤلف او بقراط است و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حده خون و
صفرا است و مضر صاحبان سعال و سحج و آبله و حصبه و مصلحش ماء الشعیر است و بدلش جلاب و شربت نیلوفر و اقسام او در دستورات
بیان شد **سکنکور** را اسم فارسی عنب الثعلب است **سکینج** حجر لحاعیطوس است **سک ابی** اسم فارسی قضاعه است **سک**
دیوانه اسم فارسی کلب الکلب است **سکود** اسم ترکی خلاف است **سکال** امین الدوله گوید فحیوش است **سلیخه** پوست
شاخهای درختیست مثل بوقهای تنگ سوراخ و یونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است برگ درختش شبیه بسوسن
کبود میباشد و شش غلیظ و خوشبو دویم سرخ بلون بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو سیم سفید بزردی مایل و بیرایحه چهارم مایل بسرخی
و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در بوی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی
نیز بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و بهترین او قسم اول و دویم و پنجم است که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال
باقیست در آخر دویم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات
و مخرج جنین و حصاة و جهة ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهر افعی و تبهای نوبه و حده
باصره و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن او و تحلیل ریاح نافعست شرب او و بخور او و ضماد او و اکتحال او و جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او
جهة بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم است **سلق** بفارسی چغندر نامند آنچه
در غایت سبزی و بزرگی برگ سلق اسود گویند و آنچه ریزه برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی
و حرارتش در اول و با بورقیه و قوه قابضه و رطوبه مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او حابس طبع و مائیه آن ملین او و قلیل الغذا
و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهة رعشه و تحریک باه موافق بهترین اجزای او آب برگ و ساقهای برگ بهتر از بیخ اوست و از طبیخ بورقیه
او زایل میگردد و خوردن او با سرکه و خردل که طبخ یافته باشد جهة رفع سده طحال بسیار مؤثر و جهة درد گرده و مثانه و امراض مقعد نافع
و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهة مفاصل و نقرس نافع و سعوط او جهة تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهة لقوه
و صداع و شقیقه و حمره عین و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهة درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهة خزاز و نخاله سر و قمل و صئبان

و بدلش دارچینی

کوبند که بفارسی سنگ صماغ آب هم گرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت یا د استسقا مجرب و حقنه او جهت اخراج ثقل و پیچ و برد ز مقعد و طلای برگ پخته او
جهت سوختگی آتش و جوششها و با سرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوباء و ثالیل
و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت درد گوش و تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظ
و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و مغثی و مصلحش پختن او با عدس است و استعمال خردل و آبکامه است سلق الماء
حماض مائیست و مذکور شد سلق بری و جبلی قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و زایلی
جو کنه هم گویند و آن دانه ایست میان جو و گندم و مثل گندم مقشر میشود و سرخ و سفید میشود و در اول گرم و در دوم خشک و قوی الغذ
ذان گرم او ملین طبیع بعصر و مولد خلط صالح و چون یکروز براو بگذرد بعید الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه
و چربیها و شیرینیها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد سپه کرده و حریره او با روغن زیتون بسیار مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه کرده
و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس او در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب او منقی
سلخ الحیه پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر او ست و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی و براق جیدا شد
در آخر دوم گرم و در سیم خشک یکدرهم او با دو درهم آرد خوب نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بخور
یکدرهم او با سه عدد حرا که در سه روز بنوشند جهت منع خروج و سقوط ثالیل و سفوف [illegible] موثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن
سنگ گرده و مثانه بغایت سریع الاثر است و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده جهت رفع درد دندان و لثه و قروح لثه
و قطور آن که در روغن زیتون طبخ داده باشند جهت درد گوش و رفع سیلان مواد او و جهت جرب و دمعه و سلاق و خارش جفن و تشنج و سلاق و
تقویه باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با
نوشادر جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر ورک زنان
موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا یکدرهم است سلد اتیون لغه هندی است و در [illegible] نامند
درختیست قریب بدرخت بید و برگش شبیه بدرخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل [illegible] دانه با شیرینی و قبضی و در دوم
گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانی است خصوصا افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول [illegible]
محلل اورام است سلحفاة بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تاغه جانوریست معروف بری و بحری و نهری میباشد
گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کباب او جاذب حیض و با جند محلل ریاح غلیظه و التیام ده
فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او شرباً جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حب سازند و بقدر فلفلی صبح
شام بنوشند جهت صرع بعدیل و طلای او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن
موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و عنبران جهت سرطان متقرح بی نظیر و هیچ دوائی در این باب
او نمیرسد و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای شدید عسر العلاج مفید و چون با خاکستر آن عشر آن فلفل
اضافه کنند و با عسل بسرشند و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خنازیر
و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهت صرع و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی [illegible] موافق
در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای او با عشر آن رازیانه جهت ورم انثیان بعدیل و پیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او
جهت فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم [illegible] او جهت بهق و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت
رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر است و گویند چون کشف را به پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و
مجرب نیست و مضر امعا و مصلحش عسل و قدر شربتش از سوخته او یکدرهم و از تخم او یکقیراط و از خون او سه قیراط سلوی اکثر
اطبا او را سمانی دانسته و بغدادی غیر آن از طیور مائی دانسته و پای او درازتر از سمانی و در رنگ و پر شباهتی بسمانی دارد و ظاهر
میشود که آنچه بترکی بلدره و [illegible] مینامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین میگویند و
در مکانهای بی آب بهم میرسد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و
مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش ترشیها و روغنها و پخته او بهتر از کباب است سلاحه بول بز کوهیست که در سنگ خشک منجمد
میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند [illegible] قوی تر از باروت [illegible] و در آخر دوم گرم و خشک [illegible]

مجففة

اندکی

و غیر صاف او سیاه و شبیه برقت خاک آلوده و طریق تصفیه او در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرهم او را
روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهت گشودن اورام و دمل
و رفع آثار مجرب است سلیمانی بفارسی دارمشکنه و در مصر [illegible] الشق نامند و آن مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق یک رطل و سم الفار
یک اوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاد و خراج و خشک ریشه
زخمها و ثالیل و بواسیر و عقدهای بلغمی جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص انسان و دواب
مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران و بقیراط او کشنده است و طلای او با ده چندان او صابون رافع دردهای مزمنه بارده
مجربست سلطان الجبل صریم الجدی است سلاحه بحیم هندی اسم مثل ارزق است سلور معرب از سلوریس یونانی
و آن جریث است سلیقون اسم یونانی اسرنجست سلبین گلوبست سلم سنط است سلمه قرظ است سلیط زیت
و گویند عکبر است سلقی اسم یونانی نبات وردالسنت سلینون قرة العین است سلیخة السودا نوعی از سلیخه است
سلهارس اسم هندی میعه سائله است سلوک اسم ترکی علق است سلسا قیوس نوشادر است سماق
درخت او قریب بدرخت انار و برگش زغب دار تر دندانه او مثل اره و سرخ و دانه های او مثل عدس و خوشه او مثل خوشه جهت الخضر او طعمش
ترش با قبض و مستعمل پوست دانه او ست و قوتش تا سه سال باقیست در دوم سرد و خشک و جبلی او در سیم و بر دو برگش کمتر از دانه او و رادع
و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا [illegible] و جهت قی و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن
صفرا بمعده و امعاء و کثرت بول نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی ضعیف مجرب و مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و تخم گشنیز
قاطع اسهال و لحومی که با او پخته باشند بدستور قابض و سائیده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کرده
بر روی او ست جهت قطع سیلان رحم و بواسیر او جهت تقویه لثه و قلاع خبیثه و قطور جوشانیده او در گلاب و آب خصوصا با قدری کتیرا جهت
جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهت ابتدای رمد و نطول آب طبیخ او مانع ورم حنجره
و دبی و ضماد او با آب جهت منع ورم مقعد و سایر اعضا و با زغال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب و شاخها
در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و قروح رطبه و نزف رحم و فساد لثه و قروح شهدیه
و کلف و دخس و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ او جهت قرحه امعا مفید و چون برگ او را خمیر کنند و آب او را منعقد سازند
در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیاست و طلای محلول او با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و سلس البول و استرخای اعضا نافع
و ضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشاست و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و قدر شربتش تا پنجدرهم
و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق شدید اللبس و با اجزای حاره و بارده رادع و محلل است و جهت التصاق جراحات و حدة
بصر و تسکین درد دندان و امراض حیض مفید و ذرورش رافع بواسیر است سماق الدباغین گویند در افعال مثل سماق
و قبض او بیشتر است سمسم بفارسی کنجد گویند و بلغه جهت جلجلان و قوتش تا دو سال باقیست در اول گرم و تر و مفتح و مصلح
آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن
او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش و عشر او پنج ابیض و نصف او بادام که هر روز از مجموع یک اوقیه استعمال نمایند
جهت فربه کردن بدن مجرب و مولد سپه کرده و شیر کوبیده او با نبات جهت رفع سوزش معده و موی و ترش شدن معده سوداوی
و حرقه و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دو درهم او با یکدرهم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام
و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و شم اخضر و سطبری عصب و سوختگی آتش و قولنج معاء قولون و نطول او با برگ او باعث
درازی موی و سیاهی موی و رفع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ بخد
با نخود مدر حیض و مسقط جنین و دو وقیه آب طبیخ او با آب نقیع مویز و یک وقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه افیون که ناشتا بنوشند
جهت رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطیء الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوئی دهان و صداع
مصلحش عسل و بو دادن او و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش تخم کتانست و روغن او را قوت تا هفت سال باقی و در دوم گرم و تر
و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل او و مفید در دفع ضیق النفس و سعال یابس
و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در هر ذره مرض بهتر از اکثر دهان و مداومت خوردن او جهت قرحه چشم و رفع هزال مجرب

وطلای او با سفیده تخم مرغ محلل صلابات واورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهة خشونات ظاهر
بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشانیده او با فلفل سفید و مصطکی جهة کشودن سده گوش مفید و بطی الهضم
و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن اوست با اندک خمیر و خوردن آبلیمو و امثال
امثال او و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش روغن بادام شیرین است سمقوطن بعضی حی العالم و برخی قطوریون میدانند واکثر گویند نباتیست
صخری و سهلی و صخری در سنگلاخها میروید و برگش صلب و شبیه برازیانه و سرهای شاخ مثل سرگیاه نبات حاشا با عطریت و چمشی اجلاد
و پخش دراز و بسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل از او برگ و سرهای شاخست حار و با قوه قابضه و محلل و مفتح با سکنجبین عسلی جهة فسخ عضل
وعصب و با شراب جهة قرحه امعاء و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیه فصول و با آب جهة نفث الدم
و با آب سداب جهة قبله امعاء و ضمادش جهة فتق نافع و شربتش تا پنج درهم است و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش یک زرع
و خشک و زغب دار و طولش تا دو ذرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک یکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگهای او
ریزه که ببرگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون ببرگ و ساق او دست رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن
سفید و بالزوجه و مستعمل ریشه اوست بعطریت و شیرینی و چون گوشت را با او طبخ دهند پارهای او با هم ملاصق گردد و در قوه شبیه
بعضل و حرارتش کمتر از آن و بار طوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهة نفث الدم سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهة جراحات
تازه و اورام مقعد نافعست سمانی بترکی بلدرچین و در مازندران ورده و در دیلم و شم نامند از طیور معروفه است و غیر سلوی است
در آخر دویم گرم و خشک و گویند غذای اکثری او حرمل است و اصلی ندارد و گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و موسع
رقت قلب خصوصا دل او و مشهی و مهیج باه و ... ن و بچه او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها
و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز بقدر حبه جهة صرع و بعدیل و قطور خون او در گوش مسکن الم و جالی
آثار و بیاض چشم و سرگین او جهة کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تب هاست و ابن البیطار
از خواص او بیان نموده که چون بیضه سمانی مشوی را بتمامه بدستور یکه چیزی از او طرح نشود شاول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده
میشود سمندر در مهر پارس گوید که آن حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود چنانکه ماهی از آب و بقدر عصفوری و آتشی رنگ و
خوردن زهره او بقدر دانگی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهة نزول آب و حفظ بصر و کحل
خون او مانع زیاده شدن و مخ و متغیر رنگ اوست سمک بفارسی ماهی و بترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصی است
و بهترین او رضراضی که در آبهای سرد خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار کوچک حجم و بزرگ استخوان و گوشتش سفید
سفید و پشت منقط بسیاهی مایل بسبزی باشد در مازندران شاه ماهی و شبوط را بهتر دانسته اند و در ولایات ایران قزل آلا منقط
بسرخیست واسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب
کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل جری و مار
ماهی و غیر او و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دویم سرد و تر کباب
او بهتر از برشته در روغن است و لطیفترین اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مشهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة قضبه
ریه و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آبغوره و سماق جهة اسهال مراری
و دموی مجرب و نمک او در تقویه باه قوی الاثر و جهة سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب
مواد بظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بعدیل و خوردن قدر کثیر او قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی
فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهره او حضوصا زهره شبوط رافع بیاض چشم
و مضر بمبرودین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند
و صعتر و آبکامه و ادویه حاره بالخاصیه مانع تشنگی و رافع او سرکه و آبکامه است و خوردن آب بعد از آن بغایت مضر و مورث
امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده جشا و مولد خلط خام و نکسود او که
که پانزده روز از او نگذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سودای سوخته و قدید نمکسود او را که سمارس نامند زبونترین و
کثیفترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و ضماد سر محرق او جهة ورم مقعد و شقاق او جهة گزیدن عقرب و سگ دیوانه

یا مخلوط بسیاهی

و بار وغنها و لعابها جهة ورم صلبه لثات و طلای استخوان سوخته او جهة برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و
و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و بثور سوداویست سمکه صیدا نوعی از ماهیست شبیه بوزغه کوچکی که
حمید کی پای او بطرف وحشی راست و نر او باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر شکم اسفل با خط و خال و در چشمه قریب سول
نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از ده یوم او شیاطی ظاهر میشود و نر با ماده جمع میشود و بهمان هیئت آخر آذر ماه مرئی اند و از
بناگوش ایشان کفی مثکون میگردد و داخل آب میشود و او را مردم جمع میکنند و بچه او را با تخم شیر بشت و مرق مرغ در تقویه باه و شدة
نعوظ بحدیکه هلاک میرساند و آن بمراتب قویتر از ماهی مذکور آو نیدر هم از نمکسود سمکه در غایت قوة در انعاظ چیزی با و میرسد و گویند نر او در ذکور و ماده
او در اناث این خاصیت دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و آنچه از بکرار احوالی چشمها صید میکنند سفید و هیئته مذکور است غیر
صیداست و این اثر با آن نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن کاو و گوسفند و بز است و تازه او را
زبد نامند و گفته شد و روغن کاو لطیفتر از سایر و مجموع او در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبت کم میشود و دو
ساله را خشکی بدرجه اول میرسد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدل و ملین جلد و منقی
بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوسة خیشوم و حلق و جهة سرفه و یرقان و طحال و حصاة و کوفته او با نمو قیه شکر جهة
عسر بول مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن جهة سموم مشروبه و حقنه او با آب خاکستر جهة زحیر و قرحه امعا و حمول او بپر مرغ منقی
رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهة خناق و شقاق و دواب و طلای مکرر او محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمها و کهنه او
با حنا جهة جرب بعدیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهة ضربان چشم و چون با سیر بجوشانند جهة درد مفاصل بغایت مؤثر و مضر علتهای بلغمی
و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات و قدر شربتش
در تداوی تا دو وقیه است سمور حیوانیست شبیه بدلق و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوست او مقوی
باه مرطوبین و گرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن گرده و سینه است سمین بفارسی چربی و فربهیست که
بر ظاهر گوشت و گرده و غیر آن باشد از شحم ارطب و قریب الفعل و بار وغن تازه سریع الهضم و ملین طبیع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است
در صفراویین و در مصرات و در مصلحات مانند روغن تازه است سمیرا صاحب تحفه گوید قسمی از ماهیزهرج است و در دیار ربعه
موجود و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بخش بقدر گز نارنج و سم حیوانات و ابن تلمیذ گوید در میان جوزار
بهم میرسد و خوشه او شبیه بنفاس و سم حیوانات و بغایت گرم و در اصعده مواد بارده مستعملست سمارسیس اسم یونانی
ماهی شور است سمار بلغه مصر اسم اثل است سمر درخت امغیلانست سمنه و سمینون حب السمنه است سمسق
بضم اول مرزنجوش و بفتح او یاسمین است سمسم بترکی جیلاهنگ است سم الحمار دفلی است سم السمک
ماهیزهرج است سم الفار شک است سم السلم نوعی از سدربی ثمر است سموریون کرفس است سمک الیهودی
شیخ البحر است سمنو اسم فارسی بنده است سکمونیون یونانی اسم اسفیداج است سمیقلق نوعی از عشرکه سیاه
او قاتلست سمطادس اسم یونانی انداست سمیفا اسم سریانی سندرلطیس است سمارودغ نوعی از فطر است
سمیکیة الترکه و سمکه ثول سمکه صیدا است سماقیل سماق الدباغین است سمن اسم روغن کاو است سم بضم اول اسم
فارسی ظلف است سموک اسم ترکی عظم است سمند و بهین اسم هندی زبد البحر است سنا گیاهیست ریعی
ساقش باریک شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او بهن مایل بدرازی و کجی و در غلافی شبیه بکرده و حجازی او را برگ بزرگتر
و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا
و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص در عمق بدن و مقوی او و جالی جلد و جهة مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون
و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ در چهار مثل او روغن زیتون که بنصف رسد جهة درد کمر و ورکین و بواسیر مفید و
ضماد مطبوخ او در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند جهة حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با حنا جهة سیاه
کردن آن مؤثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم او و یکمثقال او سحوق او با عسل که سه روز تا یکهفته هر روز بیاشامند جهة مفاصل و سل
او مجربست و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و هلیله زرد و افتیمون
و بنفشه و آب میوه استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم است تا سه درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش نصف

[illegible]

او تربد و نصف او بلیله زرد و ربع آن بنفشه است سنبل بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی ا
و یونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندیست و آن گیاهیست بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله سمور و دله و ازان باریکتر و بدرازای انگشتی
و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و منقح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر
بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب ماده بامعا و معده و دافع لذع ان و مفتت حصاة و حابس
طبع و جهة یرقان و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و باشنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی
معده و با آب سرد جهة غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال او با آب کشنیز جهة حمرهٔ چشم و تقویهٔ باصره
و رویانیدن مژگان و با عفص جهة دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهة شقهٔ رحم و گشودن حیض و ذرور او جهة التیام جراحات و
طلای مطبوخ او در سرجهة سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش اذخر و شراب که یکرطل او را
در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا نصف و سه هفته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکور اثرش قویتر است سنبل رومی بیخ دوائیست
کلان و خوشبو و با صلابتی در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیفتر است و مدر
بول و باه بافیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من او را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از
دو ماه صاف کنند و روزی بیست مثقال از آن با شصت مثقال آب بنوشند جهة جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر
بول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قویتر از سنبل اقلیطی است
و ساذج او را بطریق سایر ادهان بسازند و آن ملطف و محلل و جهة جمیع امراض بارده و اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک
دفعه است سنبل جبلی بفارسی ریشه و الاگویند و مؤلف تذکره گوید که آن مو است و بغدادی غیر آن دانسته و گوید برگ نبات او شبیه
ببرگ قرصعنه و شاخهای او مثل شاخ او و از آن کوچکتر و بیخ او رو پساق و بیخش زیاده بر دو عدد و درازو بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید
و خوشبو و بی ثمر و بی گل است قریب القوة بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوهٔ ماسکه و محلل ریاح و قوهٔ ماسکه و
محلل ریاح و نفخ و رافع استسقای بلغمی و شراب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش تا یکمثقال سنبل فارسی شامل پرسیاوشان
و قسمی از ریاحین است که بانرگس میروید در غایت خوشبوئی و برگش و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز میباشد
و بشکل یاسمین و در سر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس و پیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است سنبل اقلیطی
سنبل رومیست سنبل الاسد انطاکی گوید این سنبل جبلی و ان مو است سنبل تری شامل خود اسارون است سنبل اردانی
و سنبل ثوری سنبل جبلی است سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندیست سنبل الکلب ثمر درداریست
و گویند شکوفه لسان العصافیر است سنک سبویه اسم فارسی است و معرب او بجیم بجای کاف است و آن دانه ایست درازتر از
دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنک و گویند از فارس خیزد در تذکره عبدوس دانه سپستان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام اثلق تصریح
نموده اند در سیم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهة برص و آثار و خوردن او جایز نیست سندروس صمغی است که از سواحل دریا خیزد
و گویند صمغ درختیست و محمد بن احمد زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ و در میان دریا منجمد شده و چون بر
روی آب آمد سرد و منعقد میگردد و مخصوص هند است و آن شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد
زرد باطن و سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگری سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا رباینده
کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از ادویه جلیله در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و
و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال دموی و جهة استرخای
عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نائبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهة رفع فربهی مجرب و
مانع عرق و حابس ادرار آن و سقط جنین و بخور او با شکر جهة قطع زکام و بواسیر و سنون او جهة درد دندان و قروح او و حرکت لثه و
و قطور او جهة درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهة بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهة التیام جراحات و جوشانیده
او را با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهة شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت و قطران جهة قوبا مجرب و مضر گرده و مصلح او
صمغ عربی و قدر شربتش یکدرهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او ساذجست و دهن او که معروف بدهن الصوا ایست جهة قوبا و رفع
آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر فاره و جرب کهنه بیعدیلست و طریق آنست که سندروس را سائیده با روغن

زیتون با روغن تخم کتان بآتش نرم گداخته در عرض دو هفته بقوام آورند و باید رائحه او بجائیکه رسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است سندیریطس
اسم یونانی و معنی شبیه بالحدید است و بسریانی سیمفاگویند و آن گیاهیست ربیعی و قسمی از برگش شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای مربع
بقدر شبری و در اطراف او چیزی گردی و در آن تخم سیاه و منبت او سنگلاخهاست و قسمی را شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ حرشف
و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای جانب شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف آن شبیه بسپر گردی و در آن تخمی شبیه بتخم
چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسمی را منبت قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه ببرگ کشنیز و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی و با
اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و جهة
قاطع نزف الدم و قابض و جهة التیام قروح و رافع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب او جهة قرحه امعا و استها نافع است
سنباذج بفارسی سنگ سیاه گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر المسن و ثقیل الوزن و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد
بالتحلیل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل بسبز جنسیت در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت
قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدهٔ تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با موم جهة بواسیر و سنون او جهة جلای دندان
و حک یا و جلای معادن و چون در آب سائیده هر جا نزاید و جلاد هند بسیار بر رونق آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن
او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله او کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری
و در شکاف اشکول نامند و در مازندران اشتبک و در درختها جا میدارد و در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهة درد
سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و موی او
جهة التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهة ردع اورام مفید است سنور بفارسی گربه و بترکی پشیک نامند اهلی و وحشی
میباشد و اهلی در دوم گرم و با رطوبت غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای
محرق او تمامه که تمامه خاکستر شود با سرکه جهة شقاق انگشتان پای بیعدیل و سرگین او شدید الحرارة و طلای او با روغن گلسرخ
در روز نوبه رافع تب عنب و حمول و بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازهٔ او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن
و جهة جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت بنفس و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است و مهرارس گوید مغز سر او با آب چغندر
شربا جهة تقطیر بول و درد گرده و سقوط زهره گربه سیاه با روغن زنبق جهة لقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارسطو سقوط
خصیه او را جهة جذام بغایت نافع دانسته اند و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را جهة سقوط نطفه
مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهة درد گرده و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار است سنبوسه یونانی بومادران است اغذیه
معروفه و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدنست و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق
ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در آن پیچیده در روغن سرخ یا در تنور طبخ دهند
سندیان بلغه شام درخت بلوط و بلغه مصر بلدا یونست سناء اندلسی و سناء بلدی صیونست سنابر بلغه مصر
آمله است صعبوت بهندی کمونست سنقره شقراق است سنجیونس مصطکی است سنبط فرط است سنبز شونیز است
سندیان الارض فراسیونست سندوقس سرنج است سسن اسم یونانی مو است سنام الجمل کوهان شتر است سینا
بلغه مصر سمک البحر است سنو بلغه مصر خطافست سنکیا بلغه هندی قسمی از بیش است سنف بلغه هندی رازیانه است
سنت اسم هندی زنجبیل است سنتی بهندی ارنب است سنینه بهندی آبار است سندی و سندهان اسم هندی
عود است سنکر اسم هندی غار است سنبهانی بهندی اثلق است سنبل کجر بیخ سنبل است بهندی سنک ابری بهندی
توتیای قلم است سنک بهندی شاخ حیوانات است سنجی کهار بهندی قلی است سنبل کهار بهندی سم الفار است سنبل
بهندی دار شیشعانست سنک کارد اسم فارسی حجر المسن است سندمی شرابیست که از درخت نارجیل هم میرسد و در نارجیل
مذکور است سنک مغنی اسم فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیسیاست سنک کچ اسم فارسی جبسین است سنک
چاقماق اسم فارسی و ترکی حجر النار است سنک یشم اسم فارسی حجر حبشی است سنک لشم اسم فارسی سنک شب است
سنک زحم اسم فارسی حجر العاج است سنباده اسم فارسی سنباذج است سنکل بلغه فارسی زوفای رطب است
سنجد اسم فارسی غبیر است سنجد گرجی بلغه اصفهان بار درخت نیم است سنکدان مرغ اسم فارسی قانصه است

سنگ پشت اسم فارسی سلحفاتست سن الکلب سپستانست سورنجان بخیست شبیه بسیر صحرائی و مایل باستداره و پوست او
مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک او باصلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سموماتست و برگش قریب
ببرگ کراث و از آن قویتر و ساقش بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ میباشد و بهترین
او کوبهار سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح سدد و جاذب
اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مقوی و جهة مفاصل بسیار
مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه کوسفند جهة بواسیر مجرب و ذرور او
مجفف زخمها و خوردن یکدرهم او با شیر تازه و فانید تا سه روز محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف
جگر است و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یکدرهم و با ادویه نیم درهم و بدلش ستعجلیه است بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی
فعل او بند و بوئیدن گل او مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد است سوسن در اصفهان شرد نامند و ترکان شیرین بیان
گویند در اکثر بلاد موجود و معروفست و بیخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه
او جدا کرده استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که مار او را دوست میدارد و خود را با و میمالد جهة انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویهٔ بصر و بیخ او
در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظ مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی
اعصاب و محلل ریاح و جهة اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی
و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی ماند و بقی رفع نشود باسهال و ادرار
خارج میکردد و هرگاه مداومت خوردن او بقدر یکدرهم با مثل آن شکر و نصف درازیانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند از اول سال
تا آخر علتی طاری نگشته موجب جلای بصر و رفع درد شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهن و اکتحال او جهة جلای بیاض و ضماد برگ تازه
او در رفع بدبوئی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن ماسویه گوید چوب او گرم و خشکتر از سایر اجزای اوست و با قوهٔ قابضه و محلله
و سیسارون را عبارت از آن دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد زکریا گوید تخم سوسن قویتر از سایر اجزاست و
و یوحنا بن سرابیون معتقد آن و داخل معاجین کرده اند و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس و از سوسن اما کن دیگر تخم بهم نمیرسد گویند اصل سوسن
منقر کرده و سبز است مصلح او اول کتیرا و عناب و ثانی کلسرخ و شربتش تا پنجدرهم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و در تب سوس
که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بجد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن و دافع ضرر مسهلات لذیع او و بد است سولان بلغت
یونانی بیخی است سرخ لون و بشکل کرم و از روم و بقالبه خیزد و در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهة لقوه و طلای
او با روغنها جهة تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهة بیاض غلیظ نافعست سوسن معرب از سوسنا سریانی است و
بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود میباشد و پنج اقسام او متعدد و با ندویر و طولانی و سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا
عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریت قوی و غیر سوسن آزاد است چه او اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعت
از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا پنج قسمی از کبود بری و صلبی است و گلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و تخمش بکعد
بهن و دراز و بر کره و در حرف الف مذکور شد و قوهٔ اقسام سوسن مرکب از حرارهٔ محلله و ارضیه لطیفه و قوهٔ مجففه و قابضه است و تدر
حیض و در جمیع مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک او و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیفتر از ایرسا
و ضماد او با سرکه و آرد جو جهة ورم حار انثیین و رایحه او محلل ریاح دماغ و محرک شهوهٔ زنان و در نشوع قریب بزعفران و طبیخ او که با
حمص او سرکه و عسل در ظرف مس بجد انعقاد جوشانیده باشند جالی و مجفف بیلدغ و جهة جراحات اطراف عضل نافع و مثل روغن
ایرساست و در جمیع افعال و خوردن او جهة قولنج ایلاوس صفراوی و جهة امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا مفید و خاینه
بیخ او جهة رفع بوی حمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهة گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ در ردغن
او تا یک اوقیه است و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید گلش زرد و کوچک و تخمش سطبری انگشتی و خوشبو و ابچی
قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا و گلش گرمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهة درد دندان
نافعست و بغدادی گوید این قسم عدس المراست سویق اسم عربی آرد جمیع اکولاتست و بعرف اطبا مراد از او بوداده او است
و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار باب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و آنگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهة تسکین

نافع

افعال

التهاب تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارة و سویق گندم در تبرید و ترطیب اقوی است
و مضر مشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و رازیانه و امثال آن و روغن گردکان و سویق شعیر با آب انار جهة قی
صفراوی و صداعی که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت درد و روغن گره جهة سحج عظیم و تقاضای بسیار
بی اطلاق و اسهال اطفال و تقویهٔ بدن ایشان بسیار مؤثر و سویق میوه ها آنچه خشک کرده و بو داده سحق کنند جهة اسهال و حرارة
و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبیع و مبرد و مسکن حرارتند سولقیه مؤلف تذکره گوید شرابیست
که برنج را کوبیده و بپخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز و با عسل و شکر و اندکی آب او را اسوان سازند دارچینی و قرنفل و کبابه
اضافه نموده دو روز تا نیم روز در ظرفی کرده مکرر برهم زنند و استعمال نمایند از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهتر از همه
برنج و عسل است در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبهی و هاضم و جهة یرقان و استسقا و مدر
بول نافع و مصدع و منجر و معمول از ذرة محرق اخلاط و از جو مسکن حرارة و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش
سکنجبین سوقال ابو جریج گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک و باحدت
و حدوث درد مفاصل بارده نافعست سواد الهند و سبند کشت بر کشت است سوری زاج سرخست سوریح معرب از شوره
فارسی است و آن بارود است سوربون شیخ الرئیس گوید شیح ارمنی است سور بار و نار مشک است سوداات
مرغیست که بفارسی دارکو و بعربی صرد نامند گوشت او مبهی و منضج دماغست سواد الحکام سادا وراست سواد القضاة
عفص است سواس حرابانه است سوقوطون ابرونست سوتخس هندبای بریست ملوسن جیلی شامل ایرسا
و ایرساست و هر یک قسمی از انند سوسن احمر و لبوثست سوسن بری شامل ایرسا و سوسن زرد و لبوثست
سوسن ازاد اسم فارسی زنبقست سوطلیس اسم یونانیست و تلی است سونافون و سوماخیوس اسم یونانی
اسفناجست سوفی اسم یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سورقطون خصی الثعلب است سورسان
سولانست سودریقون اسم یونانی قسمی از توتیاست سورنجان هندی حلبیب است سوسمار اسم فارسی ضب است
سود اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی ذهب است سوناموولی بهندی بابونج است
سونهی بهندی اذخر است سوی بهندی شبت است سوره بهندی خنزیر است سورججلی بهندی دلعین است سهاگه
بهندی تنکار است سهکمن بهندی بهمن احمر است سهجن بهندی دارچینی است سهنجنه بهندی فلفل سفید است
سیسالیوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد گیاه یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت
و ثمرش انجدان که کوله میباشد و درازتر و شد طعم و تخمش زیاده بر شبری و با عطریت و بیخ این قسم در افعال قویتر از سایر اجزاست
دیگر برگ شبیه ببلاب کبیر و دراز تر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه مشابه گندم و بزرگتر از آن و شدتر
و خوشبوتر و قوتش از قسم اول قویتر از سایر اجزا و دیگر برگ شبیه برگ زیتون و درشت تر و ساقش درازتر از دو قسم اول
و قبه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قویتر و از ثانی ضعیفتر و دیگر انبات شبیه بانجدان
و ثمرش سفیدتر از آن و مستدیر و دراز و قریب بانکه دو طبقه باشد و با عطریت و شدی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه
و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیسالیوس مقشر آنست و مجموع اقسام در دوم
گرم و خشک و ممتلی و ملطف و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی معده و جهة صرع و عسر نفس و تقطیر بول
و اخراج جنین و درد رحم و تقویهٔ هاضمه و رفع ریاح و تقویه باه و اذابه بلغم منجمد و یکمثقال او با فلفل و شراب جهة رفع مضرت هوای
سرد و مداومت نه قیراط تخم او با میفنج تا ده روز جهة درد کرده و لعوق پنج قسم اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه و شش و سرفه
کهنه و امراض کرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کتیرا و اکثار او مضر جگر و مصلح او زرشک و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش انجدان
سیسارون ابن ماسویه و امین الدوله گویند چوب سوسن است که بفارسی تخه گویند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر از جهة اشتباه ناسخ
سوسن را شونیز دانسته اند و گفته اند چوب شونیز است و مؤلف مغنی گوید در او تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهة معده و ادرار
فرمودن بول مفید است و جمعی گویند فلقاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیه میدانند سیسنبر اسم فارسی نمام است بری و
بستانی میباشد و بری منتهی بداب و برگش شبیه ببرگ سداب و قویتر از بستانیست و بستانی شبیه بنعنع و از آن سفیدتر و خوشبو

و در افعال تخم او

وبخمش بزه تر از تخم ريحان ودر آخر دوم گرم ودر اول خشك ومفرح ومفتح ومقوى احشا وروح دماغى ودل ومدر بول وحيض ومخرج
شكم شربا وجنين مرده شربا وجو ساو باقوة ترياقيه ورافع عفونات ومحلل رياح وجهة درد سر خصوصا با سركه وروغن گل وامراض بلغمى و
درد سينه ومعده وورم جگر وسپرز وبا عسل جهة گزيدن عقرب وبا سكنجبين جهة گزيدن زنبور مجرب وطبيخ او جهة رفع قمل وعرق مدبود ودرد رحم
وفواق وسنگ مثانه وبا سركه جهة قى الدم نافع ومضر بريه ومصلح آن كشنيز وقدر شربتش از خشك تا مثقال وبدلش مرزنجوش است وروغن
اوكه آب او را با روغن كنجد بجوشانند تا كل او در روغن مكرر كرده در آفتاب جهة سده دماغى وبخورين بغايت مؤثر ودر تحليل مواد وتقويه
اعضا وخوشبو كردن موى سر وتقويه آن بيعدليست سيسبان بباى موحده قبل الالف اسم درختيست بستانى وبرى ميباشد
بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماكن وغير سيسبان بياى موحده بعد از سين اول است وگذشت واين عريض الورق وباريك برگ
هم چيده ميباشد وگلش زرد وبسيار خوش منظر وثمرش در خوشه دانها بقدر حلبه مابين زردى وسياهى ودر باغها جهة خوش منظرى
غرس كنند وبعضى دانه او را حب الفقد وبعضى ثمر اثل دانسته اند واصلى ندارد ومايل بگرمى ودر دوم خشك ومقوى معده وحابس اسهال
مزمن ونفث الدم ورافع سپرز وبا شير ترياق سموم وپاشيدن آب او مانع تولد كيك ولبس انگشترى او در انگشت خنصر روز
چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصيه مورث جاه وقبول نظرها ومصدع محرور ومصلحش كشنيز وشربتش تا دو درهم وبدلش باد آورد است
سيپيا نوعى از ماهيست وبعربى لسان البحر نامند وبفارسى ماهى مركب نامند در بحر قلزم بسيار وشبيه بسرطان وظاهرش
صدفى وباطنش حجرى ودر جوف او رطوبتى سياه كه مثل مداد كتابت توان كرد در آخر دوم گرم وخشك وديرهضم وطلاى رطوبت او
جهة داء الثعلب وخاكستر استخوان او جهة جلاء آثار وجهة امراض پلك چشم وبا نمك مكلس جهة بياض چشم كل حيوان وسنون
او جهة جلاى دندان بسيار مؤثر وذرورش مجفف زخمهاست سيلان بعربى اسم عصاره خرماست كه بدون طبخ در آفتاب
غليظ سازند ودبس اعم از آنست ودر جميع افعال مثل دبس والطف از او ومحرق خون وسريع الاستحاله بصفرا ومضر محرورين
ومسدد است بخلاف رطب كه مسدد نيست ومصلحش ميوه‌هاى ترش است سيسلم ابن تلميذ گويد شبيه بزنجبيل وانجره وبعض است
ودر افعال ضعيفتر از آن سيمقه بلغه مصر روغن ترب صحرائيست سياب خلالست سيال باسمين است سيف
الغراب ولبوث است سيكران بجيت سيكران الحوت قلومس است وگويند ماهى زهر است سيشبردن
حرف الماء است سيسنوس بفتحتين است سينا ثمر هنديست سير قرة العين است وبلغه فرس اسم ثوم است
سيسقو موردن حميز است سيساسون يونانى سمسم است سيس امارس يونانى بمعنى خيار بستانيست سيقس
اغريوس بمعنى خيار بريست سيفا فيطوس يونانى آبنوس است سيم اسم فارسى نقره است سير صحرائى اسم
فارسى اسقورديون است سيك اسم فارسى ارقوست سياه دانه اسم فارسى شونيز است وباصفهانى سياه سيرخ نامند
سيماب اسم فارسى زيبق است سيبن اسم فارسى نوعى از ذراريح است سيچقان اسم تركى فاره است سيب اسم
فارسى تفاحست سيندرا اسم هندى سرخ است سيورت اسم هندى مرقشيثاست سيالى اسم هندى شقاقلست
سيبا اسم هندى سرب است سيلج اسم هندى اشنه است سياه داران اسم فارسى دادرانست سيهم اسم هندى
كرزاست حرف الشين شاهترج معرب از شاهتره دو نوع ميباشد يكى را برگ بسيار كوچك وشبيه بكشنيز وگلش بنفش
ديگرى را برگ عريضتر وگلش سفيد وهر دو قسم را طعم تلخ وبا اندك تندى وقبض وبرگ او بهتر از ساير اجزاست مركب القوى ودر حرارت
معتدل ودر دوم خشك وگويند در دوم گرم است وشيخ الرئيس در اول سرد دانسته مفتح سده جگر ومقوى معده ومدر بول
ومرار ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا ومره محترقه وصاف كننده خون وباعث اشتها وخشك او در تقويه معده قويتر وجهة
امراض وبلغم شور وتبهاى كهنه وبا سركه جهة قى صفراوى وغثيان بلغمى وآب تازه او با تمر هندى جهة شقفه معده وامعا ودفع قوبا
ويرقان وجرب وحكه واكتحال عصاره او جهة تقويه باصره وبا صمغ جهة منع روئيدن شعر منقلب كه كنده باشند ومضمضه او
جهة حرارت كام وزبان وتقويه لثه وضماد خشك او چنانكه در حمام استعمال نمايند جهة جرب وحكه مجرب ونشستن در آب منقوع او
جهة رفع قمل وضئبان كه رشك وابريه باشد نافع وابن ماسويه ضماد تازه او را جهة گزيدن زنبور بسيار مؤثر دانسته اند وتخمش معتدل
الحرارة ودر افعال محمد بن احمد وجالينوس قويتر از ساير اجزا دانسته اند ومضر شش است ومصلحش كاسنى وقدر شربتش از جرم او
درهم تا پنج درهم واز آب او از سى مثقال تا شصت مثقال ودر مطبوخ تا ده درهم وبدلش نصف وزن او سنا ودو ثلث هليله زرد است

ودر بعضى بلاد قسمى از گياه شبيه بشاهتره است واز آن تيره رنگ تر وباريكتر شبيه بياسمين وگل او مايل بسياهى وبمزه وباندك بدبوئى و
قائل كاوست واو غير شاهترج است وغير مستعمل است شاه صينى عصاره جامده سياه صفائحى است وبر آن نقشى شبيه بنقش خاتم
وگويند عصاره ريوند است وبعضى عصاره خطاى چين دانسته اند ومايل بزردى او بهتر واز بلاد هند خيزد ومجفف وقابض وطلاى او جهة
درد سر حاره وابتداى فتق وشرب او جهة درد سر ومنع صعود بخار وضعف معده وذرور او جهة نزف الدم جراحات نافع واو غير [illegible]
خطائيست شاهسفرم ريحان سبز مايل بزردى ريزه برگ است ودشتى هم بزرگ برگ سبز تيره در اول گرم ودر دوم خشك ومحلل
جميع اورام ومنوم ومفتح سده دماغى ورائحه او مانع وباء ورافع درد سر محرورين ومسافرين وگريزاننده هوام وجهة خفقان وضعف
معده ورياح غليظ وعصاره او با شكر رافع درد سينه وربو وسرفه ومضمضه وخائيدن او جهة قلاع وضماد تر كرده او با آب سرد
مقوى اعضا وتخم او مقاوم سموم وبالخاصيه معدل جميع امزجه ودوداده او قاطع اسهال ورحير مزمن خصوصا كه در گلاب جوشانيده باشند
وضماد او بر چشم جاذب فساد آن وقدر شربتش تا سه درهم واز عصاره وجرم او تا ده درهم ومداومت بوئيدن او مضر دماغ ومصلحش نيلوفر
وبدلش بادرنجبويه است شادنج معرب از شادنه فارسى است وبعربى حجر الدم نامند بجهة قطع سيلان خون نه آنكه در رنگ شبيه بخون باشد
وآن سنگيست در شكل شبيه بعدس ودر دو شكل والوان مختلفه مشاهده شده تيره مايل بسياهى را هندى گويند وسرخ را مصرى وآن بهترين
اقسام است وبعد از آن زرد وابلق وسفيد وزبونترين او خاكسترى رنگ تيره است وحقير نوع سفيد او را در قبر ذركوه وسرخ وزرد و
ابلق را در حوالى خوار ديده ودو قسم سنديرا در جبال قزوين مشاهده وتجربه نموده وقسمى كه مصنوع او مغناطيس محرق است سياه وزود شكن
تر از معدنى ميباشد ودر جميع افعال مثل معدنيست بخلاف مصنوع از حجر الحجار محرق كه اغبر وثقيل الوزنست وشادنج غير مغسول
در اول گرم ودر آخر دوم خشك ومغسول او در آخر اول سرد ودر دوم خشك ومغسول او مستعمل وقوتش تا بيست سال باقيست و
وقابض بليغ ورادع وخاتم ومقوى عصب ومحلل وقوة باصره وحابس سيلان خون اعضاى ظاهرى وباطنى وخوردن او با آب
انار برش وامثال او جهة نفث الدم وبا شراب جهة عسر بول وحيض دايم وورم منى وبا ادويه مناسبه جهة اسهال وموى وقرحه امعا ودر حب
وسل وطلاى او با سفيده تخم مرغ وامثال او جهة ورم حار چشم وساير اعضا وباد سرخ وسوختگى آتش واكتحال او با شير دختران وامثال او
جهة رمد ودمعه وسوزش پلك چشم وسلاق وجرب وحكه وقرحه وبا آب حلبه جهة امراض بلغمى چشم وذرور او جهة رفع گوشت زايد جراحت
وروئانيدن گوشت مجرب وبا آب كشنيز وامثال او جهة نور وقروح حاره وقرحه وجراحت مقعد ورحم وتعفن واعضاى عصبانى بعيد الملتئم است
وقدر شربتش از يكدانگ تا نيم مثقال ومضر مثانه ومصلحش كتيرا وبدلش مغناطيس سوخته ودر ادويه عين حصرم ودر غير آن دم الاخوين است
شارف اسم هندى بخيست شبيه بتربد وطعمش تند ومنفر اسب گويند در اول گرم وخشك ومسهل بلغم مائى وجهة امراض بارده
نافعست شاطل ومايل بزرى بفارسى روشنك نامند دوائى است هندى شبيه بفلفل خشك وبقدر باقلائى وبزرگتر وكوچكتر
وبا تلخى وپوست او بسيار چين دار مابين سياهى وسرخى واملس در آخر دوم گرم وخشك ومسهل قوى واخلاط غليظه مفاصل
واعصاب وجهة فالج ورعشه ولقوه وصرع وامراض بارده دماغى نافع ومورث درد سر ومصلحش فواكه بارده وقدر شربتش تا نيم مثقال است
باشد او نباشد شاه بلوط در بلوط مذكور شد شاه سپرغم معرب شاه سپرك وآن لفاح است شاربوقان اسم فارسى حديد ذكر است كه فولاد
باشد ودر حديد مذكور شد شاه لوج بجيم وبكاف از شاه آلوى فارسى وآن آلوچه سلطانى ودر آلو مذكور شد شاه دانج بجيم وبكاف نيز
قنب است ودر اينجا مذكور شد شاه بانج بر نوفست وجمفرم برى وشجره ابراهيم را بعضى باين اسم ناميده اند شاه خسيلى
حاصلى است شاريا اسم سريانى ادليم است شاه بب درخت ماهودانه است شاه سفرم رومى اسطوخودوس است
شاه رومى خطمى سفيد است شاه نه سر اسم فارسى هدهد است شادنج هندى شال حجر هندى وقسمى از شادنج عدسى است
شال گره بلغه ديلمى وشال تشنى بلغه مازندران دلدم لست شال جنى اسم مازندرانى ... است شاه ماهى اسم فارسى
بطارخ است واقسام سمك مذكور شد شاخ اسم فارسى قرن است شبث بكسر اول وفتح ثانى وشد ثالث مؤلف
تذكره تصحيح نموده گياهى است معروف وبفارسى شويد نامند شبيه برازيانه وشبت در بعضى اراضى منقلب بيكديگر ميشوند وقوتش
تا ده سال باقيست در آخر دوم گرم ودر اول او خشك واز ادويه كبار ومحلل ومنضج ومدر بول وحيض وشير وتخم او در اين فعل قويتر
ومسكن مغص ومفتح سده وهاضم وباترياقيه وجهة يرقان وامراض بلغمى وقطع فواق وضعف معده وجگر وسپرز وربو وسنگ
گرده ومثانه وقولنج ومنع فساد اطعمه وجهة امراض آلات تناسل نافع وبا عسل جهة سموم واعانت قى وبا طبخ او وتخم او

مسکن مغص ومحلل نفخ ارقطار بدن ورافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد وجهة خواق بلغمی ودرد کرده ومثانه مفید وشربة او دو درهم گرم وخشک وباعسل جهة امراض مقعد وبواسیر شربا وضمادا نافع وخوردن او با رب ادرنجاج وعسل جهة ریزانیدن حصا وعسر البول مجرب دانسته اند وندریا وجهة قروح برجرک وجهة قرحه قضیب بعدیل وقطور عصاره او جهة امراض گوش وجلوس در طبیخ او جهة امراض رحم وضماد مسحوق او باعسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد در مقعد باعث تلیین طبع وتخم او در اطعمه وترشیها جهة اصلاح معده وخوردن ریشه او بعد از طعام مقوی قوی ومداومت خوردن او اکثار او مضعف باصره وقاطع منی ومغثی ومضر محرورین ومبخر ومصلحش انیسون ومثال او وقدر شربتش تا هفت درهم وازتخم او تا سه درهم وبدلش رازیانه است وگویند بر هر که نشستن اکلیل شبث بالخاصیة مانع امراض دماغی وموجب قبول عامه است وروغن او که عصاره او را بالمناصفه باروغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او بشود باتازه او در اداره وریشه وبعد از یکشبانه روز صاف نموده مکرر تجدید کنند وملطف ومسخن ومحلل وجهة اعیا ودرد مفاصل وتهیج اطراف ودرد عصب ودرفع قشعریره ولرز وتلیین صلابات بغایت مؤثر است شبرم نباتیست شیردار ومنبتش معمورها ساقش شبیه بنی وپرکره وبقدر ذرعی وبرگش شبیه بترخون وبرگ کاج وگلش بنفش ودانه او شبیه بعدس ومایل بسفیدی وزردی وبیخش سطبر وپرشیر وقوت از ثمر وثمرش قویتر از برگش وبهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه بپوست پیچیده در سیم گرم ودر آخر دوم خشک ومحلل ومسهل قوی بلغم وسودا وزرداب با قوة قابضه ومفتح دهن رگها وسدد ومدر اخلاط از عمق بدن وموافق معده وجهة قولنج ودرد مفاصل واستسقای زقی وضماد او جهة قوبا بعدیل وبغایت مضر محرورین وضعیف البنیه وموروث تبهای شدید ومحرق بهی ومضعف اشتها وبمثقال او کشنده تقی وکرب وغشی وخناق وشیر او نیم مثقال قاتل وغیر مستعمل است ومصلحش در شیر حلیب خیسانیدن واستعمال اوست بانیسون ومقل وهلیله زرد وصبر وقدر شربتش تا یکدانگ وبدلش مازریون است شبه اسم عربی روی توتیای فارسیست وسبج را بفارسی شبه نامند وآن یکی از معادن وفلزاتست وبعضی اسم اصطلاحی مصنوعی از روی توتیا ومس دانسته اند که بفارسی آنرا برنج گویند ومراد از مطلق او معدنیست وآن شبیه بقلعی وبکبودی مایل واز سرب اندکی دیرگداز تر است در دوم گرم وخشک واکل وشرب در ظروف آن مقوی دل ومعده ورافع خفقان وسوخته او جهة رفع بیاض عین وسلاق وجرب ودر طلیه جهة کلف وآثار وادرام مفید ومضر طحال ومصلحش عسل وقدر شربتش تا یکدانگ است ودر تبدیل اسود بابیض باعمال مخصوصه مجربست ومؤلف تذکره گوید که چون رفع زیبق او شود قلعی را ملحق بنقره میکند وخاصیت اوست که هرگاه آب را در ظرف دهن تنگی از او کرده ودر ظرف دهن بازی قدری شوره ریخته ظرف آب را در آن حرکت متعدلی دهند آب را بغایت سرد کند ومعمول هند است شب از جمله معادن اربعه غیر کامل الصورتست که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشد وآن جسمیست شبیه بزاج که بی طعم ترشیست ودر اکثر افعال قریب بزاج است واز ارمنیه وگرجستان ویمن وسایر مواضع خیزد واصناف او را هفده شمرده اند وانچه موجود ومتداولست یکی سفید شفاف مایل بزردی وبی زردیست که یمانی گویند وآن آبیست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد وقسم ثانی بی زردی وشفاف را بفارسی زاج بلوری نامند وپارچه های مربع شکل را المکعب ومشقق ومایل باستداره را زاج مدحرج نامند وقسم نرم ملمس زود شکن که با زهومة رایحه باشد زاج زفر گویند واین اقسام در تداوی مستعمل اند وقسم زرد مستطیل قسم غیر مضبوط الشکل ونوع سبز شبیه بیخ وشور طعم باشد در تداوی مستعمل نمیشود وقسم ازرق شفاف وسیاه مایل بتیرگی واز جمله سمومند وظاهرا توتیای هندی عبارت از او باشد مجموع آن در دوم گرم ودر سیم خشک ومجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزایل کننده گوشت زاید والتیام دهنده قروح ورافع چرک وزنگ معادن ودر صاف کردن آب وشراب سریع الاثر شرب او مانع قی وغثیان ومقوی ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وحمول آن رافع سیلان حیض ومانع حمل وباقطران مسقط جنین وضماد آن با روغن زیتون جهة اورام بلغمی وباادویه مناسبه جهة استسقای لحمی وتهبج وباموره جهة رفع بدبوئی زیر بغل وعرق وبانمک وعفص در سرکه جهة قروح ساعیه وخبیثه وباآب رز جهة حکه وجرب وباعسل جهة رفع آثار وباموم جهة داءالحس وباآب جهة رفع قمل ورنگ واکتحال او با مرداسنگ وشکر وکلس پوست تخم مرغ وسرگین خردن بالسویه جهة رفع بیاض مجرب وباسماق وعفص جهة دمعه وحمره مزمنه واورام وسطبری پلک چشم مفید ونفوخ ان در دهن افعی کشنده او وقطور او جهة رطوبات وگرانی سامعه وسنون او با فوفل جهة درد دندان وحرکت آن وتقویه لثه ولهاة نافع وگذاشتن او در زیر جامه خواب مانع احتلام ورافع فزع وخوردن او موروث سعال وسل وده درهم او کشنده ومصلحش

روغن بادام وشیره میوه ها وقدر شربتش یک قیراط وبدلش نوشادر است واز خواص اوست که چون کسی را چشم بدرسد شب بخور سند ودر آن قطعه نقطه بصورت چشم ظاهر گردد وهرگاه آنرا در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند هر گز چشم بد باهل آنخانه نرسد شب الضم وسکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت سمیست شب الصباغین قلی است شب لاساکفه وشب العصفر وشب القلی وشب العصفر شبوط نوعی از سمک است شبوقه نوع کبیر ضمان الارض است شبیب هم است شبطباط خصی الراعیست شب پره اسم فارسی خفاش است شبدر اسم فارسی حندقوقی بستانی است شبه اسم فارسی سبج است شب انگیز اسم فارسی بیخ بنج است شتر مرغ اسم فارسی نعامه است شتر اسم فارسی ابل است شتربچه اسم فارسی جرذ است شث بثاء مثلثه نباتیست بساق وبی گل ومنحصر در اوراق متراکم توی بر توی وبا رطوبت بسیار وکریه الرایحه وزرد ومنبتش کوهها وسنگلاخ ها وبرای دباغت پوست از او میکنند در دوم سرد وخشک وآب او جالب قی ومقوی معده وقاطع نزف الدم همه اعضا وجهة اسهال مزمن ودر امراض چشم قایم مقام مامیثا ومضر مثانه ومصلحش عناب وشربتش یکدرهم وبدلش سماق است شجرة ابی مالک فسی ازغر طینات بری ونهری ومنبتش کنار آبهای جاریست وسایه ها وساقش منحصر در یکی ومربع وسبز وبعضی مایل بسرخی وبرگش بقدر کفی ودر هر عقده از ساقش دو برگ میروید وشاخهای او میان تهی وگلش بنفش وریزه وثقیل الرایحه وثمرش بقدر نخودی ودانه او سیاه وباریک وبیخش بزرگ ولزج وبیرون سیاه واندرون سفید چون بر آب زنند مثل صابون کف میکند وبآن جامه میشویند وآن غیر چوبه صباغان است ودر اول دوم گرم ودر پوست قریب باعتدال وبیخش از ادویه شریفه مسهل برفق سودا وبهتر از لاجورد ورافع جمیع امراض سوداوی ودر رفع جذام بعدیل حتی تصریح نموده اند که از مداومت او جذامی که بتغییر شکل شده باشد رفع میشود ومقطع بلغم وجالی وضماد بیخ بری او جهة جنازیر وطلای برگ بری ونهری او رافع صداع والتیام دهنده زخمهاست ومضر مثانه ومصلحش سکنجبین وشربتش تا سه درهم وبدلش بورنش حجر ارمنیست شجرة الراهب امین الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند که شجره ایست غیر نبات ماهودانه در بلاد دمشق مزروع ودو نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه وروغنی که از او میگیرند در طعم شبیه بطعم او ودانهائی که در شاخهای بالا میباشد منقی قوی از اسافل ومسهل بلاقی واز وسط منقی ومسهل وقدر شربتش از پانزده دانه اجمل عدد است شجرة مریم نبات بخور مریم است بجز مریم مذکور شد شاخهای او در هم ومشبک در یکدیگر چون در آب گذارند دراز وبالیده شود وچون خشک شود بحالت اول عود نماید در سیم گرم ودر دوم معتدل ومفتح ورافع بلغم ومحمر بشره وجالی وآب نقیع او جهة عسر ولادت واخراج جنین بعدیل وطلای او جهة بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن گوشت زیاد مؤثر ومضر ریه ومصلحش کتیرا وشربتش تا نیم درهم است شجرة العلق شجره مریم است شجرة الیمام صامر یوماست شجرة القطران شربین است شجرة الدم ابوخلساست وبعضی بر شاه ترج نیز اطلاق مینمایند شجرة الکافور شامل اقحوان وریحان الکافور است شجرة البهق قنابریست شجرة البق وشجرة النسیم اسم دردار است شجرة سلیمان وشجرة ذوالقرنین وشجرة الصنم بروج الصنم است شجرة الجن دبوداراست شجرة القدس نوع بزرگ قناد است شجرة حمره آزاد درخت است شجرة الله وشجرة اکله صنوبر هندیست شجرة الحیاة درخت سرو است شجرة الحایضه امغیلانست شجرة الحیة حنطیاناست شجرة بارده لبلابست شجره رستم رزاوند طویلست شجره موسی علیق القدس وعوسج را شامل است شجرة طیبه درخت خرماست شجرة البیع امدریانست شجرة العصب توارس است شجرة ابراهیم پنجنکشت است وبعضی امغیلان وجمعی شاهبانج دانند شجرة الدلق درخت سپستانست شجرة التنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفراست شجرة الطحال ضریمه الجدیست وگویند فاشرشین است شجرة الضفادع کبیلج است شجرة الکف اصابع الصفراست شجرة الدب درخت زعرور است شجرة التیس طواغیوب است شجرة البراغیث طباق است شجره نوعی از زاتیاج که با آتش پخته باشند واو را فیقهر نیز نامند شحم بفارسی پیه نامند وسمین را فربهی وهر دو از دسومه مائیه دموی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد ودر شحم اشد انعقاد واقل مائیه مثل پیهی که در قاعده دل میباشد وسمین اکثر مائیه است واقل انعقادا مثل فربهی که ملاصق رودهاست واز شحم ارطب وابرد است ومذکور شد وشحم تازه گرم وتر وکهنه گرم وخشک ولطیفتر است وپیه هر حیوانی در محل ذکر آن مذکور شده ومیشود واز مطلق مراد او پیه بز است وبهترین شحم در نضج وتلیین اورام قرحه امعا پیه خوک را دانسته اند پس پیه کرده بز ماده ماهی را وپیه خرس را جهة داءالثعلب وپیه مرغ جهة خشونت زبان وورم رحم وچون با برنج پخته شود جهة قرحه شانه واکتحال پیه ماهی که از آفتاب گداخته باشند اخس جهة تقویت باصره

دبه گرکس و جوارح و طیور وحشیه جهة مفاصل بغایت نافع اند و چون خواهند که سموم را ندلی نکاه دارند باید پر دار و کساخات او را گرفته در آنها
یا ترد یک آتش گذاشته صاف او را با قدری سعد بادر شیشعان و یا اذخر با سوسنبر و با شراب چند جوش داده یا در قدر مضاعفت
گداخته یا یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده و خوردن سموم معنی و مرخی معده و مصلحش در محرور سکنجبین و الیمون و امثال آن
و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال روغن زیتون و از او بهتر است سحر و مرعنیت سیاه و سفید ...
زرد مایل بسرخی و بقدر قمری و ترکی قره طاوخ و باصفهانی عوغازه و بمازندرانی توکا نامند در دویم گرم و تر و صالح الغذا و جهة کزاز
و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن او با روغن بادام بغایت فربه و مورث حسن صورت و رافع گرفتگی آواز است شحم الارض قطن است
و گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند شحر تشیج است شحم النخلة جمار النخل است شحیمه اسم قسم اخیر لبلاب است
شحم الاترج الب است شحم المرج حظفی تریست شحم قاوندی قاوند است سخغر بجا معجمه قلی است شخار ابیض بلغه اهل صنعت
ملح القلی است شحب توبال الذهب است شدخ تخم بخیار است شراب فروق شرابیست که نان میده و کمیات
در او خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهانست شربین از اصناف سرو است برکش از
آن عریضتر و ثمرش شبیه ببار سرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از او حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و بسرو
اشبه و از آن کوچکتر است و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی از آن کوچکتر و خار ناکست و ثمرش بقدر گردکان
و عرعر تری گویند و اقسام او در اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهة قروح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده
و جگر و ریاح غلیظه و نطول او جهة منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل ادرار و امراض رحم و مقعده و ذرور او رافع نزف الدم و اعیا
و جهة التیام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهة درد دندان و ضماد او جهة خناق و ورم لوزتین
و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهة سعال و علل جگر و گزیدن ارنب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه
ترش و کشنیز است شری گیاه حنظل است شربث قرا یوسنت شرار رزنج مصعد است شراب جیوشی خمریست که
در بلاد مغرب در جزیره با آب انگور و آب دریا بعمل میآورند و با عفوصه و تندی میباشد شراب اسم اصطلاحی خمر است شربت
خشخاش اسم فارسی دیاقوداست شراب مینبه العسل است شراب خرما اسم فارسی نبیذ التمر است شراب دوشابی
اسم فارسی نبیذ الدبس است شراب عسلی اسم فارسی نبیذ العسل شراب مویزی اسم فارسی نبیذ الزبیب است شرنک
اسم فارسی حنظل است شش بندان اسم فارسی سرشتین است شش تره دو است ششقاقل شقاقل است شش
ربیث اسم بیخ نباتیست که در دیر الغربای مصر یافت میشود بطبری زنگشتی و چیزه و مایل بزردی و جهة استسقای زقی مجرب ذراعه
و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند شطیبه بلغه مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار و برگ و تخم
و شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی
کج و بالخاصیه او با وجود گرمی جهة تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع آکله مستحکم و ضماد ...
بجهة علت معروف لثوکه گویند مجربست شطریه صعتر بستانیست و بفارسی مرزه گویند شعیر بفارسی جو گویند بهترین او
سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بدست در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوه جالیه و قابضه
و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر توعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش ... نعنا
و افسنتین و آرد او بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود
و در دوغ حل کرده بعد از یک شبانروز قیه تا یک رطل از آن بنوشند جهة رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و
حکه و تبها و اسهال صفراوی بیعدیل است و آب مقشر مطبوخ او بحدیکه مهرا شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر
بول و مسکن حدة خون و اخلاط محرقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهة تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه
ریه و امعاء و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح او گلقند و در حین اعتدال طبع استعمال او را
جایز ندانسته اند و مطبوخ با نصف او خشخاش کوبیده جهة صداع حار و با اضافه قرطم جهة اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح
سده و با عناب و انجیر و پستان و پرسیاوشان جهة سعال و درد سینه مجربست و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر
از ماء الشعیر و جهة اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد آرد او رادع و محلل اورام صلبه و گشاینده دمل و با کحل الملک

و پوست خشخاش جهة ذات الجنب و با آب به جهة نقرس حار و مطبوخ او با سرکه جهة جرب و حکه و باخ و افیون و کاهو و مانند آن جهة صداع و ورم
چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفت دیده و غرغره شیره او جهة ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او با انجیر یا با عسل
جهة تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر و ضماد سوخته او جهة کلف و خراز نافع است شعر بفارسی موی نامند و او ...
از بخارات اخلاط محترق متکون میشود بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در محل ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است
چون بسرکه تر کرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب در روغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او
بغایت مجفف بلدغ و سحق و جهة آکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهة قلاع و قروح و با کندر و زفت جهة جراحت سر و با مرداسنگ
جهة تسکین جرب و حکه و قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهة سوختگی آتش و ذرور او جهة بدوز مقعد بغایت موثر و قطور او با سفیداب
و توتیای مغسول و گل ارمنی جهة حرقة البول مجرب و بخور او جهة اختناق رحم و صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول او جهة سیلان رحم
و تجفیف رطوبات موثر و با ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل شود جهة رویانیدن موی مجربست شعر الغول گیاهیست چماق و ثمره و تخم در
اوراق خشن شبیه بسرخس و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشانست و در دار المرز کثیر الوجود و در تنکابن کرف ...
و در خواص قریب به پرسیاوشانست و در تنقیه سینه قویتر از آنست شعر الجیاد نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریک و
سیاه و چندین عدد بشکل دسته در چکاد میروید و در دی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم
و خشک و بخور او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه رو است شعر الجن شعر الغول است شعر
الارض و شعر الخنازیر شعر الجیاد است شعار یرقانی بریست شعور الصقالبه زعفرانست شعیر رومی
خندروس است شغال بغین معجمه اسم کلب بری و آن ابن آویست شغنین بری مرغیست از فاخته بزرگتر و طوق گردن
او سیاه و ناتمام و ترکی دالافاخته نامند در دویم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بخون صالح میشود و
مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه
و کشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شخص خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری
با آن زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او را با عسل و با اندک بوره جهة درد جگر و حمول زبل او جهة درد رحم مجربست و مهره
پارس به او را جهة درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته است شغنین بحری حیوان دریائیست شبیه بخفاش در رنگ و
بال و شکل و دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او شیئی مثل خار و از زدن نیش الم عظیم حادث میشود و چون نیش او را در زیر جامه
خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث
تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدبخته او را حوت الشرنامیده اند و چون در مکان بول شخص نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد
عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع ننمایند ساکن نمیگردد شفلج بار گیاه کبر است شفتالو اسم فارسی خوخ است شفترک
اسم فارسی حبه است شقیقل شقاقل است شقوریس فتابریست شقایق معروفست چون نعمان بن منذر در خورنق او را
زرع نمود مسمی بشقایق النعمان گشته و او بری و بستانی میباشد شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه آش
مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق او بغایت قوی السکر در دویم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف
و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم با سکنجبین جهة تسکین درد احشاء و اعضا که دفعه بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف
در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که با گیاه جو پخته باشند مدر شیر و مسقط جنین و طلای عصاره او منقی چرک زخمها و رافع تقشر
جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات دماغ و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهة سیاه کردن موی
و رافع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد جهة رفع برص مجرب و یک درهم از قبه او با شراب مورث جنون و مصلحش
شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده چهل روز در سرگین تر اسب دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر دهند خضاب
صاحب ثباتی شود و گویند مجربست شقاقل هیئت پر کرده و بالزوجه و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پر کرده
و بر هر گرهی برگی بسته و رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه گلش زردتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار بستر اکم و
مکان نمناک و مستعمل از او بیخ او و قوتش تا چهار سال باقی در اول گرم در دویم تر و بهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و
معده و جگر و مثانه و مصدع و مضر اشتها و مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا بقدر هم

و بدلش بوزن او در تقویه باه حب الصنوبر و بوزیدانست سغراق مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی و بفارسی سبز قبای نامند و در سکان
کرا کو کو بند در دویم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه و جهة کلف نافع است
شقردیون اسقوردیونست شقر و شقیق اسم شقایق است شکر تیغال اسم فارسی تیهالست و آن غلاف
حیوانیست شبیه بمکس که در خار انزروت مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میمیرد و مایل بتدویر و سفید و شیرین و در حرارت
معتدل و رطوبت در او غالب و بالزوجه و ملین و مسکن حدة اخلاط و سوزش مری و جهة خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی
کلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نباتست و مؤلف اختیارات آنرا سکر العشر دانسته
و فیه ما فیه کما لا یخفی شکاعی از اصناف باداورد است و از آن قابض تر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است
چه باداورد شامل شوکه بیضاء و شوکه غربیه است و در بعضی بلاد بکنگر خر معروف بکبیر اکل سفید است و یکی بنفش و آخر مخصوص شکاعی
و در اکثر افعال مثل قسم سفید و قویتر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قویتر از ثمر و قاطع نزف الدم و با قوه تریاقیه و مدمل قروح و ملطف
بلغم و طبیخ او جهة تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش یکدرهم تا دو درهم است و
بدلش باداورد و سایر خواص در انجا مذکور است شک بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش و رائحه موشی که
از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله است و اهل
صناعت او را در کل مقام بدل زرنیخ میدهند و آنچه زرد باشد زهر دست و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و دور
سنگ میگردد و در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهاست با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او
با روغنها جهة حکه و جرب و با گلاب جهة اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال او در یکروز طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و بنده هم
او در یکروز کشنده و تریاق او تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع او تا دو چندان بیاشامند شکوبیچ اسم معرب
خشک است شکوهم کثوث است شکر سنگ اسم فارسی حجر العاج است شکوفه اسم فارسی نفاخ است شکننه
اسم فارسی کرش است شکر پنیر اسم فارسی فانیذ سنجری معمول بسجستانست شلجم معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند و بستانی
و بری بر دو قسم است یکی را شاخهای نباتش دراز و برکش بعرض انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش
سیاه و مغزش سفید و منبت او مزارع است و یکی را منبتش دشتهای نمناک و نزدیک آبها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و
ماکول است و برکش شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و اسی و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول
منقی بشره و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و رطوبت کمتر و بستانی در اول دویم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج
باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شیر منها و
ریشهای باریک او که سائیده با عسل بنوشند جهة سیر و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و تر شی شلغم ملطف رطوبات
و مقوی اشتها و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول جمیع اجزای او جهة نقرس و شقاق و حکه مفید است و تخم او در اول سیم گرم و در اول
تر و مشهی تر از بیخ او و مشهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قویتر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و کلقند و قدر
شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهة ریاح و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شربا و ضمادا مفید شل بالهندی در حقیقت هندی و از اسفرجل
هندی گویند و بزرگتر از فندقی و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بی قشر در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط
غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهة صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درهم است
شلیجم احمر شوندر است شلج تخم انجبار است شلیل بلغة خراسان میوه ایست لذیذ بقدر گردکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل
شفتالو و در آخر بهار میرسد و لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بیغایه است شمع بفارسی موم نامند زرد و
سرخ او را بتکرار گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در مهتاب سفید میکردد و در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و
قوتش تا سی سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده حب نوبی او که بقدر گندم ریزه
کرده فرو برند یا در روغنها حل نموده بنوشند جهة قروح باطنی و سحج مجرب و جهة درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و مثل درد گلو
و لهاة و تصفیه آواز بیعدیل است و طلای او جهة حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و توسیع کردن و بجرک آوردن زخمها
و نرم کردن سینه و صلابات و رفع اذیت زخم حربه زهر دار مؤثر و بخور او جهة رفع عفونت هوای وبائی و بعرق آوردن صاحبان

شیخ بنکال

مطبوخ

درایحه او جهة بدبوی و اذیت بوی مردار و حقنه او با روغن گلسرخ جهة سحج بغایت نافع و رافع اشتها و سدد است و مصلحش نان و شربتش
تا نیم درهم است و بدلش آرد باقلیست و گویند چون آشیان مکس را بسوزانند و بطرفی بمالند و در آب دریاو سایر آبها بگذارند آب شیرین را جذب
میکند بخود و موم شمع عروسی را در نیرنجات جهة محبت و آنچه در عزا سوزانیده باشند جهة بغض مؤثر دانسته اند و از خواص اوست که
چون قمر در سنبله تثلیث و عطارد از نحوست بری باشد یکمثقال موم شمع عروسی با سه قیراط موم دیگر پاک که در یکدرهم نقره مضبوط
نموده نگاهدارند غلبه بر همه خصم آزار وی دهد و زبان دشمنان بسته شود شمش بلغة اکسیریان ذهب است شمار رازیانج است
بلغة مصر و شام شمشاد اسم فارسی بقس است شمامه درد البست شمشیر قافله صغار است شمیقه شامل روغن ترب
و سندریطس است شمول خمر است شملیت اسم هندی حلبه است شنجاطر اسم بلح هندیست شند از طیوب
معموله است در مصر بسیار معمول و بیونانی سمیلیوس نامند و گویند بمعنی دخان الضرو است و بهترین او سفید بی بوی دود است
در سیم گرم و در دویم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهة سرفه
و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهة قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهة قروح و آثار و حمول او جهة بواسیر و تقویت رحم
مفید و مجفف و مصدع محرورین و مخشن سینه و مصلحش روغن کنجد و قدر شربتش تا چهار قیراط است و دستور العمل ان است
که حسن لبان را نیمکوب کرده در ظرفی کنند و بر ان ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل بر
افروزند تا صعود بطرف بالا کند و در انجا ظرف سرد شود و اگر چه زیادتی عطر ظرف بالا را بعود و صندل بیالایند جایز است شنج
اسم معرب حلزونست و آن نوعیست که کاغذ با و مهره میکنند و در حلزون مذکور شد شنبلید بلغة بنطی تودریست شنگار
الصناعه لجام الذهب است شنجار بجیم و بکاف و بقاف ابو خلساست شنبلیله بلغة اصفهان حلبه است شنجرف
زنجفر است شنک بلغة اصفهان لحیة التیس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری ماکولست و در شلغم مذکور
شد و تخمش در تریاقیه قویتر از نوع بستانی و در تریاق این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قویتر از تخم سایر اقسامست
شوکران اسم یونانی نباتیست بالزوجه و ساقش پر گره مثل ساق حلق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت
و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ او چتردار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور
به بیخ تفتی است و از تفت بلادیزد میخیزد در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و مسکن و منوم و دو درهم او قاتل و طلای
عصاره او جهة باد سرخ و نمله و او جاع حاره و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان و قاطع
شیر و نزف الدم و رعاف و اسهال است و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با بزر البنج از هر یک نیم درم کوبیده با
صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده از او و یه جدا سازند مسکن قوی
در استمساک منی مجرب دانسته اند و حقیر او را مویز مخدر دانسته و قدر شربتش نیم دانگ از یک عدد تا سه عدد و زیاده از آن منوم قویست شونیز
بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد و مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از بزر البنج است
و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول
و شیر و مقطع اخلاط و مجفف و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهة قولنج ریحی و درد سینه و سرفه
و قی الدم و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهة سرخ کردن گونه و تصفیه او با سرکه جهة اخراج
اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیمگرم جهة گزیدن رتیلا و با سکنجبین جهة تب ربع و تب بلغمی و با آب عسل جهة نفس
الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهة بواسیر خصوصا با آب مورد بسرشند بیعدیل و ضماد او جهة ثالیل و رفع خال
و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهة تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهة بهق و برص و سعفه و قوبا
مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهة اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون ماهی و با خون خفاش و با خون
خطاف جهة وضح بغایت مؤثر با عسل و روغن جهة درد رحم و درد صین نفاس و با روغن گلسرخ جهة جرب و ضماد سوخته او با موم
و روغن حنا و مانند آن جهة منع ریختن موی و رویانیدن او و با گلاب جهة زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانسته اند و با بول جهة
شهدیه سرد و منع نزلات و سعوط و بوئیدن او جهة درد سر مزمن و گشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مؤثر و مفید و گکاد
کرم او بر سر جهة زکام و بر سایر اعضا جهة تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور بو داده او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهة رفع

فاروق ادخال تخم

رکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد و قطور او با روغن بحیة حبة الخضرا جهة درد گوش
و سده و ریاح آن نافع و شرب روغن او با روغن زیتون و کندر جهة اعاده باه بار با یوسین از مجربات شمرده اند و طلای روغن او
که با فرج منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهة نعوظ بیعدیل و رافع دردهای صعب بارده و بستی و سدد عصابت و
خوردن او نیز جهة باه و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شرب شونیز مورث خناق محرورین و مسدد و مصلحش سکنجبین و سرکه مصلح
او کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او یکدرهم و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است شواط مسک الجن است و او را
در سکاین مشک واش نامند و ابوریحان بیان نموده که در دیار دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه با شنه
و منحصر در اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا میشود و بی گل و ساقش و بیخش سیاه بقدر سماری و منبتش سنگلاخهای کوههای عظیم
و از تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص میآید در سیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب سنبل
الطیب است شویلا اسم عربی برنجاسف است شوشمر اسم قاقله صغار است شومط اسم عربی درختیست بزرگ
و شاخهای او صلب و بیکره و برگش شبیه ببرگ بید و از چوب او کمان میسازند جمیع اعضای او با قوة قابضه و جهة اسهال مفید و
جلوس در سایه او ممنوع است شوع درخت بانست شوکه ابراهیم بلغه مغربی قرصعنه است و شوکه یهودیه و شوکه
زرقا نیز نامند شوکه منتنه نوعی از طباقست و گویند غافث است شوم نازریونست شوکة الدراصین بلغه مغربی
دیفساقوس است شوک الذهن عکوبست شوکة العلک بلغه مغربی اشخیص است شوکه عربیه شکاعیست
شوکه بیضا بادآورد است شوکه بلغه حجاز اسرار است و بلغه فارسی القر شکه مصریه و شوکه قبطیه قرظ است
شوکه صهیا و شهبا و شوکه شایکه گیاه خرنوبست شوغار زاج سفیدست شوکة الجمال شترغار است و بلغه
مصر رعی الابل است شهدانج تخم قنب و در آنجا موصوفست شهد عسلی است که از موم بی آتش جدا شده باشد
شهدانج بری حب السمنه است شهده اطراطیقوس است شیور اسم ترکی و فارسی قاقلی است
شیطرج بیخ نباتیست سرخ و بسیار تند باریک برگش شبیه ببرگ رشاد و در اوایل سردی هوا خشک شده میریزد و متصل
بیخ برگی میماند و در تابستان از شاخهای او گل ریزه پر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش بغایت ریزه تر و سست
و منبتش خرابها و قوتش تا پنجسال باقیست در آخر سیم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او
با شیر و سرکه و مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهة صاف کردن آواز و رفع بلغم و مفاصل و ریاح و سموم درد
مفاصل و سپرز نافع و جهة برص و بهق سفید و جهة جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثر و کوبیده بر کف دست
مخالف دندان درد ناک کرده بشود و بدستور و بطرف مخالف ان صباح بگذارند دافع الم آن و مجربست و چون تخم مرغ را
یکروز در میان ساییده آن پنهان کنند پوست او را سرخ کند و این علامت خوبی و تازگی اوست و ضماد برگ او مقرح جلد است
و قدر شربتش یکدرهم و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در حلل سپرز مرجان و در غیر آن زرنباد و فوه است شیح
بفارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را میوزانند و نباتیست کاسش خوشبو و تلخ و با اندک حدة و شبیه بافسنتین رومی و اقسام
میباشد و جبلی قوی تر از دشتی و هر چه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از شبت کوچکتر است شیح ارمنی نامند و هر چه مایل
بتیرگی و با رطوبت چسبنده و گلش زرد است جبلی است و عریض الورق که گلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در
ترکی تخم بستباج است و خشیزک نامند چه اقسام شیح را مستعمل گل اوست و تخم او مبین منت و درمنه ترکی متعارف تخمیست
متعارف در بستباج مذکور شد و در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سدده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط غلیظه
و محلل ریاح و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد ورک و عسر النفس و تبهای مرکبه نافع و مضر معده
و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون جهة داء الثعلب و سرعت برآوردن موی
مؤثر و در دوا جهة اکله و طلای آب مطبوخ او جهة ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر
مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین است و بعضی سداب را بدل دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل کرده باشند جهة
رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است شیلم گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر
و با سختی و مایل بسرخی و نبات او شبیه به نبات گندم و در گندم زار میروید و در صفهان گاگل نامند در دوم گرم و خشک و مخدر

و موجب سدد و مفسد آواز و نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سعیده تخم مرغ محلل اورام
و صلابات و با عسل جهة نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و کثیره الطبیفتر از
روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه است شیبه اسم عربیست و آن غیر شیبة العجوز است
و منبت او بنا بنها و جائیکه باران بسیار شود و آن گیاهیست ساقدار و شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی و غبارناک گویا
مقراض ریزه کرده اند خوشبو و باندکی شبیه ببوی صعتر در سیم گرم و در دویم خشک و مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد ترکه
و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و انتها محلل آن و جهة ریاح رحم و جذب جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش
تا یکمثقال است شیرخشت بیای آخر و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هراتست و از جنس شبنم مانند ترنجبین است
و بهترین او سفید و شیرین و حبهای بزرگ است که چون در دهن نگاهدارند کام و زبان را سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد جو را این
صفت نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویه باه و ضرر صبیان قولنجی قوی تر از ترنجبین و جالی و ملین طبع
و ملین حلق و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و حشا و جهة خشونت حلق و سرفه و تبها که از مواد رقیقه باشد و جهة حرارت جگر
و ورم آن با آش شعیر بهترین ادویه و اغذیه است جهة صبیان تب و ضماد او ملین طبع و جلا بشره و با شیر جهة طراوت گونه مؤثر و مولد قراقر معده و
مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده که با وجود او
شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صبیان قولنجی است شیرسته بلغه گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مثل خمر و مضر
که با سرکه بیاشد در اکثر مواضع و طریق عمل آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بستانی است و مایل بسیاهیست با سرکه شد ساییده تا مثل خمیر گردد بعد
از یکروز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند
تا مانع جوشیدن آب انگور گردد شیخ البحر حیوانیست در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و سر و بینی او شبیه بگربه
و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از اینجهة سمک الیهود شن نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع
موجود او و بخور او مانع تبهای بلغمی و گشتن پشه گویند مجربست و خون او را جهة داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند شیرذق
اسم نبطی شیرخفاش است و گویند مراد از او بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد شیر املج آمله مقشر خشک است چه او را
در تازگی جهة اصلاح قبض او معمولست که مقشر کرده در شیر میخیسانند و خشک کرده نقل بلدان میکنند شیح جبلی بفارسی
درمنه کوهی نامند شیاف خوذی فلفل سیاه است شیح حبشی پوش در هندیست شیرانه ریحانست شیرابه
خشخاش است شیرج دهن سمسم است و مذکور شد شیبة العجوز اشنه است شیران دم الاخوین است
شیاله بلغه اندلس امسوح است شیر الخنثیر گویند شیطرج هندیست شیشه بلغه فارسی زجاج را نامند و بلغه
هندی اسم رصاص است شیره نبات اسم فارسی عسل الطبرزد است شیره جو اسم فارسی کشک الشعیر است
شیر اسم فارسی لبن واسد است شیرین بیان اسم ترکی سوس است شیوران اسم ترکی حبة است شیر
مرغ اسم فارسی شیرذق است شیره خرما اسم فارسی دبس است شیرخشیر بیخیست زرد رنگ که از
هندوستان آرند گویند که آن در دویم گرم و خشک است مسهل مرهای سوداوی و بلغمی و خلطهای غلیظه سوخته را دفع نماید
و مادهای فاسد را قلع نماید و مؤلف اختیارات بدیعی قدر شربتش را از دانگی تا یکدرم گفته

حرف الصاد

صامریوما اسم سریانی و بعربی حشیشة العقرب نامند کبیر او را از یک بیخ چهار پنج ساق میروید و ساقها پرشعبه و برگش شبیه
ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونة و گلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی جشبه و صغیر
او را برگ کوچک و مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و جائی که آب بسیار در او مانده و بر
طرف شده باشد و عصاره گل هر دو را صاف نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال مینمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از آن است
و مستعمل از او برگ و ساق و تخم آن در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و مرة السودا و تریاق سم عقرب و رتیلا
و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد و شرب او رافع سموم بارده و بلع کردن عدد
از دانه او قبل از نوبه تب بلغمی و چهار عدد جهة تب ربع و ضماد سحوق او جهة قوبا و ثاليل و نقرس و التوای عصب
و با شیر جهة ورم حجاب دماغ اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک هندی یا نطرون جهة اقسام کرم و دو درهم از کبیر او

جهة اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبر آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درمست و بیرون آید دله
درخت شامر بویا آن درخت حب الثمنه دانسته نیست صابون از مخترعات هرمس است و طریق آن آنست که از قلی و آهک
نصف او نرم سائیده در ظرفی کرده یا حوضی یا پنج مثل او آب تا دو ساعت بر هم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود
نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ آنرا باز کرده آب صاف بظرف دیگر میرود باز آب تازه ریخته بر هم زده تکرار عمل نمایند تا شدی
در جرم او نماند و آبها را جداگانه ضبط نموده بقدر ده مثل اول آب روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از آب
آخر بجوز داده بند تا مجموع آبها تنقیه شود مثل خمیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه
و روغن کنجد و روغن قرطم و پیه الخیر و امثال او میکنند و بهترین همه اقسام قسم اول است در آخر سیم گرم و خشک و مقطع و معفن
و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با مثل آن جهة درد
زانو و عرق النسا و نمش و با کلف و بازیق و سلیمانی جهة درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهة خشک کردن زخمهای
سر اطفال و قروح شهدیه که بهر چند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر جهة کشودن دمل و رستن موی با آن جهة رفع حرکت
و قمل و رشک و با لعابها جهة حکه و جرب و رفع آثار و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شرب
دو مثقال او تا چهار درهم کشند بجراحت امعا و احشا است صاصلی نباتیست شبیه بجلفای تازه روئیده و از آن کوچکتر و
زود شکن و تازه او ماکول است گرم و تر و جهة الم فؤاد و ریاح و قسم معده و تخمش در افعال شبیه بشونیز و بیخش شبیه بلبوس
کوچکی و بچه و خام او ماکول و اکثار او محرک باه و رافع وجع الفؤاد است صاب اسم عربی جنسیع اشباه بسیار تلخ است و رقباء
الحمار و بر نوعی از گیاه شیردار و بسیار تلخ شامل است صافر مرغ حق گوست و از جنس بوم و کوچکتر از او همسان او در افعال
مثل او صابون القاف و صابون الثیاب شجرة ابی مالک است صار و صاروان لوف الصغیر است صباحیه
جزر است صبر بکسر باء عصاره نباتیست برگش شبیه ببرگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ رتم بالی که در میانه مدراز ابی نجم تغدی
نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده برده عدد میروید و مملو از رطوبت در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگهایش ساق
میروید قریب بذرعی و پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوة و کریه الرائحه و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطره
بلاد یمن آرند زرد مایل بسرخی و زود شکن و براق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشندگی او کمتر است
و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند بدبوئی و سیاهی او غالب و بیدرخشندگی و بدبوترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی
دیگر مسمی بخضری میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هرچه از هفت سال بلکه از چهار سال بگذرد و آنچه بدبو
و بیدرخشندگی و سیاه باشد استعمال او جایز نیست و باید در سائیدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در
مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا خصوصا با صاحبان ضعف جگر و امعاء و سده ماساریقا و با بواسیر و علل مقعد استعمال
نباید کرد و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی مواد که مهیا و جمع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه مهیا دفع
نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ مائی و صفرای مائی و منقی سوای سده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف بلغم خصوصا اشته او
و با مصطکی منقی دماغ است و جهة مفاصل مفید و با غاریقون جهة ربو و تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی جهة امراض معده بارد
سرد جهة نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهة یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع
تشنگی که از صفرای مخلوط بلغم باشد مفید و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و گاه را مورث اسهال دموی و کهنه او و انواع زبد او
گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد و مصلح او مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران و
افسنتین رومی و شربتش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو خیلان آن حضض و در اسهال همون زن او تربد و قدری
سقمونیاست و طلای او حافظ جثه میت از فساد و جهة ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و نزلات و صداع و نمله و حمره و آکله
و قروح خبیثه و با آب کشنیز جهة باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو جهة جراحت بینی و با موم و شراب جهة سیاه کردن و در آوردن
موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهة سعفه و خزاز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهة سلاق
و جرب و حکه و مطبوخ او با آب گندنا و سلخ الحیة جهة سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد بعدیل در ورادو مجفف زخمها و التیام
دهنده او و جهة قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع نواصیر آکله است

صبارا اسم هندیست صباوه اسم صبر است صبغنی عصاره سنای مکی است که از آن قرصها میسازند و جهة رفع
اورام بغایت مفید است صحناة بفارسی ماهیابه نامند و معمول لار و سایر مواضع است و با نان میخورند و طریق عمل آنستکه
ماهی ریزه را با آب و نمک در ظرفی کرده چندروز بگذارند تا مفتح شود پس بر هم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دویم گرم و خشک
و مجفف رطوبات معده و رافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهة فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت در رفع
بدبوئی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است
و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی امزجه شیر بنها صدف با حلزون مرادف است و گویند حیوان او مخصوص بحلزون
و پوست صلب او مخصوص صدفست و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق صدف مروارید است در سیم سرد و خشک و سوخته
او مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهة تقویة لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان و نفوخ
او مجفف و جالی و مسدد و حابس جهة رعاف و بخور او جهة بواسیر و طلای او با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهة
کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهة قرحه چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته خف الغراب با سرکه جهة ثالیل و دانه بواسیر
مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و صاحب فارس گوید که صدفی که هنوز مروارید او بسته
نشده باشد چون بسوزانند طلای او رفع خنازیر میکند و جالینوس میگوید که صدف هندی محرق بالخاصیه رفع درد فؤاد میکند و چون
صدف را نرم سائیده با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دائمی نزلی کند صدف الفرفر و فرفر نیز گویند نوعی از صدف مایل
بسیاهی و در غایت صلابت و بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاست صدف البواسیر
معروف بخف الغراب است بخور و ضماد محرق او با عسل جهة بواسیر و ثالیل و زحیر نافعست صدف فیروقس صدف الفرفر است
صداء الحدید زعفران الحدید است صدید اسم سریانی اثمد است صریمة الجدی اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب
کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب با لزوجت و
اندک حرافت و منبتش جبال و موضع درشت است در آخر دویم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و طمث و ملین
و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یکمثقال با شراب و امثال او جهة عسر النفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی
دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک
و در خانها شبها بسیار صدا میکند و در اصفهان زنجره و در شکابن جیک نامند در دویم گرم و خشک شرب خشک کرده او از سه عدد
تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهة دفع قولنج صعب و ریاح غلیظه مجرب دانسته اند و مشوی او جهة درد مثانه و قطور جوشانیده او
در روغن زیتون جهة گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد آنرا در میان نی و امثال او گذاشته دهن انبوبه را بموم گرفته در زیر سر نائم
گذارند چنانکه او نداند مانع خواب او گردد صرفان شامل سرب و خرمای سرخ است صراخه لوف الحیه است صریس
نوعی از لوف است صریط اسراس است صرد سودانیاست صرب صمغ است صرابه حنظلی است که مایل
بزردی شده باشد صریرا با درنج است صرد شوکرانست صعتر بصاد و سین اسم گیاهیست که بترکی کلیک اوتی و باصفهان
اویشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری او با بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و
اقسام او بنده خوشبو و گل همه کبود است در آخر دویم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشک تر و در افعال قویتر از بستانی است
و مجفف و مقطع و با تریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشتهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و نافع
صعود بخارات بدماغ و دو مثقال گل او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص
و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن او و جهة غثیان و وجع الفؤاد و قولنج سفلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهة
قولنج سوداوی مستمری مجرب و با عسل جهة گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهة ربو و سرفه و با آب کرفس جهة حصاة و عسر بول
و با مثل او عناب که با چهارده وزن او آب خیسانیده باشند و بربع رسیده باشد بالخاصیه جهة رقیق کردن خون مجرب و با
روغن زیتون جهة انواع مغص و سرکه که در آن خیسانیده باشند از آن سکنجبین میسازند یا به تنهائی بنوشند جهة سپرز مجرب
و با پنیر تازه جهة تسمین بدن و اکتحال او جهة بیاض چشم و قطور او جهة گرانی سامعه و طلای او با عسل جهة تحلیل اورام صلبه و عرق
النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهة برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون پستان و ضماد مطبوخ او در حمام جهة

جرب و حکه و یرقان و قطور او جهت گرانی سامعه و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلو و سعوف او با مثل او شکر جهت قلع بکارت چشم و در ابتجه جهت گرانیدن هوام موثر است و تخم او در جمیع افعال قویتر و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خوابانیدن او جهت درد دندان و تخریک اشتها و روغن او شرباً و ضماداً جهت رعشه و فالج و لرزه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر ریه و مصلح محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که بدستور گلقند بسازند جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویه ذهن و نیکو کردن رنگ رو و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است **صعتر الحمار** اسم مغربی حاشاست **صعتر** بخم ماهیست **صعتر شاهی** نوعی از صعتر است **صغبین** بغین معجمه سکبینج است **صفر اغون** اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک و بفارسی دمینجه نامند دایم دنباله خود حرکت میدهد گوشت خام او و قدید محرق او با العسل جهت سنگ مثانه و عسر البول بسیار نافع است **صفر** مس زرد و معدنی که مس درست کویند **صفصاف** خلاف برلنت **صفر اادوی** اسم ترکی لو مولنت **صفیفه** عرعراست **صقر** بقاف باشق است و عصارهٔ رطب و ماست را باین اسم نامند **صقلین** بسفباج است **صل** اسم قسمی از مار باشد که ردی او مذکور است و گویند شنیدن آواز او کشنده است **صلمه** غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال مثل بغرا مذکور شد **صلون** حزنوب نبطی است **صلصل** عقعق و صقصقان اسم ترکی اوست **صمغ** رطوبت منجمده نباتات که از آن تراوش کرده خشک شود و صمغ هر نباتی با او مذکور است و مراد از مطلق او صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل شود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براقست در گرمی معتدل و در دویم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است قابض و مغری و مقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحهٔ ریه و درد سینه و از دو مثقال تا سه مثقال جهت سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوای رحم و بو اسیر و لذا و مت او زورد با کوقیه روغن گل و تا یکهفته قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفل و مصلحش کتیرا است **صمغ البلاط** نشاره بلاط الکبران است و غرا الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ او کرده بر دیوار خانها میمالیده اند و سنگ و فرش خانها را که بلاط عبارت از اوست محکم میکرده اند و ذرور او جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق موی زیاده چشم بعدیل است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را احشای قریش نامند و صاحب تاج مرکبی باین صفت بیان نموده و در قلع بهق بسیار موثر است صبر زرد و دم الاخوین ملک انزروت صمغ عربی از هر یک جزوی بسته و زاج از هر یک نیمجزو با آب صمغ بسرشند و نزد انطاکی طبخ قوی آن لازم است **صمغ الدابیشا** صمغیست تلخ و مایل بسرخی و صاف و در غایت حدت و جبیش تفلیسی گوید که از فارس خیزد و ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتیت است و کریه الرایحه مینت و قدر شربتش تا نیم درهم است **صمغ البترو** در جمیع افعال مثل راتیانج است **صمغ کرفس** جبلی کماشیر است **صمغ فارسی** صمغ اجاص است **صمغ جوز رومی** کهرباست **صمغ الطرطوث** و **صمغ اشتر غاز** انزروت است **صمغ البلسان** دهن بلسان است **صمغ المحروث** حلتیت است و بفارسی رزکوله بر نامند **صمغ البطم** علک البطم است **صمغ القثار** کتیرا است **صمغ سداب** بری نزد بعضی ثانیا منیت **ضمغ الصنوبر** راتیانج است **صمغ الحجر** اسقف کنگر زرد است **صمغ الزیتون** اصطرکست **صمغ الکمکام** حسن لبانست **صنوبر** بفارسی درخت کاج نامند و ناژو نیز گویند و نر و ماده میباشد و ثمرش مغز و قطران او زبونتر از قطران شیرین است و ماده او بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و ثوب نامند و ثمرش مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفیدی و بی پرده رقیق سرخ و تضنیم قریش عبارت از اوست و در سمنان کثیر الوجود و راتیانج صمغ العیم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند و در گیلان میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را باصطلاح انجا جلغوزه و درخت او را درخت جلغوزه نیز نامند و ثمرش بقدر بالنگی و مغز دانهای او مثل تضنیم قریش و بالیده تر و شیرین است و در عراق جلغوزه مغز میوه را میدانند که از بحرین آرند و ظاهراً انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت او بقدر درخت زردآلو و برگش همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل در طعم شبیه آن و مغز دانه او دراز و باریک میباشد ... رحی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و باریک تر و کوتاه تر است و جمیع اجزای صنوبر در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج

سفید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ پوست او گرم و خشکتر و جهت درد جگر و جراحت شش و قطور او و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یکمثقال از او با العسل جهت درد جگر مزمنه بتعدیل و طبیخ او جهت اعیاد حلی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و بسفرغا و بلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او جهت ریختن موی مژه و ابرو و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال او دانسته اند و ظاهراً اسفراس فرنگی عبارت از او باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست مبهی و مشتهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقا و گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفه کهنه و امراض بارده ریه و سینه و گرده مفید و با تخم خربزه مسکن حرقه مقعد و رحم و باد و شاب انگوری جهت رفع اخلاط غلیظه ریه و سینه و گرده مفید و شراب ... گویند در آب انگور اندازند هاضم و مدر بول و مانع نزلات و سرفه و قوابیع اسهال رطوبی و استسقاست و قدر شربت از حب تا ده درهم و از عصاره تا سه درهم و از طبیخ او تا یک اوقیه و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویه باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب الغار است و حب الصنوبر صغار مسهل بعصره و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قویتر از کبار و در سایر افعال مثل اوست و کرم سبزیکه در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است **صندل** درختیست بقدر گردکان و ثمرش شبیه بخوشه حب الخضرا و قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیم سرد و در دویم خشک و سرخ آن بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و باتریاقیه و مسکن و جهت خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت دفع تب نوبه و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حار مفید خصوصاً با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال او و با نصف وزن ... و سفیدهٔ تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم و بدیه اعضا نافع و بالخاصیه طلای او مورث خارش بدن و حرارتست و رافع او سرکه و روغنهای گرم لطیف است و بغایت مضر و قاطع باه و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یکمثقال و بدل سفید او یکمثقال و نیم بنصف او کافور و بدل سرخ او مثل او فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت عیا و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است **صن الوبر** قرصیست که از منن آرند و اصل او معلوم نیست گویند بول حیوانیست مسمی بوبر بقدر گربه در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و مدر حیض بارده موثر و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهت قطع حمل موثر و طول مکث او مقرح جلد و مصلحش روغن گل است **صنار** معرب از چنار فارسیست **صندل حدیدی** خمامانست **صنوبر الارض** کمافیطوس است **صنوبر هندی** دیودار است **صنط** قرظ است **صندل کاحول** بلغهٔ شکابن اسم خف الغراب و آن قسمی از حلزون بریست **صوف** بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفید احسن و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بتعدیل و کما دان که بشراب کرم کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کما د کرم آن جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه مجرب و پوشیدن جامهای پشمین مجفف بدن و مورث خارش و قرش او جهت نقرس و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است **صوف البحر** چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگ در مغرب گرفته میشود و ضماد او را در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند **صوطل** اسم مغربی شوندر است **صوانس** اسم یونانی صعتر است **صوف الجامین** اسفنج است **صوف الارض** فراسیون است **صوارا** جرد است **صهبا** خمر است **صیقو** اسم یونانی اسفنج است **صیاقتا** است

حرف الضاد

ضان بفارسی گوسفند ماده و میش و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضاست و در دویم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب عهرای آن با سرکه و عسل ... هدا ... مینمایند

و غذا منحصر در آن باشد مقوی بنیه و مانع عشی و مانع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن بیه او بعد از ذبح که سرد نشده باشد و کداخته او
که کرم باشد جهة سرفه و سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهة قیام و با او با عسل جهة خزاز و کحال او جهة
بیاض و خون او جهة حکه و جرب و طلای او با سرکین جهة تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهة شری و با موم روغن جهة تالیل و لحم
زاید که توته نامند و با سرکه جهة سوختگی آتش و در دفع دخس مجرب و شرب استخوان سوخته فرقه او قاطع اسهال و سیلان خون حیض او
در پوست او که باکرمی و نج باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروبست و در ایام طاعون و وبا استعمال کوشت کوسفند جهة
کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل اوست ضال اسم سدر جبلی است ضبع عرجا بفارسی کفتار نامند
و وصف او بعرجا جهة کوتاهی دست چپ اوست و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خائف میباشد کوشت او در آخر دویم کرم در اول
او خشک و چون زنده او را دست و پا بسته در آب کرم و روغنها مهرا بخته در آن بنشیند جهة مفاصل و نقرس و امثال او بغایت مفید است
و حمول جلد تهیگاه او که سوخته باشد جهة رفع ابنه و ثوثر و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب خون او رافع
جنون و آب حوزدن در پوست او مانع وحشت از آنست که سگ او را سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیل ساخته حبوبات را
به آن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات و دفع فساد زراعات است و نگاه داشتن دندان او مانع فریاد سگ است نسبت بدارنده
او و زهره او را با مثل او روغن اقحوان سه روز در ظرف مس کداخته و در هر ماه دو بار طلا کنند جهة رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب
دانسته اند و جالینوس کوید بمقدار درهم او مسهل اخلاط ردیه غلیظست و مضر مراره و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع روئیدن
او و کویند مجربست و زهره او را با پیه شیر جهة کلف و موی سوخته او جهة نزف الدم و خصیه نمکسود او بقدر یکمثقال با آب کرم جهة درد
جگر نافعست ضب بفارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچک تر از کربه با پس سیاهی و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت
شبیه بثمر درخت سرد در سیم کرم و خشک و کوشت او مقوی باه و سرکین او با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شق کرده
او جاذب پیکان و خار و سموم جانورانست و طلای جلد سوخته او مورث بیحسی عضو است بحدیکه اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرورین
و مصلحش بقول بارده است ضبر نابل جوز السرو و تمر هندیست ضجاج بفتح اول صمغ درختیست یمنی خاردار و رنگ او مایل بسرخی
و براق در دویم کرم و خشک و در بستن جامه کتان بهتر از صابون و ضماد او جهة بردن کوشت زیاد جراحات و التیام او با عسل
جهة اورام بارده و سستی عضانافعست ضرو اسم درختیست در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن
و صمغ آن حصی لبانست و مذکور شد شاخ و برگ و بار او کرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهة خشونت حلق و صدر
و سرفه و سینه و درد دهان نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهة مغص و تقویة معده و جرب حیوانات مفید
و بدلش روغن حب البطم است و برکش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیگاه و مضمضه او جهة قلاع و تقویة لثه مؤثر و عصاره
او مغثی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او جوشانیده باشند جهة درد کوش و چوب سوخته او جهة قطع خون جراحات و قروح مقعد و قضیب
نافع است ضریع برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم رسد و موجه بساحل میاورد در دویم کرم و خشک
و نطول و جلوس طبیخ او جهة درد مفاصل و طلای او را جهة جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور بخور او را جهة زکام مجرب
یافته اند و جهة التیام جراحات سریع الاثر است ضرع بستان حیوانست و مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و جهة رفع
خمار و معده که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است ضرب بسکون را اسم دلدلست و بفتح آن عسل سعدیست
ضروع الکلب بار درخت زقوم است ضرس العجوز خنک است و کویند خار سعدانست ضرام درخت بطم است
ضرم اسطوخودوس است ضغبوس قثاء کوچک و جزره بارسیست و نباتی را نیز نامند که شبیه است بهلیون
آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز و برکش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول او جهة خوبی
طعم داخل کشک و ماست میکنند و جهة تندی صفرا مفید است ضفدع بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند بری و نهری
و بحری میباشد دار نطلق او نهری مراد است و بری از سموم قتاله و مجموع او در سیم سرد و در اول خشک و شرب قیام او
مورث استسقا و کشنده است بدر و رمنی و قی و درم حشا و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و مثال او و سموم گزندگان
و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او با زفت تر جهة داء الثعلب نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش
و قاطع دندان است بی المی و داغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف است و انکه طلای او را مانع

ایضا مع الیاء

مع الجیم

مع الراء

مع العین

مع الفاء

بر آمدن موی مجرب دانسته اند اصلی ندارد و چون اطراف و حشای او را انداخته با پیه کرده در مهرا بخته روغن او را جمع کنند جهة بواسیر حار مجرب
و قسمی از ضفدع در اشجار میباشد سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است خون او را با مثل او دو بیضه بسوزانند الکحالش جهة نزول آب از مجربات
ضفعان ثمر سعدانست ضفدائر الجن کزبرة البئر است ضمیران اسم عربی شاهسفرم است و آنرا ضیمران نیز کویند
و شاهسفرم شیرازی خوانند صاحب اختیارات کفته که آن سبز میباشد نه چون زیره کرمانی و صاحب جامع کوید فودنج جوئیست و سهو کرده
طبیعت وی کرم و خشک بود در دویم و کویند سرد بود و مصلح وی مزاج را نافع بود خصوصا چون کلاب بر وی زنند و چون بر جائی که سوخته
بود ضماد کنند نافع بود و قلاع را زایل کرداند ضوهران بید مشک است حرف الطاء طاری درختیست هندی که چون
او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند و از آن خمر و سرکه میسازند و مشهور بشراب طاریست و در افعال و خواص قریب است
به شراب موزی و در نارجیل مذکور میشود طالیسفر در ماهیة آن اختلاف کرده اند بعضی او را برگ زیتون هندی میدانسته و حال آنکه در هند
زیتون نمیباشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسباسه دانسته اند و حقیر فرقی در میان او و تواج ختائی در
افعال و غیره نمی یابد و در حرف تا مذکور شد طاوس مرغیست معروف و جوجه او تا سه سال کامل میشود و کوشت او در آخر
دویم کرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق او که با مدت پخته شده باشد جهة درد معده و قولنج و طلای پیه
او بر کرده و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با انزروت و نمک جهة قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهة گزیدن هوام و سرکین او جهة
آتش و آثار و شرب زهره او بقدر دو دانک با سکنجبین و آب کرم جهة رفع اسهال و استخوان سوخته او جهة کلف و تغیر رنگ برص مؤثر
و باکها خصیه رؤیت او باعث ضعف قوه سموم سمومین و کویند چون طعام مسموم را ببیند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده اند
که چون موی دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن بیاض عین و امراض آن
مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه آن اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس است کویند و صفر عربی و روی لغة فارسی عبارت
چه در بعضی از معادن مس بدون کداز بهم میرسد و خود روست لهذا بفارسی روی نامیده اند و در فلزات مذکور شد و آن مسی است زرد ذهبی
شبیه به برنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن بمطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام و مصنوع او مسی است که مکرر که جهت در بول کاو
بریزند که در آن اشنان سبز جوشانیده باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند و از انحاس چینی نامند در آخر سیم کرم و خشک و با
سمیت و از منقاشی که از آن بسازند چون موی بر کشند دیکر بر نیاید و از قلابه او هیچ ماهی خلاص نشود و چون کرم کرده در آب
اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آئینه صیقلی ساخته از آن در خانه تاریک صاحب لقوه پیوسته در آن نظر کند رفع علت شود
طالوقس صفرا غوست طالون اسم رومی از رایونست طاماغا اسم یونانی قنطوریون کبیر است طارطیه ماهودانه است طاهره
اثمو است طاریقه دند است طامیوسس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و کویند چون
از شدت باد الشتر در نیزار های انجا افتد طباشیر بندهای نی است که از خاکستر جید آن کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک
تندی و کزندکی زبان باشد و استخوان سوخته که با او مغشوش میسازند با اندک شوری و بجدة میباشد و در آب حل میشود و در دویم سرد و در سیم
خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان و وحشی
و تقویة اعضای ضعیفه که از حرارت باشد ضماد او شربا نافع و جهة بواسیر و تبهای تند و قلاع با سکنجبین جهة توحش و رفع غم و کرب
التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهة تقویة باصره مجرب دانسته اند و مداومت آن مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و کویند مضر
ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم است و بدلش بوزن او تخم خرفه و بوزن او نصف آن سماق است و کل مختوم و صندل
سفید بهترین بدلهاست طباهیج کوشتی است که در روغنها سرخ کنند و کویند مراد از او کباب شامیست مقوی و مجفف
رطوبات و موافق تقویة قوی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباق نباتیست که در اندلس بجای قات
استعمال میکنند شجره او بقدر قامتی و برکش مثل برگ زیتون و دراز تر از آن و زغب دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی و بوی کریه
و او را طباق هندی نامند و قسم صغیر او بلا بقدر شبری و برکش نرد و شکل و کلش مایل بزردی و بی بوی و با اندک شیرینی در آخر
دویم کرم و خشک و امراض آتش او کریزاننده هوام و کبیک و کبیر او قوی تر از صغیر و کل او منفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مفتح سده
و جنین و تریاق سموم و به درد جگر و تهیج و برگ و کل او مسهل اخلاط سوخته و جهة مغص و یرقان سده و صرع بلغمی و طبیخ او جهة
درد رحم و ضماد او جهة درد سر و با روغن زیتون جهة کزاز و لرز و تبها و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش کشنیز

مع الهمزه
مع الواو
حرف الطاء مع الالف

ازادست

از اینجا مع الیاء

و شربتش تا دو درمست طبقاستیام است طبرزد اسم فارسی جمیع اقسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ است طبر
خشت اسم صمغ ماهیشا است طبار اسم الخیر سرخ بزرگست طبیخ الحجه جوشانیده باشند و بتشدید باء موحده بطیخ است
طبلاق اسم ترکی سعد است طحروج بثاء مثلثه اسم کوچک است طحلب بفارسی شیم و وزغ نامند و باصفهانی جل وزغ نامند
و آن جسمیست سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون میشود و آنچه مستدیر و متفرق باشد مسمی بخزاز الماء است و طحلب
لبقی و غزل الماعزان است که مانند رشتها باشد و هرچه متراکم مثل خرء الضفادع است در دوم سرد و تر ضماد او به تنهائی و آرد جو
جهة باد سرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری و چون در روغن زیتون بجوشانند تلیین
عصب قوی الاثر است و هرچه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض و طلای او حابس سیلان خون اعضا است و چون
طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم شامیده قی کنند در اخراج زلو که بگلو چسبیده باشد مجربست طحلب الصخر خزاز الصخر است
طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا و در خون او که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است
طحماشوکرانست طخشیقون بجای معجمه دوای سمیست که در بلاد ارمن بیکانرا با و آب داده زخم او کشنده میباشد از جمله یتوعات
و برگش شبیه ببرگ کبیر و پر شیر و بغایت تند و ضماد او جهة قوبا نافع است طرفا بفارسی درخت گز گویند بزرگ او اثل است و ثمرش
عذبه و مذکور شد و بری او بی ثمر و کوچک آن مخصوص باین اسم و شکوفه اش سفید مایل بسرخی و ثمرش مثلث و گزمازج نامند در اول
سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ آنرا با سرکه جهة جذام مجرب یافته اند و بدستور جهة سپرز و یرقان
و رفع سده و ورم صلب جگر مجربست و باید هر روز سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهة زکام و خشک کردن آبله و زخمها
و اخراج زلو از حلق موثر و خاکستر او جهة بثرها و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور برگ او جهة ساقط کردن دانه
بواسیر و ثالیل مجرب است و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار موجب اطناب است طرخون
بفارسی طرخونی نامند و از سبزیهای معروفست و بیخ بری او عاقرقرحا است در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر
و مغیر ذائقه و مشتهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سده و مصلح هوای وبائی و طاعون و خاشیدن او جهة قلاع
نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مصلح او بقول بارده و مخشن سینه و مصلحش عسل و بطییٔ الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی
فعل او رازیانه است طراغیون اسم یونانی و بمعنی شبیه بهیشس است و آن دو قسم میباشد بکیرالبرگ و شاخ بزرگ مانند اسقولو
قندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا بهم میرسد ساق
و بر شاخهای او دانها بقدر گندمی و هر دو سر او باریک و سرخ در سیم گرم و خشک و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و پیکان از بدن و
مفتت حصاة و یک مثقال او با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا طراثیث بمعنی رب الارض است و رب الریاح و آن نباتیست
خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در نخود زار و زیر درختها میروید و قسم سرخ او
شیرین و ماکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و
عرق و مقوی معده و جهة اعیا و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا دو درهم است و بدلش سدس وزن او
عفص و بوزن او صمغ عربی طرتقلین اسم یونانی و بمعنی ذو ثلثة اوراقست و مشترکست در خندقوقا و نبات خصیة الثعلب و به
عربی مراد از او حومانه است و آن نباتیست قریب بزرعی و شاخهای او باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگش مثل خندقوقا
و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و رایحهٔ او شبیه بعصفر و تخمش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از او تخم و برگ است
در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهة سموم هوام و سپرز و با آب سرد جهة عسر بول
و صرع و ابتدای استسقا و درد رحم و بیخ او از او دیکبار تریاقیه است و شربتش دو درهم و مضر کرده و مصلحش کتیراست و گویند
سه عدد برگ و تخم او جهة تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهة ربع بالخاصیة موثر است و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام
و مقرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است طرقولیون نباتیست بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ نیل و از آن غلیظتر و گلش در اطراف
در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر
آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و رفع سموم نافع و شربتش
دو درهم و مضر سفل و مصلحش کتیراست طرموق خفاش است طرطیر دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد طریخ

اسم ماهی است فارسیست و سماک که مهتر طریخ است طرانیث است طریقان طریقه لبلاب است و گویند قرطم بریست
طریفلا و طریطوج دیفرذیلون سیسالیوس است طراغیس سلت است طرنینون حجر الیهود است طرد
قوان بربطانیقی است طرسوماشس ریباوشاست طرانوریافارسس فودنج جبلی است طرغلودیس
صغیر اغنوس است طرملچه طرنفلیل است طرنقیون شغنین بریست طرشقوق و طرشقوق هندبای بریست طرو
قومون زعرور است طرحماطیقون اسم گلی است طرمینس اسم سریانی بطم است طراغافیثا اسم یونانی
کتیراست طراحیفنز اسم یونانی خندروس است طرشولی اسم اندلسی قسم صغیر صابریو است طرم اسم مرکب عسل است
طشیر و دلشور بلیرانه است طفل اسم اندلسی قیمولیا است طفطله شاهنج است طفسیقون طخشیقونست گویند
اسم شوکرانست طفلی درخت مقل است طفیشیل عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیهٔ قدیمه و مقوی معده
حاره است و قلیل الغذا و جهة تبهای مرکبهٔ بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلس البول و تسکین حدة خون و صفرا نافع و مضر امزجهٔ
سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینیها طلق معروفست و آن سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی
میباشد و بهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جدا شود و براق و صدفی رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سیم خشک و مستعمل از او محلول
و محلولست و طریق حل و اقسام حل او در دستورات مذکور میشود و چون شبهائی میسوزد و احراق او را با نوشادر و کلس البیض ممکن دانسته اند
و شرب او جهة اسهال دموی و کبدی و نزف الدم اعضا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهة سرفه حاره و آب
بارتنگ جهة نفث الدم سینه و رحم و بواسیر مفید دانسته اند و طلای او جهة قروح رطبه و قضیب و اعضای عصبانی و حکه و جرب
و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید و مضر گرده و سپرز و مصلحش کتیرا و تخم کرفس و شربتش تا مثقالست
و تسکین دفع تشنج او با اعضای باطنی میکند و چون محلول او را مثل غبار سائیده و رنگ ازرق مکرر نموده با صمغ عربی و آب
حل کنند در اعمال نقاشی و مانند او بهتر از ورق نقره است و چون زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و بازنگار
زمردی و با آب عصفر مستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانند سوزانیدن
آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه با آن کدخته شود طلع شکوفه درخت خرماست که بعد از شکفتن گلش جدا
از غلاف او حاصل شود مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن او بر ثمر نخیل باری نمی بندد و در اول سرد و در دوم خشک
و قابض رطبه و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او بقدر یکمو قیه رافع اسهال و جهة تشنگی و تبهای حاره و نفث الدم و نزف الدم
نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را مصلح جربها است و شیرینیها
و آرد او با حرارت لطیفه بغایت محرک باه است طلح اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه مغیلانرا باین اسم خوانند طلا
خمر غلیظ سیاه لونست و بعضی مثلث را باین اسم مینامند و بعضی مطبوخ را و بفارسی ذهب باین اسم مخصوص است
طلیمطلی طین قیمولیا است طلیفسا نوعی از حلزونست که در شام نکو کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت
طلمه اسم نان کماج است طمطم سماق است طمطرا خروع است طنباط بلغه سودان ترنجبین است طوطی
بنجاست طولیدون حب الثعلب است طوسیس بقول مولف حاوی فقاح اذخر است طولو اغریون یونانی
خربق سفید است طوارد بلغه اندلس گیاهیست که نزدیک انتله میروید مثل پیش که با جدوار روید و آن پیش اندلسی است
طوطر حبة الخضرا است طوطا اغریون حماض جبلی است طوط قطن است طوفریوس نوعی از کما
زریوانست طومافا قنطوریون کبیر است طولیطون و طومغردن قنطوریون صغیر است طلمف ذره است
دگویند طعامیست که از ذره ترتیب میدهند طلیلا فیون یونانی گیاهیست شبیه بگیاه خرفه و ما بین برگها شاخهای
ریزه و زیاده از شش عدد میروید و برگ شاخها انبوه و سطبر چون بدست مالند رطوبت لزجی از او ظاهر میشود و گلش
سفید و منبتش مزارع زیر تاک انگور است در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهة برص و بهق سفید
مجرب دانسته اند و مورث جراحت جلد و مصلحش طلا کردن آرد جو است طیراثه نوعی از فطر و از آن بزرگتر است
و تازه او سفید و زرد و خشک او سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم قتاله است حتی بوئیدن
او طیهوج بفارسی تیهو نامند و از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در افعال مانند آن جهة ناقهین و ضعیف الاحشا

بغایت نافعست طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و کل کرد است و طین البحر از جهة پاکی او بینامند و بفارسی سست گویند
واقسام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت تر میباشد جمیع خاکها خالص سرد و خشکند سوای طین المصطکی
و لطیفترین خاکها آنست که در آبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن مجموع
او رادع اورام حاره و مقوی اعضای سست و رافع حرارهٔ مقعد و اعضا که از سواری بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون
خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح او میکند و چون آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود
و مجربست و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزو مخلوط او ست و خاکیکه همیشه آفتاب بر او تابیده باشد طلای او با سرکه جهة گزیدن هوام
بعد ملست و انچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهة گزیدن زنبور و خاک
شور با نمک و سرکه جهة بکلی مجرب و جمیع خاکها مورث سدد و خشونت بدن و رافع آن اخیر است و بوی کاهگل که آب و گلاب بر او پاشند
مقوی دل و روح نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهة گزیدن هوام و ردع اورام حاره و عرق او که با گلاب و عرق کاو زبان
و امثال او بکشند جهة خفقان و تقویهٔ دل و ضعف معده حاره بسیار مفید است طین مختوم از جزیرهٔ ملیون بحر مغرب خیزد و در قدیم
زنی از تل آنجا نقل بقعهٔ راهبی مینموده و بعد از شستن قرصها میساخته و صورت راهب در او نقش میکرده و از این جهت طین الراهب نیز نامند
و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکیست بخون بز سرشته و بالفعل جهة احاطه دریا جزیرهٔ مذکوره موجود نیست و بجای آن
سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی باشد و در بوی شبیه بشبت و گوبا بچربی آلوده شده و بر زبان چسبد و پاشیدن
او در ساعت قطع خون زخم تازه میکند در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوام و هوای وبائی و
اسهال و موی و چرک و قرحهٔ معا و تبهای حاره و نزف الدم اعضای ظاهری و باطنی و با شراب و آب گرم و شبت منقی سموم و طلای او جهة تسکین
التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و ضربه و سقطه نافع و مضر
ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز و مصلح او کتیرا و شربت او یک مثقال است و بدلش نزد حقیر گل داغستانیست و در امور مذکوره قوی تر از آن
طین شاموس بوادوبی واو کوکب الارض گویند قسمی از آن سفید و نافذ و با صفایح شبیه بحجر الماس و با اندک براقی میباشد و قسمی بسیار
سفید و رقیق و سبک و بسیار بر زبان می چسبد و هر دو قسم در آب زود حل میشود و از بلاد قبرس و سقالیه آرند در طبع و فعل قریب بگل
مختوم و یک مثقال معقول و با مثل او گلنار قاطع حیض دایم و عرق او با شراب جهة سموم حاره و با ادویهٔ مناسبه جهة نفث الدم و سیلان
خون جمیع اعضا و حقنهٔ او با آب بارتنگ و شربا و با آب و با اندکی سرکه جهة قرحهٔ امعا سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهة
اورام حاره و نقرس حار مفید است طین المصطکی خاکیست خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود
و از جزیرهٔ خیوس که مصطکی حاصل میشود میآورند در دوم گرم و خشک و جالی و مفتح و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کنندهٔ رخسار است
طین دقوسی از ناحیهٔ دقوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار یابس و با ملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهة
چرک بدن و موی و رفع اورام حاره بغایت مفید است طین قیمولیا قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل به بنفشی و چرب و بالزوجه و دیر
شکن و در آب دیر حل میشود و از بلاد اندلس و از سن جزیره و قسم سیاه آن دلستی زبونست سرد و خشک و با قوهٔ محلله و در افعال ضعیفتر از
شاموس است و بدلش طین مصریست طین الکرم خاکیست که از بلاد سود و بار آرند سیاه و کریه الرایحه و مبرد و محلل است چون
در ابتدا آموتاک انگور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه میدارد و از این جهة طین الکرم نامیده اند جالی بدن و جهة حکه بسیار نافع
و در اکتحال بسیار مستعمل است طین الجلود خاکیست که با آن پوست را رنگ میکنند سرخ مایل بزردی میشود و با قوهٔ قابضه و محلله
و ضماد او جهة اسهال و اورام نافعست طین ارمنی گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری و با نرمی و اندک چربی میباشد
در دوم سرد و در آخر او خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهة ضیق النفس و سل
بغایت مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و بدلش طین حجازی و شربتش تا دو درهمست طین خراسانی گلیست بسیار
سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند
بجهة کمی مضرت او را میخورند و شرب او بعد از خوردن چربیها و چیزهای رطوبت دار که قی آرند مانع قی میگردد و جهة سیلان
آب دهن و جوع کلبی و هیضهٔ مهلکه که باقی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصا که مخلوط باشد با شنه و گلاب و سعد
و از خرد کیابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقالست در رفع هیضه دو دقیقه بر شنه کرده او را سه بار با آب سیب ترش بیاشامیده نشینند

و بدستور با آب سرد و طبیخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در ضمادات استعمال او جایز است طین رومی
سرخ نیم رنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبوئی میباشد و یکنوع طین قبرسی سفید او ست و در افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر
از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد و مایل به تیرگی و بر آن صورت بت نقش است سرد و خشک و در رفع نزف الدم و نفث
الدم و اسهال و موی و چرک دار بهتر از اکثر خاکهاست طین قبرسی سرخ درخشنده و خوشبو ست و بر زبان بسیار می چسبد در جمیع
افعال قریب بمقام گل مختوم است طین صوفی حمید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعهٔ صوفی حمید آرند و نگاهداشتن
او مانع گزیدن هوام و مار از مجرب است و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسیست
طین داغستانی قسمی از او زرد کاهی بسیار کمرنگ و قسمی بسیار معقول و سفید و مصنوع بشکل قرصی و قسمی مایل بکبودیست
و مجموع آن خوشبو و زیاد جالی جلد و رافع چرک خصوصا معقول سفید او و از داغستان حوالی شیروان آرند و در جمیع افعال قویتر از گل مختوم
و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقانست و حقیر مکرر تجربه نموده طین فارسی گل سرشوی گویند مایل بزردی
و خوشبوی و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی است و بعضی طین البحر را مخصوص او میدانند طین الاکل و طین
اصفهانی و طین نیشابوری جبس جزء اینست طین الکاهن و طین الراهب و طین البحری طین
مختوم است طین اصبهانی طین اصفر است طین احمر و طین مغره اسم مغره است طین حیا و طین حیوسی
طین المصطکی است طین البحر شامل طین اندلسی و فارسی دانسته اند و مراد از او خاک خالص است و گذشت طین الحکمه از
مرکبات و اقسام او در دستورات مرقوم است و بجهة شد و وصل نگاهداشتن ظروف و شیشهها از ضرر آتش ترتیب داده اند ضماد
او جهة شکستگی اعضا و تقویهٔ استخوان و عصب مورث است طیب العرب اذخر است طیتا بونا درست طیار بلعه ایران
زیبق است طیقی بلغت دار سیست طینوث حباجیست حرف الظاء ظبی غزالست ظفرة نام ببیست منفرد و شبیه زمین
و برگش مدور شبیه بناخن و ظاهر برگش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها میرسد قریب بشبری و باریک و گلش سبز و تخمش
بقدر بند انگشتی و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد شتر بسیار است در چهارم گرم و خشک و بسیار شد و سم قاتل و ضماد او رافع گوشت
زیاده و ثالیل و نواصیر و آکله است ظفر المنتن قاطانقیست ظفر العقاب لسانی شجرهٔ ابی مالک است ظفر الغراب
بستانی و بری ظفر القط است ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بارتنگ و ساق او دعلاقهای
سرکج و آمیخته با گلها شبیه بگل سوسن کبود برنگ در دوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و رفت
الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و دزدور برگ او جهة التیام جراحات مورث است و مضر سفل و مصلحش صمغ عربی و شربتش یک مثقال
و بدلش اقاقیاست ظفیرة العجوز خسک است ظلیم نوع نر نعامه است ظلف سم حیوانات و خواص هر یک با حیوان
آن مذکور است و سوختهٔ مجموع او مسهل با اصفر و ضماد او با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة نقرس و مفاصل نافعست
ظیح مرطوب است ظلون ستور و حشی است و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بریست
و یاس سفید عبارت از او ست و بلغهٔ اندلس و مغرب عشبة الثار نامند و قسم مغربی مشهور بعشبه است و آنچه مذکور خواهد شد
و آن نباتیست شبیه بلبلاب در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی بر شاخهای او خار شبیه بنجار کلسخ و گلش از یاسمین بستانی کوچک
چینی بسیار کوچکتر و تخمش سیاه و باریک و بر شعبه دو تا پنج او تا بیست سال باقیست در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او
در سیم گرم و خشک و محلل و ملطف و بوئیدن گل او بجهة صداع و شقیقه و روغن او جهة طلا بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و
لقوه نافع و طبیخ بیخ او و شاخ او که نیم وقیه در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال او بنوشند جهة ضیق النفس
و سرفهٔ کهنه و فالج و استرخای مزمن مفید است و ظاهرا روش خاصی که بالفعل متداولست از اینجا استنباط کرده باشند و حمول
آن مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل او سفایج و مثل ازرق مسهل قوی سودا و بی کربست
و مضمضهٔ طبیخ بیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع و یک مثقال او کشنده است و قی و کرب و مغص و در قوه مثل خربق سیاه و مسهل
بلغم و سودا و با آب خبازی منقی قوی و قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه
و جهة عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال او مفید و روغنی که در او بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهة فالج و مانند او بسیار نافع است حرف
العین عاقرقرحا لغت عربی و تفسیر فوریون یونانی و مشتق از عقر و تفریحست و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل

العین مع الباء مع التاء مع الثاء مع الجیم مع الدال

و شاخ و برگ و گل شبیه ببابونه بزرگ و بازغب و سفید و مفرد و کش بر زمین و تخمش قریب بشیری و بسطبری انجشتی و شد و مخروط گویند هیچ
طرخون جبلی است و جمعی برانند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح است و آن در شام بسیار و نباتش شبیه بشبت و گلش زرد و ثلاثه دار مثل
گل بابونه میباشد و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال باقیست و در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه و مبرد دین و مسهل بلغم و مدر
بول و حیض و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقاء و درد دندان شرباً
و ضماداً نافع و طلای او با نوشادر بر کام و دهان مانع سوزانیدن آتش از غرائب اثر او ست و چون بر دندان کرم خورده گذارند میریزاند
و ضماد او با روغنها جهت بحتی اعضا و لذت جماع و مضمضهٔ طبیخ او با سرکه جهت سستی لثه و زبان و حرکه دندان و نفوخ او جهت سده
دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر ریه و مصلحش میویزج و کثیرا و قدر شربتش یکدرهم است و بدلش دارفلفل است و روغن او که عصاره
او ترتیب دهند و یکوقیه خشک آنرا کوبیده در یکرطل آب بجوشانند تا بدو وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف
نمایند محلل و مدر عرق و دافع تبهای بارده و تقویه باه شرباً و ضماداً نافع است و سعوط او جهت درد سر و صرع و شقیقه مفید عاقول حاج است
گویند نیز است عاج دندان فیل است و در آنجا مذکور است عاقر بلغه شامی اسم بردیست عاقر را دار افیون است عاقر
شمعا ابوخلسا است عاقد اللبن خالیون است عالوسیس مالس است و در قانون در حرف میم ذکر یافته عبثران
شامل برنجاسف و شجره مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم عربی زعفران است و مرکب او ضمادی در دستورات اول مرقوم
عبرو ورس اسم سریانی بردانیست عبعب و عنب حب کاکنج است عبقر اسم عربی سوسن سفید است عتود اسم بزغاله
کمتر از یکسال است عثرقبان هدهد است عتم زیتون جبلی است عثق بثاء مثلثه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی و برگش شبیه
برگ کبر و سطبر و انبوه و در آخر سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد
عثرب اسم عربی درخت انار است عجم دانه انگور و مویز و امثال او ست عجل گوساله و در لحم مذکور خواهد شد عجما اسم
عربی سطرونیون است عجب گیاه انا غالس است و گویند حب النیل است عجه اسم عربی قسمی از خاگینه است که گوگو نامند
و در خبیص البیض مذکور شد عدس بفارسی مرجو و نامند بزی او کوچک مایل بسفیدی و تلخ است و بستانی مدور و پوستش تا
سه سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جرم او قابض و آب طبیخ
او مسهل و مزورهٔ او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع نکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی معده و بی نفخ است و بغیر سرکه نفخه او
نفاخ و طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر او مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت
قروح غایره و با سفیده تخم مرغ جهت نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل خنازیر
و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حاره چشم و با تخم خربوزه منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب به
جهت نزلات و سوخته او جهت سفید کردن دندان و استرخای پلک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و ماخولیا
و محرق خون و با شیر مولد استسقاء و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر بول و حتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و پختن او با برگ چغندر
و استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس المر تخم نوعی از سوسن بریست و مذکور شد و گویند اسم علقمت است عدس الماء نوعی
از طحلب است که خزء الضفادع گویند عدرنا کندش است عدس جبلی نفل است عذبه بذال معجمه ثمرة الاثل است و در
اثل گذشت عروق الصفر بفارسی زرد چوبه گویند و آن بیخ نباتیست برگش شبیه ببرگ گشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و پاره
و بر شعبه و پر برگ و گل او مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیران است و گویند قوه
الصبغ است عرن اسم عربی زوائدیست که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر هم میباشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در لطافت کمتر
و سائیده او بقدر یکدرهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با آب سرد جهت جمیع سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب
ربع او را بقصد رفع تب از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و بلغه شام نوع سفید هیوفاریقون است عرن نامند
عرعر سرو کوهیست و او از سرو کوتاه تر و کوچک تر و ثمرش بقدر بندقی و با اندک شیرینی و غیر ثمر ابهل است و در سیم گرم و خشک
و مقاوم سموم بارده و با قوه قابضه و مسخن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهت درد سینه و سرفه و هضم و گزیدن هوام و ضعف معده
و بواسیر و درد مثانه و ودی و مذی و شکافته شدن مقعد و درد رحم و حکوکس در طبیخ او جهت اختناق رحم و ضماد او جهت عرق و تقویه
بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکمثقال است و گویند خاصه خوردن هشت عدد ثمر او در شربت قبول

و عظمت در نظرها است عرق انچه از حبوبات و گلها و ادویه یابسته و مایعه تقطیر کنند مسمی باین اسم است و سریع النفوذ و لطیفتر از
اصل انچه و عرق بادیان و دارچینی بهتر از سایر عرقها است و عرق شکر و عرق شراب و عرق خرما و امثال آن قویتر از اصل او و سریع
الاثر و اکثار او محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است و عرقی که مخترع حقیر در دستورات مذکور است در منافع قائم
مقام شراب است و در بعضی آثار از آن قویتر و بی اسکار و در غایت تفریح است عرق بید ماء الخلاف است عرق گوشت
ماء اللحم است عرطینا اسم سریانی آذربویه است عروق الصباغین قوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است
عروق الزعفران عروق الصفر است عروق الخضر قوة الصبغ است عرق بجبر اول ریشه نباتات است عروق
البیض مستعجله است عرق الشجر اسم جنس صموغ است و گویند مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص فلفونیا دانسته اند
عرق الجبال قفر است عرق الحجر باصطلاح اکسیریان مقطر موی سر انسانست عرق العروس طلق است عرق
النور بلغه شام ذنب الخروف است عرق الفالوذج بلغه بغداد صنف اول ابوخلسا است عرق الکافور و عرق
الطیب زرنباد است عرارا قحوانست عرق اللصف بیخ کبر است عرق الانجبار بیخ انجبار است
عروس بلغه اکسیریان کبریت است عرق السوس و عرق داربرم اصل السوس است عرف فنب است
عرفج بری بکموست عرعر بری قسم کوچک شربین است عرصم اسم یمنی بادنجان بریست عرمضان اسم
عربی حندقوقا و بخور الاکراد است عرائس النیل بلغه مصر نشین است عرم سمارس است عرصف کمافیطوس است
عرمض اسم درخت سدر بریست و طحلب و حب الغار را نیز باین اسم خوانده اند عرق بهار اسم فارسی عرق شکوفه
نارنج است عرطب خنک است عرونک اسم فارسی طینوث است عروسک نیس پرده اسم فارسی
حب کاکنج است عریز الکبیر و عریز الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است عسل اسم فارسی انگبین گویند و بهترین او
صاف مایل بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبونترین او سبز و سیاه
و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در غایت حده میباشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک و عسل
شام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن و ورم امعاء و صالح الغذاء و در جلا و حدت قویتر از آتش دیده
و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نغوط و نضاج و غذائیه بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر
دویم گرم و در اوایل آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق و مفتح دهانه
رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوه ادویه و رساننده او باعضا و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا
و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویه اشتها و باه و ممزوج او با آب مرطب اعضا و مدر بول
و منقی قرحه مثانه است و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آن جهت دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل
و تقویه باه مجرب و با آب زیره جهت دفع ضرر فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهت بیاض دو معه و حکه و جرب
و نزول آب و با اثر و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک او نافع و با عذبه جهت تنقیه زخمها و بر دن گوشت زائد ادمال
او مجرب و با نوشادر جهت برص و بهق و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارات و حافظ قوه سایر اشیا با کر
و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و حمول او جهت علل رحم زنان نفسا و ضماد ش جهت رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از
حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرب و غلاف
سایر شیرینیها جهت قروح لثه و لهاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره او جهت پاک کردن
چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب بارتنگ تا سه روز جهت قرحه امعاء بعدیل و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع
و معطش و دافع حار و مصلحش سرکه و گشنیز و ربوب ترش و قدر شربتش تا پانزده مثقال و بدلش دوشاب انگوریست و از خواص مجربه
عسل است که چون زنان حامله با آب شربت نموده ناشتا بنوشند باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است عسل داود
اومالی است و مذکور شد عسل طبرزد شیره نباتست عسلج اسم مصری بیخ عرطنیثا است و صنف اخیر بخور مریم را نیز دانسته اند
عسالیج شاخهای تازه رویده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد عسل لبنی میعه سائله است عصب القصب
آب نیشکر است عسل البلاذر رطوبت سیاهیست که در جوف بلادر است عسل خشک خشک انجبین است و مذکور شد

عشبه قحف عشبة النار بلغة اندلسی و آن یاسمین بریست و در طیان گذشت و مغربی او قویتر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الاثر اند و بتجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را در همه مواد نایب مناب چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهة جبان مفاصل مزمنه و صاحب مزاج بسیار سرد قویتر از چوب چینی و در سایر امراض و اشربه ضرر او زیاده از نفع است و سفوف او هر روز بقدر یکمثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بر آن جهة مفاصل مزمنه مجرب و در بعضی از منه حقیر او را قویتر از طبیخ او یافته است و ضماد او با کلاب جهة تسکین درد و تحلیل اورام بغایت نافع عشبة السباع کرات نبطی کاف است عشر در سکر العشر گذشت عشرق بلغة حجاز سنا عریض الورق است و بعضی گویند مرو است و ابن تلمیذ گوید گیاهیست برگش شبیه برگ غار و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و بنوعی غیر او دانسته اند عشقه نباتیست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای او بغایت از لبلاب قویتر و درازتر و هر درختی که بجد خشک کند عشق پیچان از او است و تخمش شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در تنکابن لوناهند و بعضی اطبای انیزبان آن را کشوث دانسته اند عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد کبیر بر صغیر باده است و بفارسی کبیر را سرخ مرز نامند تخم و ساق و برگش با بل بنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در تنکابن خاک نره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر بر همه برگهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه و در فعال کبیر او از صغیر قویتر و در سیم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارة باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهة قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی و تبهای دوری و ضماد او جهة باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد جراحات تازه نافع و حمول او قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش الجبر و قدر شربتش از آب او تا هفت مثقال است عصفور بفارسی گنجشک و بترکی سرچه نامند بری و اهلی میباشد در دویم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و گوشت او ملین طبع و جرم او قابض و جهة استسقا و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهة ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بیعدیل و مغز سر او با زرده تخم مرغ مهیج باه و حمول او با شیر طلب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او جلای بیاض چشم و زبل او جهة کلف و ثآلیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان سائیده او مقوی معده و جهة اسهال نافع و نشاسته او دفع مضر احشاست چون سوی مقعد گنجشک را پاک کرده در ثقبه گوشش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجربست و چون مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر در زنده در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبور عسل کشته شود انگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور جهة استرخای قضیب و نعوظ مجربست عصیر الرطب سیلانست عصاره سوس رب سوس است عصاره آب فشرده نباتات است اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است عصیب و عصاب شیطرج است عصفر ادرینی عصفر تری باد آورد است عصیفره نبتی گوید بلغة مصر اشترغار است عصبه ریحان سلیمان است و گویند فوس است عصب نوارس است عصاره خشخاش اسود افیونست عصارة القرظ اقاقیاست عصارة مامیثا شیاف مامیثاست عصفور الشوک نغراست عصفور استیاح صفراغونست عصفره جنری زرد است عصفور الجنة خطافست عصی هرمس جلوبست عصفان خنثی است و گویند سقیل است عضاة بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است عضایات اسم جانوران گزنده است عضابه ضنباست عضرس خطمی بریست عطشان دنیا فرس است عطب قطن است عطفل بهرامج است عطاره اسم هندی سنبل رومیست عطموس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب البلسم است عطارد بلغة کهیران روح توتیاست و بعضی زیبق را باین اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و بترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در دویم سرد و در اول سیم خشک و سوخته او در آخر سیم خشک و شرب او جهة صرع مجربست خصوصا با پوسیده او جهة عرق النسا و مفاصل و قطع نزف الدم و اسهال نافع و جهة تب ربع بشرطیکه شارب ندانسته باشد مجرب و ذرور او جهة ناصور و آکله مجرب خصوصا با اندک صبر زرد و آشامیدن سوخته او که کهنه باشد با سکنجبین جهة ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور او جهة قروح اعضای عصبانی و با سرکه جهة سوختگی آتش و داء الثعلب جهة آثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و نگاهداشتن دندان آسیای انسان با استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم موجب عدم بیداری اوست مادامی که برندارند و با خود داشتن او و در زیر سر گذاشتن نافع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی بیندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوان

آدمی که شکسته باشد و بر طرف شده باشد بگذارند التیام میابد و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر و مورا مثل نوره میبرد و در رفع زخمها بیعدیل است عظم السبق عرن است عظایه اسم عربی سالامندر است عظلم گیاه نیل است و قطب را نیز نامند عظا نوعی از صدفست عفصیح نوعی از بلوط است و مذکور شد عفار اسم عربی قطب است عفص بفارسی مازو نامند و درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز و بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقیست در دویم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ او جهة سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ جهة قرحه امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهة جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبوئی عرق و با سرکه جهة قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و بر آمدن ناف اطفال نافع و سوخته آن قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع مله و آکله و دسنون و مضمضه طبیخ او جهة قلاع و تقویه لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او جهة دمعه و سلاق و جرب و آب او جهة سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد مؤثر و نفوخ او قاطع رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کثیرا و شربتش یکمثقال و بدلش پوست انار است عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است در دویم سرد و خشک است و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده جگر و سپرز و ریزاننده حصاة و رافع خفقان و آشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی او و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوت است و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم عقرب باصطلاح کهیران گوگرد است و بعربی اسم گژدم و آن شتباله و جراره و الوان میباشد و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد دشتباله نامند و آنچه دنباله را بکشد جراره و از شتباله کوچکتر میباشد و زبونترین اقسام او سیاه پر دار است و بهترین او مداوا اند دشتباله و بتجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار از او متکون میشود در آخر سیم سرد و خشک و شکافته آن را بر موضع گزیده عقرب به بندند جذب سمیت میکند و آشامیدن برشته کرده او جهة قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزنده مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهة رفع سنگ گرده و مثانه و عسر بول بیعدیل است و اکتحال او را با فلفل و ادویه حاره جهة بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند با سرگین موش بقدر نصف او در تقویه بصر و طلای او جهة ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و شش ماه در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند جهة عرق النسا و فالج و لوا و بواسیر مجربست و طلای برشته کرده او بروغن زیتون که بحد سوختن نرسد جهة رویانیدن موی داء الثعلب بیعدیل و بستن یکعدد عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عصب رافع فالج دانسته و مجربات شمرده اند و آشامیدن او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهمست عقرب بحری ماهی صدفی خاردار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن حیوانست و گزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهة نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهة داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح کهیران نوشادر است و در لغة اسم طایر سبعی معروفست و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دویم گرم و خشک و خون او محلل اورام و زهره او جهة نزول آب و بیاض و تقویه بصر و زبل او جالی کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است عقعق از طیور معروفه از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوع تر و بترکی صقعقان و در اصفهان غلاجاره نامند گرم و خشک و ردی الکیفیة و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره او موروث محبوبی در نظر خلایق است عقار کوهان مالقرحاست و گویند فاوانیاست عقار عقرا حمراست عقار اعرطینثا اسم یونانی و سریانی آذربواست عقار اعیرون اسم سریانی اشراس است عقار اسوسالی اسم سریانی اریساست عقاقیر اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا عقیان اسم ذهب خالص است عقیلا اسم عربی غوره است عقربان بلغة اندلس اسقولوقندریونست عقیدة العنب میفختج است عقده بلغة مصر چوب زرنباد است علوب نوعی از حرشف بریست برگش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون بریزند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند و بغایت مبهی است و سایر خواص در حرشف مذکور است علکه لغة بریست علکه العقعق است علکنش اسم صنف آخر شیل است و بعضی گویند راسن است علک نقل و دو دهیز است و نزد اطبا مخصوص نقل رزخشها است واو در اکثر امور قویتر از دهن صنوبر و الطف و کثیفتر از آنست علکیر نزد جمعی موم کم عسل است که در آشیانه زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی دبنج الکوار است که بفارسی بر موم گویند و آن موم سیاهیست که رخنهای آشیانه را آن مسدود میکنند

در آخر دویم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت سرفهٔ کهنه و ضماد سبوس جهت التیام قوبا نافع و در استحکام
استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع موثر نایب مناب مومیائیست و لهذا مومیائی نخلی نامند و قدر شربتش یکمثقال است که با ده مثقال نبات
یا عسل که با آب شربت نموده باشند بنوشند **علیق** نباتیست خاردار و در برگ و شکل شبیه بگل سرخ و ثمرش در طعم و شکل مثل توت سیاه
و در دیلم بموشش و ببرکی بکوریکان نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در او غالب تا درجهٔ دویم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند همه
اجزاء او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشاء و عصارهٔ مسحوق برگ و ساق تازهٔ او با اندک عسل جهت جمیع اورام
حاره و باده ده سم حضو صا قرحه و دمعه و ورم داخته نافع و کشاینده دمل و التیام دهندهٔ زخمها و حابس اسهال و فضلات و خونست و جهت بواسیر
و سنج مفید و خائیدن برگ او جهت قروح اللثه و قلاع و بدبوئی دهان و آشامیدن او با گلاب جهت حیض مانع حمل زنان و ضماد برگ او مانع زیاد
شدن آکله و نمله و رافع برآمدگی حدقه و لبوا سیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزاء او مقوی معده و منع
او رویاننده سنگ کرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کنندهٔ موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او دو درمست
و قسم کوهی آن کم خار و شاخهای او سفید و ثمرش مایل بتدویر و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او محلل است **علیق الکلب** نباتیست
بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت مورد و شاخهای او با خارهای صلب و برگش عریضتر و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن
سرخ میشود و در جوف آن چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر اوست
که جوف او را پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب بغایت قابض طبیعت و حابس بول است و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت
اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم سینه نافع است **علق** بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم
سیاهیست بقدر انگشتی دارای زرکتر و با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل حجامت
نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامتست در دویم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار و مجفف و مفتت حصاة و قطور او با
روغن بنفشه جهت حرقة البول و حرقهٔ مثانه مجرب یافته اند و مسحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای نخچهٔ او در
روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر و ضماد سوختهٔ او با سرکه یا آب برنج جهت منع رویانیدن موی که کنده باشند مجرب است
علیق القدس علیق الکلب است **علک** اسم چیزیست که قابل مضغ باشد و از هم نریزد مثل سقز و مصطکی و امثال
آن **علک الانباط** علک البطم است و اسحق بن عمران گوید که صمغ درخت پسته است و در منافع مثل سقز **علک**
البطم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دویم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر
بول و مقوی هاضمه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی و شرب او با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس
و زردهٔ تخم نیمبرشت جهت شکستگی اعضا بهتر از مومیائی و رافع اعیاست و چون یکوقیه او را با دو وقیه پیه گرده بز در قدر مصفا بگذارند
و مجموع او را در سه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفهٔ رطوبی معدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضا
و شقاق مزمن خصوصا با قدری شنجرف مجربست و نضمید علک البطم جهت تنقیهٔ زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات
غایره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خوابانیدن او جهت جذب بلغم
دماغی و تحلیل رطوبات معده و تنقیهٔ حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و
مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال **علقه** طفیسقونست گویند اسم صبر است **علقف** هندی اسم فارسی اسقورونست
علوا و **علقی** صبر و نبات اوست **علسنس** سلت است حلوقن یونانی بنفشج است **علک یابس** فلفونیاست
علک رومی مصطکی است **علف** رطبه خشک است **علقم** اسم جنس نباتات تلخست و گویند مراد از او قثاء
الحمار است و بعضی گویند حنظل **علیم** بلغهٔ کسیران زرنیخ است **علوقنس** خنازیست **علیبی** نبات صبر است
علت خندریلی است **علجار** زراح است **علیمره** کرفس است **علج** نوعی از خرز است که با تخم او خورند **عمار**
نک آس است **عنبر** رطوبتیست که مانند مومیائی و قفر منجمد میشود و از جزیرهای بحر عمان و بحر مغرب و چین در وقت جذر
و مد دریا داخل بحر میگردد و صاف او بر روی آب از تحریک موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و او را شامه نامند و آنچه مخلوط
بخاک و ریگ است بجهت ثقل در قعر آب می نشیند و صفایحی و سیاه میباشد و بهترین او اشهب مایل بسفید لست با ده حبه
و خوشبوی باشد و بعد از آن مایل بازرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبونترین او سیاه صفایحی است و قسم مغشوش که با

او را فرو برده و بجهت اضرار رد کرده باشند یا آنکه از جهت افراط ضرر ماهیرا کشته باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را
که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه با وزان مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خائیدن
منقطع نمیگردد و عنبر در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و منقح سدد و عاد
کنندهٔ قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی
و بالخاصیه رافع امراض حارهٔ آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و مغز و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه
و نشش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء و تقویهٔ
حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او با عسل جهت اعاده شباب و با روغن بلسان و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویهٔ
اعضای تناسل و تحریک باه و بر حلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده
منخم و قم معدهٔ جدید و قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزانندهٔ هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان
خون و رقت آن و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و میوهای سرد و تر و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغ قوی
الاثر و باعث غلیان خون و رافع سده دماغ و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبد است و قدر
شربتش یکدانگ و یکمثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی سه دفعه در یکروز خورده شود تفریح او بحد مستی میرسد
و بدلش بوزن او مشک و زعفرانست **عنب** بفارسی انگور و بترکی ازوم نامند بهترین او شیرین نازک پوست بزرگ دانه کم تخم
در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوها و بغایت مسمن بدن و معتدل امزجهٔ غلیظه و صاف کنندهٔ خون و مولد خون صالح
جهت افزونی پیه گرده و رفع مواد سوداوی و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معدهٔ رطبه و ریحی و مصلحش زیره و در ازالهٔ
و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلحش تخم کرفس و ملین طبیعت و شور انتشنگی و مصلح او سکنجبین و غذاهای ترش است و آب
سرد بعد از انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن او بدو روز تناول نمایند و با پنیر و طعام خورده شود
و دانهٔ او در دویم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء و سوختهٔ او جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع و پوست او
مولد ریاح و بسیار بطئ الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل بسردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثقل آنرا بار روغن
زیتون جوشانیده صاف کرده باشند یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است **عنب الثعلب**
بفارسی سگ انگور و بترکی قوش اوزومی نامند و در اصفهان تاجریزی نامند و انواع میباشد هر یک از بری و بستانی و نهر
از آن انواع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج و بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نرجبلی مسمی بکاکنج منوم است و قسم مادهٔ نر بری عنب
الثعلب مجنن نامند و قسم مادهٔ بستانی که بلغهٔ مغربی قنا نامند عنب الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است
نبات او ما بین شجر و گیاه و برشاخ و برگش مایل بسیاهی و عریضتر از برگ ریحان و دانهٔ او زرد مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و بالذت
شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دویم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد
مستعمل دانهٔ اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوهٔ قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چهار وقیه آب او با شکر محلل اورام باطنی
و امراض احشا و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقای حار و حقنه او جهت جنون و شری و تنقیه امعاء و ضماد
او جهت ورم معده و التهاب او و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم ابله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سرد و عصارهٔ او جهت بخور
و فرزجهٔ او جهت رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت عرب و با روغن گلسرخ و سفیداب جهت اورام
حاره و غرغرهٔ او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت مؤثر و بخور و نطول او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش و منی نافع و
گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی لطباط و قدر شربتش تا یکمثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب
او تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقئی است **عنب الثعلب مجنن** نبات او در بارگ مثل کنگر و بخار و ده
و دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر زرعی و در اطراف شاخها غلافی بقدر زیتون و شبیه بآن و بزرگتر از آن و عریض و بار
مثل بار درخت خیار و بعد از شکفتن غلاف شکوفهٔ او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در آن دوازده دانه مدور سیاه و سست و شبیه
بدانهٔ دبق و بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر زرعی و منبتش کوهها و در چهارم سرد و خشک و یکمثقال او بغایت مسکر و زیاده از آن
تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال از آن جایز دانسته اند **عنب الذئب** بترکی مردار عاجی

کوبنده درخت کوهیست نر و ماده است نر بقدر قامتی و شاخهای او بسیار مایل بزمین و با جتری و بنجار و برگش مثل انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی بالزوجه و قبض و گلش زرد و مایل بسبزی و از جنس زعرور است و در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را در ورم دواب میگذارند تا چرک آورده به شود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه ببرگ شمشاد و از آن کوچکتر و غیر جتری و بیخ او عود بر بیست و سایر اجزای او با سمیت است و در بلاد کرمان و لرستان و شیراز کثیر الوجود است و برگ مانند برگ او مسکر است بخلاف بیخ او عنب الحیه شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است عنکبوت بفارسی کارتنه و تبرکی ارومچک و اقسام میباشد و مراد از مطلق عنکبوتیست که در خانها میباشد و سایر اقسام او را نامهای مخصوص است مثل شب در تیلا و غیر آن و مزاج همه سرد و ضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گلسرخ رافع درد گوش حار و تعلیق بگعد او بر بازو و بخور او رافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون بسرکه تر کرده در ابتدای دمل ضماد کنند رفع آن میکند و مجربست و سوخته او جهة جلای باصره و تقویه چشم و منع قبول مواد و حمول او بالشیاف در جهة بواسیر مفید است عناب بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدة خون و جهة سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعده و فساد مزاج و جگر و با سکنجبین جهة حمیات معدلست و اکثار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیه و در مبرودین گلاب و شکر و برگش مغیر ذائقه بحدیکه تمیز طعام نتوان نمود و شرب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر رافع خارش بدن در بیخردی و مجربست و ذرور خشک او در رفع آکله و قروح خبیثه بعدیل و شرب نشاره چوب او رافع حکه و جرب و تشنج و طلای او جابر شکستگی اعضا و بیرون ریختن و حرکت کردن استخوان است و شرب عناب سائیده با دانه او رافع قرحه امعا و صمغ او با سرکه جهة قوبا و با ادویه مناسبه و تنهائی جهة امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش پستان عنقود اسم جنس خوشهاست و هندباء جمع اوست اسم مخصوص نباتیست بر شاخ بقدر سه شبر و برگش مثل سداب و ریزه و شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا و ضماد او رافع اورام حاره و التهاب و مسکن حدة خون و صفرا و قدر شربتش تا سه درهم عنم بلغه تنکابن و دیلم دار و اشنا مند و از شاخهای درختها میروید و غیر معنونه است برگش سبز و با همراه و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر در دویم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض است شربا و ضمادا و حمولا و خائیدن برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد ذرور او جهة جراحات تازه نافعست عنبر بقیع اول بر ماده است و در مغز مذکور میشود عنتاق بزغاله است و در جدی مذکور شد عنزب سماق است عنب الجن فاشرست عنجد عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل است عنصل اسقیل است عنزران آذریون است عنصلی اسم یونانی ثلجم است عنمدم بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است عنقعه اسم عربی مرزنجوش است عنزروت انزروت است عوسج قریب بدرخت انار و پرخار و برگش تند مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و نمیریزد و قسمی از عوسج را برگ مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخهای او تر و ثمرش عریض و با غلاف مجموع او در دویم سرد و در آخر دویم خشک و بیخ او را چون هر روز بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و صاف نموده او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهة جذام مجرب دانسته اند و رافع سودای سوخته است و شرط است که دو روز قبل از آن اسفیدباج با گوشت گوسفند تناول نمایند و روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند و با بد در روز دیگر شرب او که روز راحتست بحمام روند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهة قروح رطبه و جرب و حکه و رافع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصارهٔ تازهٔ او جهة جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهة نمله و حمره و باخنا جهة جرب و حکه و عصارهٔ خشک کردهٔ او و طبیخ برگ او که بقوام رسد جهة جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیده تخم مرغ و با شیر دختران بعدیل و قطور برگ تازه او جهة رفع بیاض مجرب دانسته چون بکرفقه مکرر رسانند و چون بیخ او را ریزه ریزه کرده با مورد بسوزانند جهة قروح مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سر ...

وثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او بسقف خانه و در دروازه مبطل سحر و با خود داشتن مورث جاه است عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا مراد چوب درختیست که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مدتی دفن میکنند در زمین تا بصفات مذکوره متصف شود آنچه زیاده در خاک مانده با سنت و سبک و متقشر میباشد و او را مولد تمیز دانسته و عود قماری نوعیست که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلد آن موسوم اند مثل سمندری و هندی و غیرها و بهترین او سیاه و صلب براق و خوشبوی و تلخ است که در آب نشیند و آن مندلیست و قماری و هندی کم رنگ تر از آن و سمندوری او هنیه غالب و تری و جبلی او با خطوط سفید و هرچه بر روی آب ایستد فاسد است در آخر دویم گرم و در سیم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بعدیل و مفرح و لطیف و منقح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و جگر و گرده و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و رطوبت معده و عفونات و ادرار بول که از رطوبت و برودت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهة ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویه باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعده و مصلحش صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال عود بزی نوع پنجم قسم ماده عنب الدب که بترکی مردار آغاجی نامند و در کرمان بسیار میباشد بسطبری ساعد و از زرعی زیاده و ابلق و باد هنیه و خوشبوست و در افعال ضعیفتر از عود هندیست و بدل او میشود عود الحیه دوائیست که او را اشومن قبروی ذکر کرده و مجمل ازاو کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بلاد بربر و بلاد سودان بسیار خیزد و شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ و تند و در سیم و تریاق جمیع سموم و نگهداشتن او مانع گزیدن هوام و چون مار دارنده او را به بیند حس و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و دهن مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارده است در همان ساعت و شربتش نیم مثقال است عود عطاس العطاس نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بیخ نباتیست بقدر انگشتی و سر او سطبر و طرف دیگر باریک و تند مزه و تیره رنگ و در درون سفید و شاخهای او باریک و انبوه و شبیه بگیاه برنجاسف و برگش شبیه ببرگ زیتون و قبه او کوچک شبیه بابونه و تند بوی و عطسه آرنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال نمایند تازه او در آخر دویم گرم و خشک و خشک او در آخر سیم یابس و معطس قوی و جالی و محلل و ضماد او رافع منش و کلف و برص و خون مرده سخت جلدست عود الیسر نزد جمعی چوب اثاب عورس است بسبب خاصیت او در یسر ولادت و بعضی بجهة قضای حوائج و بسر آن چوب خطمی و چوب محلب و قومی اراک را دانسته اند عود القروح نزد بعضی عاقرقرحاست و بعضی وجست و بعضی گویند بیخ نباتیست با حدت و نبات او شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای او مثل ریباس عریض و در شام بسیار است در سیم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وجست و در بعضی خواص مانند عاقرقرحاست عود البخور عود قماریست عود البرق دار شیشعانست عود التریح اسم مغربی ارعیس است و نزد جمعی فاوانیاست و نزد بعضی ماميران و نزد بعضی وجست عود سیا اسم رومی بسباسه است عود بلسان شاخ درخت بلسان است و در بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل میکنند در جمیع افعال از آن ضعیفتر است عود الفالوذج ابو خلساست عود الوج وجست عود صلیب فاوانیاست عود الدرقه محروث است عهن صوف است عینون سنای بلدی و در مغرب کثیر الوجود است ساق و شاخهای او مابین سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه ببرگ مورد و در هر شاخی گلی مدور و بقدر درهمی زهر ح دانسته اند در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهة درد درک مفید و بغایت مورث کرب و مضر حشاست و صنف دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای او دراز و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا و بغایت الیه تر از قسم اول و جهة درد مفاصل و اثال او نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهم است عین الدیک بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل به پهنی و درخت آن قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه بحلم و از جبال رکن آرند و نزد بعضی ثمر بقم است در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحه است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یک مثقال و باید که با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند عیند بجلزاول نباتیست کوهی و شاخهای او بی برگ و گلدار و در رفع جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند عین الهدهد

و مایل بسیاه و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ... صح

فصل الغین مع الالف

اسم مغربی اذان الفار و میست و در افریقیه بجهة عرق النسا استعمال مینمایند عین البقر نوعی از انکور و بلغهٔ مغربی نوعی از الو است
والحوان را نیز نامند عین الاعلی اقحوانست عیسوب اذان الفار است غلیثیه بلغهٔ اندلس رعی الحمام است عین السرطان
سپستانست عین الجمل بلغهٔ شام قسم صغیر اقحوانست عبدان اسم جنس شاخ نباتاتست و بلغهٔ شام دار شیشعان را نامند عیزران
زعرور جبلی است عتبام اسم عربی درخت غربیست و نزد بعضی درخت خیار و نزد بعضی سفید دار است عیدان البطباط اذان الفرست عین
الحیوان بلغهٔ اسریان زیبق عین الهر سنگ مشهور است و در طب نفعی از آن سنگ ذکر کرده اند غافث ثمار مثلث و کسر فا شکوفه
کیاهیست کبود مایل به بنفشی و طولانی و تلخ و باعفوصه و برکش دراز و عریض و زغب دار و از وسط بر کها شاخ مجوف خشونت دار میروید و
قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و بول و شیر و عرق
و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جگر و ذرور آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها و حمول او مدر قوی حیض و گویند مضر
سپرز است و مصلحش افسنتین و بدلش مثل او اسارون و نصف او افسنتین و شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درخت
که تا هزار سال باقی میماند و نزد یونانیین بغایت محترم بوده برکش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق
و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانه او اکثر از سایر اجزا و طبیخ برگ او
موافق رحم و مثانه و ضمادش جهة گزیدن زنبور و بابان و بدستور جهة تسکین دردهای بادآور و جو رسته و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة
درد دندان و پاشیدن آب او در خانها جهة گریزانیدن هوام و شامیدن او منقی و افتراش او باعث گریختن هوام و مگس است و حب الغار
محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده و تعلیق جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و
امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة و سپرز و حصبه و دوسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهة قرحهٔ مجاوریه و قطور
او با روغن گل و سرکه جهة گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهة بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یکمثقال و بدلش سه دانگ
یا حب محلب یا حطیانانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح او کتیرا و فرزجه حب الغار مسقط جنین و سعوط او جهة لقوه
و جلوس در طبیخ او جهة امراض مقعد و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر نه قیراط جهة اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع است
و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از
طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد از دواج میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را
پخته آنچه بر روی آب است بردارند و یا از عصارهٔ برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح دهنهای رگها و محلل و رادع
اعیا و در عصب و قشعریره و تبهای بارده و در دگوش و نزلات و جرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضا
و سعوط او جهة شقیقه و شرب او کشنده کرم معده و مقئی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خامازافنی گویند و ساقهای او
بلندتر و برکش عریضتر و خشونتش بیشتر و در مغرب با او دباغت میکنند حمول عصارهٔ او مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن
مغص است غالیون در قانون بحرف عین مذکور است و بلغهٔ یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه آن نبات حکم پنیرمایه دارد در بستن
شیر برکش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو نزدیک آبها ایستاده میروید در اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد
گل او جهة سوختگی آتش و قطع خون جراحات و بارهم گل جهة اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است
غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک در افعال مثل بط و از آن گرمتر و غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهة
ریاح و بحت شکم و استسقا و درد مفاصل شربا و ضمادا نافع است غالیس بلغهٔ یونانی بمعنی منتن الرائحه است و در قانون در حرف
عین ذکر یافته و غالویس لواو نیز آمده و در طبرستان پلهیم نامند و در لستانها و خرابها بسیار میروید و بقدر نبات الحجره و برکش
بابلاست و بدبوئی و گلش سفید و جرم مانند گل ثبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میشود و در دار المرز سرکه
را با آن رنگین میسازند و بیخ او سفید و با تجویف در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم حن
انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی جهة سرفه کهنه و بهق و ضیق
النفس و ربو و درد سینه معتدل و چیزی دیگر قائم مقام او ندانسته اند و مفتح سده و مفتت حصاة و مدر حیض و بول و محلل ریاح
و جهة جرب و حکه و بالخاصیه جهة علل صفراوی مفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهة پاک کردن چرک معادن
مؤثر است و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سوداوی رقیق و سریع العمل است غاریقون جزیست

شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم آورند و در جوف درختهای الجیره و جمیز و امثال آن بسبب تعفن متکون میشود و مانند قارچ که از درخت بلوط میروید
و بهترین او سفید سبک و رزنست که با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد این قسم را انثی نامند و قسم زراوی طبقات
و در صفات بخلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم مند و شرط است که بدون کوفتن
بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و اجزای بقیه او شبیه بناخن چیده است باند چه هرگاه کوفته شود اجزای ردیه هم از پرویزن میگذرد
و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل
نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و با زهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی
دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دهن عضل و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و بارب سوس و انیسون جهة
درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهة قطع نزف الدم و با فادانیا جهة صرع و باربوندچینی جهة امراض جگر و معده و تبهای
جهة ترش شدن طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهة سنگ گرده و مثانه و درد کمر و احشا و گرده و با شراب جهة سموم و با سکنجبین جهة سپرز
و یرقان سددی و با مثل او اسارون جهة استسقا و با عسل جهة قولنج و انواع ریاح و با صبر جهة عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبه و لرزه و امراض
اعصاب و اختناق رحم و قرحه آن و با چند جهة اقسام قولنج و حقنه او جهة تبهای دائمی و قولنجها و غرغره او با مفیختج جهة ورم بارده حلق
نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام رتیلا و مهلک و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جندبیدستر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش
نصف او شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع او ربخیل و نزد جمع دیگر دو چندان بسفایج است غالیه از مرکبات قدیمه و مخترع جالینوس
است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و حسن لبه و عرقهای خوشبو ست که بحسب احوال عود و مشک در آنک موم و ادن و امثال
او اضافه نمایند و در دستور بت چند قسم او مذکور است جهة اصلاح حال رحم و تقویه دل و لذت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر
و تقویه قوتها و ارواح و اعضا مؤثر است غازایاقی اسم ترکی گیاه آطریلالست و در لرستان و کوهستانهای قازان نامند غاسول
رومی ابو غالس است غاسول اشنانست غالی اسم یونانی لبن است غالبس بفتح عین و تشدید با اسم عنب
الذئب است غالوطی اسم یونانی ترمس است غاغاطی اسم یونانی حجر لحاغیطوس است غاغه فودنج است
غابانک شابانج است غبیرا بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند و بهترین او بزرگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم
خشک و قابض و قلیل الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی معده و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ
و جهة قی و اسهال صفراوی و سحج و سیلان رطوبات و سرفه حاره و صداع نافع و مضر قوه هاضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه
عدد است و شکوفه او سفید مایل بزردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا زنان در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح
و مقوی دل و رافع لرز و تبهای بارده و جهة امراض جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ
و مثل فالج و کزاز نافع و عطر او در روغن زیتون جهة مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و قدر شربتش یکمثقال است و
عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن و از آن ضعیفتر است غبار الرحی بفارسی گرد آسیا نامند
و سعوط او جهة قطع رعاف و ضمادش جهة منع ریختن مواد بچشم و تقویه اعصاب نافع است غباریه عنب الذئبست غبری
درخت سدر خاردار است غداف نوعی از کلاغست بقدر زاغچه و اغبر و سیاهی غالب و منقار و پاهای او سرخ نیست
بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پاهای او سرخست گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او بالشبت جهة
ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره او جالی و تند و رافع آثار و مقوی باصره است غراب اسم جنس کلاغ است و
ابلق او را غراب ابقع و سیاه و بزرگ او که موسوم بغراب اسود است بترکی قوزقون گویند و سیاه و کوچک او که در کشت زارها
بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از کلاغ الزرع کوچکتر و منقار و پاهای او سرخست بفارسی
زغن و زاغچه گویند و غیر غداف است و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف اوست و کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک
و خوردن او در قطع باه مجرب دانسته اند و تعلیق چشم او مورث بیخوابی و اخضاب خوردن گوشت او بغایت ردیست و زاغ
بغایت ردی الغذا در سیم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهة ریاح رحم مفید است و چون بیضه
او را در ظرفی گذاشته با براده حدید در شیشها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود جهة خضاب مجرب
دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ او تغییر نمیکند و در تغییر رنگ و ضخ در دیانیدن موی مجربست و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم

الغین مع الباء

الغین مع الدال

الغین مع الراء

وخشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهه بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهه برص و جمیع آثار
نافع است غری بفارسی سریشم و بترکی بالوشقان و آن عبارتست از چیزهای چسبنده که وصل اجسام باو کنند و انواع میباشد
و مراد از مطلق او سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشکند بتفاوت مراتب غری
الجلود سریشمیست که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیده بعمل آرند تا مهرا گردد و بگذارند تا صاف گردد و عمل اعاده نمایند تا بحدیکه جرم
او از آب متمیز نشود آنگاه در آفتاب چندان بگذارند و برهم زنند تا بحد انعقاد رسد و بهترین معمول او از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و
شرب او جهه قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد او جهه ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و دفع
برص و بهق و دمق و قیله و جرب متقرح و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته مغسول او قایم مقام توتیاست غری السمک طوب بمجمد
که در شکم ماهی چینی دراز که خنزیر البحر نامند و مثال آن بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در جمیع
افعال مانند آن و مداومت آن ازروزی یکمثقال تا دو مثقال مجربست جهه سل و ضمادش جهه نقاق رخسار و برص مفید و انچه از انسان
و برنج و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست و سریشم نیز در صنایع غریب عجیب الفعل است و در دستورات مذکور است
غرب درختیست عظیم و در اصفهان سک و در تنکابن و دیلم او جا نامند و گویا این اسم مشتق از آطاء یونانی باشد در دوم سرد و خشک
و قابض و مجفف بلغم و شرب برگ او با فلفل رافع قولنج ایلاوس و محض و با آب نافع حمل و گویند بتجربه رسیده است و ضماد
برگ تازه او جهه جراحات تازه و آب فشرده او جهه رفع سیلان چرک اعضای باطنی و سده جگر و غرغره او جهه اخراج زلو که در حلق
مانده باشد و ذرور خشک او جهه اکله و جراحات مزمنه مفید و بیخ مسحوق او که با عصاره برگ او در روغن گل و پوست انار طبخ دهند جهه
درد گوش بغایت موثر و نطول طبیخ او جهه نقرس و رفع نخاله موی و شکوفه و پوست درخت او جهه نفث الدم و ضماد پوست سوخته او
با سرکه جهه ثالیل و ذرور شکوفه او جهه خشک کردن جراحات و صمغ درطوبت سایله او جهه جلای بصر و بیاض و رفع وشم و آثار بعد از
و چوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نصف وزن او اقاقیاست عرقد نوع سفید
بزرگ عوسج است عزز بلغه شام نوع کوچک عصی الراعیست غرسارس است غربیب نوعی از انگور سیاه است غرم
اسم فارسی میش کوهیست عرنف اسم یاسمین است عرجج اسم فارسی شونیز است غزال بفارسی آهو و بترکی غزال نامند
جیران و بچه او را تا شش ماه طلی و از شش ماه تا سه سال خشف و تا شش سال راطبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید
اقرب بمزاج انسانست و موافق مزاج مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهه خفقان و یرقان و فالج و
امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق او جهه سرعت
نافع و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را صغیر و نمک پاشیده خشک
کنند فرزجه او قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای مطبوخ او در سرکه جالی و جهه اورام بلغی و نهیج مفیدست و آهوی
چین که مشک از او بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ منحنی و بجدی دراز است که بدنباله او میرسد بسیار سیاه
و او گرمتر و خشک تر از سایر اصناف آهوست غزل الماء طحلب است غسل خطمی است غسول اشنانست و اذخر را نیز نامند
غسلج اذ یواست غسالج است غضار صینی کاسه صینی است سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه و لعاب
مجفف است و غضار مطلق کاسه سفالین فرنج است غلقی علقه آوز جمعی بجنیست بقدر ترب و ثمرش مثل کبر و ثلث
و برگش شبیه بناخن و در جوف ثمر چیزی مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود و صلب و شیر که از او حاصل میشود مسهل قوی و مهلک و طلای او
رافع ثالیل است غلیجن اسم یونانی فودنج است غلیجن اغریا اسم یونانی شنکطر اشیع است که فودنج جبلی باشد و
غلیجن بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوهست غلوقس اسم یونانی طیوراست غلوفن اسم یونانی مابیاست غلوفرا
اسم یونانی اصل السوس است غلیواج اسم فارسی حداة است غلوفا ربیست عمامه اسفنج است غندب اسم
عربی عنکبوت است عنصم ضانست غوشه بلغه ماوراء النهر بهترین اقسام قطر و موافق محرور المزاج و دیرهضم و مضر معده
و مصلحش مربای زنجبیل و گلقندست غوره اسم فارسی حصرم است غوره خرما بچ و بسراست غوشار اسم
بیخ نباتیست کمتر از زرعی و سر شعبه غوغا اسم صفهانی شجروست غیان زیبق است غیم اسفنج است غیفیطس
سنبل الطیب است حرف الفاء فا و انیا بیخ نباتیست کمتر از زرعی و سر شعبه قسم نراو شبیه به نبات زرد

نعین نشع
مع السین
مع الضاد
مع اللام
مع المیم
مع النون
مع الواو
مع الیاء
لف
حرف الفاء مع الالف

و بخش بکعد و بقدر شبری و بسطبری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده کرده و لهذا آنرا عود الصلیب نامند و قسم ماده را
پنج هفت هشت عدد میباشد شبیه ببلوط و جوف او بخط صلیبی و ساقش مثل کرفس بری و گلش بنفش مایل بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه
بغلاف بادام و دانهای او مانند دانه انار بسیار سرخ و وسط دانهایا مایل به بنفشی و باقیش دیگر و از مطلق فاوانیا قسم نر او است و قوتش
تا هفت سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده اند که چون آفتاب در میزان بوده او را بغیر آلت آهنی قطع کنند
آثار او بالخاصیه موثر است فی الا منحصر است در افعال مزاجی و انچه با خطوط صلیبی باشد در خواص او بهتر از زمرد دانسته اند و محلل
ریاح غلیظه و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوه قابضه و مقوی جگر و گرده و جهه صرع بغایت نافع حتی تعلیق او و مطبوخ او
در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و بخور او جهه اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهه صرع و ضربه و سقطه
و رفع آثار بشره و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا و شربتش یکمثقال و بدلش در صرع زمرد است و در سایر امراض زراوند
مدحرج و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نفث الدم و جهه فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده عدد او با شراب قابض
جهه نزف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهه کابوس و صرع و جنون و وسواس و بخور ثمر او جهه
صرع و جنون و تعلیق او جهه رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهه صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه بسته باشند
و حایض او را مس نکرده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشند جهه عسر ولادت و رفع سحر و هیبت او در نظرها مجرب دانسته اند و گویند
در خانه که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند و چون قمر بنظر تثلیث بزهره داشته باشد در زیر سر خصم گذارند موجب الفت دایمی
شود فاوا مجهول الماهیه است و رازی گوید دوائیست که از ترکستان آرند جهه رفع سمومات خصوصا شوکران نافع است
فادخ بکجای بمعجمه بلغه هندی اسم بندق هندیست و مولف اختیارات اشتباها حجر السم گرده گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی
و بعضی مایل بسبزی و بر نیکجای دیگر است که چون بر روی سنگ باز زد چوبه بسایند برنگ پسته شود و در آتش نمیسوزد فادزهر معرب
از پادزهر است و آن عبارت از چیزیست که حفظ روح حیوانی از ضرر زهر ها کند و از مطلق مراد او بهیاه و زهر معدنیست و مولف اختیارات منحصر در حجر
التیس و حجر الحیه دانسته و خلاف جمهور است فاغره بفارسی فاغره و کبابه دهن گشاده نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و
تا بنصف گشاده و در جوفش دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از هند و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر او خشک
و با قوه محلله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهه اسهال مزمن و جنون و ریاح
غلیظه و امراض بارده دماغی نافع و لخلخه او و بوئیدن او جهه تقویه دماغ و دل مفید است و مصدع محرور و مصلحش کافور و نیلوفر و
روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهمست فار بفارسی موش و بترکی سیچقان نامند در سیم گرم و خشک و خوردن او مورث
نسیان و اخلاق ذمیمه و دزدی و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ
او رافع عسر بول و خون او جهه قلع ثالیل و مسامیر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باسرکه باشند جهه رویانیدن موی داء الثعلب و شرب سرگین
او مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن بغایت ملین طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش نیم درهمست
و بخور او باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخم پلنگ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد و مکرر تجربه رسیده
و لهذا در ولایت دار المرز بجهه زخم پلنگ در میان آبهاء مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش عبور نتواند نمود و او در این اعصار نقص آید
فاره ابیش بیش موشانست و مذکور شد فاشرا لغه یونانیست و بفارسی هزار جشان و در تنکابن و طبرستان انا ملک نامند
نباتیست شبیه بتاک انگور و خار دار و برگش املست و مایل بتدویر و برمیج در خودی چند و ثمرش بقدر نخودی سرخ و براق و خوشه دار و در
زمستان ثمرش بی برگ میماند و در آخر دوم گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ و با حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم
هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا شیر و مفتت حصاة و جهه ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند و جهه
صرع و نسیان و سدر و فالج و با عسل جهه سرفه کهنه و تشنج و عضل و درد معده و درد پهلو و ریاح معده و امعاء و با ماء العسل مسهل بلغم
و مقیی قوی و قدر شربتش تا یکمثقال است و آب او که در بهار او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقیی قوی و قدر شربتش یکمثقال و
از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهه سپرز و با سرکه جهه جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی و گشودن دبیل
و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع و روغنی که در بیخ او جوشانیده باشند جهه جمیع دردهای بارده و بواسیر و حصف و رفع چرک زخمها و تحلیل

صلابات و اگر سنجه ازاله آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین مؤثر و گویند اکثار بیخ فاشرا و ثمرش مضر سر است
و مورث اختلاط ذهن و مصلح او بعد از قی کردن خوردن ربوب و ثمر او در افعال قریب به بیخ او و ضمادش سترنده موی و خوردن شاخهای تازه
که بچه باشند رافع وجع فؤاد و درد معده و مسهل و مدر شیر است و بدل بیخ ثمر او بوزن او در وجع و نصف او ببابه است فاشرشتین
نباتش در پیچیدن بجاور خود شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی تنش بندان نامند و ساق او سیاه و ثمرش مثل فاشرا و
سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است فاغیقن
لغة یونانی و بمعنی دواء الرتیلا است از یک بیخ او دو سه شاخه میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برگش باریک و گلش سفید
و شبیه بسوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود
در سیم گرم و خشک و برگ و تخم و گل او جهت گزیدن رتیلا و عقرب و رفع مغص سریع الاثر است فانید در سکر مذکور شد و در فانید سنجری
و خرابی اختلاف کرده اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خرا... است و بی آرد جو سنجری و آن منسوب بسجستان و از ترنجبین صاف ترتیب میدهند
و گویند منسوب بشجر بضم شین و حای مهمله است که بلدی از عمانست در حراره معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه و سرفه مفید است
فافیر بلغة مصری قسمی از بردیست که کاغذ از او میسازند فاخته مرغیست خاکستری رنگ و طوق دار قریب بکبوتر در آخر دویم گرم و خشک و
مهرای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سدد نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیرهضم و مصلحش شکر و دوغها و کثرا است
و قطور خون گرم او جهت بیاض چشم مؤثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نضج اورام مفید است فاسی تخمیست سرخ و خمیده و تلخ
و غلاف او مثل غلاف خرنوب و برگش مثل برگ نخود و در میان گندم و جو میروید و بیونانی اندروصارون مینامند در اول گرم و تر و لطیف
و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه او با عسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده
کرم معده است و قدر شربتش دو درهم است فارنه فاغره است فافور اسم عربی برنجاسف است فارلوخیا بلغة یونانی بمعنی حشیشة
الدحش است فاغیه بغین معجمه شکوفه حناست و در اینجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفه هاست و بعین مهمله بیخ او سبید است
فالنجیطر و فالانجقون فالنجیقن است فارسیا اسم یونانی جوز است فانافس اسفیوس اسم یونانی دوقوی کبیر است
فانافس حمزونیون دوقوای کوچک است فالاهس فاسی است فاراسامی اندروطوم است فاعنیس مرزنجوش
است فارس الماء صطراطیقوس است فالبشس الیونانی باقلیست فالبش بنبطی جامه است فارنقا بلغة
یونانی حنبه است فافش اسم یونانی بطیخ است فافروس اسم یونانی بردیست فاسطره اسم یونانی جند است و بتاء
منقوطه نیز آمده است فاحشه جندبیدستر است فانافس اراقلیون نبات جاوشیر است فاغوشش شطرج
هندیست فالرغوس لقلق است فاها اسم هندی حنظلیاست فاتل الرهبان نباتیست بقدر زرعی و تیره رنگ
مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا
و رودخانها و ریگ زارهاست در آخر دویم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و
ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان و فسخ عصب و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم
و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و محلل ریاح و مولد باد است فتیله بفارسی شافه نامند جهت تلیین طبع و جذب مواد
از اعالی بدن مستعمل است و در جمعی که قوه مسهل نداشته باشند بدل حقنه و قسمی تمام او در دستورات مذکور است فتیت نان خشکی است
که بسیار نسائیده باشند و مستعمل او از نان گندم است قلیل الغذا و مجفف رطوبت معده و مولد ریاح و سوداء و دیرهضم و منفخ
احشا و کهنه او بسیار زبونتر و مورث قولنج و مسدد و مصلحش شکر است فتاطه سبیاست فجل بفارسی ترب نامند بری و بستانی
و شامی میباشد و شامی آنست که تخم شلغم را در بونه ترب کرده غرس نمایند یا بعکس و بری او شدیدتر از بستانی بدرازی برگهای
او میبت و قوتش بخردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عبارت از اوست و بستانی را قسم سفید و سرد و سیاه و قویتر از سفید
مستطیل و تخم اقسام او قویتر از سفید مستطیل سایر اجزاء او و بعد از آن پوست و برگ ریزه آن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت
او بمراتب مذکوره تا سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و منفخ ریاح و محرک آروغ و با اندک تلیین و نیکو
کننده رنگ رخسار و مداومت خوردن او باعث روئیدن موی که ریخته باشد و آب او مفتح سدد و معین قی خصوص با عسل
تناول نمایند و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر فطر مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن

آن عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقربست و طلای او بر بدن مانع مضارت هوام و آب شاخهای او که بدو سن
برگ کرده باشند بقدر یکوقیه جهت استخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل مکرر
جهت اخراج زرداب و مستسقی نافعست و چون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهت درد گوش سریع الاثر و چون ترب را
سوراخها کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جا بداده ثقبها را با پارهای ترب مسدود نموده در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند
در اخراج سنگ مثانه مجربست و باید سه روز بدستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن اخلاط و مضر سر و حلق و دندان
و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد او جهت رویانیدن موی داء الثعلب و جوششهای آبدار مفید و پرورده او در سرکه
قاطع اخلاط غلیظه و صلاضری در او نیست و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقیی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن
مار شاخدار و در سایر افعال قویتر از اصل او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم او و با سکنجبین بغایت منقی جگر ... و ورم سپرز و ضماد او جهت
قوباء و با سرکه جهت زخم خانقرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و قدر شربتش از تخم او یکدرهم و از آب او
سی درهم و از جرم او بیست درهم است و بری او بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل نیست و شامی او را قوتش مرکب از شلغم و
ترب بستانی نیست و کمتر از شلغم و ترب بستانیست و ضعیفتر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمکست و روغن
ترب که از آب و برگ و تخم او که در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار مسخن و قائم مقام روغن زیتون کهنه در روغن بلسانست و لطیف و
گرمتر از روغن بیدانجیر و محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن او با فادزهر جهت گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع تشنج که بعد از امراض بهم رسد و جهت
فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلای او و در درد گوش و ریاحی که در گوش بهم رسد نافعست و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را خورده
بگذارند متعفن شود و کرمها از او متکون گردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند و آن را حل کنند در حل معادن معدل
و افعال غریبه از او میآید فجل بابحشقی فجل شامیست فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی
و متخلخل و طعم و بوی او تند و نبات او شبیه بکاهو و شیردار و سفید و با شعبها و خارناک و قسمی از آن برگش و خارش تندتر و شیرش بیشتر
و از بلاد سودان خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی او بشامه نرسد از دور جراحت بان میرسانند و یکدفعه شیر بسیار فرو ریخته در شکنبه
جمع میشود و پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش او شبیه بانزروت و بعضی در آب زود حل میشود و بخلاف غیر مغشوش و بدستور
مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوه فرفیون تا چهار سال باقیست و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند هیچوقت از قوه
نمی افتد و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که او صمغ درخت مازریونست و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک و ملطف و لعابات
محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و رفع مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع
و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم رسیدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حدت و سوزش
او در چشم مدتها باقی میماند و سعوط او با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمره چشم و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن میباشد
و طلای او رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام رافع سمیت او و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض
اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض مخصوص مجرب
و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست و بخته او که با نمک سائیده باشند فرزجه او جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویه رحم
و رفع بدبوئی او بیعدیل و مصلح او مقل و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش در
استسقا مازریون و در قولنج چند وزن آن داد و موجب اختلاط عقل و التهاب معده و دماغ و در بعضی قابض با فراط و رافع او نزد قوی دل
آب میوه است و در بعضی مسهل مفرط فراسیون نباتیست مابین شجر و گیاه و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و مربع
و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مهین و مایل باستداره و چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق او
و بعضی گلش مایل بزردی و بعضی را بازرقی و منبتش خرابها و کوهها و در آخر ثور و اوایل جوزا گل میکند و قوتش تا شش سال باقیست
و مؤلف اختیارات کراث جبلی دانسته و از انجهت فراسیون نزد عطاران این بلاد معدوم است در دویم گرم و در سیم خشک و مفتح
سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و قوة
تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و اشباه آن و طبیخ او با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت
ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات او بیعدیل و با روغن گل و روغن زیتون جهت درد معا

(ب)ا ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و خوابیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه
و داحس و بردن گوشت زاید زخمها و تحلیل خنازیر و تفتیح دمل و کشودن دمل نافع خصوصا چون تازه او را با به کرده بر کوبیده باشند و بر درد
بنفشه جهت شقاق پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای مطبوخ او با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه
و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویه باصره و بردن زردی و یرقان که در چشم
باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و جساوه و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و مضر مثانه و کرده و بحدیکه گاهی
او موجب ادرار خون شود و مصلحش کتیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه و پادزهر رافع ضرر و مقوی آنست و قدر شربتش تا سه درهم
بدلش در امراض سینه برسیاوشان و دو وزن او و در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و امسون است و چون زمین را
مغاک کرده باتش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را در او فرش نموده علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن
بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند تا گرمی خاک مغاک برطرف شود و در رفع امراض این شخص مجرب دانسته اند
و چون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات
و مواد بارده بغایت نافعست **فرنجمشک** معرب از برنجمشک فارسیست و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد
زیرا که منبتش سنگلاخها و نباتش و ساقش مدور و پر شاخ و برگش مثل برگ سوسنبر و تند بوی و با عطریت و بستانی را ساقش مربع و
برگش مانند ریحان کوهی و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابها در آخر دویم گرم و خشک
و بری گرمتر و قویتر است مفتح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبوی و در افعال
بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهة وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارده و برانگیختن اشتها و رفع
سپرز نافع و مولد مره السودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درهم است و بدلش سوسنبر است و تخم او بار
خشک و مجفف منی و مولد رنگ که ضنان گویند و هاضم و نفوذ آرنده و شربتش تا دو درهم و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه
داخل کنند مانع فساد آنست **فراخ** بفارسی جوجه و بترکی فرنگ نامند و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام
مذکور شد و ماده و بچه کبوتر بچه باد و به حاره و سیر مولد مواد جذام دانسته اند و بچه او مقوی قوه باه و گویند خروس بچه بخاصیه
مضعف باه است **فرس** بفارسی اسب و بترکی آت نامند گوشت او در آخر دویم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت
قلب و مهیج سردین و سوخته او قاطع اسهال رطوبتی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش جهر الجنین و آشامیدن دوغ و ابازار است
و در تقویه باه با شیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم او از سموم و ظلای
او تغییر دهنده رنگ صبح و ذرور جلد سوخته او با موم رافع جوششهاست و گویند چون دندان آسیای او را بر ساق بندند از هر
ماندگی نیاید و اگر پای حیوان چهارپا را بدم اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بگشند کیک داخل آنجا
نشود **فرزدود ماهان** رازی گوید قطلب است **فرصاد** اسم عربی توت سفید است **فرفین** اسم مغربی بقله الحمقاست
و اندیقون نزد بعضی مسمی این اسم است **فرفخ** بقله الحمقاست **فرفیر** بکسر فا اسم فارسی بنفسج است **فرفار** درختیست بقدر
چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار است **فرسته** اسم عربی شیر است
که با زرده تخم مرغ که باتش نرم بجوشانند و غلیظ شود و شبیه آغوز شود و در افعال مثل لباست **فرکیه** آش حلیم است **فرو** قنفذ و ال
و جرم رانو شبیه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرها **فرسطادیون** رعی الحمام است **فرلقه** حلبه است **فرندس** اسم
مصری ارساست **فرار** بلغه اسیران زیبق است **فرانجیف** حمار وحشی است **فرسلون** طلق است **فرفت**
شاهترج است **فروسیمون** اسم یونانی ارنب است **فرسیون** اسم عربی نوعی از بادآورد است **فرد** همان
بصل است **فرانیان** اسم یونانی زبد البحر است **فرنسا** اسم رومی کبابه است **فرطس** اسم یونانی مارشاخ دار است **فرجمید**
تمیمی گوید عجم الزبیب و عجم العنب است **فرشک** اسم هندی خطاف است **فربهی** اسم فارسی سمین است **فرنک** و **فرزه**
اسم ترکی فراخ است **فرنی** اسم فارسی حلبه است **فستق** معرب از پسته فارسیست درختی است شبیه بدرخت بطم
و غیر مقشر پسته را قوتش مدت مدید باقیست و مغز او تا سه ماه و البیمو حافظ او است مغز او در دویم گرم و خشک و نزد بعضی
در اول تر است و مسمن و بارطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و خون صالح و موجب فربهی

الفاء مع السین

بدن و مقوی معده و فم معده بحدیکه سایر لبوب ماکوله با او نمیرسد خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهة درد جگر
و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویه دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع
و مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در
حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و مقوی معده و دل بغایت و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویه دندان
و خوشبو کردن دهن و رفع قلاع و پوست سفید او که صلبست طبخ کامل داده باشند جلوس در آب او جهة خروج مقعد مجربست و نطول
طبیخ پوست درخت و برگ او جهة درد مقعد و رحم و جرب و حکه و جلب نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی از آن جهة ریختن
ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیه مضر معده و سعوط او با مشک جهة تقویه حافظه و
قوه و تنقیه دماغ مجرب است و با عنبر جهة ازاله وسواس و مواد سودا و رفع سموم مجرب است و خواص ثمر درخت پسته که مغز
بند و در برغنج مذکور شد **فشافش** بفارسی سانش نامند حیوانیست بشکل عدس و بسیار بدبوی و در مزاج قریب بذراریح و را
او جهة اختناق رحم و درد آن و شرب او با سرکه و شراب و غرغره او جهة اخراج زالوئیکه در گلو مانده باشد و گذاشتن یا شیده او در قضیب جهة
احتباس بول بسیار مؤثر است و بلع کردن یکعدد آن جهة گزیدن مار شاخدار و چون در لقمه بقلابی گذاشته بلع نمایند جهة تب ربع
بعد نایبه اند **فسلیوکن** اسم یونانی بذر قطونا است **فسوة الکلاب** اسم مصری غاریقون است و نزد بعضی بنات الحبحب
فستق الهاویه حب البان است **فسوة الضبع** فقل است **فنیا** اسم عبرانی فاقله است **فسواسر** این اسم
عبرانی اصابع صفر است **فشغ** بفتح فاء و شین و بغین معجمه انجبار است که بجاور خود می بچسبد که او را بپوشاند و فاشرا
اشتال او را از این جهة فشاغ نامند و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر و خار او کمتر و ثمرش
خوشه دار و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم او گزنده زبان و بیخش صلب و سطبر و منبتش آجام و بدستور
در مواضع درخت هم میروید و قسمی از او بیخدار و دانه او بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور او خط سفید
میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از او میباشد و قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه
و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه غریزیست و چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را بتدریج از آن بدهند در تمام حیات
سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش یکمثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث
دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است **فضفضه** معرب اسفست فارسیست و در رطبه مذکور شد **فضیل** بچه شتر
فضا بکسر فا عجم الزبیب است **فضه** بفارسی نقره و سیم و بترکی گومش نامند و تکون او از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد
بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس گردد و تجزیه او کبریت که تکلیس او نموده مثل خ زیبق را منعقد میسازد و
در اول سرد و خشک و گویند معتدلست و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهة خفقان و بدبوئی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت
بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقاء و سپرز و سنگ مثانه و گرده نافع و ضماد او محلل اورام و باریک مفتول
رافع بواسیر و در اکحال جهة بیاض و جهة تقویه باصره مفید و منقی امعاء و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است و گوگرد خام باعث سیاهی او و
نمک تلخ رافع آنست و گویند گوگرد غیر خام معدل او و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح حاره و منقی منطرقات مشاکل خود است و
خوردن اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تفریحست **فطر** نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار
کوتاه و جوف او مملو از صفایح و ماکول او بترکی کبابک و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماه هم جنس ماکول و غیر ماکول آنند و نزد بعضی فطر
مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هر چه بی لزوجه و بی رایحه بد و سفید یا مایل بتیرگی باشد و گویند که از زمین خوب
روید و بدستور از سرگین و جیفها مانند او برآید کشنده میباشد و گویند سفید ماکول و تریاق نوع سرخ اوست و ماکول او در دویم سرد و
تر و اکتحال آب تازه او جهة بیاض و تقویه باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را با او پرورده کنند و شیده
و خشک او رافع اسهال و ذرب و زلق الامعاء و ضماد او با سرشیم ماهی و سرکه جهة فتق و قیله و برآمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او
قاطع نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بجهة افراط متعفن شود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته
و بهترین مصلح او آبکامه و خردل و پختن او است با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده
و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن او از خواص اوست که هر حیوانی

الفاء مع الشین

الفاء مع الضاد

الفاء مع الطاء

کسی را بگزد که قطر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوائی علاج او میکند و هرچه در زیر حم شراب و سرکه رد بدبو
او کشنده است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرکین مرغ خانگی است **قطراساليون**
یونانی و بمعنی کرفس کوهیست و او را کرفس صحری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه بنانخواه و خوشبوتر از ان و شدت آ و بهترین اجزای ان
تخم او در سیم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بقادر ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و منهی
و بغایت مفتح و جهة مغص و درد پهلو مفید و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس خطی را بجای او استعمال مینمایند
و او مدر و مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نبات او عریض و با اندک حدت و تیز کل
او مثل چتر شبت و در سکابین و الیم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از قطراساليون دانسته اند و جمعی مثل ان سه آنند و او مدر عرق
و رافع عرق النسا و تهیج و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاء الله مذکور خواهد شد
قطیس و قطوس حب الآس است **قطیران** بهمیز مایه است و زبو شرین اقسام ماهیهاست **قطوریدس** اسم یونانی زجاج است
قمع بترکی دبلان و بفارسی کشنج نامند و او غیر اقسام قطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین بد
آبها متکون میشود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از قطر ماکول و غلیظ است و اصلاح او بدستوریست که در قطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است
و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهای حبوبات و میوها ترتیب میدهند و در هر بیست رطل آبهائیکه خواهند یکمثقال از هر از عود و فلفل و سنبل و قرنفل
و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع آنست که از شیره جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهة
سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلحش ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله و طرخون ترتیب
دهند کثیر الغذا و مقوی معده و اشتها و باد شکن است و گرمترین همه عسلی و خرمائی و مویزیست **فقاح** اسم جنس شکوفهاست **فقاح سورنجان**
اصابع هرمس است **فقلابوس** اسم یونانی صریمة الجدی است **فقلاییوس** بخور مریم است **فقلامینون** فاسرستین است **فقیص** شاه
ترنج است **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی ابقرست و ماسرجویه گوید که بر روی نمک معدنی مثل شوره متکون میشود و الطف اجزای
نمک و قبض او کمتر است **فقلین** عفص است **فقده** حب القلقد است **فقعه** کل زر است **فقولیون** حماست **فقارسا**
اسم یونانی سرو است **فقاح الکرم** شکوفه انگور است در اول سرد و خشک و با عطریت و مقوی دل و معده و مسکن خواری و قی و عرق
او در افعال قویتر و لطیفتر است **فلز** بسکون لام و کسر فا در لغه بمعنی سفید روی است و مفرغ نیز نامند و بتشدید زا و کسر فا و لام بمعنی
ریم آهن و ریم معادن گدازنده است و هر گوهری که از کان خیزد در اصطلاح اجسام معدنیست که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در وزن
متفاوت باشد اعم از آنکه منطرق بالفعل یا بالقوه باشد که با عمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر گردد و اقسام چکش گیر بالفعل را منطرقات
و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوعند که از هفت معدن حاصل میشود طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از
معدن مخصوصی اند و مس و روی از یکمعدنند و در وزن مختلف اند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی
بهم میرسد و روی در معادن بدون گداز بهم میرسد و متکون میگردد و بجهة خودروئی بفارسی روی و مس رست نامند و بیونانی طالیقون گویند
و آن در نهایت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود لهذا بعربی صفر نامند و مس سرخ و مایل بزردی میباشد هر دو قسم در وزن یکسانند
از روی اند و منطرق و بالقوه سیمابست که بر اعمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده میباشد پس فلزات نه نوعند و معادن منطرقات هفت از
و از یکمعدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد چون روی نایاب و قلیل الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم
نحاس و صفر واقع شد و تا غایت تحقیق این مرتبت احدی بجهة عدم استقصا ننموده کما لا یخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود
فلنجه افلنجه است **فلفل** بیونانی اریفیس نامند درخت سفر و خوشه او مانند خوشه او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف
دیگر سبز است و فلفل سفید و سیاه و هر یک بری و بستانی میباشد و گویند تا نارسیده او با شهار زید سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه
میشود و ظاهرا اصلی داشته باشد و سفید او اسن و قابضتر است و سیاه چین دار و تندتر است در آخر سیم گرم و خشک و سفید
او در اول او و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ضیق النفس
و ریاح و مغص و مقوی حافظه و مفتح سده و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون سرد دین و ملطف اغذیه غلیظه و رافع آروغ
ترش و مقوی جگر و معده و سحق آن و با ادویه قابضه جهة تقطیر بول نافع و با د زهر علتهای عصب و اعضای عصبانیست و
حمول او مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع داحس و برص ناخن و با نطرون بغایت جالی

بهق و سرخ کننده رخسار و با بیاز و نمک جهة رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهة تهییج ریحی و جوشانیده او در روغنها جهة فالج و خدر
و امراض بارده و رفع قشعریره و تبهای بارده مفید و اکتحال او جهة ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در کلات جهة رفع نزلات بارده
و درد دندان مجربست و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجربست و سنون او جهة دندان کرم خورده سریع الاثر و تدبید
او با مویز جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و مخشن سینه و حلق و مضر گرده و جگر حار و جمعی که خون ایشان فوراً ان داشته
باشند و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنهای سرد است او در مبرودین عسل و قدر شربتش یکمثقال و بدلش زنجبیل **فلفلمو**
اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت است و ابن جلجل ریشه درختی غیر فلفل دانسته و اصلی ندارد و بهترین تخم
او سفیدنازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سپرز و ورک قویتر از آن و سعوط او جهة سکته و سریع النفع و
بدلش دار فلفل است **فلفل الماء** نباتیست که در آبهای غیر جاری میروید برگش شبیه برگ بید و ساقش بی گره و شاخهای او بقدر زرعی
و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند شبیه بطعم فلفل و معطریت عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دویم گرم و خشک و منحن
معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمی و صلبه و رافع آثار و بیخ او در ضماد کلف و بیخش بزمین قوی الاثر است و قدر شربتش
تا دو درهمست **فلفل السودان** دانه ایست شبیه بنخود و غلاف آن مثل غلاف ادوتند و با اندک تلخی در آخر دویم گرم و خشک و محلل ریاح
غلیظه و بلغم لزج و مفتح سده و با عسل محرک باه و جهة قولنج ایلاوس نافع و جهة درد دندان و حرکت او بغایت موثر و مضر گلو و حلق و مصلحش عناب و
قدر شربتش تا دو درهمست **فلفل مرکبست** هندی بقدر پسته و پوست او شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و با دهنیت و از فلاحه
نقل کرده اند که آن از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم میرسد و دانه اش مانند نیلوفر شبیه و غیر بیخ نیلوفر هندی و غیر بندق هندیست در دویم گرم
در اول خشک و نزد بعضی در سیم گرم و خشک است و محلل و مفتح سده و منقی دماغ و جهة خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی
موی و سستی و درد معده و استسقا و باد بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهمست **فلفلا آن**
حب الرأس است **فلفلمون** فودنج بریست **فلار** آذربواست **فلجون** برخس است **فلجیقن** سورنجانست و نزد بعضی جوزبوا **فلفل**
شاهی تخم مخلصه است **فلفل الصقالبیه** شاهلیچ است و حرف بابلی است **فلفل الفرد** تخم و سمه است **فلفل الخراحی** ماهودانه
فلیفله هزنواست و گویند تخم بنجنگشت و بلغه مغربی بزر الابحره است **فلنجمشک** فرنجمشک است **فلفل دراز** اسم فارسی دار
فلفل است **فلون** بلغه رومی برگ بناماتست **فلام** اسم عربی دقلی است **فنک** اسم فارسی قرساقست و آن پوستیست سفید
و سرخ و ابلق میباشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند و خوشبوتر و گرمتر از سنجاب و قاقم و سردتر از سمور و
لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصا جهة اطفال و نزد جمعی جلد مرضیست و بجهة گریزانیدن هوام موثر است و قول اول
اصح است و اخیر پوست مرغیست سفید و بزرگتر از غاز و قو نامند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک **فنجنون** اسم
یونانی نباتیست برگش شبیه برگ لبلاب کبیر و از بیخش هفت عدد بیشتر نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و بار داهای بسیار
در بهار از میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش ... و زیاده از ده روز نمیماند و لهذا تصریح نموده که بیگل و بیساقست و بیخش باریک و در
موضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و در سیم گرم و خشک و تازه او مستعمل و اندکی از بیخ و برگ که در دهان نگاهدارند رافع سرفه
مزمن و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل ریاح و بخور او استنشاق او بدستور همین اثر دارد و ضماد او محلل و گشاینده دملها و اورام
و التیام دهنده زخمهاست و حمول او با عسل مخرج جنین زنده و مرده و خشک او بسیار شد و غیر مستعمل است **فنجکشت** اثلق است **فناعنب**
الثعلب است **فنجیرلون** فنجیولنست **فنجنوشش** بیای بعد از جیم نوع سرخ ابوخلساست و مسمی بعرق الفالودج **فنجوزیلون** یعنی گویدکه
آن خمخم است **فنجنوشش** بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدیدست و عوام باد زهر گاو را بدین اسم مینامند **فندق هندی**
رته است **فندق** اسم فارسی بندقست **فو** بتشدید واو اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده بزرعی
املس مجوف و مایل بنفشی و بر سرش اکلیلش شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او به بنفشی آمیخته و بیخش بسطبر و انگشت و شاخهای آن با
شعبهای کج مانند بیخ اذخر و ریشهای خربق سیاه و در بوی شبیه ببوی سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ اوست و بفارسی بیخ سنبله نامند
در آخر دویم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مدر بول و حیض و با قوه تریاقیه و جهة درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق
و مغص و علل بارده سینه و ضماد او جهة داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کبابه و قدر شربت از جرم او
تا یکمثقال و در مطبوخات ده مثقال است **فوة** بفارسی روناس نامند و جنسیست سرخ و مستعمل صباغان و فوة الصبغ مانند بری

و بستانی می‌باشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه می‌شود در دوم گرم و خشک و مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین
و طبیخ او با عسل جهة عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهة سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم
و مصلحش کتیرا و مضر سر و مصلحش انیسون و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال است و باید شارب او هر روز در حمام رود و برگ و شاخ
و ثمر او را المجموعه رافع اورام است و سم هوام و هر جزوی تنها این اثر ندارد و ثمرش مدر ادرار سپرز مانند سایر اجزا و حمول او مدر حیض و مخرج جنین
و مشیمه و ضمادش جهة فالج و سایر امراض بارده اعصابی و بهق و قوبا و سعفه و خراز و آثار جلد از ضربه و سقطه نافع و بدلش کبابه چینی است
و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه است **فوفل** معرب از کوپل هندیست و ان ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور
و با عفوصه و آن ثمر درختیست بزرگتر و اندک تلخی و سرخ و سیاه می‌باشد و درخت او شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و
مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ و بسیار قابض و سرخ او مسهل بی ضرر و غیر مفرط و رافع دردهای حار و قاطع عرق و
و جهة استحکام عصب و سستی اعضا و دنی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و محشن سینه و مصلحش کتیرا و انجال
او جهة سرفه و تشنج غای پلک چشم و دمعه و رمد و جرب مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف آن آب گشنیز است
فودنج معرب از پودنه فارسیست و بعربی حبق نامند بری و بستانی و جبلی و نهری می‌باشد و مراد از مطلق او بریست و مشک
طرامشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است چون در بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع می‌شود
و پودنه بری را ساقها متفرق و تند بوی و با عطریت و برگش ریزه و مایل بتدویر و تخمش شبیه بتخم ریحانست در اول سیم گرم و خشک
و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح و جهة استسقا و یرقان و اخراج مشیمه
و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده و سینه و کنانه و ضمادش جهة سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار
سیاهی جلد و بوی او جهة غشی و فرزجه او جهة اخراج جنین و نطول او جهة حکه و ریاح رحم و صلابت او و خشک سوخته او جهة تقویه لثه مفید
و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او پودنه نهریست و قسمی از پودنه بری را برگش دراز و نرم و مایل
بسیاهی و گلش خوشبو و تند و مایل بزردیست در جمیع افعال ضعیفتر از پودنه است **فودنج نهری** قسمی از برگ ریحان کوهی و شاخها
پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است در آخر دوم گرم و خشک
و مدر بول و با عسل جهة داء الفیل و نفس الانتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهة سموم و فتق عضل و بیضه و مغص
و نطول او جهة رفع زردی و یرقان و با عسل و نمک جهة رفع ثعده و حب القرع و حمول برگ او جهة احتباس حیض نافع و قاتل جنین
و بخور و فرش کردن او جهة گریزانیدن هوام و ضماد تازه او در شراب جهة ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهة کرم
در گوش بهم رسد مفید و چون خشک او را بر موضع گزیده هوام نهند موجب قرحه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی
که کرم متکون گردد ذرور آن رافع آنست و مضر باه و گرده و مصلحش کتیرا و شربتش یک درهم و بدلش نعناع و نزد بعضی فرودمانات
فودنج جبلی مشک طرامشیع است **فودح** مایه انکاه است و بعضی ترشیها را نیز مایه میشود و آنرا آرد جو و آرد گندم که با خمیر کرده باشند
بی نمک ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده و در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک کرده و ضماد او با سرکه و روغن گل جهة جرب
و خارش بدن و نضج دمل مفید و محلل قویست و بعضی او را ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند مدتی در آفتاب میگذارند و در تنور بریان
مذکور است **فول** باقلی است **فوم** شامل سیر و گندم و نخود است **فوه** بری ملبکی است **فوة الصبغ** فوه است **فوشنه**
فولیون اسم یونانی جعده است **فوریون** اسم یونانی عاقرقرحاست **فوفه** عشبه است **فوهل** قنابریست **فورسس** اسم یونانی لوبست **فو**
خولیا اسم یونانی حلزونست **فولن** اسم یونانی برگ نباتاتست **فولو** یونانی حنظل است **فوعلص** یونانی لسان الثور است **فیدا** اسم
بورا است **فیروزج** معرب از پیروزه فارسیست و بهترین او نیشابوری کبود صاف است که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر
آن مکدر و انچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد و مایل بسفیدی باشد ضایعی است و مجموع آن از عرق و چربی و از بوی مشک فاسد میگردد
و در اول سرد و در سیم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهة خفقان و با عسل جهة
صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهة دمعه و ناخنه و بیاض و تقویه روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع
و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهة سموم قویه تا یک درهم است و سدس درهم او را بالخاصیه جهة گزیدن عقرب مجرب یافته اند
و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون بر او دم نگذارند

مدر عرق و بیضه

الفاء مع الهاء
الفاء مع الياء

صلب کند و منکس او تکلیس معادن و تثبیت لقوسس است **فیل** حیوان معروفست و در غیر بلاد گرم نمی‌باشد و هفت سال یکبار میزاید و مدة
حمل او یکسال می‌باشد و بهترین اجزای او دندان او می‌باشد که عاج نامند سرد و خشک و قابض اسهال و نزف الدم و بستن او بر عضوی که استخوان
شکسته در آن باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را تا یکهفته با شراب و فرزجه او را بعد از طهر جهة حمل عاقره مجرب دانسته اند
و شراب او با آب پودنه مانع از دیاد جذام و سوال کردن او که نشاره عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب نوشند مقوی حافظه و فهم و
رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او با مثل آن براده حدید جهة بواسیر مفید و تعلیق آن بر گردن زنان و مواشی که در پارچه سیاهی
بسته باشند مانع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول او که زنان عاقره ندانند که بول فیل است و دیسقوریدوس جهة حامله شدن مجرب دانسته اند
و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و ماسرجویه گوید تعلیق پوست او مانع ربع و تب نایبه است و فرزجه سرگین او
او جهة سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یک قیراط او با آب کاسنی رافع ذرب اسهال مزمن است
فیجن اسم یونانی سدابست **فیلزهرج** بمعنی سم الفیل است و آن قسمی از لوف الکبیر است که حشیش هندی که عصاره او قاتل فیل است **فیل**
جوش قسمی از لوف الکبیر است که او را لوف الجعد نامند **فیند فینک** و **فینج** حجر الفیشور است **فیطس** تکاس است **فیلمن**
اسم یونانی قرطم است **فیقرا اللغة** یونانی و بمعنی تلخست و مراد از او صبر سقوطریست **فیقیس اغریون** قرطم بریست **فیقس** اسم
اسم یونانی عفص است **فینقس** حومانه است **فیطال** شاهترجست **فیمق** اسم اندلسی اثله اسودست **فیقا** اسم
و بسریانی فیشا نامند **فیفراطیون** اسم یونانی عنصل است **فیدیارسس** اسم یونانی سعد است **فینانیوجسیس** اسم یونانی
هرس است **حرف القاف** **قاقله** بفارسی هیل نامند کبار و صغار می‌باشد کبار او را غلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است
و دانه او مایل بتدویر و صغار او را غلاف سفید و دانه ها ریزه تر و با عطریت و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو ذرع و برگش عریض
و با خشونت و تندبوی و ثمرش در سر شاخها متفرق می‌باشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوة آن تا ده سال باقیست
و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قویتر است در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوة
قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان و جهة ریاح معده و احشا و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصا با علاف
او و جهة صرع و سنگ گرده و اغما نافع و نفوخ او عطسه آرنده و جهة صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بکوزن و نیم او قاقله صغار است یا وزنش کبابه و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک
و در تقویه هاضمه قویتر از کبابه و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوة قابضه آن کمتر از آن و مضر
کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه است و نصف حب بلسان **قاطانیقی** بلغة یونانی بمعنی کف نباتیست برگ
نبات او مانند مورد و زیتون و ثمرش سوراخ دار و مانند سیب کوچکی و تخمش مثل سجودی و بعضی مثل کرسنه و گویند در تعشق سوتر او
هرگاه باسم شخصی و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او را مانع عشق دانسته اند **قاقلی** اسم قطفست و اعرابی قلام و ترکی و فارسی شور نامند
نباتیست شبیه باشنان و رطوبت او بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم او شور و با تلخی و شتر بجوزدن او رغبت و موافق مزاج
اوست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یک وقیه با نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض
و مفتح سده و جهة ضعف معده و ترهل در دگر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است **قانصه** بفارسی چینه دان نامند
و طیور را بجای معده است و بهترین او از اردک و مرغ پرواریست و بعد از اخراج عصبهای او کثیر الغذا و مولد خون صالح و رادع
خفقان و دیر هضم و مصلحش ابکامه و نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و سائیده با آب سرد بنوشند جهة درد
معده و زلق الامعا و اسهال بغایت نافع است **قار** بفارسی مشهور بقیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمها میجوشد سیاه
مایل بسرخی و اصل آن بعضی صلب و بعضی سیال می‌باشد و باقدری خاک نیز طبخ میدهند تا توان برکشتی و امثال آن اندود و جهة
و قولنش تا سی سال باقیست و در سیم گرم و خشک و در افعال قریب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و لزجه سینه و دماغ
و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای وبائی و معین هضم و جهة معده و جگر و سپرز نافع و خائیدن او جهة رفع رطوبات و ثقل زبان
و فساد لثه و ضرس که بجهتی دندان می‌باشد مفید و ظرف بقیر اندوده مدتی مدید آب را مانع تغیر است و آشامیدن آب از آن ظرف
مصلح خلط آب و رافع طاعون و شرابیکه در خم قیر اندوده ترتیب دهند گرمتر و سریع الخروج تر از دیگرست و خمار او کمتر
و اکثار خوردن قیر مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ عربی و لعابها و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قفر است **قاونه** اسم روغن

[illegible]

حرف القاف
القاف مع الالف

و سنگ دان

و دباد استسقا

سجد سعید لیست شبیه به پیه و بی بوی ما رجسنه و نواحی یمن آرند و بتحم کاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند
گرم و مایل بخشکی محلل ریاح و محرک باه و بالعابها و حریره رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش یک درم است
قاقم پوست حیوانیست از موش بزرگتر و دنباله اش بلندتر و سر دنباله او سیاه لباس او گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند فنک
قاتل الحیتان و قاتل السمک ماهی زهره است قاتل الذئب خانق الذئب است قاتل ابیه نزد بعضی بدسقان و نزد جمعی
فطلیست قاتل نفسه شامل کافور و فرفیون و مانند آنست که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشند قاتل النحل نیلوفر است
قاتل النمر خانق النمر است و نزد بعضی مازریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب و گویند عبارت از ازاذرخت است
قاتل اخیه خصی الکلب است قاتل العلق نوعی از انافلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است
قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی بقلة الاوجاع است قاروا اسم یونانی کرویاست قاقیا اقاقیاست قاره
سطاخیس است قاطون اسم رومی نوشادر است قاسنی اسم ترکی بارزد است قابیش اسم ترکی قصب است قارنی
یاروق اسم ترکی بزرقطونا است قار اسم ترکی ثلجست قاوون اسم ترکی بطیخ است قاریوز اسم ترکی بطیخ هندیست
قالن اسم ترکی دم است قایوق اسم ترکی قشر است قاریج اسم فارسی فطراساکول است قارا اسم ترکی عصل است

القاف مع الباء

قبج بفارسی کبک و بترکی کلکیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مشهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس
اسهال و جهة فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع
و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ریشهاست و شرب یکمثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهة یرقان و یکمثقال جگر
خام او جهة صرع و زهره او جهة تقویه و جلای بصر و بیاض و شب کوری و جرب چشم و با مروارید و شکر بالسویه جهة بیاض و جرب مجرب
و ضماد او بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهة نزول آب و سعوط او در اول هر ماه یکبار جهة قوه حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او
که در سرکه عنصل پخته باشند جهة درد شکم و مغص و پخته او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر
مسمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهة جرب ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع
کلف و نمش است قبیطه ناطف است قباق اسم ترکی قرع است قیلان اسم ترکی تمر است

مع التاء

قتاد بتاء مثناة اسم خاریست
که بفارسی گون نامند و نوار نیز قسمی از اوست که بفارسی فنج نامند و کبیر اصبع گویند و مذکور خواهد شد در دوم گرم و خشک
و آب او جهة سرفه و ضیق النفس و طلای او با عسل جهة رفع آثار جلد مفید است قتة رطبه خشک است قتیل الکرنب سلق است

مع الثاء

قثاء بثاء مثلثه خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر گویند و در بعضی مکان طول او بقدر زرعی میشود در آخر دوم سرد
و ساکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهة التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از او
و تخم او مدر بول و منفتح و جلا و قویتر از تخم قثد و پوست دیگر شست او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از او بهم رسد مستعد
عفونت و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ او جهة سگ دیوانه گزیده و خشک کرده او
جهة اسهال صفراوی مفید است قثد اسم عربی خیار است در شیراز خیار بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند در آخر دوم سرد و تر
و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظتر از قثاء و رافع ضعفی که از
اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهة تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب و تاجیل و تخم یکمثقال با شکر مسهل مرة الصفرا الی که در معده
و امعا باشد و آب خیار زرد رسیده او در اسهال قویتر از آب نارسیده او چون قدری قرنفل در آب او خیسانیده روز دیگر صاف
آن را با ماء العسل بنوشند جهة نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان است در یکروز و نطول آب
او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهة جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا
و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال و نیم از پوست خشک او جهة عسر ولادت بغایت مؤثر و مضر سرد
و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط خام سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و
عسل و بوئیدن خیار جهة انعاش روح حیوانی و در دسر حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارة و بسیار دیر هضم و با طعام
و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد تر از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و رافع تبهای حاره و ورم
جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن که از حرارة باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کتیرا

بدلش تخم خیار زه و شربتش تا پنج درم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب میدهند در افعال ضعیفتر از تخم کدو است قثاء الحمار
بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچکتر از برگ خیار
و با خشونت و با زغب و گلش بزرگ و سفید و منبت او خرابها و مواضع ریگ دار و قویترین اجزای او عصاره ثمر اوست که فشرده صمغ
او با قدری نشاسته آمیخته قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربت شعله میسوزد
و بسیار سفید میباشد و زبونترین او کراثی رنگ و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مرة السودا و بلغم خلطی گونداب و منقی و منقی
دماغ و رافع استسقا و سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه
و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا
شش قیراط است و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقیئی بافراط و مصلحش در افراط سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و میوهای
قابض و در افراط اسهال محجمه آتشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شرط است که با ادویه مناسبه طبع
و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و افسنتین و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و زعفران و اقسام صموغ و
روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و بدستور با روغن زیتون محلل ورم حنجره و با سرکه جهة کلف و
آثار و ثالیل و قوبا نافع و آب او را جهة تنقیه معادن و ثبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تخفیف قویتر از سایر اجزا
و ضماد مطبوخ او با آرد جو محلل اورام بلغمیه و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و قوبا و علک البطم گشاینده دمل و در سرکه مطبوخ
او رافع نقرس و عرق النسا و استسقای لحمی بغایت مؤثر و مداومت شرب طبیخ او رافع جذام و بیخ او مسهل بلغم و مرة
الصفرا و بهترین ادویه استسقاست و قدر شربت از طبیخ او تا سه اوقیه و حقنه بطبیخ او جهة عرق النسا و مضمضه آن جهة درد دندان
بارد و سعوط آب آن با شیر دختران جهة دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و گل او جهة مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یک درم است
و باید با آرد جو و کتیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد یا ثمر او را تازه
کرده با روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد یا با روغن زیتون دو وزن او چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی
و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و ثؤلول و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح او و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است
قثاء النعام حنظل است قثاء الکبر ثمر کبر است و در آنجا مذکور میشود قثاء هندی بل است و نزد بعضی خیار شنبر
قثاء الحیه زراوند طویل است و نزد بعضی حنظل قثاء بری قثاء الحمار است

القاف مع الجیم

قجی بترکی گیاه خردل بریست

مع الدال

قدید اسم
جنس چیزهای خشک است و مراد از مطلق او گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل آنست و زبونترین اغذیه
و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهة استسقا موافق است
هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شیرینیهای سرد و تر قدمیا اقلیمیاست قدیم الملک
خیار زه است قداح بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدح نوعی از ابرو ست قدومه بلغه اصفهان تودری است

مع الراء

قردمانا معرب از قردامومن یونانیست گیاه او شبیه به نبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه
بزرگتر و بیخش قویتر و گلش سفید مایل بکبودی و بزره و تخمش دراز و باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر و با تلخی و تند بوئی و نوع
بری کرویاست و مستعمل تخم اوست در سیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع
قولنج و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه و مجرب است و حمول و بخور او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش انیسون و قدر
شربتش یکمثقال و بدلش اذخر است قرنفل بفارسی و ترکی میخک نامند و آن شکوفه درختیست و اصل نبات او معلوم نیست
واحدی مشاهده نکرده مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین
و سیاه و تندبوی و با عطریت قوی و تلخ در سیم گرم و خشک و منفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعصاب باطنی و دماغ
و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض
بارده رحم و زلق الامعا رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی دهان و فالج و امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و
نیم درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرهم او در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن
یکعدد از او هر روز موجب حمل و اکتحال او جهة سبل و قوة باصره و غشاوة و طلای او بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم و بر یافوخ جهة

سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط او نعوج او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو او را یکجزو و نیم گلسرخ و مثل آن گلاب و
نصف جزو سنبل که مجموع را سائیده و تنقیه بگلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس
و مفتح و جهة تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بیعدیل است و شراب او که یکجزو او را با شانزده جزو آب انارین و یکجزو عسل
مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین اسب دفن کنند از خمر قویتر و چون همین شراب را با شکر بقوام آورند جهة امراض بارده و ضعف
بی نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعاست و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسباسه است قرنفل
بستانی قرنجمشک است قرفه اسم جنس پوست درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاصی است و جمعی غیر آن دانسته اند
و قسمی مخلوط بخطوط و قسمی سفید زود شکن میباشد و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی است
و نزد جمعی آنرا قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دوم گرم و خشک
و مقوی اعضای باطنی و در تقویة معده و جگر سرد قویتر از دارچینی است و جهة فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و درد مفاصل نافع
و ضماد او با سرکه رافع جرب و قوبا و شربتش تا دو درهم است و بدلش سلیخه است قرنفلیه بلغه مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ الملاب
و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش بقدر زرعی و با شعبها و با خشونة و گلش منقش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند [illegible]
و سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در مواضع نمناک و سایها و اکثر با برنج میروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مغص و رافع
صرع و بوئیدن او جهة زکام و آب طبیخ او جهة عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ او جهة احتباس حیض و ضماد برگ
او جهة صرع و ورم ریحی و رطوبی چشم و ابتدای غرب و ورم پستان و دفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ آن جهة احتباس حیض و اخراج
جنین و با شراب جهة لرز و کزاز مفید و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهم است قراقاط اسم ثمر درختیست بقدر
فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب آن و ظاهرا نوعی از آن باشد و بغدادی اشتباه نموده و آنرا دو قال دانسته است قال
اسم فارسی قراناست قراصیا اسم رومی و بعربی حب الملوک و بفارسی آلوبالو نامند و گیلاس قسم شیرین اوست و آلوبالو در دوم سرد
و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدة خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته با عسل
آن را زیانه بنوشند جهة سنگ مثانه و حرقة البول بیعدیل و خشک او قابض و تر و چون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوفته فتیلهای باریک
ساخته در احلیل بگذارد رافع جراحت مجاری بول و منقی بول المده و حرقة البول گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله
بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهة خشونة حلق و تشنگی مفید است و مصلحش جوارشات
و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و رافع خشونة حلقوم
و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهة نیکوئی رنگ رخسار موثر و اکتحال او مقوی باصره و رافع جرب چشم و قدر شربتش
یکمثقال است قرة العین جرجیر الماء و کرفس المائی گویند چه آن در طعم و رائحه شبیه است بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است
و در آبها میروید و گلش زرد و با عطریت و تندی و در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج
و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحه امعاء و مغص و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخسار و نطول
طبیخ او مسکن لرز و قشعریره و مضر سفل و مصلحش عناب است قرع بفارسی کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم میباشد یکی را کدوی
سبز و دیگری را رومی نامند مجموع او در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او
و آنچه بخمیر گرفته یکشب در آتش تون و تنور گذاشته باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین
و خمیره بنفشه جهة تبهای صفراوی و دموی با تمر هندی و شکر جهة اخراج صفرای سوخته و حرارة دماغ و وسواس و جنون و درد
سر که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و امعاء مفید و قدر شربتش تا چهل مثقال و خوردن کدو با مزورات جهة تبهای حاره
و ضمیه اخلاط بی نظیر و جهة سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ موثر و مرق خروس بچه که با کدو طبخ یافته باشد و با مغز تخم او جهة
رفع غشی تبهای حاره و ضمیه اخلاط بیعدیل است و مربای او جهة مواد سوداوی و تقویه دماغ و تولید خلط صالح موثر و سایر عبارت
از اوست و مذکور میشود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدة خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مستعد
و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و به تبهائی سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب
بطبع غالب میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی

تشخیص ثالث در ذکر اسامی ادویه و اغذیه مفرده و خواص است

خوره و سرکه و امثال اوست و ضماد کوبیده او جهة اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور او
با روغن گل جهة درد گوش و ورم حاره آن و سعوط او با شیر دختران جهة سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره با آب او جهة خناق مفید
و سائیده خشک او جهة سرفه و درد سینه و التهاب صفراء و درد گلو و اکتحال آب گل او و آب ثمر گل دار او جهة رمد و زردی یرقان که
در چشم باشد بغایت موثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله و زخمها مجرب است و با روغن
تازه جهة سوختگی آتش و با سرکه جهة بهق و برص و خوردن او جهة بواسیر و نزف الدم احشا نافع است و چون جوف او را بخبث الحدید مملو
کرده بعد از چهل روز آب او را با حنا بسرشند خضاب بسیار نیکوست و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر جهة حرقة البول و لاغری
گرده و قرحه مثانه و خشونة سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهة رفع بیخوابی
و پیوست دماغ و مغص صفراوی و سبل و تبهای حاره بیعدیل و قدر شربتش از مغز تخم او و روغن تخم او تا هفت مثقال و بدلش مغز
تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آنرا کوبیده و آب آنرا با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب
بدن و جهة صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و پیوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون
کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قویتر و سردتر از روغنیست
که با روغن کنجد ترتیب دهند قرصعنه گیاه خار داریست و اقسام میباشد و برگ اقسام او منفرد و شش و از میان برگها ساقها برروید
یک قسم اول را ساق گره دار و خارها در حوالی گره ها و گلش سفید و تخمش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و
بفارسی بوه زا نامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دوم را برگش بخشونت و خار او نرم و بسیار و ساقش بقدر زرعی و از
نصف اعلای او شاخها میروید و او قویتر از اوست و قسم سیم را برگ مایل باستداره و تخمش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم
چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر زرعی مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر تخمش سیاه و باطن سفید و قسم پنجم که
از اقسام قرصعنه بیضاست برگش بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند
برگش جعده دار و قوی الحرارة و در بیت المقدس جهة درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار
سفید و تخمش سست و با اندک شیرینی و در تقویة باه قوی الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف او حتری و مایل بسفیدی
و شاخ زیاده برگش جعد نمیباشد و قبهای او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و باریک و برگش جعد و تخمش دراز و بسطبری انگشت
مشابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین است و آنرا قرصعنه مسدس نامند و در مازندران زردلنگ و در
و گویا مخفف شش شاخ باشد و در آخر اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و
سریع الهضم و مفتت حصاة و از اکثر بقول با کوله بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر استسقائی و آب مطبوخ او با شکر مسکن
اورام و جهة جراحات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل او سداب طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال
جهة درد تهیگاه مجرب یافته اند و یکمثقال از بیخ او با مثل او تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او
با مثل او از رانج جهة قروح رطبه ساق و ابتداء داء الفیل و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکمثقال است قرمز لغة رومیست و آن حیوانیست
در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی و در برگهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران آن رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند و رنگ او مخصوص ابریشم
و پشم است و یکجزو او ده جزو حریر را بسیار رنگین میکند و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار نیست و در سبزها
یافت میشود در دوم سرد و خشک و شرب او را با ماء العسل تا یکهفته جهة قطع حیض مجرب دانسته اند و آشامیدن او با سرکه مانع حمل و ضماد او با عسل
جهة التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهة شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر دانسته اند و آشامیدن او با سرکه ندور او مجفف
بواسیر و خیاطت و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهة دراز کردن موی
موثر و قدر شربتش دو درهم است قرقمان چیزیست مانند قاو که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت حرما و درخت مقل و ارزه گویند
مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهة نرم کردن جلد بدن و سنون او
جهة تقویة لثه و سفید کردن او مفید است قرط بضم اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مصری فصفصه است قرط بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث
البقل است و در مصر کراث المائده نامند قرظ بظای معجمه و فتح اول و ثانی اسم ثمر درخت نوعی از امغیلانست و مذکور شد قرانیا اسم
یونانی زغالست قرطم بستانی او را الحب کافشه و خشک دانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی

میباشد و در دوم گرم و در اخر اول خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سدد و منجج کننده شیر
در معده و کداز نده سنجد او و جهة مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقای لحمی و زقی نافع و چون بقدر هشتم
او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف آنرا بنوشند رافع ریاح ثرلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی
مثقال از شیره او با افیتمون جهة امراض سوداوی و با خیار شنبر جهة تبهای بلغمی و با عسل و نطرون ز با دام و انیسون و فلفل جهة تنقیه
دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با فرزده مکش و نخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم
رقیق و سوخته از ده درهم است تا بیست درهم و روغن تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام تخم الجزره و جهة ربو و تحلیل اورام
و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او و تدهین او را مورث برص یافته اند و قرطم تری شبیه به بستانی است
و ساقهای او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است در دوم خشک و در گرمی معتدل
و شرب یکمثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل جهة گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامیکه عقرب گزیده او را در دست
نگاه دارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک میکند قردن اسنبل دوای سمی است و اختلاف بسیار در او کرده اند و آنچه از
کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از مثل سیاه است سیاه و باریک و بادرخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی
از سنبل هندی یافت میشود و قسمی ازان نیز سفید میباشد و در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه
و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت عضلاست ربع درهم او کشنده است با اختلاط عقل و بول
الدم قرقومعا اسم یونانی ثفل روغن زعفرانست در سیم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی
اعصاب و اکتحال او جالی بصر و مقوی روح باصره است قرا طار غون نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس
و نعایت تند و گویند چون مرد و زن چهل تا سی روز قدری ازان تناول نمایند و بعد ازان مباشرت واقع شود به پسر حامله گردد قرطاس
بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا ازان کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب نشاسته ترتیب دهند سرد و خشک و جهة قرحه
ریه و سوزش معده و امعا و با طبیخ سرطان جهة قطع خونی که از سینه آید مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم
و اسهال و سوخته او جهة جراحات عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهة رعاف و حقنه
او جهة قرحه امعا و بخور او جهة زکام و اکتحال او جهة دمعه و بیاض و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کهنه
سوخته در اکثر امور قایم مقام اوست قرطمان معرب از هرطان است و مذکور میشود و ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته
شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او را بقدر دو مثقال جهة اسهال مفید دانسته
قرقیتیون و قرقتیبا اسم یونانی کبابه است قرایص غذائیست که از لحوم لطیف مثل ماهی و بزغاله و جوجه و با سرکه
و ریشها و میوهای تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب میدهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علل
اعصابی نفعی است قراد بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در بهایم متکون میشود و در طبع مثل قسافس است
فرد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی او را بوزینه و میمون و کپی نامند و در جمیع خواص قریب بانسان و طلای خون او نافع رویانیدن موی
و مجربست و سم مخزون که انسان مختوق که در کتب قدما مرقوم است نیز ازان حاصل میشود و از اسرار مکتومه است قرنبا بفتح اول
و جزم ثانی اسم یونانی بنات الشیح است و گویند خنفساست و نزد بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفلیه است قرلط خرنوب
شامیست قرمعا سلیخاست قرقف خمر غلیظ است قرن الحرشیه شاخ کرکدنست قرقینو اسم یونانی سرطانست
قرافیوس بلغة رومی اشترغاز است قرقارس یونانی اسم خنثی است قراطن ماء العسل ساذج است قنبره
الطیب قرفة القرنفل است قرد شیون فراباست قرد امون و قردمامون قردمانا است قرد اودا
قریص تشدید را ابزر الانجره است قرضی خشک است قرقفان و قرنفار و قرنبا ذکر یافت قراض یاد بحث
قرن النجم مرجانست و نزد بعضی کهربا قرول و قرولیون یونانی بید است قرد امین یونانی حرفست قرطم
هندی حب النیل قرنفل بستانی قرنجمشک است قرحان نوعی از فطر است قرمانیون انجدانست قرقو اسم یونانی
زعفرانست قردامینی حرف الماء است قرقرون سعد است لوقریوله نوعی از لبلابست قرقیتم اسم ترکی
رصاص اسودست قروط اسم ترکی شحرورست قولانفوج اسم ترکی خلاقست قرآفاج اسم ترکی دردارست قراهور

اودی اسم ترکی شونیز است قرقو بکسر اول اسم ترکی مرجنست قراقوش اسم ترکی عقابست قی واطاوخ اسم ترکی افلاطست
قراقروط اسم ترکی صفراست قرباقه اسم ترکی ضفدع است قرساق اسم ترکی فنک است قراح بقاف و رای معجمه اسم
مغربی نباتیست خوشبو و شبیه برازیانه و از آن کوچکتر و شعبه او بیشتر و تنبک و تخمش مانند انیسون در سیم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ او را تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل
ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند قرح بکسر اول اسم عربی بیار است قراز زجاج است قرذیر رصاص ابیض است قر اسم کرم ابریشم است
قرلاق اسم ترکی قنبره است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش هفت رش
و میساق و برگش عریض و سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریت و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و
دم بوی و تلخ او را قسط هندی نامند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبو و بی تلخیست و از منطلق او را
مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست و فرق در میان او در آن
که قسط شامی نامند عدم عطریت رسمی است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب
خلط از عمق و تریاق سموم حیوانی و مفتح و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده قیام کرم معده و جهة درد رحم و درد سینه و شکافتگی
عضل و تقویه معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبین جهة تبریع
و با عسل جهة ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا
و زکام و ضماد او جهة کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهة رفع لرز و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهة درد
سر مزمن و ورود او جهة قروح رحم مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین تا یکدرهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحاست و روغن قسط
ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیمکوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانیده با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند
تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل و مقوی و رافع برودت معده و جگر و لرز و تبهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی
و قدر شربتش تا هفت درهم و روغن عنبر ساذج او در دستورات مذکور است قسوس اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطون اسم
یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر زرعی و برگش دراز و بشکل بلوط و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای
اسفل بزرگتر و از اعلی کوچکتر و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهاء ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بتخم بنج و مستعمل ازان
برگ و بیخ است و در سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع مضرت او و از مجربات شمرده اند و مدر بول و
طمث و مسهل و جهة درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عصاره او جهة درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او
رافع قی مفرط مجرب دانسته اند قسب اسم حجازی خرمای خشک است که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی
بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش گردکان بوداده است قسبس
اسلابس بی ثمر است برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک شرب برگ و شاخ او در حیض و فرزجه او با عسل مخرج جنین و سعوط
عصاره او جهة عفونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهة گزیدن رتیلا نافع است قسولیدون کاکنج است قسطلس اسم جنس قسط
قسط شامی رأسن است قسط المر و قسط هندی و قسط صینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و رومی
و عربی قسط شیرین است قیدوسس جنینی بن اسحق گوید لحیة التیس است قسارس کبر است قسطلیر رصاص ابیض است
قسطوریون و قسطون جند بیدستر است قسیدلوس زنجار است قساسیلوانیت قسطل شاه بلوط است
قسراق اسم ترکی زنا کست قساولان اسم روغن زفت است و درزفت مذکور شد قسور اسم شش پوست اسحار
و بر و رست و بعضی را اعتقاد آنکه قسام او غذائیه ندارند و قابل هضم نیستند قسمش معرب از کشمش فارسیست در زبیب
خواص او مذکور شد قشاره اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الکندر صفایح باریک
کندر است شبیه بپوست و از کندر او را الطیف تر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد قشره
باصطلاح مصر پوست درخت دارشک است قصب بفارسی نی و بترکی قامیش نامند غیر مجوف و ملقب قسام میباشد هندی او
که باس نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی سبز است که در عیر آبها میباشد و اقسام نی در دوم سرد و خشک و
سوخته او کرم بخش قویتر و با اندک خدتی و ضماد تازه کوبیده او جهة جذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه

القاف مع الزاء
مع السین
القاف مع الشین
مع الصاد

مسکن درد کمر و ضماد برگ تازهٔ او جهت اورام حارّه و باد سرخ و شرب سائیدهٔ او با عسل جهت سرفه و سوختهٔ او بقدر دانگی مفتح سدهٔ زهره و مضر شش و مصلح او کثیرا و قند است و ضماد سوختهٔ او جهت جرب و حکه و زخمهای چرک دار و سنون او جهت جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوختهٔ او با پوست آن بمثل آن حنا جهت رویانیدن موی و تقویهٔ آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع میشود جهت بیاض چین از مجربات است و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشند جهت صاحبان تب حارّه و دفع شدهٔ گرمی هوا و فساد آن مؤثر است و شکوفهٔ آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش مفید است **قصب السکر** نیشکر است در اول گرم و در دویم تر و آب آن ملین بدن و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول است و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و بچهٔ او که سه جوش داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مغص مفسد اشتها و مضر سپرز و مصلحش انیسون است **قصب الذریره** نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پرگره از قلم باریکتر و خوشبو با قبض و تندی و تلخی در دویم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و قصب الذریره و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض کرده و رفع سرفهٔ مزمن و وجع الفؤاد بارد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استسقا و دود او جهت درد رحم و سرفهٔ رطوبی مجرب و ذرور او جهت خوشبوئی رایحهٔ زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویهٔ بصر نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عدس المراست و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها و بدستور اظفار الطیب **قصدیر** رصاص ابیض است **قصد** اسم عربی عوسج است **قصیصه** نودر بستی **قصب** بوا قصب الذریره است **قصاص** بضم اول و تمی از فلز است رقیق الغلاف و کوچک دانه بسیار سفید و خواص آن مذکور شد **قضاعه** بضاد معجمه بفارسی اوراسک ابی نامند اکتحال و ضماد دماغ او جهت تاریکی چشم مفید است **قضم قریش** حب الصنوبر صغار است **قضب** و **قضم** رطبه است و بهر چه تعلیف کنند اسم جنس و شامل انست **قضاب مصری** نوعی از اذان الغز است **قطران** دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و آنرا قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیالست و نوع اول از درخت شربین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنست که چوب و شاخهای آنرا قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در امکان حفر نمایند و آتش می افروزند تا مایهٔ آن در آن چاه جمع گردد و بدستور آب سائل اشجار مذکوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل میشود و چون بتقطیر یا با سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ آنرا سفید کنند جهت نعایات نیکوست و دخان او لطیفتر از اصل او است در آخر سیم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوهٔ تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمهاست بدون احداث وجع و التیام دهندهٔ زخمها و شرب او جهت درد سینه و ربو و سرفهٔ بارد و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح نافع و فرزجهٔ آن مانع انعقاد نطفه و قطور آن بر دندان در دناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم او و حقنهٔ آن جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب آن و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و داء الثعلب و استسقا و کزاز و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهاة و طلای او بر قضیب جهت بزرگ کردن او و مانع حمل و با پیه کاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و با دشیر و گویند بور نش نفط و نیم وزن او برگ درخت شربین است **قطلب** اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برگش باریک و ثمرش بقدر آلوچه و بعد از رسیدن سرخ میشود و شیرین و خوشبو و بعد از خوردن او بجای دانه ثفلی مثل کاه از آن میماند در دویم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب و جهت تخفیف آب نازل مؤثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت جوششها و منع کثرت دبل و نطول او جهت درد مقعد و رحم و ذرور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمول و جهت درد بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و افسون مؤثر است **قطن** بفارسی پنبه و بترکی چنوق نامند در دویم گرم و خشک و مجفف و شکوفهٔ او بغایت مفرح و بکوفیهٔ او قریب بکار و شیرتی که از آن بارند بقدر بیست درهم او رافع خفقان و خناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ و بدستور پنبهٔ سوخته طلای اورام و رافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال است بشرطیکه با شربت سیب بدفعات با ربع رطل از آن مو

و پوشیدن لباس او مسخن و مجفف و پنبهٔ تازهٔ او مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس مفید است و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوختهٔ او در قطع خون جراحات مجربست و چون فتیله از آن ساخته یک طرف آنرا آتش زده طرف دیگر بر ثالیل گذارند بحدیکه قریب بداغ رسد و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجربست و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند جهت آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبهٔ پوسیدهٔ کهنه رافع گوشت مرده زخمهاست و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دارچینی در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربت از شکوفهٔ او تا هیجده درهم و از مغز دانهٔ او تا پنج درهم است و روغن تخم او مبهی و ملطف جالی و رافع سرفه و مغص و مدمن او جهت امراض بارده مفید است **قطف** اسفناج رومیست و او را سرمق فارسی نیز نامند و بوته بلند میشود و منبتش نزدیک آبها و برگش سبز مایل بزردی و دراز و زود شکن و گل و تخم او مایل بزردی و اندک لزوجه است و بری او قویتر از بستانی و در رطوبت و برودت دیگر از آنست در دویم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حارهٔ باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر حار و صاحبان تب حاره و ملین طبع و ساق او مفتح سدد و رافع اورام ظاهر و باطن و با شکر جهت سپرز و سنگ گرده نافع و با ادویهٔ مسخنه غیر محلله مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویهٔ خوشبو و طلای عصارهٔ برگ او رافع جرب و حکه و آثار و شستن جامهٔ حریر و پشمینه با آب طبیخ او پاک کننده چرک است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقیی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و تبها مفید و مصلح او در هیجان قی نمک و عسل است و اکتحال او با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد و آشامیدن آب او را جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند **قطف بحری** نباتیست شبیه بعوسج و بیخار و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار میروید و آنچه در شام ملوح نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری ملوخیاست گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بخش بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مفید است **قطائف** غذائیست که از خمیر در روغن نانهای کوچک رقیق ترتیب داده از مغز بادام و پسته و شکر و بدستور از سنبوسه و گوشت قیمه کرده جوف آنها را مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام آن مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سنبوسه ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذاتر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگ خوارک و بترکی باقر بقره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و رنگ زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگدار میباشد و در آخر دویم گرم و در سیم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقا و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشا و عصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهر الحتن او در ادویهٔ خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهت بیاض مفید و استخوان سر خشک او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده جهت رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده اند و باید دور و از ذبح او گذشته تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشتهٔ خطائی و در اطریه شماره با آن شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعف القوه و چون او را با مغز گردکان تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطوما** گیاه بز قطوناست و در فعال مثل کیاه بارتنگ است **قطاریفا** اسقولوقندریون است **قطبوس** اسم سریانی سرخس است **قطالامیتی** گویند اسم یونانی دردار است **قطمیر** قنب بریست **قطا** سنور است **قطلم** پنبهٔ کهنه است و در قطن مذکور شد **قعیل** نزد بعضی از اقسام قطر است و نزد بعضی اسم نبطی **سقراطیون** و آن نجیست بقدر شلغمی مایل بسرخی و بازندگی و تلخی و برگش شبیه برگ نرگس و کراث و سوسن در سیم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصارهٔ او را که بقدر دو سه درهم با آرد گرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سپرز و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه لسان الکلب و سفید و سطبر و بی برگ و بی گل و بمزه و با اندک شدی و خشکی او زرد و مایل بسرخی میباشد و او راییحه با است و شیر تناول نمایند **قعال** اسم عربی شکوفهٔ انگور است **قعنب** اسم عربی و شامل خصی الثعلب و فلقاس است **قفر** اسم جنس قار و عرق الجبال است و آنچه شبیه بقیر و سیاه رنگ در تموز باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی در ساحل دریا یافت میشود که مسمی به بحیرة الیهود است و موضعی که در قدیم کفره اسدی گفته اند و آن جسمیست بنفش مایل بسرخی و در او حجریت غالبست و از دریا بساحل میآید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و مؤلف تذکره مخصوص به بحیرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیائی و عرق الجبال دار قفر

الیهود لطیف است و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است که بچاک دستک باشد و در رائحه شبیه بنفط و
این قسم از اجزای تریاق کبیراست و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب
عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و شرب او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن هوام و رفع
اسهال رطوبی و اقسام کرم و خشک معده و ریاح غلیظ شکم و قراقر و تقویه اعضا و اعصاب و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم
لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و با جند بیدستر و شراب جهت رفع احتباس حیض و بوس العلاج
و با سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویه اعضا و با موم و نطرون و آرد جو جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه
مناسبه جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام و رفع گرم ان و منع ورم جراحات و الصاق موی زاید پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر
و رفع برص و قوبا سفید و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم و اختناق آن و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین و حقنه ان
با الشعیر جهت قرحه امعا و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رائحه کریهه دهان و اکتحال او جهت بیاض و بالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن
آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب میوهای سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یک درهمست قفر زبای معجمه نبات کشوث است قفلوطه
اسم شامی کراث است قفد کمونست قفور اکفر است و نزد بعضی قفر الیهود است قفارس اسم یونانی کبر است قفیر زنجبیل است قفهر
قیفهر است قلعاس نابتیست که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل بتدویر و عریض و بقدر برگ بادام از یک بیخ چندین
شاخ میروید بسطبری انگشتی و بهر شاخی یک برگ میباشد و بیخش سطبرتر از زردک و کوتاه و مایل بسرخی و اندرون او سفید و با اندک قبض و تندی و لذید در
گرم در دوم و تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت و تخم او در افعال قریب به تخم کرنب سینه و حنجره و سحج معا و لاغری کرده
و اسهال نافع و نفاخ و مدومت او مولد سودا و سده و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و قدر شربت از تخم او دو درهمست و قسمی از قلقاس صلب
و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد او جهت نضج اورام و در سوخته او جهت قروح و قلاع و تقویه موی شوربست قلقل
نابتیست شبیه به نبات کنب و چوب او مایل بسرخی و شاخها دراز و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل اسود و بیرون او مایل بسیاهی و مغز او با حلاوت
و اندک لزوجه و پوست ساق او قویتر از پوست کنب و گلش مایل بسفیدی و مستعمل از او دانه اوست و بعضی او راحب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر
و بغایت مشهی خصوصا با کنجد و نبات و مسمن بدن و قدر شربتش تا یک اوقیه و مصدع و مصلحش بو دادن او و استعمال سکنجبین است قلب
و ضم اول نابتیست شبیه ببرگ زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر زرعی و زیاده از ان و شاخهای او باریک شبیه باذخر در اطراف شاخها
چیزی شبیه بساق میروید و منقسم بر دو قسم میشود و بر او برگهای ریزه میباشد و ما بین ان برگها دانه او میروید صلب و مستدیر و با خشونه و شبیه بسنگ ریزه
و منبتش کوهها و زمینهای درشت است و در سیم گرم و خشک و مدر و جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب مفید جهت اخراج سنگ گرده
و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهمست و بغایت مصدع باه و مصلحش حب الصنوبر است قلب بفتح اول
بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و ردی الغذا و بهترین او از طیور و از بره است مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره و مضرای او
مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خون او به رطوبت او که در حین کباب کردن از او چکد جهت شبکوری مجرب دانسته اند قلت بتحریک لام
و ثای مثناة حب القلت است و مذکور شد قلومس بلغه یونانی بمعنی الذنب است پنج صنف میباشد و ماهیرزج نوعی از اوست صنفی
سفید است و برگش سفید و نزدیک باده میباشد برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر زرعی و زیاده بران و چیزی مانند
پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و بزرگتر و عریضتر از صنف سفید و صنف سیم را شاخها بسیار دراز و بساق و
برگش شبیه ببرگ به و بر شاخها قبه های مدور و گلش زرد و طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ الخیر و از آن کوچکتر و بساق و ملاصق زمین
و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندی بوی و گلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر زرعی و آب دشنده ماهیت
جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جلا و مدر و با قوه قابضه و ریشهای ان در افعال قایم مقام ماهیرزج و بیخ صنف سفید و سیاه او جهت منع
سیلانات و بمثقال او با شراب جهت اسهال و طبیخ او جهت شکاف عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نران جهت سوختگی آتش مفید و ضماد برگ
مطبوخ صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد قلی در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در کیلان قلیاب نامند
و آن از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات رمث در مرام نیز حاصل میشود و بهترین او صاف براق سیاه است و آن جرد اعظم صابو

و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یک قیراط او راکه هفت بار در آب حل نموده باشد بجرد علاقه صاف کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت مسهل و
قطع بلغم معده و رافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او زایل کننده گوشت زیاد زخمها و ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب
و در رفع بیاض چشم حیوانات بعدیل و یکدرهم او در هماره کشند و در اطلیه استعمال او بانفراد ممنوع است چه آن مورث بوسیست که رفع آن
دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده بر انگور بپاشند برودی مویز گردد و ملح القلی انشاء الله مذکور خواهد شد قلسند دار شیشعانست
قلیقی فار است قلولونس شبوط است قلفوط اسم شامی کراث شامیست قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی رعی الابل است
قلیقلون قیقهر است قلا دآذربو است قلاری نوعی از الخیر سفید است قلی الصباغین قلی است قلومان اسم یونانی
ظفر القط است و آن شجره ابی مالک است قلاطالیس اسم یونانی درخت چنار است قلولا اسم عربی فار است قلوقش اسم
عبرانی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقند بدال و بتاء زاج سبز است قلقطار زاج زرد است قلب النخله
جمار است قلقونیا بیونانی راتیانجی است که بآتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و کبار است قلیمیا اقلیمیا است قلوس
بلاسیوس اسم یونانی رتیه البحر است قلقلان و قلاقل حب القلقل است قلعی رصاص ابیض است قلاجاره بلغه
صفهانی عقعق است قلان اسم ترکی حمار الوحش است قمری مرغیست از فاخته کوچکتر و بیطوق و مانوس و نوع سفید او خوش منظر
تر است در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار او مورث و سواس و جذام و مصلحش روغنها و
ادویه لطیفه و تدهین بروغن دبه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق لسان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بد است
قمل بفارسی شپش و بترکی بیت گویند و چون با قلی راسوراخ کرده دو عدد او را جا داده بلع نمایند جهت تب ربع مجرب دانسته اند و چون زن
حامله در کف دست گذاشته شیر بر آن بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند اثر آن حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نکند بدختر زنده او را
در سوراخ احلیل بدوانند رفع احتباس بول میکند و از خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد از آن گریزان میشود و جمله از مجربات است
قمز اسم ترکی شیر مادیانست که بنحو مخصوص ترتیب داده کنند و در لبن مذکور میشود قمح اسم عربی حنطه است قمردون اسم عربی زیوبایه
قمیله بلغه شامی نوعی از ددوئیست که آنرا حشاشة البراغیث نامند قمصر بلغه کسیران اسم فضه است قمقریش و قمل قریش
قضم قریش است قماشیر کلاسیر است قمی اسم مصری قصب الذریره است قمیحه اسم جنس سفوفات است قنابری در اصفهان موجه
و در خراسان برغست گویند و او شبیه باسفناج و با اندک تلخی و تندی و قریب بشیری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف
بقدر نخودی و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بخردلست در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز
و موافق محرور و مبرود و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه و از اخلاط فاسده و آب و ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب
بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن او جهت بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش پختن او است با
روغن بادام و امثال ان قنطوریون اسم یونانی و آن نابتیست کبیر و صغیر کبیر را غلیظ و شبیه صغیر را رقیق گویند کبیر را ساقش شبیه
حماض و خشن و بقدر دو سه ذرع و بر شعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه کحلی و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کافشه
و بیخش سطبر و سرخ و صلب پر از رطوبت و بسیار سرخ و با تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشتهاست و
قوتش تا ده سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک و عصاره بیخ او قویتر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین مرده و مفتت سنگ و
مجفف بلدغ و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم
مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازه او به تنهائی و خشک او با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند
قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهمست قنطوریون رقیق منبتش نزدیک آبها و شبیه بفودنج
و ساقها از هم جدا و پشاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی و مانند گل شب بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم
و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره
او مجفف بلدغ و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و طبیخ او که دو مثقال او را با هشتاد مثقال آب جوشانیده باشند که بنصف رسیده باشد
با شکر و امثال او بنوشند مسهل مرة السودا و مرة الصفرا و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم و هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد
مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعضا و با ماء الاصول نافع عرق النسا و اخراج عمل او مودی باسهال
دموی است و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهت ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت

ضعیف

دردهای حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهة امراض سینه و طلای عصارهٔ او با سرکه جهة درد سریکه از آفتاب و شرب خمر بهم رسد بانداع
و چون موی سر را بوزه رفع نموده عصاره او را با سرکه طلا نمایند جهة رفع قرصه سر و رویانیدن موی مجربست و با شراب جهة گزیدن زنبور
و با بول سگ جهة ثالیل و با عسل جهة رفع شپش و رشک و با شیر دختران جهة ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهة سطبری پلک
و جرب و با آب رازیانه و شیر جهة جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرحه و شعیره مفید و چون پلک را برگردانیده و عصارهٔ او را با آب انار بمالند زایل
رفع جرب او میکند و با آب مرزنجوش جهة ریح سبل و قطور او با روغن جیری و امثال آن جهة ضربان گوش و آب برگ شفتالو جهة کرم او و با آب
ترب و مانند آن جهة ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهة ورم گوش و کری و سعوط آن با سرکه و آب عنصل جهة قروح بینی در عاف
خصوصا با آب با اندک زاج و کافور و آب یخ و مضمضه او با گلاب جهة رایحه کریهه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهة شقاق لب و غرغره
او با آب با رشک و عنب الثعلب و عوسج جهة ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز السرو جهة دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره او موجود
نباشد اصل او را با هر آنچه آب آن را القوام آورند و حمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و نطول و بخور او رافع کزاز و مضر معا و مصلحش
صمغ و کتیرا و قدر شربت او از تازه او تا دو درهم و از خشک او در حقنه تا پنج درهم و از عصارهٔ او تا یک درهم و بدلش بوزن او افسنتین و نیم وزن
او بابونه و نیم مثل او ترید و نزد بعضی بوزن او برسیاوشان و نیم وزن او برگ خبازی در حقنه طبیخ او در روغن کنجد جهة درد کمر و عرق النسا
و قولنج بغایت و ضماد گل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی مجربست و روغن او که آب او را با روغن زیتون بپزند تا بماند
تا روغن باید مسخن عصب و مقوی بدن و رافع عیا و فالج و بهق و عسر ولادت و ریاح و دردهای مزمنه است و شربت او را که آب او را
با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است **قنبیل** جزئیست شبیه بریگ مکه زرد مایل بسرخی و گویند نبت یمنیست که در یمن
بخاک مخلوط گشته بآن شکل میشود و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند تخم سرخس است در دوم گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و
مسهل رطوبات و لزجات و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعا قوی الاثر و مضر امعا و مصلحش شیح و کتیرا و قدر او از او بغایت مجفف زخمها و
رافع جرب و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش خربق سیاه است **قنفذ** بفارسی خارپشت و در شکار بن دارمیک و در مازندران ارجی نامند و بترکی
کرپی گویند حیوانیست موی او مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از مطلق او بریست مجموع او در دوم
گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و قولنج و مداومت او رافع جذام و باعث وقوف آن و جهة استسقا و سپرز و درد گرده و نقرس
و مفاصل و فسخ عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه و مرطوبین و کزاز و ازپی ست و مداومت او مورث عسر البول و مفسد معده و جگر و
مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر گرده و مصلحش با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت زیاد زخمها و التیام دهنده آن
و شرب یک درهم او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند و ضماد گوشت او جهة خنازیر و غدد و پیه او جهة کلف و نمش و پوست او با زفت جهة داء
الثعلب و جگر خشک کرده او جهة استسقا و زهرهٔ او جهة رفع بثثار زخمها و جذام مفید و شرب او با موم جهة اخراج جنین مرده مجرب
دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض و قنفذ جبلی کمتر از سایر آن و خوردن او جهة نکرس بعدیل و بدستور ضماد گوشت و خون و طلای خون او
رافع جرب بدن و جلای کلف و حمول او مدر حیض است و گویند در موضعی که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی او نکنند و مار از اقسام قنفذ
گریزانست و قنفذ بحری لذیذتر از قنفذ بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهة جرب و قرحه سر مفید است **قنب**
بکسر اول و تشدید نون و فتح او معرب از کنب فارسی است و برگ او را بنگ و اسرار و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و
تخم او را شاهدانه و شکوفه و غبار زغبی او را چرس خوانند برگش مرکب القوی و در سیم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر
بسبب جزو حار مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حاره و بقای جزو بارده مخدر و مضعف حواس و جگر و معده و مورث فساد
رنگ رخسار و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و تکدر روح دماغی و کثار او قاطع باه و مجفف منی و شرب بنها مقوی فعل او و شربتها
مفسد است و بری و بستانی میباشد و بری او برگ مایل بسفیدی و پوست او بار یک و تخمش شبیه بحب السمنه و قوی تر از بستانیست و قطور
عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط او منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او رافع ابریه و قمل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام
حاره و مسکن درد آن و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از آن کشنده است و شاهدانه در اول سیم گرم و خشک
محلل ریاح و مسکن غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بود او و او را مضر بکثرت است و کثار او باعث قرحه است و مصلحش خشخاش
و سکنجبین است و ذرور کنب پوسیده را جهة جراحات مجرب دانسته و روغن شاهدانه که بدستور روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهة درد اعصاب
وصلابت رحم و درد گوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب او قاطع باه است **قنبره** بفارسی چکاوک و بترکی قزلاق نامند و از عصافیر مشهوره است

وکباب او رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت آب او ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوه‌های ترش است
قندو اسم حیوان جند بید ستر است لباس پوست او رافع ریاح و جلوس بر آن رافع نقرس است **قنبیط** بضم اول و فتح آن و تشدید نون و کسر
باء موحده بفارسی کلم رومی و کلم گرد نامند مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوه مفتحه و محلله و مبهی و مدر بول و بالخاصیه محلل خمار و مولد سودا
و مضعف دماغ و متجرد قوی الغذا او مسدد و در سایر افعال مثل کرنب و مصلحش مهرا انجتن او در روغن بادام و زیتون دادویه لطیفه و مائیه او مانع
مستی و نطول طبیخ او جهة مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است **قثاء** نوعی از اندر و خالیس است و نزد بعضی رطبه یابسه است و بلغه مصری
اسم اشق و بلغه مغربی کلخ است **قنبش و قنابوس** شاه دانه است **قنابس اعریا** اسم یونانی عنب ربیت **قنه** بازرد است
قنباری بیلو و غیره باء مثناه تحتانی زنجفر مصنوع است **قنطار** دم الاخوین است **قنطار** ساد او رنست **قندول** اسم عربی دانه
شیشعا است **قندس** کندس است و حیوان جندبید ستر را نیز شامل است **قنقهر** قنقهر است **قندرون** بلغه اصفهانی علک الانباط است
قند شکر طبرزد است **قوطولیدون** نوعی از ابر و نست و آن نباتیست برگش مستدیر و با اندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل
بساق و بیخش مانند زیتونی و با تندی و تلخی است و مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جلا و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و
با شراب و عسل رافع تهیج بدن و ضماد او جهة اورام حاره و حرارة معده و احشا و شقاق که از برودت هوا بهم رسد مفید است و بیخ او
گرم و خشک است و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلل ورم زخمها و با شراب و سیع کنندهٔ ثقبه جراحات
قواریر زجاج است **قوق** حجر الرحی است **قوقی** اسم یونانی و بمعنی بخور است و شامل بخور خوشبو و نزد بعضی حیوان جند
بید ستر است **قوقالیس** نوعی از دوقوست و نزد بعضی تخم کرفس است **قونیا** اسم یونانی آب خاکستر است **قوشیرا** اسم یونانی
طباق است **قوطوا** آذریون تریست **قومنطس** آذریون سیاه است **قوشیما** قسط است **قوماروس** اسم یونانی حطب
قطلب است **قوریدون** اسم یونانی کرزه است **قوتب** بضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است **قورالیون** اسم یونانی
بسد است **قولن** اسم یونانی کرنب است **قوقامالس** اسم یونانی اجاص است **قودونیا میلا** اسم سفرجل است **قوفیون**
اسم قرصی است از اجزا مثرودیطوس و شوکران نیز باین اسم نامند **قومانیطس** طین الکرمی **قومینی** مزر است **قونیه** کهنه است
قوشر گیاه و جست **قوزی** اسم ترکی حمل است **قوزی غلاغی** اسم ترکی حماض است **قوز** اسم ترکی جوز است **قوزقول** اسم
اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قوتش ازومی** اسم ترکی عنب الثعلب است **قویروق** اسم ترکی دنبه است **قورد** اسم ترکی
ذئب است **قوتش دلی** اسم ترکی لسان العصافیر است **قویون** اسم ترکی ضان است **قوم** اسم ترکی رمل است **قهوه**
اسم ثمر غلیظ است و الحال تنباکو از آن بار درخت یمنی است که در یمن بن نامند و بقدر فندقی و چون از غلاف بیرون آرند مغز آن منقسم
بدو قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفوصت و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او شبیه بدرخت زعرور و علاف
آن را قشر نامند و بطریق مغز او بود او استعمال مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل
و خشکی او غالب است و قشر او گرم و خشکتر از آن و او مجفف رطوبات و مدر بول و با قوه قابضه و مؤلف تذکره او را مفتح دانسته جهة
سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع عیا و آبله و حصبه و شرای دموی و تقویه معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و کثار او
مورث بیخوابی و مضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام بسته و شیر مینمایند و چون بطریق نخود بار یک گرم
برشته کنند که سیاه نشود جهة قطع اسهال بغایت مجربست **قیصوم** نوعی از برنجاسف است و در برگ و قبه مانند او سوای آنکه ارتفاع
برنجاسف شاخها میرویدد او را ساق میباشد و اکثر از یک ریشه یکساق بر می آید و در انتهای ساق او قبه چتری و طول ساق از شبری زیاده
و کمتر از آن نیز میباشد و بر آن برگها و ریزه مثل ساق زنبق و ساق امار یطن و از امار یطن قویتر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و
گلش با عطریت و ثقل رایحه شبیه برایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگست و بجهة این اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته اند
در سیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تب لرز و درد سینه و ضیق النفس و ضرر ادویه قتاله و ریاح و مفاصل و عرق النسا
و قاتل اقسام کرم معده و امعا و بخور و فرش او گریزاننده هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول
او مخرج جنین و نطول او جهة صداع بارد و سوخته او جهة قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن ترب جهة سرعت
بر آمدن ریش مؤثر و مضر ریه و مصلحش کتیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مصلح ان عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین
و بابونج است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرز و امراض بارده عصبانیست

... سندروس ... و بهندی رال و بفارسی لعل معبری نامند و بعربی شجره وی گویند اسم عراقی سندروس است ... در سیم
گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و استسقا و ربو و خنازیر و متوالی آشامیدن آن با سکنجبین و با آب جهت سپرز
و رفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجربات و اکتحال او جهت ضعف باصره و رفع آثار چشم و مرهم او جهت جراحات مزمنه و ناصور مجرب
و قدر شربتش ربع درهم است **قیشور** حجر القیشور است **قیر** قار است **قیاسوس** بتیمی گویند بیونانی دارچینی است **قیض** پوست
تخم مرغ است **قیقاسیس** سیسارون است **قینا** کیاه غرفه است **قیمولیا** طین قیمولیا است **قیرس** اسم یونانی موم است
قیطاقون ترس است **قیوند** قوند است **قیروطی** شاه موم روغن است اعم از آنکه ساذج باشد یا مرکب از ادویه

حرف الکاف

کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد و ریاحی آن سفید مایل بسرخی و شبیه مصطکی و مسمی باسم پادشاهیست
ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمیست که بخودی خود از درخت برون میکند و قیصوری بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت شود
و کافور موتی از ریزهای چوب جوف درخت از جوشانیدن آن بهم میرسد و تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است
و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه بر صد سوار سایه گستر میباشد و همیشه سبز و چوبش سفید و سبک و شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت
پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون او نمیگردد و گویند سبب یکیابی او آنست که از جهت گرمی هوای آن مکان
پلنگ در همیشه مجاور اندرختان اند و آبی که در حین قطع درخت از او میچکد مسمی بماء الکافور است در غایت تندی رایحه غلیظ و مایل
بسرخی و در سیم گرم و خشک و جامهٔ هر که بدن و ظروف و جامه بدست او مکس نزدیکی باو نمیکند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و
مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم عضاف و رعاف و اسهال حار و عرق و رافع تشنگی
والتهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و مشموم صاحبان
دماغ حار و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرد المزاج و سعوط
او با آب گشنیز جهت رعاف و طلای او ... جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت دندان کرم زده و قلاع و درور
او جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون او و تسکین درد مجرب ... مولد سنگ
مثانه و گرده و قاطع نسل و شهوت باه و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بوئیدن او مورث بیخوابی و
مصلحش روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک دانگ و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند استعمال او قاتل است
و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم قدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه
نیم درهم و قدری کافور ترتیب میدهند و فرق او با کافور اصلی ثقل و چسبندگی مصنوع است و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه ببوی لوز
لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسیست و بیونانی لیغسطیقون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای بلند جنگل دار است ساقش
باریک شبیه بساق شبت و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبوی و برگ عالی ساق باریکتر و پر شکاف تر و اجم
... چتردار و ثمرش سیاه و از بادیان بلند تر و تند طعم و با عطریت ... شبیه بیخ الجدار و خوشبوی ... تخم و بیخ او است و
قوتش تا سه سال باقیست و در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام گرم معده و امعا
و مدر بول و حیض و تریاق سموم و هاضم و رافع استسقا و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه
میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر النفس و تحریک
اشتها و اعانت بر حمل و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلح آن کتیرا و مضر مثانه و مصلح آن
رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است. **کادی** اسم هندیست و بعربی کدر نامند و در حوالی
عمان و یمن کثیر الوجود و شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها باشد و ثمرش مانند غلافی و در غلافش چهار عدد دانه
شبیه بدانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و ... کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی بدهن
الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافعست و کادی در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس
و با تفریح و رافع خفقان و غشیان ناشی از شور جگر و مسکن دردهای صعب و شربت آن که چوب آنرا کوبیده بجوشانند و آب آنرا
با شکر بقوام آورند جهت ابله بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آنکه چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر ... عدد ابله برنیاید
و خاکستر او جهت التیام زخمها مجرب دانسته اند و دو دانه او مقوی دل و معده و جگر و رب کدر قوی تر از دانه او و بدلش بوزن او

حرف الکاف مع الالف

چون کاسه چینی را گل کنند و کافور را در زیر آن دود کنند دوده که از آن در کاسه جمع شود اکتحال آن جهت امراض حاره چشم بسیار مفید و مجرب

و اکتحال او ... و طلای او ... صفراوی و ... حرارت روح دماغی و ضماد او ... جهت رعاف مجرب

صندل سرخ و مثل او نیم [درهم] **کاکنج** بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی او را نبات مانند او و برگش عریض و بزرگتر
و در قوه مثل او و سر شاخهای او نگون و ثمرش در غلاف سرخی و شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید
مایل بسبزیست و جبلی او را برگ مانند برگ بادنجان سیب و غبار آلوده و سیاه و ساقش با رطوبت و چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او
بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسبزی و در غلاف زردی و منبتش سنگلاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تخدیر قوی تر از خشخاش و بزر
بول و یک مثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقی است
در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا با ادرار و مصلح حال جگر و رافع ربو و عسر النفس و اقسام گرم معده و مدر
آن هر روز بقدر یک مثقال جهت یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه آن را العذرا یکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گلقند و قدر
شربت از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب **کانجی** سرکه هندیست و از حبوبات میسازند و بهترین او از برنج است و طریقش آنست که
حبوبات را مقدار لخته صاف نموده در شیشه کنند و تا چهل روز زیاده بر آن در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون
و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و گلقند است **کاوزبان** اسم فارسی لسان الثور است **کاه ربا** کهربا است **کافور یهودی** و **کافور**
ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوانست **کافور موتی** قسم ناصاف کافور است **کافور الکعک** زرنباد است
کاسلس اسم یونانی جوز است **کاسوس** خشخاش زبدیست **کامالاون** مازریون سیاه است **کاشم رومی** سیالیوس است
کاسر الحجر قلب است **کاجل** اسم هندی اثمد است **کاوجی** اسم هندی شونیز است **کان** اسم هندی شکر است **کالون** اسم هندی فستق
از ارزاست **کالهری** اسم هندی هلیله کابلی است **کاشیر** اسم هندی عصار لبنست **کارز** اسم هندی جوز است **کارهه** اسم
هندی مطبوخات مسهله و منضجه است **کال سالوا** اسم هندی سادوران است **کای پل** اسم هندی قنابریست **کالی** [illegible] هندی
سیاه است **کاجر** اسم هندی تخم زردک است **کاکیر** او **لکره** اسم هندی سرطانست **کاکی** اسم هندی بقر است **کاکوند**
اسم هندی کنیر است **کالوت** اسم هندی نوعی از بیش است **کاک** اسم هندی کات است **کاندی** اسم هندی قصب السکر است
کاو اسم فارسی بقر است **کاوکوهی** اسم فارسی بقر الوحش است و ایل **کاسنی شامی** و **بستانی** اسم فارسی هندباست
کاسنی دشتی اسم فارسی خندریلی است **کاهو** اسم فارسی خس است **کاورس** اسم فارسی جاورس است **کاجیره** و
کافشه اسم فارسی اعریض است **کاودانه** اسم فارسی کرسنه است **کاودارو** اسم فارسی جاوشیر است **کاوزهره** اسم فارسی
حجر البقر است **کابیش** اسم دیلمی خلد است **کاغذ** اسم فارسی قرطاس است **کاه** اسم فارسی تبن است **کارشه** اسم فارسی عنکبوت است
کاسه شکنک اسم فارسی شقایق النعمانست **کاوچشم** اسم فارسی اقحوانست

الکاف مع الباء

کبر نباتیست خاردار و بر شاخ و برگش باریک
و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط او چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط دراز تر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابها
و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ او قوی تر از سایر اجزا و در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا
و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او با سرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر فضلة السودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع
و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل و تریاق سموم و مدر فضلة السودا و جهت فالج و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب
و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح
خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و بجوزا و رافع بواسیر و مضمضه طبیخ
او با سرکه و خوابیدن او جهت درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب ثمره فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبند با مثل او روغن کنجد و بوزن
او آب بجوشانند تا آب تمام شود و روغن تا نصف بسوزد و پیاز را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته
و ثمر او قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ او و از آن ضعیفتر است و قدر او رافع [illegible]
چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم او در سیم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها و
جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده آن بسرکه مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک
و در افعال ضعیفتر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده قهام کرم معده و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه
سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قوی تر از برگ و غرغره طبیخ همه اجزای او منقی
دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات

تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلحش سکنجبین **اکلیل الملک** در اصفهان موسک نامند و ترکی یاسو نجیکی
و آن چهار قسم میباشد و نبات همه شبیه است بگشنیز یکی مایل بسفیدی و بارش مثل حلبه لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در سطبری و درازی و نخش
تلخ و کوچک و پر شعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سیم
نباتش بسیار کوچکتر و گلش زرد صلابی و بسیار بدبوی و قسم چهارم گلش سفید است و اقسام آن در سیم گرم و خشک با حدت و محرق جسم
جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و در داء الثعلب و بارو غنها جهه جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام آن مایل داء الثعلب
و نطول مطبوخ او جهه سعفه و تنج خشک او در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلای او از خارج جهه درد دندان و از داخل جهه ریزانیدن آن
و حمول او جهه اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب
داغ است **کبابه** دانه ایست قریب بحب بلسان و خوشبوی و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند خیزد و
افلنجه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقیست در دویم گرم و خشک و بغایت لطیف و ملطف و مفتح قوی سده احشا و گرده و مخرج
سنگ و بول محتبس آن و جهه امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال و تقویه معده و احشا
و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با به حیوانات جهه تحلیل اورام و با غالیه ها جهه خوشبوئی رایحه بدن و تقویه آن نافع
و طلا کردن خائیده او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یکمثقال و بدلش قاقله و دارصینی است
کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جار موالید و زیبق اصل بارد و آن چهار قسم میباشد یکی سرخ و شفاف و لامع و کبریت احمر نامند
و یکی زرد مایل بسبزی و او را مصطکادی و صابعی نامند و یکی سفید مسمی بگوگرد فارسیست و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود و کدر نامند
و آنچه از طبیخ آب چشمهای گرم و از خاک بعض اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین او احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت
سرخی و مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی او و اقسام او در آخر سیم گرم و خشک است و گرمی او غالب است بر خشکی و قوتش تا سی سال باقیست
و در غایت متینت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت اکالیت است و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب
و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهه سرفه رطبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و نفس و در رفع یرقان و زکام و نزله و طلای
او مسکن ضربان اعضا و سفید کننده موی و با عسل و دستور با بول و آب دهن جهه گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهه جذام و جوششهای سوداوی
عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم جهه قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و اکله و قروح
رطبه و با حنا جهه قوبا و با سرکه و قیمولیا جهه سعفه و با جند جهه تحلیل صلابات و با حب الغار جهه امراض بارده و صداع و با ماست و نیموزن او گوگرد و صمغ
عربی جهه سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهه نقرس نافع و دود او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهه سکته
و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر
معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یکمثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ و مصعد او جهه تکلیس معادن و در رفع چرک او بعد بل سفید
کرده او نایب مناب زرنیخ است و روغن گوگرد دیفنی که در دستورات مذکور است جهه دردهای بارد و جمیع جرب و حکه و سعفه و قوبا بعدیلست
و عرق گوگرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع
گوشت فاسد بن دندانست و کثافات آن و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر و بترکی
جگر نامند و بهترین او جگر اردک و مرغ پرواری و بعد از آن جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ است و دیر هضم و خونی که از او بهم رسد قبول عفونت
بسرعت میکند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی و جهه قرحه معا و اسهال قوی الاثر و جگر بز بالخاصیه محرک صرع
مصروعین و بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است **کباب** اسم عربی گوشت آتش برشته است و اختلاف
خواص بحسب اختلاف لحوم و بهترین او گوشتهای لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزای او یکقرار باشد و آن مولد خون متین و متین
بدن و مسخن گرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز
و ادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین است و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است **کبریت**
الدخان نوشادر است **کبش** معز است **کبست** اسم فارسی حنظل است **کبیج** بطارخ است **کبوه** نوعی از هبوعلونحیست
کباب شامی اسم فارسی طیاهیج است **کبر** کازرونی اسم شیرازی خرنوب شامی است **کبک** اسم فارسی
کبک دری اسم فارسی دجبست **کبلک** اسم ترکی حجل است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کبابه شکاعه**

الکاف مع التاء

اسم فارسی فاخته است **کبوتر بچه** اسم فارسی فرخ الحمام است **کبوترا** اسم هندی کبرا است **کبوترا** اسم هندی کافور است **کبیر** اسم هندی
توتیا ست **کبوک** اسم هندی فنج است **کبود** اسم هندی شقایق النعمان است **کتان** نباتیست بقدر ذرعی ساقش و برگش باریک و گلش
لاجوردی و قبهای او قریب بجوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت
و باعث تقلیل عرق و جهه جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهه سده زکامی و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام
دهنده او و گل او مفرح و مقوی دل و ریه او مایل بسردی و در نور او جهه زخمها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی
مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد و در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهه قروح
گرده و مثانه و مداومت او روزی نیم مثقال جهه درد امعا و با عسل جهه ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهه تحریک باه ما یوسین مجرب دانسته اند
و بو داده او قابض و جهه نفث الدم و سرفه رطبی بغایت مفید و لعوق او با عسل جهه سرفه بلغمی سه درهم او جهه تنقیه سینه و نضج و جهه تحلیل
ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهه ورم صلب و قروح سر و با بذرقطونا جهه تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر
جهه کلف و با حرف بابلی و عسل جهه شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهه ثالیل و با آب سرد جهه صداع ورمی و قوبا و با روغن کنجد جهه زخمها و رفع
درد و لذع آن و حقنه طبیخ آن جهه اخراج فضول و لذع امعا و زحیر نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهه درد رحم موثر و سوخته او جهه جراحات و درد
و لذع آن مفید و مضعف باضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش گشنیز و مضر انثیان و مصلح آن عسل و قدر شربت از سه درهم تا ده درهم
و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم و تر و حقنه او با روغن گلسرخ جهه تسکین ورم و جراحات امعا و طلای او جهه قوبا و خراجات و تسکین درد
آن و وجع فؤاد و شامیدن او و مالیدن جوشانیده او با سیر جهه رفع قولنج لنهان و دواب موثر و مضعف معده و باصره و مصلحش سکنجبین است
کتم وسمه است بری و بستانی میباشد و بری او در شکاف و مازندران شال ختی نامند یعنی حنای شغال و کتم غیر برگ نیل است چه گیاه نیل شبیه است
بگیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ وسمه شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه میشود و
دشتی و کوهی آن در کنار رودخانهای ریگ دار میروید و شاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل و برگش از آن عریضتر و درازتر میباشد و بعضی
برگ نیل را وسمه دانسته اند و خلاف واقع است در دویم گرم و خشک و با قوه جالیه و قابضه و محلله و خضاب او قویتر از برگ نیل است
و ضماد او با نمک جهه صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و رفع زخمها و بخور و طلای او جهه زکام و تقویه موی و منع ریختن او و شامیدن آب و آب
طبیخ او بغایت تیقی و جهه گزیدن سگ دیوانه مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن او که آب او را با مثل او
روغن کنجد جوشانیده باشند بحدیکه روغن باقی مانده باشد جهه لواسیر و امراض بارده مقعد مجرب دانسته اند و مانع ریختن موی و رافع
دردهای بارده است و چون بیخ او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهه کتابت قایم مقام مداد است و تخم وسمه در رنگ
و مقدار غلاف شبیه تخم ترب و مایل بسیاهی و بهترین ادویه و مانع نزول آب و رافع نازل است **کتان الماء** طحلب است **کتل**
اسم فارسی تفاحست **کتهل** اسم هندی رصاص ابیض است **کتهونه** اسم هندی اسارون است **کتی** اسم هندی کلب است **کثیرا**
شاه مثلثه صمغ قتاد است و بفارسی گون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است
و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغری و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و
حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل او و با قوه مسهله و جهه
سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویه روده ها و تسکین درد گرده و مثانه مفید و مداومت نوشیدن
آن با مثل او از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چون بعد از آن شیریکه در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار
مجربه شمرده اند و طلای او جهه کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با لوزه و گوگرد جهه جرب و حکه و با سرکه
جهه بهق و برص و با لعابها جهه شق شدن موی و اکتحال او جهه اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهه اکثر زخمهای حاره و بارده
موثر و مضر سعل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرهم تا یکدرهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است
کثیر الشعر پرسیاوشانست **کثیر الارجل** بسفایج است **کثیر المنفعه** خطمی است **کثیر الرؤس** قرصعنه است **کثیر**
الورق جزر بری است **کثیر حمار النخل** است **کثاه** بزرالجرجیراست **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است **کثار** رقعه بربری
جوز ارقم است **کجور** اسم هندی زرنباد است **کجم** و **کجیب** حصرمست **کجلا** اسم هندی اذارقیت **کجلن** اسم هندی بوره
ارمنی است **کجیان** اسم هندی غوره است **کجری** اسم هندی خراطین است **کجول** اسم هندی سلحفاة است **کحیکن**

مع الثاء

مع الجیم

الکاف مع الجاء

اسم ترکی الجزه است کچوله اسم فارسی اذاراقی است کچ اسم فارسی مصطکی است کجی اسم ترکی مغز است کچه ماهی اسم دیلمی دلفین است کحل
اسم سرمه است و هرچه مانند آن در چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل جلا اثمد است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی
و کحل کرمانی انزروت است کحل و کحیلا اسم انواع ابوخلسا است و لسان الثور و حوض و لبساز انیز نامند کحل خولان حضض است

الکاف مع الدال

کدر کادیست کدو اسم فارسی قرع است کدهر اسم هندی حمار است

مع الراء

کرفس اقسام میباشد قسم جبلی صخری و فطراسالیون است و مذکور
شد و جبلی غیر صخری الحمش شبیه بزیره و بیخش ازبکتر از بستانیست و قسم نبطی راکرفس شتوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز
و نرم و مایل بسرخی و برکش عریض و چتراو مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم که تخم کافشه باشد و سیاه و مصمت و با عطریت و بلفظ اسالیون
شبیه تر از سایر اقسام و شد و بیخش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانیست و کرفس بریرا برگ عریضتر میباشد و سرچه قریب
بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تندی اندکی و خوشبو و مایل بزردی و ساقش با صلابت و تخمش مستدیر
و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و چتراو مانند چتر نبطی و در سنگلاخها و شیبها میروید و در افعال قریب بفطراسالیونست و مدر عرق و جهة عرق النسا
و تبهیج نافع و حمول او در اسقاط جنین مؤثر است و کرفس آجامی و کرفس مائی و نهری در میان آب و کنار او میروید و در قوه ضعیفتر از سایر اقسام است
و کرفس بستانی از کرفس مایل بهند و بروشیه ببرگ کشنیز و از مطلق کرفس مراد اوست و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریت
و در مقدار قریب بانیسونست و بیخش بزرگ و سیاه و قویترین اجزای اوست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر
و سپرز و مدر بول و حیض و منقی کرده و مثانه و از قوه ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی و محرک باه و اشتها و دافع حدة ادویه و معادن
علل ادویه مسهله و رافع سحج و جهة ربو و ضیق النفس و فواق و برودت حشا و درد پهلو و در کین و حصبه و لرز بلغمی و عرق النسا و تشنگی بلغمی و مغص و
کدورت سنگ مثانه مفید و آب او را که با آب انار و شکر بجوشانند جهة سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور
بعد از آن بسبب سرعت تاثیر سمیت آن میگردد و رافع ضرر خوردن مردار سنگ و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهة ورم چشم
و طلای عصاره او مکرر با رغن گل و سرکه جهة جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کرد و بوره سرخ بغایت نافع و با نوشادر و عسل جهة
ثالیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیانست و پرورده بسرکه مقوی محرورین و مقوی معده و احشا
و مفتح سده و محرک اشتها بیست و مضر حوامل و مرضعه بجهة تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل او و تخم تازه
او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم او تا سه درهم است و تخم کرفس بستانی در
تفتیح قویتر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش جاماد کویند تخم کاسنی است
و مورث سحج و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی با فطر
اسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهة تقویه معده و تحریک اشتها
و عسر بول نافعست و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر تناول کنند جهة تقویه معده و رفع ریاح مجربست کرم بفارسی
درزوماه نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمردار را انگور او سیاه و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری بی ثمر را در بکان
دیورز کویند و شاخ تازه اقسام رز را الف الکرم نامند و عساليج در آخر دوم سرد و خشک و بهتر اجزاء اوست و بعد از آن برگ و عصاره او
مقوی معده حار و مانع قی و قاطع الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب النفس و مدر بول و جهة قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع است
خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که آب او را با قند بقوام آورند جهة تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان
صفراوی و غثیان و اسهال نافع و کاهست که بسبب قوه جالیه باعث اطلاق شود و آشامیدن عساليج مانع صعود بخار بدماغ و مضعف باه است
و مضر سرفه و مصلح او عسل و ضماد برگ عساليج او جهة درد سر و ابتدای ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصا با آرد جو جهة اسهال
بار ایک بغایت مفید است و صمغ و آب منجمد رز بسیار جالی و یابس است و آشامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد
او جهة قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترنده مویست و آب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند
رافع ثالیل و سترنده موی و خاکستر چوب او و نشاره او با سرکه رافع بواسیر و با روغن کلسرخ و سرکه و سداب جهة ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن
زیتون و عسل جهة شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره ارمنی جهة بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهة گزیدن هوام و سگ
دیوانه و ورم غددی مؤثر و کماد کرم کرده او جهة بواسیر و خوردن نیمدرهم او جهة قرحه امعا مفید است و نوع بری رز را قوه قابضه قویتر و شکوفه
آن بهترین اجزای او و دو مثقال خشک او حابس اسهال و مدر بول و حابس نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد

او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و غبار و قلاع و جرب و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول آن قاطع حیض است و چون او را در
سفالی بسوزانند جهة درد چشم و با عسل جهة داحس و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون او مفید است و آب طبیخ بیخ او بقدر سی و پنج مثقال
با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست رز جهة قطع خون لثه مجربست و روغن رز که شکوفه آنرا مکرر در روغن زیتون کرده بعد از
هر دو سه روز تجدید کنند با قوه قابضه و رادعه و قایم مقام روغن کلسرخ و حابس عرق و جهة قروح ساعیه و جوشش دهان نافع است
کرنب بفارسی کلم و باصفهانی قمری نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قنبیط قسمی از بوستانی است و مذکور شد و قسم معروف او بیخش مانند چغندر
و سبز و برگش سطبر و اصناف او شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع او مرکب القوی در اول گرم و خشک و مبهی و نیکو
کننده رخسار و مولد منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم پخته او مسهل و مهرای او قابض و رافع
خمار و رعشه و سرفه مزمن و عصاره او با ایرسا و نطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن او هر روز قدری بتکویه رافع درد سپرز و گرفتگی
آواز و آب مطبوخ او منقی بدن و عرق و مسکن درد سر و جهة سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشا و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات
نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سوداو خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج
با آب و سکنجبین و در سبزه دیدن خردل و امثال آن و ضماد او رافع ریختن موی و با حلبه و سرکه جهة نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد
برگ او با آرد جو جهة اقسام اورام و در آخرهای باد سرخ و شری و سرطان و با نمک جهة نار فارسی و با زاج و سرکه جهة برص و سعوط آب او
منقی دماغ و حمول او با شیلم جهة رفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی بن دندان
و سعفه و مانع رویانیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهة خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش مفید است
و تخم او در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه بستانی
و سفیدتر و با زغب تر از آن و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است در سیم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم او بقدر دو درهم رافع
سم افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری برگ دراز و سرخ و شبیه ببرگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن او جایز
نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است کراث بفارسی گندنا و باصفهانی تره و
بدیلمی کوار نامند دبری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی نامیده اند و آن اقسام است آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل
و کراث المائده گویند و آنچه در اواخر زمستان و اول بهار میرسد شبیه به پیاز و قبه آن مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق او مراد
کراث البقل است در سیم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع
قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه و آشامیدن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهة جمیع امراض بارده
و رطوبت سینه و با ماء العسل جهة سموم نافع و مطبوخ او با جو جهة ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و بسرکه پروردن او
مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده او تنهائی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ
او که با سرکه و با آب نمک باشد جهة انضمام فم رحم و صلابت آن مفید و ضماد او جهة گزیدن هوام و افعی و با سماق جهة شری و ثالیل و با
نمک جهة قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهة بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهة درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه جهة قطع رعاف الدم
در رعاف مفید و چون گندنا را در ریخته بفشارند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن میکند و باعث
لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیرهضم تر و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنیست
و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح سده بلغمی و محرک باه و اشتها و مقوی گرده
و مثانه و رافع امراض بارده و بوداده او به تنهائی و با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد او جهة گزیدن افعی و کلف و آثار
و دخان او با بوداده و بخور او جهة بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهة درد دندان و اخراج کرم او مؤثر و چون کوبیده او را در سرکه بریزند رفع
سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویه باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه بسیر است بسیار تند و مفتح و مقطع و بغایت
مدر بول و حیض و حمول او جاذب جنین و عصاره او مورث اسهال دموی و بیخ قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است
و از جمله ادویه تریاقیه فاروق و جهة گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسام و ضماد او رافع برص و ثالیل و مفتح عضلات است و قسمی از بری که در
کوهها یافت میشود برگش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهة درد معده و امعا و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است
کراراث بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درخت کومیست برگش بسیار ریز و با حدت و بسیار ملطف و جهة درد معده و امعا و خوشبو

کردن دهان قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهیست برگش دراز و باریک و شاخهایش نرم و پرشیر
و در بلاد حجاز بسیار است و عشبة السباع نامند شیر آنرا در طعمه کردن رافع جذام دانسته‌اند **کرسنه** اسم عربی نوعی از حبوبات است
و بفارسی کاودانه نامند و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب بنخود و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و غیر ماکول است
در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقیه مفتح سدد و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن
بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه و مسمن بدن و با سرکه رافع عسر بول و حرب کرده با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و گردکان جهت سمین
بدن و طبیخ او با عسل جهت سرفهٔ رطوبی و تنقیهٔ رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و
جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و باز داشتن عرق
جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و آشامیدن جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه گزیده و با آب دفلی و تخم خربزه
جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو موثر و در سرخ کردن رخساره قویتر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیادهٔ او مدر خون و مورث
اسهال دموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا سه درهم است **کردناک** کبابیست که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال او
بر آتش برشته کنند جهت مرتاضین و معدهٔ حار و تقویهٔ بدن مفید و مضر معدهٔ ضعیف و مصلحش مفرح است **کرویا** بفارسی زیرهٔ رومی
و قرنباد گویند دانه‌ایست از زیره درازتر و بالیده‌تر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است و گیاه بستانی او بقدر زرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و تخمش مایل
بزردی و بیخ او مانند جزر و کوتاه‌تر و بری او فرد ماناست و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات مانند بستانیست و مذکور شد در آخر
دوم گرم و در اول سوم خشک و ضعیفتر از فرد ماناست و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ نفاخ و مدر بول و حیض و عرق
و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده
و مغص و تقویهٔ بدن و فربه کردن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع است و خوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یکوقیه باشد
تا یکهفته جهت اول استسقا مجرب و در سرکه پروردهٔ او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلح آن عسل و صعتر و مضر
گرده و مصلحش انیسون و کثیرا و بدلش فرد ماناست و انیسون و زیره **کرکی** بفارسی کلنگ و بترکی دورنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح
سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنست که یک دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند
و چینه دان او مجفف و حابس اسهال و مهرهٔ پس گردنش که دو درهم از خشک سائیدهٔ او با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجربست و سرگین او رافع
کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهت شبکوری و با زبد البحر و سرگین سوسمار و شکر جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام دموی
و سوختهٔ او جهت بواسیر نافع و سعوط زهرهٔ او با آب چغندر رومی و مرزنجوش بتواتر سه روز تا یک هفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته‌اند بشرطیکه
در آن ایام روغن گردکان بپاشانند و بمالند و بر روشنی نگاه نکنند و اکتحال او جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای او جهت
برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و رو است
بشرط تکرار در عمل و در تقویهٔ حافظه بیعدیل و آشامیدن پیهٔ او با سرکهٔ عنصل جهت ورم سپرز بغایت موثر است **کرکدن** حیوانیست از گاومیش
بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یکعدد و بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک شبیه است
و بخور شاخ او جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع است و آشامیدن آب از ظرفیکه از شاخ او ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید
و طلا کردن پیهٔ او مورث مهابتست **کرش** شکنبه در دهای حیوانات شامل است و بهترین او از گوسفند و بزغاله است و بعضی او را
خشک و جمعی گرم و تر دانسته‌اند کثیر الغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی
چشم و مصلح او مهرا پختن در سرکه و ادویهٔ حاره و خوشبو است **کرکراهن** بحثیت شبیه بسنبل رومی و از آن سرختر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحاست
و از آنجهت نزد بعضی هم عاقرقرحاست نه دوای دیگر و نزد جمعی فادانیاست **کرکم** لغت یونانی و بمعنی اصفر است و نزد جمعی مراد از آن زعفران
و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است **کرکند** اسم فارسی سنگیست شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل و بعضی
جنس دیگر شمرده‌اند **کروان** مرغیست از گنجشک بزرگتر و پاهای او درازتر و در طبع مانند عصفور است **کرم** دانه ثمر درخت عنابست
کرسف اسم قطن است **کرکیش** و **کرکاشش** اسم انجواننت (?) **کرکمان** اسم فارسی حندقوقاست **کردمانای** بری و
فارسی جبلی و رومی فرد ماناست **کرتیست رومی** راسنست **کراث الکرم** کراث بریست **کراث البقول** و **کراث**
المائده کراث بستانیست **کرفس رومی** قسم اخیر خراساست که در طبرستان جعفری نامند برگش مانند برگ گشنیز است

کرفس الماء قرة العین است **کرفس جبلی** و **صخری** و **ماقدونی** فطراسالیونست **کرمه بیضا** و **کرمه شانکه** فاشراست
کرمه سودا فاشرستین است **کردیکین** نوعی از سیسالیونست **کرنب الماء** نیلوفر است **کرنب نبطی** کرنب بستانیست
کرلبون قنطوریون دقیق است **کردوش الغنم** فوهوبسنت (?) **کرنتج** پاچه است و در اکارع مذکور شد **کرش** قثاء الحمار است
و نزد بعضی قثاء الکبر **کرکرتل** حماض است **کردناج** گزنا گست (?) **کرات** بلغهٔ تنکابن قسمی از خرنوب بستانیست **کرک** جره
دانش و بلغهٔ تنکابن ثیل است **کرند** اسم هندی سنبادج است **کرداگوشت** اسم هندی قسط تلخ است **کرانا** اسم هندی قصب الذریره است
کرهو مایلوج اسم هندی کندش است **کراوکلا** اسم هندی کرسنه است **کرد** اسم هندی عصفر است **کرسوه** بهندی شبت است
کردالم بهندی خیار شنبر است **کرنیه** بهندی ارنب است **کرانیه** بهندی قنطوریون دقیق است **کرنج** بهندی دخست کر
تمان اسم ترکی اسفید جست **کرچک** اسم ترکی خروع است **کرج** اسم ترکی جص است **کرکی** اسم ترکی دلست **کرنکله** اسم
ترکی سام ابرص است **کردکان** بفارسی جوز است **کرم شب تاب** حباحب است **کرم زمین** خراطین است **کرک**
ذئب است **کربه** سنور است **کربه دشتی** ظلوست **کرد آسیا** غبار الرحی است **کرده** کلیه است **کرم ایوب**
اسم فارسی میلوننت **کرکس** اسم فارسی نسر است **کرحیل** اسم شکابنی زعرور است **کراکرد** اسم شکابنی شعر است **کرف**
اسم دیلمی شعر الغول است **کزبره** بفارسی گشنیز نامند و بری و بستانی میباشد برگ بری ریزه و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو
بهم ملاصق میباشد و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبونتر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی او
در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته است و تازهٔ او با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ و سی مثقال از آب او کشنده
و هفت مثقال از آب او با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و التهاب معده
و تشنگی و رافع ازلاق معده و حابس قی و تعلیق او بران باعث سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و
سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه
و با آرد باقلی رادع خنازیر و امثال او و قطور آب او در چشم جهت بردن آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب و چون سرب را با آب گشنیز
بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان
نافع و قدر شربت از آب او یکوقیه و از جرم او تا سه وقیه و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم گشنیز خشک عبارت از آنست در دوم
سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصا بو داده او رافع خفقان و حیضه و دوار
حار و خمار و در سرد با صندل و انیسون جهت تقویهٔ معده و رفع آروغ و با می پخته مولد منی و مسقط کرم معده خصوصا بو داده و مانع
تکون او و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال او و ورم و قاطع خون جراحات و شربتی که از او ترتیب دهند
جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خوابانیدن او رافع بوی شراب
و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیادهٔ او مورث نسیان و اختلاط و مصلحش تخم نیم برشت
و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است **کزانگبین** شبنمیست که بر درخت کز و سایر اشجار می‌نشیند
و مانند ترنجبین منعقد میگردد و هر چه از درخت بید حاصل میشود الطف و آنچه از درخت کز و مخلوط بهم رسد با قوهٔ قابضه میباشد و بهترین او
سفید صاف است که مخلوط ببرگ نباشد در اول گرم و در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و منفث و با قوهٔ مسهله خصوصا سفید او ملین
و جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریاح غلیظهٔ دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است **کزبرة الثعلب**
قسم اخیر سنداریطیس است **کزدان** اسم فارسی بار ختیهٔ صحرائیست و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد **کزمازج** تخم
و بیان اسم درخت گز است **کز** اسم فارسی طرفاست **کزبرة البئر** برسیاوشانست **کزبرة الحمام** شاهتره است **کزبر**
موسیشان بلغهٔ ارسطا جحجم است **کزک** ودع است **کزنه** اسم دیلمی انجره است **کزر** اسم فارسی جزر است **کزدم**
اسم فارسی عقربست **کسول** ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشتی و در شکل شبیه بخیار شنبر و اندک عریض و دانهای او
بقدر دانهای خیار شنبر و درختش در روم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و یکدرهم او در قطع خون اسهال دموی و خون
و در رفع نزف الدم بیعدیلست **کسیلا** و **کسیله** اسم نبطی چوبیست شبیه بدار چینی در او سیاهی و سرخی غالب و مانند صمغ با تنبید
و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختیست شبیه بسلیخه سیاه در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مفتح سدهٔ گرده و رحم و مدر

فی الکاف مع الشین

مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بهتر از اندرزاد و نیکوکننده رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جهت دندان متحرک و درد آن
مفید و مضر ریه و امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج درهم است کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است کسوس خشخاش زبد است
کسب جرم و ثقل حبوباتست که افشرده روغن او را گرفته باشند کسن باقلی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است
کسبر رفت خشک است کسفره کزبره است کسقون دلبوث است کسنه اذان الغزالست کسبه ابن عرس
کسنه خبز الطائر بوستست کستوری اسم هندی مشک است کسیس اسم هندی زاج سیاه است کسند اسم
هندی عصفر است کشت برکشت اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن پنج عدد میباشد و گلش یکعدد
مایل بسیاهی و زردی و برگش مایل شبیه بدنباله عقرب و بشیرازی پیچک نامند و بهترین او هندیست در اول گرم و در آخر دوم خشک
و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و جالی و ضماد او جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع باه و بثور و مصلح او حب الصنوبر و
قدر شربتش یکدرهم و بدلش صبر است کشوث گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل بزردی و سرخی و بر خارها و گیاه
ها پیچد و گلش ریزه مایل بسفیدی و تخم او کوچکتر از ترب و مایل بهندی و زردی و در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و شیر و
عرق و مقوی معده و جگر و دافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه دیرمان و تنقیه بدن در بو و خناق و مغص و ضعف معده و
جگر و دیابیطس و دافع فضلات متعفن عروق و سپرز و سراج آن نافع و آب آن نافع با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خیسانیده او در اسهال
قویتر و قدر شربت از آب او ده درم و فیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم گویند و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و
نقرس مفید و بوداده او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی است و بدلش
بادروج و دو ثلث او افسنتین است کشمش اسم فارسی زبیب بیدانه است و مویز نیز گویند و بهترین او سبز بالیده است مبهی و با قوه
مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج فقع است کشک الشعیر شیره جو است و در شعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی
افسنتین است کشط قسط است کشنه اسطوخودوس است کشش شیره خرماست و در طلع مذکور شد کشتری ماش است
کشنیز کوهی اسم فارسی مخلصه است کضیثون اسم فارسی بادنجان بریست کعب استخوان متصل بساق است و بفارسی
قاب نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر جهت سپرز و تقویه باه و با عسل جهت تقویه جگر
و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است و سنون او مقوی دندان و ضماد او دافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب
الغزال مانند بجریست کعک خبز الطابوستست کفاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ربیعی و چند روز
بیش نمیماند و برگش مدور و کم عدد و مشقق بقدر برگ کرفس بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و بر روی زمین منبسط و از یک بیخ
چند شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آبها و زمین نمناک میروید در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و منقطع
و محلل و جالی و بیخ او را جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع ثآلیل مجرب دانسته اند و اکتحال
او رافع بیاض است کف النسر نباتیست شاخهای او باریک بقدر شبری و در سر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر مشقق در زمین چسپیده
و گلش زرد مایل و بسیار براق و با عطریت و بیخش بقدر زیتونی و با شعب و در اول بهار میروید و در طبع و خواص مانند کف الضبع
و فرزجه بیخ او معین حمل و ذرور او جهت قروح خبیثه و با عسل جهت ثآلیل موثر است کف ادم نباتیست بقدر ذرعی و برگش مستدیر
و بقدر برگ مورد و بیخش مایل بسیاهی و زردی و در دنش سرخ و تخم او از تخم کافشه باریکتر و با تلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است
در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ است و قدر شربتش یکمثقال است
کف الاجذم و کف الجذما نیز گویند نزد بعضی درخت پنج انگشت و نزد بعضی پنج سنبل رومی و نزد برخی کرم بیضا است
و بعضی گویند خصی الکلب است کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی حرحیر کف العقاب فاطافیقی است کف
النسر حزنبل است و کف الدابه نیز گویند و بلغه مصر اسم اسقولوقندریون است کف السبع کف الضبع است و نزد بعضی
کیکبج است کف الکلب بد اسقاسنت کف الاسد عرطنیثاست کف مریم اصابع صفر است و در عراق شجره را
نیز باین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را کف الذئب و کف الارنب خنطلیا است کفری پوست غلاف
شکوفه درخت خرماست و اصل شکوفه تازه هستی بطلع و خشک را موسوم بدقیق النخل کویند است و طلع مذکور شد و کفری [illegible]
قوت و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد و در آخر دوم خشک و با حرارت کمی و برودت زیاده و دو مثقال از سفوف

الکاف مع اللام

او قاطع اسهال و طبیخ او قابض و نیم رطل مکوفته او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رسد و با وزن او شکر بقوام آورند جهت ازاله
گرده و شانه و ضعف معده و احشا و منع انصباب مواد بمعده و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه است و بدستور
ذرور او همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و روغن بابونه رافع جرب است بشرطیکه چند روز بگذارند و غبار بسیار
نرمی که غبار گلش را او هم میرسد در جمیع افعال قویتر از گلش بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه و اسهال است و عرق
کفری که بطریق گلاب گیرند با عطریت و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع بمکوب کرده با
آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحه امعاء و صداع حار و مقوی موی و مانع سفید شدن
آنست و کفری بالخاصیه مانع فساد روغنها و مقوی فعل آنست کفر الیهود قفر الیهود است کف دریا اسم فارسی زبد البحر است کف
مس اسم فارسی زهرة النحاس است کفتار اسم فارسی ضبع است کف شیشه اسم فارسی سنجونیاست کف اسم فارسی
زبد است ککری اسم هندی قثاء است ککرکیه اسم هندی بلور است ککریان اسم هندی زجاج است کلکیک اسم
ترکی فنج است کلکیک اودی اسم ترکی صعتر است کلر اسم تنکابنی لبلاب کبیر است کلج اسم فارسی جرجیر است
کلز اسم جوبیست که از هند آرند و فعل مغاث از او آید و او را مغاث هندی نامند کلیه بفارسی گرده و باصفهانی قلوه و بترکی بوگرک
نامند بطیء الهضم مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و شراب
کامه است و سرکه و پیه او ملین اورام صلبه کلب بری و بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند او
گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع میشود و سگ آبی دو قسم است یکی بحری است و دیگری نهری و آنرا بفارسی خزمان گویند چه در شکل شبیه
بخز میباشد و بعربی کلب مائی و چند از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بچه سگ است
روزه او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو بچه تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است
و شیر ماشیه او رافع سموم و کلف بقدر ربع درهم و شیر او که از زایدن اول باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم
و چون بچه او را که چشم نگشوده او را تا تمام طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان شود و نود مثقال گندم را با آن بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند
پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی تعلیق کنند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید و غذای دیگر با
مخلوط ننمایند باعث حمل او گردد و از مجربات است خصوصا چون گندم آن سه قطعه مرغ پرورده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجرب است
و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و در پستانست و استخوان و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده
انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر
او جهت [illegible] شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است و طلای زهره او مانع روئیدن موی زیاده چشم و
بول او رافع ثآلیل و اشامیدن او مانع حمی ربع و پیه او جهت خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق مجرب است خصوصا
[illegible] تعلیق باستخوان فقط کنند و آشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنجدرهم و بدستور سرگین خشک او جهت اسهال دموی
و ذرور سرگین او جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش او که ناب گویند مانع خرخره خواب و عر
زدن در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با ناب گربه بموی ایشان بخور کرده و هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در
آن منزل شود محمد ابن زکریا فرموده اند که قضیب سگ را خشک کرده بر ران بندند بغایت معین جماع است و کلب بری در گرم و خشک
و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است
و پوست او را ظرف نفط میکنند و یکمثقال از زهره او سم قاتلست و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال او رافع بیاض است
و بولس گوید که [illegible] تازه او جهت نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه بولق و دست و پای او
دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانه ها میباشد خصوصا در رود مسکو و ارس کثیر الوجود است و در شکار او [illegible]
و چند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی چند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و دیدگاه
خشک کردن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوعی از استحاله در آن معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است
کلب الماء البلغاری کلب نهریست کلب الکلب سگ دیوانه است کلس گچ او اسم جص است اسم سوخته است
که بحد سفیدی رسد و اجزا او بسبب احتراق از هم ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و مراد اطبا از مطلق

آن آهک است که از آن چیره و نوره نامند و جالینوس کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته اند غیر آن و مراد اهل صناعت
اعم از انست و بهترین کلس البیض انست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده های او را اکرفته در کوزهٔ گل انداخته در کوره چند شبانه روز
در کوره کوزه گری گذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آنست که سنگ رخام و سنگ ریزه های صلب را بعمل آورند آب ندیده
او در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا سه روز قوی القوه است و با حده و مقرح و محرق جلد و آب دیده قسم تحری آنرا تا سه روز قوة
بالفعل و بعد از آن مسحن میباشد و موبر او در مدت بعید میبرد و زرنیخ هم بردن موی مقوی فعل آهک است و ثفل عصفر و برگ شفتالو
رافع بوی اوست و روغن گلسرخ مبرد و آرد عدس و توتیای مغسول و گلسرخ سائیده رافع جراحت نوره است و آهک شسته
مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع
رعاف مجربست و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهة سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهة گشودن دماغ
و ورم صلب و روغن زیتون که در آن آهک جوشانیده باشند جهة منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس
خون جراحات قویتر و جهة جرب و حکه و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجربست و فرزجه او قاطع خون حیض است و گویند
چون او را با مثل او نمک و ربع آن طرطیر سائیده با نه مثقال سرکه تصفیه کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید میکند و سیماب را
منعقد میسازد و خوردن آهک کشنده است بدرد معده و عسر بول و غشی و اسهال دموی و آبی که در آن آهک مکرر ریخته باشند
هرچه بآن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **کلج** لغة سریانیست و بغدادی گوید که نزد اهل مغرب نباتیست
برگش شبیه ببرگ درخت سیب و قابض و رافع نزف الدم و اسهال دموی و جهة گزیدن افعی و سعوط آن جهة رعاف مفید و تخمش بسیار گرم
و مدر عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر میشود که اندر و طالیس باشد و در اینجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است و در اینجا بیان نموده
که برگش مثل برگ سیب است و بلغة مصر کلج عبارت از اشق است **کلیاتی** اسم اشق است **کلوخ** رسن است **کلیکان** کشنج است
کلیکارون جرجر است **کلاغ سفید و کلاغ پیسه** اسم فارسی غراب ابقع است **کلاغ سیاه** اسم فارسی غراب
کبیر است و غراب الزرع است **کلیم شو** اسم فارسی آذربو است **گل عقرب** باسم مطار بونست باصفهانی **گل عاشقان**
بلغة خراسان نسرین درخت است و بلغة تبریزی حماحم است **کلاچیاک** بلغة تنکابن ودع است **گل کافشه** بلغة اصفهان
احریض است **گل مشکی** اسم فارسی نسرین است **گل آفتاب پرست** اسم فارسی آذریونست **گلنار** اسم فارسی جلنار است
گل گندم اسم فارسی جوزجندم است **گل سنگ** اسم فارسی خراز الصخر است **گل** بکسر کاف اسم فارسی طین است **گل**
سجاران طین الاحمر است **گل خوردنی** طین الماکول است **گل حنا** بضم اول اسم فارسی فاغیه است **گل خوش** بفتح اسم
فارسی مجنج است **گلسرخ** ورد احمر است **گل رعنا** ورد الحماحم است **گل ترنفل** اسم فارسی زهره است **کلم** اسم فارسی
کرنب است و کلم رومی افیقه نامند **گلنک** اسم فارسی کرکیست **گلاب** ماء الورد است **کلیک** اسم دیلمی دلیک
کلاکلا اسم دیلمی لوف الکبیر است **کلاونجی** اسم هندی شونیز است **کلیده** اسم هندی بطیخ زهیست **کلی** اسم هندی
بسداست **کلچری** اسم هندی خبازیست **کلیغا** اسم هندی کندراست **کلیجن** اسم هندی خولنجانست **کلتهی** اسم هندی
حب القلت است **گلگونه** بفارسی سرخی نامند و از سفیداب و لک ترتیب میدهند و جهة صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنانست
کلیس بلغة مازندرانی جرزیست **کماشیر** صمغ کرفس کوهیست شبیه بجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است در آخر سوم
گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقای زقی و لحمی و قدر شربتش از یک دانگ
تا نیم درهم و مصلحش کثیر است **کمثری** بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی او ترش و شیرین و اقسام است و بهترین او
امرود چینی است و نطنزیست و چینی مخصوص بلاد مغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است و بهترین
امرود بلاد آذربایجان ملیست و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و ناشیهٔ دل
و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوهٔ قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرطب دماغ و جهة رفع سمنت
غفر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلح آن تخلیل مربی و رازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش ادراک لطیف رسیده اوست در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل العصر و
قبل از آن قابض و مولد خلط صالح و مسدد خون و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و زحمتان غلیظ

و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود رسیده گرم معده و دبسته اند و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نزف الدم و اسهال او ضماد
جهة ورم حار چشم نافع و برگ او جهة اسهال و التیام جراحات و چوب کهنه سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منفتح قولیست و نوعی بری از قلیل
الحلاوت است و کوچک و بی آب با عفوصت و بسیار قابض و سده است و ذرور خشک او جهة رویانیدن گوشت جراحات و سفوف او جهة اسهال حار
و خاکستر چوب او فادزهر قطر و مثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویهٔ حاره و خوشبو و عسل است و رُبّ امرود قابض طبع و مقوی معده
حاره **کماه** اسم جنس اقسام فطر و کشنج و فعیل و سماروغ و نزد بعضی مخصوص نوع ماکول آنست و فطر مخصوص انواع غیر ماکوله و هریک مذکور شد
کمافیطوس معرب از خامیطس یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش
بلند نمیشود و برگش در هم پیچیده و تراکم و بری از رطوبت شبیه است بحی العالم صغیر که بقاری همیشه بهار نامند و برگش از آن ریزه تر و با زغب و رطوبت چسبنده
و شاخهای او مایل بسرخی و گلش زرد و باریک و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقیست
و مؤلف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و در شیراز ماش دارو نامند و ظاهر این کلام از جمله اشتباهات او باشد در دوم
گرم و در سیم خشک و مستعمل از او برگ و شکوفه و تخم اوست و منفتح سده و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهة استسقا
و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توبال النحاس و راتیانج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضا است و مداومت او با
باران و عسل شهد رافع عرق النسا و در دکمر و ضماد او جهة اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهة نمله ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از
دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزن او سیسالوس و نصف او سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال استعمال کنند **کمافریطوس** معرب از خاما
دریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طوشش قریب بقدر شبری و برگش ریزه و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم او تلخ و با اندک تندی
و گلش بنفش ریزه و منبت او سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با حدت و در تموز یافت میشود و قوتش تا هفت سال باقیست و ابن جلجل افریقی
در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمافریطوس بیخ درختیست شبیه ببلوط در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سینه
و سرفهٔ مزمن و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهة عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ
چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد چند روز مداومت کنند جهة سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و سه درهم
مسحوق او با جلاب یا عسل در چند روز دفع درد سینه و برودت نواحی او میکند و ضماد او با عسل جهة قروح مزمنه و اکتحال او با شراب جهة غرب
و با سرکه جهة ورم سپرز مفید و روغنی که آب تازه او را با آب طبیخ یا از گل او ترتیب داده باشند جهة رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و شراب
او که در هر یک رطل آب انگور دو مثقال از او ریخته باشند و یا یکمثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده مدتی گذاشته باشند جهة تشنج و یرقان و تنقیهٔ رحم
و فساد اخلاط و تسهیل و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر شربتش تا سه درهم است و در مطبوخ تا هفت
درهم و مضر امعا ذکر کرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل او سیسالیوس و ربع او سلیخه و نزد بعضی فافث و سلیخه **کمون** معرب از
خامون یونانیست و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و هریک را اصناف مختلفه میباشد و سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد
را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکان میباشد و بری هر صنفی قویتر از بستانی و صنفی از بری سیاه
و شبیه بشونیز و قوی الحراره و از مطلق کمون مراد کرمانیست و یونانی او را با سلیقون نامند بمعنی ملوکیست و بهترین اقسام کرمانی
بری و زبونترین سفید بستانیست و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نباتی از راز یانه کوچکتر و برگش مستدیر و قبهٔ آن مانند شبت است
و در اول سیم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم
و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهة عسر نفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خواهش گل و امثال او و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز
و بو دادهٔ او جهة اسهال رطوبی نافع و با سرکه پرورده او که بعد از آن برشته باشند یا تشنگی الاقن ... و در رفع رطوبات معده و قوی گشته است و جهة
و طبیخ او محلل نفخ و فرزجه او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضهٔ طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با صعتر و ذرور او جهة
قرحهٔ چشم و جرب و با سفیدهٔ تخم مرغ جهة رمد حار و طلای او جالی بشره و آب افشرده او جهة طرفه و با نمک جهة سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه
جهة رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهة ورم سپرز و با آرد باقلی جهة سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش سرکه و قدر شربتش دو درهم و بدل
کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم کندنا است و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و جوشانیده او آب بر رو
را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدت العمر منع تولد قمل میکند و از مجربات دانسته اند و قسم جبلی که بفارسی زیره سبز نامند
ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشونیز است جهة گزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون بستن آن معدیل حفظ و ضماد او ...

الکاف مع النون

کرفس بستانی بنوشند و با سرکه جهة فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع زنگ خون مرده تحت جلد است و جهة درم حار پستان مفید
کمون حبشی قسمی از کمون بریست شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسونست کمون رومی ارمنی کرویاست کمون اسود زیره کرمانیست
و در بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیزست کمون جبلی زیره سبزاست کماکیون مازریونست کمکام صمغ ضرو است
و بفارسی حسن لبه کویند و حصی لبان مذکور شد کماه تیهی کویند بلغه سریانی باداورداست و بفارسی دستبویه کیاهیست معروف که دواب را
بآن تعلیف میکنند و حلتیت منتن صمغ اوست کمجاین اسم هندی آرزیش است کمهاره اسم هندی تخم الجزر است کمار داسم
هندی موسیامیت کموی اسم عنب الثعلب است کمیز اسم فارسی بول است کمیش اسم ترکی فضه است کماذان اسم فارسی زراوند است
و آن بری و بستانی میباشد بری او را بیونانی افوماریون نامند و در باب راء مذکور شد کندر صمغیست مخصوص بلاد شحر و عمان
و جبال یمن و مستدیر و صلب مایل بسرخی او را الکند ذکر و سفید سست را انثی نامند و تازه او را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج کویند
و پوستهای رقیق او را که از سائیدن بیکدیگر جدا شود قشار کندر نامند و انچه غیر صافی باشد آرد باشد دقاق کندر و کندر قوتش تا بیست سال
باقی میباشد و مغشوش او از آتش شعله در نمیگرد و درخت او بقدر دو ذرع خاردار و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد در دویم کرم و در اول
خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و باریاقیة
و مبهی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیمدرهم
او با شل او ناشتا جهة زحیر و با روغن زیتون و عسل جهة رفع برد استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع رایحه کریهه خشم و عسر النفس
و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و با سرخ و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت
جهة تقویة باه و تولید منی خصوصا با جوز و سباسه و اکتحال او جهة جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب
و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و قرحه مقعد و ضماد او جهة قوبا و ثالیل و با پیه مرغابی جهة جراحت سوختکی
آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابات و با روغن مورد جهة ریختن
موی سر و با روغن کنجد و عسل جهة داخس و با زفت جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد کوش و با قیموا یا و روغن کل سرخ جهة اورام حاره
پستان و با ادویه محلله جهة ورم اسفید و بخور او جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و قوباو کریزانیدن هوام و خائیدن او جهة سرفه رطوبی و تقویة
دندان و لثه نافع و چون یکمثقال او را در آب خیسانند آن آب را بنوشند و مداومت بآن نمایند جهة رفع نسیان از مجربات دانسته اند اکثار
او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر قدر زیاده او با شراب و سرکه کشنده است
و قدر شربتش نیمدرهم و بدلش مصطکی است و قشار کندر خشک تر و شدید القبض و مجفف قویست و جهة نفث الدم بغایت مؤثر و مقوی معده
و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا و حقنه او نیز بدستور جهة قرحه امعا مفید است و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است
و دقاق کندر لطیفتر از کندر و منقی و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دمویست و دخان او که دوده او باشد
کرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبت بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است کندش بیخ نباتیست شبیه بکنکر و
برگش با مین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را بآن میشویند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و شدید البوی و در سرطان میرسد
و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر سیم کرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم غلیظ و مخرج مره السوداء و بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض
و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یک عدس جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة شبکوری و ضعف
باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و یحیی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهة زایل نمودن موی داء الثعلب و داء الحیه
مجرب و حقنه کردن بآن جهة عسر النفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن سنک کرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و روغنی که در آن جوشانیده باشند
جهة امراض بارده کوش خصوصا جهة کرم او و جهة حکه آن قوی الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانک تا دو دانک و جهة سپرز و یرقان و امثال
آن یکدانک تا پنج قیراط و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم او کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی
و مصلحش کثیرا و شیر تازه و بدلش جهة عطسه مثل او جوز القی و ثلث او فلفل و درغیر او دو وزن او مقل و نصف او شیطرج است کنوس بلغة
طبرستان قسم کبیر زعرور است و بزرگی از کیل نامند و آن بهتر و لطیفتر و لذیذتر از زعرور است و در افعال قویتر و دوام او زیاده از اوست کنکرزد
اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنکر نامند در دویم کرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش از
یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کنهان اسم نبطی نباتیست مثل درخت کوچکی برگش در رنگ و هیئت شبیه ببرگ سعتر و در بوی

الکاف مع الواو

و دو شاخهای او از یکشاخ سطبر رسته و نزدیک بدرخت حبة الخضرا در سیم کرم و خشک و نوشیدن او مسخن دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین هضم
و بالخاصیه در جائیکه او باشد عقرب در انجا نمیباشد و اگر برگ او را با عقرب بپاشند در حال میرد و مضر سفل و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است
کندر کی نباتیست شبیه ببرگ رازیانه و زرد کی و برگش عریضتر و او در سیم کرم و خشک و در اکثر افعال قائم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی است
کنجورس اسم یونانی جاورس است کندس الدواب عود العطاس است کنجده اسم اصفهانی ارزنست و در دیلم کنجیه
نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی براست کنکر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی خندروس است
و در اصفهان ذرة مکه نامند کندم دیوان اسم فارسی شیلم است کنکر خر اسم فارسی بادآورداست کنه اسم فارسی قنب است
کنجشک اسم فارسی عصفور است کندرو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهت اسم هندی کبریت
و کندهک و کندک نیز نامند کنبر اسم هندی خرزهره است کنده اسم هندی فنیکر است کندمیل اسم هندی فقاح اذخر است کند
اسم هندی صمغ است کنجوه اسم هندی خراطین است کنوآی بهندی عنب الثعلب است کندا بهندی بصل الفارست کندا اجبر
بلغه هندی باذنجان است کنجمال بهندی طحلب است کندنا بهندی هندوقیت کنتول بهندی اشنانست کنکوتی بهندی
دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است کومه بلغه اصفهانی نوعی از مرست که مایه آبکامه را در شیر حل نموده استعمال
میکنند و در خواص قریب بمری و بجفیف آن کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست اما اکثار او باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه است کوکشتیل
بلغه تنکابن و دیلمانست و ابن تلمیذ بلغه طبرستان دیودار و بلغه مازندران کوزن کیاه بیان نموده و آن کیاهیست برگش
شبیه ببرگ نارنج و ساق او زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه بقدر آلوبالو و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید و او غیر لفاح است و بالخاصیه هر
فعلی که قالع او در حین قلع او کند و هر قولی که ملتفی کردد شارب او بهمان فعل و قول مبادرت نماید و آزموده است و مستعمل از آن در ولایت
دیلم برگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند و در آخر دویم کرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش
و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربت از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از تخمش تا نیمدرهم اکثار او مورث جنون شدید است
کوارع جمع کراع است و مذکور شد کورا اسم فارسی مقل است کونهان کنهانست کوالف با دآورد است کورکندم خوشه جو است
کوکب ساموس طین ساموس است کوک حبش است کوبر اسم هندی فلفل است کوکب الارض طلق است
و نزد بعضی طین اقیمولیا کوراالنحل آشیان زنبور عسل است کولان نوع نواسل است کورکیا اسم فارسی اذخر است کوشلو
اسم فارسی خطمیانست کوخلن اسم رومی اثمد است کوکافیلوس اسم سریانی اجاص است کوله بر اسم فارسی الحدا است
کورره اسم فارسی خرنوب شامیست کوچ اسم فارسی زعرور است کوش ماهی اسم فارسی شنج است کوکرد اسم فارسی کبریت
کولن بفتح اول و دویم اسم فارسی فنا است کوکرجین اسم ترکی حماحم است کوکل اسم هندی مقل است کولر اسم هندی ثعلبست
کوره اسم هندی فرس است کوشت اسم هندی قسط است کوه جولی اسم هندی حب النیل است کوکری بهندی زجاج است
کوکرنده بهندی کمافیطوس کوکامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند بهندی صمغ است کوکم اسم هندی خراطین کوله
تره اسم مازندرانی حرف بابلی است کهربا بسندی کوید از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل می افتد و بعضی اعتقاد آنکه
صمغ درخت جوز و غیر آن است و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند موم منجمد
میکردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مکسی در آن مانده بود و متحجر شده بود و نزد محمد ابن جمیع معدنیست و مغربی او قویتر از
طرابلسی است و از اقوال قدما ظاهر میکردد که کهربا و سندروس مختلف باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب
و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس هرگاه بالذکی حرارة که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج
مالیدن زیاده است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته از ان ظاهر
میکردد و بهترین کهربا آن است که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع مغرب بهمرسد و در کرمی معتدل و در دویم خشک و نزد
بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی دفع و جهة
اسهال صفراوی دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف کرده و سنک مثانه و با مصطکی جهة عسر البول و بالخاصیه جهة زحیر نافع
و طلای او جهة شکستگی اعضا و با مورد جهة منع عرق ضعفا و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهة سوختگی آتش و تعلیق او جهة حفظ جنین
از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهة منع تخمه و با خود داشتن جهة تقویة دل و رفع خوف طاعون و ذرور او جهة التیام

کندر رومی مانند کندر است

رحمها مفید است و چون چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل او ارجاع فتوری نیابد و گویند مضر سرد و مصلحش عسل است
و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی و ثلث وزن او سلیخه و در تفریح مروارید و در دفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال
کهبا ماسریانی شاخ نبات فادانیاست کهیله کسیله است کهلا اسم اصفهانی فل است کهول اسم هندی خرفه است کهکم و کهیرت
اسم بادنجان است کهری اسم هندی مزورد بی گوشت است کهرکیت بهندی اسم جر است کهنا بمعنی ترش است کهجور بمعنی
تمر است بهندی کهولکی و پیچ بهندی تخم خرفه است کهینه بهندی ثفل چیزها است کهر بهندی اسم جانوریست کهونکری بهندی خسک است

الکاف مع الیاء

کهیلا بهندی سلیخه است کهورنیر بهندی سوسمار است کهونلی بهندی حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است کیاه
جالینوس اسقولوقندریون است کیمرسس ذرّه است کیدج کادیست کیل دار و اسم فارسی سرخس است کیه اسم فارسی
مصطکی است کیکواش اسم طبری قسمی از دوقس است و مذکور شد کیله بهندی موز است کیره بهندی اترج است کیهون بهندی
حنطه است کیرو بهندی نقره است کیر بهندی زعفران است کیتی بهندی خبث الحدید است کیان پل بهندی دار شیشعان است کینگر
بهندی خار مغیلان است کینسکر کاشیر اسم هندی اقاقیا است

حرف اللام مع الالف

لادن لادن رطوبتیست که از درخت کوهی حاصل
میشود و بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دلب و برگش عریض و بهم متصل و رقیق و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف آن
دانه سیاه باریکی و رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام لادن عنبری نامند و هر چه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند
در حین چریدن از نبات چسبیده و از آن جدا کنند زبونترین از قسم اول و هر چه بر سم مراعی چسبیده و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبونتر از همه است
و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از قسوس که نوعی از لبلابست بر موی مراعی میچسبد و بهترین او نرم و خوشبوی سیاه مایل
بسبزیست و سبزی در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوه قابضه و منضج قوی و محلل و مفتح دهن رگها و مدر بول و حیض
و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارد و با شراب قابض طبیع و طلای او جهت درد سر و صلابت معده و
جهت التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و آکله و فرزجهٔ او جهت صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال
طلا کنند جهت نزلات و سرفهٔ ایشان و بر معده جهت تقویهٔ آن و رفع غثیان و سیلان آب دهن و با پیه خوک و پیه کاو جهت ورم مقعد و درد آن
و حقنهٔ او با روغن گل جهت سحج بارد و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویهٔ موی و منع ریختن او و جهت گزیدن
هوام موثر و چون زن بعد از بول کردن با آن بخور کند پس در حال اگر بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا و مضر سفل و آشامیدن او موجب کرب و
مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یکدرهمست و روغن لادن که یکوقیه او را در یکرطل روغن زیتون و یکجا حل نمود روز دیگر بر آتش ملایم
گذارند که قریب بسوختن رسد روغن لادن جهت سیاه کردن موی و تقویت آن و تقویت اعضا و معده و زکام رطوبی و بغایت مفید است
لاجورد معدنی معروفست و بهترین او صاف شفاف است که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند
و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگریزه ترکیب کنند و دود لاجوردی نمیباشد بخلاف غیر مغشوش او و مستعمل در طب غیر مغسول اوست در
اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظهٔ مخلوط بخون و صاف کننده او از کدورات و با لخاصیه رافع
سودای حوالی قلب و جالی است و تعلیق او رافع خوف و مفرح و مقوی دل و جالی و با قوه قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و خفقان و توحش
و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و ریختن مژگان و ذرور او جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت
رعاف و فرزجهٔ او با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قطع و قلع ثالیل و درص مفید و مضر
معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش حجر ارمنیست لاله سرنگون
اسم نباتیست معروف و در باغها غرس میکنند پیاز او را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او را
جهت عرق النسا مجرب یافته اند لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست برگش شبیه برگ زنبق و منحصر در سه چهار عدد گاهش مانند شقایق و بزرگتر
از آن و تخمش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پرده او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و
شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است و با تفریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرارة و با رطوبت غالبه و نشاره
او بغایت مشتهی و هاضم است و قدر شربتش یکدرهم تا دو درهم است لاعیه نوعی از یتوعات و با سمیت و بغایت تراز انواع یتوعات
و ابو صریح گوید که مطلق یتوع مراد لاعیه است و آن را در شکال سینیچ نامند گیاهیست پر شیر شبیه بکیاه سقمونیا و برگش بدر و گلش زرد
مایل بسرخی و شبیه نرگس و مایل بخوشبوئی و تخمش مانند خشخاش و در آخر سیم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مقرح جلد و مشهی و دید ستور

برگ و تخم او همین اثر دارد و کشنده ماهی و جهت استسقای زقی و اخراج زرد آب نافع و شیر او ارسقمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده استعمال باید
و قدر شربتش از یکدانگ تا یکدانگ و نیم و از آرد جو مخلوط با او تا یکدرهم و از برگش در مطبوخات بدستور تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا
لالا رازی گوید گیاهیست که از مکه خیزد و بخور ثمر او جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم
مورد است لامی صمغ درخت هندیست خوشبوی شبیه ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی در آخر دوم
گرم و خشک و مسخن و ملطف و مفتح سده و رافع بلغم و جهت شکستگی اعضا و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل
ورمها و احیا و قطع رائحهٔ بد نافع و با آب مورد جهت تقویهٔ اعضا و سرعه حرکت اطفال موثر و بخور او عرق آرنده و مصدع محرورین و مصلحش
کشنیز و قدر شربتش یکدرهم است لاحی اسم هندی بیل است لاجورد یه صامریوناست لادورد لاجورد است لاغوریس

اللام مع الباء

غرساوسشس یونانی سریانی لاغونی ارنب بریست لاغوریس بلاسیوس یونانی ارنب بحریست لارکطو
طاون عرطنیثاست لاسوریس یونانی ماهو دانه است لاتک اسم هندی کرنه است لاک اسم فارسی لک است
لاک پشت اسم فارسی سلحفاة است لاله ختائی اسم فارسی حماحم است لبلاب اسم جنس نباتیست که شاخهای او ممتد
شده بجا در آویزد و هرچه بزرگ باشد کبیر گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد سفید او را گلش سفید و شبیه بشاخ حجی
و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا و در شکاین گلونامند و سیاه را گلش نفشی و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و
سرخ و کبود میباشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخمش در غلاف سیاهی مایل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام صغیر و کبیر شیردار است
و مرکب القوی و نزد جالینوس در دویم سرد و خشک و نزد ابو ریحان بن ماسویه گرم است و آن مفتح سده و ملین طبیع و محلل و آب او مسهل
مرة الصفرا و چون بجوشانند تفتیح او غالب و اسهال او کمتر و آب افشرده آن بعکس است و برگ کبیر سفید او مسمی بحبل المساکین است
جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آب او جهت سرفه و قولنج حار و با خیار شنبر جهت ورم مفاصل و احشا و قرحه
امعا و ضماد برگ تازه او جهت درد سپرز و مطبوخ او در روغنها جهت تحلیل اورام و دردها و سعوط عصارهٔ او با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و با
و با روغن زیتون جهت درد گوش و چرک آن و با روغن جهت سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه را عصارهٔ آتش سیاه کننده موی و برگش جهت قروح حبشه
و گل قسم اخیر که بی ثمر است آشامیدن و فرزجهٔ او مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع حمل و آب او شدید الحرارة و حدة و سترنده موی و کشنده قمل
و بیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز
مایل بسیاهیست مسمی بشجیه است سرد و خشک و جهت سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و تب ربع و سپرز و ربع رطل از آب او با دو
درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او رافع قروح خبیثه و تازهٔ او التیام دهنده جراحاتست و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه
و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربت از آبش از یکوقیه تا سی درهم و لبلاب صغیر با قوهٔ محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و سلم از
سایر اقسام و رافع سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و محلل ورم مفاصل با خیار شنبر جهت اورام احشا و تفتیح سده و اکثر تنها نافع و قدر شربت
از آب او تا نیم رطل است یا بیست درهم نبات لبخ اسم عربی درختیست در صعید مصر کثیر الوجود و شبیه بدرخت خیار و ثمرش کوچک و
سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهت طعم و برگش مایل بدرازی و معروف بسمیتست و اهل مصر سمیت در او نیافته و ابن
جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته اند و نزد مؤلف حاوی الادویه سدر است در دوم سرد و خشک و شرب و ذرور او قاطع
نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و مورث ثقل سامعه است لبن شیر و تری سودنامند
و مرکب القوی و مشتمل است بر دهنیه و مائیه و جبنیه و دسومت او در اول گرم و خشک است و مائیه در دوم سرد و تر و جبنیت در
اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و رطوبت و یبوست بحسب غلبهٔ یکی از اجزاء ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
باندازه مذکور میشود و امور کلیه مشترکه در انجام قوم میکرده و هرچه در تغذیه انسب است از جیوانیست که اقرب بتولد و تناسل باشد لهذا شیر آدمی
بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر از الاغ و اسب و خر گور و خوک و غیره در تداوی اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز
در تغذیه و تسمین بسبب تغلیظ و تسخین و فضل مختلف میباشد هرگاه مسکرات و مخدرات تغذیهٔ حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند
آن شیر او مخدر و مسکر میشود و از تغلیظ بسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال آن آثار او متبدل
میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و او بعد از سرد شدن زایل میگردد پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت
نفوذ او گردد و از مطلق شیر مراد بی قیدی مراد شیر... و در تغذیه بعد از گذشتن تخم شیر... موافق تر... و هرچه

جنطیانا دوا غالب باشد مسدد است و الامفتح و طلای او قسام و موافق ورم مقعد و قرحه وردان و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال آن
بعد از ترشیها و با آن میوه های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نیست و مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او و با وجود اخلاط
فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت او و قرب الولادت را بسبب غلبه مائیه
استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار نما و اواسط تابستان استعمال او اولی است و اکثار او مورث تبها و مولد قمل و بحجه و سومت سریع الاستحاله
بدخانیه و در اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضرتست و موافق سوداویین و یابس المزاج معتادین افیون و قلیل او در اغذیه و کثیرش در تلیین طبع و سیر آن
و مجموع شیر ملطف و جالی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای ناسل اند لبن البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس اوست و اغلظ از آن هر دو و از ائه
غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده او که سرد نشده باشد بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو
کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است بقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهة سحج و نسیان
و غم و وسواس و تقویه بدن و قرحه ریه و سل که بی تب خلطی باشد و امراض جسمی و جرب و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهة طول عمر و باکر دکان و حرف
جهة فربهی کرده و بدن و داغ کرده او با آهن و سنگ نقره جهة اسهال و قطور و طلای او جهة اکثر امراض چشم نافع حتی مأیوس العلاج از مداومت او
صحت میابد و با کندر جهة طرفه و با انذروت جهة ناخنه و سبل و شراق و طلای او با سفیداب قلعی جهة نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن
زیتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر
دندان و زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و مجرو اکثار او مورث سنگ مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر
و عسل و شربت او با شهد و شکر مانع انجماد اوست و چون منجمد گردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع آن
قی و حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شربت پنیرمایه را تا بقدر یک مثقال از مجربات شمرده اند لبن
الضأن شیر گوسفند است و دهنیه او و جبنیه او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویه باه و تدارک مضرت جماع و ادویه سمیه
و تقویه جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهة سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست
لبن المعز شیر بز است و مائیه او غالب و برودت و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه
و دق و غیره او جهة ادام لهاة و خناق انفع و سی مثقال او تا چهل و پنج مثقال با دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهة نفث الدم
و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس او لبن النساء شیر زنان موافق ترین
شیرهاست و از مرضعه دختر سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و منضج سده خیشوم و رافع سل و بهوته سینه و سرفه حمی و سعوط او جهة
خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهة درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه او مفید و قدر شربتش
از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند و قمل بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود
و بعکس او بپسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سایر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی باشد و باعتدال قوام
لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیه او جهة شدة امتزاج از او جدا نمیشود لهذا اگرم رقیق و مایل بشوریست مفتح و مدر بول و زرداب که با اصفر نامیده
و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهة سده و پوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی
و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و باید بتدریج از او دو وقیه بنوشند تا یک رطل رسد و در اورام صلبه و زردی و تبهای
محلله بنوشند و مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال او و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و در
و امثال او نمود لبن الأتان شیر الاغ است مائیه او غالب و بغایت قلیل الجبنیه و دهنیه و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و
جالی و منضج و بطئ الهضم و بطئ الاستحاله بخلط غالب معده و جهة سل و دق و هزال حمی و سرفه حاره و نزلات شدید عسر النفس حار و نفث الدم و
التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهة جراحت امعا و رحم و اسهال دموی
خصوصا با قابضات و مضمضه او جهة تقویه لثه و دندان و ضماد او جهة اورام حار ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهة دمعه و سلاق مفید
و مضر مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال آن
و تعلیف او باشیاء مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز لبن الرماک شیر مادیانست جبنیه او کمتر و گرمتر از سایر شیرها و مفرح و
محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او با فشاره حاج بعد از طهر معین حمل
عاقر است و از خواص اوست که در هر سالی که قلیلی از او باطفال دهند در امثال آبله برستارند و اگر بر او غذا باده مرچند عدد دستاد از مجربات

مکرر است در رستش کرده شیر او با راتیم مانند و در اکثر افعال قوی تر از اوست لبن الحمار شیر خر است نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق
و مورث بهق و وضح است لبن الغزال و لبن الحمار الوحشی شیر آهو و خر گور گرمتر اند شیر و دین و لطیف و در تحریک باه قوی است
لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره و شیر در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذ اند لبن الحامض بفارسی ماست
در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه و محرورین و مسکن تشنگی و غذائیه او مناسب نیست بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب با دوست و
مخیض مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تبهای مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و در تخلیل
پروره است لبا بفارسی فرشه و بترکی آغوز نامند و او شیر غلیظی است بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و بکو فیه او ده رطل
شیر را غلیظ میکند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین موثر و بغایت مسدد و مورث قولنج و مولد حصاة و دیر هضم و مصلحش شیر نیهاست
لبن المسودا نزد اکثر اسم فرفیونست و بغدادی و بعضی گویند چیزیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت گرم و از نواحی عرب
خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و عطسه مهلکه و از سموم قتاله است و ضماد او محلل اورام صلبه است هر چند ساعت لبن الیتوعات شیر
نباتات شیر دار است مثل مازریون و مجموع او از سموم و مسهل بعضی اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مذکور میشود
لباب القرطم مغز دانه کافشه است و گذشت لباب الفوم و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح نشاسته است
لب النخله جمار است لبروث بلغة مغربی قسمی از اسلیخ است و مستعمل صباغانست لبقی بیونانی اذان الفار است لبساتن
خردل بری است لبیدیون و لبیرون شیطرج است لبانه اسم مغربی دفلی است لبنی میعه سائله است لبان معرب از
لیبانو یونانیست و آن کندر است لبدانه بلغة نبطی اسم چکیلک ترکیست لجی اسم هندی قافله است لحلاج بلغة کسیران زبیب
هاصفنت لحوم اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قانونات کلیه تحریر میشود و در حدیث وارد شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان
که از ادویه ابعد باشد منحصر در نبات و حیوانست و در استحاله تا مشابه مغتذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند
تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در هر حیوانی محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر بخفعل کافیست که تفریق و تغذیه
که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج تحلیل و استحاله نیست و در لحوم محتاج بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد
پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسطه اوست که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال او و بهترین از
مواشی گوسفند و بره است که زیاده از یکسال داشته باشد و کمتر از شش ماه و بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بهترین
او آهو بره و بچه بز کوهیست و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحرارة گوشتهای غلیظ مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده
باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام مثبه و عقیمه و پیر سال و بسیار لاغر مورث امراض بیشمارند و در روزی دو بار گوشت خوردن
ممنوع است چه هضم او بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن گوشت موجب قساوه قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات
بهیمی است و بسیار دیر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای اوست و شربت آب بعد از آن بغایت متضرر و شاول نمودن در شبها
باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت آب غیر تام النضج سریع النفوذ
و موافق ناقهین و ضعیف القوه است لحیة التیس دوای مختلف فیه است نزد انطاکی و جمع دیگر نباتیست برگش مثل برگ کندنا و قلیل البهاء
و شعر دش بر زمین و در اصفهان شنگ سبکون بون نامند و مانند سبزیها میخورند و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر گویند که کسیفور یدوس قسطوس
دانسته اند و قول او معتبر است و او نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخهای او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلش شبیه
گلنار و قسمی از آن سفید و نزدیک بیخ او نوعی از طراثیث میروید نزدیک بسرخی و روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر میباشد و برومی
آن طراثیث را هیرقسطیداس نامند و بیونانی ابوقسطیداس و از جمیع اجزاء نبات قسیوس قویتر است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره
طراثیث مذکور است در آخر اول سرد و در دوم خشک و از بعض اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و قاطع
قرحه امعا و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قویتر از اقاقیا و قدر شربت از عصاره او نیم درهم
و از برگ و گل او تا چهار درهم و ضماد برگ و گل او جهة التیام جراحات و رفع تعفن آن و گل او با موم و روغن جهة سوختگی آتش و اورام حاره
و خوردن او جهة قرحه امعا و تقویه معده و منع ریختن مواد با ذو نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیاست و ابن خالد فریعی
و ابن الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهائیست بی برگ و مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و کهر آن
در تحت زمین و چهار انگشت او از زمین بیداست و در شوره زارها میروید و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مزبور نوعی از طراثیث است و محمد

الجسم
اللام مع الحاء

و تمیز

آب بعد از

ابن زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم سمهم دانسته اند لجام الذهب صناعی او نیکار است و معدنی او در بورق مذکور شد لحاء بخیر اول
پوست بیخ نباتات است و ریشهای باریک است لحیة الحمار برسیاوشان است لحیائی دمیناوس است کویند حرشف است لجام الذ
از اقسام نیکار است و مذکور شد لحنیس بخاء معجمه بلغة یونانی و نوعی از خیری بر لیست نباتات و قریب بزرعی و کلش بنفش و بری و جبلی میباشد
و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است در سیم گرم و دو درهم از تخم او مسهل قوی و رافع سم عقرب شاله و مفتح سدد
و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون گل او را بر روی عقرب بیندازند کشنده اوست لحنیس الاکلیله خزامیست
لزاق الذهب شامل لحام الذهب و اشق است لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلاط است لسان زبان حیوانات
سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و گشنیز و زیره است لسان الحمل
بفارسی بارتنگ و بترکی باغ یر یاغی و از جنس مرماحور است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاست بیشتر و ساقش
پراکنده مایل بسرخی و قریب بزرعی میباشد و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و با زغبه و نهایت سطری آن تا بقدر
انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر
و منضج و حابس نزف الدم جمیع اعضا و پخته برگ او با نمک و شکر و عدس رافع اسهال دموی و عصاره او مسکن تشنگی و جهة فساد هضم و دق و سل
و نفث الدم و سدهٔ سپرز و جگر و ضعف آن و سدر و رفع صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سدهٔ گرده
و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور او جهة التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خنثیه و ساعیه
داکله و نار فارسی و قطور آب او جهة درد گوش حار و امراض چشم و درد رحم و خناق او و لوصیر و ضماد برگ او منقی چشم چرک زخمها و
التیام دهنده تازگان و رادع آن و اورام حاره و شری و با نمک رافع سمیت زخم سگ دیوانه گزیده و با سفیداب جهة باد سرخ و مضمضه
طبیخ او و طبیخ بیخ او جهة امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصارهٔ او منضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از
آب او دو مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی است و گویند بالخاصیه چون سه عدد بیخ آنرا با چهار وقیه شراب ممزوج بآب بنوشند رافع
تب غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصارهٔ او و بوداده او قابض و مغری و مقوی امعاء و رافع زحیر
و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق بارتنگ در تقویه قوه ماسکه بیعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست لسان الثور بفارسی
گاوزبان مانند برگ نباتات با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بزمین و بر روی آن نقطه های سفید شبیه نکار و زغب دار و ساقش قریب
بزرعی و مزغب و شاخهای با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی بشکل گل انار و تخمش مستدیر و در جبال دار المرز کثیر الوجود است و قسمی از آن که
در اصفهان و در بعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماحور است و گل او لاجوردی و کوچک و مقدر میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل
او الطف و در جمیع اجزا او مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مرة السوداء و صفرا و جهة امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون
و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوئی رخسار و سنگ مثانه و یرقان و تقویه حرارهٔ غریزی مؤثر و مضر سپرز و مصلحش
صندل و قدر شربتش از آب تا چهار وقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ او پوست ترنج است و چون او را
او و آب سیب و آب موز شراب ترتیب دهند ده مثقال او تفریح بقدر یک رطل شراب میکند بدون ازاله عقل و دو درهم گل او با یک درهم
طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان است و عرق گاوزبان جهة امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از آن و قدر شربتش سی مثقال است
و برگ سوخته او جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است لسان الایل عقربی الایل است نباتش تا مقدار یک گیاه و در
وی شاخ و پر کنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش شبیه برگ به و از آن درازتر و عرضش کمتر و با زغب نرمی سفید و ثقیل الرائحه مایل بتلخی
و ثمرش زرد مایل بسپیدی و منبت او زمینهای درشت در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا
و ضمادا و رافع سم شفنین بحری و طبیخ برگ و شاخ او مدر بول و حیض و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده موی و ذرور
او جهة التیام جراحات و شقیه جنبیه ان و استنجا با مطبوخ او مسکن حکه فرج و مقعده و ذکر و آب پخته او با عناب و موز مفتح سدد
و رافع التهاب و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربت از آب او دو وقیه و از جرم او تا سه درهم است و چون هشتاد مثقال او را با هشتاد رطل
آب انگور شراب ترتیب دهند جهة قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و سرفه و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است
لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درختی و قسمی از درخت در دار و عظیم است برگش شبیه برگ بادام و ثمرش عریض
و طولانی و متفرق و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه درازتر و شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او مایل بزردی و باشدی میباشد

و تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و مغص و مدر بول و مفتت حصاه
و با رطوبت فضلیه و نجاست محرک باه و جهة خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویه اعضای تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر
جهة اعانت حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش گشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن و نصف او بهمن سرخ است
و نزد بعضی کرد کان و توذری سرخ بوزن او و برگش منقی زخمها و التیام دهنده او و ضماد پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است
لسان السبع نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زرد و شاخهای پراکنده و بقدر دو ذرع و بر سر
آن قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهة حصاة گرده و مثانه و فرزجه او بجهت جهة
گشودن حیض و اخراج جنین نافع است لسان الکلب نزد بعضی و نزد جمعی حماض صغیر است و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه برگ بار
تنگ و درازتر و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش شد و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه او بسیار و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک
و او را بستان میروید و منبتش حوالی آبهاست و بیخش سفید و پر شعبه و شعبهاش مثل ریسمان باریک و متشبک در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ
او بقدر یک رطل رافع سپرز و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است لسان نباتیست بالزوجه مسمی
با ذان الثور و برگش عریض و مفروش بزمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها میروید بقدر ذرعی و بر
سر او گلی کحلی و بوی او مانند بوی خیار و خام و پخته او ماکول است در دوم سرد و تر جهة علل زبان حیوانات بغایت مؤثر و رافع خفقان و
حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است لسن بلغة هندی ثوم است لسوم بهندی پیتا است لسیمال بلغة دیلمی سوسن
لسیعه بلغة مغربی اقیمونیس است لسوغورایون بلغة عبرانی قرفه است لسان البحر سپیاست لسوطیس لبلاب است
لصیقی اذان الدب نیز گویند و برگش شبیه برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر
فندقی و نخودی و خار دار و بر جامه میچسبد و لصیقی از این جهة گویند و در مکان معروف بکاش است در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ
او با عسل جهة سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گلسرخ جهة ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و تخمش منقی و غسول او سرخ
کنندهٔ رخسار است لصف کبر است و بلغة مغربی اسم حرشف است لعبه بربری بیخیست شبیه لسورنجان و باریکتر و مانند زردچوبه و تلخ
و شیرین در مصر معروف بتریاق است و سورنجان العجمی این اسم را دانسته اند در دوم گرم و خشک و بغایت منقی است و مدر خون و حیض و بواسیر
و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهة مفاصل و امثال آن نافع است و رازی جهة رفع سموم بیعدیل دانسته و مداومت او باعث سرخی رخسار
و اکثار او مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش مثقال است بوزن او و توذری و مثل آن مغز کدوان است
لعبه بیروج الصنم است لعبه مرة مستعجله است لعیب شقائق النعمان است لعل بعرى فیقهر است لعل معرب از لال هندی و از لعبه
مستانفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر آن نشده و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که
بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شده و از جنس یاقوت و باستحکام زمانی نیست و بجهة اختلاف مکانی نکون بعید نیست
چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند آن تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر در تفریح و تقویه
دل و باصره و غیر آن از یاقوت است و مع هذا شربا و حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط
تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست و بفارسی سابیزک و آن ثمر یبروج است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سرانی و مذکور
خواهد شد قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین شبیه برگ کاهو و از آن کوچکتر مایل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون
بزرگتر و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل بزردی و از تفاح الجن مانند و تخم او شبیه تخم سیب و بیخ او دو سه عدد میباشد متصل بهم
ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سفید و سطبر و شکل بیخ او مانند گیاست مصور بصورت انسان دارد و لیفها شبیه بموی که با یبروج اقسام میباشد او منبت
و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و بقدر خیار و زرد و بیخش در سطبری متوسط و صنفی از آن اختصار در مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در
طول بقدر شبری و مایل بسفیدی و بیساق و بی گل و ثمر و بیخش دراز و بسطبری ابهام و سفید و او قویتر از اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و در
اجزا پوست بیخ لفاحست و مستعمل از آن عصاره و آب سایل از پوست بیخ اوست در آخر سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او
عدیم القوة و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و کیاه او مدر و دو دانگ
قیراط از پوست بیخ او با آب عسل منقی بدن و بلغم و مرة السوداء و جهة حرقة البول و خفقان حار و اسهال دموی و رفع خرابی نافع و طلای
او مولد نمل است در جمیع زبان و جهة درد سر و اورام حاره و با آرد جو جهة درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهة گزیدن هوام

دا با سرکه جهة باد سرخ که حمره نامند و طلای شیرا و جهة کلف و بهق و مضمضه بطبیخ او جهة درد دندان مفید و دو درهم او کشنده است با ختلاط عقل و صبات
و غثیان و مصلحش سداب و عرق بری و عسل و انیسون و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش تور نفسش بزرنجبیر و شرب نیم درهم از تخم او جدی سرخ
رخسار است که از حمام بسیار گرم روی ده و سه عدد آن با اندک راز یانه و شکر و با تفریح و پنجابیه است و حمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو
جهة اورام حاره و برشها مفت و از خواص اوست که چون بیخ لفاح را با عاج بجوشانند بقدر شش ساعت نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آب او را عاقد
هارب و سقطر آن را با پوست انار و مورد جهة صناعت از مجربات دانسته اند لفش درختیست بزرگ و منبت او نواحی شام و در تری و سبزی مستقل
میشود و در خشکی بسیار دیر آتش در او تاثیر میکند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول حق سبحانه و تعالی من الشجر الاخضر نارا اوست طلای برگ خشک
او رافع جرب و برص و بهق و عصاره او رافع قوباست و بطالکه گوید آن چوب صنوبر است لفت الکرم چنوطیت که از کرم میروید و در کرم
مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری یبروح الصنم است لقر نقیص حباحب است لقلق بفارسی لک لک نامند و از طیور معروف است
و در سالی که وبا در بلاد او آید او شود ترک او ای و توطن انجا میکند و در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او جهة جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و رنج
غلیظ و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جهة بهق و آثار و با پشم او سیاه کننده موی و
رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهة وضح و بهق نافع است لقاح شتر ماده شیردار است لقیطه صمغ صنوبر است
لک بفارسی رنگ لاک نامند نباتیست شبیه بر ساق گیاه او پر شاخ و گلش زرد و تخمش قریب بقرطم و گویند شبنمیست که بر آن نشیند
و در آخر میزان جمع میکنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل در طب مغسول اوست و طریق آن
او در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و احشا و مفتح سده سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده
بدن و جهة استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و ربو و سرفه و فالج و ضعف گرده و سایر عضوها نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و
قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع آن طباشیر است و از خواص اوست که چون هر روز
یکدانگ او را با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر با و نمیرسد اگر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند
همین اثر دارد و رنگ او مخصوص پشم و ابریشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمیکند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طریکه صاف
کرده باشند یک شب باتش نرم بجوشانند و طرطیر باید پنج جزو و لاک صد جزو باشد و الا بده طرطیر تاثیر ندارد و چون اشنان سبز را یک شبانه
روز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده باتش بجوشانند تا در دو صاف او جدا شده اب اشنان سرخ گردد و خشنده پس لطیف صاف او را با صمغ
عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال او بهتر از شنجرف است و ثفل او را زرگران در استحکام چیزها استعمال مینمایند و معروف بر موز زرگر است و در
غایت قبض و شرب او در قطع خون حیض از مجربات است لماء عنب الثعلب است لملم بلغه مغربی قطف بحری است لملیون قنطوریون
صغیر است لنخیطس بلغه یونانی است و شریف گوید که او را منهم نامند بستانی و صحرائی میباشد نبات بستانی برگش عریض تر از برگ گندنا
و برنگ خون و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر آن گل سیاه شبیه بکلاه و در آن صورتی شبیه بزنگی
دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و بیخش بزردک مشابه و منبتش زمین نمناک خشن است در دوم گرم و در سیم
خشک و بیخش مدر بول بالیس العلاج و گویند ساحرا نرا از افعال غریبه سر میزند و قدر شربت از جرم او یکمثقال و از طبیخ او دو دقیقه
و قسم صحرائی او را برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن او با شراب یا با سرکه جهة سپرز و ضماد تازه او جهة منع
زیادتی جراحت و التیام آن و خشک او جهة تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است لنج الیح است لن بهندی بلح است لنک
بهندی قرنفل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و منفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق
و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقه منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهة سرفه مجرب و جهة خشونة
سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و بالضعف او نفخ است و مثل او شکر در قطع سرفه
از مجربات شریف است و بو داده او مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد او موجب کرب و بسقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب حامضه است
لعد از قی و تازه نارس او با پوست او که چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض
و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده قویتر است و روغن بادام
معتدل در گرمی و سردی و تعامر طب و موافق تشنج یبسی و رافع ورمی که از قی و ضربه بهم رسد و حقنه و شرب و چکانیدن او جهة درد
گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و شرب او جهة گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهة سرفه خشک

وشکر

تحلیل

فصل اللام مع الالف

فصل الکاف مع الصاد

مع المیم
مع النون

مجرب و جهة تصفیه آواز و قصبه ریه و گرم او رایحه زیاد معده و خارشت او جهة سوختگی آتش مفید و مغز او در اول و سیم گرم و در اول خشک و در ازاله اخلاط
غلیظ بتعدیل و جهة ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و با می پخته جهة علل گرده و حصاة و با عسل جهة سپرز و امراض جگر و تفتیح سده
و یرقان و با ماء العسل جهة قولنج زیاده الریح و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا نه مثقال و در رفع بحش مجرب و دوام ذهن مهرهای او
جهة نقرس و رفع حمیه که پیران مجرب دانسته اند و جهة سرسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره او با آب گرم جهة خشونت حلق مؤثر و مضر احشای ضعیف
و مصلحش مصطکی لوز المر بادام تلخ است ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهة درد سر بارد و کلف
و طبیخ او جهة تنقیه سپرز ذکر کرده و در رفع قولنج و کرم معده و خارشت او جهة سوختگی آتش مفید و مغز او در اول دوم گرم و در آخر اول خشک و در
ازاله اخلاط غلیظ بتعدیل و جهة ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و با می پخته جهة علل گرده و حصاة و با عسل جهة سپرز و
امراض جگر و تفتیح سده و یرقان و با ماء العسل جهة قولنج ریاحی و سایر دردها مفید و مضر امعاء و مصلحش و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب
جهة بثور ابریه و قوبا و خراز و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهة درد سر نافع و طلای برگ او جهة خراز و ارسطو گوید که چون بخور هم از او
نخ را کوبیده با اشتا شادل نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظ و سودا و بیده معده
و نواحی او و با ادویه مناسبه جهة درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاة جنین و جهة قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب او و طلای
او جهة رفع آثار رخسار و کلف و چین کونه و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهة قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهة درد گوش و دوی و
طنین و کشتن کرم گوش نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام تلخ و شیرین نایب مناب صمغ عربی است
لوز بری و لوز جبلی بادام کوهیست درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسرخی و با عطریت و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و
غیر جلوز است در سیم خشک و گرم و جهة رطوبت معده و تقویه آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و
از بادام تا سه مثقال است لوز البربر قسمی از لوز بریست شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوف او شعبهای که بمغزش نرسیده است گرم و خشک
و بسیار قابض و روغن او را زیت السودا نامند و مذکور شد لوز المرجان و لوز السودان و لوز الارجان بلغه مغربی لوز البربر است
لوبیا مؤلف تذکره گوید بلغه هندیست و بیونانی سیلیمن نامند نبات او شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بجاور خود می پیچد و دانه بعضی سفید
و از بعضی سرخ و از باقلی کوچک تر و شبیه بگرده طیور و غلافش مانند غلاف باقلا و از آن رقیق تر و قوتش تا دو سال باقی و بهتر از باقلا در نوع
از نخود و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ او
با اندکی قند و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین مرده و زنده و مشیمه و جهة درد گرده و کمر مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و
مصلحش خردل و انکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث غثیان و مصلح او دارچینی و سکنجبین است لوبیای هندی قسم اخیر قسقس است و در عراق
دبادم نامند لوقیاسس بیونانی نوعی از مرو است و بطریق و چنین حرف اینف دانسته اند لوسیماخیوس یونانی و بمعنی شبیه اللذا است
و نوعی از سراج القطرب دانسته اند و شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار و در هر گرهی برگهایش شبیه ببرگ بید و طعم او با قبض
دهاق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش آبهای ایستاده و نی زار و در آخر سرد و خشک و انطاکی در دوم سرد و خشک بیان نموده و مستعمل
از آن برگ و عصاره است قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه برگ او جهة سیلان حیض و حقنه او جهة قرحه امعا و ضماد و شرب جهة التیام
جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهة دراز کردن موی و بخور او جهة گریزانیدن هوام مؤثر و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش
عناب و قدر شربتش از آب نیم مثقال و از برگ یکمثقال لؤلؤ بفارسی مروارید و بترکی انجی نامند و بزرگ مقدار او متمی بدر است او انچه
در صدف منحصر یکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و از خواص اوست که چون در صدف بنهایت ممور رسد باز
بتدریج تحلیل میرود و بهترین او عمانی سفید است بزرگ و مدور باشد و ذبوشترین او انچه سیاه و ریزه و منشتر حبات و مایل بسیاهی باشد و غیر مدور
و زرد و سوراخ دار او و مستعمل اطبا مثقبت در روغن و عرق و بوی بهای گربه مضر او و جوشانیدن او در آب برنج که ازرد باشد و مالیدن بسنباده
رافع چرک او است و رافع زردی او و او از اسرار است در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قویتر از طلا و غواص در اجزای بدن و لطیف و مقوی
اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فرغ سوداوی و جهة اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوئی دهان و حصاة و حرقة
البول و سده و یرقان و رفع سموم و وسواس و جنون و ربو و ذرور او جهة قطع سیلان اعضا و التیام زخمها و بیاض و ظلمت و اکتحال او جهة رمد
و سلاق و ظلمت چشم و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهة پاک کردن دندان و تقویه لثه و طلای محلول او بقول ارسطو رافع برص است در
ابتدا و غیر محلول او جهة جذام و جمیع آثار و فرزجه او جهة منع حمل مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او

لبنت

مطبوخ افتیمون با شراب

وبعربی فرنقا

جهة ازالهٔ غم و ضعف دل گویند مؤثر و مضر مثانه و مصلحش کتیرا است و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید و طریق حل او در طریق حمام از دستور
اول مذکور است **لوعجید لطوس** اطر النست که قسم بری لحیلطس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند گیاهیست برگش شبیه برگ اسقولوقندر
یون و تخمش مثلث و بری و بستانی میباشد و تری او را حرارت غالب و شرب برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهة جرب مجربست و جمیع
اجزای او جهة التیام جراحات مفید **لوف** لغة عربیست و بفارسی فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیة نامند چه ساق او مانند
مار ابلق است برگش شبیه بلبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخهای او مانند عصا و ساق او سطبر و مرقش و ثمرش مانند خوشه در ابتدا سفید و بعد از
رسیدن زرد میشود و بیخش مانند بلبوس و منبتش اماکن نمناک سایه دار در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط لزجه غلیظه و ملطف او مفتح سدد و نفاخ
جالی و مدر بول و حصاة و بیخش جهة نفس الانتصاب و با عسل جهة عسر البول و با شراب جهة تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و ناصور الانف
و جهة تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصا برگ و ثمر او و عصارهٔ لوف جهة رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر است و بیاف
او جهة ناصور و حمول او جهة اخراج جنین و بچهٔ او جهة شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشهٔ تازهٔ او با روغن زیتون مسکن درد گوش و بوئیدن گل او مسقط
جنین و طلای آب ریشه او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یکدرهم و بدلش فنجنکشت و شرب سی عدد
دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه بعدیل و محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیر مایه نان کرده هر
روز هفت مثقال تناول نماید در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف را برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و بیخش
میباشد و ثمرش مانند قسم اول و اورا لوف الجعد نامند و قیل جوش حرارهٔ او کمتر از اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویترین اجزا و با تقطیع قوی و جهة
سینه و تنقیهٔ آن و ضماد او با سرگین گاو جهة نقرس مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر و چون بیخ تازهٔ او را با روغن زرداکو پخته مانند تا سوخته شود
ضمادش مسقط دانه بواسیر است و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر او ست و برگ و گل او شبیه آن و بیخش بقدر
زیتون و قوی الحرارة قریب بدرجهٔ چهارم و محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای
روغن زیتونی که ثمر و بیخ او را سائیده در آن جوشانیده بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در رفع شوکه مجرب دانسته اند **لوف الحیة** ~~~
ولوف السبط لوف الکبیر است **لوف الجعد** ~~~ لوف الصغیر است **لوهون** گیاه حنظل و بفارسی فیل زهره نامند **لوطوس**
اعزیا یونانی حندقوقای بری و بعبرانی لشنین است **لوفرولیس** حجر قبطی است **لوبارون** شیرجنب **لوطوس اعزیون** یونانی
حندقوقای بستانیست **لوقیا** عقرب بحریست **لوقیا هنیس** قالیخن است **لوهی** بهندی آهن است **لونک** ولوبه بهندی گیاه خرفه است
لوره بهندی جاورس است **لوالا** بهندی بردیست **لون** بهندی نمک است **لومبری** بهندی ثعلب است **لولا** بهندی اسپناخ است

اللام مع الهاء

لهب بادنجانست **لهو** اسم هندی خونست **لهاجو** بعبرانی اسم ابن عرس است **لهوقوعرانیطس** شجر مصریست که کارزان ~~~
مینامند و در آب زود نرم میشود و سرد و خشک و مجفف و ملذع و قابض و مانع سیلان ~~~ مواد و جهة جراحات تازه و کهنه و رفع الدم و سهال
و درد مثانه نافع است

مع الیاء

لیف اسم خیوطی شجری محیط بر نخل و نارجیل و مقل و امثال آن و از مطلق آن مراد لیف خرماست و بهترین او از نارجیل
و نخل حجازی و زبونترین او از مقل است در اول دوم گرم و خشک و رشش و لباس او جهة استسقا و ترهل و اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند
جهة خراز و حکه و جرب و شرب او جهة اخراج حصاة و لیف مقل جهة تسکین بواسیر مفید و خاکستر انواع او منقی دندان و جهة امراض لثه و التیام
جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم مفید است **لیف البحر** نبتیست شبیه بسعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن آن سیاه و برگش
شبیه ببرگ سیرش و ریشهای او باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردکان و بزرگ او بقدر نارنج و با خشونت گویا نبتیست
که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل میاندازد و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوختهٔ او بهترین ادویهٔ قروح خبیثه
و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهة بیاض چشم و ناخنه مفید است **لیفه** الفاظی گوید گیاهیست سرخ و خاردار و بشکل خیار
کوچکی و نابت بنابت قثاء الحمار است در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود است و زیاده از یکدرهم قتال **لیمو** در جمیع خواص مانند ترنج
و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سدد کرده و محلل قولنج ریحی
و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است و آنچه مابین
پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و
قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهة تبهای حاره
دموی و صفراوی و عفونت خون و شور و شری و خفقان دل و ورم حلق و لهاة و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام

و بدگذشتن اطعمه چرب و جذب مواد حاره جگر و معده و جهة درد سر و دوار که از بخار غلیظ باشد و خفقان سوداوی و غب خالص و غیر
خالص و خمار و سموم هوام و داد و یه قتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهة مریض بهتر از آنست و مضر عصب و صاحب سرفه و بارد
المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد
و دع محلول آب لیمو با نوشادر در اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و در رفع سموم مانند ترنج و تفریح
او بغایت عظیم و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب و باید مقشر از پوست باشد و خائیدن دانه او رافع بخجی دندانست
که از ترشی او بهم رسیده باشد و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوئی آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف است
اما مضر عصب نیست و بدستور آنچه پیوند در جنس نارنج و ترنج کرده باشند قریب العفلند با او و همچنین است آنچه معروفست بمرکب و چون
لیمو را تمامه خشک کرده باشند با وزن او شکر بسایند جهة منع صعود بخارات و تفتیح سدد معدل و برگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است
لیمو نیون یونانی حماض بزرگ برگست **لینوفر** نیلوفر است **لینش فرمن** یونانی قلب است **لینش** بلغة لطینی تخم کتانست بیونانی
تلباب کبیر است مسمی بحبل المساکین است **لینوس** یونانی نرگس است **لیبانو** کندر است **لینج** نیلج است و نزد بعضی نوعی از
اقلیمیای سیم **لیار** و بلغهٔ دیلمی اسم امار بطن است **لیطه** بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده **حرف المیم** **ماء** بهترین آبها
آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقداریست که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگدار گذرد و بعید المنبع و شدر فتار و سبک وزن و
از مغرب جنوب بطرف مشرق و مغرب شمال آید و آبهای بد مانند آب نیزار و گوگردی و امثال او داخل نشود و در آب نیل جمیع این صفات موجود است
و بعد از آن مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند ~~~ و آب قطره که از کوزه سفال تراوش کند و بعد از آن آبی که جوشانیده بنصف رسیده
باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همه آبها بحسب قلت و کثرت مواضع مختلفه است و آب خالص در دوم سرد و در نهایت
مرتبه رطوبت و ارطب از او چیزی نمیباشد و اگرچه بسبب بساطت غذای حیوان نمیشود ولیکن بنسبت بروح طبیعی و قوه غاذیه حکم هوا دارد و
بروح حیوانی و قوه او پس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبهٔ غذا از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه و وصول آن
باعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبیع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویج روح حیوانی در حین قصور هوا و تدر فضلات
رقیقه بدنیت بعنوان مرافقت و مضر احشای ضعیفه بارده و امراض رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات و قولنج است و اکثار او در عدم
مراعات وقت او مورث سستی اعضا و عصب و ضعف احشا و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهیج
و ثقل نزلات و حواس و گرانی بدن و سبات و امراض بارده رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده ننوشند مگر صاحبان معده
و جگر حاره و بعد از میوهای تازه مورث تکون مواد آکله و امثال او ست و بعد از جماع باعث رعشه و خدر و ضعف معده و بعد از خواب
مورث اطفای حرارت غریزی و شرب او ایستاده و بر رو افتاده مورث ضعف معده و عصب است و بدستور ناشتا خوردن او مورث امراض
عصب مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند و مصابرت بر تشنگی صاحبان
مزاج حار را باعث دق و احتراقات است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان سدد و بسیار گرم او محلل ریاح و موافق بالیخولیا است
و آب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن و قلیل او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مو
استسقا و طحال سپرز و تصاعد بخارات بدماغ و جهة ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغمی است
شور و اعانت دوای مقیئ مؤثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضر عصب و احشای ضعیفه است
و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن او با صد یک او سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن آن
و در اینصورت جمیع آبهای تلخ و شور شیرین میشود و مجربست و چون شب یمانی و بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آنست
ماء البحر آب دریا گرم و تند و ملیح و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه او با روغنها جهة پیچش و نطول گرم او جهة
حکه و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهة گزیدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلحش شرب گوشت آب مرغ
و مرق ماهی **ماء الآجام** آب نیزار و برنجزار و مثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سدد و استسقا و زلق الامعا و ادا
الربه و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادت و رجاست و اصلاح او بنحویست که گذشت **ماء المالح** آب شور موجب لاغری
و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اول مسهل و بعد از آن مداومت قابض است و مصلحش شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن او با ارد و جو و بیخ **ماء المر**
آب تلخ مفتح سدد و ملطف اخلاط غلیظ و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و بستر طبوخست **ماء الکبریتی** آبیست که در زمین گوگرد در آید

دان گرم میباشد و مسخن و مجفف و مسهل و ملین او جهة قوبا و بهق و جرب و حکه و تقشر جلد و ریاح بارده و تحلیل و سپرز و درد جگر و رحم و زانو
و سعفه و نقرس و عصب و جراحات گزیدهٔ سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است ماء الحماة آبهای گرم زاجی و شبی
و نوشادری و کبریتی و بورقی میباشد و کبریتی مذکور شد و مجموع او محلل قوی اند و قریب بکبریتی و زاجی و شبی قابض و مانع تولد قمل و شرب
قلیل او حابس قی است و زیادهٔ او بغایت مضر است ماء الزفتی آنکه از معدن زفت و قیر برخیزد و شرب او مقئ و مسخن بدن
و سرخ کننده رخسار و جهة قروح کهنه مفید و مورث قرحهٔ امعاء و امراض حاره و مصلح او اغذیهٔ مرطبه و صمغ عربی و کل ارمنیست ماء
المعادن آنست که از معدن مس خیزد و با مس نقره و او انداز ند جهة جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویهٔ اعضای ضعیف نافع
و شرب او خطرناکست و مصلح آن بدستور آب زفتی است و آنکه سرب نقره انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بولست و آب نقره نقلی بر
او دهی مثبت و آب نقره بطلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نعوظ و جهة خفقان و مالیخولیا نافعست و آب نقره با آهن مذکور شد
و مجموع آبهای معادن موجب عسر تولید ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق بیدست و در خلاف گذشت ماء البهرامج
عرق بید مشک و در خلاف بجی مذکور شد ماء الورد گلابست و در ورد مذکور شد ماء القداح عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار
گویند و در نارنج مذکور خواهد شد ماء الزهر بلغهٔ مصر اسم ماء القدح است ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکشنا در کفری گذ
ماء التوت شامل صحاة و ماتوتست ماء القراطن ماء قراطن است و نزد بعضی اسم خندیقونست و آن نوعی از خمراست و مذکور شد
ماء القطر آنست که از کوزهٔ سفال ترشح کند ماء الزجاج سحوقونیاست ماء الجبن بتشدید نون زرداب شیراست که از شیر بریده و منعقد
از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکوراست و او جالی و غسال و مسهل و مرطب و مفتح است و جهة علل حاره و سوداویه و البهاق
و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافع و باید بزر التعلیف و مبردات و مرطبات مثل کاسنی و خیار
و امثال آن نمود و با ادویه مناسبه آشامیدن و در مواد محترقه و سوداویه تغلیف بشاهتره و امثال آن نمود و هریک از سفوف و شربتها و حبوب
در دستورات ثانی مذکورست ماء اللحم المقطر عرقیست که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد
کنندهٔ خون و رافع ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف میباشد و بهترین
گوشتها در این امر برهٔ یکساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترغیب میدهند و دستور آنست که گوشت ورق کرده را
از استخوان و چربی جدا نمایند و عهرا لحمه بجدیکه با آب یکسان و آب غلیظ گردد پس عرق بکشند و اگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را با قدر مناسبی از
ادویهٔ عطریهٔ بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشیای حارهٔ لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است و اختلاف قوهٔ
آن باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر نوعات و اشجار حاره قویتر میباشد و مجموع او گرم و مسخن و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال او
در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی و آن برنده گوشت زیاد زخمها و منقی و مجفف آن و نطول او جهة درد عصب و فالج و حقنهٔ او جهة
قرحهٔ امعاء نافع و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبهٔ ریه و جاذب قی و غثیان و اسهال رطوبی و محشی و مصلح او روغن
بادام است و نیم وقیه آن جهة خون جامد خصوصا بسبب ضربه و سقطه که در شکم منجمد شده باشد و جهة رفع سمیت گزیدن رتیلا مفید است
مالیقراطن اسم یونانی مال بمعنی عسل و قراطن آبست و ماء القراطن که مستعمل اطباست محرف اوست و آن عبارتست از ملواء العسل
که دو جزو آب باران و یا آب صاف را با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث باقی ماند ملین طبیع و رافع تپ و اذیت ادویهٔ قتاله و نفاخ شکم و مقوی اعضای
بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره و احشاء صفراوی مزاج
و مصلحش رب میوه‌های ترش و قدر شربتش تا سی مثقال است ماء الحمید آبیست که از بلاد هند و چین آرند غلیظ و سیاه و بدبوی و
گویند از نوعی ماهی حاصل میشود در سیم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جابر
شکستگی اعضاست در یکروز و بدستور در التیام عصب و عروق پاره شده مفید است ماثون بنای مثناة فوقانی اسم آبیست که از
ماهی نمکسود ترشح کند و بعربی ماء الثون نامند گرم و خشک و حقنهٔ او جهة اخلاط غلیظه و ورک و عرق النساء و قروح معا و طلای او جهة تنقیه
جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ماهودانه اسم فارسی دانه نباتیست شیردار و حب
الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساقش قریب بذرعی و بسطبری انگشتی و برگهای ساق او دراز شبیه ببرگ
بادام و برگ شعبهای او ریزه مایل بتدویر و شبیه ببرگ زرا وند طویل و گلش زرد و ثمرش در غلاف مخروطی شبیه بخیار کبر و در جوف
آن سه دانه متفرق از هم و هریک از علافی دیگر و از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین و جرب و بیخ او

بار یک و شیر او در سیم گرم و خشک و برگ و دانهٔ او در آخر دویم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او با
خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و بلع نمودن دانهٔ او مسهل و شرب کوبیدهٔ او در اسهال قویتر و مخرج بلغم
غلیظ و محترق و بلغم خام و مواد سوداوی و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کثیرا و قدر شربت از دانهٔ او از سه عدد تا شش عدد و از برگش
تا دو درهم و شرب آب سرد معین فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهی زهرج فارسی است
و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلومس است و ترکی سقرقوردتی گویند گیاهیست شیردار و برگش منفرد و مثل برزمین و ساقش زیاده بر ذرعی و
و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او رسته بهیئت سرو و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک حدت و او مستعمل است چون او را کوبیده
در آب انداز ند ماهی بیحس گردد و بر روی آب آمده میمیرد و در سیم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهة نقرس و مفاصل
و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت از جرم او تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعاء و
مصلحش کثیرا و نشاسته و انیسونست مازریون معرب از مازریون فارسیست و یونانی خامالاییا نیش بقدر درخت سماق و شیردار و برگش شبیه
ببرگ زیتون و باریکتر و قسمی از برگ باریک و رقیق و مایل بسفیدی و قسمی از برگ مایل ببزرگی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و ثمر همه او در چهارم گرم و خشک و
و سایر اجزا در سیم و نیکوترین او سیاه و عریض مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء اصفر و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای
زقی و طبلی و لحمی و یرقان و ضعف گرده و طلای او جهة بهق و برص و با عسل جهة تنقیهٔ چرک زخمها و دفع خشک ریشه ان و با موم و روغن جهة جرب
متقرح و با سرکه جهة ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و در سیم غیر مدبرا و کشنده و بدون تدبیر و مصلح مضر جگر و منقی و مورث غم
و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و شیر گیاه او محرق و اکال و کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق تدبیر او آنست
که برگ قسم کبیر او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوب کرده با روغن بادام چرب
نموده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید و افتیمون و هلیله زرد و گلسرخ و رب سوس و زیره و زنگ هندی و در اسهال ماء اصفر اریسا و تو بال
النحاس و اسارون و عصارهٔ غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر
اولی است و اگر یکوقیه او را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و آب صاف او را با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن
از یکمثقال تا سه مثقال بنوشند بغایت نافع است ماميثا اسم نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی و با زوائد مثل اره
و با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و
بخلاف منحنی میباشد بخلاف خشخاش بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف مامیثا که اثری از او ظاهر نمیماند
و در سرطان میرسد و آنرا کوبیده قرص میسازند بهیئهٔ بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست در دویم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی
قوی الرائحه با تلخیست که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصارهٔ مجففهٔ او بهتر از جرم اوست و طلای او
جهة اورام حاره و باد سرخ و درد مهره و مفاصل حادث مسحی که بسبب حرکه در بغل و ران بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک او
با گلاب جهة قلاع و اکتحال او جهة دمعه و آسترخای پلک چشم و ضعف باصره و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلح او بادام و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش
سماق و تخم او بسیار مسمن بدن و یکمثقال او قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهة شری و حمره و درد نقرس مجدبست ماميران
قسمی از زرد چوبه است و شاخهای نبات او از زمین مرتفع و برگش شبیه بلبلاب و مایل باستداره و سفید مایل بزردی و بالزوجه و بیخ او پر شعبه و
کوچک و گره دار و غیر مستقیم در گرههای او ریشهای باریکی شبیه بموی و منبتش نزدیک آبهاست و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی زرد
و زبو تر سر از هندی و چینی و غیره مایل بسبزی میباشد و طعمش شبیه بکجد در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست و منقی سدد و
جالی جلد و مفتح و مدر و محلل و شرب او جهة یرقان و حبس و ریاح غلیظه و طلای او با عسل جهة برص ناخن و کلف و برص و جرب و آثار و خوردن
او جهة درد دندان و سعوط او جهة تنقیهٔ دماغ و تنقیه و اکتحال او جهة بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال
و بدلش بوزن او زرد چوبه و نصف او مرست مارگیاه اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و دقیق او شبیه بسر
مار و منبتش حرم جبال آذربایجان و اکثر از متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده در شوربا کرده میخورند و دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط
میدانند که یکهفته بعد از او چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ارز و ارمنی و جماع و ظن حقیر آنست که او احیون باشد و الله اعلم ماكیسا
نزد بعضی مرنهست و بولس گوید در جنیست در بلاد شام که خوردن برگ او دفع سم افعی میکند و طلای پوست او که سوزانیده باشند رافع برص و
خوردن نشاره چوب او کشنده است ماشتر از حبوبات معروفه است در اخر اول سرد و با خشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیفتر

از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت والتهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان
تبهای حاره است و جهة سرفه و ورم لهاة و درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام
و جاء الکلف و با سرکه جهة جرب متقرح و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مفسد دندان و دیر هضم و مصلح او در حضر با روغن بادام است و آب قرطم و بد
باقلی در سرد و بین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص او است که با وجود برودت تحریک سودا و جذام میکند ماش هندی
حب القلت است ماس اسم هندی الماس است از احجار نفیسه و آتش و آلات حدید و امثال آن در آن اثر نمیکند و از سراندیب خیزد و قسمی از
او سفید برنگ نوشادر است و قسمی بنوشادر نیست و بزرگتر از باقلی مشاهده نشده و قسم سفید و کمتر از نشادر و قطعات بزرگ از او یافت میشود
و او را اقدونی و زیتی نامند و قسمی بسیاهی و در رنگ شبیه به بنفش و قسمی بسیاهی و در سفیدی مانند نقره است و آتش در او اثر میکند و لهذا از بعضی
اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیز برنگ از آن قسم میباشد و بهترین او اقدونی و زیتی و بعد سبز خالدار است و در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در
چهارم گرم و قلیل او قاتل و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس او مانع صرع و گذشتن او بر دندان
منفعت او است بدون کلفتی و از خواص او است که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سرب در او مؤثر است
مارکیوا اسم فارسی است و مارکیوا نیز نامند نباتی است شبیه به درخت و در کنار آبها و زمین سخت میروید و شاخهای او بسیار تا بقدر پنج ذرع و برگش
و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شب بو و برگش در میانه برگها مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه
دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و چون کرسنه و سبیده و سایر حبوب را در آن جوشانیده خشک کنند طعم او را از فلفل تمیز نتوانند کرد
در دوم گرم و خشک و محلل ریح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای او با ستر
جمیع اجزاء او رافع کلف و فرزجه او مدر حیض و طلای برگ او با آب سترنده موی و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج طمث است ماش
قودون دوای هندیست گیاه او شبیه بریحان و برگش مانند برگ مورد مایل بتدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین گرم و خشک
و لطیفتر از یاسمین و برگ او در اجزاء عطریت داخل روغنها میکنند و در جمیع افعال قریب بسنبل است ماعز بفارسی بز و ترکی کچی نامند
گوشت او نسبت بسایر گوشتها سرد و تر و کثیفتر از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی هوا و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و دار چینی و حرارت
و میوهای ترشها و گشنک او بغایت مضر است و گوشت بزغاله افق و شش ماهه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف
و سپر بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها و شراب او جهة رفع سم ذراریح و حریره او با نشاسته و آرد برنج جهة درس
جهة سحج و اسهال که از اغذیه بهم رسد و افراط عمل دوای مسهل و حقنه او با آرد جهة قرحه امعاء و ضماد او با سرگین او در زعفران جهة نقرس
مفید و طلای سرگین او بغایت محلل و جهة دردهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته او ملطف و جلاء و با سرکه جهة داء الثعلب و با عسل جهة
جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با بزر البنج جهة کوچک کردن انثیان از مجربات و شرب او جهة گزیدن هوام
و رفع یرقان و وباء و با عسل جهة گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک او با کندر جهة رفع ادرار حیض از مجربات دانسته اند و طلای مجفف او
با شراب یا سرکه جهة جذب سم هوام و داغ کردن با او جهة عرق النسا از مجربات و مشهور بداغ عربیست باید سرگین بز را افروخته در پشم سفید
در موضع عمیقی که تحت بند پا و محاذی ابهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارت او محسوس در رگ گردد و محرق
و غیر محرق او با عسل جهة درد مفاصل بارده و با سرکه جهة حاره آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهة قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل او صنوبر و با شراب
و حلبه جهة تحلیل اورام مفید و طلای سم سوخته او با سرکه جهة داء الثعلب و سنون او با مثل او نمک سنگ جهة رفع زردی دندان و عفونت
لثه و با سرکه جهة ثالیل منکوسه و بخور او جهة گریزانیدن حشرات نافع و شرب تخم سوخته بز را با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانسته اند
و قدر شربتش دو درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای او جهة داء الفیل و نوشه معتد و زهره بز کوهی بادزهر سموم هوام است و
جگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهره او را با او مخلوط کرده و دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب او را در چشم کشند جهة شبکوری
مجرب دانسته اند و چون گرده او را شرحه کرده گوگرد بر آن پاشیده کباب کنند و آب مترشح آنرا بر بهق طلا نمایند در دو روز زایل کند و از مجربات
دانسته اند که چون گرده خصیه بز را شکافته و زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر او پاشیده خشک کنند یکمثقال او با آب گرم جهة بهر و درد
درد جگر و درد و مثانه و مداومت او جهة تقویه باه عجیب الاثر است و چون ابوره و صعتر خشک کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است
و خون بز چهار ساله که در فصل اول رنگینی انگور ذبح نموده خون اول و آخر را نگیرند و خون وسط آنرا در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن
ریزه کنند و بر روی کاه و غربال در سایه خشک نمایند او را بداند مانند در ریختن سنگ گرده و مثانه معدل است و چون شاخ و سم بز را با رب

وسلیوس و آغازیون گویند

و با عسل و پیه الحیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیاء صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل نموده مدادی و غایت سیاهی است و بستن پوست سر بز تازه
بکری ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او مرطب قوی و لین دماغ و اعضای صلبه است مالک
الحزین بفارسی بوتیمار نامند از طیور است گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنگ و سفید و در کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده میباشد در دوم
گرم و خشک و سهل هضم و گوشت او محرک باه و مقوی گرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون کواکب و ضماد خون
او در حمام جهة منع نزلات مفید است مالیالوس ... لیاست مازر مازریونست ماسقود ماسقدونست مالقطر بازاج الاسا...
مارانش و مارثون اسم رازیانه بری و بستانیست ماموکن حاشاست مادیقون یونانی مقل است ماته الرکس اطرا
طیقونس است مافتن یونانی اسبا است مارسیقا یونانی از جبیست ماساج یونانی اسم متغیر است مالاسپیرون
یونانی و ماهتان ساد ج است مالس لوقا یونانی دار دن مرماحور است مالیبورلون و مالیبوس خربق سیاه است
مافاریون دلیوث است مافر طالیفر است مالی اسم یونانی عسل است مالینوقلن بادرنجبویه است ماطوتیون
نبات تمه است ماحشیا ارفاموتیست ماقدونیا فطراسالیونست ماهی رو بیان اسم فارسی روبیان است
مادیان ... رنگست ماه پروین اسم فارسی جدوار است ماهی مینی دراز اسم فارسی دلفین است ماهی اسم فارسی ...
ماهی مرکب اسم فارسی سبیاست ماهی پرنده اسم فارسی شفنین بحریست ماهیابه اسم فارسی صحناة است مارو
بفارسی عفص است مار بفارسی حیه است مارچوبه بفارسی هلیونست ماهی زهره و کوهی اسم فارسی قلوهس است مالمالی
بلغه اصفهان حردونست و در هندی ماچه کور نامند ماستو حکلی بترکی کیبج است مانک اسم هندی یاقوت است
ماجوبل هندی عفص است ماکی هندی ذبابست ماریا تانیا هندی رابعت است ماتی هندی طین است ماتی
هندی ثمرة الطرفاست مان بل هندی جوزالقی است ماچلیک هندی نوعی از پشن است متنک بنا ارح ا

الميم مع التاء

متنی نعناع است متر هندی گرسنه است متها هندی یعنی شیرین است متاسرین هندی جدوار است متاکها هندی
پشن است متاگوشت هندی قط شیرین است

الميم مع الثاء

متنان بثاء مثلثه اسم عربی نباتیست که کرم دانه ثمر او است و آن
دو قسم است یکی را شاخها بقدر دو ذرع و متعدد و درشت و برگش شبیه برگ مازریونست و از آن باریکتر و با رطوبت چسبنده و گلش
سفید و ... گل برگش میروید شبیه تخم مورد و مایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و چرب
و در ... نیز نامند در سیم گرم و خشک و برگ و تخم او مستعمل است بگذر ... و با حریره مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع صعود
بخارات بدماغ و طلای کوبیده او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهة جرب و قوبا و برص بغایت مؤثر و زیاد او
کشنده و مورث سحج و حکه عظیم و ورم و برگ او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیده جهة استسقا بغایت مفید و با طبیخ باقلی و عدس
مسهل برقی و حمول او قاتل جنین و مخرج آن و سخن فرج و مشوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبت فرج و معین حمل و قدر شربتش در
مطبوخات ... درهم باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و ضعیف الابدان جایز نیست
و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود است و منبتش کنار آبها و ریگزارها و نباتش بقدر شبری و چیزی و برگش مانند برگ اثل و در پهلوی هم
و گلش زرد و باریک و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم الخره در سیم گرم و خشک و برگ خیسانیده او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل
اقسام کرم و ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقی زخمهای کهنه و رافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اول مثلث سوسن آ...
مثلث العجم اسم زعرور است مثلث آب انگور است که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث او بماند منافع او قریب بحسن و تولد ...
و مقوی معده و موافق صاحب آبله و حصبه و ذات الصدر و ذات الجنب و مقوی باه مبرودین و اکثار او مضر محرورین است

الميم مع الجيم

مجج بفتح
... است مجمن قسمی از عنب الثعلب است مجری براه و بیاه اسم سمک است مجیثت هندی فوه است مجزی
هندی افسنتین است

الميم مع الحاء

محنج بفارسی گل خوش نظر نامند نوعی از ریاحین است و در دوم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال
و سیلان خون و جهة زخمهای تازه و عصاره او جهة کرم گوش و قرحه و درد آن نافع است محموده سقمونیاست محلب
درخت حب المحلب است و گذشت محروث بیخ انجدان منتن است و اعم از بیخ کوله پر که انجدان سفید است و از بیخ گیاه که
انجدان سیاه باشد محاجم بلغه اندلس مخلصه است مح زرده تخم مرغ است مخلصه اسم نباتیست که استعمال
او خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا این اسم نامیده اند و او بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هشت قسم او را مشاهده نموده اند

مار ماهی شبیه بمار و از ماهی ... و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب ... است ... آب مانند سایر ماهیان ... گرم و پخته او ... جهة ... و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است

و مجموع او با محی و کل همه انواع بالچی و منکوس و شبیه بجمجمه میباشد و بعضیرا شاخهای بسیار و برگ مانند برگ کرفس و از آن نرم تر و از اول
تا آخر آن مشقق و چندانکه شاخ او دراز کردد برگ او ریزه تر میشود تا بحد برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی گلش با پین کبودی
و منکوس و سرخی و قسمی را برگ ریزه و گلش سفید و بنفش و با زردی و با اندکی سیاهی و این قسم را راس الهدهد نامند و قسمی ساق دارد
بقدر دو شبر و رستنی باریک و مستدیر و پنشاخ و برگ و گلش شبیه صورت عقرب و کبود و نیم رنگ و قسمیرا ساق مرتفع و برگ مدور
و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و اغبر و بر آن قبه زغبی بنفش شبیه بابونه و آنا در دو رقبه اوراق ریزه دارد
و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در اراضی صلب بی آب روید و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم گرم
و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن رافع ضرر آنست و در رفع قولنجهای صعب عجیب الفعل جهة تحلیل اخلاط لزجه و کرم و مفاصل
و ورک و تقویه معده و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و چون در اول تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یکمثقال
بنوشند در آن سال هیچ سمی ضرر نرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین است
و بعضی در تریاق فاروق کبیر قایم مقام خمر دانسته اند مخ مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و اکثار او مغثی اشتها و مورث
غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین رشتهاست و طلای او جهة صلابت عصب و وتر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز
ساق و قوی ترین او در اطلیه از کاو است مخیض بفارسی دوغ نامند و بترکی ایران و بهترین او تازه بیست که دهنیت او را بتمام
در دویم سرد و رطوبت در او غالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشتهی و مسمن و مطفی حدة سمومات حاره
و جهة تب دق و تشنگی و معده حار و التهاب جگر و با خبث الحدید و اطریفل جهة تقویه معده و داغ کرده او با سنگ و آهن تفته جهة اسهال
دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بود اده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهة تسمین
دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق زیاده از ده مثقال جایز ندانسته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ
تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است و دوغ در تبهای خلطی متعفن
میکرده و اصلاح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و غشی گردد و اصلاح او با فلافلی
و جوارشات است مخاط الشیطان چیزیست که با بعضی احجار میباشد و در آتش میسوزد و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره
و بارده قوی الاثر است مخلص الاکبر اسم معجونیست که بیونانی سوطیرا نامند مخیط و مخاطه اسم عربی سپستان است مداد
بفارسی مرکب نامند و عمل و اقسام او در دستورات مذکور است و مراد اطبا از آنست که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن
تخم کتان و صمغ عربی و یا عفص الجلود و زاج زرد ساخته شود در دویم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که او سرد و خشک است و از اجزای
درخت فوفل میسازند و طلای مداد هندی جهة اورام و سستی اعضا و بر کف پا جهة جذب حرارة تنها و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف
نافع است و غیر هندی او جهة منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهة سوختگی آتش مفید و بعد از نقلیه رفع نباید کرد تا خود بخود رفع گردد
و دیسقوریدوس گوید که دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است مدام اسم خمر است مدمل الجراح اصابع فرعون است
مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار است چه اصل ارک او شبیه بگوش موش است و از جمله ریاحین
خوشبوست در خانها زرع میکنند برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفاف است و مؤلف
مغنی اشتباه نموده که اذان الفار است و مؤلف اختیارات را اشتباهات زیاده برانست که در اینجا با تصریح باید نمود و او در
آخر دویم گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفرح و
مسخن اعضا و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهة مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و جهة خفقان و وجع الفؤاد
و مالیخولیای مراقی و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی
نافع و طلای او با حنا در حمام جهة درد سر بارد مجرب و برگ خشک او با عسل جهة آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهة گزیدن عقرب و جهة کلف
و بدبوئی عرق و با موم روغن جهة التوای عصب و اورام بلغمی و با مغره جهة ورم حار چشم نافع و با بزر البنج جهة ورم انثیان مجرب و نوشیدن
او جهة سده منخرین و دماغ و تقویه مستی شراب و منع خمار و سعوط او جهة شقیقه دماغ و لقوه و صرع و خوابانیدن او با نمک و فرو بردن
او جهة رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهة ابتدای نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت رافع
اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه

المیم مع الدال

المیم مع الراء

و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنجوش که آب و برگ او با اصل او در روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فالج و رعشه و کزاز و سکته و درد
بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوای وبائی و گریزاننده هوام است مران بفتح اول و تشدید
نی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند در غایت نرم و گرههای مانند بندهای نی و میان پر و از آن نیزه میسازند
و مشهور بنیزه نی است و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول تحقیقی دارد چه در افعال قریبند و نزد بعضی مران قرانیاست و
این اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه ببرگ توت و برگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج و از آن کوچکتر است و درخت او بسیار بلند نمیباشد
و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بثمر او و با خصوصیت بسیار است در دویم گرم و خشک و بکدر هم برگ او سم افعی و هوام است و محلل
ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ثمرش نافع بخته و کباد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح
و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و ضماد سوخته او را با سوخته پر سیاوشان جهة دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند
نشاره چوب او بقدر دو درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است قاتل هر آب منجمد درختیست مغربی شبیه بدرخت مغیلان و خاردار
و از زخم کردن درخت ولی آب سایل آن حاصل میشود در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی زنگین میشود بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی
و تند بوی و سبک وزن و زود شکن و صاف است که بعد از شکستن در او سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و بتقسیم اهم صاف نامند و آنچه در ساق
درخت مانند صمغ منجمد گردد و مستی بمر البحار است و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام قسم اولست و آنچه آب فشرده اجزای درخت را خشک
کنند مایل بسیاهیست و قریب بمیعه سایله و مستی بمر حبشی است و آن زبونتر از قسم ثانی و هر چه آب فشرده آنرا بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه
و بد بو و فاسد است و شرب او جایز نیست در آخر سیم گرم و در آخر دویم خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و باقوه قابضه
و مجفف بلغم و شرب او مسهل با صفرا و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم تیز هم او رافع سیلان مفرط حیض و با زرد
جهة بواسیر و جهة سرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعاء و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل
و ورم سپرز و رفع مضرت سموم بارده و طلای او جهة گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهة بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن زیتون و لادن جهة
ریختن موی و با سلیخه و عفص جهة ثالیل و کلف و با آب ترنج جهة جرب و سعفه و با سرکه جهة قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پای راست گویند بجدی
محرک جماع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلای او جهة حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت مؤثر است و با حیوان جهة التیام زخم عصب
و رویانیدن گوشت بر استخوان و غضروف و با سرکه و آب چغندر جهة فتق و ادره و با آب تب جهة خون منجمد تحت جلد و با کوکرد جهة جرب و اکتحال او با ادویه
جهة بیاض چشم خصوصا با آب شقایق النعمان و با فلفل جهة ضعف بصر و با عسل جهة سلاق و با شیر زنان جهة رمد و با آب حلبه و گلاب جهة قرحه و با آب
مورد جهة دمعه و جرب و حمول او با کندر و زعفران و افیون جهة زحیر رطوبی از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن زیتون جهة تقویه دندان و لثه
و تعفن او و با سرکه و عفص جهة خون بن دندان و ذرور او جهة قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخمرا با آب نمک بشویند و فتیله او با
افیون و جند و ماميثا جهة درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم او و سعوط او با آب مرزنجوش جهة منع نزلات و با آب نعناع جهة بدبوئی بینی
و حقنه آن با آب حلبه جهة صلابت رحم و با آب نعناع جهة بدبوئی آن و رایحه آن منوم است و او مصدع و باعث سدد و مضر مثانه و مصلحش
عسل و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش
مومیائی و جند و فلفل است بحسب مراعات امراض و دوده مر لطیفتر از او و مجفف قوی و در افعال مثل اوست مرطوس اسم نبطی
درختیست بقدر درخت انار و برگش بباریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ در سیم گرم و خشک و طلای
او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب و دو وقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است و مسنون او جهة تقویه لثه و
جراحات او و ذرور خشک او جهة التیام زخمها و تعلیق او جهة عسر ولادت مؤثر و در فلاحه مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت
سپستان میروید و چون شاخ او را دفن کنند و آب دهند بعد از چهل روز ثمر بار میآورد مرار بضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خار است
که در آخر بهار میرسد و در مصر مریر و در دریا نامند برگش مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک
بیخ میروید و گلش زرد و در آخر خار دار شبیه بشکاعی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست
باز کرده میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا اشوک الجمال نیز نامند و در حرارة معتدل و در دویم خشک و
نایب مناب عصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سدد و جهة ضعف جگر و حل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن
و با نانخواه و زجاج جهة سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهة رمد و سه دانه او با شراب جهة سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا سه درهم

دارانبش تاکوفیه است مرو اسم جنس است انواع او را هر یک نامی مخصوص و برابر دن خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او
مراد نوع خوشبوی دشتی است که مرماحور نامند و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی شش است و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهر آن ابروان باشد و از نوع مرو
و نوعی از مرو کم بوی مشابه سیسنبر ماحور و او را شموسا نامند و دیگر امرو تلخ و آن مرماهوس است و دیگر دارنک نامند و آن مرماطوس است و
مرمازاد و ماسرجویه چهار نوع او را اردنس و مرماطوس و مرمازاد و مرماحور نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک کنند و محلل ریاح و
بلغم و مفتح سده و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقا و درد اعضا و تخم آن لعابی و ملین طبع و بود او
او قابض است خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دویم گرم و در اول تر است و گویند
چون قطرهٔ آب برادر بحه با نکشت بمالند و لعاب او را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سودای را بالکلیه رفع میکند و مجرب است
مرارا د بفارسی مرو آزاد نامند ماسرجویه گوید که آن گیاهی باریک برویده و بقدر شبری و قریب بسجده و زغب بحدی که گوئی از ساق تا آخر در میان
محلوج بسیار رقیق است و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر بارگهای پر بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبو و جسیر در جبال قیر و کرزشت ماده
و اخذ نموده است و سطوالیس خشکی او را اکثر از گرمی دانسته و ادر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است
و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سده و تقویه دماغ و صداع بلغمی سفید مرماهوس بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند نبات او شبیه
بمرماحور و برگش شبیه ببلبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بر خلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است
گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همه افعال مانند مرماحور و شکوفه او را امین الدوله سرد و تر دانسته است مرماطوس
مرو بریست و قسمی از مرو سفید است و بفارسی دارنک نامند نباتش مانند مرماهوس و برگش شبیه برگ خبازی و از آن کوچکتر و مانند(?)
و در افعال مانند مرماهوس است مرماحور براء مهمله و معجمه مرو جبلی است و بفارسی مرو خوش گویند نباتش زیاده بر شبری و با جیلا و برگش با خشونت
مایل به تیزی و درازی و مایل به تیرگی و سبزی و مایل به سنبل و خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با لشاعه و تخمش در غلافی قریب بتخم کتان و
گلش مایل به تیرگی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین مستی شراب و مفتح سده دماغی و جهت خفقان سوداوی و قی و غثیان و
ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و در حوالی و بدستور نطول طبیخ او و جلوس در آن و فرش برگ تازهٔ آن در حمام بهترین ادویه صاحبان
درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنیست و قدر شربت از برگ و گل و تخم او تا دو درهم و از انبش تاکوفیه و مصدع و مصلحش مورد و بدلش با درنجبویه است
مری اسم عربی و مشتق از مر نیست و بفارسی آبکامه نامند و از ادویهٔ قدیمه و اختراع اطبای کلدانیونست ماده او را فودج نامند و مذکور شد
و بهترین او آنست که آرد جو و فودنج بر بر او در تابستان خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر او بپاشند تا سیاه و متین
گردد پس در آب حل نموده صاف و او را در شیشه چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و با تهیم و مشتهی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ
و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت کرم معده و امعا و لزجه و ادرار فضلات و شرب او چند روز با قدری لک جهت لاغر کردن بدن
از مجربات است و حقنه او جهت قرحه امعا و قولنج و درد ورک و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغ و رفع
نقصان ذائقه مؤثر و مضر سینه و سرفه و کوابیس و صاحب خارش بدنست و مصلح او لعابها و چربیها و شیرینیهاست و قطور او در چشم مانع بروز آبله و اگر
بروز کرده باشد در ازاله او از مجربات دانسته اند و بالفعل آبکامه مشهور در این بلاد که بجای آب ماده آبکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند
و ادرار او مسهله ضعیف و قوه تفتیح غالب و مضر امعا و در حقنها استعمال او جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معرب قنبیت
بکومه و در حرف کاف مذکور شد مرمهطیس سنگیست سیاه و مخطط و سبک و بعضی لاجوردی و چون بسایند بو رایحه حمرا از او ظاهر میشود و از معرب
آرند ضماد او جهت نمله و شربه شعیر او را جهت وجع الفؤاد مجرب دانسته اند مرداسنج معرب از مرداسنگ فارسی است و ادار سرب و
قلعی است و سایر معادن سوای آهن بعمل میآید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است غیر مغسول و مایل بگرمی و در آخر سیم خشک و مغسول او سرد
و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید کردن او در دستور مذکور است و اقسام او [illegible]
و با قوه محلله و قابضه و مغری و بغایت مجفف و منبت گوشت زاید و رویانندهٔ صالح آن و التیام دهندهٔ زخمهای عمیق و چون در سرکه
کنند ترشی او زایل کرده قریب بشیرینی عسل سازد و طلای او با آهک سیاه کنندهٔ جلد و سفید کرده او در حقنها حابس اسهال قرحی و سحج است و جالی
کلف و مسکن حدت ادویهٔ حاده و جهت رفع بدبوئی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و سحج جلد بغایت مؤثر است خصوصا با روغن گل و روغن
مورد و طلای او با روغنهای مذکور بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهت رفع آثار حکه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و
سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت رفع قمل و در الکحال جهت سلاق و جرب ناخنه و قرحه سفید و چون با روغن زیتون بسیار

بجوشانند تا غلیظ شود بهترین ادویهٔ شقاق است و سائیدهٔ او مثل او کرد که با سرکه و روغن مورد طلا کنند جهت شری و جوششهای پر آب
نافع و امین الدوله التیام و تنقیه زخمها بالذات از او نمیداند و معین ادویه مناسبه دانسته است و تصریح نموده که خوردن بعدهم از سفید کرده او
با جلاب مخرج حب القرع و کرم شکم و مجربست و شیخ الرئیس نیز فرموده که زنان در بلاد ما باطفال بجهت قرحه و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیدم
که بجهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکه میبرند تا آن کرم جهاد دفع شود و مانع نیکو نند و فی الحقیقه در دفع اقسام کرم بعید نیست و دو درهم او سم است
با حبس بول و انتفاخ شکم و پیچش عظیم و ضیق النفس مرعزی لغه سرابیست و بفارسی بزمرغز نامند از انواع مغز و موی او در او بسیار نرم و
و اکثر سفید میباشد لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن مبرودین و مقوی کمر کرده است مرقشیثا اسم یونانی سنگی است و او ذهبی
و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه یکی از معادن و غیر بر آمده بخلاف مغنیسا که بر آتش گذارند هر یک در معدنی بهم میرسد
و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از آن استخراج میکنند قویترین همه نحاسیست در آخر دویم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و مفتح
و شرب او جایز نیست و ما دامی که مانند غبار نسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول او سرد است
و طلای او با سرکه جهت بهق و برص و نمش و کلف و تنقیه زخمها و حرارت عضل و با راتینج جهت تحلیل اورام مفید است و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت
آن و تعلیق بر اطفال رافع فزع است مرارة بفارسی زهره نامند خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه غیر مذکور
جزئیه در اینجا مذکور میشود مجموع او گرم و خشک و مفتح سده مصفاة و رافع ظلمت بصر و شدید النفوذ و طلای او بر ناف و شیاف او مسهل طبع و
فرزجه او مدر حیض و بهترین او زرد مایل بسرخی و زبونترین او زنکاری و لاجوردی و استعمال او جایز نیست و قویترین همه زهره شیر و ضعیفترین
همه زهره خوک و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره مذکور از نتیجه حالت گرسنگی و تشنگی و حرکه مفرط قوی الحرارتست و بخلاف
آن ضعیف و طریق حفظ زهره ها در دستور العمل اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و از کرگ رافع برص و بهق و از بز مانع
ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیة الثعلب رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم موم مخرج جنین میت و از مجربات شمرده اند و شرب زهره
آهو مالائیده با روغن تازه گاو و بستن هر دم رافع بهر و ربو است و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب
زهره جغد را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی را بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محبت
مفرط ایشانست و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و خصیه باعث شدهٔ نعوظ و تا کف پا را بر زمین نگذارند
رفع نشود مرجان معروفست و بهندی مونگا نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجانست و مرجان در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یکدرهم
او را با در هر جسمی سموم دانسته اند مرمر حجر السطر لیست مرطیس قسم سیاه مغناطیس است مرنج بلغه اسیران حدید است مرح بحاء
مهمله مشتق از راحه و آن خرم است مرخه بخاء معجمه بدستور اسم خرم است مرزبغه مصر مرار است مرده توش و مرزنجوش
مرزنگوش است مرو حسن او طا یونانی اذان الفار است و مرورس و میوحس بمعنی موشگوش است و او طا(?)
مراثیه هوم المجوس است مرماهان و مرو جبلی و مرو شیرین مرماحور است مراهیه هوم المجوس است مرو القلال
و مرو بری مرماطوس است مرو الهرم و مرماجو و مرو تلخ و مرو سفید مرماهوس است مرو آزاد مرمازاد است
مرقرتک مرداسنگ است که سفید کرده باشند و مطلق مرداسنگ مرلیتی احرایش است مرقاعی کفیسونست
مریافلن یونانی و بمعنی هزار برگ و آن خریل است مریافلن هندی طریفیلون است مرقدشال جوزماثل و افیونست مرسیا
انعزبا یونانی آس بریست مرسیا الیمارس آس بستانیست مرطوحشش نزد مؤلف حاوی الادویه مرماحور
و نزد بعضی مرطوس است مریراشیلا است مرسیون یونانی اشناست مرسکون بلغه سریانی دارچینی است
مرسیا یونانی بمعنی ریحانست مرار الصحرا و مرار الصحور حنظل است مرح تخم نارجیل مروریه نزد بعضی خندیلی
و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است مربای کدو اسم فارسی سیر است مرد ارامناجی بترکی اسم عنب الدب است مرزنجی
مرقشیشاست مرغابی اسم فارسی اوزاست مرد ورنشک اسم فارسی مردکه بوست(?) مرتا اسم فارسی انجبارست مرغ خانگی
اسم فارسی دجاجست مردارخار اسم فارسی رحمه است مرک موش کانی اسم فارسی شک است مرک [illegible]
عجلی اسم فارسی دیک بردیک است مرزه اسم فارسی صعتر بستانیست مرجوش اسم فارسی بیس است مرغ
سنگ خوار سنگ اسم فارسی قطا است مرگ ماهی بفارسی ماهی زهره است مروارید اسم فارسی لؤلؤ است
مرکب اسم فارسی مداد است مرغ حق گو اسم فارسی صافر است مرال اسم ترکی ایل است مرو اسم هندی

الميم مع الزا

مرزنجوش **مرج** اسم هندی فلفل است **مرین** اسم هندی نغز است **مرزا پلی** اسم هندی برغست است **مروکی** اسم هندی اذان
الفار است **مرمر** **مرسنک** اسم هندی جده است **مرزبزه** معرب قسمی از نبند است که در مصر از جو و در بصره از برنج میسازند
در هند مذکور میشود و بفارسی بوزه نامند **مرمار الراعی** نباتیست برگش شبیه برگ بادرنک و از ان بزرگتر و منحنی بطرف زمین و ساقش
باریک و پیکرهٔ او بقدر زرعی با رطوبه چسپنده و براطراف سر آن گلی با بین سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش باریک و سیاه شبیه بتخم بنق
اسود و بسیار خوشبو و منبتش اماکن رطبه و در جوزا میرسد و تخمش مانند کلسرخ در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و نزد محلل اورام
و رافع سموم و مفتح سده و مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهه ضرر افیون و سم ضفادع و ارنب بری و بحیش و قرحهٔ امعا و طبیخ بیخ او
جهه تفتیح سده جگر و سنگ گرده و در درد رحم و شرب نبات او جهه اسهال و ضماد او جهه اورام بارده و جهه قولنج بلغمی و غسول او جهه دراز کردن موی
مؤثر و طلای او باز مپ الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از آب یا دیگر چیز
و در مطبوخ تا پنج درهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درهم و بدلش لسان الثور است **مرج** درختی است **مرو** بلغهٔ اصفهان سوسن است

مع السين

مسک خون منجمد است که از حیوانی کوچک تر از آهو و در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه
تر از پا و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و در ارتجدی که بدنباله او رسد و در آن سوراخها که پیشتر یاد و دو بیک مسک
چهار قسم میباشد بکیر اتر کی نامند و آن حیوانیست که از آن بطرف تبت و کوه اسیر و فع شده و بر روی سنگها منجمد میگردد و او در غایت خوشبوئی
و بوی او رعاف میآورد و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است **دوم** تبتی نامند و آن نافه است بلند
و از جمعیت خون او در حوالی نافه بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که ظرف اوست می افکند **و** **بکیرا** چینی نامند و او خونیست
که بعد از صید موضع نافه او را شکافته اطراف آن را تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه و صلابت
میباشد **و قسم چهارم** را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و پیه لیکن او خمیر کرده خشک مینمایند
و او اشقر غیر صلب است و عنبر را از بوید و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده و برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک بر
سید هند و در نافها میکنند و علامت مغشوش از سیاهی مفرط و ثقل او معلوم است و آنچه در نافه باشد رسیمان را بسوزن داخل از نافه گذرانیده
پس از وسط سیر بگذرانند هرگاه بوی سیر نداد خالص است و الا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری آن را با آب دهن حل
مالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش است و ارسطو گوید خالص نباشد مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت
وزنش زیاده میشود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال باقیست و از نافه بیرون آورده تا یکسال و در سیم گرم و در دوم خشک و
هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و
حواس و مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهه ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان و
بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان در ابتدا و بنکوئی رخسار و رسانیدن قوهٔ ادویه بعمق بدن و در اکحال بجهه
جلای چشم مؤثر و شرب او در رفع سم بیش و قرون السنبل بعدیل و فرزجه او بجهه حمل و علاج سعوط او جهه سکته و جمیع امراض بارده دماغی
و با روغن بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهه منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهه تحریک باه و اکتحال او جهه ظلمت بصر و
دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بدبوئی دهان و
مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جنده بیدستر و مثل نصف او سادج **مسحقونیا** شامل کف شیشه الیست که بعد از گداز شیشه
بر روی او مانند شیشهٔ رقیقی ظاهر میشود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و راسخت را سائیده و تصفیه آب
آهک و آب قلی کرده صمغ البلاط را اضافه کرده بجوشانند گرم و خشک و جالی و رافع گوشت زیاده و فاسد زخمها و گشاینده سدها و رافع آثار
جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمهٔ بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شرب او قتال بدلش اکلیه است
مستعجله نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او فرع بعبه بربری و رستنیها شبیه است با پیچیدگی و شدی
و صلب و بهم پیچیده و مربع بنوعی که چون باز کنند چوب او مربع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد و بهترین او خوشش جوهر صلب شیرین است
و در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدیکه استعمال فرماید و حافظ نه بها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از
سم مانع تاثیر او و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش جمیز ماهیه است **مسیر** اسم مرتا بی که دوست و گویند افضع او انطاکیه
بقراط است و عسلی او معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سده و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی حس و کثیر الغذا و رافع

اخلاط سوخته بارده و سنگریزه او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح دماغ صعود بخارات بدماغ و جهه الیخولیا و سدر و
دوار و دالواع جنون و وسوسه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقهٔ البول و باخشخاش جهه رفع بیخوابی و ربا با دام جهه تسمین بدن
مؤثر است با یدکه دو دانه از پوست و پیه و تخم پاک کرده بهم پیخته گسسنده و آتش سوخته قدری تحکیک شود و در عسل بابشکر را در چندان که در
علیحده بحته بقوام آورده اضافه نموده طبخ دهند و بادنی صندل و مصطکی خوشبو سازند **مسیفین** هوانی زاج اسمر است **مسک**
الجن شامل شواطر و جعده صغیر است **مساک الزمان** بادرنک است **مسد** کیف درختی خرماست و مقل است
مسوحات ادهان مرکبه است **مسواک الراعی** شامل رند فراد شبط حیبت **مسواک المسیح** نوع بزرگ آذریون است
مسک القرود اشنه است **مسواک العباس** نوع بزرگ قتاد و رعی الابل را شامل است **مسعاتر** زعفران است
مسقوریه و **دسسفار** و **مسعقران** بلغهٔ اندلس زرا و ند طویل است **مسن** حجر المسن است **مسکر** ابو نس است
مسطار خمر نارسیده است **مستعطا** طولی خوده هند است **مسنکخی** مصطکی است **مسن** اسم فارسی نحاس است
مسن سوخته اسم فارسی راسخت است **مسن** کرست اسم فارسی طالیقون است **مسلکه** بفارسی زبد است
مسبار بفارسی افسنتین است **مسور** بهندی عدس است **مستی** بهندی کاکنج است و در بعضی بلاد آخر بلال را با این

الميم مع الشين

اسم نامند **مشمش** بفارسی زردالو نامند و بزرگی او رک و اقسام میباشد و بهترین او شیرین و پر آب و کم جرم و خشک او بهتر از تازهٔ او است
در دوم سرد و تر و مفتح سده و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است مادام که در معده فاسد نشده و جهه تشنگی و التهاب
معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع آروغ خصوصا ترش او و خیسانیده او خشک چون صاحب تب حار از او خورد و آب گرم
و عسل بعد از ان بنوشند و قی کند اخلاط گرانی و زنجاری و تعفن رفع تب گردد و از مجربات شمرده اند هر گاه بعد از خوردن زردالو قصد
نمایند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا ادمان او را باعث برص دانسته اند و او سریع التعفن و نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر سبرد و بین
و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از ان بغایت مفسد است و مغز بادام تلخ او در دوم
گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و دهنی و روغن همه آن مفتح سده و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است و دو
مغز تلخ او بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آن و محلل اورام مقعد و مفتت حصاه و جهه زحیر بارد و بواسیر ظاهری و
با امون جهه جمیع دردها و قطور او جهه درد گوش بعدیل و در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ و قدر شربتش تا مثقال و دو غن شیرین
او ضعیفتر از روغن بادام شیرین است و اجزاء درخت او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط کرم معده و بطول او محلل اورام و برگ
خشک او قاطع اسهال و شکوفه او مسهل سرد و خشک و لطیف و شرب او در ورا و قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی **مشط الغول** نباتیست
شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ گشنیز و صلب و بی گل و ثمر و خوشبو و در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سده و سه و قی او ایب گر
او را جهه گزیدن رتیلا بواسیر مجرب دانسته اند **مشط الراعی** شامل قسمی از بودنه و قویتر از اقسام آن است برگش انبوه و بزرگتر از برگ بودنه بری
و با خشونت و مایل باستداره و چون گوسفند از او بخورد شیر او برنگ خون شود در آخر سیم گرم و در وسط خشک بغایت مدر حیض و نفاس
و مسقط جنین و مفتت حصاه و جهه اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و در درد رحم و قولنج و تقویه اشتها و شربت او جهه غشی و کرب نافع
و در سایر افعال قویتر از بودنه است و آن مذکور شد و مضر معده و مصلحش سرکه و شربتش یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش بورنش بودنه

الميم مع الصاد

و قرد ماما و در اراجیفن بورنش عدس المرستری بلغه اکسیران قلقی است **مشک هندی** سعد هندیست **مشط الراعی**
ولیساقوس است **مشکک** بهندی کرنه است **مشک دو آتش** بلغه سکابن شواصر است **مشو** اسم فارسی خلار است **مشک**
زیر زمین اسم فارسی سعد است **مصوص** غذائیست که از جوجه و مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم و ادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج
ترتیب دهند و قیمه را آب میوه های ترش بجوشانند و منافع هر یک تابع اجزای اوست **مصطکی** معرب از مسطیخی و بعربی علک الروم
نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر و سفید او را رومی و سیاه او را نبطی گویند درخت او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ او
مانند درخت اراک و از آن بزرگتر از کندر و سفید او را رومی و سیاه او را نبطی گویند و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست سال باقیست و درخت
او نزد شیخ الرئیس بولس سرد و خشک و بیخ و پوست و ثمر و عصاره و برگ او را قائم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس نامند و نزد مالبونس
گرم و خشک و باتکلیل قبض است و دوام تطول طبیخ او رویاننده گوشت بر استخوان و مقوی اعضای مسترخیه است و ضماد برگش جهه خروج مقعد
و رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او را جوشانند و مکرر رتجید بدان اجرا کنند تا آنکه غلیظ شود

جهت نفث الدم و اسهال و قرحهٔ امعا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رحم و رفع سیلان حیض و شکستگی اعضا و جرب نافع است و مصطکی
در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و مشتهی و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ با روغ
و با عقل و رافع غثی و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلجات جهت سودا و عسر النفس
و با ادویهٔ مناسبه جهت نفث الدم و قصبهٔ ریه و با کهربا جهت نزف الدم از مجربات و با کندر جهت قوهٔ فهم و حافظه و قطور جوشانیدهٔ او در درد
گوش جهت گرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن پنبه باو و بگلاب ترکرده کاذ نمودن در چشم جهت درد مد از مجربات شمرده اند و طلای
جوشانیدهٔ او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرزشهای بارده و رعشه و ضربان و کزاز و اعیا بعدیل و شرب و ضماد او جهت شکستگی
اعضا و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت ورم فم معده و اکثر علل جگر و قولنج بید و قی و تخمه و بخور
و سعوط او با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مضمضهٔ طبیخ او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو دردناک و پاشیدن مصطکی
براده و بخرقه بستن او جهت تسکین و تحلیل درد نهایت مفید است و خائیدن او جهت جذب رطوبت دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش
کردکان و کثیرا و بدستور گشنیز و گاه روز در سرکه خیسانیدن آن و بدلش بوزن او کندر و یا کوزن و نیم علک البطم و در تقویهٔ معده و جگر
او خرنوب قدر شربتش تا یک مثقال است و روغن مصطکی که یکوقیه او در یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی
اعصاب و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و معدهٔ ضعیف و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحهٔ ریه و حقنهٔ او جهت قرحهٔ
امعا و طلای او جهت آثار جلد و نیکوئی رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش سازند جالی و ملطف و بسیار قابض
و با سعد او خرجهٔ جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است مضغ ثمر عوسج است
مصباح الروم کهربا است مصارین امعا است و مصران واحدان مصاع زعرور است مصفی الرقاب مسکی است
مصمغ چیزیست که از آب میوه ها و انار ترتیب میدهند مصکل ترکی قراقروط نامند و در اصفهان قره قروت گویند و آن ماء ثبت دوغ است
که طبخ داده تغلیظ او را کشک سازند و قطعه او را بار دیگر جوشانیده منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و
رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغرهٔ او در ورم حار از مجربات است و مضمضهٔ او جهت قلاع حار مفید و او مضر معده و مسدد و
مولد ثقل و قولنج و ردی الکیموس است و مصلحش ادویه حاره و جوارشات مصل لعاب معجمه زمان البراست و ثمرش حب القلقل مطبوخ
انگور است که از طبخ بنصف رسیده باشد و او را منصف نیز نامند الطلا ارشلث در افعال مانند اوست مطر ریح انگشت است
سطخیثا لوز است و بعوق لوزرا باین اسم نامند مطر باران است مظ لفظ معجمه گلنار است معا بفارسی رودهٔ معقا
و ترکی باغرساق در امعا مذکور شد معشوتا شاه بلوط حبیست مامودانه است معر مازو است معاتیوس یونانی بان است
صمغ آلو است معد حصی الثعلب است معین مارزیونت معاش بیخیست دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل بسرخی و جوشش
ما بین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی او بیخ رمان بر است که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است
و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب البطم و اقاقی گویند
قسمی از آن در نواحی شام خیزد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقیست مسمن
بدن و محرک باه و با قوهٔ قابضه و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق
النسا و نقرس و تنقیهٔ سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخای آن و سیلان رحم و مداومت آن با آب انجبار
و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر و کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در تحریک باه قویترین اشیاست و او مضر مثانه و مصلحش
عسل و قدر شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحاست و در ضمادات اقلب نافع معره او را طین معره نیز نامند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم
و او خاکیست که از روم خیزد و سرخ مایل بزردی و با غروتیت و در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس نفث الدم جمیع اعضا و
حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و با زرده تخم نیمرشت و آب برگ بارتنگ جهت قرحهٔ امعا و مثانه و با شکر جهت فربه کردن بدن
و طلای او با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت زخمی بشره و تراق کردن او و حقنهٔ او جهت قرحهٔ امعا
نافع و کثار او مضر و مسدد و مصلحش شیر منیها و شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دست را باو خضاب
کنند او را شسته حنا به بندند تا مدت روز حنا باقیست مغنیسا اسم یونانی سنگیست قریب بمرقشیشا و بفارسی رنگ کاسه نامند و کاسه
گران ظرف باو در یک میکنند و از اکثر آن سرب بهم میرسد و آن پنج نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی

المیم مع الضاد
مع الطاء
مع الظاء
مع العین
مع الغین

بیرون زرد و اندرون سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن دو نوع است یکی را اسفهانی نامند و آن سخت است و بارز میباشد و دیگری سرخ مایل
بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی او سیاه و ذهبی او زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهای سفید
و عیون ظاهر است و بعد در خشندگی دارند و گدازندهٔ زجاج و صاف کنندهٔ آنند و او را قابل رنگ کردن میسازند و با آهن نیز این فعل میکند
در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر بول و قدر درم او با اشیاء دهند جراحات با سرکه و عسل
رافع کلف و برص و ازالهٔ چرک و روغن و مثال آن قریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش یک درهم و بدلش مرقشیشا است معد
دنجان است و ثمر لفاح و بربری نیز نامند مغافیر و مغلغفار سکر العشر است مغمومه قلبه بادنجان است مغناطیس حجر
مغناطیس است مغاث هندی کلز است مغلیاتا بلغهٔ سریانی حرف بابلی بو داده است مغز سر اسم فارسی دماغ است
مغز تخمها اسم فارسی لبوب است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغره کاهیه طین مختوم است و مغره یمانی دو مغره
ملینه نیز گویند مفرح لسان الثور است مفرح القلب المحزون بادرنجبویه است مفرود اسم نوعی از فطر است مقل
مراد از مقل صمغ درختیست مانند صمغ درخت کندر و بسیار عظیم و در شجر صحر و عمان کثیر الوجود است و صمغ آن هر چه مایل بسبزی و تلخی باشد
مقل ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود و مایل بتیرگی بسیاهی را صقلبی نامند و آنچه از نواحی یمن خیزد با دنجانی چنانچه او را مقل
عربی گویند و بهترین او زرد صاف و براق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم
گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین طبع و مدر بول و شیر و حیض و رافع حدهٔ ادویهٔ مسهله و با نرم ابلیت و مفتت سنگ گرده
و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهت سرفهٔ رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد اعضا و خنازیر و بواسیر و تقویهٔ باه و تنقیهٔ سینه از اخلاط فاسده
و عرق النسا و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت رفع تسمین مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه
و تمدد عصب و ورم حنجره و فتق و عضل و درد پهلو و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با آب دهن صایم جهت ورم ملتحمه چشم و
باد فتق و با اندکی سرنج جهت اسقاط دانهٔ بواسیر و با بول بخور او جهت بواسیر و حمول آن جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد مسحوق مطبوخ
او با سه چندان سبوس گندم که بجای آب رب انگور باشد با قدری از روغن گاو جهت ورم معده از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح او زعفران
و شربتش یک درهم و بدلش وزن او مر و ربع او صبر است مقل مکی اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و او را بهش خشک اورا
مر مقل نامند و مانکلست و درخت او در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما باشد سرد و خشک و قابض و مجفف و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ بیخ
او جهت تقطیر البول و ملبوس بودن آن جهت رفع انتفاخ رحم کما مفید و شرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه و تنقیهٔ بلغم و نطول سوختهٔ او جهت جرب و حکه و
و منع تولد قمل موثر است مقنقه عبارت از شیر گاو است که گرم کرده و عصارهٔ خرنوب شامی اضافه نموده و او مسکن حراره و تشنگی و رافع تبها
و تلخی دهن و خشونت سینه و بیحولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است مقدونس فطراسالیون است
مقل قل قضب است مقل و نیا بلیونست که خربوزه کر یکباشد مقر اسم عربی نبات صبر است مکلسه قلوس است مکیناس
بلغهٔ سریانی بنفشه است ملسیه قریشیه اسم مخلصه است مکری چاله اسم هندی دام عنکبوتست مکریه اسم هندی عنکبوتست
ملس اسم فارسی ذباب است مکس عسل اسم فارسی نحل است مکر بهندی نساج است مکهار بهندی تود رست مکری
هندی عنکبوتست ملح بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و دوغی یا معدنی بدون آب منکون میگردد و آن جبلی و بری میباشد
و مائی آبهاییست که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین او ملح اندرانی معدنیست پس
ملح مائی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی مائی کمیابست و زبونترین او تلخ معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند
و املاح مصنوعه نیز میباشد و او را از خاکستر بعضی نباتات که آب او را صاف نموده بآتش یا آفتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و
انسان نمک بطبخ و عقد میگیرند و بهترین او محرق محلول معقود صاف قسمت و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا
و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و مسدد و تخمه طعام و فساد و مشهی و نیکو کنندهٔ رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در
اسهال خلط خاصی قویتر از سایر ند چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده او قابض و سوختهٔ او الطف و همه او غاسل امعا و معین قلع سودا از اقاصی
بدن و رافع بد مزگی دهن و اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و با آب گرم منفتح جمیع سدد و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون
و سموم منجمد گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با سماق جهت قطع اخلاط
و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریاح با روغن و مضمضهٔ او جهت قطع خون لثه و دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات

المیم مع الفاء
مع القاف
و لنفث الدم
مع الکاف
مع اللام

وبا روغن زیتون و زعفران و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضا و دنی و با سرکه و لعاب صابون جهت جهبه و ورم ریحی و منی و تهیج و با تخم کتان جهت گزیدن
عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با شکر اشبع جهت گزیدن افعی و با زفت و قطران جهت گزیدن مارهای خدار و نهنگ و با زفت و عسل جهت اورام بلغمی
و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت جنس و با جوز مائل جهت ورم انثیان و
با حمیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال او جهت بیاض و سلاق سبل و قوت بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهت سبل و با مروارید جهت
بیاض مجرب و در پاک کردن دندان بعدیل و شستن لثه ساعیه و آکله و جوششها با نمک و سرکه رافع آن و بستن آن با شیم بر زخم قاطع خون او
بستن کرم کرده او بر عضا جهت دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و کنار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و
جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و چربیها و اشیای بارده رطبه است و از خواص مجربه اوست که چون سه درهم او را در وقتی که عقرب یا
سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش گذارند اگر بعد از جستن میل به بیرون خانه کند مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته
آن را بطرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون به پارچه سرخی بسته و بر طرف چپ پای زن تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد و عرق
نمک که بقرع و انبیق تقطیر کنند بغایت [illegible] طعم و مجفف رطوبات معده و امعا و مفتح سدد و رافع استسقا و سبز رنگ است و کثرت او
باعث لاغری بدن و دلوک و تعاهد جالی دندان و رافع گوشت فاسد لثه است **ملح اندرانی** بفارسی نمک سنگ بلوری مانند و او بهترین
اقسام در آخر دویم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قویتر و در ادویه عین استعمال او جایز نیست
و سایر افعال سابق بر این گذشت **ملح نفطی** از جمله معدنی و سیاه و بد بوی نفطیه است و از آتش نفطیه او زایل میشود و سفید میگردد و در سیم
گرم و خشک و مسهلترین اقسام نمکهاست و منقی و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سایر و چون با روغن گلسرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش اقوی از جمیع
افعال است و قدر شربتش یک درهم **ملح اسود** از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی **ملح العجین** نمک
طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل به سرخی و بعضی مایل به سیاهی و بعضی مایل به زردی و بهترین او سفید صاف و در آخر دویم گرم و خشک
و مسهل صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند ملح اندرانی **ملح هندی** نمکیست شفاف و سرخ مایل به سیاهی و
قطعات او بزرگ در اول سیم گرم و خشک و مسهل صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر
شربتش یک درهم و همچنین **ملح المر** نمک تلخ است ما بین سیاهی و سفیدی و مایل به زردی و از همه اقسام گرمتر و قریب به درجه چهارم و در اندمال
جراحت با صمغ زیتون قویتر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم **ملح الطبرزد** نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید مستی مانند بلور
ملح العرب بوره ایست که از درخت غرب بعمل آرند و در افعال قویتر از بوره ارمنی است **ملح صینی** بلغه مصر الفرات است
ملح سنجی شوره است و ابقر مذکور شد **ملح الدباغین** قسم سیاه ملح العجین است **ملح الصناعة** و **ملح الصاغة**
تنکار است **ملح مختوم** ملح هندیست **ملح النار** نوشادر است **ملح القلی** نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف او را
بآتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بسایند هر ثقل معادن به مرتبه اعلی دانسته اند
و چون بازای هر سه درهم نوشادر یک عدد زرده تخم مرغ اضافه نموده بآتش برشته با فشردن روغن او را بگیرند [illegible] مجرب [illegible]
گوشت فاسد لثه و منقی آنست **ملح حجری** از اقسام ملح ما شیت و تا آب باد رسید حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب به ملح اسود است
مليح نوعی از عوسج بزرگ برگ سرخ است **ملوخیا** و **ملوخیه** خبازی بستانیست **ملیون** و **ملونیا** جزره کرسنه است **ملیکیطن**
بلغه اندلس بقله یمانیه است **ملیطنی** یونانی انداست **ملیطر** بازاج سیاه است **ملینون** زنجفر مخلوقست **ملیفیلون** فنطوریان
رقیق است **مل** سیالیوس است **ملکا** اکلیل الملک است **ملطاة** دینسافوس است **ملاح** بضم اول و تشدید ثانی اندروحاحس
و بلغه مغرب قاقلی **ملوح** بلغه شام قطف بحریست **ملخ** بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم فارسی جراد است **ملین** اسم هندی کندس است
ممسک الارواح اسطوخودوس است **ممسک الحوامل** دواء المسک است **مملولکا** بهندی طرد غلودلیس است
من اسم عربی جمیع شبنمیست که منعقد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و شیرخشت و گزانگبین هرچه بر نبات سمی منعقد گردد سم است مانند شبنمی
از سکرالعشر و آنچه از نباتات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل **منج** بفتح اول ماش است و بکسر اول درخت بادام تلخ است **منج**
زراوشان اسم فارسی است و آن تخمیست شبیه نانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست مسکر و مفرح و
اکثار او مغیر عقل است **منحسم** در حب الصنم مذکور شد **منطرا** ایک آس است **منتشنه** بلغه مصر غاسیس است **منصف** اسم
مطبوخ است **منحوشه** نار دین است **منداعورس** یونانی بیروج است **منثور** خیری و خشخاش و شامل است

الميم مع الميم

مع النون

منبل شیرازی اسم نیمه است **منک** هندی ماش است **منده** هندی نوعی از دخن است **منقر** هندی طباشیر است
منسل هندی زرنیخ سرخ است **ماندکی** هندی ضفدع است **منده پل** هندی جوزالقی است **منجمث** هندی [illegible] است
[illegible] ابانیست برگ و شاخش شبیه بشبت و ساقش از آن سطبرتر و تا بقدر دو ذرع و تخمش باریک و دراز مایل بزردی و متفرق بعضی [illegible]
و در خائیدن دهان را گرم میکند و با اندکی گزندگی و تعاریج ریشه او الاکوبند و آن سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال
باقیست در دویم گرم و در سیم خشک و با قوة قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مثانه و گرده که بسبب اجتماع فضول
باشد و جهت ریاح معده و تحلیل و درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و تصفیه منی و در رفع بخار و بد بوئی و بلغم و لزوجات
و تصفیه آواز و امراض عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهت عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و
طلیسا شدن در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن او سنبل الطیب و بوزن جوزبوا است و گویند بوزن فطراسالیون است
و شیخ الرئیس در تعریف موافق نموده که نجیبت مختلف الشکل و در رنگ شبیه بغار الفوست و ابن جزله گوید نجیبت سفید مایل بزردی
و دراز و خوشبو و بغدادی و ابن تلمیذ و جمعی کثیر نهجی که در اول تعریفا مذکور شد قائلند و تعریف مذکور بر راستی و الا صادق
نمی آید **مومیائی** بلغه یونانی بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی
جبال کیلانات و کردستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز گویند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود بخوبی فارسی و بلاد ایران نیست
و بهترین او سیاه براقست که بوی بد نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق
کرده بر آن بمالند التیام یابد در اول سیم گرم و در دویم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست و او مقوی دل و
مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و مریع النفوذ و جهت فوق
و فالج و رعشه و لقوه و سموم مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و لقوه معده و خناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات
مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و شرب محلول او در روغنها و ضماد او در شکستگی اعضا و پیدا
رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بعدیل و با عناب و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در
هر علتی با معادن و مناسب او آشامیدن و قطور او با روغن گلسرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش
و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر جهت اعضای شاخل و بکبیر اطاو باده و آب
گل ارمنی و پیدا انگ و زعفران جهت صدمه جگر و معده و با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای او با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و حمول او
با روغن زیتون یا زنبق جهت تقطیر البول و استرخای مقعد و عذیوط و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب
و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا
بقدر نیم درهم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوک غیر نمک سود را در گوش
اصم با درد گذارند رفع کری میکند مومیائی انسان در ازمنه سابقه بجهت حفظ جسد میت از تعفن مر و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال او طلا
مینموده اند و چون اکثر بلاد مغرب را آب بحر محیط گرفته هر چه از اجساد دفن شده امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا از اجساد بجای مومیائی صرف نموده
و میمایند و از رصد الاقالیم بلیناس ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل بیابان مغرب است و چندین درجه
معموره در آب مغمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور موتی که بجهت حفظ بدن
بر او طلا میکرده اند و او غیر اعضای انسانیست اگرچه در جبر کسر نفعی میکند لیکن شرب او حرام است و مورث کوری و فساد بدن و مضر ...
بنهایتست **موز** معرب از اسم هندیست و بعربی طلح نامند درختش شبیه بنبات زرته و مربع ساق او تا به زرع میشود و برگش دراز
و عریض و تا بقدر دو زرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارس او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد ز دانه
میرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین و مانند عسل است و در خلاصه مذکور است که چون دانه خرما را در کلک
نرگس نموده تسقیه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز میشود و در گرمی معتدل و در دویم تر و نرم کننده بدن و مرطب معده
و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری گرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و انگبین جهت کلف
و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکو کردن رخسار و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهت التیام زخمها و رفع نزف
الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سده و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است **مولو بزانا**

الميم مع الواو

موتوبزانا .... است سفید کرده است **موقوطس** بلغت عبرانی قطر است **موموم** اسم فارسی شمع است **موقد النار** لبربریست اسم ... از ... که ... سفید شبیه ببرک چقندر باشد **مورصیقی** بیونانی ... است **موغالی** بیونانی ابن عرس است **موکیدون** ... است **مولی** بیونانی ... است **مون و میمون** ... است **مورد اسفرم** آس بریست و کوهی اسم فارسی ... است **مورآموامون** ... شاهسفرم است **موفیون** نوعی از سموم قریب بیش است **مورد** اسم درخت آس است **موشن** بفارسی ... است **موش کور** بفارسی خلد است **مویز** بفارسی زبیب است **مویزک** عسلی اسم فارسی دبق است **مویزک و مویزکی کوهی** اسم فارسی مویزجست **مومیائی کوهی** قفر الیهود است **مورچه** بفارسی نمل است **موش کبیر** بفارسی بصل الزیر است **موش دشتی** بفارسی یربوع است **موچه** بلغت اصفهان قثاء بریست **موچرس** بهندی شکوفه فوفل است **موته** بهندی سعد است **مولی** بهندی فجل است **موکی** بهندی لؤلؤ است **موت** بهندی ماش هندیست **موساکتی** بهندی اذان الفار است **مور** بهندی توتیاست **موندی** بهندی کازر بوس است **موتک** بهندی ماش است **مهاتیه** بفتح اول و بالف آخر و بدستور .... اسم سنکیست که از نواحی روم و سعید مصر خیزد سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنک آتش زنه آتش از او ظاهر میگردد و در خون گرم حل میشود و در جائیکه مغنیسیا هم میرسد او نیز یافت میشود و ... آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه بنمک سنک میشود و او را کوبیده ظروف میسازند و او غیر مسلوب است در دوم سرد و خشک ... بامروارید و شکر قالع بیاض چشم است بی المی و جهت ازاله او با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادت و بر اطفال جهت از خواب جستن و رفع دیدن خوابهای پریشان و در آستین او در دست راست جهت قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهت زیاد کردن شیر و رفع انجماد آن مفید است **مهلبیه** بفارسی فرنی نامند که از جملهٔ اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و او را دو رسی بابلی جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده بجهت رفع قی طعام که از رنجش سوء المعده ناشی شده بود گرم و تر و جهت مالیخولیا و جنون و درد سر حسی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح **موسمهر** آذربو است **مهلتی و مهلوکی و مهلولی** اسم هندی سوسن آسمانی است **مهبار** اسم سندی سنای مکی است **مهور** اسم هندی ... است **مهندی** اسم هندی حناست **مهته** بهندی عسل است **مهر گیاه** اسم فارسی یبروج الصنم است **مهک** اسم فارسی سوسن است **مهرهٔ مار** اسم فارسی حجر الحیه است **میبختج** ... **میس** اسم عربیست و یونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی و برکش باریکتر و درازتر و ... بیشتر است و شبیه ببرگ کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه انار کوچکتر و باشد در دوم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منقی رطوبات و حقنه بانشاره چوب او جهت سحج و قرحه امعاء و ضماد او را جهت داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند **میعه سایله** اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند بهتر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام و هر چه از فشردن اجزای درخت حاصل شود مایل بسرخی و غلیظتر است و آنچه او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه است و مؤلف کتاب ... شد گوید که یکنوع سفید میباشد و یکنوع او سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی بعبهر در بلاد روم شبیه بدرخت به و قوتش تا ده سال باقیست در سیم گرم و در دوم خشک و مسهل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درهم با چهار اوقیه آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ربو و استسقاء و سپرز و کرده و مثانه و درد کمر و درکین و گرفتن آواز و طلای مطبوخ او با روغن زیتون جهت ماندگی و لرزشهای بارده و خدر و کزاز و رعشه از مجربات و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور آن جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با ضمادات نقرس و مفاصل مقوی فعل آن و مضر ریه و مصلح آن مصطکی و شربتش از یکمثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و چند و نزد بعضی بوزنش قطران و مثل او زفت رطب است **میعه یابسه** نزد بعضی ثفل اجزای درختی است که سایله را از آن افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند سایله و با قوه قابضه و حمول او مدر بول و خون کو آسیر و حیض و مسقط جنین و جهت رفع انضمام رحم و صلابت آن و بخورش جهت رطوبات دماغی و بقوه در رفع ضرر هوای وبائی مؤثر و مفتح و مصلحش بارزد و بدلش ... و شیر ... و شربتش تا دو مثقالست **میبختج** معرب از می پخته فارسیست و بعربی عقید العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل بترشی میباشد و در کیلات ترش و دوشاب گویند و چون

دوشاب بجوشانند شیرین میگردد و آنرا دوشاب میگویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق دشش و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد صفرای غلیظ و مصلحش آب میوهای سرد و بدلش دوشاب انگور است **میلسنون** نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ایوب نامند جهت احتباس حیض و حصاة و درد کرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد البحر است **میبه** اسم فارسی شربتیست که با شراب و یا با آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند **میبختج** مدبر می پخته ایست که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند **میبختج** مفرح می پخته ایست که در مدبر آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال آن ترتیب داده اضافه کرده باشند **میورنج** زبیب الجبل است **میخوش** اسم فارسی شرابیست که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب داده باشند **میلطوس** مغره است **میفونیون** شوکرانست **میوسن** شراب سوسن است **میشبهاا** برونست و نزد بعضی اقحوانست **میخک** اسم فارسی قرنفلست **میمون** اسم فارسی قرد است **میتهل** بهندی جوز الکوثل است **میتی** بهندی حلبه است

حرف النون

نانخواه اسم فارسی است و زنیان نیز آمده و بعربیه کمون ملوکی گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلیست شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و اشقر و مایل بزردی و تند بوی و با حراقه و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی و مسهل باشد و منقی جرک و لزوجات سینه و جهت دفع عادت افیون و مضرت آن و عسر بول و حصاة و قی و غثیان و آروغ بدبو و تخمه و فساد اشتهاء و تبهای مزمنه خصوصا ربع و سردی احشاء و بهق و برص و با عسل جهت احتباس بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین بجهت جمیع امراض رحم و کسیکه اطعمه بدالغه او لذیذ نیاید نافع و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت جمیع درد اعضاء و تحلیل ورم آن از مجربات خصوصا با طین قیمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد بتعدیل با ادویه برص و آثار مقوی فعل آن و با رد غنها جهت بثور لبنیه و با نمک و مویزج در زعفران جهت ورم انثیان و نطول آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت شقیقه رحم از رطوبات بد بو نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شرب سه مثقال او که در یکرطل شکر جوشانیده باشند و نصف سیده باشد با کوفته بیشکر بر مالاکی لحوم خورده شود باعث فربهی با فراط گردد و ناشتا خوردن همین رافع سنگ کرده و مثانه از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و معقل شیر مرضعه و مصلح او ریش و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر لستمین شونیز است و عرق نانخواه جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر النفس را در حال رفع میکند و چون با دارچینی دکا و زبان عرق کشیده در تفریح نایب مناب خمر است و روغن او که بتقطیر گرفته شود بهترین ادویه ریاح و دردهای مزمن است و ادرام بارده و چون در آب لیمو بقدر یک یک انگشت او را بپوشانند بخیسانند و خشک کنند و بعضا مکرر نمایند جهت اعادهٔ اشتهای ... بوسین مجرب است **نارجیل** او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در او آبی میباشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ آنرا با ثمر آن ابریده کوزه بر آن نصب کنند آب آن در آن ظرف از یکرطل تا پنج رطل جمع میشود و از آن سندی نامند و حلاوت او تا یکروز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر است و بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود و آنچه که از شاخ نارجیل بی بار که قسم نر او ست با این قسم گرفته شود طاری نامند و لیف درخت او مدتها در آب ... ... میکردد و ظرفیکه از آن ترتیب دهند حیوانات موذی بر امون مظروف او نمیگردند و نارجیل در آخر دوم گرم و در اول خشک و منکرج او بسیار گرم و خشک و با مضرت و آب او گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیم خشک و مغز نارجیل مولد منی و مسخن گرده و مسمن بدن مبرودین و مدر خون و جهت تقطیر البول و درد مثانه و درد مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر و با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیرهضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوهای ترش و لیمو و فاسد منکرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و از آب او تا سه وقیه و شراب او جهت جنون و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه او مسهل کرم شکم و حب القرع و جهت تقویه هاضمه و مهرا کردن لحوم مؤثر و خاکستر پوست او جلاء دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و رافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شربا و ضمادا جهت تقویه فهم و تولید سده کرده و رفع درد مثانه و ریاح آن و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و قدر شربتش تا سه مثقال است **نارجیل بحری** ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند و مغزش سفید مایل بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست او تیره مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و سطبر و خوردن آب او از غلاف او رافع سموم و مضرات آنهاست و او مقوی قوی و یک قیراط او که در روی سنگ سائیده باشند در رفع سم هوام و افعی و افیون و امثال آن مجرب و قوی تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم دفع قی است تا قی کند

باید مکرر داد وضماد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم آنست در ساعت و بقدر یک برنج در هفته یکدو بار با گلاب بنوشند حافظ صحت
کرزتهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است بقی و رافع مضرت هوای وبائی و اختلاف آبهاست و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و رافع او
بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمیکند و گویند آنکه زیاد قتالست **نارنج** معرب از نارنگ فارسیست درخت و پوست او
و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و بالزوجی که موافق سینه و نزلات و سرفه حار است
و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او با سرکه جهة درد سر مجرب و شرب یکدرهم
و نیم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهة پیچش و اخراج کرم شکم و دفع غثیان از مجربات و ضماد پخته مهرای نارنج تمامه جهة جرب و
حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی جلد و بدن بتعدیل و بوییدن او و برگ او دافع طاعون و فساد هوا و آب چسبانیدن پوست
و شکوفه او جهة عسر ولادت مجرب و حمول او مدر حیض و شرب او دافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و دافع خمار و امراض
حاره عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و بدستور شربتهای
در حث او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج با عصاب کمتر است و روغن نارنج که پوست او در اگرفته با شکوفه
و روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قویتر از روغن ناردین و دو مثقال آن پازهر سموم بارده حیوانیست و بوییدن
شکوفه او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهة ضعف دماغ و تفریح و تقویه اشتها
و باه و سده مصفاة و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و مداومت او هفت روز در درازی دو دقیه با شکر
ربع درهم مرجان جهة رفع سیر از مجربات و با آب کرفس جهة اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب او با کشتا جهة قطع اسهال رطوبی نافع
و حمول او با پشم جهة اصلاح رحم و با شیر مادیان جهة اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوییدن او سوزش چوانی و هوا مضر عرق بهار است
و مصلح او گلاب و توتش در ظرف مستی تا هفت سال باقیست و در شیشه تا یکسال **نار قیصر** اختلاف عظیم در او واقعست و انطاکی گوید نباتیست
باریک ساق و بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوئی و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه در کتب هنود معلوم میگردد قسمی
از هوفاریقون است که داذی رومی گویند بلغت ایشان ناگیسر هندی نامند و مفرح و مقوی اعضاء و با منافع بسیار چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود
باشد و بجهة سرخی ساق نار قیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نار مشک** اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در
شکل شبیه بانار کوچکی که گلش نریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درختش بقدر درخت انار و نزد بعضی او و نار قیصر یک چیزند و آن اصلی
ندارد چه در سفوف ارسطو هر دو مذکورند و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و باه و ملطف
اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهة مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهة رفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار
و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش هموزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس او سنبل الطیب است
ناطف بفارسی حلوای قبیط نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهة سوداویه نافع و مضر محرورین و مصلحش ریباس
نار فارسی ابن جزله گوید که چون مردم بثورات منغوشش کنند باین اسم مسمی است و بغدادی نار را بمعنی انار فارسی که رمانست حمل کرده و وجه تسمیه
نسبد بدو و ممکن است که بمعنی آتش باشد چه مر منغوش بثورات از جمله سمومات و در احراق خلط مانند نار است چنانکه نار فارسی اسم مرض حار است **ناروخ**
بلغت اهل [illegible] اسم مخ و لبوشا است **ناعنبت** اسم یونانی نار مشک است **ناموسن** نواست **ناردین بری** شامل اسارون و فو است
ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است **ناردین اقلیطی** سنبل رومی است **ناعمه** بلغت اندلس لسان الابل است **ناقد** بلغت اهل اکسیر
زیبق است **نارکیوا** مارکیو است و نزد ابن بیطار دو چیز اند و از تقلیف او ظاهر میشود که دو چیز باشد و نزد بعضی خنجشش زبدیست
ناک کیسر اسم هندی کبابه است **ناگیسر** بلغت هندی قسمی از هوفاریقونست **ناریل** بلغت هندی نارجیلست **نانا** بهندی نعنع است
ناگدون بهندی عود الحیه است **ناخن پریان** و **ناخن دیو** اسم فارسی اظفار الطیب است **نان کلاغ** اسم فارسی
خبازیست **نان سنگک** بفارسی خبز الملة است **نان کبمات** بفارسی خبز الکعک است **نان روغنی** خبز القطایف است
نان سبوسدار خشکار است **نان بی سبوس** خبز الحواریست **نان کسمه** خبز الطابونست **نان ساجی**
خبز الطابوست **نان کماج** خبز الفرنیست **نارژو** اسم فارسی صنوبر صغیر است **نارکیل** نارجیل است **نبید** اسم عربی
جمیع مسکرات بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص اند و فقاع قسمی از اوست که از آب انار و سایر میوها و حبوب ترتیب دهند و آن

مقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند آنرا مفسح نامند و از جمله نبیذاست و مجموع نبیذ محرق خون و بخر و مضعف دماغ و مکدر
حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرة و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل نزد
متقدمین آنست که هرچه از مویز و خرما و سنجد و اثمار باشد با آنکه خیزاند و ده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف آنرا بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از آن در ظرف کرده سر آنرا محکم کرده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب پنج مثل آن جوشانیدن
بقدر نصف است و هرچه از حبوب سازند باید آنقدر بجوشانند که با آب یکسان گردد و باسه مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته بعد از
یکهفته صاف کنند و بعضی بجهة تقویت و اصلاح او از مفرحات و مقویات مانند جوز بوا و دارچینی و عود و زعفران و غیرها از هر یک پنج درهم بازای هر
ده رطل در پارچه بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه مینمایند و هرچه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب دهند باید باسه مثل آن آب
بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هرچه آب شکر و امثال او باشد بده آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور مذکور با دویه مناسبه اضافه کنند **نبیذ الزبیب**
مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و منفتح سدد و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول
و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط [illegible] و حافظ صحت
مبرودین و مقوی و مولد منی است و چون حماما در حین جوشش اضافه نمایند جهة جوع بقری و تقویه بدن و حافظ مفید است **نبیذ العسل**
شراب عسلی است در سیم گرم و خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه
نافع است و چون بطریقی که مذکور شد ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو نان خشک یک جزو و جوز بوا عشر نان سیاسه و قرنفل از هر یک نصف عشر نان
مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد **نبیذ السکر**
شراب شکریست لطیفتر از مویز آب و بگرمی و منیت و موافق ناقهین و سوداویین است و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرا گرانی و
رنجاری دانسته اند **نبیذ التمر** شراب خرمائی نامند گرم و خشکتر از مویزی و مولد سودا و خلام و خمار زیرد موافق پیرانست و هرچه از بسر و بلح
سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب بهتر از سایر نبیذهاست **نبیذ الدبس**
و [illegible] شرابیست که از شیره خرما سازند و در افعال مثل شراب خرمائیست **نبیذ الارز** بفارسی [illegible] نامند
و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ ذرة و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبات است و آن جاذب طبع و نیکو کننده رخسار و محرک اشتها و بسیار مست
کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نماید محرک آنست و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند
فقاع و [illegible] و مسهل و مدر و منفخ و هاضم است و بوزه ارزن و ذرة نیز مانند اوست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از آب
میوها بعمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبیذ حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره خوشبو است
نبق بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند **نبات الملائکة** رسن است **نبات الرعد** فطر است **نبات
الاشنان** [illegible] شبیه است **نبات** اسم فارسی فانیذ است **نجم** و **نجیل** اسم ثیل است و هر گیاهیکه بیساق باشد بعربی نجم نامند
نجیب اسم [illegible] پوست نبات است و اسم مخصوص بلیلجه **نخاف** اسم هندی قسمی از میش است **نحاس** بفارسی مس
نامند و نوعی که در معدن متکون میشود مس رستی گویند و روی غبار از اوست و بعربی صفر و یونانی طالیقون نامند و آن زرد و [illegible]
است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خاص حمر سد و بعضی از آن مایل بزردی و کثر آن سرخ میباشد و از نحاس
مراد همین نوعست و چون او را با کثیر آن روی توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق
قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع آنرا باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون
با روی توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بجام است و او در سیم گرم و خشک و محلول و مسهل با صفرا و طلای او جهة جرب و حکه و سستی
بدن و رفع اندکی و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند و خمار او با آن سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع
ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی او تندی که از آتش
غذای گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تافتن صفایح رقیق او در ترشیها مکرر انداختن است خصوصا آب سماق و سرکه
و پاشیدن نشوره بعد از گداز او دافع مخلطات آنست و تخم بادنجان باعث زود گداختن او **نحاس صینی** طالیقون مصنوعست
نحاس قبرسی مس سرخ مایل بزردیست **نحاس محرق** روسختج است **نحام** نوعی از طیور آبیست و
بفارسی و ترکی انقود نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخ مایل بزردیست و بسیار فربه میباشد

ومرطان

النون مع الجیم

النون مع الحاء

گرم و تر و دهنیت او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرورین و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فانید بعد از آن تناول
نمودنست نحل زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون بچهٔ پرنیاورده
از آن در سایه خشک کنند و یکدرهم آنرا با پاوهٔ آرد گندم که ده مثقال و پنج مثقال شکر باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه کند نخالهٔ سبوس
جو است و از مطلق او مراد سبوس گندم و او از آرد گندم خشکتر و حرارتش کمتر و جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهت سرفه و ربو و
خشونت سینه و تغذیه ناقهین نافع و نان او قابض و مجفف رطوبت معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و ورم
آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهت گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهت نملهٔ ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره
و با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهت درد گزیدن عقرب و بخور ضماد سائیدهٔ او در سرکه جهت زکام نافع
و نطول نخاله جو جهت حکه و بخور نخالهٔ عدس جهت رفع قمل و رشک و بخور نخالهٔ باقلی جهت منع ریختن شکوفهٔ درختان آزموده است نخاع بفارسی
مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات و در حرکت آوردن زخمها بعدیلست نخود اسم فارسی حمص است نخود الکوندی
و نخود مریم بلغهٔ اصفهانی زراوند مدحرج است ند بفارسی کشته نامند و مخترع او بختیشوع است و آن مقوی دل و حواس و محرک
باه و مصلح هوای وبائی و رافع زکام است بخور او شربا و طریق عمل او در دستور اول مذکور است ندغ صعتر بریست ندی کاکیر اسم
هندی سرطان نهریست نروک اسم فارسی بحیت شبیه بلعبهٔ بربری و از آن بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد و امین الدوله گوید که مخبر صادق
بن خبرداده که در جبال کرمان خصوصا در جائی که پلنگ بسیار باشد در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه برگ خربزه و چون بقدر شبری شود
شکل برگ منقلب میگردد و بنابر آن در آنوقت آنمکار از نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ او با آن نشان میجویند و بیخ را اخذ مینمایند
و علامت بیخ او آنستکه چون بر بالای دیگ جوشان گذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و
از خواص اوست که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میکشد هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نمیگردد و هر چه پلنگ جسته و خورده تا بازسال
دیگر از آنمکان از بیخ او میروید و با سبزی میباشد بخلاف آنچه پلنگ آنرا نیافته باشد چه آن خشک است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود
و بدستور در فرج و رحم آن چون و شعر آنرا با مطبوخ زن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرگز آن زن حامله نگردد و اگر مرد تعلیق نموده جماع
کند بدستور مانع حاملست و فرود و تعلیق او جهت رفع خناز یر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و زیاده از مطبوخ او موجب لاغری بافراط است و در دست
داشتن آن باعث سرعت ولادتست و چون بر ناصور بندند جرم او زیاده شده و ناصور کمتر میشود و تجدید او در رفع ناصور بالکلیه مینماید نرجس معرب
از نرگس فارسیست قدحی بری و مضاعف را بستانی نامند چون پیاز او را بالشکل صلیبی شق کرده غرس مینمایند قدحی مضاعف میگردد در سیم گرم
و خشک و تخمش سیاه و در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست جالی و جاذب و کشندهٔ اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب بیخ مطبوخ
او لغایت مقیی خصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مخرج مرده و هر چه در معده جمع باشد و التیام دهندهٔ زخمهای ظاهری و باطنی و
ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و تر و رباط و عصب مقطوع سعدیل و مسحوق او با عسل جهت دردهای مزمنهٔ مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل
جهت شقیه قروح و گشودن و سیله و شوار نضج و با آرد گندم جهت اخراج پیکان و امثال او از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد و
تنهائی جهت قوی کردن قضیب و مادون احلیل جهت رفع عنه از مجرب است بشرطیکه سه روز او را در شیر خیسانیده خشک کنند ضماد او جهت
سعفه و منع نزلات و شکستگی اعضا نافع و ذرور او قاطع خون جراحات و التیام دهندهٔ او و رافع سبل و ناخنه و بوئیدن او جهت درد سر بارد
و گشودن سدهٔ دماغی مفید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع گفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوی نرگس کند و مضر محرورین
و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال گل او مانند بیخ اوست و شربتش یکمثقال و تخم او بقدر نیم مثقال محرک باه مایوسین و با سرکه رافع
نمش و آثار و فرزجهٔ پیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرگس که گل آنرا مکرر در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سرد و
ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای او و موافق امراض عصبانیست نرشقیس بولس گوید نباتیست مانند حنظل جوف او تخم دارد با حرارت
و بسیار خشک و عفص و مالیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت بدبوئی بینی و قطع رعاف بسیار مجرب
و منفز او قاطع اسهالست نرد درخت غار است نرلسبی بهندی جدوار است نرم آهن اسم فارسی حدید الینی است نرسک اسم
فارسی عدس است نسرین گل سفیدیست کوچک و مضاعف و درختان بقدر گل سرخ و بسیار خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد
گل عنبری نامند و در دشت و کوه میباشد و در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او بوئی ندارد و چه از جهت لطافت آتش رفع او میکند بعد از
الحراره و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی دماغ و حواس و دل و سائیدهٔ او در لخلخه باعث خوشبوئی آن و مدر حیض و مسهل بلغم

و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مواد او جهت کلف و آثار و بدبوئی عرق و رفع بوی نوره
و سقوط دانهٔ بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با حنا جهت تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهت کرم گوش و ریاح آن و شونیز
و مضمضهٔ آن جهت درد دندان نافع و از یکدرهم تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یکمثقال آنرا از اول حمل تا یکسال مانع
سفید شدن موی مجرب دانسته اند و انطاکی جهت این امر هر روز دو مثقال مربای شکری آنرا از کتاب تجربه بیان نموده و روغن
او که بدستور روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و فدر مشش نکو فته است
نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی قچیر از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخیست و گویند در برگ
زیاده از دو هزار فرسخ طی میکند بدلیل آنکه بچه او را بزعفران آلوده و او کمان برقان گرده در نگه و در سنگ برقان از سر اندیب او را
مسافهٔ آن از رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که در وقت خواب بچشم را نمیپوشاند و تا هزار سال
عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند و در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج ابلاوس و منقی
سده و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیه او جهت سرفه و ضماد پیش جهت مفاصل و قطور او جهت کری
قدیم گوش و خون و زهرهٔ او قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمهٔ بصر و جرب چشم و سرگین او جلای کلف و گسترمو و رافع جرب و حکه و قروح است
و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضهٔ او در عرض سه روز رافع جذام و خنونست و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت بفارسی دام
عنکبوتست و در حرف عین گذشت نسرین البساع گل علیق العدس است نسوت بهندی تربد است نسری بهندی
نبات است نسور بهندی سپستان است نستران سفید اسم فارسی ورد ابیض بریست و در افعال بغیر از تفریح و تقویهٔ دل
مانند نسرین است نستران زرد ورد اصفر بریست نشا بفارسی نشاسته و بیونانی امولوس نامند و او را از گندم خیسانیده
که بحد تعفن رسد و پوست او باز شود از پوست جدا کرده صاف کرده خشک میکنند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
و مغری و رادع و قابض و موافق و مصلح ادویه شده و حابس اسهال و خون خصوصا بوداده او با شکر و روغن بادام بمیکرم بنوشند جهت
خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون نواسیر و حیض و حریرهٔ او با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و حقنهٔ او جهت قرحه
امعا و طلای او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت خناق و اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر
زنان و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت خشونت پلک و حرارهٔ رمد نافع و مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و فرنفل و بدلش برنج
مغسول و غبار الرحی و شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال نشاره اسم چیزیست که از اشجار بسوهان و بسائیدن جدا گردد و نایب
از دن غباری از او بهمرسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتر و همهٔ او قابض و جالی و منقی رحم آمیزه و ضماد محرق مجموع او که با دران
اینشون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه و آکله و التیام دهندهٔ زخمهاست و مجرب شمرده اند و خواص
هر یک در اصل آن مذکور است نشف اسم عربی بخ مرجانست و گویند غیر اوست و او سنگیست سبک و پر سوراخ مانند اشیای تنور و سنج
و از ساحل دریای جده نواحی مکهٔ معظمه خیزد و خشکتر از زبد و در التحام زخمها و باشب در قطع خون قویتر از آن و در سایر افعال مانند اوست نشافه
اسم عربی اسفنج است نشاسته اسم فارسی نشاست و نشاستج معرب از اوست نضاد ذهب است و درخت گز کوهیرا
نیز گویند نطرون بورق احمر است و گذشت نعام بفارسی شتر مرغ نامند معروفست در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او غلیظ محلل
ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خدر و استسقا و جمیع امراض بارده و بطئ الهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ادویه
و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن مالند اقسام ثمار از ضرر او محفوظ
و اگر نزدیک او شوند نجس کردند شرب او باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و گسترمو و رافع آکله و از خواص
اوست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد نعنع معروفست و لطیفتر بنابات و در همه افعال قویتر از پودنه
در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوهٔ ماسکه و هاضمه و فم معده و مولد و مفتح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد
بارده و ریاح معده و محرک باه و آروغ و کشندهٔ اقسام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق
و غثیان و قی و هیضه و مشتهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبهٔ ریه و سینه
و شقیقهٔ آن مفید خصوصا چون با برسیاوشان بجوشانند و چون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد او و با سرکه رافع ضرر آنست
با عصب و بالبینات رفع مضرت او میکند و ضماد او مقوی معده با آرد جهت جراحات و ادرار و فرمودن شیر منجمد پستان و نضج دمل

بجهت حرارت

بسیار مقوی و قطعیست و مهبارس گوید سعوط دماغ و زهرهٔ او از هر یک بقدر نیم دانگ مثل آن قطران و روغن کنجد یا زیتون

السین مع النون

مع الصاد
مع الطاء
مع العین

ریشها

العین مع النون

وبا نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و مضروع او جهة گزیدن عقرب و تنهائی جهة بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با مویز جهة ورم پستان
و درد آن و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل جهة درد گوش و سعوط او بیکدانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهة خنازیر مجرب
ظاهر گردد در کردن بغایت مؤثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کردن و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقال است نغر بضم اول و فتح
غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون بسیار کوچک دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکه و کثیر الصوت در [illegible]
حجره مانند گرم و خشک و مکسوء قدید او جهة استهال و غیر مکسوء او جهة عسر بول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع است نفط و بمنی است که از
بعضی زمینها میجوشد سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و سیاه او منقطر سفید میشود و در چهارم گرم و خشک و قوی تر از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ
و مدر حیض و مخرج جنین و جهة جمیع امراض بارده شرب و طلای او نافع خصوصا جهة فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سینه آن و بواسیر و یرقان
و سپرز و درد و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده و مقعد و دفع سموم و تحلیل ریاح احشا و بحش و درد مفاصل و اکتحال او جهة نزول آب [illegible] و قطور او
جهة کری و ریاح گوش و فرزجه او و بخور او جهة سردی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین و مصلح او [illegible] و سرکه و مضر [illegible] و مصلحش کثیرا و
قدر شربتش از سفید دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه او تا یکمثقال و بدلش مثل او میعه و نزد بعضی قطران است و خوردن سیاه او بخاصیت [illegible] سستی
قوای اثر بدن است نفل نباتیست در عربستان کثیر الوجود و شبیه ببوته و با کرهی مانند خار خشک اما بیخار است و با سرخی و تفتی و در [illegible] شبیه
بشکوفه سیب گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیفتر نفد احریض است نفعابن حب الکاکنج است نقره
اسم فارسی فضه است نقل خواجه اسم فارسی حب الصنوبر است نکنک ترجمه [illegible] است و نزد بعضی قرصیا نمام سوسنبر است و نمام
الملک و نمامنیز مانند نمفولیس یونانی قسمی از توتیای مصنوعست نمارق بنایل قداح و یاسمین سفید است نلیسقن کرمیه است
نمک اسم فارسی ملح است نمشک بلغه اصفهان اسم روغن تازه است نمور اسم عربی ارنب بریست نمشیل اسم
هندی جاموس است نملهولان بهندی حب اللبانست نمل بفارسی مورچه نامند و بترکی قارنچه و انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه
بری و کوچک ابلق و کبار پرنده [illegible] زرد و سیاه و [illegible] مثل فارس نامند و همه آن سمیت دارد و در سیم گرم و خشک و قوه شامه
او غالب بر جمیع حیوانات و طلای منحوق او مانع برآمدن موی چون [illegible] کرده باشند [illegible] مالیدن رفع [illegible] و دیگر مویرا
دوباره قلع کرده باشند [illegible] طلای اوست و چون صد عدد مورچه مقابر برا [illegible] روغن رازقی یا روغن زنبق کرده [illegible] در
آفتاب بگذارند و طلای او بر قضیب حوالی آن بغایت محرک باه [illegible] رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن
او موجب [illegible] کرب [illegible] عمل است و از خواص اوست که اطعمه غیر آن و شیر [illegible] گذارند و در حین [illegible] ضبط نفس [illegible]
[illegible] دست کسی [illegible] مورچه [illegible] گردد و [illegible] گوید که چون مورچه را در روغن زیتون جوشانید در گوش چکانید نفع
کری و ریاح و طنین [illegible] طلای مورچه مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد [illegible] رافع [illegible] سقط موی و مانع [illegible] آمدن [illegible]
و گویند چون از تخم او بخور [illegible] باعث تحریک ریاح شکم [illegible] میگردد که ضبط آن نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست
نمس جمع [illegible] و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی و خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و
موش صید میکند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در غیر آن وقت [illegible] دیگر است و ترکان ماوراء النهر آنرا [illegible] گویند و در بلاد هرو
نیز یافت میشود و [illegible] کم موی و بسیار چرب و مظنه آن میشود که دهن کرده باشند و [illegible] که طلسمیست بر سر [illegible] ابن [illegible]
[illegible] اسم است جالینوس گوید که طلای [illegible] او بدستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو فرموده که چون [illegible]
در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را اگر [illegible] کمان بر [illegible] ربع بیاویزند رافع تب [illegible] میشود و اگر چشم چپ او را به بندند تب
عود میکند و مفارقت نمیکند و [illegible] گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء الثعلب است و مهرارس تصریح نموده که طلای زهره او را با
سفیده تخم مرغ رافع سقوط [illegible] او بقدر یکقیراط با شراب [illegible] رافع جنون است نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک
و هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تصریح نموده اند که او کثیر الحیات است و زهره او سم قاتل و دو دانگ او در سه ساعت هلاک میکند و خون او رافع
کلف و بهق و آثار است و مهرارس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته اند و چون پیه او را [illegible] آنرا با آب [illegible] طلا کنند طلای او
در ازاله [illegible] و زخمها و [illegible] و قطور مغز سر او با آب [illegible] در [illegible] مقوی و محرک جماع و حمول او بدستور حمول مغز
استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام
و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی بر تمام جسد [illegible] بمالد پلنگ قصد او نمیکند بحدیکه تواند او را بدست گرفت

النون مع الواو

داو لبسیار محب خمر است و چون به چند برسد چنانه بنوشد و بتجربه رسیده است و چون بر زخم پلنگ موش بول کند نجات نیابد و لهذا در بلاد
گیلانات زخم دار پلنگ را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش گذر نتواند نمود نوشادر بلغة فارسیست و او معدنی
و مائی و مصنوعی میباشد و معدنی او در بلاد حاره مثل چینه قطعات او مانند شوره یافت میشود و مائی او از آبیست که چون مدت بسیار حرکه [illegible] میکند
و آن آب بایستانند قطعات سفید بر روی آن بسته میشود و [illegible] کویه در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد
و معدنی و مائی عزیز الوجودند و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام هم میرسد و رنگ او اولا اغبر است و از دو تصعید سفید میگردد و چون سفید صاف او را با
مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ میشود در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و محقق و [illegible]
و قاطع خون جاری و حابس و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع جرکهای سینه و صلابت سپرز و طلای او جهة خناق و با روغن تخم مرغ
جهة برص و با عسل جهة داء الثعلب و حیه و سعفه و با روغن کنجد جهة جرب و غرغره او با آب سرد جهة زلوئیکه در حلق مانده باشد و اکتحال او جهة التیام قرحه و رفع
بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق سموم مجربست و نوشادر
محلول او که در جامه کتان گذاشته حل کنند و با سرکه حل نمایند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آنرا بکاغذی
نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سه درهم او قاتل است بتقطیع احشا نوارس اسم یونانی نوعی از قنادست شاخهای
او دراز و باریک و تا بقدر سه زرع و برگش ریزه و مستدیر و جمیع اجزای او از عنب الثعلب شبیه تر و گلش زرد خوشبو و طعمش تند و خار او مانند سوزن و صمغ
او مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکثیرا و تخمش در دویم گرم و خشک و بیخ او در سیم و قوی ترین اجزاء
اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات است و از اینجهة او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و ساقه او بدستور صمغ او در التیام
ضعیفتر از بیخ اند و شرب و ضماد او جهة درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نزف الدم مؤثر و عصاره او
جهة قرحه قصبه ریه و ذات الجنب بعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش فندق و شربتش یکمثقال نوره کلس حجریست و کلس
مذکور شد نوفلن اسم یونانی زنبوریست نوق شتر ماده است نوربعه اسپیران [illegible] است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و
[illegible] است نور القندول شکوفه درخت دارشیشعان است نواة بعربی دانه اثمار است و از اطلاق او مراد دانه خرماست خصوصا در
اوزان اوال بهندی [illegible] است نوح لیلانست نهنا اسم بطی درختیست کوهی ساقش مربع بقدر قامتی و بارغیی مایل بزردی
و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر در دویم گرم و خشک و بوئیدن
او جهة زکام و ضماد او جهة اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویه موی و با عسل جهة داء الثعلب نافع و شرب او مدر خون و [illegible]
و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و ضماد [illegible] و با مویز خوردن او و بعد از آن بادام [illegible] و فرزجه او منقی رحم و خوشبو کننده
آنست و از خواص اوست که چون یکدرهم او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه بیندازند در سه ساعت باد سرد بوزیدن آید
و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندد رفع سحر و چشم بد کند نهق قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بریست نهشل اسم عربی شغال است
نهنگ اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسیست و گرینبا الماء عبارت از اوست بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر
عمق آبها و برگش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر سیبی شبیه بقبه خشخاش و در او تخمهای عریض سیاه و بالزوجه و گلش بیرون آب و کبود
و بعضی سرخ و از هندست و بعضی مایل بزردی و بعضی گویند که تری او نیز میباشد جمیع اجزای او در دویم سرد و تر بغیر از بیخ او که
گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک و مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی
دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه
حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهة تقویه دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش لعوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و از مطبوخ او هفت
مثقال و بدلش بنفشه و خطمیست و بیخ او جهة سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضمادش جهة درد مثانه و معده و با صبر جهة بهق
و با زفت جهة داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و شربتش از هر یک دو درهم و تخم او رافع [illegible]
نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آرند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قویتر از آنست
نیل نزد بعضی عبارتست از وسمه و ظاهر آنست که غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از یکجنس باشد و مستعمل هندی اوست و او
بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه مایل بسرخی مانند خرنوب
و از آن ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاد و سیاه تر از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش

شبیه به نبات بارتنگ و ساقش مجوف و زیاده از ذراعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل به سرخی و در اطراف او غلافها مانند
زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد و در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدلست و محلل و رادع ابتدای اورام و قابض و رافع
نفث الدم و شربا او بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دم و جهت سرفه شدیده اطفال و درد سینه و گرده و ریاح
غلیظه و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویه مناسبه جهت قرحهٔ ریه و ذات الجنب سوداوی و کبد رسم او با کوفته کالقند جهت قرحهٔ ریه و خشونت دم
و خفقان با خیارشنبر جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه و تقشر جلد و قروح شیننه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوخته و
داء الثعلب و با میوزن او مرداسنگ و قدری روغن گلسرخ و موم جهت آکله از جراحات و باید قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند
با سرکه جهت قروح سر دخار زیر متقرح معتدل و مسری مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بورش آرد جو و ثلث او ماهیا نیده
لغه مصر است و بفارسی سمنو نامند از اغذیهٔ شیر مینیست که بدان شیرینی و روغن بعمل می آرند و انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل
و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار او
مورث نفخهای مرکبه و آنچه با گرد کان و بادام جوشانیده باشند زود تر و مصلحش سکنجبین کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده
سبز کنند پس شیره سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و بدفعات فطیر پخته در ان اندازند تا غلیظ و شیرین گردد نیلینا نانخواه است نیمقا
اسم یونانی نیلوفر است نیلج نیل است نیطاهوتس گویند نباتیست برگش شبیه به برگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در
حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهت بیاض چشم مفید دانسته نیغا فیلی مؤلف مغنی گوید که از جمله نیوعات و نیز ضیغمان و داو
پنج انگشت است و بر شاخهای او عجیب برگ میباشد و نبات او شیردار و تعاب مجفف و ملذع و مجدد است و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال و ابری
و ضماد او جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و صلابات و دحنس مفید و عصار بیخ او سم قاتل و قدر شربتش سه ابولوس است نیلوفر هندی او سپید است
نینشوق ادرک است و نزد جمعی قراصیایی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی عنب است نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نینو اسم
هندی روغن تازه است نیب اسم هندی درخت است نیم اسم هندی درختیست و آن بزرگ و کوچک میباشد و گلش مانند خوشه که
چندین خوشه با او میباشد کار خسته کل و سط گلها زرد و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد کرجی نامند و در مازندران کنار گویند و آن
بقدر سنجد کوچکی است مایل بدرازی و در بعضی بلاد معروف بدرخت تور است و ضماد برگ او محلل و رادع و جهت اورام بغایت مفید و جهت سعال
ونقرس و درد سر نافع و در ورخشک او جهت التیام زخمها و قطع خون او و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب روغن شیخ صنف است
و شربتش بقدر یکمثقال حابس اسهال مزمن است حرف الواو واق واق اسم درختیست که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و
مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی قریب بشیری و ترکان بازلف جغار جمع کرده
بر سر میزنند و اکثر صیادها هست و در شکار ابن او را او بن نامند و کوچکتر از حجار است در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق سرد
و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافع است و گوشت تکسود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهرهٔ او جهت بیاض چشم
و بهق مفید است واوی کلب بریست واجد لبلابست واقیس یونانی کنگر زرد است واشه اسم فارسی صنوبر است
وارموک بلغهٔ شکابن فندق است والکهیم بلغهٔ شکابن کرفس بریست والان بزرگ بهندی رازیانه است والان
کوچک شبت است وبر الارض فطر است وبر بفارسی پشم نرم نامند و گویند مخصوص پشم شتر است و خواص صوف
مذکور شد وتیر بتار مثلثه اسم عربی ورد آهنی است وج بفارسی کبرترکی نامند و آن بیخ نباتیست که در آبها میروید و بفارسی
سوسن زرد گویند برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد
مایل بسرخی و بیخش گره دار و بعضی پیچیده و کج و باطن سفید و سرخی و تند طعم و مایل بعطریه در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا
چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوه حافظه و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات مفاصل
و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهت درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتگی عضل و تقطیر بول و حصاة و
لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین گرده و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و زائد تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و
فتق و قیله و فرزجه او با شیرمادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت بیاض و خوابیدن او جهت ثقل زبان بعدیل
وجهت درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم نافع و مضر سرد و مصلحش رازیانه و محرق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین
و شربتش یکمثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او وزرا وند طویل است وحید بلغهٔ مغربی مازریون سیاه است وخشیزک و خشیرق

و نخ
حرف الواو مع الراء
مع الباء
مع الثاء
مع الجیم

الواو مع الدال
مع الراء

بکاف و قاف آخر تخم سپاناخ و در سنه ترکی عبارت از دست و نزد بعضی درمنه خراسانیست ودع از جمله اصداف و حلزونست و بهندی
کردی و در دیلم کلاچک و در اصفهان کس کربه نامند پوست او زیاده از سایر اصداف و مدرانیه و جالی و جهت عسر بول و جهت نافع
ضماد محلول او با قدری نوشادر رافع آثار جلد محرقست و محرق او در افعال مانند شیح و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم مثقال است
ودود اسم مغربی بلسکی است ودین یونانی گیاه است ودح زوفای رطب است ورد اسم جنس گلهای اشجار است
و از مطلق او مراد ورد احمر است بستانی چه تمام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد و هر یک از او بری و بستانی است و هر یک بنامی مخصوصند
و بشایع اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعفند ورد ابیض بری بفارسی آنرا نسترن سفید نامند و مذکور شد ورد ابیض
بستانی بزرگتر از نسترن و مضاعف و بقدر گلسرخ و درخت او بخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسترنست
ورد اصفر بری نسترن زرد است و درخت او خاردار و گلش زرد و غیر مضاعف است و در قوه مانند نسترن سفید ورد اصفر
بستانی درخت او بخار بقدر درخت گلسرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوه مانند گل سفید بستانیست ورد
احمر بری درخت دایک است گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی گلسرخ نامند و بهترین
او تمام شکفته است و آن مرکب القوی و در نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح
و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا از بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک او در قبض زیاده و منفتح ما سار یقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده
و خفقان حار و غشی و جهت ر ورحم و مقعد و طلای او و قطور عصاره او جهت درد سر و گوش و چشم و تقویه لثه و ضماد کوبیده او ورام
مراق و رطوبت معده و ساییده او جهت ثالیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسد و پوشیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اخراج
پیکان و خار از بدن و ... جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن او
برگ مورد جهت خنازیر عرق و ضماد برگ درخت او جهت خراز و اورام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضا مفید و تخم گل که عبارتست
از ثمر او وسط در اوایل مانند دایک است که آن عبارت از ثمر گلسرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه بتخم و زرد است آنرا
زر ورد گویند ده درهم او با آب رافع اسهال ... رافع نفث الدم و خونست خصوصا چون او با گل ... و حمول او مقوی
رحم و رافع رطوبت آن و ... و بوئیدن گل ... زکام و ... و ماشرا در بعضی امزجه و در بعضی مسلح ... و مصلح او ... و
باد و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربت از تازه او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او هشت درهم و بدلش مثل او
بنفشه و ربع او مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او ده بار عسل میفزاید و روغن گلسرخ که گل آن ... در روغن کنجد گرده در آفتاب
بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند یا آب افشرده تازه او را با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن باقی بماند روغن نیلوفر
مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوه مسهله و مسکن التهاب معده و رویاننده گوشت زخمهای عمیق و
مجفف رطوبت او و رادع مواد خبیثه او و حقنه او رافع قرحه امعا و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی . بالغ و حابس اسهال مراری و
مسهل با ... و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و تسکین درد او عجیب الاثر و طلای او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و
موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و جرب کردن ادویه حابس اسهال و مقوی عمل آن و قطور او جهت درد گوش و مذهبین او با سرکه و
آب مورد رافع عرق و باد زهر قروح و جوششهای تاره و شرب او رافع ضرر خوردن اهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش بمورن
او روغن بنفشه و بوزن او دهن الخلاف و قدر شربتش یکوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسردی با حرارة لطیفه و مایل برطوبه و با
قوه قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب میدانند و آن مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیمگرم او جهت خشونت سینه و نفث الدم و عوارض
نزله و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و درد جگر سرد و جهت خفقان حار و تقویه بدن و با شراب جهت زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن او جهت درد سر
حار و درد چشم و با قرنفل جهت بارد او و تخلخه او جهت تقویه دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویه دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع خمار مفید و با حنا
سفیدی مو و با عفص سفیدی موی و مصلحش گلاب و نبات و قدر شربتش تا هیجده مثقال و گلاب مکرر بقدر دو وقیه آن مسهل است وردمنتن
درباس است ورد الحماق بفارسی گل رعنا نامند اندرونش سرخ و بیرون زرد و بد بوی و از اقسام ورد منتن است گرم و خشک
و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در طلیه استعمال او اولی است ورد اسباخ گل علیق الکلب است ورد صینی نسرین است ورد
البجار و ورد الخمار و ورد الهجاب ورد الحافت ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمیست و بلغهٔ مغربی گل نانخواه است ورد
الزوانی بلغهٔ مغربی گل خطمی است ورد فرانسیقایق النعمانست ورد الحب کنکج است ورل ماهی سقنقور است

سیلان

ورآجالوذه شراهت و رطوری خلیست و ورق النیل وسمه است و ورق الزیتون هندی طالیسفر است و ورده بلغه
مازندران سمانیست و ورک بلغه قزوین نبات خرنوب نبطی است و ورطیتشا عنم است و در عین گذشت و ورل بفارسی بزمجه
بزمجه نامند وآن حیوانیست بزرگتر از حردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت ... در آخر سیم گرم و خشک ...
و در همه افعال ... و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار ... و جاذب خون ... جلد ...
و نهی علقوی که بر آن به بندند و طلای روغن زیتون که در آن ... داء الثعلب و ...
قالع بیاض چشم و طلای به ... عظیم کنند و طلا ... ورشان از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است
و بتری ... نامند در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون ... طلای او در افعال مانند ... مرغ ...
خوردن او مورث بدی خلق و مصلحش سرکه است ورس ... نباتیست مانند نبات ... نبات خرنوب ...
و تخمش مانند کنجد و بعد از ... شق شده شبیه بموی زرد ... زعفران ...
و قسم سیاه ... هندی ... گرم ... در دوم گرم و خشک ...
با هیبت و مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه ...
و مورث ... و مصلحش ... وسیع اسم عربی ...
و بفارسی ... ورق بفتح اول ... نبات ... اسم طبرست ...
فضه است و سیح بفارسی چرک ... و سیح ...
مقعد ... کثیر است ... وسیح کور ... بفارسی ...
و در ... گذشت و سیخ ...
برگش شبیه ببرگ کشنیز ... خشک ...
جهة سنگ ... و سقطه و جلوس ...
و در شکل ... مول ...
و موی سوخته و جهة جراحات ... است و شیخ ... است و شم ...
و دیلم اسم سمانیست ... الاسود ... است و تل نوعی ...
و در دیلم ... و تل نعنع ... و قل اسم عربی ...
... طبرست ولیع ... است و لیس ...
شبیه ببرگ درخت ... درخت مورد ...
و کوبند چون ...
بمصلح ... است و کم ... اسم حمض است و من انگور سیاه است حرف الهاء
هال ... است هامه ... است هالوک ... است هاوی ...
اکلیل الملک است هارو ... است هاکی ... است هالس بهندی ... هاسیموا
بلغه نبطی اسم نباتیست ... شلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو رود ...
هندی و ...
و نزد بعضی گرم و تر ...
او بالخاصیه باعث تولید ...
سبز قبل از طلوع آفتاب ... هنتا ... هندی ...
هدیه در اصفهان ...
کثیر العدد ... سرد و تر ...
انار که در روغن گلسرخ بجوشانند ... گوزه سفال ... با عسل

الواو مع الزاء
مع السین
مع الشین
مع ...
مع ...
مع العین
مع الغین
مع الکاف
مع اللام
مع الیاء
حرف الهاء مع الالف
الهاء مع الباء
مع التاء
مع الدال

شلوه کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهة عسر نفس مجرب دانسته اند و تعلیق او بر پارچه کتان ...
رطوبه او در جلیل ... البولست هدهد ... آنرا مرغ سلیمان نامند در دوم گرم و خشک ...
سدد و خون ... و حصاة گرده و مثانه و زهره و خون او جهة بیاض چشم ... و استخوان او جهة ...
جاه و دوستی مردم ... تعلیق ... استخوان ... جهة بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان
خود ... چشم او جهة تقویه حافظه ... فراموش شده ... جهة رفع سحر ...
الصبیان ... جهة زخمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او ...
دو خصم ... جهة ... زهره ...
حفض است هریسه از اغذیه مشهور است ... گندم و گوشت ... گرم و تر و کثیر الغذا ...
بدن ... و مقوی عصب و باه و موافق سرفه ... و مصلحش ... سکنجبین ... انگور
و بالخاصیه افکندن قدری انگور در دیک هریسه ... هرکی ... هندی ...
...
هرنوه ... بعضی ثمر درخت ... فلفل ...
گرم و در خشکی ... محلل ریاح و حصاة ...
الوقع استعمال ...
بلدار و بسیار سیاه میشود ... هرطمان ...
و رازی ...
در غلاف ... هرقولیون
نام است هرشفه اسفنج است هرو اسم عربی عروق الصفر است هرجان نور البربست هرقلوه و هرقلوس نوعی از ...
بر لست ... هرآزه ... است هرقال هندی زرنیخ است هرکن بهندی اسم آهوست
هریالوته بهندی ... است هرکی بهندی ... است هرلی بهندی ... است هزار جشان و هزارفشان
بفارسی ... است هست کند بهندی ... هشنقل ... است هشت دهان اسم فارسی نوعی از عود است
هفتومور اسم سریانی ... است هکل ... است هلیم اسم عربی ... است و بفارسی او عبارت از مرق گوشت و گندم
... است و در افعال مانند هریسه است هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله را بعد از پختن با آب و نمک در جائی گذارند تا آب
او چکیده ...
قسمی ... هلیون ...
مایل بسفیدی ... در اول گرم ... در دوم خشک ...
و هلیون مفتح سدد جگر و مدر بول ... و محلل نفخ و غذائیت او غالب ...
و در دریه و استسقا و طبیخ او ...
او جهة ... و مفتح ... و مصلحش عسل ... روغن بلسان ...
و فرزجه او ...
و با عسل و تخم خربزه ... گرده و مثانه و مجاری بول ...
... در فلاحت مذکورست که چون شاخ حیوانات را دفن کرده ... هلیون ...
... هلیقیلا ... است هلیلج اهلیلج است هلیانه ... هلموت و هلیموت ... است هلکه ...
السنبل است ... هلد اسم هندی عروق الصفر است همج نوعی از ذباب ... همیشه بهار
و همیشه جوان ... هنگ ... هند ... هنگلن ...
چهار بهندی ... هندبا بفارسی کاسنی نامند و آن بستانی و بری ...

الهاء مع الراء
مع الزاء
مع السین
مع الشین
مع الفاء
مع القاف
مع الکاف
مع اللام
مع المیم
مع النون

ودیار و با حسوته و مایل بتلخی و گلش کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند و بعربیه در حسیب او زیاده از قسم صغیر است دیگر برگ کوچک تر
و گلش کبود و ریزه و تخم او خالب و او را بهند بلبلیقی نامند و هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزاء حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهة لطافت
مفرده بحسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنگ و طبع او میشود و مفتح سدد و مقوی جگر و تسکین حرارة و خون و تشنگی صفراوی و التهاب معده و ...
جگر حار و بارد و رافع سده آن و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سدی است چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین
بنوشند جهة تپهای کهنه و تقویه معده و رفع تعفن رطوبات با گلقند جهة تپ ربع نافع و چون قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده میشود و ضماد
آب او جهة اورام حاره و درد چشم و با سرب سائیده و روغن گلسرخ جهة سرطان متقرح بعدیل و غرغره او با آب خیار شنبر جهة ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد
کوبیده برگ او جهة رمد حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه و آرد جو و با آرد جو و سرکه جهة نقرس و نقرس حار و اورام حاره بعدیل و قدر شربت از آب او تا ...
و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت است و با اجزای بارده جهة تپهای صفراوی و سده و یرقان و خفقان و صداع و امراض
جگر و با مطبوخ ... و رازیانه جهة رفع سموم و ضعف گرده و سبزه و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مؤثر و بغیر از رطوبت در سایر افعال نایب مناب برگ
کاسنی است و قدر شربتش از ده درهم تا پنج درهم است و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک
و لجابت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهة تپهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نفخ
و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ تا پنج درهم الی پانزده درهم و عرق کاسنی بنسبت آب او بسیار ضعیف تر است
هندبای بری غیر ... بتاش ماند ... و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و ... او را ... نامند در اول
سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر رطوبت قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون
رافع ضرر سموم هوام و سموم مشروبه و مدر شیر و حمول عصاره او رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ او جهة گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید با آرد
جو جهة باد سرخ و سفید و با سرکه جهة سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانیست و هر یک بدل دیگری اند
هندبای هاشمیه و هندبای شامیه نوع بزرگ و رق بستانیست هندباء القبل نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است
هوم ... نباتیست شاخهای او ... و بارکش شبیه بعنب الثعلب و گل ... و بی برگ و ... و بارهای
سقیف غیر غایر و از سموم قتاله و چون بسیار از آب او آلوده خشک کنند رخش کشنده است هوم المجوس گیاهیست ... میگردد
باریک و ... و گلش زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس ابوغولان زرد باشد و نزد بعضی ... در اول گرم
و خشک و جالی و مفتح سدد و با قند بسیار ... و طبیخ گل او جهة حصاة مثانه و احتباس حیض و بول بسیار مفید و ... خون
جراحات و قدر شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده است بتجفیف قوی هوفاریقون معرب اوفاریقون ... است
و آن سه قسم ... و هر سه قسم را ثمر مثل جو است قسمی ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه
بگل شب بو و در بو شبیه ببوی صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور مانند جو و منبتش زمینهای سخت در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا ده سال
باقیست و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سدد و جهة درد ورک نافع و برگش جهة التیام جراحات و تنقیه جراحتهای
متعفنه و رفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهة نقرس بعدیل و مداومت شرب تخم او هر روز یکدرهم با ماء العسل جهة عرق النسا
مجرب دانسته اند و جهة تپ ربع ... او بسداب بدستور تجربه کرده اند و بدلش تخم ... افسون است و صنف دوم بزرگتر از
اول و برگش بقدر ... ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلاف مانند ... و مخطوط و در بو شبیه ...
و در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد معین عمل اوست و در سایر افعال مانند قسم اول و خون
... طلای او رافع جراحات عظیمه است و صنف دیگر که ... ساقش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ
و شاخه و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و ... مانند قسم اول و گرمتر از او و مسهل رطوبات معده و مجفف و در جمیع افعال قوی تر از او ...
و مخرج کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و حصاة و مسقط جنین و مدر حیض ... و دم سموم و جهة استسقاء و قولنج و تپ ربع ...
و طلای او جهة بهق و آثار ... و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام او بدل یکدیگر اند
بدل همه او بوزن او یک جزو و نصف او بیخ کبر است و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بسماق است و این قول مخالف قول جمهور
حذاق است و در تحفه مراد از ... هندی قسم ... اگرچه ابن جزار و حکمای هند فاریقون ... و رازی ... یکی دانسته اند و ... عبارات از آن و از
اقسام او فرد کامل مراد اشامیست هوقسطیدا اسم طرثوث است که در تحت لحیة التیس مذکور شد و او غیر لحیة التیس است و مذکور شد ... هو ... (؟)

مرمار الراعیست هوجوبه و هوفیلوس ابو خلساست هودکسیون اسم مغربی نعناع است هوره اسم فارسی ... است هوکیه (؟)
بهندی اسم ابهل است هوا نسبت بابدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح آن چون نسبت آب است بروح طبیعی و تغذیه و نفوذ هوا
در اجسام مکونات بشدت و ضعف است و هیچیک از ... او غیر نتوانند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلث است و بقدر احتیاج هر یک بآن و تغیرات
او بسبب لطافت از هر متغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر هوا در کتب فن طب مبین است و ایراد او در اینجا لازم ندارد
بلکه ایراد مصلحی او بقدری و چیزی مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب انواع امراض بیشمار است و علم در معدلات او از روایات مجربین
تصریح نموده اند که بخور ... و طرفا از حجر ... و بخور کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن و فادزهر معدنی و خوردن و بوئیدن
ترنج و نارنج و سرکه و سیر و پیاز و نعناع رفع ضرر هوای وبائی میکند و آزموده است هیل ابو اقاقلة است هیرون نوعی از خرما که گویند
مراد از او قسب است هیر عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری او هیصمان اسم عربی فحل تربست هیرا اسم فارسی
نعناع است هیری بهندی اسم لحم است هیرا بهندی اسم الماس است هیرا دکهن اسم هندی دم الاخوین است حرف الیا یاقوت
یاقوت بهترین او سرخ شقیقی گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن حمری ... و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او
زرد و ... پس زعفرانی پس لیموئی و بعد زرد کبود آسمانی گون نیست پس کحلی پس ... و بعد از همه سفید و غیر سرخ ... دیگر تاب آتش
ندارند و سرخ او از آتش رنگین تر میگردد و چون با سفید و شایبه سرخی باشد از آتش معتدل که او را بر روی سفال گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر
از همه احجار است غیر الماس و رائحه کریهه و دود و عرق مضر اوست و مالیدن او بجذع سوخته و آب و سنباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارة معتدل
و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در اول دوم و سفید در اول خشکی در همه غالب است و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرهم او تریاق سموم و
او بخاصیه جهة رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و انگشتری او جهة ... جراحات و رفع ضرر صاعقه و عرق و ...
و در دهان داشتن او جهة رفع تشنگی و بدبوئی دهان مؤثر و قدر شربتش از یکقیراط تا یکدانگ است یاسمین بری و بستانی میباشد بری او را ظیان نامند
بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او جبلی که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید میباشد و امین الدوله گوید ارغوانی نیز میباشد و سفید او نزد ... است
و سوسن آزاد را مخصوص سوسن سفید دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود الخاصیه است و این از جمله اشتباهاتست که در سوسن مذکور شد
جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختی است مانند درخت مورد و ... و برگش ریزتر و پهن تر و بسطبری برگ مورد نیست درخت قسم سفید او ضعیفتر
و گلش سفید و با شایبه سرخی و بسیار خوشبوی و از وقت شکفتن گلش تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری
و مانند درخت مورد است و نزد بعضی مسمی بزنبق است و او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء الصفر و رافع سده و ریاح غلیظه و فالج و
مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهة درد سر بارد و تقویه دماغ و رافع ریاح دماغی
و نطول طبیخ او جهة دردهای بارده و صداع و ضماد او جهة کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانه بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر
و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و گلسرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او تا سه درهم و بدلش یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بریست و روغن
یاسمین بدستور مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش سه درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود است
چون آنرا در حنظل سبز ... الجثه یکدرهم او را با اوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهة استسقاء و ذکر و مفاصل مجرب بیان نموده اند یاسمن
سفید اسم فارسی ... است یاسمین بری عشبة النار است یالوشقان اسم ترکی ... است یارپوز اسم ترکی فودنج است
یارنه تاشی اسم ترکی حجر العاجست یاغ اسم ترکی دهن است یبروج لغه سریانی و بمعنی ذو صورتین و اسم جنس هر زوجی و شامل بیخ
لفاح جبلی و بریست چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه بدو صورت
انسان مشاهده گردد و او را از اینجهة باین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی ... بصورت انسان مشابهتی دارد بخلاف بری که بسیار مشابه است
یبروج الصنم بیخ لفاح بریست بشکل دو انسان که رو برو و یکدیگر را گرفته باشند و او را مهر گیاه و سگ کن نیز نامند چه در میان عوام
مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک اوست لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سگی را بآن می بندند تا از حرکت سگ منقطع گردد و این
معنی اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان نموده است و نبات مذکور شبیه بعلیق که ... نامند و بقدر ذرعی و برگش شبیه برگ
انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی و در بوی شبیه بمیعه سائله و گلش سفید و گویند در شب مانند شمع روشن شود و بیخش بصورت دو انسان
مواجه و ... شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور را ندارند و ... این صورت را ... نامند
تا شصت سال باقیست در اول سیم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و ... قسم ماده او دوای ... عضو مردان و از قسم نر او دوا ...

و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا و نقرس و با عسل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول و درد ریح و زراد جهت
اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در نیرنجات اعمال غریبه بغایت مؤثر و از
هرمس نقل شد که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانه شرف یا در حظی از حظوظ شرف و متصل بسعدین یا یکی از سعدین و یا قمر در یکی
باشد و روز سه شنبه وقت طلوع بهتر از سایر اوقات است چون عضوی از عضای او را با آنکه از ثمر او و قلیلی روغن بان یا زنبق یا روغن خلاف نرم
سائیده پیشانی و چشمها و روی را با آن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشد و هر جائی که رو دهد روا گردد و چون ثمر او یا عضوی از آن آشکسته
و با آلتی قطع نکنند و بر بازو به بندند یا بگردن آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع
صرع و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر است و چون ثمر او رسیده او را تا با روغن کلسرخ سائیده زن حامله بر کرد شکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد
و چون یکعدد گل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای او دافع عسر ولادت و هر گاه یکعدد گل شکفته را در کتان بر پیشانی چشم که هفت
رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کرده پیروج الوقار پیروج الصنم است یبروزه بقله یا نیست و نزد بعضی جلد
یبروحا یا دنجانست یبرو اسم سریانی بقل است که بفارسی آستر گویند یتوع اسم جنس جمیع نباتات شیر دار است و گویند از مطلق او مراد
لاعیه است چه آن بهترین اقسام اوست چون هر چه اسم مخصوصی داشته اند مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع یتوعات
در غایة گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم و با سمیت اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه افرجه و مورث اسهال و موی و قرحه معا و زحیر
و جوش و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و استعمال او را در خارج بدن جایز نداشته اند و بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه
قطره از شیر او بدون مصلحی نباید شاید مصلحات او نشاسته و آرد جو و روغن بادام و کلسرخ و رب سوس و کثیرا است و دوغ سرد کرده را هم
افراط عمل اوست یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یخضیض کرفس نهری یا نباتیست یدا
خون بز چهار ساله است که در اول ماه تیر گرفته باشند و در باء مذکور شد یدره قنوس است یذفه درخت بکبت یراع قصب است
یرمه عنبة الثعلب است یرنا اسم عربی حناست یرامیع هیونست یرنوع بفارسی موش دشتی نامند و آن مانند موش و از آن
بزرگتر و دستهای او بسیار کوتاه تر از پا و دنباله آنش بلند است در سیم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبیعت و مدر بول و مقوی جهة امراض
مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و مثانه نافع و محرق خون و مصلحش میوهای تازه و ترشیهاست یشف حجر الیشب یعصوب
لک براست یعضید خندریلی است یعمیص بعین معجمه اسم سریانی ریباس است یقطین اسم جنس کل نباتیست که بر ساق
نایستند مثل خربزه و لبلاب و امثال آن و عوام از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود هندیست
یلوه اسم ترکی سلوی است یلقون اسم ترکی طره است که بفارسی کز نامند یلم اسم فارسی حزی آلسنگ است یمامه
اسم کبوتر خانگی است یمام شفنین بریست یمالیک اسم ترکی لحیة التیس است یمیقان اسم ترکی زعرور است یمسو
بلغة سریان القراست که شوره نامند یمسر نام مرصافنست یموررطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد ینیقون بلغة یونانی اسم
افتیاست ینق الفخذ است ینبطورا اسم سلمه است ینبوت خرنوب نبطیست ینمه نباتیست شبیه بخندریلی و برگش از
برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و گلش زرد و مؤلف جنیات آبدیعی گوید در شیراز او را سبل دارو نامند تازه او جهة التصاق
جراحات تازه و خشک او جهة زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی خندریلی است یوز اسم فارسی فهد است و بترکی پارس نامند حیوانی
مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان شکاری صید وحوش با و میکنند حرارة و یبوستش کمتر از پلنگ و در جمیع احوال قریب بآن
یوشان اسم ترکی شیح است یونجه صحرائی اسم ترکی و فارسی اسفست است یونجه باغی
اسم رطبه است یونس اسم ترکی صوفنست یلان اودی
اسم ترکی ثلیست ییر کوکی اسم ترکی حزر است که بفارسی
زردک نامند قد تم بحمد الله و حسن توفیقه و
استعین باکرام المفضل المنعام علی
اتمام المعالجات والکذورات
انه علی ما یشاء قدیر
و بکل شیء بصیر و بالجود والافضال جدیر والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین

و بعضی شرط دانسته اند که در وقت قلع او باید تعلیق نمایند و بخور او جهت دور شدن شیاطین و جن و در رفع فساد عقل و جنون مؤثر است

الیاء مع التاء
مع الحاء
مع الدال
مع الذال
مع الراء
مع الشین
مع العین
مع الغین
مع القاف
مع اللام
مع المیم
مع النون
مع الواو
مع الیاء

تشخیص رابع در مداوای سموم و مشتمل بر پنج فصل فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن دویم در تدابیر سموم
سیم در مداوای سموم مشروب چهارم در تدبیر سموم ملدوغه پنجم در بیان انچه حشرات از آن گریزند فصل اول در تدبیر
منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم کاو کوهی که در تغییر تحت
چشم او منجمد میگردد و سمی مشترک کاو کوهیست در دال مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیات از سموم ملدوغه و مشروبه متضرر نگردد و بدستور از نوقت
از فادزهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بر کامش بمالند و بعضی با شیر به بنند همین اثر دارد و از این جمله شرب تا رجیل بحری است که در هر ماهی دو بار بقدر
بر نجی سائیده با گلاب بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یکدانک همین اثر دارد
و از این جمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم
متضرر نگردند و بعضی مخصوص سمیت هر دو ملدوغه از مطلق سموم و متفق علیه اطباست که چون خرنیل یکشب در شیر خیسانیده بنوشند ملدوغه
هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور
از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیه و غیر معروف باشد و بدستور گوشت حیوانی که معلوم نباشد هر چند که او حقیر باشد و خوابیدن در مواضع قریب بآشیان
هوام و خرابها بدون بخور نمودن شاخ کاو کوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظرف مس و قلعی مانده باشد و گوشتی که گرم بوده بعضی پوشیده باشد
و مسفندی بجهة خروج بخار مانده اند مقدر زیادگی سرد گردد و خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن آن خصوصا انگور و پوشیدن لباسها که مدتی در
جمیع امزجه یکسان باشد چه بالنسبه الی المزاج و معتادین افیون از سموم کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی هیچ متضرر نمیشوند چنانکه مشاهده شده که شخص معتاد
افیون را گزیده و عقرب هم او را گزید و بلاک شد و آن شخص متضرر نشد و ادراک الم نیز چندان ننمود و بدستور معتادین شرب تا رجیل ها که صاحب تب دق و فالج
و خوشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ کاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره
مار و حافه و خمیده و فادزهر و عشقستان که مکرر از طین مختوم هست و تا رجیل بحری از ضروریات است در منع گزیدن هوام و دارنده نباید مذکوره را از حجرات
حضور او جهة تداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق کبیر خصوصا مسافرین را داشتن یکی از آنها از واجبات است فصل دویم در تدابیر مشترکه سموم
باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاک نمیگردد پس در جمیع سموم ملدوغه مراقبت دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب
حرارة مفرط محرق معفنه است یا بجهة برودة مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوسه و ثقل مفرطی که سد طریق او کرده و صورت نوعیه
که اینش مضاد روح حیوانی باشد و انچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر در شدید آن باشیاء قریبه ذوالخاصه
بحسب کیفیة و کمیة زیاده باید کرد در حارة آن تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گلسرخ و امثال آن و در بارد
تسخین باشیاء حارة عطره و در افراط یبوست ترطیب مثل شیر و گوشت بط نهری و انچه در اقسام بالخاصیه نافع است فادزهر و تریاق فاروق و تارجیل
بحری است و منع خواب اکثر ورلازم است و تدبیر عضوی که اولا سموم باو رسد شرطست چه از آن سرایت بجاور آن نکرده بتدریج بدل برسد
پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملدوغه باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن او و ریختن آب کرم بر آن و باید آن شخص ناشتا
نباشد و اولا مضمضه بروغن گلسرخ و روغن زیتون و یا شراب کرده بمکند و بعد از آن بکند و آب کرم بر آن بریزد یا ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال
آن ضماد کند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و بوره و زفت
و سرگین بز و سیر و گوگرد و امثال آنرا با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذب است و باید بعد از
چسبیدن مهره شیر یا در ریختن تا شیر بسته شود و مکرر ریختن آن نمود و چون منجمد نگردد مهره سفید علامت مخالفت و در بعضی قطع آن عضو لازم است
مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است و تدبیر سموم ملدوغه و مشروبه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد
اما تدبیر انچه معلوم نبوده باشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغییر ظاهر گردد و آب گرم و روغن گلسرخ یا روغن گاو و مطبوخ
شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی کنند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویه تریاقیه انچه مقدور باشد بدهند
و هر گاه با التهاب و حرارة بوده باشد علامت حرارة سم است در این صورت روغن گلسرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و
دوغ و ماء الشعیر و قرص کافور و آب یخ و امثال آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید بموضع دردناک و حوالی دل صندل
و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل تحیر اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل
و تیرگی رخسار در این صورت شرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و حلتیت و جدوار و امثال آن بدهند و طعامهای حاره
مانند عرق نعناع و عرق بهار و چند و امثال آن استعمال نمودن و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شبرم و ترکیبن و بوره ارمنی و روغنها

باعث

اگر عضو ممکن القطع باشد

و تشنگی مفرط

حاره باید کرد و اگر علامة تقی و یبوسة ظاهر کردد مثل برآمد کی شکم و درد معاد و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در اینصورت حقنه بمسهلات
قوی مثل سناء مکی و لعاب حلبه و شیر تازه و حلتیت و مقل و سکبینج سکبنج و شکر سرخ و بوره و مثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب دشته باشد ادویه
مسهله و بعد ازان ادویه تریاقیه مانند شیر و شکر و کوشتابی که ادویه مناسبه بآن طبخ یافته باشند و اگر قوتش ساقط شد یا غشی یا بیهوشی و عرق سرد
و شستن بیاهی چشم باشد فم معده را بقوة تمام بابند و باد در دهنش بدمند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا بسنند و آنچه در علاج غشی
مذکور است بعمل آورند و اگر با سهال مفرط و تحیش باشد تدبیر او بدادن روغنها و لعابها کنند و بعد ازان ادویه قلبیه و تریاقات را با آب میوهای قابض
در رب به و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده و مثال او باید داد و هرگاه سم ملدوغه باشد بدستوریکه گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره
بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و ترنج لعابات مفید و این دوا جهة سموم مشروبه و ملدوغه مشترک النفع متغیر کردکاسی مثقال
نار که بدلب خشک از هر یک یکمثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال الخمیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند و قدر رشتن تا ده در
تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حمید یا خاک داغستان با مساوی
او حب الغار بروغن گاو چرب نموده بوزن ادویه عسل لبریشند و دو درهم او را بنوشند و هرگاه علامات زیادتی خون در سموم ظاهر باشد
فصد لعاب نافع است و سایر ادویه مشترک النفع است که سابقا مذکور شد **فصل سیم** در مداوای سموم مشروبه که معروفه باشد
و در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهور است مذکور میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید و بحسب اعراض و علامات
هر یک مداوای مشهوره الفستم باید عمل کرد چه اکثر آنرا علاج بیک طریق است **بیش** قسم رحیه او در عرض سه ساعت مهلک است و او را سریع الاثر تر
از سم افعی دانسته اند و علامات او ورم زبان و سدر و دوار و درد سر و برآمدگی حدقه و غشی یا در پا است و علاج او قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم
و روغن گاو و اگر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقیاست و بعد ازان شرب فادزهر سبز و زرد خالص است برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا تخم کبر را
فادزهر او دانسته اند و دواء المسک حار او بهتر تریاق فاروق میدانند و جدوار را اثر عظیم است **قرون السنبل** از لوازم شرب او بول
الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوای او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب و شامیدن دوغ سرد کرده و آب میوهای
سرد است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیافات
ماميثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن **مرارة النمر** زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بقی سبز و از سمومات حاره و مداوای او
بدستور قرون السنبل است و پنیر مایه آهو را تریاق آن دانسته اند و کافور را **مرارة الافعی** در سمیت مانند بیش است و مداوای آن
مانند آن بدستور آن و بار و روغن قی مکرر کردن النفع است و شرب کوشتاب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل ازین
مذکور شد و در جمیع سموم نافعند **مرارة کلب الماء** قدر یکعدس آن بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او پنیر مایه خرگوش و روغن گاو
و جندبیدستر و دارچینی است **دنباله گاو کوهی** مورث غشی شدید است و تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب گرم و تریاقات مشترک النفع
مذکوره و فندق و پسته و فلفل هر که در یکروز چهار مرتبه و هر مرتبه یکمثقال بدهند **عرق الدابه** مورث ورم رگ و سبزی او و خناق و عرق
بسیار و بدبوئی آنست و دوای او بعد از قی با ماء العسل شرب می بخته و روغن گلسرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد
ارنب بحری از سموم حاره و اگر نکشد موجب سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق به
بوی و نفث الدم است و مداوای آن آب خیار شنبر است و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان نهری و بعد از تسکین عوارض خوردن
حب عرق سیاه و غاریقون و کثیرا و رب السوس و النوبه بقدر درهمی با جلاب **ذراریح** که تبرک الا کلنک از سموم حاره و علامت او مانند
اعراض ارنب بحری با التهاب و اختلاط عقل و مداوای آن مانند ارنب بحری و قی کردن با آب گرم و روغن گلسرخ و شرب شیره تخم خرفه
و خیار و لعابها و شیر زنان و حقنه احتباس بول مبلوس در طبیخ خطمی و چکانیدن روغن گل یا سفیده تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام
و نان میده با لوده و انجیر خشک و حریره از آرد گندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن وزغه و حرباء و تخم حرباء بدستور مذکور است
و تریاقات مذکوره و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق اربعه مانند بلادر و جند بیاه و مثال آن مورث اختلاط و جنون و وسواس و
التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای ان شرب شیر و دوغ و کوشتابهای چرب و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن
کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای رطبه و متغیر کردکان فادزهر بلادر است **خوردن خون گاو** و بستگی شیر و خون در معده و ذکر
کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف و در دهشا و عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای او حقنه و شرب پنیر مایه حیوانات
با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد آن باید و در این قسم مواد فی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ مصطکی

در مالیخ

نیمه زهره

در این باب

و ماء العسل در این باب مفید است **ینوعات** و **حب السلاطین** و امثال ان از ادویه حاره مسهله مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار
و تحیر است و مداوای آن دوغ و اشیاء بارده قابضه است بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و رب قابضه **اما اشیاء**
بارده مخدره مثل افیون و بزر البنج و شوکران و لفاح و تاتوره و مثال آن مورث خارش بدن و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و نمک و بوره ارمنی
و سکنجبین و روغنهاست و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و نارجیل دریائی و تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه
با صعتر و افسنتین و روغن گلسرخ و شرب سیر و کردکان و هم چنین بدن دلک بروغنهای حار مانند روغن بادرین و سوسن و اشتشاق جند و حلتیت
نافع است و اگر مسای افیون چند خورده شود در رفع ضرر افیون از مجرب است و مداوای خوردن بزر قطونای کوفته و آب شبنیر بعد از قی و حلتیت
و شراب و شرب افسنتین کافی است و در مداوای فطر و کماه و مثال آن ماهی سرد شده که موضع نمناک رسته باشد بعد از قی کردن معاجین حاره
مثل فلافلی و کمونی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است **اما اشیا مسدده ثقیله** مانند مرداسنگ و اجرام معادن و مرگ موش
و شنجرف و زیبق و امثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد است و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم خانه و قرحه معا است و گاه
که باعث اطلاق مفرط گردد و مداوای آن قی دادن با وجود احتباس طبع حقنها و ماردین با سرگین کبوتر و شراب نخاعیت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس و زوفا
و افسنتین و ترنجبین و مسهلات و کوشتابهای چرب باید داد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل مداوای سحج باید نمود
و زرنیخ و آهک و زنجار و صابون و امثال آن مورث قرحه معا و سحج و خشکی دهان و بول الدم و درد معده است و گاهست که
بول رفع میشود و مداوای آن بعد از قی خوردن جلاب و آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تره تیزک و بدستور آب برنج و شیره و کوشتابهای
چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد بغایت نافع است **شوای مسموم** که گوشتهای پخته و کباب را در ظرف کرمی سرپوش بپوشانند که بخار فرو نشده
سرد کرده اکل آن باعث سدر و دوار و هیضه و بیهوشی و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب
و حمام لازمست و هرگاه باعث قی و غثیان شدید لازمست بعلاج هیضه مبادرت کنند **زاج و شب و شوره و نمک تلخ** و مثال آن مورث
سرفه شدید و علل شش و سل است و مداوای آن شیر و روغن تازه و شکر و لعابها و شیره و مثال آنست **سفیداب و جبسین و گچ** و امثال ان
مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوای آن شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان
و روغن بادام و اسهال نمودن بدواء المسک محموده با ضماد و بسیاری سهلات هرگاه منجر بسحج گردد بعلاج ان مبادرت نمایند و در جمیع سموم تخم کلیه
ان مذکور شد مرعات باید نمود و میل هر یک بهر جهتی که باشد بآن جهت دفع باید کرد و اماله ان از عضو شریف بعضو خسیس شرط است **فصل**
چهارم در سموم ملدوغه غیر معروفه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف
میباشد و قواعد مذکور شد و در انمکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور را هم باین طریق مداوا باید نمود **حیات** فسام ار بسیار است
و مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه مهلت نمیدهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدابیر او باشد و از کیفیت مش مگذارند
و از قسم اول ماری میباشد در بلاد ترک از دو شبر تا سه شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش بار یک و بر آن تاجی و ستبی ملکه و ناظر نیز گویند
چه دیده او بهر حیوانی افتد هلاک میگردد و هر چند دور باشد و حوش و طیور از او خائفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع
تا پنج ذرع و چشمش درخشنده و گزنده او تا یکساعت هلاک میشود و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از آن مسمی بافعی است و صفه او در حرف الف مذکور
شده و علامت گزیدن او آنست که از آن موضع او اولا خون روان گردد و بعد ازان زرداب و پس ازان برنگ زیتی و زنگاری و مدید به بسیار است
که در قواعد کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب باشد و مهره مار بستن او بر موضع
گزیده و پنیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب فاشرا و اسپند و تخم لوبیا و بیخ و عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج
طویل و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون
ده درهم فلفل سه درهم و نصف زراوند مدحرج جند بیدستر از هر یک یک درهم و نیم با می پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن آب
شبت بقدر یکرطل و بستن جرم او از مجربات است **حیات متعطشه** و امثال ان و **تنین** و هر یک بالوان مختلفه و بزرگ و کوچک
میباشند و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست و کوچکتر از پنج ذرع نیست و زیاده بر سی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت ملک
زیرین او تقعیری مانند ذقن و دندان او بسیار و بعضی از آن یال دارند مانند یال شتر و علاج غیر اژدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم
گزنده اژدها و سایر آن با دویه آکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن بیاد روج و بدستور برصاص بالخاصیه مفید است **عقارب**
بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد و گویند نه قسم میباشد از بوشتر ان او سیاه و جرار و سبز و ... میباشد و گزیدن او باعث درد شدید

داسهال مفرط کرده

باعسل و سیر و شراب کهنه

و سردی و ضماد کراز و جمیع اخلاط عقل و آنچه قتال باشد موجب خنده و غشی و عرق سرد و اطلاق و کلبین و ورم قضیب و برد مقعد میگردد و اگر بر شریان گزد
موجب غشی و بر عصب باعث تشنج و بر ورگ موجب عفونت خون در تجاویف رگهاست و مداوای آن موجی که در قواعد ادویهٔ مشترک النفع گفته شد
باید و شرب سیر و ضماد او و شراب کهنه و رنه و دینار و یه و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز و عنصل و تخم بوبخهٔ صحرائی و فاشرا و بیخ حنظل و عاقرقرحا و اسپند و تره
تیزک و تخم او و جاوشیر و سطاریون که در جمیع اقسام عقرب نافع و از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور ضماد خندقوقای بجیه و طلای
کوکرد با رانیانج و بدستور عسل طلا و بار و غن کردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن زیتون کرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره
بسیار کوچک میباشد و دنبالهٔ او در حین حرکت میکشد و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول چندان ضرری از او ظاهر نمیگردد و در روز دویم و سیم
اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و تحبس عظیم و مداوای آن بعد از گزیدن داغ کردن موضع و شرب آب سیب
رش است و بالخاصیه آب او و سویق او تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیرهٔ تخم خرفه و امثال او با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد
کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بگشایند و در احتباس طبع حقنه و در تسکین درد روغن گلسرخ بنوشند و تریاق عسکری در این باب قوی الاثر است
و این سفوف را از مجربات دانسته اند خشخاش و خنفوق خشک برگ درخت سیب ترش گشنیز خشک بالسویه قدر شربتش سه مثقال است و صلاح موضع
جراحت را بدوای شد باید کرد و حوالی او را به گل ارمنی و سرکه و تبرید اطلا کنند و تغذیه به آب غوره و اشیای بارده موافق است **رتیلا و**
عنکبوت اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پر دار مانند مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگورک نامند و یکی سرخ و یکی
زرد و بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشد و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبیه و در پشت او خطهای براق همه او در شکل شبیه بعنکبوت و اعراض
گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی تحجر بدن و بر آمدن شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر
و کراز و تند و سرفه و دق دایم و در ورمی و خروج بادها از مقعد و منفرات عظیم و سبات مهلک میباشد و مداوای آن بدستور استعمال
ادویهٔ مشترک النفع مذکوره آنچه در عقرب بیان شد و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد است بقدر ساعتی
ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک شستشو نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع
گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و نمک که با آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و درهم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه که بجهت
عقرب نافع باشد در او مؤثر است و برگ درخت چنار و جوز السرو و دارچینی و ثمرهٔ اطرفا و تخم شبت و حلبون با شراب نافع است و این معجون
جهت رتیلا و سایر هوام مفید است **تریاق الرتیلا** شونیز ده درهم و قونیزه کرمانی هر یک پنج درهم ابهل جوز السرو هر یک سه درهم سنبل الطیب
حب الغار زراوند مدحرج دارچینی حنطیانا تخم بوبخه تخم کرفس تخم شبت هر یک ده درهم با عسل دوزن ادویه معجون سرشته و قدر شربتش تا سه مثقال است
و شبه از نوع عنکبوت و پایهای او دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس او و سردی دست و پا حادث میگردد و
مداوای او بدستور رتیلاست **قملة النسر** از جملهٔ هوام و بقدر قمل و اصناف کنه است و بفارسی دره نامند و از گزیدن او خون از همه
مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول در قتل و مداوای او مالیدن موضع بضماد زهره و صندل سرخ
و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال آنست و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل قبرسی و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد **زنبور**
و مگس عسل و مور پر دار و پشه و امثال ان مداوای گزیدن همه آن مانند سموم حاره است و تبرید در آن شرط است شربا و ضمادا
و چون مگس را سر کنده تتمهٔ آنرا در موضع گزیدهٔ مذکورات مالند در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ بادروج و
امثال ان نافع **سام ابرص و خصوصا به لصاد و سوسمار** است و لطاء مجمه سالامندر او از گزیدن اینها دندان ایشان در آن موضع
گزیده میماند مادام که اخراج نشود درد دایمی میباشد و مداوای آن در آب گرم که اشتن عضو و مالیدن انست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن
خاکستر را بروغن خمیر کرده به بندند **سگ دیوانه** و سایر سباع دیوانه و انسانی که از گزیدن ان دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الافعی و استر
از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه میشود و کاهست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ و سایر حیوانات دیوانه گزیده او تا چند روز
بعوارض مبتلا و بعد از آن دراو فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف
میکند و چون در آب و آئینه و امثال آن صورت حیوانی در نظرش میاید بنا بر آن آب نمیخورد و چون اعراض قویتر گردد باعث تشنج و کراز
و ادرار منی و شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد و متقدمین اطبا متفقند
که بعد از آب و از دیدن او لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر آنرا قابل اصلاح میدانند مگر اینکه بنهایت مرتبه جنون رسیده باشد
و اکثر را بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از ان نیز باشد چه بحسب مزاج است در یابس المزاج بعد از نهفته

دو هفته خوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی یکسال زیاده از آن نیز گفته اند و بتجربه مخبرین رسیده که گزیدهٔ او بعد از
او با خطر است و در سایر مجاهده کمتر **اما** علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کند و پیرامون اهل آن خانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از آب
میگریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون آمدن زبان و دویدن بسیار و افتادن گوش و در آمدن دم و کج گردن اطرافی که حرکت نماید که حرکت بی لبس شبیه بحرکه
مستان و حمله کردن بر همه چیز دیگر گریختن سگان از او در حین ملاقات او و عجز کردن ایشان **اما** علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که حالت سگ
مشتبه باشد و دیوانگی مشخص نباشد باید پارچه نانی را بخون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند هرگاه نان را بخورد علامت زخم سگ دیوانه است
و اگر نان را نخورد باید غیر دیوانه است و بدستور مغز گردکان را کوبیده یکشب بر زخم به بندد هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی و اگر نان را میل
کند در یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود **اما العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب کردن سمیت
و اخراج او باید نمود و تضمید با شیافی باید نمود که زخم وسیع گشته به نشود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر ریخته در روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ
کنند و در دفع سرکه او مبالغه نمایند بغایت نافع است **اما** بعد از سه روز بر نفعی ندارد چه سمیت او سرایت کرده در این صورت بر زخم او ضماد
و اشیای جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک بروغن و تمر ارستن بر شیم ماهیر انافع دانسته اند و در ترطیب
و تقویهٔ اعضای رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن مشتهیات و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا بمنضج
و مسهل باید کرد مکرر و این دوا را جالینوس فرموده که بهر که داده شد خوف از آب نکرد و عاقبت نجات گردید **دواء السرطان** سرطان زنده را در ظرف مس
سرخ بقدری باید برشته کرد که توان ساید ده جزو آنرا با پنج جزو جنطیانا دکندر یکجزو نرم سائیده در ایامیکه روز مسهل نباشد با آب سرد دو درهم صبح و دو درهم
شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه با آش شعیر و روغن گلسرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و امثال او بسیار مفید است
و آب از ظرف لوله دار بدهند که آنرا نه بیند و چون ظرف آب پوست گفشار باشد از خوردن او اجتناب نمیکند و در آب گرم نشستن و بول کردن
در آن بغایت مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرداری و بره و بزغاله فربه و روغن گره و شیر و پالوده و حلواهای کشنیز و امثال ان تناول
نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه با نفع و استراحت و خواب بسیار معتدل است
و خوردن آب بودنه نهری روزی صد مثقال البته دفعه از سه روز تا یکهفته از مجربات است و آب پیاز بدستور روزی سه چهار مرتبه بنوشند معتدل
دانسته اند و آب شبل از مجربات است ~~و آب پیاز بدستور~~ و چون سما نیرا که بترکی بیلدرچین نامند تمامه کباب کرده بخورند و چیزی از او طرح نکنند
بالخاصیه مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و بستن آن نیز بر موضع جراحات بسیار مؤثر است
و دواء الذراریح بالخاصیه رافع مضرت و از مجربات جمیع اطباست و چون از آن بنوشند احتیاجی با بول دفع میشود شبیه بجیران بسیار کوچک و عوام آنرا
گمان میشود که بچهای سگ است **دواء الذراریح** ذراریح بزرگ فربه را که بترکی الا کلنک نامند سر و بالها و پاهای آنرا جدا کرده عدس مقشر
یکجزو فلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هر یک سدس جزو مجموع را سائیده با آب قرص بسازند و هر روز دو دانگ با آب گرم بدهند
مداوای گزیدن سگ غیر دیوانه و سباع و بوزینه و امثال آن یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم به بندند پس
بمرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مزبور جهت زخمهائیکه از کوفتگی اعضا و سقطه بهم رسد بدستور نافع است **مرهم اسود** **صفته** روغن زیتون پیه با السویه حل
کنند و موضع گزیده بنمک و شیر و بوزرا اول با ادویه جاذب ضماد کنند مانند خاکستر و سرکه و پیاز و عسل و بعد از آن با سرکه و نمک بشویند پس بمرهم اسود معالجه
کنند و بستن باقلای تازه کرده باشند جاذب زهر زخم سگ و امثال اوست و آرد باقلی با سرکه بدستور مؤثر و نافع است و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است
و شب محرق و بدستور کندر با روغن زیتون که آتش کرده جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ
نافع است **موش غالیه** نزد بعضی غیر موش خرما است و کوشنه کوچکتر از ابن عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه با یکدیگر میباشد و چون
بر حیوانی و حیوانی مسلط کرد در خصیه او می چسبد و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و کاهست که مورث درد او و عسر
بول گردد و مداوای او بستن تافتن با سرکه و بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم تره تیزک و امثال انست و اگر ورم بهم رسد پوست انار ترش با قرص مهرانجیر
و ضماد نمایند **مداوای زخم آلات زهردار** بدستور است که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور منقاطیس عجیب الاثر
است و اصل در آن ضماد جاذب سم است و به نگردن زخم تا رفع سمیت ان بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر و فادزهر و بستن موضع
مکرر با آب خاکستر چوب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات و گوشت بلیانه
و امثال آن **فصل پنجم** در بیان ادویه که حشرات از آن گریزند **مار** انواع آن از دود شاخ گوزن میگریزند و بدستور
بخور سم بز و کوکرد و موی انسان و زفت و سقل و سکینج و چوب انار و قته همین اثر دارد و پاشیدن آبیکه نوشادر در آن حل کرده با شند

وچون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برگ ساسفتایت آزموده است و بیخ خسک را بر موضعی بپاشند مار ترک آن مکان کند
وچون ریسمان را بقطران آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیگردد و از دارنده زمرد افعی گریزانست و چون چشم او بر زمرد افتد بعمایت چشمش از
حدقه دفع میشود وآنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آنها و بیاز عنصل باعث حفظ جمیع حشرات است **عقرب** از دود
کبریت وآنچه مار از او گریزد . در عقرب نیز مؤثرست وسوزانیدن چند عدد آن در مکان باعث گریختن سایر میگردد و چون چراغ بسیار روشنی در
جائی گذارند حشرات متوجه آنجا میشوند و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخوریکه مؤلف ان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده گریزاننده
هوام وکشندهٔ بعد ایست زاج سفید شونیز زرنیخ سکبینج چند مقل سم بز بالسویه کوفته حبها بسازند و در مکانی دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ
بابونه و حنظل و اسپند و سیر و بیخ انگشت لعابیه مؤثر است و طبیخ بیاز عنصل از مجربات است **پشه** طلای روغن بالمبو رفع اذیت گزنده
پشه کند و مجربست و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند **کیک**
پاشیدن طبیخ خسک را جهة کشتن کیک از مجربات دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و اکیسون و اسپند از جمله ادویه مشهوره است
قمل طلا کردن مولود در روز ولادت بآب زره باعث عدم تکون شپش در تمام عمر او گردد و زیبق چون بر بدن یا جامه طلا کنند در ساعت
رفع آن میکند **ذباب** چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چوده بدل کندش کنند و در جائی بگذارند مگس از آن گریزان شود
وطبیخ خربق سیاه حیله کشندهٔ اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک گردد و بوی بیاز عنصل کشندهٔ مگس است و
بدستور از کافور و روغن زیتون میگریزد **ساص و ارضه** پاشیدن آب حرزهره در کشتن کیک و ساص و ارضه از مجربات است **جعل**
آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشندهٔ جعل است **فاره** چون موشی را خایه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند جمیع موشان آنجا را
او بر طرف میکند و پوست روی آن را چون کنده سر دهند سایر موشان میگریزند و بدستور از دود زاج گریزانست و بیاز عنصل کشندهٔ او است
در یکساعت **مورچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمیکند و چون شیرینی و سایر اشیا را در مکانی گذارند و در
وقت گذشتن ضبط نفس کشیدن نمایند مادام که دست احدی باینچیز نرسد مورچه بر امون او نگردد و از مجربات است و در جائی که زرنباد بخور کنند
مورچه هرگز بآنجا نمی آید و از مجربات است و داشتن بیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق

تشخیص پنجم در اوزان و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل**
سیم در تحویل بعضی اوزان ببعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان
صغار و مافوق او موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جملهٔ قسم ثانیست و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب
امکنه و ازمنه و مصطلحات مختلفه و در هر مقام هر چه بحسب کتب معتبرهٔ طب و قدمهٔ لغات اعتبار داشته اشاره بآن میشود باید دانست که حبه و طسوج
و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت
شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر ساطین اطبا بر آنند که
در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف او قلیلی قائلند و اختلاف هر یک در طی تحریر او مذکور میگردد **ارزه**
که بفارسی برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل بریست **شعیره** دو ارزه است **حبه** از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که بجزو
از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیرست که چهار ارزه باشد **طسوج** از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه
باشد **قیراط** از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد **دانق** بفارسی دانگ گویند و از
از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد **ترمس** دو قیراط مثقال است **نواة** دو
دانگ مثقال است و نزد بعضی بقدر درهم فضی است **عرا** ما بغین معجمه از یکدانگ و نیم تا دو دانگ است **عرفی** بعین مهمله هفت دقیه
کرمثیه شامیه نزد بعضی یکعرا ما و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یکحبه **خرنوب** از مطلق او مراد یکقیراط است **خرنوب شامیه** چهار
حبهٔ فضی است و سه حبهٔ ذهبی **باقلا** از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است **باقلای اسکندرانیه** نه قیراط است **باقلای مصریه**
چهل و هشت جو متوسط است که یکدرهم باشد **اوبولوس** نزد بعضی یکدانگ مثقال است و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا
ابن سرابیون گوید که آن سه مثقال است **اکسوتافن** از مطلق او مراد هشت قیراط و هرگاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده
درخمی است و از شراب هیجده مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع و ثمن وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقال است و نزد قلیلی یکدرهم و درهم را
معرب از آن دانسته اند **جوزه** از مطلق او مراد نه درخمی است **جوزه شطیه** یکمثقال است **جوزه ملکیه** شش درخمی است

اوزان

قیراط

صندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال **ملعقه** در ادویه مراد یکمثقالست و در عسل چهار مثقالست **سامو** بسین مهمله یکعرا ما و نیم است
اوثیوس و **اودوبه** یکوقیه اند **قیاساوان** هفت مثقالند **قلجیارین** بقول دیسقوریدوس یکدرخمی و نیم است
بردار مانند ملعقه از عسل چهار مثقال و از ادویه یکمثقال **بردار صغیر** یکدرهم است **جرجر** بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقال است
و نزد بعضی یکثلث **حامای صغیر** بحای مهمله دو مثقال است **حامای کبیر** سه مثقال است **حمضه** سه درهم است
حزمه بحای مهمله و زای معجمه قریب بشش مثقالست و گویند قدریست که کف دست را مملو سازد **خرما** بخاء معجمه یکدانگ و نیم
مثقال است **دینار** یکمثقال و ثلث است **کف** شش مثقال است و آن را قبضه نیز گویند **نیمینیا** سه ربع اوقیه است
وسیحون دو مثقال و نیم است **اوقیه** که وقیه نیز گویند هفت مثقال و نیم است **استار** چهار مثقال و نیم است
و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند تا **طل** و **نیطل** دو استار است و نزد خجندی دو وقیه
و در مفتاح الطب هفت مثقال **سکرجه** از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است **سکرجه کبیره** نه اوقیه است
سکرجه صغیره سه اوقیه است و صغیره بوزن سکرجه کبیره است **توله** سه مثقال و نیم و سه قیراط است **قسطون کبیر**
سه وقیه است **قسطون** بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی است **قوانوس** از روغن دوازده درخمی است و از
شراب یکوقیه و نیم درخمی است و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط
فضی باشد و بیست و چهار طسوج و چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود و دو ارزه میشود درهم **ناقص** که
از درهم طبی مراد او است عبارتست از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی **مثقال صیرفی** عبارت از درهم تام جدید است **مثقال**
طبی یکدرهم ناقص و سبع درهم است و نیز شش دانگی است که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه
و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط **مثقال شرعی** عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق
وزن اشرفی دو تبی و مثقال نیست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است **فصل دویم** در اوزان کبار رطل مراد از مطلق او رطل
بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت
برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر سبع زیاده است و رطل مکی یکصد و
مثقال و رطل مدنی صد و بیست مثقال است **من** از مطلق من مراد دو رطلست که بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه
دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است **من مکی** یکصد و شصت مثقال است **من رومی** بیست اوقیه است که صد و
پنجاه مثقال باشد **من مصری** و نطالیقی شانزده وقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد **من اسکندری** سی اوقیه است
من قیصری بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال **قسط** در کتاش ساهر مذکور است که از روغن
هیجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشتاد رطل **قسط رومی** صد و پنجاه مثقالست **قسط نطالیقی** یکصد و
سی و پنج مثقال است **جوهین** نیم قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد **ورق نطالیقی** هشت جوهین است که هفت
هزار و دویست مثقال باشد و **ورق مطلق** سه رطل است **اثاب** از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم **قوطولی**
هفتاد وقیه است **ابریق** دو من است و نزد بعضی پنج رطل **طالیطون** صد و بیست پنج رطل **جره** مطلق او بیست و چهار قسط
است و نزد داسقوریدوس چهل و هشت قسط **جره صغیره** چهار قسط است **جره نطالیقی** چهل و هشت قسط است **جورق** و
جوسقا هر یک سه رطلند **قفیز** پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است **کیلجه** یکمن و هفت ثمن
من است **کیل** سی و شش من است **کیلیه** سیصد درهم و کسریست **شبر** نیم شش استار و ربع استار است **مکوک** سه
کیلجه است **قنطار** یکهزار و دویست اوقیه است و گویند بمقدار طلاست که پوست گاو از آن پر شود **تدمیه** است بوزن دو
رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد **صاع** چهار مد است و هر مد رطل **آما** اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستور
گاهی آن رجوع مشکی من شاهیست و آن یکهزار و دویست مثقال است و **من تبریزی** ششصد مثقال است **سیر** نزد
اهل خراسان پانزده مثقال است **وسیه** عبارت از شانزده یک من است و **پنجاه** عبارت از ثمن من است و **پانزده**
نصف سیر است و آن را در صفهان ده نار گویند **فصل سیم** در تحویل بعضی اوزان ببعضی **تحویل درهم بمثقال** طریق
آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع کنند و آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است

از پنجاه نصف کرد میم که بیست و پنج باشد و خمس او ده مجموع سی و پنج دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل مثقال بدرهم**
بر عدد درهم چون سه سبع افزوده شود مراد حاصل است و مثالش خواستیم که دانسته شود چهل و دو مثقال چند درهمست می افزائیم سبع او
راکه سه سبع چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهمست **طریق تحویل** دوانق درهم با دوانق
مثقال باید بجهت درآورد و ثمن او را انداخت پس آنچه باند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانک درهم چه قدر
مثقال میشود باید بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن
نه قیراط و حبه از مثقال است **تحویل** دوانق مثقال با دوانق درهم چون بدستور مذکور بحبه درآورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن
حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهمست باید بحبه درآورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود
و چون سبع او راکه چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانک و نیم درهمست **فقد تمت**
الفتوحات بحمد الله الواهب العطایا وارجو من فضله ان یوفقنی فی اتمام البواقی
بسم الله الرحمن الرحیم قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده و آن مشتملست
بر پنج طریق **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه **طریق دویم** در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبه
و مانند آن **طریق سیم** در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها **طریق چهارم** در بیان ساختن گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه
مفرده مصنوعه و آنچه بآن تعلق دارد **طریق پنجم** در اعمال غریبه و اصول عجیبه کلیه صناعت **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده و آن
مشتملست بر پنج فصل **فصل اول** در دستور احراق **فصل دویم** در تشویه و تحمیص و تقلیه **فصل سیم** در غسل ادویه **فصل**
چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه **فصل پنجم** در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن **فصل**
اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق بجهت انتقال طبیعت است پس اگر جسم بنهجی باشد که اعراض بد که حسیه یا صلابه
ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت میکند و از غایت احراق که
بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت میکند و احتیاج باحراق یا بجهت کسر
حدت الحرارت است مثل زاج و یا بجهت تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهت رفع اجزاء غریبه است مانند بوره
و یا بجهت تقویت و سد منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ و احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را
مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و عموم غراد فی احراق کافیست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را
شست و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن اسم آهک است و آهک سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل
سائیدن نباشد بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از احراق است که با احراق باید باشد دیگر احراق زرنیخ
باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده و کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه
دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند **احراق زاجات** بعد از آنکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نوی مطین
الحکمه کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر او را محکم نموده در آتش گذارند که سوخته در نگش سرخ گردد **احراق بسد و مرجان و کهربا**
و امثال آن هریک را بقدر باقلائی ریزه در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته و یکشبه در تون و یا تنورهای داده روز دیگر بردارند **احراق**
عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه هریک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا در بوته گذارند و روی آن را بسفال یا بوته دیگر
پوشانیده سوراخی بجهت اخراج بخار باید گذاشت و در آتش شدید بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی
رسد که زود از هم ریزد **احراق قلعی و سرب** بعد از آنکه رصاصین را بسیار پهن کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه
گوگرد پاشند و از بخار او محترز باشند که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند **احراق صدف و شیح**
و امثال آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود **احراق نمک** باید یکبار شوئیده و خشک کنند
و در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن باز ایستد و اگر نمک را بخمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوب است
احراق آهن و فولاد و مس هلیله و بلیله و آمله را بالسویه بجوشانند و آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرم بگذارند
و فولاد و آهن و امثال آنرا صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا بیست و یکبار و هرچه ثقل آن در
ته آب نشیند برداشته استعمال کنند و در آهن بجای هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلعی را بدستور مزبور

وصفحات باریک

چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو طفیه دهند بهتر است **احراق نقره** باید نقره را بسوهان ریزه کرده با آب نمک
در ظرف آهنی با آتش تند سوزانیده هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته که زاج قلعی داشته
باشد بگذارند که از نه بجدی میرسد که سائیده شود و تکلیس آن بطریق هنود آنست که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده بآتش تابند و سرد
کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده و بعد از آن سوهان کرده با نمک آب بسیار بجوشانند تا نمک در آب تحلیل رود پس قدری گوگرد باشند
بر هم زنند مکلس گردد **تکلیس طلا** طریق حکمای هند که بجهت نشادل مکلس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلا
چنین را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریک کرده با زاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با ربع لوسر سحق
زده در بوته مرداسنگ آلوده بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی با مرخ بسیار بسایند و بر روی آتش گذاشته بر هم زنند زیبق را و مفارقت کنند
آنگاه بر روی سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب پاشند مدتی در ته آب نرود و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات جهة نشادل نمودن همین است
و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود و ضرر منظور است **طریق دیگر** که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل چیزی با او نمی ماند که نتوان
نشادل نمود و مقتبس از همان صناعت است آب آهک و آب قلی و آب ملح الطعام را بحجر و نطفه صاف کنند هریک را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو
معقود آهک و نیم جزو ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و یکجزو و شمس را ده کرده با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف سرخ بر روی آتش گذارند و سحق کنند
و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و بار بجای نمناک اعاده نمایند
تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته کرده بحدی آتش دهند که بوته سرخ شود و پس از سرد شدن بسایند و با آب گرم مکرر بشویند و بجوشانند تا سایر اجزا از شمس
زایل گردد در آن وقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیر را مظنون آنست که اگر در حین تشویه و سحق بتسقیه بعرق گوگرد و آبهای حاده کنند سریع الاثر
گردد **احراق بوره** در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** در کوزه مطین یکشب در تنور یا تون گذارند **احراق**
خبث الحدید آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه طفیه کرده پس خشک کرده سحق نمایند **احراق سرمه و سنگ** سرمه را صلایه
نموده با پیه بز تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که دود آن برطرف شود **تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر** و جبین پوست تخم مرغ را
با آب نمک مکرر بشویند و پرده های درون او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوزه کوزه گری و مثل آن چندان بگذارند که مانند
آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آنرا احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن آب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه بر آورده
باشد جهة ادویه عین بهتر است **احراق ابریشم و پشم و موی سر** بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی
آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد و ابریشم و موی سر را شرط است که شسته و شانه کرده آنگاه ریزه کنند **احراق عود** باید عود را
سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشته که ذغال گردد **احراق پوست کدو و حشائش** و مانند آن بدستور ابریشم و
هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد **احراق سلحفاة** سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون
کرده در کوزه مطین جا باید داده چندان در تون یا تنور بگذارند که سفید گردد **احراق خطاف** بچهای پرستوک را بعد از ذبح از
موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تنور یا تون بگذارند که بسوزد **احراق عقرب** عقرب نر را که علامت آن لاغری
و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور یکشب بگذارند **احراق ارنب** جهة سنگ مثانه
بدستور احراق خطاف است **احراق حیه** که جهة خنازیر معمولست مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان
بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی بآن نماند و قابل سائیدن گردد **احراق سرطان** سرطان نهری را سر و اطراف جدا کرده احشا را
اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر
نگردد و علامت ماده که خرچنگ آنست که هرگاه سوزنی بر پشت او فرو برند رطوبتی سفید ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس بقلع در روقت
آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه بسیار مجربست و احراق سرطان بحری بدستور نهریست **احراق قطران**
جهة سنونات در قدح مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که بضعف رسد پس بچوبی باریکی آغشته بهوا بلند در هوا نگاه دارند
تا خشک شود و الا باز اعاده آتش کنند **احراق زجاج** یکجزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صاف را بر روی کفگیر آهن
گذاشته بر روی آتش گذارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب شود و اگر
بدون کفگیر کرده در آب قلی فرو برند هرگونه تا ریزه شده داخل گردد خوبست **فصل دویم** از دستور در تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه
الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر اطبا تحمیص را اکل گرفته یا در ظرف چیزی گذاشته در آتش فرو کنند و او را تشویه

در ظرف آهنی

گویند و هر چه به روغن و امثال آن یا شبهای زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم کرده بو دهند تحمیص گویند تشویه
بریان ... و کثرة الطرق و امثال آن جهة سنونات وغیرها بدهد الخمیر را العسل سرشته در لته بسته لته را بگل حکمت بگیرند و در تنور معتدل بگذارند
بگذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را بخمیر گرفته در تنور بالای آجری بگذارند تا خوب برشته شود تشویه سقمونیا محموده را در جوف
و حبه یا در پوست تخم مرغ که آب و زرده آن را بیرون کرده باشند و اگر متعذر باشند جبهای در پوست تخم مرغ گذاشته بخمیر گرفته بر روی آجری
در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد تشویه چیپال که بلغت هندی حب الملوک است و طریق حکمای هند آنست که بعد از پوست
کندن ده دانه او بیرون آوردن پرده درون قدری گلسرخ و کتیرا بالسویه ربع او اضافه نموده در لته تری بسته لته را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش
تشویه نمایند و بی کتیرا نباید استعمال نمود تشویه انزروت با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل
بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد تدبیر تشمیخ جهة ادویه صمغی
چسبناک را در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی گشنیز خشک و رازیانه در آب جوشانند تا پخته شود پس بیرون آورده تقشیر کنند و اگر در جوف باید بدستور
سقمونیا مشوی نمایند چند ... کنند پس با روغن زیتون چرب نمایند باعث زیادتی نفوذ گردد و تحلیل او تقلیه هلیله جهة سنونات وغیره دانه او بیرون
کرده بکوبند و در آب بجوشانند تا آنرا جذب کند پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند و احتیاط کنند که نسوزد تقلیه عفص و امثال آن
باید بر روغن زیتون چندان برشته کنند که مازو شق شود و بلوط وغیره را بقدری که رنگ او تغییر نماید تحمیص بزور ادویه جهة قبض عبارت
از ... آنچه است باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده از سر آتش برداشته دوای مخصوصه را در آن ظرف کرده بهم زنند
تا بکه رائحه آن ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویه که بقول عبارت از آنست و غسل جهة تبرید است یا تعدیل یا تلطیف یا رفع حرارت
ناریه ... محرقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و نیا دنج و شبه احجار مانند اثمد و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن باید الحجر را
بسیار نرم بسایند در هاون و امثال آن کرده آب بر او ریخته و باهستگی بر هم زند تا هر چه مثل غبار باشد با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود
بعد از آن ظرف را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین خشک کرده استعمال نمایند غسل لاک رنگ لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده
بسایند و بوتا و آجر را جوشانند تا از آب او اندک داخل لاک در حین سائیدن کرده از زوالا بیرون کنند و هر چه بماند بدستور آب بدو کوبیده سائیده
همان عمل کنند و هر چه از زوال گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن که
در آتش گداخته شود باید چندبار گداخته در آب صاف نیم گرم ریخته تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب صاف نیم گرم ایستاده بردارند
و چون خواهند که روغن کهنه و سنگچ که طعم آن شدنده تازه کنند و از آنطریق کوبند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ
آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است غسل صبر سنبل الطیب و قصب
الذریره و عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه کبابه فقاح اذخر بیخ اذخر جوزبوا از هر یک سه مثقال نیم کوب کرده
هر دو در رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده با آب مزبوره از زوال نرم بگذرانند و ... هر چه
و ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند هر گاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند
رفع حرارت او بالکلیه میشود غسل اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدریکه او را بپوشاند خیسانیده پس بر هم زده و از کرباس
بگذرانند و ته نشین او را خشک نمایند غسل نوره آهک را در ظرفی کرده آب بر روی او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب
صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند غسل مرداسنگ جهة امراض حاره مرداسنج را مثل ادویه نمک
نرم سائیده آنمقدار آب بر او ریزند که چهار انگشت آب بر روی آن بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یکهفته پس تجدید آب نمایند تا چهل
ایام بگذرد و بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل شیرج روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده بجوشانند و آب را از او جدا نمایند
غسل سویق آرد جو و امثال آنرا که خواهند معده را بشر نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا بر آید
پس آب را بر او ریخته بردارند غسل لاجورد جهة ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهة ادویه عین بدستور احجار کافیست و جهة نقاشی
متقدمین شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند اما جهة کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تنقیه آب بازو نموده
جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا از غسل مثل غبار گردد با ادویه
دیگر نیز میشویند فصل چهارم در طریق اتخاذ و عمل آوردن بعضی از ادویه گرفتن ید الله که بسبب تاثیر در علاج سنگ
مثانه و گرده باین اسم نامیده اند گنجشک نر یکه چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نمود خون اول را احتراز گذاشته

بدستور هر هفته تجدید کنند

خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ گرفته و گذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاک بگذارند و روی او را از غبار بپوشند مثل جرم
و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند هر گاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است تدبیر
ذراریح که ترکی آلاکلنک و قسمی از سین بلغه اصفهانست باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتان بسته و معکوس بالای
بخار سرکه که بآتش جوشند بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد و آنگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه که آن بول بزکوهیست که در مسکن او
جمع شود باید او را در ظرف نوی کرده از آب خار خسک و بول گاو آنمقدار بریزند که او را بپوشاند در آفتاب یا در آتش گرم کرده دست مالیده صاف
او را در ظرفی کنند و بیست یکروز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی او قلعی را بالسویه در بوته گداخته
سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند و عمل کنند حل عود مطرا که نطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و
جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت او کم شود و بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده و عود را چند بار بآن آغشته
کنند تا خشک گردد اتخاذ لبن شبرم هر گاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر ترها باید پوست تازه او را ...
و یا خشک او را در آب گرم بخیسانند در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد پس آب از جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان
الکندر که جهة رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پارهای کندر و امثال آنرا در زیر فتیله چراغ برافروزند و ظرفی
مثل قدح با صفت بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر دو دیگه در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال آنرا بسوزانند
و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیله سوخته دخان را جمع و ضبط نماید اتخاذ سرکه هندوی که بلغه هندی کانجی نامند برنج را
ننشسته بجوشانند تا خهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش شود بهمین طریق از سایر حبوب سرکه توان
گرفت اتخاذ رب هلیله و ترید و امثال آن که قدر اندکی از آن عمل توان کرد باید هلیله و امثال آنرا کوبیده در آب گرم خیسانند
و بعد از دو سه روز افشرده و آب آنرا در سایه خشک نموده مادامیکه در جرم او طعمی باشد باز بآب گرم خیسانیده بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم
آن نماند دستور محلوب کردن صمغ باید در آتش سرخ کرده در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس محکمی کرده سنگ
ریزه ها را [illegible] قدری اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب طبیخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه
ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف آنرا خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته در سر
انبوبه را با پارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهة اصلاح
پوست افیون وغیره افعال باید آب معصور تازه آنرا در سایه خشک کنند و بدستور هر گاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد
آب او را خشک کنند و بدستور [illegible] و همچنین است اتخاذ رب گلسرخ و امثال او و این از تصرفات حقیر است در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار
شربت است فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن از فساد اصلاح ... و بعد از آنکه دانه آنرا بیرون کرده باشند در هاون با قدری
روغن زیتون و امثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستور است اصلاح مجموع ادویه شیره دار حسنند و هر گاه با دوائی
که او را تربیت کنند مغزها را شسته با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهة دبق مغز دانه بلغجر است اصلاح بلادر بلادر را قطع نموده با
شیری آهن بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال نمایند در دواء السنه وغیره که بو
بلادر داخل میشود باید جهة اخراج عسل مبالغه نمود و دست را بر روغن گردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند اصلاح مازریون تازه
بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه
در سحق باید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شبرم هم باید بکوبند یک شبانه روز در شیر خیسانند و عرض آن شبانه بار
شیر را تغییر دهند و خشک نموده هر گاه جهة اورام و سده احشاء و امراض صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش به شیر سه روز دیگر در آب کاسنی
و آب حب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرفه استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه جهة نشاط مانند بنج شبی
و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت ... باشند و با سمیت ... باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانند و مکرر تجدید شیر نمود
پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده اگر آنچیز حار باشد با روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره
کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول حقیر است و بغایه مشاهده نموده آنست که ادویه کثیفه را بعد از آنکه دو سه روز
در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهة معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسد و ادویه ... و هر گاه
در حبوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب کند آنگاه با سایر ادویه سرشته

حب سازند **دستور حفظ زهره حیوانات** که متعفن نگردد باید محل قطع و مجرای آن را احتیاطاً محکم بست و در شیشه که عسل انزا
بپوشانند انداخت و نگاه داشت **دستور حفظ سپرز و سنفرهای حیوانات** که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخت و بعد از
آن شسته خشک کرده در کتان پیچیده در سایه آویخت و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد **دستور حفظ سایر ادویه**
بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای او باشد مثل کافور و فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و سادج و زنجبیل و سعد نیز با
غیر جنس او نباید جمع نمود و عصاره و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مرجح و
مجموع اوراق و گلها و چیزها را از جای نمناک و آفتاب دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است

طریق دویم در دستور اعمال چوب چینی و آن بچندین نهج است یکی با تعریق در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعملست دیگر به
طریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بیغایله است و در هیچ مزاجی مضر نیست دیگر نقوع و حلوا و سفوف و سنون و هر یک مذکور میشود مخفی نماند
که آنچه بتجربه رسیده است دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته چه حقیر دیده ام که شخصی از اقسام او موافق حالی از احوال اینها
و اینکه در بعضی مزاج مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه مخفی نیست محرور المزاج را تعریق و استعمال شیرینها و ادویه حاره
مضر است و مبرود را تبرید و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و جوشانیده حساب را جرم او و نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت
غیر معتاد و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی و ادویه با فراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود اما
دستور استعمال او با تعریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه
آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد
پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف پوشیده دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار او ببدن رسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا
باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و سه پیاله از آب او را بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط
از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند بعضی اگر با نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب و قدری
را طعام یا طبخ نمایند و باید اصلاً آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان
و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهت ضرورتی حمام جایز است
و بشرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات جنبه و حالات شرط است بعضی هر روز جایز است
و بعضی وقتی دون وقتی و هر گاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدهند و چون خواهند که معلوم کنند
که آب بنصف رسیده است یا نه باید تنقیه در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته
چوبی باریک اندازه گرفته موضع اندازه را علامت نموده از رطوبت و عدم رطوبت آن مشخص نمایند و بتجربه رسیده است که چون یکمن شاه هیزم خشک
بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از لای و از دو مطبوخات سابق او پاک کرد و هر چه مضمحل نشده و رنگش
سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار هر روز جوشانیده آن را خشک کرده بار
دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر آنکه اگر او را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها ادنی بنوشند در بعضی
امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باید در ایام پرهیز از
لبنیات سوای روغن اجتناب باید کرد و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوههای تازه اجتناب لازم است و شیرینی با فراط خوب نیست تا چهل یوم جماع نباید کرد
و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور
المزاج را شربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیها خفیف داده و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات
استعمال او مبرود المزاج را فصل بهار و محرور را وسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد **دستور
آشامیدن چوب چینی بطور قهوه** جوشانیدن او بطریقیست که مذکور شد و مقدار آن از هفت مثقال تا هشت و آب او تا نهصد مثقال که
بنصف رسد و همه را پنج چهار یک تبریزی آب را بنصف میرسانند و شروط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن حمام
و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون نمیگردد در قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بسبب
هر مزاج و هر علتی متفاوتست و البته باید در ایام شرب او آب نخورند پس اگر آب زیاد میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر میل شود همه را
زیاده باید کرد تا آب زیاده از نصف بسوزد و کمتر از نصف نماند و قوتش بهتر گردد و اگر مطلب بکلی قوت و کثرت شرب باشد باکمتر

بعضی از ادویه بطریق استعمال

در برخی امراض

تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمیست که به نواقض امزجه **دستور نقوع چینی** که جهت محرور المزاج و خفقان و تادیب و تقویه
اعضا قوی و امزجه اطفال و تقویه اعضا نافع است در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای
مناسبه و ادویه موافقه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و گاهی بر هم زده پس صاف نموده نوشید هر گاه جهت خفقان حار و امزجه حاره
باشد با صندل سفید و گشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بیدمشک از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند
و هر گاه بارد المزاج باشد عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال او و عرق رازیانه و عرق پودنه و عرق اذخر و مانند آن خیسانند و با شربت مناسبه و
امری بنوشند و همچنین هر گاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده بنوشند جرم او را با
آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت بخیسانند بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال از هشت مثقال
باشد **دستور حلوای چینی** چوب چینی از ناعمه گذرانیده با نشاسته یا شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر
تسمین مطلب باشد دار چینی و زرنباد و تخم خرفه و تخم کشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد
و استعمال جرم او جهت صاحب سده حتما مضر است و نفعی که در چینی متصور است با آب اوست و البته قدری معتد به او را کوبیده سه
روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در سعادتین عسل انگبین را با آب او بقوام آورده جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده
نموده که جمعی بتجربه نفع عاجل جرم او را استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی ببنگال او رسیده سفوف از
جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافعست **دستور آشامیدن عشبه** در تشخیصات مذکور شد که عشبه انهار یا سمین تر نسبت
و چون مغربی از او قویتر است لهذا در این زمان آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین تری آن بلاد نیز همین اثر دارد
اما آنها بمرتبه چینیست و موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر محرورین و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال او را بقدر
جوی ریزه ریزه کرده با گلاب و عرق بیدمشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال یک شب خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا آنها بثلث
رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با نبات نیمگرم کرده بنوشند تا دوازده روز بهمین نهج بیاشامند و بعضی زیاده از این
تجویز کرده پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل بخار او بدارند نافعست و تنقیه قبل از شروع از لوازم و بعضی
مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز بنوشند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز
مینوشند و حقیر را مظنون آنست که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر میداند و موافق قاعده
کلیه حکمای سلف است **دستور تنقیه** در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد و قواعد کلیه مجملاً در آن باب
مسطور است **دستور آشامیدن پادزهر** باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است
و تنقیه بمسهلات و تقیئات لازم است و چند روز باید نخود آب خورد و بغذاهای لطیف اکتفا نمود روزی که فادزهر تناول نمایند باید معده
ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات
یا بیدمشک بیاشامند و هر سال قدری زیاده نمایند تا قدر دو مثقال و یکمثقال و نیم رسد و بعضی تا دو مثقال جایز دانسته اند
و هر سال بقدر نیم دانگ در مرطوب المزاج یکدانگ زیاده کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید
خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن او از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و استعمال نمک
و تفریح را لازم و اما فادزهر و مروارید را بسنگ سماق بسایند با این نسخه حب سازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دو
صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با
نبات بقوام آورده بسرشند و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شرب
مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احراق مفرط و اختلاط ذهن و الله اعلم بالصواب **دستور استعمال ماء الجبن** جهت مواد محترقه
سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ
چشم را که از ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف اسفاناج و کاهو و شاهتره و خبازی و خطمی و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال
شیر او که دو رطل باشد در دیگی جوشانیده در اثنای جوش بتدریج یازده مثقال سکنجبین ساده و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که نو
باشد بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پارچه صاف نموده شب در جائی بگذارند که ته نشین گردد روز دیگر نود مثقال
صاف از او با سکنجبین افتیمونی یازده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم سه دفعه بنوشند و فاصله ما بین هر دو دفعه

و غیر اطفال از چهار تا هشت مثقال

همساعت باید یکساعت بعد از غذا و بعد از چهار ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی
هر روز با ان استعمال نمایند و جهت تسکین تشنگی شب باید گذاشت و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه
چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و در روز مسهل و روز قبل از آن نخوداب و سایر ایام قلیه شوربا و شله پلاو و امثال آن تناول نمایند
و بعضی از اطبا را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و جهت تسکین تشنگی شب
نباید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی و سده استعمال نمایند بجای
سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده و معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظه نفاخ باید کرد و حلویات و ترشیهای شدید الحموضه
لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دلمه ترتیب داده آب آنرا بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه
شیر بهم نرسد از سرکا و نیز جایز داشته اند و هرگاه افتیمون و شیر را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا جید است

دستور آشامیدن شیر شتر و الاغ در تشخیصات در طی ذکر این هر دو مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طحال با بول او بغایت
نافع و مسهل بلغم و آب و مفتح سده جگر و سپرز و در رفع ضیق النفس بارد است و نزد جمع جهت حرارت آن نیز سعد ملینست. و چون با قرصها و اشربه بارده
و معتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درهم اضافه نمایند بحدیکه طبیعت گران نباید زیاده کنند تا بجائی که از یکرطل کرده بدو رطل
رسد و هرگاه طبع تجیب نباشد بقدر بیوزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و اگر بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و رنگ
متحد گردد و اطلاق فرماید و اگر وضع طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نگردد علامت موافقت و عدم تجبن است و چون تجبن ظاهر گردد
ترک باید کرد و جهت رفع تجبن دو دانگ سکنجبین شاد ل نمایند و اگر فیقعار غذا و آب را کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق
زیاد کند و باعث ضعف شود دیگر روز ننوشند و در روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال ان ضمیمه
نمایند و تعدیل شتر جهت تبرید کاسنی و آب و جو و سیل و کشوث و امثال او نمایند و جهت تسکین قاقلی که شور نامند و کنگر در منه و کرفس و رازیانه و شبت
و امثال ان **دستور آشامیدن اب شاهتره** هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند
و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال ان استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی
و مربای بنفشه بحسب حاجت در هر صورت اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب آنرا صاف نموده با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر
یکشب گذاشته روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از او بدو ساعت
میل کنند و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده بنوشند
و غذا نخوداب و آش جو با شکر یا تمر بحسب حاجت تناول نمایند **دستور آشامیدن اب کاسنی** جهت تبهای دموی و صفراوی
و تفتیح سده جگر و عرق باید بدستور شاهتره آب برگ او را کوفته چون بستن قوه او را کم میکند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را از چهل
و پنجمثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه بیاشامند و جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و جهت اخراج
صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلب
باشد پوست بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه تا بیست مثقال از او در عرق کاسنی و امثال ان خیسانیده با ادویه فرموده بنوشند و چون آب
کاسنی تازه را گرفته جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت ربیع که از احتراق صفرا باشد مجرب است **دستور آشامیدن
آب برگ بید** که معمول قدماست جهت مواد بلغمی و سوداوی و صفراوی و دموی و تفتیح سدد و تقویه معده و آلات تنفس نافع
دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافعست و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را
کوبیده و آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست تا سی مثقال آنرا با خمس آن شکر بنوشند **دستور آشامیدن آب
کدو** جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافعست کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب
در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر کدو را سوراخ کرده قشر آن آب او را بگیرند و از چهل و پنج تا نود مثقال آنرا با ترنجبین و شیرخشت
و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت در امراضیکه
صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد بنا علیه در ابتدای ان تراج با ملطفات و ترشیها باید استعمال نمود **دستور
آشامیدن آب خیار** که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل
آورند و آب خیار رسیده برسر تشش را تا هفتاد مثقال از جهت اطفای حرارت و صفرا بتنهائی و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند

و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن **دستور آشامیدن کشوث** که در اصفهان متعارفست و او قسمی از شربت دینار
و سرکه دار آن قسمی از سکنجبین بزوریست و جهت تقویه معده و جگر و رحم و رفع استسقا و جهت سده و تبهای مرکبه نافع است و نسخه معمول
مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده بتحریر میاید پوست بیخ رازیانه و افسنتین و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه تخم خیار تخم
خیار زه که بلغت اصفهانی تخم کلوند نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربوزه گریک از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث و گل او سایر اجزا را
نیم کوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده آب آنرا با نود مثقال شکر بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه
و تخم کاسنی و امثال ان بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوص صاحب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب
این شربت و چند یوم بعد از آن از برنج و نان حشاب را واجب دانند و هرگاه جهت مبرد المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا
کنند با شیره رازیانه و امثال ان بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند
تا ثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است **طریق سیم در گرفتن
عرقها و آبها و روغنها** **دستور گرفتن عرق کوکرد** که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت و یبوست و مفرح غشاوه شدید
النفوذ و ملطف و جلا و مفتح و جهت مبرد دین در مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فضلات قوی التاثیر است قندیل شیشه دامن فراخ
باینصورت که چراغدان محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل
باشد تا هر عرقی که از لب قندیل بچکد در آن ظرف رود آن ظرف باید یا چینی یا مرجح باشد و قندیل را اندک منحرف بیاویزند تا از کمتر
او عرق بچکد و در چراغدان بجای پیه کوکرد فارسی باشد یا کوکرد شفاف کرده برافروزند تا دود کوکرد در قندیل بچسبد مستحیل بعرق
گردد و چنانچه شعله او بیرون قندیل نرسد و پیوسته کوکرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تام باید نمود که از خارج
داخل قندیل نشود و قندیل را اصلاح حرکت نباید داد و ما بین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او بعرق جمع گشته ملاقات
نماید مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر
قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیاورد و بیرون او را میتوان بگل حکمت گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد هرگاه خواهند
که رفع سیاهی مذکور شود عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق باید گذارد که ثلث و ربع آنرا مملو سازد و انبیق را مستحکم نموده
باتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است **دستور گرفتن عرقیکه مسمی بماء الحیوة است** که از مخترعات
حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب است و سکر نمیبخشد چه در ترکیبات ان مراعات طبع شده که مانند شراب بتغذیه و تقویه باه و تقویه
اعضای رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد و منضج و مفرح و مدر و جلا و ملطف و منوم
و مشهی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع امر خداست و بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل حتا معتدل و قوی التاثیر است
و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقدار شرب اجزای او و حسن ترکیب و مستخرجان ارواح لطیفه عقاقیر
و دانایان مصلحت شریفه ترتیب آثار مذکوره ان مخفی نخواهد بود سنجد زرد کهربائی و من شاء بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر
رنده کرده و گل سرخ و گل گاوزبان و بادرنجبویه و رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طپلاق گویند بهار نارنج گل نارنج گل سنجد هر یک
صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی والا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا مو که رشته
والا کوبند هر یک هفتاد و پنجمثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روز یکه عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف
هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من باید با آنچه زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس در خمی هر روز یکبار برهم زنند
تا بیخ جوشیدن او کرده و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کم آب تر باشد قوی میشود پس بدستور گلاب
عرق کشند و اگر عنبر بر دهن شیشه ببندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریه مشاهده شده چون بعد از عرق کشیدن ثفل آنرا با
یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با ضافه پوست ترنج یا نارنج یا نارنگ بقدر نیم من بار دیگر عرق کشند همان آثار بران مترتب است
عرق چوب چینی جهت تقویه اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که آنرا با دو مثل ادویه از مجموع گل گاوزبان
و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال ان سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق کشند و ثفل او را دیگر در عرق رازیانه
و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار چهار مقابل ثفل میباید **دستور گرفتن عرق نمک**
گرم و خشک و لطیف و ملطف و مجفف رطوبات و در شدی و ترشی کمتر از عرق کوکرد و جلا و مفتح و مداومت او باعث لاغری بدنست

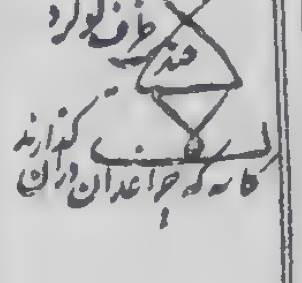

برگ نارنج یا

نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بگل حکمت بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور
و ما الملح متقطر در بعضی آن بطریق معمول است **دستور گرفتن روغن آجر و خواص او** در ادویه مفرده مذکور است
و بالجمله در غایت لطافت و محلل و جهة نزول آب و علل بارده بعدیل است آجر سرخ آب ندیده بقدر فندقی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در
روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبند قرع مطین را پر کنند و کلوی قرع را به لیف خرما و امثال آن مملو
سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا سوراخ داشته باشد بقدریکه
کلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده قابله که در تحت طبقه تحتانی است بدهن او در رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و بالای کل
کاه و امثال او قرع را پوشانیده آتش بهمه اطراف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد **دستور گرفتن روغن بنی** که جهة درد
مفاصل و امثال آن و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است بنی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن
زیتون انکبید چند روز بگذارند تا قدری چربی اخذ کند پس بطریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حبوبات**
مثل کندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال او بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین باید کرد و منکوس نصب نمود روغن
دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال او مانند روغنهائی که مقصود باشد مثل روغن
بادام و پسته و بان خیسانیده باشند در قرع ... بدستور مطلو منکوس تقطیر نمایند هر گاه در آب گلاب خیسانیده باشند یکشبانه روز کافیست
و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل کنند بازای هر رطلی یک رطل آب اضافه و یکوقیه
عنبر کردکان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور
عملیات تا سه دفعه و زیاده بر آن دستور ... **دستور گرفتن روغنهای خوشبو** مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها با
بادام مقشر نموده و با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام را باید خشک نمود و باز با تازه انجیر
بدست مالیده تکرار عمل کرد تا حدیکه چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی انجیر در جوف او ظاهر گردد بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب
پاشیده گرد کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هر گاه با شرح این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال آن میتوان ترتیب داد
بجای بادام کنجد و فندق و امثال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن عنبر و حصی لبان** که بفارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی
و حل جمیع صموغ و او بقدر مضاعف میشود و او عبارتست از دو پیاله و بر روی آتش باشد تا آب در او جوشد و دیگری در میان آب نبوده دوای
مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که در آن پیاله است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیائی و امثال آن پس
عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او گذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و بر هم زنند تا همه حل گردد
و هر گاه حل فقط و سیلان عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد **دستور گرفتن روغن**
تخم مرغ بدستور است که تخم مرغ پخته را زرده را به نجی بر هم زنند که قریب بسوختن گردد پس فشرده روغن بگیرند و طریقیکه بقرع و انبیق گرفته میشود
در طریق پنجم مذکور است **دستور گرفتن روغن کوکرد** جهة درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قویست و ممانع سطح
ظاهر اولست بلون اصل و رابع و گویند در اعمال نحی دخلی عظیم دارد کوکرد صاف شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده و بر روی آتش
نرمی گذاشته بشیر تازه سقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندک کج
نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن کوکرد کفچه را از روی شعله بدارند تا آسان بچکد **عرق**
فتنه جهة تحلیل ریاح و تقویه اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است بهار سنجد بهار نارنج نارنجک شیرازی
واله ریشه والاحسن لبه بیخ سنبل الطیب صندل سفید سعد که طیلاق گویند عود قماری میعه سائله بهار انکور علف هندی سوسنبر
پوست نافه مشک بقدریکه مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق بهار و عرق صندل و امثال آن بقدریکه چهار انگشت بر سر آید
خیسانیده و عرق کشند و در دهن تخته عنبر بندند و بر قابله قدری مشک بپاشند **دستور گرفتن تیزاب تار و قی** که مستعمل
ضرابانست و جدا کنند طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند چون گداخته در او ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج
مطین بآتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در او اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده و بر مس ملطوق میگردد و طلای خالص نشین
میشود و در امور معالجات جهة بردن گوشت زیاد و بهق و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال
طریق پنجم بغایت مؤثر دانسته اند و زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیاء را سیاه میکند از آنچه باین اسم منجوا اند

کرم

که یکی آب داشته باشد

والا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی بسرخی است دو جزو او را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند ...
میباز و دو مجرب است **دهن الشعر** و دستور گرفتن آن در غایه جلا و انصباغ و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهة رویانیدن موی نافع
اصلاح معادن و نباتات و ارواح بعدیل دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر دو قسم او را که محقق دیگر یکه مجلو لست ایراد نموده
اما محقق را دستور آنست که موی سر جوانان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک کنند و آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی مقراض بسیار ریزه
که شبیه بابریشم مقرض کرده با نحوه او را با نحوه و کبریت صاف زرد و نحوه شنجرف سحق بلیغ نموده بر روی سنک صلایه نموده با عرق کوکرد ...
ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده متقطر را تا سه بار با ثفل او را سائیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس متقطر و ثفل هر یک را بجای
... استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده اند **تقطیر دستور دهن المغیث** که از محلول او گرفته میشود آهک آب ندیده صد
و بیست مثقال با ملح القلی ده چندان او سائیده در ... صد مثقال آب هفت دفعه بریزند و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند و بعد از
هر ساعت بتجدید علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنج و سه مثقال است آنگاه در نهایت احتیاط بحجر و علقه صاف کنند که اصلا جرم
در او نماند و این آب مسمی بماء الراس است پس از شعر مقرض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی بالسویه باهم بکوبند و بوزن ...
ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جا داده سر شیشه را با گچ استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزای شعر حل گشته
اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثفل او مؤثر دانسته اند اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت
بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور است **طریق چهارم** در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صنعه گل حکمت
جهة استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گر را که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد
و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته اسب خبث الحدید پخته گل خطمی موی مقرض
کرده با آب نمک ... **نسخه دیگر** که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقرض نمک طعام زقال خطمی خبث
الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یک جزو گل پاکیزه ده جزو **نسخه دیگر** که چیز و کثیر التاثیر است و مکرر بتجربه رسیده خاک کوزه
گر را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند **صاروج الحکمة** جهة وصل و غیره بغایت
مستحکم است و مؤلف کتاب هیکل ... با قدر باشد مستحکمترین چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند
سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند سفیده تخم مرغ و گاهی آب سریش و بدستور با سفیده تخم مرغ بسیار آزموده است و بدستور
آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکمترین اشیا است خصوصا چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیده تخم مرغ و زرده
او شیر در جمیع مذکورات بدل میشود و سریشم در اتصال چینی شکسته و غیره و کمسوراة بنبایه البت که هر گاه صدمه با نجر برسد موضع دیگر
شکسته مکان موصول با و منکسر نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق پاک هشت جزو کوکرد دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمه
که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدریکه نصف شیشه را مملو کند باید کرد و دهن شیشه را بالصاروج الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بگل
حکمه نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش هندی بقدر دو شبانه روز زیاده از آن تا نحو ... در تحت دیگ برافروزند
و بعد از سرد شدن دیگ و کوره شیشه را بیرون آورند و این شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی** سیماب و کوکرد مساوی
و چون سی بار زیاده از آن سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا به چهار نحو زر برسد ثابت گردد و از اسرار مکتوم
است **شنجرف رومی** سیماب دوازده کوکرد هشت جزو باهم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند ... بدستور که معمول
شد معمول دارند **شنجرف رمانی** سیماب را با مثل او راسخت سائیده بدستور بعمل آورند **عمل زنجار** اصل او از مس ...
و صفایح مس را در سرکه تند گذارده و با یکدیگر بسایند تا بتدریج مس از تندی سرکه حل گردد و یا صفایح را با سرکه پاشیده در مکان نمناک
دفن کنند **زنجار الصناعه** نحوه براده مس را با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پوسته در ظرف مس با سرکه
تند بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند **قسم دیگر** که الطف اقسام است راسخت مغسول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم
بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر او چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس وی را با پارچه نازکی پوشیده در آفتاب
خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل کنند تا همه آن زنجار گردد **عمل راسخت** که عبارتست از مس سوخته
و روسختج نامند و طریق او در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی ...
بر روی هم چیده بقدر عشر او کوکرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و ما بین او پاشیده و دهن دیگ را استحکم کرده یکهفته در تون بگذارند تا

بمجموع سوخته شود و هرگاه زود تر خواهند باید مس را گداخته و کبریت و امثال آنرا بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمود و بدستور تکرار عمل نمایند
تا سوخته گردد **عمل سفیداب** احراق و بتعفین میباشد اما احراق بدقلعی را یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفال گذاشته با کفچه
آهن بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا در کوزه سفالین مطین کرده بگیر و زیر آتش درختی داکنند تا سفید گردد و هرگاه چوب سفید
نشود باید قدری سرکه کهنه بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفین باید بر صفایح قلعی و سرب انگور را با دانه او کوبیده مالیده و در ظرفی
کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد یا صفحه از اسرب آگرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند
که بخار سرکه رفع نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او
در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبک سفالین گذاشته
و در ظرفیکه سرکه بسیار شد کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار محکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده
از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هرچه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز
باید تکرار عمل نمود **عمل اسرب** و آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد **عمل سیرنج** و او از سوختن رصاص و
هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی را یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نرم و خاکستر
گذاشته و قدری نمک بران بپاشند با آهن و کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ شود و هرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرخی
او در دیگی گذارند بر روی کوره و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید** آهن
سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد باید چند بار بآب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس با آب صافی غسل داده خشک کنند
و با ربع او نشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین پهن کرده در مکان نمناک دفن نمایند تا ده دوازده یوم زرد مایل بسرخی
و قابل سحق گردد **قسم دیگر** که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی
آن تیزاب فاروقی اندک اندک در او ریزند و هرگاه دود از او ظاهر گردد اندکی بول در او بچکانند تا دود او فرو نشیند پس انبیق را
وصل کرده باتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده متکلس و زعفرانی رنگ گردد **عمل
سلیمانی** که معروف بدواء الشعث است و بفارسی دار شکنه نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار هفت مثقال نیم مثقال
در سائیدن او نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی مرکب نامند یکجزو مازو را کوبیده در آب خیسانند
بجوشانند تا مهرا آنچه گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده
بجوشانند تا یکسان شود و بسیار باید برهم زد تا بحدیکه بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج آب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد
لایق رسد صاف کنند بهتر است و دوده در روغن تخم کتان و نفط و روغن بیدانجیر و امثال آن بل بکدیگر بند و طریق گرفتن دوده در فصل
چهارم مذکور شد و باید دوده در کیسه کاغذی پهن تو بر تو کرده و کیسه را بخمیر گرفته در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر
پخته شود و تجدید نسوز رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی مفسد مداد است **قسم دیگر** صد مثقال مازوی
سبز را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته
در آن آب بدست مالیده لته را چند از زند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده چربی گرفته
را در ظرفی کرده قطره قطره از آن در او ریخته بر هم زنند و روز بر آفتاب بگذارند و هرچند مبالغه در برهم زدن او کنند بهتر است و قدر صمغ دو
چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند براق گردد دو مثقال نبات اضافه نمایند **مداد پارس** یکجزو دوده روغن گرفته را
با دو چندان او زاج و مازو بوزن مجموع صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هرچند مبالغه در کوفتن او کنند بهتر است و در وقت احتیاج
قدری را در آب حل نموده استعمال کنند **عمل رامک** آمله مقشر یکجزو مازوی سبز نیم جزو غوره خرما ربع جزو پوست انار مثل
غوره خرما و اگر غوره نباشد خرما خارک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد پس زاج سفید
و صمغ هر یک شش جزو عسل کف گرفته یکجزو نیم اضافه نموده قرص بسازند و **عمل سک** مثل رامک است بدون آمله و چون دو دانگ
مشک اضافه نمایند سک المسک نامند **عمل سکار** قسمی از آن از بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست که بول را
در ظرف مس در آفتاب چندان برهم زنند که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه بوره مریخ سه جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو نرم سائیده
با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند

و قسم اول از مکتومات و قسم اخیر مشهور و معمول است **عمل سرشیم** چیزیکه جواهر را بدان بهم چسبانند و از خواص او است که هر چیز را با او وصل نمایند
و با او بسر نشسته از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه است سیر تازه را ورق کرده بر روی سنگ مسطح آهکی آب زنند و بیخته
و پس نموده اوراق را بر پهلوی هم بچسبانند و بر روی اوراق سیر از آهک بیخته بپاشند بقدریکه اوراق را بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بر روی او
گذاشته وده روز در آفتاب شود و باید سنگ فوقی بسیار ثقیل باشد تا دهنیه او بحد کمال فشرده شده مخلوط با آهک گردد پس آنرا بشسته
بدستور فرش و لحاف از سنگ سائیده کرده یکهفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی او را که داشته باشد رفع کنند و چون
در آفتاب بگذارند و چربی از او ظاهر گردد باز بآب نمک و آهک که در شیشه بسیار برهم زده بجوشانند و بحدی برسد که اصلا چربی و سرخی در آن
نماند و کمال او در عدم چربی و سرخیست پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ در شیشه
بسیار برهم زده و کف او را گرفته باشند قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا بحدیکه سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک
صاف نموده بقدر ریختن او اضافه نمایند و قدر آب آهک بحدی باشد که چون چیزی را بان الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود **عمل
مرداسنگ** سرب را گداخته سرنج یا سرب سوخته جزو داده دهند تا هر دو ممتزج شوند و در ظرفی کرده و پس در سرکه اندازند و آنچه
خوب سوخته و ممزوج نشده باشد جدا نموده با جو بجوشانند بحدیکه جو مهرا گردد و متشقق شود پس از جو جدا کرده با همون آن اندک نمک بسایند
و در آب صاف نموده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزا آن خام در او نماند بعد از آن خشک استعمال کنند
طریق سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ مذکور را در شیر سفیدی بیخته با باقلی بجوشانند تا باقلی مهرا شود و شیر
سیاه گردد و بدستور بیخته در شیر و باقلی نمایند تا مرداسنگ به سفیدی رسد و این قسم سفید کرده را استعمال اطباست در قطع رایحه
کریه زیر بغل و سایر اعضا و در منع عرق و سایر آثار **عمل کشته** که بعربی ندنا نامند بخور و شربت و مقوی دل و دماغ و خوش
و معتدل هوای و بائی و محرک باه است کلسرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حب لبه بالسویه نبات دو وزن او و به همه را با
قلیلی مشک قرصها بسازند **عمل سفوفی** که در بخور بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید هر یک یکجزو حب لبه دو جزو نبات دو وزن
ادویه صفحه صندل سفید سه جزو در لیشه و ابالنج سنبل کلسرخ سنبل الطیب پنج موسی خود بهار نارنج کل سنجد سعد
نارنجک هر یک یکجزو و مشک قدر قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند **غالیه** در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است
والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم **طریق ششم** در اصول صناعت و امور غریبه **بدانکه علم**
صناعت علمی است در تبدیل قوای اجرام معدنی تا بعضی بعضی ظاهر شود ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و هم
علمی است که با و دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریبی از او حادث گردد و آنرا لیمیا نامند
و هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره نسبت از حیثیه تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوابل سفلی و دعوات
و خواتیم و بخورات و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت احداج و منازل مثل آن **سیمیا** علم خیالات که بان تصرف در خیال
مقید کند تا حداث مثلات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد **و ریمیا** علم شعبده است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است
و مزاج آن بایکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوه فعل غریب صدور یابد پوشیده نماند که کیمیا نزد بعضی ممتنع الوجود است
و از عالم قلب ماهیه میدانند و نزد بعضی مجربین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است و قلب ماهیه چه ذهب را
نسبت بانواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض و بجهة اصلاح مرض هر یک تدابیری چند مقرر ساخته و تکون موش
را از کلوخ و عقرب را از آجر مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ام که نصف کلوخ جزو اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر
بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس در اوایل حال نافی این علم بود و در آخر رساله در حقیقه آن اثبات فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تخفیف در کتب
صورتی ندارد و خالص نمیتواند بود و این عمل بدیا نشست و صیادان معرفت از آن بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد
اما بدون زهد و قناعت و اقل و اتصال اکثر مستحقین و مسالکین و اتصاف باوصاف قدسیه و تعلق باخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعام حل نشود
صورتی نه بندد تا آخره باعث بوار دهها گردد و الشخص گردد چه این علم کلید خزینه از خزاین ملک الملوکست و بنده اگر بیگانه بارگاه عزت بدان
مطلع شود حکم دزدیکه کلید را یابد دارد و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون
استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام و هوس است چه مدار در این باب و فن باعمال منوعه و افعال مشکله است و جزئیات
او ممکن التصور به سطر نیست و فی الواقع اکثر نسخ آن از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند

واگر ببندد

در رموز ایشان مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد و چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیک نسق میبود هر آینه رمز نبود بلکه اصطلاحی
خاص بر آن صادق می آمد و اگر رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده عمل مخصوص است
از صاحبان فن و تکرار عمل در خدمت عارف و آنکه این بی بضاعت بعدم اطلاع بر آن ارتکاب برقیم اصول کلیه نموده است نسبت که
اکثر اعمال صناعت طیبه را در بعضی از آن سر[illegible] میشود و تدابیر بعضی از ادویه با عمال مخصوصه با سر[illegible] است و حول [illegible]
مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل این فن نموده بود بنابر علیه [illegible] در بیان اصول کلیه و آلات
مخصوصه این فن کوشید تا اخوان علم ممکن از بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اصول اصطلاحات این طایفه حاصل کرده و اگر [illegible]
باشند بتحصیل عامل ادراک کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف گزاف را آزموده بفریب معرکه ارباب نساط تلبیس [illegible]
خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان
حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیم** در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت **حل چهارم** در قواعد [illegible]
بعضی از ابهاد و تحمیر و تبییض و سایر تدبیرات اجزا **حل پنجم** در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه بآن متعلق است **عقد**
اول در قواعد قسمیه **عقد دویم** در قواعد [illegible] **عقد سیم** در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط
مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت **حجر** عبارة از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن داشته هر یک از
مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر
عبارت از شعر انسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد بعضی عبارت از زیبق و نزد جمعی کنایه از کبریت است و جمعی بر آنند
که مدبر منفس این دو اصل را عمل تبییض و محمر را مجرد در عمل تحمیر است و شکی نیست که هرگاه اصل بارد قایم النار و گداز شده گردد و قبول صبغ کنند
و اصل حار را دفع اشتعال و تسوید شود رافع عمل منطرفات میگردد لهذا جهة اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزائی وضع
نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده **روح** عبارتست از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوه بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از او آید مثل
احراق و تخمیص و تلیین و تصلیب و مانند آن و هرچه در آن اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و
جوهر زرنیخ و املاح و نشوب و امثال آن **جسد** عبارتست از اجزای کثیفه اجسام که قابل دفع آثار روح باشد و هر جسمیکه از اجزای ارضیه
بحد افراط رسیده در آن قابل غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرفات **نفس** عبارتست از جسمیکه بحسب لطافه و کثافه حد وسط بوده
مابه الارتباط روح و جسد تواند شده و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت **کبریت احمر** عبارتست
از اکسیر شمسیه چه در رنگ سرخ میباشد و از علامه خاصه اوست **ورق سحر الطور** موی سر انسانست **اصل بارد** زیبق است
اصل حار کبریت است و اول از انثی و ثانی را ذکر نامند **قمر** کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند **عطارد** عبارت
از زیبق است که شبیه باشد و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند **زهره** نحاس است و ثالث عبارتست از آن
شمس ذهب است و رابع کنایه از آن **مریخ** حدید است و خامس نیز گویند **مشتری** قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس
کنایه از اوست **زحل** سرب است و سابع مراد از اوست **عقاب** نوشادر است **هلم** زرنیخ است **عروس** کبریت است
املاح عبارة از اقسام نمک معدنیت و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است **نوشادر آفتابی** عبارة از نوشادر
که بآب سحق نموده در آفتاب بگذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند **ارض** عبارة از ماده کبریت که سحق و
تسقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند **حجر اسود** موی سر انسانست **صرف** نمک تلخ است **ملح** شوره است **حل**
دویم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن **تقطیر** عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بجز و علقه باشد و دستور
قرع و انبیق اما جز و علقه آنست که از پشم فتیله سستی ساخته یکطرف آن را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر در ظرف خالی [illegible]
طرف مایعات بظرف خالی مشرف باشد تا صاف آن در فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد اما دستور قرع و انبیق آنست که اجزای [illegible]
در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایه استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد نمایند شعله
نماید که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود آتش در زیر قرع افروخته یا آنکه در [illegible]
در خاکستر و ریگ نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزند در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل
حکمت مانع شکستن قرعند و از شرایط تقطیر آنست که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در اول [illegible]

و دیگر آنکه مادام که رطوبت کلی که در قرعا با کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش تند نکنند و قابله را با انبیق محکم نموده قابله را در ظرفیکه آب در آن باشد
بگذارند تا از تندی بخار نشکند و علامه انتهای تقطیر رفع بخار از انبیق است و در تقطیر مایعات حاره باید که ربع ظرف زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او
در غایه نرمی شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید کلوی قرع در دست گسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان بر دا[شت]
و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد **تصعید** از شروط او توافق قدحین است اگر لب هر دو
مساوی نباشد باید لب قدح اعلی جای لب قدح اسفل باشد و در شدت وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند کلوی شیشه بلندتر باشد
بهتر است و در استحکام دهان و بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده و دو سه زاوید قرب لب [illegible] مانند سر [illegible] تحت
قدح و آتال بر آن زواید نشیند و نقل قدح باعث نرسیدن شده و اصل از ذکر دو شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که بحد
افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ است که آتش تند دیر اشتراط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق
شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن بخلاف این ذکر کرده اند و این مهو است که حقیر بران اطلاع حاصل
نموده و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را بگشایند در انجار
حاره ان حباب [illegible] باید و شرط دیگر مبالغه در سحق ارضیت اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل آثال [illegible]
از آنست **تشویه** قسمی از آن عبارتست از تخمیص است و دسس نیز گویند مبادیکه آتش آن بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد
بلکه بقدر اشراج و طبخ باشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارتست از تعلیه است که بعد از سحق ارض و تسقیه بآبهای مخصوصه قدح تشویه را
بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط است که حراره آتش بحدی نرسد که [illegible]
دود نکند و قسمی تشویه در شوره است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارتست از تدبیر
اجزای اکسیر بحدیکه مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه و سحق بلیغ است
باتش معتدل **تکلیس** عبارتست از سهولت اجزا بتدبیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر او باتش میشود و جهات
شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند باتش تندی که چند روز مستمر باشد و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل**
عبارتست از سیلان اجزای جامده و آن در هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر در آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق
کوکرد **عقد** عبارتست از جمعیت و اتصال اجزاء آن ضد حل است و بیبوست و حراره و با بیرودة و بیبوست صورت پذیر است **تعفین**
عبارتست از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حایل
زبل نگردد و باید بعد از هر هفته بتجدید زبل کنند و نهایه او تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای او را از زبل مملو
سازند تا جای گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو جای ترتیب دهند بهتر است تا روزیکه تغییر زبل باید داد نقل بجای دیگر کنند
تا ظرف مذکور سرد نشود **قاعده حل اکاسیر** کلی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب [illegible] و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزا اکسیر را
در هاون مرجح سحق بلیغ نموده از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده بقوام عسل غلیظ شود و بر روی خاکستر آتش که گرمی خاکستر معتدل باشد و شبانه
روز باید سحق بلیغ نموده و همچون گشت نقره بر سر هر دو هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخته تا ربع اجزا از آن تسقیه شود و در تشویه و سحق خشک گردد
پس مثل غبار سائیده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را بندی به بندد و در جای تعفین چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته ده یوم تغییر زبل دهند
و علامه خوبی حل آنست که محلول شفاف بجرم مشاهده گردد و خلاف او دلالة نقصان در تدبیر اجزا خواهد داشت و یکی حل [illegible] آنست که شیشه مذکور
را در دیگ و طبقه بگذارند که تحت دیگها [illegible] سوراخها داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتها کردن در آن پنهان بوده دهان او
باز باشد و باید سرگین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود بر آن آبی بپاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل بتحت دیگ اعلی
بوده انبوبه را از نی و غیر آن ما بین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت بند و وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل بر افروزند
که پیوسته بخار آب از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند
تا مانع خروج بخار آب باشد در این صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده آنست که اجزای حار یابس از هوای بارد رطب حل میکردد
نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده
و طریق آنست که نوشادر را با تسقیه باده مخصوصه یا تنهائی سائیده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزجج منبسط کنند و در زیر زمین
سرد نمناک و سردابها گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود و روی آن از اندک [illegible] بپوشانند که [illegible] داخل نشود و در [illegible] بصورت

اندک زمانی حل میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئه کله قند بهم مستحکم بپوشند در جای تعفین یا در دیگ زبل در طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ بهم رطوبه و حرارة لطیفه در آن تاثیر تواند نمود قاعده عقد النشت که محلول را در قرع بلند کلوئی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده با آهک آب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف و بدستور آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه برب غلیظی مشاهده میگردد و چون در ظرف چینی گذاشته بجز نازکی بپوشانند و در آفتاب گذارند باندک نسیمی منعقد میگردد **حل سیم** در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت **صفة حمام ماریه** دیگ غمیقی یا کوزه نصب کرده سه پایه از چوب در آن گذاشته ظرف محلول را بر سه پایه نصب کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش زبل از سرگین و شال آن برافروزند بحدی که آن را کوشش نباید درده بخار کند و هر روز یکبار باید روزی یکدفعه سرپوش را برداشته آب گرم بقدر تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود **صفة روناس** بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوی بشکل بوته حفر کنند و از خاک سیاکی که آن عبارت از گردیست که بر در کوزه‌های داش کوزه گری می‌نشیند و بعد از تر کردن موضع مغاک بخشک آن بمالند و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند و ظرفیت و سعة مغاک باید دو چندان قدر مسبوک باشد و لب مغاک باید قدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات بروی مسبوک را با آلت آهنی جدا توان نمود و یکعدد انبوبه آهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ سر کج باین شکل در کنار مغاک مزبور نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط او مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد هم محاذی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلا فاصله هوای شدید وارد وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مزبور شود و آنچه در مغاک مذکور ریزند گداخته شود و سرسکه بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده بجهت گداختن نقره باید اولا اضافه کرده و بعد از گداز و دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را اضافه کنند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آن را بدفعات رفع نمایند و سکون مسبوک علامة پاکیست و صافی و عدم کثافة او و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامة بدی جوهر نقره دانند **صفة خلاص** آجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف از آتش منعقد کرده باشند دو جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سائیده با آب خمیر نرمی کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برد و قدری از آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را بگل حکمه مستحکم نموده مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجر پزی یا کاشی پزی بگذارند و هرگاه ناصافی بیرون آید عمل را تکرار کنند تا بحد نرمی و رنگی که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد **صفة قالب** کلس البیض چون بسرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند **تخلیص ذهب مغشوش** قرع را تا بنصف بسطبری انگشتی بگل حکمه بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا در آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف مزججی ریخته صفائح مس در او افکنند در اینوقت آنچه از نقره با او مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و هرچه از سایر متطرفات با او مخلوط باشد بتحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم** در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزا و تبییض و تحمیر بعضی از آن **صفت میاه** از آنجمله آبیست که دفع شعله کبریت میکند و غایص گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ و گل و فلی و موی سر بالسویه تقطیر کنند و بآن تسقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر و از زرنیخ از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تومور و تازه از نقطیر کنند و با مقطر آن اجزا ثلثه را مجدداً سحق نموده اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض و رب و تشمیع و جریان بدیل دانسته اند **آب دیگر** که تسقیه آن شنجرف را حل کنند و در ثقل مشتری بمرتبه اعلا از مجربات دانسته اند و از براده نحاس و براده حدید که مزجج سکه نموده زعفران ترغیب دهند و از زعفران با سرکه تقطیر کنند و چند بار بر مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتریست **آب دیگر** زاج زرد با سه چندان او سرکه تقطیر کنند و جهة تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بجهة

تشمیع معدلیست و باید مکرر بآن سحق و تسقیه نماید **آب دیگر** بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیده تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بدستور آنکه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در شعبه او سایر معادن و الحاق و ضبط در تعریف از مجربات شمرده اند و ایضا کبریت را باده وزن او آب اثل تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند اول را طلون سابع سازد و ایضا در سنج مجرب دو جزو پوست اندرون و معده مرغ از هر یک یکجزو تقطیر کنند عقد ها رب کند ایضا گوشت حلزون را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و نیم سنگ او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری معدل دانسته اند **دهن البیض** چون قلی را در سرکه حل نموده بجز و علقه صاف نموده با آتش عقد نماید و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده بازای هر عدد سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس زهره را بگیرند و در تطهیر جبا و ثقل معادن معدل و چون آب حار را با آن حل نمایند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است **آب دیگر** چون پیه انجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلول تقطیر کنند سادس را بمرتبه اول رساند و مجرب است **آب دیگر** مسمی بماء الاحمر است و در تحمیر اکاسیر مستعمل است یکدقیه زاج زرد لاری نرم سائیده با دویست درهم سرکه بسیار رشد در شیشه یا در ظرف مطین مزجج کرده بر روی آتش بسیار گذارند تا سرکه رنگین شود پس بجز علقه صاف نموده با چند درهم زنجار و چند درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم بگذارند پس بجز علقه صاف نموده استعمال کنند **آب دیگر** مسمی بماء الملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند **آب دیگر** مسمی بماء المزج تسقیه آن با ده برده وزن او زیبق مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق هبط را بآن طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید با دو جزو نوشادر و پنججزو ملح القلی و یکجزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف از آن با آتش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند **آب دیگر** مسمی بدهن لا یحترق و در تشمیع اجزا و ثبات ارواح معدل و در عمل شمسی و قمری مستعملست کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج مطین کرده حل نموده باشند یک شبانه روز در آتش زبلی گذارند یا بسرکه نم کرده و در ظرفی کنند که چون سرپوشی بپوشند فضائی از آن نماند و مصعد نشود و وصل را محکم کرده بآتش گذارند بحدیکه ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هرچه کم شده باشد نوشادر اضافه نماید و بدستور در آتش گذارند بحدیکه ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند بهتر است بعد از آن نرم سائیده بنده و مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد **تدابیر خاصه** زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را بجز و علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند **تدبیر نوشادر** جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و انچه او را محمر بند **تدبیر ثبات ملح** نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کوره کوزه گری بگذارند و ما دامیکه بوزن در آورند و نقصان در او باشد بار اعاده باید نمود علیه آتش بسیار شد کنند و علامت ثبات آنست که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد **تدبیر حل املاح** و شبوب و بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم سائیده در مثانه گاو یا رده کرده و در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم او بجهة بخار آب حل کنند **تدبیر ثبات نوشادر** پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد سائیده باتش نرم تشویه کنند و در صبح و شب سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد پس بنده حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند و در اینوقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب با ب مجرد بجز علقه طبخ دهند ثابت گردد **تدبیر تحمیر نوشادر** سفید را با مثل او از زاج زرد لاری و عشر آن زنجار مصعد کنند محمر گردد **تدبیر سیاب** زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم در دیگی باشد با آهک که در تحت او دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و باهستگی حرکت دهند تا جمیع متفرق جمع گردد پس آب بشسته با عشر آن شوره بدستور با سرکه سائیده شوره را شستن از او رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی میگردد پس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد از او بدستور با اجزای مذکوره سائیده اعاده تصعید نمایند تا سه بار مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید تا هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهة ثبات تدبیر نمایند و تمام تصعید ... جهة ... با سایر ارکان

امور قمری کافیست اما تکمیر عقید چنانست که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر
مجموع سحق بلیغ نموده با فرش نمک مکلس بدون لحاف ستار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عقید مانند شنجرف
سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعید از تیز باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود **اما تدبیر تکلیس** آنست که
بعد از تصفیه او در قرع مطین کنند و یکوزن و نیم او تیزاب فاروقی که در طریق سیم مذکور است بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود
و هرگاه زیبق از آن ظاهر بجوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دو مثقال بریزند که از جوشش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار نمود
بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات حاره مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عقید را مکلس مشاهده کنند و این امر جهة
سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوص تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهة عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت موثر دانسته و دستور آنست
که براده حدید را بعد از شستن با آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین کرده هموزن او تیزاب مذکور را بر آن ریخته بتدریج رفع دود
و جوشش او را بقطرات بول کنند بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن بآتش تند براده مزبور زعفران میشود **اما تدبیر عقد** عقید
قرار است که آب صاف اهلیمون شده بالمناصفه در مغرفه آهنی کرده یکجزو عقید را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سائیده
سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن بسر رود بادی بر آن پف کنند و بعد از شش هفت ساعت که جوشیده
باشد ته نشین شده ته نشین او را در لته ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد او را در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده چند جوش داده از آن بقدریکه
از او بپوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هرچه از توتیا با آن مخلوط شده باشد بتدریج دفع کرده و مادامی که آب نوشادر سرخ
و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجربست **عقد دیگر** فرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایة
استحکام سد وصل نموده در آتش گذارند بدستوریکه تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود میگردد و مجربست و اگر بوته آهنی
باشد انسب است خصوصا هرگاه اندرون بوته را بکل بوته اندوده باشند **عقد دیگر** پوست انار تازه و به آنرا کوبیده زعفران الحدید
را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود پس فرار مصفی را در بوته مس یا آهنی کرده از این محلول در او ریزند و سد وصل بوته نموده بآتش
نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از آنجاکه عقد زیبق فرار مثل نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند یکجزو از آن
گوگرد مکلس نموده ده جزو فرار را عقد نماید و مجرب دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه با دو چندان هردو چند مرتبه سحق
بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی زیتی الحاق نمایند فرار زنده گردد با عدم انعقاد قایم النار شود **تدبیر کبریت** اما تبییض آن بنهجی است که جزو
کبریت را با هشت جزو روغن کنجد بآتش نرم در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن سرخ گردد پس مثل کبریت نوشادر را سائیده
بدفعات بر روی آتش تسقیه بروغن شد مزبور کنند و سه بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیگر** دو جزو نوشادر را با یکجزو کبریت
سحق نموده با آب تر کرده بسحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته پس بشویند و با نوشادر
جدید اعاده عمل نمایند تا بحدیکه بر صفحه نقره دود نکند و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند غواص نمایند **طریق دیگر** شب یمانی را
سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر
محلول در بادنجان همین اثر دارد **تدبیر زرنیخ** زرنیخ ورقی براق را یکجزو با ربع او نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک غرا فیرالقدر
هموزن او در روغن کنجد با یه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه
شود و بچوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شود و زرنیخ منعقد باشد و آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد
را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود کرده دفع چربی او شود و باید نرمی آتش تسویه مراعات کنند که
که مصعد نگردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد آنگاه مثل غبار سائیده با قدح مطین و قرع
بلند گلوی مطین تصعید بآتش بسیار تند که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر آن مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد
باید با عشر او نمک سائیده بروغن کنجد با یه سرشته بدستور تسویه بآتش نرم کنند و بعد از تسویه با ملح القلی طبخ داد مکرر بشویند تا رفع نمک
شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او میشود علامت تصفیه آن دود نکردن در آتش
است و تصریح نموده اند که بتنهائی یکجزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار سنگ دو در آتش نقصان نمی پذیرد **حل پنجم** در
خواص فلزات و اعمال آن در تبعیه قرحزی بهتر از نمک تنکار نیست و بوره باعث سرعت ذوب اوست و مادهٔ هیئت باطنی است
و خالص مکلس آن با جزای مناسبه اکسیر با جرم متبدل زهره و مریخ و مشتریست و بهترین اقسام تکلیس آن آنست که براده یا ورق او را در

فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک قندرانی بسایند و در بوته بآتش زغال
سرخ کنند و هرچند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطیکه بحد ذوب نرسد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص او
که یکجزو او با سه جزو فرار مجنس با بیدن ملغمه میشود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و بآتش نرم گدازند تا رفع فرار شود متعفن
کند و مجربست و ملین غیر منطرق او که منطرق کرد اند گوشت هلیواج و سایر لحوم است که آنرا با بوره قدید کرده باشند پس غیر منطرق او را
گداخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید تیز بغایت موثر است و شمس را تیز قریب بنرمی مشتری سازد
و ملح القلی و زاج سفید و نمک رفع سواد قمر نماید هرگاه بر آن ریخته و در آن آب بجوشانند **عطارد** از خواص اوست که چون جزو کبریتی از
او رفع شود سواد مس را با زایل رساند و تبییض او بقدر جزوی از ملح جزو سابع مرتبه سواد مس آرد و تدبیر تبییض آنست که سائیده در کفچه آهنی
با روغن شیرخشت بقدریکه چهار انگشت بر روی یا بسته بریزند و بجوشانند تا روغن با تمامه بسوزد پس آتش تند کرده دهنیه را با تمام بسوزانند
و مانند خاک سیاه گردد پس با آب نمک گرم بشویند بعد از رفع دهنیه بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یکشبانه روز در تون
یا در آتش شبیه با او بگذارند پس با آب گرم بشویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن بآتش خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند و کشته
و یکشبانه روز در آتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه گری و یا در آتش شبیه با او که شدید باشد
گذارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجربات آنست که جزوی سی جزو اول را برابع رساند و تکمیر او با الاحمر بدستوریست که عطارد مبیض
را با آن هر دفعه بقدر تبییض تسقیه بر روی آتش نرمی کنند تا خشک شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین یکشبانه روز مثل آتش تون تشویه نمایند
تا ده دوازده مرتبه و چون نمک او غنابی تیره گردد علامت کمال اوست **زهره** کل ترشی و مجموع قوابض مانند سرکه و سماق منقی زهره آنند
و رفع حمره او میکنند بعد از اینکه صفایح آنرا تافته مکرر در آن اندازند رفع سواد حمره او بالکلیه گردد و چون شب یمانی و نمک اندرانی و
نوشادر را بالسویه در پنج مثل او سرکه شد حل کنند و زهره را تا چهار بار گداخته در آن ریزند صفایح او را تافته مکرر در آن فرو برند بحدیکه
دیگر سرکه سیاه نشود و کمال شعبه اوست و چون با بعر کردکان او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده بر آن بمالند منفعت اوست و تخم بادنجان
باعث سرعت ذوب آب و شوره رافع مخلطات اوست و چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و بدستور آب غالیس که در طبرستان بهم میرسد
و آب قنا، اشجار جهة شعبه جمیع معادن بغایت موثر است و تبییض آنست و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی سائیده در سرکه حل نماید
و زهره مذاب یا صفایح او را تافته در آن اندازند در ازاله سرخی آن مجرب دانسته اند و چون نحاس مذاب را تطعیم بقلقل کنند سفید گردد
و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره مفید است و آب خربوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد ذوب
کننده صفایح است **شمس** چون از عقاب جزوی و از ملح ده جزو فرش و لحاف صفایح بسیار رقیق او نموده صفایح را بر زرد هم چیده
بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار و زیاده بر آن تکرار عمل نمایند یکی بر دو از قمر زرد و هرچند تکرار
کنند تا پنجاه و شصت مرتبه در هر مرتبه افزاید تا بمرتبه عظمی رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون سرب را با آتش شمع بسوزانند که
سرخ شود و از اسقیه آب زاج دلفرادن کنند و بر صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربترین تصریح نموده اند که یکجزو
براده شمس را چون با سه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر کنند مکلس گردد و بهترین آنچه او را بمرتبه رفیع رساند تسقیه و تشویه اوست با زاج و شوره
هر یک دو جزو و شب و ملح الخمر یک جزوی که با آب مورد و قلی بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تسقیه و تشویه و دمس یکشبانه روزه در آتش
شرطست و نخاله گندم بالخاصیه حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست **مریخ** چون بر صفایح رقیق یا براده او ریج الفار
یا علم مرقشیشا پاشیده بگذارند یا براده او را با ملح القلی یا زرنیخین یا ریج بسایند قریب الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته
در حین گداز بلیله زرد و زند الحجر و پوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیر با آب بقله الحمقاء طفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد
و بدستور چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته آن زنند تا مس از آن دفع گردد در نرمی قریب بمشتری شود و گویند مریخ را با طلق مشتر
و طاهر شمس است و صبغ آنرا از شمس قویتر دانسته اند و چون زعفران او با آبهای شد حل شود و عقد کنند اول را رنگ برابع دهد
و چون یکجزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل با او ذوب نمایند و بر و بس برند مریخ سرخ نماید و چون زعفران او را با آب
دار شنجار و شنجرف و سریج و روغن تخم مرغ و زیت الشعر و نوشادر سحق و تسقیه و تشویه نمایند متشمع گردد و چون زجاج و نوشادر را بالسویه
با روغن زیتون سرشته در حین ذوب یکجزو در آن دهند سواد او بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند دوازده مرتبه
تسقیه شنجرف معلوم کنند متشمع گردد و یکی بر بیست از اول برود و گویند چون با آب معصور پوست انار بسایند او را حل میکنند

بشرطیکه مدتی در آفتاب گذارند و چون محلول او عقد قرار نماید از طیران باز دارد و ثابت کرداند **مشتری** مبیض و منقی او نمک و نوشادر است
و دارچینی و بوره است که بالسویه در آب حل کرده مذاب او مکرر در او ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و بدستور دوغ بارزیره منقی اوست
و بدستور طلق مطهر اوست و چون با اعمال مخصوصه با آن بگدازند و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند و بدستور به چه نرم باشد
صلب کنند و مرقشیشای ذهبی مبیض و رافع صریر و سواد و نرمی اوست فافهم مدبر چون صفایح او را در دیگ سفال مانند او چیده بلح ثابت
و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند بنحوی که آن ظرف مملو گردد و سر کوش را استحکام نموده یکشبانه روز در آتش سیاه رنگ
بگدازند و در اینوقت بی سواد و بی صریر و دیر گداز گردد و چون سه جزو براده حدید را با یکجزو زرنیخ سائیده بگدازند و سیاهی او را زایل کنند و
یکجزو از او با دو جزو مشتری مدبر مذکور بگدازند در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند **زحل** منقیات او همینها او مانند مشتری است و چون هفت
بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون نشادر را سه روز با سفیده تخم مرغ سحق متواتر کرده تنها و زحل گداخته مکرر بر آن
طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و بدستور یکجزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم کند و بدستور هر گاه عقار با مکرر بر او طرح کنند
بغایت سفید شده و با مساوات او قمر آمیزش کنند و مجرب دانسته‌اند اما تکمیر او چنانست که ده جزو خالص منقای او را با مثل او در سبخت در بوته
فرش و لحاف نموده بگدازند و سه بار تجدید فرش و لحاف بدستور بوزن او نموده ذوب نمایند و چون محمر مذکور را در دیاس بجزو دوزن آن
نمرد هندی صنع رابع دهد **طلق محلول** او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل در روغن تازه گاو بالسویه
بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته با آتش تند بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل بزردی و صاف مثل مینا و چون او را با مثل او زیبق ذائب عبارت
از جوهر اوست بگدازند یکجزو او بر پنجاه جزو مشتری منقی رود و هر گاه محلول او را در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن چندان
بگذارند که مانند سفیدآب گردد پس سائیده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه روز در تنور خبازی بیاویزند محلول مذکور شبیه شیر
و صافتر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را بکافور مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول بالسویه
سه بار تصعید کنند منبک گردد و سادس را با اول ملحق سازد **عقد اوّل** در قواعد مشتری مجربین تصریح نموده‌اند که اکاسیر مبیض منیع
مخصوص قمر است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و فرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان آنست که بعد از تساوی
وزن هر یک مجموع را با آبهای مخصوصه تسقیه و تشویه بحدی نمایند که متشمع گردد پس متشمع را حل و عقد نمایند هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح دهی
افزاید و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از الجمله سه جزو عبید مصعد و یکجزو قمر مکلس و یکجزو جوهر علم را باید با یکجزو دهن الحجر تا سه ساعت
در ظرف تشویه بسایند و یکساعت تشویه با آتش بسیار نرم نمود و چون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند و باعث احتراق او نشود و دود
نکند و بعد از خشکی و سردی و باز یکجزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد دود نکند کمال
اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسویه است پس بحل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سائیده مشتری منقی گداخته
یکجزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد ده جزو باید در حین تشویه بلا فاصله بر هم زند تا در تشویه تمام اجزا انسدادی داشته باشد
باعث تشویه و تسقیه بعضی اجزاء دون بعضی نگردد **طریق دیگر** ده جزو ریح را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس هشت جزو
عبید را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده اضافه نموده و با سرکه بسیار تند بسایند تا یکی گردد و با آتش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی
کرده و بظرف مس صیقلی پوشیده شده وصل در غایت مبالغه نموده در آتش زبل گوسفند و گاو و تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش مرتبه
تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست و معقود مزبور یکی بر نه از زهره منقی رود و چون بار دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه
کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروح او روبی شود و اگر از عبید ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس ترتیب دهند یک بر سی
جزو طرح شود **ایضاً** کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض منقی و مشتری منقی است جزوی بر پنج جزو **طریق
زاد المسافرین** مشتری مطهر را با عبید بالسویه ملغمه نمایند و نیم اوقیه ریح و نیم اوقیه شوره سحق بلیغ کرده با بیاض البیض سرشته
و بند قها ریخته در هند خشک کنند و زهره منقی را گداخته برای هر پنج جزو مذاب یکجزو بندقه اضافه نموده با چوبی بر هم زنند و در ریخته بر زیند
عقد دویم در قواعد شمسیه شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق با بار الاحمر و سایر میاه محمر تسقیه و تشویه
کنند تا یکوزن او سیر و حل و عقد کنند و یکجزو بر صد جزو قمر طرح کنند **قاعده دیگر** شنجرف هندی را معلوم با آبهای که از زعفران
الحدید و سایر اجزاء تقطیر کرده باشند بدستور تسقیه و تشویه نمایند تا متشمع گردد یکی بر صد از قمر طرح نمایند **قاعده دیگر** حجر اسود مغسول
مجفف متوفر را بقدر رطلی و زیاده از آن بگدازند در تیزاب ... یا در تقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر دیگر از آن که او را فرو گیرد

با آب نمک

تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نمایند کم

طبع سیاه

نحاس

وحل کنند باید کرد و حجر مستعمل کرد و پس بوزن حجر کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و امثال آن حل کرده تقطیر کنند و نوشادر که در انبیق
جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را بستانند با قدر ثلث از مقطر مذکور با آتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر او را با نوشادر انبیق سائیده بعد از آن در ظرف
تشویه آب را قطره قطره تعلیم او کنند بهتر است و در ظرف مسدود منعقد نخشب در آتش بسیار نرم گذارند و باز بدستور اعاده حل کنند تا شنجرف
متشمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از مشتری و دویست از زحل و مشتری طرح میرود **عمل دیگر** عبید عبید مصعد را در عرق آهنی در آتش
بگذارند و چون خواهد متفرق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن ریزند تجدید کنند او را بجوشانند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه بخاک سرخی شود و از آن متوفی
بر صد از قمر بنحاس یا از زیر طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هر گاه حل و عقد و هفتم به زر
تصریح نموده‌اند یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد ششم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه **عمل مروارید** مروارید با صدف سفید صاف را بعد از
شستن کوبیده در شیشه کرده البیمو یا آب ترنج صاف بقدر یکه او را بپوشاند اضافه نموده چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نم دار
بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد و فرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه نموده دست کش حریر در دست کرده بر
روی حریر در کف دست مدور کنند و باید دست خالی باد نزنند و با میل نقره بسیار باریک یا موی نوک که بسیار چرب کرده باشند در حین
رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه هزار عدد چنبه دانه در کیسه کرده و آنها که خشک شده را تمام روز در بید
بالند تا جلائی بر دارد پس هر عدد را بخمیر آرد میده گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از یکروز و ساعت مرغ را بد واند تا خسته گردد و ذبح نمایند در تنور
بریان کرد، حوصله آنرا شکافته دانه را بیرون آورند و اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از جهاز کرده گذشته در تنور بریان کنند
و دانه را اخراج نمایند بغایه خوب است و اگر مروارید محلول را با سریشم پنیر چهابسازند بعد از خشکی او منقب نیز سوراخ میتوان کرد با سنباده جلا داد
عمل جلای لؤلؤ چون مروارید زرد شود یا صاف نباشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید
محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار **عمل شاه دانه حدسی** شاه دانه سفید و غیر احمر آنرا با قدری دم الاخوین مثل غبار سائیده با سریشم
پنیر سرشته بقالب شبیه عدس دانها بسازند و از نکتها ماست **عمل دانهای رنگین** صدف یا مهره که فتحی از طلق و نشت باید سائیده و
وجهه سبزی زنگار مصفی و جهه سرخی شنجرف و بجهه زردی زرنیخ و بجهه سایر الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف معمول نمود و چندان سحق
باید کرد که در صلابت خشک شود پس با سریشم پنیر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد
با چرخ هموار کرده بر دهن زیتون چرب نمایند و با چنبه دانه یکیسه کرده و سه روز بمالند تا جلا گیرد **عمل رنگ احجار** مثل یاقوت و
احجاریکه فی الجمله تاب آتش داشته باشند قلیل زاج سفید زاج زرد سخاله فولاد و دم الاخوین پوست پیاز سحق بالسویه با سرکه و بول اطفال
یکروز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود محلول شبیه بخون گردد پس
یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده آب مذکور غشته در آتش گذارند تا حل شود و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان
آتش دهند تا رنگ گیرد و دستور نوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت ۶۶ بالسویه سائیده با سرکه سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق بنویسند
یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده با سرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نشود
سبک و رنگ کردن استخوان عاج و امثال از آن در ماست ترش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود پس بیرون
آورده سه روز در رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی بخواهند ده دوازده یوم هر روز اضافه شیر در ماست کنند و اگر زرد مطلب باشد
هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح با آتش باعث بجوشانند نجات صحیح گردد
و از مجربات است **عمل ذهب فرعونی** که در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر صلاح او خواهند نمود دل
اوست براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوته گذارند و چون نزدیک بذوب
رسد بقدر نه مثل آن نحاس اضافه کرده بگدازند **عمل برنج دمشقی** و او را رومی نیز گویند زنگین تر از برنجهاست و شبیه بذهب میباشد
مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر ده یک ریز کند سه ربع او روی توتیا را نرم سائیده با شیره موی سرشته قرصی ساخته بر دو
سفال آب ندیده که نهاده آتش در زیر آن کنند تا سوخته سیاه و صلب گردد پس بار دیگر سائیده با ملح اندرانی زاج سحوق آمیخته زیر آن
مس را با آن تلحیف نموده با آتش بسیار تند گذارند **عمل تذهیب** که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق ذهب را بمقراض
ریزه کرده با سه مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را تمرهندی مالیده چرک او را زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم
کرده ملغمه را با آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی گذارند تا رفع سیماب شود در رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه محرور روی توتیا را

زاج سیاه

وجهت سبزی در هر صد و پنجاه و هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند تا آنکه کثرا تا چهل یوم و باید در ظرف گذارند و اگر سرخ خواهند ... ده روز در شیر بجوشانند تا نرم شود

با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده بآتش رفع سیماب نمایند نایب مناب قطلیه ذهب است پس اگر اعدا [illegible]
قطلیه بلغه ذهب کنند بسیار رنگین میشود و چون یکجزو نقره قشاطه و خالص آنرا در سه جزو عبد بالند حل شود و بدستور مطلا مفضض کنند عمل
زرافشان که محتاج بالآت نباشد باید سطح آهن و امثال آنرا صیقلی کرد باین اسم که مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکشند بعد
از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزاء در آن نفوذ کند پس جلاء دهند و از اسرار مجربه است ورق طلا و زنگار زعفران الحدید بالسویه سحق بلیغ نموده
با آب صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته بکار برند **عمل نقاشی** طلق محلوب را با نمک مثل غبار سائیده بغسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب
صمغ عربی حل نموده نقاشی بآن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلولست و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب تذهیب بورق طلاست
و با زنگار زمردی و با اصفر فستقی میشود **عمل مداد کتابت** چون پنج و سه را مهرا آنچه با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است
بدل شنجرف که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است اشنان سبز را کوبیده یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لک اضافه نموده با آتش
نرم بجوشانند تا دردو صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی بهم رساند پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال
کنند **تدبیر آهن** یا باکه مانند آهن یا با آهن ربا به آهنی را در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفای او با آب کنند **حفظ**
الآلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد باید قلعی را چرب کرده تا زنگ بهم رساند و از آن روغن و چربی زنگ گرفته بالآت حدید هرگاه
بمالند دیگر زنگ نمیگیرد **خاتمه** در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن **قلم هندی** یقع بکی

جلش ومت هنث وسخ ذعیذ جفض طصیظ قلم هندی

که از احاد بخط نمیرسد و عشرات متصل بخط میشود و مآت از خط میگذرد و الوف بعد از گذشتن از خط ذیلی میگذارد

آحاد ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ عشرات ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ مآت ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ الوف [illegible]

قلم یونانی پنج قسم است و اختلاف حروف در تحت هر یک بترتیب حروف نوشته میشود بدینگونه و بالله التوفیق

حروف	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
قسم اول	لا	[illegible]	حبا	[illegible]	۲۱	طه	[illegible]	ی	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم سوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم چهارم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم پنجم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حروف	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	لا	ی
قسم اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۵	۵	۱۲	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم دوم	۸	۹	۲	و	۶	[illegible]	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]	[illegible]
قسم سوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم چهارم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم پنجم	[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قلم یونانی دو قسم	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
قسم اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تتمه حروف	ض	ط	ظ	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	لا	ی
تتمه قسم اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حروف	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
قسم دوم	۳	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقلم رابع مصحف الشمس نوشته شده
قلم پنجم بقلم البطری معروف و کتاب طلسمات بآن قلم نوشته شده

بقیه حروف	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	لا	ی
تتمه قسم دوم	[illegible]	لا	۲	[illegible]	هه	[illegible]	حا	۴	سد	[illegible]	[illegible]	۵	ه		ح

قلم عبرانی شش قسم است براین ترتیب قلم عبرانی قدیم بدین طریق است والعلم عندالله تعالی

حروف	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
قسم اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]	[illegible]	ع	ط	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	[illegible]
قسم دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]	[illegible]
قسم سوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم چهارم	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	۳	۴	۴	[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قسم پنجم	۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴	[illegible]	۵	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]
قسم ششم	۷	[illegible]	۱	۱۱۱	[illegible]	۵	۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۵	۵	۵	۹	[illegible]

بقیه حروف	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	لا	ی	
تتمه قسم اول	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸		[illegible]	لا	[illegible]	ندارد
تتمه قسم دوم	سو	عد	الا	ح		لا	م	۳	دم	[illegible]	[illegible]	۵	لو	لا	ندارد
تتمه قسم سوم	[illegible]	لا	[illegible]	هـ	مد	[illegible]	۷	۷	[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]	ندارد
تتمه قسم چهارم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	۵	ط	۵	۵	۱	۲	[illegible]			ل	ندارد
تتمه قسم پنجم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹	[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	ندارد
تتمه قسم ششم	۹	ع	ح	ه	[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۵	[illegible]	ندارد

قلم سریانی دو قسم	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
قسم اول	ع	۳	[illegible]	[illegible]	ط	ط	[illegible]	۷	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	ط
قسم دوم	ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	ط	[illegible]	۷	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	ط
بقیه حروف	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	لا	ی	ندارد
تتمه قسم اول	ه	ه	۵	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد
تتمه قسم دوم	ه	ه	۵	۵	[illegible]	م	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد

[illegible]	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
	[illegible]	[illegible]	معی	مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	سو
تتمه حروف	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	ی
	۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹	۹	[illegible]	ال

[illegible]	ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو	[illegible]	[illegible]	له	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	لا	ی
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لحو	لحو	محه	هر	[illegible]	[illegible]	دو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسمی دیگر از قلم بترتیب حروف تهجی بدینگونه است

و	ه	[illegible]	و	و	هو	د	[illegible]	۵	له	[illegible]	لا	[illegible]	مه
سهو	[illegible]	منها	[illegible]	لح	[illegible]	و	له	محه	الآخر				

قلم دیگر از احجار که موافق قسمی از قلم رومی است بدینگونه نوشته میشود

خاتمه در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آنست

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
مے	[illegible]	۲	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو	ما	ے	۲	ماله	هو	سے	اد
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

قسم شانزدهم و اصحاب السیمیا

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
د	[illegible]	۳	سر	۸	[illegible]	الحد	۲	[illegible]	[illegible]	ط	محد	۲۲	[illegible]	[illegible]
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	۳	محر	[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]	[illegible]	

قسم فرنگی بترتیب ابجد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ى	ك	ل	م	ن	س
لو	ط	ے	ما	۲	لا	۲	۵	ط	ا	ما	ما	[illegible]	۲۳	م
ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
۹	د	[illegible]	۸	[illegible]	د	ما	لیا	لل	دا	[illegible]	سعد	[illegible]		

قسم ترقول

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
لا	[illegible]	[illegible]	دد	ه	لا	ت	ط	[illegible]	[illegible]	۵	لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
[illegible]	مج	صم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۵	۵	[illegible]	[illegible]		

قسم مهوی

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
و	ز	ذ	ج	ث	ت	ط	ش	ر	ت	د	ب	ع	خ	ه	غ
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
ح	ى	س	ض	ل	ن	ع	ف	ر	ك	ص	ا		ط	

قسم دیگر بحروف ابجد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ى	ك	ل	م	ن	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	م	م	م	
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	
۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

قسم دیگر بحساب جمل

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
۸	[illegible]	م	۳	۲	۸	۲	۲	۲	۷	۲	م	۱۱۱	۷	۲۱
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
۸	[illegible]	الا	[illegible]	ما	له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲	

قسم حلزونی

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
ع	ح	س	ج	غ	د	و	ب	ث	ش	ف	ت	ى	ح	ز
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
ا	ل	[illegible]	ه	م	ض	ق	ط							

قسم فلقطیر با بلی جهت حل عقود مجرب دانسته اند بترتیب حروف تهجی

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
[illegible]	وه	[illegible]	دعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هو	[illegible]
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
ممد	[illegible]	[illegible]	دعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

قسم فلقطیری دیگر بترتیب حروف تهجی نوشته میشود

خاتمه در خطوط مرموزه واقسام مشهوره آنست

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
[illegible]	دهه	فقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	ندارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد

قسم فلقطیر کاری صورتی دیگر

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو	[illegible]	[illegible]	مو	ه	صه	معد	[illegible]	اهد	[illegible]	[illegible]	مو
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	ندارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مهد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد

قسم کاری بترتیب ابجد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ى	ك	ل	م	ن
[illegible]	ما	و	ماه	[illegible]	[illegible]	۲۵	[illegible]	لیا	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسم صیغی بترتیب ابجد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ى	ك	ل	م	ن
ط	[illegible]	[illegible]	عو	[illegible]		۸۱۱	[illegible]		[illegible]	[illegible]	لا	۵	۱۱۱
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
ع	[illegible]	طع	[illegible]	م	۸	[illegible]	۸	۳	۸	۲۱	[illegible]	[illegible]	ع

قسمی که جابر بن حیان کتاب راحه را نوشته بدستور حروف تهجی

قسم جابر بن حیان

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
×	۹	[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	۷	۶	۹	۲	۲	[illegible]
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	ندارد									ندارد

قسم خط معروف بنعمانی بترتیب حروف

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	ماا	[illegible]	[illegible]	۸
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
م	۲	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

قلم ارغانونی بترتیب حروف

سعو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسم معروف بمعقلی بترتیب حروف

ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]	ى	[illegible]
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	و	ه	لا	ى	
۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

قسم معروف بنحلی بترتیب حروف

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قلم رومی بترتیب ابجد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد	ندارد

قلم مشجر و دیسقوریدوس بترتیب حروف تهجی

مشجر س	۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دیسقوریدوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قلم سیاقی بترتیب حروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلم سریانی بترتیب حروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد

قلم العقول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بترتیب حروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد			
قلم الصابئه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بترتیب ابجد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلم داوودی بترتیب حروف اکثر باین خط نوشته میشود														
قلم داوودی	[illegible]	صح	ما	ث	[illegible]	[illegible]	فه	ید	صو	فه	فه	ما	[illegible]	مهر
	[illegible]	عمد	[illegible]	ما	[illegible]	[illegible]	ها	وا	به	نا	مج	اك	ندارد	
قلم سیاقی	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بترتیب ابجد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلم جعفری	٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بترتیب حروف	صحه	صحنه	عو	عنو	[illegible]	[illegible]	لاما	ماه	الله	[illegible]	لاه	به	صح	[illegible]
قلم الاسرار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بترتیب حروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ندارد	
و در نسخه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هکذا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٥	ندارد	
قلم حمیری	الی	٣	٢	ط	٥م	[illegible]	٨	٧	دا	٨	سم	سو	عوا	امه
بترتیب حروف	بو	[illegible]	له	وه	ی	مع	لیح	عط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ی	ندارد

قلم مشجر که سروک نامند بحساب ابجد آنچه مطروح است خطوط از یکی بعد و هر کلمه ابجد میکشند و آنچه مطلوبست خطوط جانب یسار و اخر آن

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قلم دیگر از سروک: غضنفر طبیشد ذسواخ طلحه کصدقت معجث که بجای کلمات ابجد کلمات را حساب کنند

بسم الله العزیز بر نکته سنجان دقیقه شناس مکشوف میدارد که برای تصحیح خطوط مرموزه اینکتاب نسخ عدیده از منطبعه و مکتوبه بدست آوردیم و اغلب را مخالف هم یافتیم و احدی که بکلی صحیح و مربوط باشد و بقول او اعتمادی باشد نیافتیم لهذا رجاء واثق آنکه اگر خلافی در آن ببینند بدین عذر موجه زبان ملامت فرو بندند و نکوهش دیگران نپسندند و اگر توانند در صدد اصلاح آن برآیند و پاداش آن از ایزد منان طلب نمایند والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر بیست و چهار باب و دستورات

در بیان اعمالی که متعلق است باودیه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر یک علت و مرضی را بدوای مفرد مداوا نمیتوان نمود بنا بر این موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرده و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا اوست و بسبب کثرت اجزا بسیار میباشد مثل ادخال جزئی که بدرقه دوای مقصود باشد یا مصلح گردد یا معاون شود یا تقویه و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از ما یحتاج الیه از دفع کراهت طبع و حفظ قوت کیفیته و اختلاف کیفیت استعمال او باید در مرکبات اجزائیکه اصل و عمده و از کبار ادویه باشد حذف نکند مثل قرص افعی که از تریاق کبیر و هر چه مقصود از آن باشد داخل نمایند مثل بلادر که معتمد قرص افعی و کبار ادویه تریاق است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و سنی و عادتی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوه اند و بعضی چند فعل دوای شدید القوه و بعضی کثیر المنفعه و با منفعت خاص اند مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعه که زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی مضعف قوه ادویه نافعه اند پس در ترکیب شرط است که از کثیر المنفعه و شریف و از ضعیف القوه و کثیر المنفعه قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعه کمتر و از آنچه در منافع منفرد بود و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوه دوا نفع را ضعیف کنند بقدر ضرورت و از دوای قوی کثیر المنفعه و از ضعیف قلیل المنفعه قدر متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هر گاه عضو بعید شد از دوای کثیر المنفعه شریفه ضعیف القوه قدر را زیاده باید کرد و هر گاه

عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منفعت قوی القوه باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد اقسام مزاج مرکبات آنست که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل اجزا را مقیاس نموده باقی را بر همین عدد ادویه که مقدار شربت عدد هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و خشک است و کندر که در سیم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است و هر گاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت حاره بارده رطبه یابسه
زنجبیل کندر بنفشه اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه اجزاء
حاره یابسه بارده رطبه بارده رطبه پس چون اقل که اجزا بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو از حاره پنج جزو از خامسه و پنج جزو از یابسه باقی میماند و چون پنج را به مقیاس عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود و همچنین الی ما بقیس اما طریق دانستن قدر شربت مرکبات آنستکه بعد از تحقیق وزن و عدد شربات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ نمایم که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع او سی درهم باشد و عدد شربات مفردات ده جزو چون واحد را نسبت بده که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که او سه درهم است و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درهم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات باب دویم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بآن متعلق است باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و لگادات و نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات و لخالخ باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و بسترد و آنچه بآن متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و گلگونه و مسمنات بدن و مهزلات باب هیجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش و خیلان و قلع آثار جلد باب نوزدهم در منعظات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص بزنان و مسوحات و صنعت باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار حکمای اعاظم متقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه معمول نجهند که بلغه ایشان رسایین نامند و آنچه بدان مناسبت باب بیست و دویم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چارپایان است از کتب بیطره نقل شده باب بیست و سیم در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه بآن متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طوری که برزوه نامند باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تریاقات دویم در ایارجات سیم در جوارشات چهارم در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهل پنجم در مفرحات فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و از آن تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند اندرو ماخس قدیم تالیف کرده و بعد از هزار صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای او بهفتاد رسید بغیر اقراص و جالینوس ده جزو را کم نموده آن حب الغار و شیح جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و وج کبر است شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل نمودن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار و قرص اوزان او که صحیح ترین نسخهاست مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و وج کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو نموده و بجای شراب عرق مخلصه و بجای عسل حاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی بهجت که از نسخه آن مبرور مغفور ظاهر میشود و تریاق کبیر تا سی سال قوی الحرارتست مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود

و اگر بعد از هفت سال که مقام سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر و باید حب و حابص مس طرف انکند وان منفتح سدد و مدر حیض و بول
و شیر و عرق و فاد زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و
طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش بجهه هر امری مذکور میشود **صفت آن** قرص اشقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص اند
روخون فلفل اسود افیون از هر یک ۲۴ مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوس آسمانجونی غاریقون رب
سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بیطافلن فودنج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض
دار فلفل مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراساليون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک ۶ مثقال لبنی بزر کرفس سیساليوس
حرف نانخواه کمادریوس کافیوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی جنطیانا رازیانج طین مختوم قلقدیس محرق حماما وج
حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون سوفواقیا سکبینج هر یک ۴ دوقو قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند
طویل و جند بیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان نه دوای دیگر که نسخه اندروماخس نیست بموجبیست که مذکور شد و عدد اجزای
اقراص مفصلا میشود اما طریق ساختن آنست که هرچه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده منقی نمایند که غبار او بیرون برود از
پرویزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک را بوزن در آورند و هرچه صموغ و ربوب و عصارات است نیکوب کرده
سه شبانه روز در شراب جمهوری یا عسل مثلث بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در دیگ
ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصاره تازه باشد و محتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل
کنند و باید هر یک از ادویه تازه مخصوص آن باشد و دو وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویه مثلث یا شراب
جمهوری یا مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل بریزند و بعد از آن محلول را
معجون سازی بر روغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر هم زده بگذارند و روی آنرا بپارچه نازکی
بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند بعد از چهار روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدریکه محل تنفس بخار
باشد و بعد از هر یکماه سرپوش بردارند و بگذارند تا تدبیر او بشود و روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان او چنانست که شخص دوای
مسهل مثل محموده را در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوبست و بدستور حیوانات یابس
المزاج را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی آنرا بگزد زهر در او اثر نکند و بدستور خروسی یا حیوانی دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق
بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور اگر ابه خون منجمد نماید و بدستور چون در دهن مار گذارند او را بکشد **اما** طریق استعمال و قدر شربتش
تا سی سال از اول در مداوای سموم از یک نخود تا یک مثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یکمثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوه
و ضعف سموم و مادام که از سی سال نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهة جذام و برص
و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم و غم بعد از تنقیه با ماء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز با
سعوط نمایند و طلا کنند و جهة اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا با مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و امثال آن و طلا و جهة گزیدن
افعی از یکمثقال تا دو مثقال با شراب مطبوخ و جهة دوای سمی مثل افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال تا یکمثقال با یک اوقیه سرکه
و جهة گزیدن سگ دیوانه و امثال آن یکمثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری و جهة گزیدن عقرب نیم درهم با شراب و جند بیدستر و جهة گزیدن
زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهة سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمسه با عسل و جهة نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب زیره
جهة جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج آب و جهة لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم و جهة مثانه با قدری مقل ازرق و جهة
قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهة استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر
یکدانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یکمثقال و جهة نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهة قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب بیان
و آب به و جهة سنگ مثانه و گرده چهار دانگ با طبیخ کرفس و جهة اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهة نیکوئی رنگ
رخسار بقدر یک باقلا با طبیخ افسنتین و جهة سپرز یک باقلا با سکنجبین و جهة کرم معده تا نیم مثقال با عسل و بجهة هر یک از امراض بارده عموما
با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند **مثرودیطوس** اندروماخس گوید که مؤلف آن اقلیمونست بجهة پادشاه رومیه که مسمی
باین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار متقدم تر است و در رفع سموم نایب مناب تریاق فاروق است و در رفع علل
بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد

و تحریک باه اقوی از اوست و بحرارت او نیست و قوه او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن او و استعمال و قدر شربتش مثل تریاق
اکبر است **صفت آن** که موافق نسخه قدماست و حنین بهتر از سایر نسخها میداند و آثار غریب از او مشاهده نمود مر صاف زعفران
غاریقون زنجبیل دارچینی ملک البطم کثیرا از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط
شیرین بیساليوس کمافیطوس فنرانیج دار فلفل عصاره لحیة التیس جند جاوشیر ساذج میعه سائله هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل
سیاه و سفید سورنجان جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص قرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال
تخم سداب شش مثقال اشق از دیر مصطکی صمغ عربی فطراساليون قردمانا افیون رازیانه کاسرخ بنفشه مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال اقاقیا
ناف سقنقور هیوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم انیسون وج فوفل سکبینج اسارون از هر یک سه مثقال صموغ را در شراب یا سرکه یا در
مثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل بسرشند و قدر مثلث بقدری باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی رودبار بوزن او یا سمکه
صیدا کنند و حنین قرص افعی را بهتر میداند و بدستور تریاق بستر را بعد از شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و عود و روغن او مفقود باشد
بموزن او حب الغار و بدل عود بموزن او زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده و نعناع مؤلفه
نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد مر صافی کثیرا زعفران زرد
دارچینی از هر یک ده درهم سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان و صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس بیساليوس دار فلفل
جند عصاره هیوفسطیداس که لحیة التیس است میعه یابسه جاوشیر ساذج هندی از هر یک هشت درم سلیخه ناردین فلفل سیاه و سفید اکلیل
الملک جعده ثوم بری دوقو تخم جزر بری روغن بلسان فرفیون مقل از هر یک شش اشق تخم کرفس جبلی مصطکی فطراساليون افیون رازیانه
گل سرخ جنطیانا مشکطرامشیع تخم درم **صفت تریاق الافاعی** که رفع سمیت هوام میکند و اطبای ملطیلی سابق اجماع نموده اند
که هر که در دریا یا بعضی ادویه بقدر نیم مثقال با گلاب یا شراب و قائم مقام آن تناول نماید رفع اذیت و باد تب دوائی میکند و لعاب مجرب
دانسته اند و از جالینوس منقول است که در سال وبائی آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مر صافی زعفران از هر یک یکجزو
تریاق اربعه اول ترکیبی است در تریاقات در سیم گرم و در دویم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات
و آنچه از جهة برودت محتبس شده باشد و تریاق سم ارو عقرب و مورث صداع و دمعه و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش یکمثقال و قوتش تا
دو سال باقیست و بدلش نصف وزنش مثرودیطوس **صفت آن** حب جنطیانا حب الغار مر صافی زراوند طویل بالسویه عسل سه وزن ادویه
تریاق معروف بکشف الهموم منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت و قوتش تا پنج سال باقیست و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال
منقی دماغ و باد زهر سموم و مقوی باه و جهة جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهة لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر
بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهة ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب
کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهة استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهة بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهة
مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهة سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهة مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و جهة برص و بهق
با عسل بنوشند و طلای او در امراض مذکوره و جهة اورام نافع است **صفت آن** پوست ترنج و تخم و برگ او از هر یک ده مثقال حب الغار
جنطیانا سنبل الطیب مریافلن از هر یک هفت مثقال درونج عقربی آطریلال بهمن سرخ و سفید و انیسون از هر یک سه مثقال زمرد
کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست و شش مثقال
گلاب بسایند و پادزهر را در او حل نمایند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج در او بریزند و سر او را محکم کرده در حمام
بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و فادزهر محلول مخلوط سازند سه وزن ادویه عسل بقوام آورده با آتش نرمی بگذارند
و محلول را کم کم در او ریخته بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که بجوش نیاید
و اگر پادزهر معدنی بهم نرسد پادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند **تریاق ابو ماهر** در معاجین مذکور است **فصل دویم**
در ایارجات ایارج لوغاذیا از تالیف فیلغریوس است و بلغت یونانی بمعنی دوای الهی مراد از او مسهل است که بمشیت
الله تعالی غوص او در عروق میشود و منقیه خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش با او نرسد و با عسل سرشته شود و قوتش
تا چهار سال باقی است و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در او بسفایج و زوفا و افتیمون و حنظله و کابلی و گل گاوزبان
و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانده و یکدرهم نمک نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهة جذام و برص و بهق

وجنون و داء الثعلب و داء الحیة و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج
و رعشه و لقوه و وجع کلی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محترق و لزج و مواد بلغمی و رفع سودا مفید است
و آنچه ببرخی در تحت هر یک نوشته شده است موافق نسخه کامل و بهترین نسخهاست و حب الغار ندارد **صفة آن** شحم حنظل و غاریقون
اشق غریقون سیاه سقمونیا هیوفاریقون از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کمافیطوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال
دارفلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند قطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره افسنتین حب الغار از هر یک ده مثقال لوف ترنجی فرفیون ساذج اقلیطی منتوی جعده
مرصافی سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حاماجا اشنا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند **ایارج ثیادریطوس**
اکبر قبل از زمان جالینوس تألیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر و قوی‌تر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار
مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهل نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه
و احتباس حیض و قولنج و امراض صفیه و جهة رفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمه بصر و عسر نفس و جهة تنقیه بدن از اخلاط فاسد و تسخین و تقویه
و تعدیل آن آزموده است و جهة تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و حشار رحامی و استسقا که از ضعف و برد جگر و وجع گرده
و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویه حرارت غریزه نافع و بغایت ضعف ادرار بول و رافع سودای
سوخته و بلغم متعفن فاسد و گداز ندا اخلاط غلیظه از رگها و جهة نیکو کردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق بهم
رسد و جهة صحا و تقویه بدن آنها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مختار آن و سعوطا و بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شاه بلوط مجرب است
و آنچه موافق نسخه کامل قدما است ببرخی نوشته با ضافه مرصافی **صفة** صبر سقوطری غاریقون ابیض زعفران دارچینی وج مصطکی دهن
البلسان سه مثقال فرفیون دارفلفل فلفل ابیض و اسود جنطیانا تفاح اذخر یکدو مثقال قسط المر کمافیطوس افتیمون یکم چهار مثقال اساردن
سلیخه عود البلسان حب البلسان یکدو مثقال راوند ۴ و نصف سقمونیا ۱ سنبل الطیب ۳ فو ۲ باعسل بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن هبل مرصافی و افسنتین هم اضافه شده **ایارج فیقرا** لغه یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است
در امراض سرد و رافع البخره دماغی است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده جرب و سعفه و کوبید مضر گرده است و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و
خوردنش تا دو سال قوت **صفة آن** کل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد دو چندان
مجموع ادویه کوفته و بیخته اگر مسهلی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشند و اگر ده حبوب کنند بدون آن استعمال نمایند **ایارج جالینوس**
منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیا است **صفة** موافق کامل شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون
فرفیون از هر یک شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق کمافیطوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل
اسود و ابیض دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال
اضافه نموده اند با سه وزن ادویه عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند **ایارج ارکاغانیس بن داود علیه السلام**
جهة امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مره سوداویه که از رطوبه باشد و درد گلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرد آب
و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هر گاه از آب ترسد باید مخلوط سازند با شربتی از آن
و عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل و وزن چهار قیراط و با آب قیصوم بنوشند و جهة درد شکم و درد رحم با آب سداب که مخلوط باشند
و سه قیراط جند بیدستر و جهة درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج بدستور
ایارج سابق است **صفة** شحم حنظل بیست و دو درهم فراسیون اسطوخودوس خربق اسود کمافیطوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل
از هر یک ۲ و اوقیه از هر یک نیم اوقیه و در مختار ابن هبل چهار اوقیه بصل الغار مشوی فرفیون صبر زرد زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق
جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج مرصافی سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج یکدو درهم با عسل بسرشند و بقدر حاجت
استعمال نمایند **ایارج دوفس موافق** نسخه کامل الصناعه برخی قید شده جهة رفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض
بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و صموغ را در شراب یا مثلث بخیسانند و قدر
شربت و مدت مزاج بدستور سابق است **صفة** شحم حنظل بیست درم صبر پنجدرم خولنجان ده درم کمافیطوس بیست مثقال سکبینج جاوشیر
هشت درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود یکم پنج مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصافی جعده یکدو درهم و در بعضی

و در بعضی نسخه زعفران بدل کلسرخ کرده‌اند منه رحمه الله

و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده مثقال زیاد نموده اند بقدر حاجت استعمال نمایند **ایارج بقراط و ایارج هو**
قراطیس نامند جهة رطوبة معده و درد سر که از بخار فاسد شده باشد و جهة غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج
بدستور ایارج سابق است **صفة آن** جنطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم مثقال فطراسالیون کمافیطوس اسطوخودوس
فلفمون کبیر از هر یک یک ۳ مثقال هر چهار درم حب البلسان زعفران از هر یک یکدرم و نیم صبر هجده درهم و نیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت
بسرشند **ایارج اندرو ماخس** جهة امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صدمه و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده
و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است و قدر شربتش از یکدرم تا چهار درم و در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب
حب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن کلسرخ و جهة قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج
بدستور ایارجات سابق است **صفة آن** دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عیدان البلسان تفاح اذخر قشور الطلع سه اوقیه و نصف
کوبیده و در دیگ سفالین کرده آب باران ده رطل بر آن ریخته شش دو روزی که هر دو روزی سیصد مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده نگاهدارند و صبر سقوطری یکرطل را با آب باران در آفتاب سائیده بشویند و چندان در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از آن
با آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در سائیدن خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مر دیگر از هر یک
سه اوقیه و در بعضی نسخه کوفته سائیده در ظرف شیشه نگاهدارند و قدر شربت یکدرهم است **نسخه دیگر** که ایارج اندروماخس که ابن هبل
در مختار ذکر کرده شحم حنظل بصل الغار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود اشق اسقولوقندریون چهار درم و نیم با عسل بسرشند و قدر شربت از یکمثقال
تا چهار مثقال **فصل سیم در جوارشات** جوارش معرب از گوارش فارسیست بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای فرس است
و او جوارشیست از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحنی پهن کرده پاره
پاره کنند و بتدبیر جهة مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین سهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند ظاهرا موافق قانون نباشد
جوارش الملوک دوای آن بسینه است و مذکور میشود **جوارش لولو** مقوی اعضای رئیسه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ
جنین از اسقاط بسیار مجربست لولو عاقرقرحا از هر یک یکدرم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوز
بوا بسباسه قرفه از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید فلفل دارفلفل از هر یک سه درم دارچینی پنجدرم شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک
مثقال و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است **جوارش عود** جهة تقویه معده و تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و هاضمه
نافع است **صفة آن** عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هل جوزبوا از هر یک دو جزو ملیله کابلی قرفه تخم کرفس
افسنتین زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک پنججزو مسک بازای هر سی مثقال ادویه نیم
مثقال با یکوزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو مثقال **جوارش زرعونی معتمد علیه** تخم هلیون شقاقل
بوزیدان ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک یکمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز
دارچینی دارفلفل بوزیدان از هر یک سه تخم الجزر دو دل با فانید بسرشند و مقدار شربت از یکمثقال تا دو مثقال و این زرعونی نزد بعضی
جوارش سقنقور است و اگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل او دو وزن او خصیة الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافع است جهة تقویه معده و باه
و اعضای رئیسه و گرده و کمر و آلات بول **جوارش التفاح** جهة تقویه معده و دماغ و هاضمه مفید است **صفة آن** یکرطل سیب
شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام
و فلفل و دارفلفل و قرنفل از هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران پنج عود هندی پنجمثقال کوفته و بیخته بسرشند **جوارش**
بلادری جهة ریاح بواسیری و تقویه باه و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار
شیطرج هندی دو استار شقاقل پنج استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان سفید کرده کنجد از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر
کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد جوشانیده دست مالیده صاف کرده ادویه را با آن چرب کرده و یکوزن و نیم فانید را بقوام آورده بسرشند
جوارش شکر جهة تسخین معده و تقویه هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است کبابه قاقله صغار و کبار دارچینی زنجبیل فلفل زعفران
از هر یک یکمثقال عود و قرنفل از هر یک نیم مثقال با پنجاه مثقال شکر سفید بقوام آورده بسرشند **جوارش کافور** جهة ضعف
معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه ساذج هندی جوزبوا صندل زرد عود البلسان
هیل بسباسه قرنفل با درنجبویه طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک سه مثقال و نیم کافور مشک از هر یک یکمثقال و نیم لولو دو مثقال

قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش خوزی** جهة اسهال مزمن و تقویه معده و جگر و دفع رطوبات معده و مهبا نافع و موافق امزجه
اطفال و زلق الامعا بغایت مفید است و از تراکیب محمد بن زکریاست دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده مثل سویق صلایه
کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی گلنار جوز بوا ماژو از هر یک ده مثقال کندر از هر یک پنج مثقال با عسل یا
بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه مثقال **جوارش مفرح** تالیف کندی جهة رفع حزن و تقویه بدن و معده و نیکو
کننده رخسار و بوی دهان و عرق بغایت موثر است گل سرخ شش مثقال سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه مثقال
قرفه زرنباد از هر یک دو مثقال بسباسه جوزبوا قاقله صغار و کبار از هر یک یک مثقال بوزن ادویه آمله مقشر در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث
رسد آب را صاف نموده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند و این نسخه بعینه نسخه نوشدارو هندیست مگر در وزن آمله
جوارش سفرجل بدستور جوارش تفاح و در تقویه معده ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است بجای
سیب به شیرین باید کرد

فصل چهارم در معاجین

کبار و صغار و باهیه و مسهله هرچه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و
تفتیح و تسخین و جلا و حفظ صحة و تحلیل باشد از معاجین نامند و هرچه از الجمله مشتمل بر ادویه قوی الترکیب و ذی الخاصیه
باشد و مدت بعید از مزاج منفرد او را کبار نامند و عکس از اصغار و آنچه متضمن ثوران حرارت غریزی و قوی ارواح باشد که باعث
سرور است از افراح نامند و شروط ترکیب معاجین همچنین است که در تریاق مذکور شد که باید با عسل سرشته شود و در فصل زمستان
عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز ندانسته اند و بعضی بوزن ادویه در بعضی
ترکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول بسه وزن قایلند خصوصا معاجین کبار را چه قلت عسل مانع تعفن و موجب امتزاج
و نفوذ قوة ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوة اوست و سبب آنکه کیفیت عسل را در مزاج ترکیب اعتبار نکرده اند ظاهر
نیست و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست **معجون سقراط** جهة امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف
دماغ و گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان
و سپرز و دمامیل و زحیر و قوة باه مفید است صفة آن حنطیانا فودنا نارمشک تخم پنجنکشت حب الغار زراوند طویل افیون جند
بیدستر حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یک مثقال [illegible] یکمثقال و دو دانگ کهربا ترکی [illegible] دو دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک یکمثقال
و دو دانگ زعفران دارصینی لک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب
هلیله سیاه پوست هلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا از هر یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج پیاز
عنصل مشوی فلنجه از هر یک دو مثقال نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جوشش ماه گذشته بعد از آن
استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون ارسطو** جهة سل و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است
صفة آن فرفیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا قسط الاسنبل صمغ عربی تخم خندقوقی تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق
لبان [illegible] بیدانه کبریت اصفر میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک شش مثقال گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار
مثقال بزرالبنج حب الاترج نانخواه تخم خشخاش ده مثقال تخم بادروج یک مثقال قرطم زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی از اطبا فلفل سیاه
را [illegible] و دو دانگ میکنند صموغ را در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا مینختج زبیب و عسل ضیسانیده و یا شراب و غیره مذکورات
خمیر نرمی نمایند و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو سه جوش
از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون کاکنج** جهة درد گرده و مثانه و بول الدم مفید تخم کرفس از رازیانه
از هر یک ۸ د تخم خیار مقشر ۲ درم تخم شوکران تخم حماض بری افیون مغز صنوبر مغلو مقشر ۳ درم زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ
مقشر مغلو ۳ درم نیم حب الکاکنج الجبلی ۲۵ عدد با مثلث قوام دار بسرشند شربتی یک مثقال **معجون سطمیقون** جهة فساد مزاج و ضعف
و برودت معده قسط تلخ حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی ۱۲ درم زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه
زیره کرمانی دوقو فطراسالیون کاشم اسارون [illegible] انجدان سیاه فودنج بری نعناع خشک ۲۴ درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند
معجون قباد الملک جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهة سپرزهای
غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد کلیه
دور و نوشند نافع جهة حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن بسیاری از امراض تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوفندریون

کمافیطوس جاوشیر حنطیانای رومی اسطوخودوس فردمانا میعه سایله از هر یک ۵ ل قسط تلخ زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب
فرفیون قشور اصل اللفاح اشق فودنه جبلی تخم رازیانه تخم جزر بری گل سرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومیست حب بلسان از هر یک ۳ ل دارصینی ۸
ل سلیخه شانزده ل عصاره غافث کاشم بزر خندقوقی فقه صمغ اللوز از هر یک ۲ ل افیون بزرالبنج الابیض از هر یک ۴ ل ادویه را کوفته و بیخته
و آنچه ضیسانیدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا مینختج یا عسل ضیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته استعمال نمایند بعد از
شش ماه قدر شربت او یکدرهم است با آب گرم جهة سنگ مثانه و گرده و آب کرفس و رازیانه جهة درد معده و کبد با ماء الاصول و جهة
نقرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم **سنجرنیا** معنی او کثیر النفع است جهة درد معده که از برودت باشد
و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحة بدن از علل اعتبار است صفة آن جند بیدستر افیون
دارصینی از هر یک یک ل مر فلفل دارفلفل فقه و قسط حلو از هر یک ۴ ل زعفران یک ل و در بعضی نسخه ۶ قیراط تا نیم مثقال است موفو
دوقو اسارون از هر یک یک ل ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل کنند و قدر
شربت از یک دانگ تا دو ل بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه **دواء الکبریت** جهة تبهای بالرز و سرمای بلغمی و سوداوی
کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودة رطوبة باشد و دردهای مزمن و کهنه نافع است جهة گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ
گرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاقیست صفة آن فلفل ابیض ۶ درم بزرالبنج فردمانا لبان ذکر مرصاف از هر یک دوازده درهم
افیون زعفران از هر یک ده درم و در بعضی نسخه سلیخه ورق سداب از هر یک ده درم کبریت اصفر خام دارفلفل قسط مر زراوند طویل قشور
اصل اللفاح فرفیون از هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جمهوری ضیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت یکدرم با آب نیمگرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات بلغمی و سوداوی نسخه
دیگر مسمی بتریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهة تقویه معده و جگر و احشا و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویه باه و رفع زهرها و حفظ
حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن بیعدیلست و در اول سیم گرم و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم مثقال تا
یکمثقال است قسط تلخ سنبل الطیب مصطکی سلیخه حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کندر اکمه ۳ ک زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون
نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون کبریت زرد انجدان پودنه نعناع بزر الانجره کندر مکه ۳ ل دوقو فقاح اذخر مرصاف افیون
مکه ۳ ل عود هندی فلفل سفید مکه ۵ ل زعفران یک ل و نیم مشک فرفیون مکه یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و اگر
بدل کوکرد بیدوار کنند اولی است **دواء اللک الاکبر** جهة ضعف جگر و ابتدای استسقا و برودة معده و تفتیح سده و ادرار بول
و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواهاست از برای جگر صفة آن لک منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارصینی قرنفل از
هر یک پنج اوقیه کمافیطوس توفو مرزنجوش خشک از هر یک چهار اوقیه دوقو افطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت
اوقیه سنبل الطیب یک رطل حنطیانای رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون
۲ اوقیه فوه عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق مکه ۲ اوقیه رب سوس یک رطل
و نیم دارصینی جعده اذخر از هر یک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با روغن بلسان چرب
نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند **دواء اللک الصغیر** منافع این
قریب بمنافع اول است صفة آن ریوند چینی یک اوقیه و نیم لک منقی و قسط المر مکی اذخر حب الغار [illegible] هلیله فلفل سیاه
از هر یک نیم اوقیه ادویه را کوفته و بحریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **امروسیا**
لغة یونانی بمعنی حابس المواد است از تالیف بقراط جهة درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام بکند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر
و سپرز و ضعف بدن صفة آن تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه فردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یکدرم دار
فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم م مرصاف سه درم حب الغار ده عدد وج زعفران از هر یک دو درم با عسل کف گرفته بسرشند
و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و ماء الاصول **دواء المسنه** بجهة اسکندر ترتیب داده شده که در تمام سال استعمال میشود لهذا
باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص او بیان نموده که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه میشود و چون تمام
سال مداومت کنند جهة تقویه معده و باصره و لکنت زبان و درد عروق و اعصاب و تقویه گرده و مثانه و باه و قوة حافظه و رافع
امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بیعدیلست صفة آن پوست هلیله کابلی هلیله

موفو بتشدید واو دوقو بتشدید واو چیزی سنبله گویند ۱۲

ابیه مقشر پوست بلیله زرد پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقله صغار و کبار بلادر نمی ارخسل بزر عنج اشق سورنجان تخم خیار بنابات ادویه را از حریر گذرانیده با نبات سرشته سیصد و شصت و پنج قسمت کرده قرص بسازند در روزی یکعدد تناول نمایند در سوزنجیره بلیله زرد و بلیله در بزغنج و میونج و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخه اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و سنبلین رومی افزوده اند دواء الخطاطیف جهت درد گلو و انواع خناق و ورم گلو و ورم سینه و سرفه که از رطوبه باشد صفته آن افیون تخم کرفس انخواه درج سوسن آسمانجونی شبابی تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص اقرد و معا دود ورد بایس منزوع الاقماع از هر یک دو اوقیه قسط المر ما د الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مارزوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر مارزوی و با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که بیخته باشند در او عدس یا کلیخ و اصل السوس طلا نمایند یا بر مرغ از داخل گلو سه مرتبه تا چهار مرتبه در روزی و بدستور در سه چهار بار غرغره از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقرد و معا در اقراص مذکور میشود دواء الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و بردوت و غلظه آن و میگشاید سده آلات جمیع غذا را و پراکنده میکند بادهای غلیظه را و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافع است صفته آن زعفران قوه مترشیل الطیب انیسون دوقو اسارون راوند فطراسالیون قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه ربا بیوس عصاره غافت اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه فرصاف کبر رومی با عسل بسرشند قدر شربت یکدرهم با شراب عسل دواء الکرکم صغیر هم از کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافعست و رنگ رخسار را نیکو گرداند صفته آن سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی فرصاف قسط مر فقاح الاذخر از هر یک یک درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مزبوره مساوی اند و مر را در مثلث باید خیسانید الفردیا دوا معجونیست بلادری جهت مرضهای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر مزمن و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده صفته آن سنبل الطیب سازج هندی مرصاف سلیخه زعفران و بعضی طباشیر و تکمیل و در بعضی نسخه قدیمه شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البلسان المقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل الفردیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشتم اصل السوس که آنرا سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده و سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده سه رطل عسل با و ریخته بآتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوق را با و ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یک مثقال با آب نیمگرم و جهت فالج و لقوه و استرخا با آب شبت بنوشند دحمرثا جهت سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد شده باشد و مثل ربو و موطبه و سرفه که از رطوبه باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس صفته آن تخم حرمل یمنی و نیم لسان الثور ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک ۳ درم زرنباد درونج از هر یک ۲ درم مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه استاتیر دارچینی قرنفل خربق ابیض ورد احمر شونیز از هر یک شش استاتیر صبر سقوطری ۳ درم فلفل سیاه ده درم انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند دحمرثای لؤلوی منافع این مثل منافع اوست صفته آن زرنباد درونج انیسون جندبیدستر فلفل دارفلفل سلیخه هوم المجوس بزرالبنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک عاقرقرحا مرصاف ۲ درم مروارید ناسفته ۲ درم سعد زعفران از هر یک ۴ درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا المعمولة بکبد الذئب نافعست جهت جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب و جهت جذام هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبه مجتمعه در سینه باشد و قطع بحوحه و نزف الدم و نفث الدم کند و هم میآورد قطع عروق جگر را که عبارت از آورده است و نافع است جهت ناصور هرگاه طلا کنند با و مثل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب از جهت آن مسمی باین اسم است که آثاناسیدن او دور میکند شارب آنرا از امراض باذن الله تعالی و دوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود صفته آن زعفران مرصاف انیسون جندبیدستر بزرالبنج قسط المر فو ملح ملخ خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث با عصاره غافث جگر گرگ شاخ سوخته ریوند از هر یک یک جزو ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیدنی است با شراب ریحانی یا جمهوری یا شراب با خیسانیده و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت

وجهت بتهائی که از مواد بارده باشد

از هر یک ۱۲ درم حلبه

از ربع مثقال تا نیم مثقال اثاناسیاء الصغری جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح و مثانه و شش و برای سموم هوام بسیار نافعست صفته آن میعه سائله یا یابسه زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه از هر یک ۴ درم عصاره غافث ۸ درم اصل السوس محکوک ۱۲ درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند بعد از شش ماه استعمال نمایند القفطار غان الاکبر و هی الصنیعة جهت سقوط جنین و وجع النسا و جمیع امراض بارده نافع است و این دوا اهمیت دارد صفته آن افیون ۱۴ استاتیر و چهار دانگ فربیون ۶ درم اقاقیا ۵ استاتیر و چهار دانگ حماما سه استاتیر و چهار دانگ عاقرقرحا سوم فاشرا که هزارجشان است فاشرستین که شش بندانست از هر یک ۶ درم تخم کرفس سنبل ازرق حب البلسان قصب الذریرة سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک دو استار بزرالبنج الابیض نه استاتیر و دو درهم تخم کرفس سه استاتیر و دو درهم تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر ۸ استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میعه سائله از هر یک سه استاتیر و دو درهم کندر ذکر پنج استاتیر و چهار دانگ دهن البلسان سه استاتیر و دو درهم جندبیدستر نه استاتیر و دو درهم و چهار دانگ دبق منقی پنج استاتیر و چهار دانگ فردمانا سه استاتیر سازج هندی سه استاتیر و ۲ دانگ قاقله کبار پانصد دانه دانهای درشت قرنفل ذکر پنج استاتیر قرنفل انثی سه استاتیر افرد ریحان دو استاتیر و دو درم فرفه دو استار و چهار درم مروارید ناسفته پنج ۲ لبد دو استار و یک درم دوقو و مرارة البقر از هر یک دو درم زراوند طویل نه استاتیر زنجبیل و فلفل ابیض از هر یک پنج استاتیر احموط بعضی گفته اند که او کمکت است بورنیدان از هر یک ۱۲ درم سوربا رو که نارمشک است دو استار و دو درم و ۴ دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یک ۲ استار و ۲ دانگ مرارة الذئب مرارة الغراب از هر یک یک درم ادویه را نیمکوب کرده و صمغ را در شراب خوب خیسانیده تا هفت روز بعد از آن ادویه نیمکوب مذکوره را با آنچه بر او بریزند تا بجوش بیاید و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الصنیعة العرجاء بگیرند کفتار لنگ ماده بهر زنده را و بهبندند دست و پای او را بعضی بعضی و بیندازند در دیگ مس پر آب جوشان و بریزند بر بالای او ترشی اهیض و شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و بآتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بریزند بر او از روغن بلسان و روغن باردین از هر یک یک سکرجه و بآتش نرم بپزند تا یک ثلث باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا قوام مستحکم بقوام عسل غلیظ گردد پس بریزند ادویه معجونه را و از آتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه وقت حاجت استعمال کنند اگر قبل از شش ماه استعمال کنند مهلک خواهد بود قفطارغان الاصغر حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لسان ذکر اصل السوس محکوک شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر هزارجشان شش بندان شیطرج هندی تخم اترج کرد یا زراوند مدحرج فاتل ابیه کبر حب الغار دم الاخوین از هر یک ۲ درم زعفران فلفل بزرالبنج از هر یک ده درم فربیون هفت درم بزرالحرمل قرنفل سازج هندی شحم الکرکدن خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک ۴ درم طلا و نقره سائیده از هر یک دو دانگ زرنباد درونج دکا فور از هر یک ۳ درم سنبل الطیب ۸ درم مسک دو دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام ملح هندی اشنان ذکر کبریت بحری سوخته فنه خیار شنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قردل اسم عربی لبد است و طالیسفر خرشاه دانه نانخواه صعتر فارسی بیخ زوفا حب الکبر از هر یک یک درم ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه ریحانی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اصفر سلیم جهت مره سودا و وجع الصلبیان و درد رحم صفته آن فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از هر یک ۶ درم افیون فربیون جندبیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک ۵ درم سعد هزارجشان فاشرستین که شش بندانست زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک ۲ درم دهن البلسان یا الکافور از هر یک ۲ درم ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوط او مثل او مدسی با آب مرزنجوش نافعست فلفلانج الاکبر معجون هندیست جهت درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و بهق و برص و دبله و سرفه رطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و کوفتگی و سپرز و دملها و قولنج و زرداب و امراض زهدانهای البستان و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنجسال باقیست صفته آن هلیله سیاه هلیله شیر آمله دانه بیرون کرده و آب ترنج و فلفلمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیره کرمانی و هندی که شونیز است و اشقیل بعضی گفته اند که شقاقل است و ملح اندرانی و هندی و بهمنین و ملح العجین سیاه و سرخ و نانخواه از هر یک ۳ درم ترید سفید یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر آب دانه بیرون کرده

مرارة الذئب

عیدان البلسان

بریخ کابلی

سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین با آتش نرم بپزند تا ثلثش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل
با ربجه با آتش بگذارند و با آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل با ربجه حرکت دهند
تا با آب ممزوج شود از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بر او بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند
قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است **صفة آن** بلیلج هندی بلیلج شیر آملج
دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی زنجبیل حب الفیل اترج تخم کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی
و الحلط از هر یک پنج درم خیارشنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی اهلیل و آنکه شونیز است و اگر یافت نشود از عوض آن قاقله
کبار است حب السودا از هر یک سه درم ترید سفید روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده
دویست و پنجاه استار آب آملج ده رطل **صفة ماء الآملج** شیر آملج دانه بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده شش من با چهل رطل
آب بپزند تا ربعش باقی بماند و آبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او اندازند با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل
غلیظ شود پس ادویه مدقوقه و مسحوقه را بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بر هم زنند تا خوب ممزوج
مثل خمیر کرده و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال کنند **معجون شلیثا** جهت صرع و سکته
و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و ضیق النفس و خفقان و خیال فاسد و تغییر عقل و درد اندرون و نشستن بادهای غلیظ و درد مفاصل
و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگاهداشتن جنین در شکم امهات و سعوط آن صداع و شقیقه را نافع و این معجون را اهلیه ذهبیه
نامند **صفة آن** مشک خالص و حماما و عیدان البلسان و فربیون و اشنان نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و نانخواه و کبریت اصفر و حب البلسان
جبلی و حنا المغر جبلی و کافور و خربق سیاه و افیون و میعه سایله و سعد و ممیران چینی و تخم لفیون و بادنجان که کف الکلب است و صابع
و پنج کاسنی و حب المحلب و عیدان البلسان و کشوث و خردل ابیض از هر یک دو درم با مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه دبق عنبر
مقشر جوز بوا اقحاح الاذخر جندبیدستر تخم جرجیر تخم زوفا از هر یک ده درم طلا و نقره سائیده زرنب حب البلسان شونیز زاج الاساکفه حرزا
پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا اقحاح الاذخر لسان العصافیر بلیلج هندی صعتر
فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق ابهل قفر الیهود هزارچشان بیش بندان از هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عیدان سیاه
قاقله از هر یک سه درم بیخ سوسن آسمانجونی بسباسه خاک چهار راه ماء السوسن ماء الکشوث از هر یک یک مثقال مصطکی سه درم تفاح بیست عدد
تخم رازیانج زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون از هر یک سه درم اکلیل الملک چهار درم
نیم بزر قطونا و سبد از هر یک دو درم و دو دانگ ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند از آنها آنچه خیسانیدنی است بشراب ریحانی یا با آنچه قائم
مقام او باشد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ
رازیانج و بیخ کرفس و سعوط از او بقدر حبه با آب شاهابنج یا آب مرزنجوش و وقت اتخاذ او هنگام طلوع شعرای یمانیه است که
عبارت از کلب الجبار است **کاسکبینج** و این معجون فارسیت نافع است جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان
که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد دائم را بسیار مفید است و سعوط کرده
میشود بان الخرهای که سعوط شلیثا باشد **صفة آن** سلیخه جفت آفرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانه حرمل حب الاهل زراوند طویل
و مدحرج مشک عنبر حب البلسان از هر یک سه درم قرنفل فرنجمشک از هر یک ۲۴ درم اهیل ۴ درم قسط المر جوز بوا اهلیلج اصفر افیون از هر یک
دو درم قرفه زرنیخ اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک ۲ درم و نیم سکبینج زرنباد درونج میعه سایله مر صاف از هر یک پنج درم سعد سیاه
زعفران جرنیا نارمشک حب الآس حب الغار از هر یک ده درم معاث بیروج صنمی از هر یک یازده درم مرو اسفرم ورق آس از
هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال کنند بعد از شش ماه
قدر شربت یکدرم تا یکمثقال است **صفة** جرنیا که موصوفست در کاسکبینج قصب الذریره اظفار الطیب لبان ذکر میعه از هر یک ۲ درم
اشنه قرفه زعفران مشک عود از هر یک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شود
وقت حاجت استعمال نمایند **معجون المشک** جهت درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدها و تحلیل بادهای غلیظه **صفة آن**
مشک سلیخه سنبل الطیب اذخر هندی لک پاک کرده ریوند چینی جنطیانای رومی از هر یک ۲ درم زعفران نانخواه تخم کرفس
مصطکی از هر یک سه درم عود هندی قرنفل مر صاف از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده

ببرشند و قدر شربت بقدر یکباقلی با آب گرم **معجون جنطیانا** جهت صلابت جگر و سپرز و تبها و درد معده و گرده و مثانه و تبهای کهنه
بطول کشد و جمیع زهرهای گزندها را نافع است **صفة آن** جنطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک ده درم قسط مر ساذج هندی سنبل
الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت یکدرم
با آب سداب **معجون فودنجی** جهت درد معده و جگر بارد و قشعریره و تبهای بلغمی و تب ربع **صفة آن** فودنج نهری و فودنج جبلی فطرا
سالیون سیسالیوس از هر یک ۱۲ درم تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هر یک ۲ درم کاشم ۱۵ درم فلفل سیاه ۴۲ درم ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم **معجون تمری** جهت عسر البول و قولنج نافع و بی مشقت
اسهال میکند در هر وقت از زمستان و تابستان **صفة آن** خرمای هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه درم را یک شبانه
روز در خمر خل خیسانیده پس بپزند بر روی زن فراخی و بعد از آن سقمونیا و سداب خشک از هر یک سه ل فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه ل بورق
ارمنی یک ل بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته و بیخته با تمر ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته گرمی ببرشند
و قدر شربت چهار ل با آب گرم **معجون زبیب** جهت صرع تا نشست و مایل باعتدال و مداومت آن در رفع امراض عصب و صرع مجرب
و حفر تجربه نموده **صفة آن** هلیله کابلی آمله هلیله زرد اسطوخودوس بلیله از هر یک ده درم عود الصلیب ۵ درم عاقرقرحا ۳ درم کوفته و با مویز دانه بیرون
کرده بوزن او ببرشند و شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و نیم **معجون جالینوسی** جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و
درد گرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است فلفل سفید اهیل قسط سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل
سعد خولنجان قرنفل دار چینی دار فلفل سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند **نسخه دیگر** از کامل الصناعه **صفة**
فلفل سفید و سیاه ساذج تخم حماما تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب سداب کوهی فطراسالیون سنبل الطیب زعفران قصب
الذریره تکمه نیم درم عسل سه وزن ببرشند **معجون عود ملین** از شیخ ابو علی که جهت تقویت معده که از پوست باشد اهیل زنجبیل سلیخه
دار چینی زعفران فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هر یک ۵ ل سعد زرنب ساذج قرنفل از هر یک ۳ ل عود خام سال لاجورد دو دانگ
کافور یکدانگ تربد تمام ل نمک یک ل با عسل و شکر بیامیزد و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم ل هلیله کابلی سه ل محموده دو ل داخل کنند
بهتر خواهد بود **معجون عود غیر ملین** عود مشک عنبر جدوار دار چینی مصطکی قرنفل از هر یک یک ل و نیم با درنجبویه گاوزبان
تخم کرفس سنبل اکبر ترکی پوست ترنج از هر یک دو ل با عسل و نبات ببرشند و در نسخه شیخ ابو علی کافور یکدانگ و نیم دارد و جدوار را
پوست ترنج را او اضافه کرده است **معجون سفرجلی** قابض پاک کمون عسل کمون فلفل دار فلفل زنجبیل نخنقال اهیل هفت ل قاقله
سنبل قرنفل دار چینی زعفران بدستور هفت ل به را پاک کرده از پوست و دانه بخته از دو وزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام آورده
با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت ۲ ل **زرعونی** جهت قوه گرده و جگر و باه و معده و سردی او و ریگ مثانه نافع و بادها شکند
تخم کرفس دبان تخم کرز تخم شبت تخم تره تیزک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار بیخ کرفس از هر یک ۵ ل عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود
از هر یک دو مثقال بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه ل عنبر نیم ل با عسل ببرشند مقدار شربت ۱ دو ل بعد از دو ماه بخورند
معجون ماسک البول جهت سلس البول و تقطیر آن نافع و مجربست بلوط مقشر مقل یازده درم حرف و مرو تخم سداب از هر
یک یکدرم کندر حب الآس جوز بوا السباسه قرنفل هلیلج اسود از هر یک دو درم سعد شونیز اهیل از هر یک سه درم انجیر خشک پنج درم با عسل
ببرشند و قدر شربت از سه ل تا ۵ ل **معجون الکندر ارقیون** جهت نفخ و برودت معده زعفران کاشم بزر السداب تخم
کرفس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر کبار از هر یک ۶ درم بادام تلخ مقشر لبان از هر یک ۲ درم فلفل هشت درم با سه وزن ادویه عسل ببرشند
معجون فقحی جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز مویز بیدانه
یا کشمش بیست و پنج ل زعفران سنبل الطیب سلیخه دار چینی دار شیشعان یک ل قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق
دو ل و نیم مر صاف چهار ل صمغ عربی با شراب یا قائم مقام شراب خیسانیده با عسل ببرشند و قدر شربت یکمثقال با آب گرم جهت درد جگر
و معده و درد سینه و نشستن آب زوفا **معجون حلتیت** جهت رفع تب ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزندگان **صفة**
آن حلتیت فلفل قردمانا سداب خشک بالسویه بجز بر ریخته بعسل ببرشند و قدر شربت یکمثقال **معجون الخبث** جهت بواسیر و ریاح
و نیکو کردن گونه و تقویت اشتها و هاضمه نافع است و ازالۀ فحوشش نیز نماید **صفة آن** هلیلج سیاه املج بلیلج فلفل دار فلفل زنجبیل سعد
شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت تخم گندنا از هر یک ۴ ل خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین شسته خیسانیده

ده ل با به وزن عسل بسرشند و اگر دو ل با یکمثقال مشک در او کنند اقوی خواهد بود **معجون تلعوليج الرجحی** از مجربات رکن الدین مسعود **صنعت آن** سداب خولنجان سلیخه کبر ساذج هفت ل و نیم نکوبیده ساخته یکشب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بعد از آن زرنباد مصطکی نارمشک عود پوست ترنج دار فلفل تخم کرفس کاشم ساذج هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارصینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف از هر یک دو ل و نیم جند بیدستر و زن مذکور که یکمثقال در ربع آنها بحریرة پس عسل را با گلاب مذکور بیخته باقی این ادویه را با عسل بسرشند و روغن بادام تلخ ۲ مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه کنند با فلوس خیار شنبر قدریکه خواهند **معجون زوفا** جهت نضج مواد مختبسه در سینه مجرب مرحوم ابوی است **صنعت آن** رب سوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل فردمانا فلفل از هر یک یک ل مغز بادام تلخ ۵ ل زراوند گرد تخم انجره از هر یک ده ل عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو ل را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک ۵ ل در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع آید پس حصه کنند و هر روز یکحصه را با دو ل معجون مذکور بخورند چون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز بسعات هم این دوا ها فی نماید اصل السوس ده ل اسرخ تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در دستیکه معده خالی نباشد **معجون ملوکی** مستعمل جهت قوه باه و اشتها و قوه مجامعت بسیار مجربست جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر تخ ... زنجبیل دارصینی مصطکی عود زعفران از هر یک ۳ ل قاقله کندر از هر یک یک ل اشنه ۶ ل مشک نیم مثقال قند گلاب از هر یک ده ل قند را در گلاب حل نموده عسل بقدر کفاف اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند شربتی یکمثقال **معجون جلالی** جهت زیاد کردن منی و قوه مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجربست سنبل الطیب قرفه قرنفل دارصینی قاقله از هر یک ۳ ل انیسون تخم کرفس از هر یک یکمثقال زیره کرمانی مدبر بقلو مصطکی نعناع خشک عود نیم ل فلفل دو ل ها یک ل و شربتی دو درهم نافع بود و مجربست **معجون الصرع** مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل مشود و تجربه رسیده است **صنعت آن** عاقرقرحا ده ل جدوار نمایند دارچنل ... بکذرانند و بعد از آن درهاون با سرکه کهنه ده ل بسایند و با عسل بسرشند شربت دو ل تا بیست و ه مثقال با آب گرم **معجونی دیگر** جهت صرع از تالیف حقیر است جهت تقویه دماغ و رفع سدد و منع بخار و امراض مرکبه دماغی مجربست و بتریاق السم موسوم نموده است **ص** عاقرقرحا اسطوخودوس یکدعشره مثاقیل فاریقون خمسه مثاقیل بلیلج کابلی بلیلج یکد سبعه مثاقیل فردمانا فاوانیا زراوند مدحرج یکد ثلثه مثاقیل زبیب منزوع العجم ضعف الادویه الشربة الی مثقالین عدده و عشیا **معجون عقرب** جهت سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته حنطیانا سه مثقال زنجبیل یک ل فلفل دو ل دارفلفل کالبج یکمثقال جند نیم ال بیست مثقال عسل بسرشند بعد از شش ماه ببالغ دانگی و بنابالغ نیم دانگ بدهند **معجون ابوماهر** مسمی بتریاق جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و حبس بول و حرقة البول مزمن بغایت مجربست و جهت امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای عصبانی ... صعود ابخره بدماغ و مقوی باه و عصابست قدر شربت آن در اول علت یکمثقال با سه وقیه شیر الاغ و تا تمام ماء العسل ... جوارسار با شربت به ورب غوره و در وسط علت دوم با بادام آب برگ بارتنگ مطبوخ و بعد بماء العسل و در آخر علت که حرکت یافته باشد و خوناب آید یکمثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن ادویه مدر حیض گل مختوم تخم خطمی و خبازی تخم خرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین از هر یک یکمثقال طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ده ل ودع محرق شاخ کاوکوهی سوخته بسد مروارید از هر یک یک ل و نیم عصاره لحیة التیس فطراسالیون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون یکد چهار ل صمغ الکوناشسته کثیرا حب الفلت که ماش هندیست حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام شیرین یکد عشر از پستها یکد هفت ل سماق منقی غوره خشک طین فارسی که گل شیراز است ریوند ... طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هر یک سه ل حب کالنج جبل عدد افیون رب سوس یکد ده ل عسل کف گرفته سه وزن ادویه **معجون سیسالیوس** جهت اقسام صرع نافعست بکرد موی از او در هیچ دوائی در باب صرع قائم مقام او نمیتواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده ل فاریقون ۵ ل فردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یک ۳ ل و نیم ادویه را کوفته و آب عنصل دو چندان علی القوام آورده ادویه را با او بسرشند **معجون مقل** جهت بواسیر و ادرار مقعد نافع است و باد ها بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم گندنا ... سفید تخم کندنا

تخم ریحان از هر یک پنجمثقال مقل پنجاه مثقال مقل را در آب کنند تا حل نموده با دو وزن ادویه عسل بسرشند و در بعضی نسخه بی عسل است **معجون الکمونی** جهت تقویه معده و نفخ ریاح و رطوبات آن نافعست زیره کرمانی که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده بود داده باشند صد مثقال زنجبیل بیست ل فلفل ده ل برگ سداب خشک ده ل بوره ارمنی ده ل ادویه را بسیار نرم صلایه نباید کرد با سه وزن ادویه عسل بسرشند مقدار شربت یکمثقال **معجون دیگر** جهت قطع خون بواسیر مجربست هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده ل بسد کهربا صدف سوخته از هر یک پنجمثقال شاخ کاوکوهی سوخته پنجمثقال زاج سفید نانخواه از هر یک دو ل مقل ازرق بیست ل مقل را در آب حل کرده مجموع را با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت دو ل **معجون اللؤلؤ** جهت تقویه اعضا و تفتیح ادعیه و تقویه اعصاب و زیادتی باه و تکریر انعاظ و اعانت میکند منیرا اعانت شدید و اخراج منی میکند بلذت شدیده و نضج منی میدهد مروارید ناسفته بسد از هر یک شش ل انیسون بهمن ابیض از هر یک چهار ل کالنج اصل البسلات از هر یک سه ل فقاح اذخر سعد کزمازج یکد دو ل سلیخه اسارون مصطکی دارصینی از هر یک یک ل و نیم صمغ یک ل کثیرا یک ل با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب تا یکمثقال با آب گرم بنوشند **معجون حافظ الاجساد** که تالیف حقیر است جهت انواع سدد ماساریقا و جگر و ضعف معده و جگر و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه نافعست و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این بابها دیده نشده دارصینی اصل الکبر از هر یک پنجمثقال زعفران دوازده ل فو متوا از هر یک چهار ل سنبل الطیب تیشش انیسون چهار ل کیلو دو چهار ل رب سوس عصاره الغافث جعده از هر یک ۳ ل مرصاف چهار ل روغن بلسان چهار ل و اگر یافت نشود بجای او زیت کهنه و با عسل بسرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باشد باذن الله تعالی **معجون بزور** جهت باه مجربست تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم بوبنجه تودری سفید و سرخ لسان العصافیر شقاقل مغز حلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل و دارفلفل حلتیت طبیب از هر یک پنجمثقال با سه وزن عسل سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل او شام تناول نمایند **معجون حب القطن** جلیل القدر عظیم المنفعت و از جالینوس است اعاده شهوة باه میکند بعد از نومیدی و آواز را صاف میکند و سده را میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت حرقة بول نافعست و سنگ گرده و مثانه میریزاند و در بیماری دوشیزه نافعست و قدر شربت دو ل و فوتش تا سه سال باقی میماند حب القطن مقشر ل دارصینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک پنجمثقال شقاقل زنجبیل از هر یک ده ل دارشیشعان هفت ل قسط شیرین بزر کتان مقشر مصطکی از هر یک چهار ل با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند **معجون یدالله** جهت تفتیت حصاة بغایت قویست خون بز مسمی بید الله زجاج سفید صدف محرق رماد عقرب رماد بیخ کلم بوته دار که کرنب است رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ جوزوج از هر یک یکمثقال فطراسالیون دو قو مشکطرامشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یکمثقال را عسل بسرشته از یک ل تا سه ل با آب طبیخ خشک و نخود سیاه بنوشند و رماد الارنب آنستکه خرگوش را ذبح کرده درست در ظرف خرفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تون حمام یا تنوری گرم گذاشته تا بسوزد **معجون از ابن هبل** جهت وجع الطحال و تنگی نفس که از برودت باشد نافع است و بسیار مقوی معده کلسرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارصینی اسارون از هر دو جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون هر یک یکجزو جند بیدستر نیمجزو با یکوزن عسل و یکوزن شیره گلقند بسرشند و قدر شربت دو مثقال **معجون فنجنیوش** جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سودادی باشد بغایت نافعست **صنعت آن** ابزار کرفس تخم فنجنیوش سلیخه جند بیدستر افیون عسل دو وزن **معجون** جهت ریاح بواسیر و ظلمت بصر و صداع بارد و تقویه باه سنبل الطیب قرنفل دارصینی حب البلسان فلفل سفید دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه الشربة الی مثقالین **معجون دبید الورد** یعنی او آنست که مثل همه اجزا ورد در او هست نافع جهت انواع صداع بارد و حار که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهر آثار آن در درجه اول و قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارصینی اذخر اسارون قسط شیرین عصاره غافث بزر الکشوث فولک مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان قرنفل دانه هیل عود از هر یک پنججزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند **دواء المسک شیرین** که دواء المسک مر را باشد جهت خفقان و مره سوداء ضعف دل و بادهائیکه زبان آستین را بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را نیکو گرداند زرنباد درونج از هر یک یک م لونلو کهربا بسد ابریشم المقرض غیر محرق یک م و نیم بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر سه از هر یک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک یک دانگ و نیم با سی ل عسل صاف آتش دیده بسرشند **دواء المسک تلخ**

از قرابادین حنین جهت خفقان و درم کلو و رطوبت معده نافعست سنبل قرنفل مشک قرصعنا سادج هندی از هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس
از هریک چهار درم صبر سقوطری افسنتین از هریک هشت م ریوند چینی شش م جند بیدستر یک درم و نصف مر را در آب گرم حل کرده با سه
وزن عسل خام بسرشند **دواء المسک البارد** مقوی اعضای رئیسه و موافق محرور المزاج جهت خفقان حار و نافعست غنچه گل سرخ
طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بهدانه تخم خرفه صندل سفید از هریک پنجمثقال فوفل گل ارمنی
نشاسته از هریک سه ل نشاسته دو ل مشک یک ل عنبر اشهب دو ل ورق طلا یک ل ورق نقره دو ل قند سفید دو وزن ادویه رب
سیب نود ل عرق بیدمشک پنجاه ل گلاب پنجاه ل بقوام آورده بسرشند و اگر بی مشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر دو ل جدوار
اضافه نموده دارش را بسیار قوی یافته **نوشدارو لؤلؤی** مرقوم منقول از خط استاد المتأخرین حکیم محمد باقر
فی الحقیقت ترا که بهترین نسخهاست و مکرر تجربه شده جهت تقویه اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و بر انگیختن اشتها مفید است
طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گل سرخ از هریک سه ل یاقوت ربوند اسارون سعد عود
هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج سادج هندی بادرنجبویه درونج هیل زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از
هریک دو ل مشک یکمثقال آمله نود ل آمله را مقشر کرده از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف گرفته
بسرشند **نوشدارو هندی** که ساده گویند جهت تقویه معده و جگر بغایت نافع است گل سرخ شش م سعد هم قرنفل
مصطکی سنبل اسارون از هریک سه م ذرنب زعفران فاقله کبابه هیل جوزبوا از هریک دو درم بازای هرسی و شش ل
یکرطل آمله در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل فانید سجزی بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یکدرم
تا یکمثقال **معجون فلاسفه و مادة الحیوة نامند** از اندروماخس قدیمست جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده
و جگر و تقویه دماغ و حفظ فهم و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافع است در سیم گرم و خشک
و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال قوتش تا چهار سال باقیست فلفل دار
فلفل دارچینی زنجبیل کندر آمله هلیله حب الصنوبر شیطرج هندی بیخ بابونج بالسویه با سه وزن عسل بسرشند و رازی پوست بادرنج اضافه کرده
و بنسخ خبث الحدید بجهت زرداب و خفقان و بعضی زراوند مدحرج و خصیة الثعلب بجهت نعوظ و تخم الجزر بجهت تصفیه منی و کبد مقشر بجهت
هزال کلیه و بسباسه و جوزبوا و مویز منقی از هریک بقدر اجزاء عشره اصل اضافه نمایند **معجونی** که اشتها و خواهش گل خوردن و
چیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون فیقرا ایارج فیقرا هلیله کابلی و بلیله و آمله و ملح نفطی کوفته بعسل بسرشند شربت از سه درم
تا چهار درم بطبیخ فودنج **معجونی** که در منفعت مثل معجون فیقرای مزبور است و بغایت مجرب و معروف است بمعجون جوز جندم
هلیله کابلی بلیله آمله جوز جندم مصطکی فاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه با عسل بسرشند و پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر
جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کرده بخورند یا جوز جندم را شور کرده تناول نمایند غذا را منحصر سازد بگوشت کباب مرغ بچه
معجون جهت عرق مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابوی ام پوست هلیله کابلی و پوست بلیله آمله مقشر تربد سفید زنجبیل
فلفل بالسویه با سه وزن عسل بسرشند خوراکی سه ل **اطریفل صغیر** جهت استرخای معده و بواسیر و قوه دماغ نافعست پوست
هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی مساوی یکدیگر کوفته و بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب
نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اطریفل کبیر** جهت تقویه دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و
اصلاح خلط سوداوی نافعست هلیله کابلی آمله بزر الکرفس الجبلی از هریک شش م شیطرج هندی نانخواه صعتر از هریک دو
اوقیه سنبل الطیب حماما هیل وج از هریک سه م دارچینی دو م فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هریک نیم اوقیه
خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم م بروغن بادام تر نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اطریفل
مقل** جهت بواسیر و اسهال بواسیری نافعست پوست هلیله زرد آمله منقی هریک ده ل مقل سی ل در آب کنند تا حل نموده
و با عسل بقوام آورند و هلیله و آمله را با او بسرشند **اطریفل مقل ملین** که جهت بواسیر نافع است پوست هلیله
کابلی بلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هریک ده ل تربد سفید هفت ل مقل فلوس خیارشنبر سی ل
مقل و فلوس را در آب کنند تا حل کنند و با عسل بقوام آورند ادویه را بروغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال نمایند
اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات بدماغ و ریختن سودای سوخته معده و تقویه حواس نافعست اجزای او اجزای

اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل کاهان** جهت برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت باید
هلیله کابلی بیست ل بلیله آمله از هریک ده ل برنگ مقشر ده ل شیطرج سعد زنجبیل از هریک سه ل سادج پنج ل بسفایج اسطوخودوس
از هریک یک ل غاریقون شش ل قسط سه ل کندر مصطکی افیمون قرنفل هیل جوزبوا از هریک شش ل فلفل دارفلفل زرنباد از هریک
چهار ل قدر شربت از ٣ درم تا ٥ درم **اطریفل زمانی** تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ
و معده و مداومت آن قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند و جهت اقسام
مالیخولیا خصوص صفراوی و قولنج رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقیست و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار تا شش ل
و چون مداومت نمایند هر روز از یک تا دو ل و موافق جمیع امزجه هلیله زرد و کابلی و سیاه و گل بنفشه محموده مشوی از هریک ده ل
تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک از هریک بیست ل پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر
یک پنجمثقال صندل سفید کثیرا از هریک سه ل روغن بادام شیرین سی ل ادویه را کوفته و بیخته عناب سپستان هر یک
گل بنفشه ده ل جوشانیده صاف نموده با یکوزن و نیم شیره هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند **اطریفل
اسطوخودوس** هلیله آمله سنائی هلیله زرد هلیله سیاه تربد سفید مصطکی کشمش شیرخشت پنج ل بسفایج افسنتین یازده ل
روغن بادام شیرین بیست پنج ل اسطوخودوس هشت ل افتیمون بیست ل عسل کف گرفته بقدر حاجت **اطریفل
افتیمونی** جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض دماغ نافع است قدر شربت از دو ل تا پنج ل پوست هلیله
آمله مقشر بلیله از هریک ده ل تربد افتیمون سنائی مکی از هریک پنج ل شیطرج پنج اسطوخودوس گل سرخ از هریک ل
نمک هندی از هریک دو ل عسل سه وزن ادویه بسرشند **اطریفل مسهل** منقول از خط استاد المتأخرین حکیم محمد
نافع جهت بهق و برص و جذام و داء الفیل وغیره و امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا
شاهتره از هریک دو م بسفایج سنائی از هریک هفت م تربد سفید یازده م حاشا سه م اسطوخودوس پنج م افیمون یک م سقمونیا
مشوی پنج م با عسل معجون کنند مقدار شربت پنج م تا پنج ل **معجون شهریاران** که مسهل است جهت برودت معده و جگر
و زرداب و قرحه سودا و تحلیل قولنج زنجبیل قرفه دارچینی سلیخه سنبل جوزبوا هیل فاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هریک چهار م
و نیم سقمونیا سه م تربد هشت م حب النیل هشت م شکر سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند و قدر شربت از چهار م تا چهار ل
و در بعضی نسخ شبرم بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است **معجون سفرجلی مسهل** جهت امراض معده و ضعف معده که
از رطوبت باشد و بجهت تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات است و قدر شربتش تا پنجمثقال است
به شیرین پاک کرده از پوست و تخم یکرطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یکرطل عسل اضافه
کرده بقوام آورند و این ادویه را داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هریک دو ل هیل فاقله کبار زعفران از هریک سه ل مصطکی
پنج م سقمونیا ده درم تربد بروغن بادام چرب کرده سی م شربتی پنجمثقال تا هفت ل با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار
درم است **معجون بر تراشه** جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعا و مسهل قویست و مجربست هیل قرفه سادج فلفل دارفلفل
زنجبیل برنگ کابلی مقشر قرنفل از هریک یک ل آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هریک نیم ل تربد سفید محموده
از هریک ده ل عسل سه وزن ادویه شربتی از یکمثقال تا یک ل و نیم **معجون مسهل** از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سودا
بعد از نضج قدر شربت تا پنج ل و جهت قولنج بسیار نافع است سنائی مکی بنفشه از هریک سی ل گل سرخ بسفایج از هریک پنج ل مغز تخم
کافشه بیست ل نشاسته محموده مشوی رب سوس از هریک پنج ل هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هریک بیست ل
عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سنا و ده ل گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه ده ل هلیله کابلی بیست ل جوشانیده باشند بقوام
آورده بسرشند **معجون مسهلی** که بجهت کرم معده و حب القرع مجربست ترمس برنج کابلی مقشر هریک ده م تربد
مقل از هرکدام دو م ادویه را کوفته و بیخته با عسل بسرشند مجموع او یک شربت است و باید قبل از تناول این دوا یک ساعت شیر تازه
دوشیده بخورد و قبل از دوا به روز پرهیز نماید **معجون سورنجان** جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان
ابیض هفت ل بوزیدان دو ل و نیم قشر ماهیزهرج دو ل اصل الکبر کمون شیطرج از هریک دو ل هلیله اصفر بال تخم کرفس الجبلی تخم
رازیانج یک ل و نیم فلفل صغیر ملح هندی ورق الحار زبد البحر از هریک یک ل سقمونیا مقشر سه ل

قدر دو یا دو قیه

ایسه ل محموده سه ل عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت پنج ل با آب گرم و اگر مداومت کنند دو ل و نیم کافیست **معجون نجاح** مسهل سودا و بلغم غلیظ جهة قولنج و امراض دماغ که از سودا باشد نافع است هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک دو ل تربد سفید هفت ل غاریقون بسفایج از هر یک پنج ل اسطوخودوس ده ل محموده مشوی ۱۲ ل گلسرخ رب السوس مصطکی سفید از هر یک پنج ل عسل کف گرفته سه برابر ادویه قدر شربت ۲ ل تا ۳ ل **نسخه دیگر** از هر ... اصغر است و چنین گوید از جالینوس است در اول گرم و قوتش تا یکسال باقیست جهة زحیر و درد معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافعست هلیله سیاه بلیله از هر یک ده ل افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنج ل غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یک یک ل گلسرخ زرنب بادروج حضض گل مختوم دم الاخوین از هر یک نیم ل **نسخه الرئیس** سه ل طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر ... بعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی از هر یک سه ل اضافه کرده اند با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون خیار شنبر** که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حار و بارد و درد مدور کام و نزله و درد سینه نافع و منضج معده سرد و جهة دیر گذشتن او و صحیح استعمال او با آب طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و کاو زبان است و قوتش تا ده سال باقیست و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت ل فلوس خیار شنبر صد ل با صد ل عسل بقوام آورند بنفشه و تربد از هر یک بیست ل سقمونیا پانزده ل رب السوس دوازده ل ملح هندی هفت ل و نیم انیسون مصطکی رازیانه از هر کدام ۵ ل ادویه را با سی ل روغن بادام چرب نموده بسرشند و چون جوشیدن فلوس باعث ضعف عمل او میشود اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر است **معجون اذاراقی** مسمی بمبدل المزاج از تالیف حقیر جهة قطع عادت افیون بغایت مجربست و در رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع اذاراقی که بحوله ... زر خیسانند پوست را جدا کرده بسوهان ریزه کرده و بعد از آن بزم صلایه نمایند گل گاوزبان اهل زرنباد عود هندی اسطوخودوس قرنفل کبیر انار حیل شقاقل صندل سفید آمله هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه از یک ل تا دو ل بدارند **معجون مسهل** منقول از بصر و تذکره مسهل جمیع اخلاط حاره و محترق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است تمر طل الونجار را و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی سه ل هلیله زرد تخم کرفس کشوث افسنتین بنفشه از هر یک یازده ل گلسرخ ده ل تخم خبازی و خطمی و رازیانه و صندل ... از هر یک چهار ل در آب پخته صاف نمایند با سی ل ترنجبین و یکوزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک ... اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال قوی تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش تا هفت ل **معجون** منقول از ارشاد و تذکره جهة قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهة ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گردانند و گفته اند جهة برص مجربست و تا سه روز پی هم تا پنج درم استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز دیگر عود کنند و وقت استعمال او خوبست که قمر شروع در نقصان کرده باشد هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون دو قوا از هر یک پنج ل قرفه دار فلفل از هر یک چهار ل جوزبوا عاقرقرحا شیطرج از هر یک دو ل با عسل بسرشند **فلونیای فارسی** جهة قطع خون و تقویه اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویه باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربت یک درم فلفل ابیض بزرالبنج از هر یک بیست پنج م افیون طین مختوم فوه تخم کرفس جوز اهل اسارون با نخواه رازیانه پنج سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده م مغز تخم خربزه پنج م اشق سه درم با عسل و شراب بسرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج م مرصافی عاقرقرحا فراسیون فرفیون از هر یک دو م زرنباد درونج لولو مشک از هر یک نیم م کافور یک دانگ و نیم و در بعضی نسخه جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یک م **فلونیای روحی** منافعش مثل فلونیای فارسیست لکن اقطع است از او در قولنج و عسر البول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احرست و ان ایمن است و هر دو مفسد دهن اند مگر آنکه کبار در طعمه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسیست بازیادتی سلیخه و ساذج هندی و روغن بلسان برشعثاء ابی برکات منقول از خط استادی حکیم محمد باقر گویند بهتر از همه برشعثاست بزرالبنج فلفل سفید از هر کدام بیست م افیون ده م زعفران پنج م عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هر یک دو م عود بلسان چهار ل جندبیدستر دو ل خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان پنج ل اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند **فلونیای خاصه** که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی بیست ل جدوار عنبر مشک لسب مروارید ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دو قو کندر کهربا ترکی پوست بیرون پسته مکد

سفید

دو ل کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکد ۴ م عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه جماما فطراسالیون ... هیل مکد سه م ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلسرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز بادام نارجیل مکد ۵ م مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکد ... افیون صندل عسل سه وزن ادویه **فلونیای مجرب** قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده مسمی بحافظ الارواح ... بزرالبنج فلفل ... عود قماری افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گلسرخ خشخاش چلغوزه نارجیل زرنباد درونج گل گاوزبان ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر ابریشم پرورده دارفلفل و ج سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست پسته ترنج پوست پسته ورق نقره مشک بهمن سرخ و سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سه وزن ادویه و جهة بعضی این ادویه اضافه شده کهربا یاقوت مروارید لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا عنبر انسب **فلونیای محمودی** افیون فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس بسباسه ۲ م زعفران گلسرخ مشک نیم عنبر ال ورق طلا نخاه ورق نقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هر یک ۲ ل **برشعثاء ابی برکات** که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهترین نسخ است جهة رفع سموم حیوانی و نباتی و جهة سدر و دوار و ظلمة بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوه حفظ و رفع نسیان و کند احتن بلغم و صفای صوت و جهة سهر سباتی و سبات سهری و از جهة قولنج و تحجر و برودة معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویه آن بر طبخ خون و نافع است جهة رفع ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد او و تقویه جماع و زیاده میکند حرارت را و زایل میکند ... و منطی و استرخا و انواع اعیا را و جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و در یک مجمع رامنجد ... رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء المزاج بارد و درد معده و قلب و دیر هضم شدن غذا نافع و قدر شربتش ... یکدانگ حب با عسل مقدار نخودی با آب گرم ... و وقت خواب بنوشند و در زمان یازده روز و در زمان ... یکبار با آب گرم و روغن بادام و شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوطا از او حب صداع بارد مقدار حبه با آب مرزنجوش کنند و بدستور صاحب سعوط نمایند و در امراض حلق حبه بدهان گرفته آنرا ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و نزله بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهة ضیق النفس و ربو با آب نزیره و اصل السوس و در وجع فواد و معا با آب رطبه و اگر متعذر باشد بطبیخ زیره و جهة وجع سپرز بماء الورد و خل خمر و جهة درد پهلو بشراب الاصول و جهة درد جگر با آب و عسل هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد پس بماء الاصول و جهة مبطون بماء الآس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهة درد نهیکاه با آبی که گرم شده باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب نیمگرم و جهة ... باد وجع فواد باشد با آب و جهة مرکبه بمطبوخ افسنتین و جهة زحیر با آب بزرقطونا و با آب نیمگرم و جهة حصاة با آب سداب یا آب ورق ترب و جهة بیماریکه خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهة بواسیر بماء الکراث و جهة ثقل لسان حبه با آب سماق و جهة غم بی سبب آب کاسنی و جهة جماع بماء الحمص المطبوخ و جهة نقرس حبه هر روز فرو برد و جهة زنیکه نزاید و نفاس قطع نشود با آب حلبه و جهة تب با آب حرمل و جهة کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارصینی و جهة کسیکه کافور خورده باشد بطبیخ عود با ماء الورد و جهة گزیدن عقرب بعسل و جهة گزیدن افاعی هر روز حبه هر چند قی کند باز بنوشد تا قی ساکن گردد و علامت در این است که مارگزیده فتیله ساکن گردد و از سم خواب میرد و همچنین در هر سم قتال و جهة ماده که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخود و جهة رفع زیادتی خون حیض با آب سماق و جهة احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهة قولنج بطبیخ اصل السوس نامعتبر **حب** ... دار فلفل دارصینی حنطیانا سلیخه جندبیدستر از هر کدام چهارم سنبل الطیب قفاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم افیون یک دانگ و نیم انیسون تخم کرفس بزرالبنج از هر کدام پانزده ل فلفل سیاه ۲۲ ل و نیم قسط فوا اسارون از هر یک ده ل و نیم زنجبیل فودنج خشک از هر یک هفت م روغن بلسان یا روغن گلسرخ ده ل عسل بقدر حاجت **نسخه دیگر** که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه حقیر رسیده است در اکثر خواص بهتر از شرو پیطوس است و بجهة تب ربع مکرر بتجربه رسیده میعه سائله کمادریوس مرصافی زعفران حرف حنطیانا مکد ۱ طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر غاریقون مکد ۳ اقاقیا هوفاریقون فطراسالیون مکد ۲ قصب الذریره دار شیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس مکد ۵ زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده مکد ۳ ل و نیم روغن بلسان ... ل اذخر ... العتیق است دو چندان او با دو وزن عسل بسرشند **تریاق برء الساعة** از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سیاه و سفید زعفران بزرالبنج افیون فرفیون سنبل الطیب

عـ بجا عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال او در هر علتی بموجبیست که در برشعثا مذکور شد و در بعضی
نسخه فلفل منحصر بسفید او ست و در این صورت مایل ببرودة میباشد و با فلفلین مایل بحرارة میباشد کما لا یخفی **مخلص الاکبر** که بیونانی سوطیرا
و بالفضل مخلصه نامند جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تبهائی که بانوبه و سرما باشد و بحوحه صوت و درد چشمی که از رطوبت
باشد سعوط نمایند و اکتحال کنند جهة درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شراسیف و جگر و احتباس بول و شقیه مثانه نافع و جهة
منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با آب بارتنگ یا آب عصی الراعی و درد معده و ریاح غلیظه با آبیکه در او تخم رازیانه جوشانیده
باشند و دردهای صعب داده و ورم آن و بدی فکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز بدستور و طلای او در قضیب مهیج باه و مقوی قضیب
و حقنه او بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه جهة درد شکم که از برودة باشد مفید است و آنچه از اوزان ببرخی نوشته شده موافق مجربات ابوی
رحمه الله است مرسلیخه فقاح اذخر از هر یک یکوقیه و نیم جندبیدستر اسارون از هر یک ۵ ال و در بعضی نسخ دوازده ال تخم کرفس جعده
دوقیه سیسالیوس یک ال قسط المر دارچینی اقراص اذخر میعه سایله از هر یک شش ال فلفل ابیض ۱۲ ال دار فلفل ۱۲ ال افیون ده ال
اسارون زعفران حماما از هر یک ۳ ال قدر شربت تا یکدرم و در بعضی نسخها انیسون ده ال دار فلفل ۱۲ ال سنبل ۱۲ ال و در بعضی نسخه سنبل ۱۲ ال است
قرص اذخر معمول در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش ال ترتیب داده بی اختلاف وزن آن و ادویه قسط المر نانخواه فلفل سفید یکد
دانق فو چهار حبه دارچینی مصطکی زعفران یکد چهار دانگ سنبل الطیب ساذج یکدانگ ال قرصعنا چهار دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره
یکدانق با شراب یا قایم مقام او قرص کنند **معجون ربع** از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده که چون روز نوبه ده ساعت
قبل از تب دو نخود تا نیم ال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع مینماید و مسمی است بحب لؤلؤ جندبیدستر قرنفل دارچینی قرصعنا میعه سایله
از هر یک سه درم افیون سداب فلفل از هر یک یک درم عسل بوزن جمیع بسرشند **معجون ربع دیگر** منقول از محمد بن زکریا رازی و
او نیز فرموده زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است تریاک کهنه هفت درم زعفران دنه مریم
سلیخه حلتیت از هر یک دو درم میعه جند سنبل هفت درم قسط سه درم عسل بوزن جمیع بسرشند **نسخه دیگر** از مجربات ابوی که در قطع تب
ربع بیعدیلست و وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابق است اسارون کندر مرمکی جندبیدستر میعه سایله بزرالبنج افیون بالسویه
بعسل کف گرفته مثل جمیع بسرشند **معجون اعظم** که اسود نیز خوانند و در کامل الصناعه مسمی بکندر است جهة زحیر و اسهال مزمن
بغایت نافع است جندبیدستر افیون میعه سایله بزرالبنج مرصافی اسارون زعفران کندر نانخواه بالسویه بعسل بسرشند و در نسخه طباشیر
طین ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه است **معجون قابض** جهة اسهال کو آمیری مجربست تخم حماض انجبار تخم مورد بلیله مجموع را
بوده هند آمله سیاه جنت الحدید مدبر با رب به و عسل بالمناصفه دو وزن بسرشند شربتی دو مثقال **اما معاجین باهیه**
در استعمال او شرطست که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف بنسبت بهر مزاجی در ادویه آن لابدست و الحال مبنیست که در هر مزاجی
هر معجون مبهی مؤثر باشد از آن جمله معجون لبوبست از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین بن الیاس اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است
و رنگ رخسار نیکو کند و از مداومت کننده او قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی
و قدر شربتش دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر بجهة بعضا دین افیون زعفران پنیرمایه شتر اعرابی افیون بزرالبنج و بدل سقنقور ماهی رودیان کرده
و بغایت موافق گشته و قدر شربت از افیون دار او نیم مثقال تا یکمثقال شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر از
هر یک سه م سره سقنقور سه م حب بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کرز تخم پیاز تخم شلغم تخم بوتیه خشخاش سفید
خسک دانه تخم تره تیزک تخم شبت تخم کرز شامی و آن دو قوه است تخم هلیون خسک مربی از هر یک ده م نارجیل مغز بادام مغز پسته
مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه بینه کنجد سفید مقشر هفت م دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون لسان الکلب بسعد فرفه
دار فلفل جوزبوا مازو مشک عود عنبر اشهب زعفران از هر یک ال مشک یکدانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز
حب الزلم درونج از هر یک دو م با عسل بسرشند مجرب و آزموده است **معجون چوب چینی** از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین
محمود جهة تقویة معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویه باه و فربهی بدن و غیره چوب چینی ۵ ال ۲ ال شمط دو ال
ریوند افتیمون سنبل از هرکدام سه ال هیل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی اسارون سه ال آمله بشیر پرورده ده ال گل مختوم سه ال
صندل سرخ و سفید سکه صید ماهی رودیان سه ال دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک ۲ ال جوزبوا کبابه هر یک ۲ ال درونج زرنباد
از هر یک سه ال خصیة الثعلب ۵ ال تخم جرجیر تخم شلغم تخم زردک تخم بوتیه بهمن سرخ و سفید خسک مربی از هرکدام سه ال بوزیدان سورنجان

۳ ال شقاقل ده ال کبابه چینی دو ال خولنجان و قند شیرین دو ال تودری زرد و سرخ سه ال سعد سه ال ورق منقط سکبینج اجزا بس مجموع را سایند
و گل گاوزبان ادریج بوته گلسرخ دواله از هر یک ده ال بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر
کدام ده ال نرم کوفته و در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه با آب به شیرین و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام
مغز فندق مغز گردکان مغز جلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند و اجزا با آن بسرشند و حقیر ورق منقط را که جهة سرد است داخل
نکرده بیست ال چوب چینی را جوشانیده آب او را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال قویتر مشاهده نموده است **معجون**
مبهی که جهة توالد نافع است و اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند
و از مباشرت در این ایام اجتناب نمایند و از مضرات باه پرهیز کنند بهمن سرخ و سفید مغز جلغوزه قاقله کبار دارچینی از هر یک دو ال
مروارید بسد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل بکنیج ساذج هندی برگ قرنفل بموزن او قرنفل بدل میتوان کرد و اگر ساذج سیاه ضخیم ورق کنند
بهتر است والا نصف ساذج و نصف قرنفل بدل کنند از هر یک یک ال جوزبوا نیم ال زعفران نیم ال با سه وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند
معجون مبهی ابن جمیع مؤلف ارشاد گوید بسیار مجربست و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص و قدر شربت تا چهار ال گل گاوزبان تخم
تره تیزک از هر یک یکجزو و نیم سقنقور اگر نباشد ماهی رودیان پنیرمایه شتر اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار
تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر یک یکجزو تخم الجزر دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کندر از هر یک چهار
جزو با شربت سیب دو وزن ادویه عسل بسرشند **معجون مبهی** از مؤلف تذکره عجیب الفعل است و در برانگیختن باه و نعوظ و
تقویه حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن نخود سفید پوست دار را که در آب
تره تیزک تازه سه بار خیسانیده باشند و خشک کرده باشد خشک مسحوق در سه مثل آن آب خشک تازه ترتیب داده باشند از هر یک سه وقیه زنجبیل
ده ال دارچینی خولنجان از هر یک شش ال یکرطل و نیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جرجیر تخم الجزر از هر یک یکوقیه
عاقرقرحا زعفران زنجبیل از هر یک نیم وقیه اضافه نمایند هشت قیراط یا دو زهره و نیم درهم عاقرقرحا و زنجبیل از هر یک نیم وقیه اضافه نمایند و بعد از هم
زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل کرده بدان تسقیه کنند و هر گاه قویتر خواهند مغز گردکان حب الصنوبر نارجیل تخم شلغم مغز چلغوزه
سرخ و سفید تخم رطبه تخم کتان از هر یک یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی یا ماهی رودیان
از هر یک ۲ ال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند و قدر شربتش تا دو درهم است **معجون ثوم** از تالیف
اسحق مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع است بغایت مبهی مبرودین و مرطوبین و جهة رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل
فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سده و تقویه معده و جگر و امراض مقعد
و رحم بکر اختناق او و جهة احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ و برانگیختن باه مایوسین بغایت مجرب و مضر جوانان و صاحبان مزاج حار و مصلحش
سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن او بر بدن جهة رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه یا دفع آثار و بر قضیب جهة تهییج باه بغایت
نافع و قوتش تا چهار سال باقیست و آن گرم است در سیم و خشک است در دوم و شربتش تا دو ال یکرطل سیر کوبیده با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند دراول
تا شیر را جذب کند با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک ۲ ال
زعفران ال روغن گلسرخ ده ال و اگر اضافه روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند
بعد از آن با عسل بجوشانند **معجون مبهی** منقول از مختار بن ابیل در تقویه باه و تولید منی بغایت آزموده است تخم تره تیزک تخم
بوتیه مغز چلغوزه از هر یک ۳ ال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک چهار ال حلتیت طیب شش ال روغن نارجیل ده ال اول ادویه
را با روغن نارجیل چرب کرده با شصت ال قند معجون کنند و اگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است و قدر شربت دو ال قلیه زرد
و تخم نیمبرشت و امثال آن تناول نمایند **معجون راح المؤمنین** که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهة تقویه باه و اشتهای
طعام و تفریح مفید و نفع میکند جهة سعال و نزله و سوء النفس و خفقان و غیره و اصلا او را مضرتی نیست و بتجربه رسیده است لسان الثور
خصیة الثعلب از هر یک ۵ ال شقاقل بست ال تخم جرجیر ال نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هر یک ۳ ال جوزبوا کثیرا اصل السوس
الا سماجوفی از هر یک چهار ال ادویه را کوفته بیخته ال پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده مثقال شیره تخم خشخاش را در او کرده
فلفلش را بیندازند پس با عسل و آب سیب شیرین و صندل و آب زردک ده ال بقوام آورند پس ادویه را بسرشند و نیم ال مشک
اگر نباشد و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ بیقی گویند یا بیخ بنجی و برگ شیرازی و امثال او بقدر لایق اضافه

نمایند **معجون سرور** تألیف حقیر مشتهی و هاضم طعام و با نشاط و مقوی اعضاء احشا و مفرح و جهة سرفه و آلات تنفس نافع و در ازاله دیدان کرم و بلغم و رطوبه و موافق
اکثر امزجه است جوز بوا بنفشه از هر یک ۴ ل بادیان هم کوبیده با ۲ ل روغن بادام ۲ ل زنجبیل را کوبیده چرب نمایند اسارون لسان العصافیر از هر یک ۲ ل عود قماری قرنفل
خولنجان بهمن سرخ و سفید افسنتین از هر یک ۱ ل خصیة الثعلب ۲ ل شقاقل ۵ ل اگر مربا باشد بهتر است کثیراء عناب خشک از هر یک ۲ ل عسل کف گرفته ۵ ل
زردک ۱۰ ل اگر دوشاب زردک نباشد عسل را صد و ده ل باید کرد **معجون قرص افعی** جهة توالد و تناسل مجرب است و بغایت مبهی و مقوی و مواد بارد المزاج
و پیران و حافظ صحت ایشان و جهة امراض عصبانی و رقت منی و نیکوئی گردن رنگ رخسار و تقویه هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است خصیة الثعلب دارچینی
زنجبیل از هر یک ۴ ل کبابه قرنفل دارفلفل از هر کدام ۲ ل مغز فندق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر از هر یک ۲ ل ابریشم مقرض اشنه انجدان چینی بادیه شقاقل اعرابی
تخم کرفس تخم بوتیجه تخم ملیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم فلیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار جلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه ازو دری سرخ و سفید بهمن
سرخ و سفید تخم زردک مغز حب الزلم و مغز حب البن فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی خشک مربای خردل قاقله از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک
از هر یک ۲ ل زعفران ۲ ل ورق طلا ورق نقره ۲ ل قرص افعی نشراده به عسل کف گرفته دو مثل ادویه سرشند **فصل پنجم در مفرحات**
مفرح عبارت از آن چیزیست که مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و قوتها و فکر و تقویت آلات آن چه ادراک نفس مجرد است و هر چند آلات
قوی باشد و ادراک مدرکات بعیده و حواس باطنی و ظاهری صحیح باشد باعث ادراک بیشتر گردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها بانفراده میشود مثل شنیدن نغمهای
ملایم بسمع از قوه سامعه و بمجموعه بر سبیل ازدواج میباشد و هر چه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقیست و هر چه
باعث لذات خارجی و محسوس بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج
و عدم اضطراب بدنی باشنیدن ملایمات قوه سمع و دیدن مقبول باصره و اشامیدن از بد بوئی و بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور
جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه و هم و ترکیب مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای غاذیه و محرکه و قوتهای
غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویه قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدد ترکیب
یافته است **مفرح یاقوتی شیخ ابو علی** که در ادویه قلبیه ذکر کرده فی الواقع ترکیب بسیار شریفیست و مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه نموده ما اندک
تصرفی در زیادتی و کمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویه اعضای رئیسه و جهة اکثر امراض معده و خفقان
بغایت نافع است قرص او بجهة استعمال میتوان کرد مروارید کهربا بسد یک ۳ و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری از هر کدام یک ل و یک دانگ
نکاله حب دو دانگ لسان الثور ۳ م یاقوت یک ۳ م تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه از هر کدام سه ۳ م بهمن سرخ و سفید
عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار سنبل از هر کدام یک ل افتیمون یک ل و نیم اسطوخودوس
سه ۳ م جدوار یک ل و اگر نباشد زرنباد عوض او کنند بقدر سه ل درونج رومی دو ل تخم کاسنی ۵ ۳ م تخم خیار ۲ ۳ م ترنجبین ده ۳ م کلسرخ ۲ ۳ م مشک ۲ ل
کافور یک ل عنبر یک ل سنبل ساذج از هر یک ۲ ۳ م این ادویه اصل و خمیره است و گاه قرص کنند جهة معتدل المزاج قرصی یک ل و گاه بعسل ترکیب کنند
و هر نوع که میسازند جهة معتدل المزاج تغییر دهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در او پنج ل افیون و ده ل چند بیدستر هر دو را با هم سوده
داخل معجون کنند و انیزان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال چند جهة اصلاح افیونست که مرکب باز
بعد از ادخال افیون باعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد بباید زعفران و مشک این ترکیب را نیم ل و افیون کم کرده بدل چهار ل نشاسته گل
قسط یک ۳ م شاهتره یک ل و نیم کنند و در این ترکیب یک ۳ م کلسرخ و هشت ۳ م تخم خرفه و هشت ۳ م طباشیر و دو ۳ م تخم کاهو و سه ۳ م صندل داخل سازند و باقی ادویه بحال
خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد دوا باشد که در این ادویه قشور لیمو که آن لسان به است و قشور اترج و عود بلسان
و زنجبیل و فلفل سه ۳ م چند بیدستر دو ل دهن کافور نصف ل کنند و اگر صاحب مزاج حار یک شربت از این ترکیب با یک ل طباشیر در شربت سوس بخورند و صاحب
مزاج بارد شربتی از آن با طسوجی چند بخورد و کافی باشد و احتیاج تغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام
در مرض مالیخولیا که منجر بمانیا شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد **مفرح حار** جهة
خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویه معده و اشتها و هضم طعام نافع است و سودا را ساده دارد و رنگ رخسار نیکو گرداند بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران
مصطکی جوزبوا قاقله کبار زرشک مک بهمنان زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از هر یک ده جزو مشک عنبر نصف جزو هلیله کابلی بیست
عدد و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را سه
برابر ادویه کرده سرشند و قدر شربت یک ۳ م تا دو ۳ م و این نسخه انفع از نوشدارو است جهة مبرودین و مرطوبین **مفرح بارد** از تالیف حقیر جهة صدر
دوار و منع بخار بغایت مجربست کل سرخ ده ل آمله مقشر زرشک بدانه فوفل سه ۳ م صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته پوست

تفتل بت

ترنج مکده ۳ م کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان مکده با شربت سیب بوشند شربتی ۲ ل و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی مکدل عنبر ۳ م ل درختی
مزاج اضافه میشود **مفرح بارد** از ادویه قلبیه شیخ الرئیس ۳ م و جهة تکرر تجربه نموده ام و جهة محرورین بغایت نافع است بهمه جهة بهتر از دواء المسک بارد
و با دو تیست و جهة ناقهین و تب دق و خفقان حار و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت مؤثر است تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم خیار مقشر از هر یک سه ل تخم خرفه ۲ ل
لؤلؤ بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض از هر یک یک ل صندل سفید ۲ ل عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض از هر یک یک ل و دو دانگ هیل
طباشیر از هر یک ۲ ل کلسرخ ۵ ل زعفران نیم ل کافور یک ل مشک دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه ل رب که هیکل و اگر یافت نشود دو ل حب کدر
سکان او و الا دو ل صندل سرخ کند و ادویه را کوبیده قرص سازند و یا معجون نمایند بر سیب و انار و به و بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت **معجون**
سوسنبری از حکمای فرس مفرح و مقوی و مسا و یست احشا او با ارواح او نافعست مطلق امزجه را در هر وقت و اعاده میکند قوای ساقطه را و رد احکمه
نقصان او فیه باشد بمرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها بجهة خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل
را و معتدلست و بعضی میگویند که گرم است در اول و یا خشک در اوسط چیری زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید و بادرنجبویه از هر یک ده ل بسباسه یاقوت از هر یک یک ل
بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنیه را در هشتاد مثقال از گلاب بهیموجب از گلاب شانزده ل و عرق بیدمشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان
از هر یک شانزده ل در بهار یکشب بخیسانند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه ل عسل مصفی کف گرفته که سه وزن ادویه است بوزن در آرند و بعد از
آن دویست و پنجاه ل شیره تازه انجور دو عسل دهند و بدستور با عسل که بیست و پنج مثقال باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن
از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یکشب در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند آبی باد هست باز بگذارند
با آتش نرمی که بجوش نیاید بخار برطرف شده آنگاه ادویه معدنیه که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نسخه میفرماید که اگر پادزهر معدنی باشد
۲ ل و اگر حیوانی باشد ۲ قیراط در گلاب حل نموده لتقیه نمایند یک م او در نشاط و کیفیت برابری با یکمن خمر میکند و با وجود سلامت حس و صحة ادراک
و قدر شربتش تا دو ل و قوتش تا بیست سال باقیست جهة حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهة قوه باه شب و جهة سموم با آب رازیانه و جهة خفقان با عرق
گاوزبان **مفرح جالینوس** معروف بطولاماخس یعنی جبار القلب جهة خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا
و حمی و تشنگی و قطع خون و بکایه سموم نافع سرد است در درجه سیم و خشکست در اول آنچه یکهفته در شیر خیسانیده در گلاب سه روز گل گاوزبان تخم خرفه
از هر یک ۲ ل صندل سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده ل بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج ترنج
ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج ل مرجان مروارید از هر یک سه ل طلای محلول نقره محلول زرد یاقوت از هر یک دو ل آب شربت سیب و شربت ریباس
و شربت انارین هر یک بوزن ادویه سرشند **مفرح اعظم** معتدلست و بهترین مفرحات و موافق و معتدل جمیع امزجه و تسکین شدی خون
و رافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیا و کسالت و بلادت
و توحش را و تفریح را تحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و رافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است
و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار را نامیده میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و شامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه امین میسازد از
وباء طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بیعدیل و موافق اکثر امزجه و قریب لااعتدالست و بجهة رفع صرع و جنون و ضعف دل و
توحش بغایت مجرب و مبهی و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحاتست شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هر یک ده ل بهمن سرخ سفید
از هر یک ده ل لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل او گلی از داغستان میآورند و مشهور است کرده و اثرش را قوی تر از گل مختوم مشاهده نموده
زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد دکرسنه از هر یک سه ل هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک ۲ ل مرجان مروارید
کهربا از هر یک یک ل دانه هیل یک ل عود نیم ل ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ از هر یک ۲ ل حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته
و بیخته شکر سفید دو صد و پنجاه ل با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو
و آب زرشک از هر یک بیست و سه ل بقوام آورده سرشند و قدر شربت از یک ل تا دو مثقال و قوتش تا چهارده سال باقیست **مفرح ملوکی**
از کناش بختیشوع جهة تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویه بدن نافع و گرم و خشک است در دویم و قوتش تا هفت سال باقی
و قدر شربتش تا دو ل با ماءالورد یا آب به یا آب ریباس قاقله صغار و کبار از هر یک ده ل زرنب زرنباد درونج قرنفل عود ناخواه زرشک سلیخه اسارون
از هر یک ۵ ل سنبل ساذج حماما رازیانج دارفلفل از هر یک ۲ ل مروارید درشت ناسفته سفید یاقوت سرخ ورق طلا از هر یک دو ل زعفران یک ۳ م
مصطکی یک ل ورق و نیم ل فلفل ابیض نیم ۳ م همه را یکجا خیسانیده سه روز پیش از سرشتن عسل بر بالای آتش گذاشته مثل ادویه عرق دارچینی
و تمام مرزنجوش لتقیه نمایند پس از آتش کرفته با ادویه سرشند **مفرح سهل الوجود** جهة رفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن

محلول ٥

فرنجمشک ۴ ل عود قماری ۵ ل
نعناع خشک سوسبر دارچینی
کنجد مقشر جوز بوا نقره محلول
کهربا زعفران از هر یک ۲ ل

وامراض جگر و توحش و تپهای عفنی نافع و در این مفرح سرور و ترکیه بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال است و
شربت او تا یک وقیه آب شیرین ده رطل که در او اطفای آهن تافته با طلا و نقره بقدریکه میسر باشد قرنفل افتیمون از هر یک سه باقاقله کبار صندل سرخ از هر یک ل
کوفته و در خرقه بسته با سی م ابریشم خام و بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت
سیب بقوام آورند و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک دو م و از آتش بردارند مفرح جهت رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده
و تنقیه دماغ از ابخره و تقویه حواس و زیادتی سرور و نشاط و لذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است و گرم است در اول در یبوسه
معتدل و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش دو م افتیمون اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هر یک ۴ ل زرنباد درونج مروارید درشت
کهربا بهمنین سرخ و سفید ساذج سنبل الطیب ده کبار قرفه جدا از هر یک ۲ م حریر محرق دو م زنجبیل دار فلفل مشک از هر یک یک م با عسل کف گرفته بسرشند
و حقیر که وزن این اجزای مفرح را بغیر جدا دو وزن مفرح سهل الوجود ساخته بر شته با زیادتی فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره در آثار سعید مل ساختم
نموده است و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در رفع اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجربست مفرح حار کثیر المنافع جهت امراض بارده هر قسمی که باشد
و جهت جنون و وسواس و تقویه اعضای رئیسه و تفتیح سده بغایت نافع است گرم در سیم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال است
اطریفل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک مثل وزن ربع اجزا با عسل بسرشند مفرح زمردی بارد از اختراع حکیم محمد
جهت امزجه حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است ص آمله که بگلاب پرورده باشند خشخاش سفید
تخم خرفه کشنیز خشک ملک تیستال معز تخم هندوانه تخم خیار معز کدو گل مختوم یا داغستان ابریشم مقرض محرق بهمنین پوست نارنج گل گاوزبان فادزهر معدنی
طباشیر گل عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته کلسرخ کجد نیلوفر کبود زمرد ورق نقره بر هر یک دو ل آرشک کافور کدرم ل عنبر یک ل با شیره تخمین
و شیرخشت و شربت ... ل آن بسرشند و در بعضی امزجه مروارید کهربا مرجان یک دو ل ورق طلا و نقره و عنبر دو ل اضافه نموده اند مفرح بارد جهت اصلاح
امراض حاره و تنقیه الجره و تعدیل مزاج جگر و کرده و در سیم سرد و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو ل خشخاس سفید کشنیز خشک تخم خرفه از هر یک ه ل طباشیر
گل مختوم گاوزبان لسان الثور از هر یک ... عصاره زرشک طین مختوم از هر یک ل با عسل کابلی بسرشند باب دوم در اقسام حبوب ... اما بعد
ف ... بدانکه حب منقسم باقسام معاجین است و سهل الاستعمال و قوتش تا نیم سال باقیست و بعد از آن ضعیف میشود و بعضی دیگر قوت آن تا سال برابر است و بعضی را تا
یکسال و بعضی را تا دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار باشد بعد از یکماه ضعیف میشود حب ناردمشک مسهل و سریع الاثر است جهت تحلیل ریاح و تقویه
معده و رفع قولنج و درد معده که از حبس ریاح باشد بغایت مجربست یکعدد آن یکبار اسهال میکند مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل ناردمشک از هر یک ل
و یکدانگ سقمونیای مشوی ۲ ل شکر طبرزد ۵ ل حب ریوند جهت استسقای زقی که با حرارت باشد ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون با زریون
شربتش یکم و نیم حب الذهب و این موسوم بحب الصبر است از ترکیب رئیس الفضلا حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط
فضله از سر و بدن و تفتیح سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و تندی باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخار و بالجمله مداومت آن مغنی از جمیع ادویه و قدر
شربتش تا دو ل صبر سقوطری بیست م هلیله کابلی ده م گل سرخ ۵ م سقمونیا زعفران مصطکی کثیرا سفید از هر یک ۳ م عنبر ورق طلا از هر یک چهار قیراط مرجان یاقوت
سرخ مروارید از هر یک سه قیراط و مؤلف تذکره جهت بلغمین و اصحاب باج عود سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار درم زیاد نموده و جهت مفاصل و عرق النسا
و مثل آنها غاریقون اشق زنجبیل زرنب عاقرقرحا سورنجان از هر یک ۳ م و جهت صفراوین با اصل نسخه هلیله زرد بنفشه از هر یک ۵ م و جهت بخار مرزنجوش و کشنیز از
هر یک ۵ م و جهت ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش و کشنیز و جهت سوداوا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم م کرده ادویه را کوفته با گلاب و عرق بید کرش
دراریج حب سازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب بابن ماسویه نافعست جهت امراض دماغی خصوصا بلغمی منقیه دماغ خصوصا بلغمی و تنقیه
دماغ کند و تندی باصره بیفزاید ایارج فیقرا شش م هلیله زرد ده م تربد ۴ م افیمون ملح هندی از هر یک ۳ م غاریقون ۲ م شحم حنظل یک م در بعضی نسخ
سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یک ل حب اصطمخیقون بمعنی منقی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ
صحت و رفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده کرده نافع صبر ۱۱ بسفایج افتیمون از هر یک ۶ ل سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر
یک ۳ ل سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی عصاره افسنتین اسارون وج عود مصطکی بیخ اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هر یک ل و بعضی دو
ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخ هلیله و تربد اضافه کرده اند حب النفط منسوب بجالینوس و اقوی الفعل است و نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج
و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو م و رازی نقل کرده که مضر جگر است و
مصلح او زیت و مسیحی نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند و مؤلف تذکره بر این است که این اصح است و زادل و مصلح او کثیرا و لعاب است صبر ۱۵ م
هلیله اصفر تخم خردل افتیمون صمغ سداب اگر یافت نشود ... اشق جاوشیر مقل از سکبینج شحم حنظل از هر یک بیست م و در بعضی نسخ تربد عود

و حل السوس از هر یک هفت م کرده اند و اگر افراط بلغم نباشد بیاید کرده سکنجبین اگر سودا زیاد نباشد افتیمون داخل نمایند و اگر حلتیت و حب النار اضافه
کنند در صورتیکه مریض بی تب باشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب بسازند و اگر شیطرج و زنجبیل و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک ۵ م داخل
نمایند جهت اوجاع بارده خصوصا نقرس نفعش عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است و مجربست دانسته اند که در دهن بگذارند تحلیل کند
تخم تربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هر یک یکجزو نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر افیون بزرکتان از هر یک
نصف جزو حب بسازند پس اگر در سینه خشونت فرحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه سه جزو زوفا دو جزو نیم پرسیاوشان دو جزو اگر بادی باشد
پس گل ارمنی و گل مختوم از هر یک سه جزو همه را با مثل وزن ادویه شکر بلعاب تخم مرو و بزرقطونا و ریحان در دهن بنفشه حبها سازند و اگر بعصاره کرنب
سعوط بسازند در تلیین طبیعت و صافکردن آواز ابلغ خواهد بود حبی که نافع است جهت امراضی که موی بریزد مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء الحیة و اخراج فضول
غلیظه و قوتش تا دو سال باقیست گرم است در دوم و خشک است در اول و شربتش تا یکمثقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر کرده مصلح او کثیرا
تربد ۱۲ ل صبر زرد دوازده ل افتیمون چهار ل بسفایج انزروت از هر یک سه ل عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هر یک دو م با آب حب نمایند
حب الدیدان الطوال برنگ مقشر هلیله صفر اهله ه ل و نیم تربد ابیض ۳ ل فانید مثل ادویه شربتش سه م با آب گرم حب قوقایا جهت تنقیه دماغ
و امراض بارده آن بغایت مجربست و قوقا بلغة یونانی بمعنی حاق و سط راس است چون این حب جذب این مواد از آنجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده
صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو شحم حنظل سقمونیا از هر یک نیم جزو حب قوقایا مستعمل الوی ره ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله
زرد اسطوخودوس تربد ... ساخته یکمثقال و نیم را شاد ل نمایند حب منتن جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ایارج فیقرا ده ل
شحم حنظل قنطوریون رقیق عصاره ... ابهل فربیون جندبیدستر دار فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هر یک ل صمغ ... آب سداب
حل کرده حبها سازند دو ل و نیم قدر شربت است حب افتیمون جهت اخراج سودا جهت کسیکه قادر بر شرب مطبوخ نباشد افتیمون دو ل بسفایج
غاریقون از هر یک ده ل خربق اسود ملح هندی از هر یک پنج ل اسطوخودوس هفت ل ایارج ده ل شربت ۲ ل حب اشتیار این حب را اشتیار
از این جهت نامند که وقت استعمالش شبست جهت تنقیه سر و دل از سودائیکه متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک
یکجزو فیقرا یک جزو و نیم عود هندی نیم جزو شربت از یکمثقال تا دو م حب اشتیار نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و قلب از سودائیکه متولد از صفرا باشد
تربد افتیمون بسفایج شاهتره از هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و دو ثلث صبر دو جزو لاجورد دو ثلث کلسرخ مثل او مصطکی یکجزو دو ثلث با آب سیب شیرین حبها سازند
شربتش تا چهار درم حب اشتیار نوع دیگر از سودائیکه از نفس سوداء بهم رسیده باشد جهت تنقیه دل و دماغ هلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو
هلیله ... یکجزو و نیم اسطوخودوس دو جزو شحم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو عود مصطکی بسفایج از هر یک نیم جزو حجر ارمنی مغسول با آب سیب شیرین حبها سازند
شربتش از یکم تا یک ل حب جهت سپرز مجربست با ماء العسل و امثال او بنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون
ملح هندی با عرق بهار و امثال آن بنوشند حب بسازند قدر شربتش یک ل است حب المقل از مجربات مرحوم حکیم جعفر جهت صاحب بواسیر که از احتقان سیلان
بازار داشته باشد مجربست آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی پوست بلیله از هر کدام ۵ جزو مقل ازرق ۲ جزو مقل را نیمکوب کرده در آب گندنا
شسته بخیسانند و روز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را بسرشند و حبی بمقدار نخودی بسازند و هر روز در خلا معده نه عدد تا پانزده عدد
فرو برند و از حبها سوداوی جهت بواسیر نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهت کسیکه در جانبی است فالج بهم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و
زبانش را ثقل بهم رسیده باشد مجربست تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل بوزیدان شیطرج وج عاقرقرحا دار فلفل سکبینج
جاوشیر مقل ازرق فربیون جندبیدستر ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در آب کنند تا حل کرده و با او ادویه را بسرشند و حبها بسازند شربت
سه م با آب گرم حب الافاویه الکبیر الصبر جهت مره سوداء و صفراء و بلغم متولده در معده و غثی که از او عارض شود دارچینی قصب الذریره حب
بلسان فقاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یک ده اوقیه بیکجا ساخته بیست دو رطل آب باران در آن ریخته بپزند تا نصف باقی بماند بعد از آن صبر سقوطری را
یکرطل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه بشویند تا باقی نماند مگر نفعی از صبر که احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده
هر یک از زعفران و مر صاف و مصطکی یکوقیه و ادویه مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه با آب خمیر کرده باشند بسرشند قدر شربت سه م با آب گرم
حب اسطیطرج جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد دو م صبر بیست م زنجبیل خردل ابیض از هر یک دو م فلفل دار فلفل
عاقرقرحا از هر کدام یک م شیطرج هندی ملح هندی وج از هر یک دو م فانید ۳ م با آب کلم حبها سازند شربتش دو م نیم تا سه م با آب گرم حب
للربع هلیله کابلی افتیمون از هر کدام چهارم عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک دو م صبر یک م با آبیکه در آن رازیانه جوشانیده صاف
کرده حبها بسازند قدر شربت دو م تا سه م حب حلتیت للربع بلیله اصفر عصاره غافث دو م حرف ام حلتیت نیم م با آب حبها بسازند

قدر شربتش یکدرم با آب گرم حب اشعثا جهت اسهال صفراء مخلوط بلغم و زرداب صبر ۲۲ درم افتیمون ۱۲ درم سقمونیا ۱ درم سلیخه سنبل زرد مصطکی هم درم زعفران ۲ درم غاریقون ۶ درم حماما درم با آب حب ساخته شربتش ۲ درم با آب گرم حب ایستفنج از جالینوس جهت امراض بارده و تشنج و قولنج ولقوه و فالج الهلیلجات ثلثه آبنج ۵ درم مقل چهار درم زنجبیل دارصینی ۵ درم فلفل دارفلفل اسارون ۳ درم تخم کرفس نانخواه وج سلیخه اسطوخودوس حب الملوک مصطکی غاریقون شکر طبرزد ۳۰ صبر سقوطری غاریقون و مقل را کوفته و آب گندنا را بر او پاشیده بکوبند و باقی ادویه را با آنها مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال ونیم با آب نیمگرم وقت خواب تناول و قبل از استعمال و بعد از استعمال بکرفس پرهیز نمایند حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویه آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید معده را ضعیف میکند نانخواه زیره کردیا انیسون هلیله اسود و مخ نفطی ۴ درم مصطکی ۲ درم صبر سقوطری مثل همه با آب ورق اترج خمیر کرده حبها سازند حب کدانک تا دودانگ حب الدیدان الطوال و حب القرع کبیل دارفلفل ابیض برنج کابلی قشر فشبل ملح هندی ترمس شیح اترید ۵ افسنطین اقسام شربتش ۵ درم با آب ترمس تر حب لمالیخولیا مجرب است فیقرا افتیمون ۳ درم حجر لاجورد مغسول غاریقون سقمونیا قرنفل بحری ۲ عدد با آب شیرین حب کرده شربتش هر هفته یک مثقال حب العرق الکنا حقیر تجربه نموده و بسیاری بوشه و رازی میگوید که در ساعت دفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال این آزار داشته اند و ممکن نبوده است اشیاء را از جائی بجائی گردیدن این حب معالجه نموده ام و پنج یا شش بار اطلاق میفرماید و مجموع یک شربت است حب سقوطری اهلیلج اصفر سورنجان از هر یک یکدرم حبها سازند حب مسهل جهت حمیات و دفع صفرا بسیار نافع است منقول از حاوی کبیر عصاره غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیله زرد گل سرخ مساوی از هر یک یکجزو صبر سه جزو سقمونیا دو ثلث جزو شربتش یکدرم و نیم تا دو درم با آب مطبوخ شاهتره و هلیله زرد حب لاجورد جهت اسهال صفراوی غلیظ و سوداء و بلغم از مجربات حقیر است لاجورد غیر مغسول مصطکی نیم درم گل سرخ پوست هلیله زرد بسفایج هلیله کابلی فاریقون سفید تربد محکوک صبر زرد اسطوخودوس عود قماری سنا مکی گل بنفشه افتیمون کثیرا با آب سیب حب ساخته از نیم مثقال تا سه مثقال حب چیپال منقول از حکمای هند جهت اخراج بلغم و صفرای محترق و قلیلی از سوداء و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر و عمل آن بقی و اسهال است حب سلاطین مذکور در دستورات هلیله سیاه از هر یک بحسب عدد مساوی هم آرد برنج سفید برابر هر دو نرم سائیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند بقدر فندقی و یکعدد را کوبیده در دوشاب حل کرده بر بالای نخود آب یا شوربای چرب بخورند حب قرص افعی جهت تقویه باه خصیة الثعلب خولنجان بهمن یا شقاقل اعرابی قرص افعی زنجبیل خردل سرخ گشنیز با صمغ باگلاب فرفیون عاقرقرحا تخم کرفس دارصینی ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب حب سازند حب نشاط جهت سرفه حار و نزلات و سل و تقویت و نشاط باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت با لعاب بهدانه حب سازند و مشک یکدانگ گاهی اضافه میشود حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران بزرالبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو تخم لفاح رب السوس نشاسته حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی مبهی و هاضم و مقوی بدن و مجرب است جدوار عود صندل زعفران مصطکی زرنباد قرنفل صمغ درونج فلفل عاقرقرحا مشک دارصینی با آب نبات حب سازند و اگر افیون یک ل اضافه نمایند جهت اختلاط بدخیت اما قوه باه ضعیف میشود حب جدوار از متاخرین این زمانست جهت تقویه باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع جدوار مروارید دارفلفل تخم بادرنگبویه عود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم ل حب عطائی جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت مجرب است و نافع از تالیف جد حقیر علاء الحکماء کندر حب الفار زراوند مدحرج افیون میعه سائله حب ساخته از دانگی تا نیم مثقال تناول نمایند و با اشربه موافقه سریع الاثر است حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجرب است منقول از معالجات ایلاقی کندر میعه سائله علک البطم مر صاف از هر یک یکدرم افیون ربع درم حبها سازند بقدر یکدانگ حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که با تب نباشد مجرب است تخم رازیانه تخم کرفس رب سوس پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص بسازند و دو ل با مطبوخ مناسب بدهند حب جهت استمساک منی بغایت مجرب است دانه تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا گرفته یکجزو مغز آنرا با دو جزو قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد باید استعمال کنند و گویند رفع اثر آنرا خوردن لیمو میکند حب بواسیر که با خون باشد هلیله هندی بلیله آمله از هر یک پنج درم تخم گندنا سه درم سبد کهربا و دم الاخوین محرق دو درم و نیم مقل ازرق ده درم ادویه را کوفته و مقل را حل نمایند بآب ورق سرو و ورق گندنا و ادویه را با او سرشته حبها سازند و شربتش سه درم بآبی که آهن تافته در او انداخته باشند حب السعوط منقول از کامل الصناعه جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض ۱ درم صبر شونیز یک درم قرصاف ۲ درم فرفیون ۱ درم اشق دو درم کندش ورق ارمنی از هر یک ۱ درم جندبیدستر زعفران یکدرم و نیم جاوشیر آب چغندر حبها ساخته بقدر عدسه باسه جهت سعوط بکار برند و ریختن روغن خیری حب لطیب النکهه و یذهب البخر جوزبوا قاقله فوفل کافور قرنفل دارصینی خولنجان

از هر یک درم مشک دو دانگ نبات را علیحده سائیده با گلاب حبها ساخته در دهان نگاه دارند و اگر ... معده را تقویت نموده و مفید ... بسازند با مذکورات ایارج فیقرا مساوی همه ادویه ... شربت نیم مثقال حب زیبق جهت رفع سرعت انزال منی مجرب است منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق ده درم با سرکه تند در هاون سائیده تا آنکه منحل شود مخلوط سازند با او سه ل ملح هندی و ظرف آهنی را سرکه پر کرده زیبق را در او بجوشانند و از او اسحت مسحوق سه ل اندک اندک در آن ریخته بدسته هاون بسایند تا ملتئم شود پس در کرباس سطبری کرده بفشرند و آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی باشد ریسمان پنبه از سوراخ او گذرانیده با آب لیمو اندازند یک شبانه روز تا منجمد شود پس بروغن بابونه اندوده با آتش نرمی طبخ دهند در وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد و منع شود وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساک منی بقوت تمام کند و قوی النشاط و مسکر و منوم و مشتهی و حقیر آنرا مویز عنبر و مستی ساخته و مجرب است مویز صد دانه پنج شوکران سه ل بزرالبنج سه ل کوفته و زعفران را با آنها مخلوط ساخته در صد و پنجاه ل آب بجوشانند تا آنکه آب را تمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قویتر خواهند باید کوکنار شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند حب بدل جهت درد سر مزمن و ضعف معده و جگر و قاطع عادت افیونست تا توره سیاه زنجبیل ریوند چینی بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هر کس میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهت نعوظ مجرب است بعد از شش ساعت نعوظ میآورد تا دوازده ساعت و چون با آب سرد خود را میشویند نعوظ برطرف میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یکشبانه روز آب نمیشود و دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر از اطبا جهت نواب خلد آشیان خاقان صاحبقران بجهة این امر حبها ترتیب نموده هر یک بعلتی بوده بعضی زود آب میشد و بعضی با اندک وقتی نرم میشد و بعضی بدمزه بود و این حب بغایت مستحسن طبع شد و فی الواقع بیعدیلست عنبر اشهب مشک خصیة الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر مغز فندقی حب سازند و روزی یکعدد و تناول نمایند و از عقب او شراب یا شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خیسانیده بنوشند و از این حب تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود حب جهت بواسیر ریحی و دموی و قاطع خون مجرب است منقول از کامل الصناعه بسباسه آمله بلیله تخم مورد حب البلوط طراثیث گلنار مصطکی جوزبوا سنبل الطیب قرنفل تخم گندنا مقل خبث الحدید مدبر سرشته بلیلجات و تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ چغندر یا سرو حل کنند و ادویه را با آن سرشته حب بسازند و دو ل با آب گرم بنوشند حب سعال جهت ضیق النفس و سرفه دائمی سخت و تلیین سینه و تصفیه صوت و جهت ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر الکبار صمغ انیسون اصل السوس رب السوس فانید شکر بالسویه با اندکی عسل و آب رازیانه سرشته حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند باب سیم در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است و حد وسط سفوف و معاجین اند و مخترع او اندروماخس قدیم و آنچه مشتملست بر ادویه کبار و ذوات الخاصیه و افیون قوتش تا چهار سال باقیست و مسهله و غیر آن تا دو سال و اقسام آن در بقای قوت مثل حبوبند حفظ قوه ادویه در قرص زیاده بر سفوفست قرص افعی در اول سیم گرم و خشک و ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقای جوانی و رفع تحلیل خلط محترق بطریق و دفع بطاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال باید بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود و بلا فاصله ایام بعیده سرش را با دنبالش بسته بر روی تخته بقدر چهار انگشت از سرش و چهار انگشت از دنبالش بیکضرب قطع کنند و احشا و پوستش را بیرون کرده با آب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالین بجوشانند تا مهرا شود پس استخوان را دور کرده و گوشت را با ربع او نان سبوس خشک در هاون سنگ با مرق او مهرا کوبند تا یکسان شود بقدر یکمثقال بسازند و در روی پرویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید قوی الحرکه باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ماده کیست و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمیآید قرص اسقیل از اجزای تریاق فاروقست جهت سموم و ربو و عسر نفس و جرب کهنه نافع و جهت استسقا بعدیل عنصل مشوی در خمیر گرفته را کوبیده بوزن او آرد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب نموده قرص سازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد کرسنه را یک وزن کرده قرص اندروخورون که از اجزای تریاق فاروقست جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد نافع است و نسخه او مختلف و بهترین نسخها از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه است ترجیح داده دار شیشعان حب البلسان اسارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی فو از هر یک ۶ ل فقاح اذخر زعفران از هر یک ۱۲ ل دارصینی حماما مر دارصینی از هر یک ۲۴ ل افیون ... ل سنبل الطیب ۶ ل با شراب یا مویز یا عسل یا جمهور قرص بسازند قرص اندروخون الملک که مؤلفان باسم پادشاهان عصر تالیف کرده و جزو اعظم اغره و بعضی معاجین

کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهة علل بارده اعضای رئیسه مفید بابونه سرخ و سفید سماق بیدانه مرصاف اسارون افیون
اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب قرص بسازند **قرص لک** که از اجزای معاجین کبار است
فیلونیا که لوف نامند بجزو لک مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص بسازند **قرص آذر معمه** که از جمله اجزای مختلفه است که
سوطیرا گویند ملطف و مفتح و جهة استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهة درد طحال و نزلات قدیم بسیار نافع
حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل یا نخواه از هر یک سه ل دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک ۴ ل [illegible]
فلفل سفید قرنفل [illegible] از هر یک [illegible] سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک [illegible] با شراب یا امثال آن [illegible] قرص بسازند قرص
اقرو قومعا یعنی قرص زعفران از جمله اجزاء دوا الحک لطیف است در خواص مانند آذر معمه و بعضی هر دو را باین اسم خوانده اند زعفران دارچینی
پنج سوسن آسمانجونی ساذج هندی از هر یک دو ل گلسرخ حماما قسط تلخ از هر یک ۴ ل مرصاف ۱۲ ل با شراب و مانند آن بدستوریکه گذشت قرص بسازند
قرص دوفیون از اختراعات [illegible] است مفتح و ملطف و محلل و منقی احشا و [illegible] اعضای رئیسه اندرون و با قوه تریاقیه [illegible] مؤثر
۳ ل ملک الطیم [illegible] مرصاف اذخر هر یک [illegible] دارچینی مقل ازرق [illegible] سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار هر یک [illegible] قصب
الذریره ۹ ل زعفران [illegible] قفر الیهود ۳ ل [illegible] صمغ [illegible] شراب و امثال او خیسانیده قرص بسازند بعضی از قدما باسه وزن آن عسل معجون کرده اند قرص
طباشیر ملین جهة تبهای صفراوی و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون [illegible] طباشیر سفید گلسرخ صندل سفید سوده مغز تخم کدو
مغز تخم خیار مغز دانه به رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا ترنجبین با آب ترنجبین قرص و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون سفید اضافه
کنند مقدار شربت یکمثقال **قرص طباشیر ملین** از تالیف مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین نسخها و معمول حقیر و جهة تبهای حاره
و حصبه و آبله و تب دق و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است گلسرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه مغز
تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز گل بنفشه صندل سفید کثیرا ترنجبین رب سوس فوفل زعفران باشیره جو قرص بسازند و از یک تا ۲ ل
بنوشند **قرص طباشیر قابض** منافعش مثل منافع ملین است با لینت طبع [illegible] مال نمایند تخم خرفه بوداده گلسرخ صندل سفید سوده
گلنار اقاقیا صمغ عربی بوداده کثیرا نشاسته بوداده شاه بلوط بوداده رب سوس طباشیر تخم حماض بوداده زرشک منقی اجزا را نرم صلایه
نموده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب به یا زرشک قرص بسازند و در سایه خشک کرده یکمثقال را بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کند
و خون صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سماق منقی انجبار اضافه **قرص ورد قابض** جهة نزف الدم و جهة اسهال ذوبانی
منقول از قانون و مجرب است گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر گلسرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالسویه با آب به قرص بسازند
قرص الورد الآخر جهة درد معده و حمیات بلغمیه گلسرخ ۶ م اصل السوس ۴ م سنبل الطیب ۱ م با مطبوخ بقدر یک م قرص بسازند قرص
ماروش جهة ایلاوس و جمیع انواع قولنج [illegible] تخم کرفس انیسون افسنتین چهار م فلفل مرصافه هر یک ۲ م دارچینی [illegible] مصطکی ۱ م
افیون م جند بیدستر ۳ م با آب قرصها سازند بقدر یک ل **قرص کاکنج** جهة قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است
منقول از جانب امین الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج شاهدانه از هر یک یک ل تخم رازیانه ۲ ل زعفران تخم حماض بری مغز چلغوزه مغز بادام
تخم مقشر از هر یک ۳ ل حب کاکنج جبلی ۲۵ عدد تخم خیار ۱۲ ل ادویه را کوفته و بیخته با مطبوخ معجون ساخته قرص بسازند **قرص البزور**
جهة اسهال و قروح امعا و کسیرا که هضم طعام نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض که متواتر باشد حب الآس ۲ ل تخم رازیانه انیسون
یا نخواه تخم کرفس بزر البنج دو قوا از هر یک یک اوقیه افیون ۲ ل با شراب معجون ساخته تا نیم م قرص بسازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
قرص برمکیه جهة رفع بلغم خام و صفرای حار قوی بسیار نافع است هلیله و بلیله و آمله [illegible] کابلی مقشر از هر یک یکجزو [illegible]
مثل همه اجزا فانید مثل همه در پاتیلی کرده قدری آب بر او ریخته بعد از خوب جوش از آتش گرفته ادویه را بر او پاشیده خوب با هم ممزوج
نمایند و بعد از آن وزن هفت ل قرصها ساخته قدر شربت یکقرص در آب گشنیز خشک را یکشب در او خیسانیده و صبح صاف کرده بنوشند
و این قرص از ده بار [illegible] اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با او ربع جزو
بلیله شحم حنظل را **قرص زرشک لک دار** جهة مستسقی که لینت طبع داشته باشد و جهة تبهای حاده مرکبه و یرقان نافع است
و بغایت مجرب عصاره زرشک یا زرشک منقی لک مغسول از هر یک ۳ ل افسنتین یا عصاره افسنتین یا عصاره غافث از هر یک
ال سلیخه طباشیر گل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بوداده گل ارمنی بوداده کثیرا بوداده نشاسته بوداده مصطکی رب
سوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بدستور قرص بسازند و با سکنجبین بزوری یا شربت [illegible] بنوشند

و اگر سرفه داشته باشد با شربت مورد بنوشند **قرص افسنتین** منقول از کامل الصناعه ترکیب چنین جهة ضعف جگر انیسون افسنتین بارد
تخم کرفس صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی بالقدر [illegible] قرص سازند **قرص رودیون** جهة تبهای حاره
و اورام جگر و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو رب سوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم [illegible]
گلسرخ زعفران با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و قدر شربت یک ل است **قرص ریوند** جهة تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم و ورم سپرز
و صفرتی که واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی فوه عیدان بلسان لک منقی تخم کرفس انیسون عصاره غافث یک یک با آب قرص ساخته استعمال نمایند
قرص غافث مجرب است جهة شطر الغب و تبهای کهنه گلسرخ ۵ م سنبل الطیب ۲ م عصاره غافث ۶ م طباشیر ۲ با آب قرص بسازند بقدر درهمی
قرص اللبسد جهة اسهال دموی و قذف خون نافع است لبسد ام کندر اقاقیا جلنار صمغ عربی دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ بقدر
درهمی قرص بسازند **قرص طحال** گویند بسیار مجرب است بیخ سوسن آسمانجونی ۴ م فلفل ابیض سنبل اشق ۲ اشق را در سرکه خیسانیده بقدر
مثقالی قرص بسازند **قرص کافور** جهة تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گلسرخ ۶ م طباشیر صمغ عربی کثیرا ۴ م تخم کدو تخم خیار تخم
خرفه اصل السوس بکه هشت م نشاسته ۳ م زعفران یک م کافور نیم م بلعاب بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب نارنج [illegible] استعمال نمایند
قرص مثلث جهة اورام حاره و صداع حار و ضماد او نافع است مرصاف افیون لادن کافور ۵ م کندر انزروت رامک گل ارمنی
ده م فرفیون [illegible] ۳ م بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده به پیشانی طلا نمایند **قرص مثلث معمول** زعفران افیون مرصاف بزر البنج
بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث بسازند که مشابه قرصهای خوردنی نباشد با سرکه و آب گشنیز و امثال آن بر اورام حاره و صداع حار
طلا کنند و در صداع با آب حنا و آب مرزنجوش و نمک و امثال آن **قرص للدق** جهة تب دق منقول از شیخ رئیس طباشیر ۲ م گل سرخ ۶ م
گل ارمنی ۳ م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا ۳ م بقدر ۳ م قرص سازند و این قدر شربت است **قرص جهة اسهال دموی** از تالیفات والد
مرحوم گلسرخ نشاسته تخم حماض صمغ عربی هر یک ۵ م طباشیر ۲ م بلعاب بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت یکمثقال **قرص صغیر معمول الوالد**
جهة درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات مرده مجرب است گلسرخ ۲ جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک یکجزو قرص سازند قدر شربتش یکمثقال
قرص الدق از مرحوم الوی جهة دق و تب محرقه و مطبقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده است تخم [illegible] نشاسته
کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گلسرخ مغز تخم کدو خیارین تخم خرفه مغز دانه به مغز تخم هندوانه رب سوس با لعاب بزرقطونا قرص سازند
قرص جهة بول الدم و بول المدة و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا گل قبرسی شادنج مغسول و اگر نباشد
مقناطیس محرق مغسول رب سوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج ده عدد قدر شربتش تا دو م **قرص [illegible]**
جهة امراض مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار تخم خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بزر البنج افیون گل ارمنی عصاره
لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دو م **بنادق البزور** جهة درد گرده و مثانه تخم خربزه تخم خیار تخم کدوی شیرین بزر
البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض دو م بلعاب بزرقطونا حب بقدر بندقی بسازند **قرص زرشک** منقول
از قانون مجرب جهة سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهة تبها و امراض معده حار و [illegible] زرشک بیدانه رب سوس گل سرخ تخم خیار
تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی [illegible] مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافث [illegible] فوه الصبغ ریوند زعفران [illegible] ترنجبین را با آب
حل کرده قرص بسازند و اگر ریوند دو ل باشد اجود خواهد بود **قرص کاکنج** جهة حرقة البول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس
کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر [illegible] تخم کرفس [illegible] افیون یک م از یک م تا یک ل و زیاده از آن قدر شربت است با شراب بفشه [illegible]
تا دو سال باقیست **قرص للفواق** کندر [illegible] فودنج ورق السداب بزر الثمام ۲ صعتر [illegible] نانخواه [illegible] قدر شربتش یک ل و نیم
بطبیخ زیره **قرص الذیابیطس** طباشیر تخم کاهو تخم خرفه ۵ گشنیز خشک ۵ گلسرخ جلنار ۲ م گل ارمنی ۲ نیم م با آب انار ترش بنوشند
قدر شربت ۱ ل **قرص مدر لادرار الحیض** مرصاف ۳ م ترمس ۵ م ورق سداب فودنج [illegible] فوه حلتیت [illegible] جاوشیر قسط
سنبل از هر یک ۳ م با آب سداب قرص سازند قدر شربت [illegible] **قرص الورد المسهل للصفرا المطفی للحمیات** گلسرخ تخم خیار تخم کدو رب
السوس ۲ سقمونیا [illegible] کافور ربع م با آب خرفه قرص سازند قدر شربتش یک ل با یک ل شکر **قرص ورد** نوع دیگر جهة درد معده و درد و
ورم معده گلسرخ ۶ سنبل ۲ رب السوس ۲ اکلیل الملک بابونج اذخر ۳ مصطکی کهربا ۳ قدر شربتش یک ل با طبیخ انیسون جهة درد معده با آب
عنب الثعلب جهة ورم معده **قرص الخشخاش** جهة قروح سینه و سرفه و تب حار و درد سینه و زکام گل سرخ و صمغ عربی ۱۲ ل کثیرا رب
السوس خشخاش ۲ طباشیر ابیض و اسود و زعفران ۲ دانک بقدر یک ل قرص بسازند و با شربت خشخاش بنوشند **قرص مبرد** از املای مرحوم

حکیم محمد باوجه حمیات و عطش و قائم مقام قرص کافور است مروارید طباشیر ۲ صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گلسرخ تخم حماض ۳
تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه ۳ نشاسته کثیرا کل ۱ بزرالبنج خشخاش سفید ۲ بزرقطونا در آب خیسانیده بآن که صاف کنند باو قرص سازند
و این قرص مألوف طبع است که متنفر باشد از شربت قرص کافور از رازی وجهه علل جگر و گفته است که انفع اقراص است جهة علل
جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر ۱ گل سرخ ۵ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور یک ل بلعاب بزرقطونا قرص
بسازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهة تبرید جگر و تطفیه حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهة سل و لین طین ارمنی
طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ ۳ تخم سرطان محرق ۲ تخم کثیرا طباشیر شادنج مغسول ۳ ریشه انجبار بدل کنند باشاخ کاو
کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجربست خشخاش سفید و سیاه زعفران نیز اضافه کنند رب السوس آب لسان الحمل
قرص بسازند بقدر دو درم با شربت انار شیرین بیاشامند قرص گل کبیر جهة تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه گل
سرخ ۱۰ عصاره غافث عصاره افسنتین ۳ مصطکی ۲ و نیم سنبل اسارون عود اذخر مکه ۱ شربتش ۱ م مبارالبزور و ترنجبین قرص
کهربا از نجیب الدین قدس الله سره جهة حبس خون از هر موضعی که باشد مجربست و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده با اضافه
مروارید خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل قریبی موافق کامل است کهربا تخم خرفه سفید تخم حماض شاخ کاو کوهی سوخته تخم پوست سوخته تخم مرغ
گل ارمنی ۳ صمغ عربی بو داده تخم کشنیز جلغوزه مکه ودع محرق جلنار بزرالبنج لک مغسول طباشیر کثیرا نشاسته مصطکی بو داده زعفران افیون اسک ۲ م
شربتش یکمثقال رب ... جهة نفث الدم و با شراب خشخاش جهة قروح امعاء قرص شادنج منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا و قاطع خون
جمیع اعضا و تجفیف قروح و رافع بقایای آتشک بغایت مفید است و جهة تبهای مرکبه و اسهال دموی مجرب کشنیز خشک بو داده خشخاش سفید
هر یک ۵ کهربا مرجان تخم خرفه از هر یک ۵ طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ کاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک ۳ ل
ودع سوخته بزرالبنج شادنج هر یک ۱ قدر شربت یکمثقال است و بدل شادنج مقناطیس است قرص زرشک از نسخه مرحوم حکیم محمد قر
جهة استسقا و تجربه رسیده زرشک بیدانه رب السوس گلسرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب ریوند اسک
نشسته عصاره افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص بسازند قرص گلنار
جهة اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی کزمازج کندر گلنار مساوی افیون صمغ عربی کدنیم جزو
تا هم قرص سازند قرص شادنج از مخترعات حقیر است جهة دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و ذوبان
و تبهای دموی و سرفه حار مجربست گل سرخ تخم خرفه تخم کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی
هر یک ۲ ل سرطان سوخته ۱ ل کثیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار شاخ کاو کوهی سوخته هر یک ۳ ل بزرالبنج افیون زعفران از
هر یک یک ل بلعاب بزرقطونا قرص کنند قدر شربتش یک ل قرص کهربا جهة حمی لثقه و تبهای کهنه مجربست گلسرخ رب السوس شاه
تره سنبل الطیب مصطکی کهربا انیسون قرص سازند قرص جهة تبهای مرکبه گلسرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی
عصاره غافث عصاره افسنتین طباشیر شربتش تا دو م با گلقند و طبیخ رازیانه قرص الملک استسقاء الحار منقول از مختار مجربست عصاره
زرشک باز زرشک ۱ گلسرخ ۵ تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند از هر یک ۳ م سنبل الطیب نیم م بقدر یکمثقال قرص
با چهل ل آب کاسنی و بیست ل آب عنب الثعلب و ده م سکنجبین و ده م مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر در امراض
حار و تبهای گرم مرکبه و دفع قولنج ثقلی بغایت نافع و سریع العمل و بیغایله و بهترین اقسام قرصهای مرکبه و مسهله است بنفشه مغز تخم کدو
تخم خیار نیلوفر تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا کشنیز خشک مصطکی انیسون از هر یک یکمثقال حب الملوک نه عدد پاک کرده
مشوی بطریق حکمای هند که در دستورات مذکور است بلعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم ل تا یک ل با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند
و اگر حب الملوک را با کثیرا و انیسون و مصطکی ... باشد دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از تشویه است قرص مروارید از تالیف
حقیر جهة تب دایمی دلو اسیر و دق و اسهال نافع است و بغایت مجرب طباشیر گل سرخ گل ارمنی تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید
تخم خرفه مروارید کهربا عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ بارتنگ مورد سرشته قرص بسازند و یک ل و نیم با شربت خشخاش و در بعضی با
شیرالاغ باید داد و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و بجهة تب دق کافور و زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطبا
جهة امراض حاره که با یبوسه طبع باشد گلسرخ بنفشه رب السوس کثیرا مصطکی محموده مشوی تخم کاسنی تخم کدو تخم خرفه با آب ترنجبین
قرص بسازند قرص قابض از تالیف حقیر جهة اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطبی و سحج و کوا... بغایت مجرب

تخم کاسنی

طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ کثیرا زعفران افیون تخم مورد انجبار شاخ کاو کوهی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کنار و بارزد
تخم حماض دم الاخوین با آب بارتنگ قرص بسازند و یک ل را در هر مرضی با ادویه موافقه مرض بدهند قرص طحال از تالیف ابوی
جهة ورم و درد سپرز که با تب باشد مجربست گلسرخ زرشک تخم خیارین تخم خرفه ۳ ریوند ۲ طباشیر ۲ لک مغسول عصاره غافث
نیم کافور نیم عصاره افسنتین زعفران ثمرة الطرفا ایرسا سنبل الطیب هر یک ۱ ل با سکنجبین و آب کاسنی یا آب بید معصور یا آب
شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع او سلیوس است و او دعوت کوکب زحل میکرده و بوسیله متلبس بلباس آن
کوکب میبوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده سبب دیگر در این تسمیه اینکه
طلق را کوکب الارض نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحراره و یابس است در اول جهة ضعف معده و دماغ و جگر
و سپرز و فضول غلیظه و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهة درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه
و قولنج و جهة درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو ل و منقول از تذکره است و آنچه بسرخی از آن
نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است و قوسیسالیوس تخم کرفس انیسون بزرالبنج میعه سایله مکه ۸ جندبیدستر سنبل پوست بیخ لفاح
گل مختوم مر صیاف سلیخه طلق محلوب مکه ۵ و در بعضی نسخه خشخاش ۶ و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران حلتیت مکه ۱ جهة قطع تبها
و درد پشت و در بعضی نسخه کافور ۲ م و بعضی افیون یک ل جهة قطع خون و حرقة بول اضافه کرده اند قرص گلنار منقول از تذکره
جهة تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است و گویند در تجفیف قروح و باقی نار فارسیه که معروفست
بحب فرنگی نفع عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو و یا پوست انار گلسرخ اقاقیا مازو مکه ۱۸ انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکه ۲ کثیرا افیون
مکه ۱ با آب گرم استعمال نمایند و قدر شربت از نیم ل تا ۲ مثقال قرص بسازند قرص دیاسقوماطون جهة زحیر و مغص و
اسهال مفرط و قروح معاء و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه
رازیانه انیسون سنبل الطیب مر سلیخه افیون با شراب ریحانی با قوام مقام او قرص بسازند و شربتش تا نیم مثقال قرص ریوند منسوب
به شیخ رئیس ره قلیل المقدار کثیر المنفعه مجرب جهة یرقان و درد سر و سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم
و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقیست ریوند ۱۰ ل روناس لک مغسول مکه ۱ ل
تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک ۳ ل و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط و مصطکی و زرنباد را اضافه کنند و اگر صفرا
غالب باشد بجهة عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای زرنباد و اگر با تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس گل سرخ طباشیر
بنفشه از هر یک ۳ ل و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند قدر شربت یکمثقال قرص گل قابض جهة سحج و اسهال دموی بغایت نافع است
منقول از ایلاقی گل سرخ تخم حماض بو داده صمغ عربی کثیرا نشاسته بو داده بلعاب بزرقطونا قرص سازند قرص ریوند جهة سوء مزاج جگر و اسهال سده
دموی بغایت آزموده است ریوند چینی عصاره زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب کاسنی زرشک قرص بسازند و با آب زرشک بنوشند قرص اندرون
تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهة بقایای نار فارسی و آتشک و قروح مزمنه و اهل روم او را حب میسازند و اهل فرنگ
آرد گندم ۹ ل و زنبق ۳ ل و هر یک از افیون و عنبر و مشک نیم ل اضافه مینمایند و در استعمال او شرط است تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک
و قوتش تا دو سال است و بعد از چهار روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند زراوند مدحرج ۱۲ ل کندر عفص مکه ۸ ل شب یمانی مر
صاف مکه ۳ ل قلقدیس یک ل با گلاب قرص بسازند قرص نردی در ضمادات مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات است و مذکور
خواهد شد باب چهارم در سفوفات و او اقدم تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافت دیسقوریدس گوید مخترع او بقراط
شاگرد اسقلیبیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلا جایز ندانسته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ
و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند
معده را قوت دهد و گونه را سرخ کند و وسواس و فراموشکاری ببرد و جهة هضم طعام و خوشبو کردن دهان نافع است و در تفریح دل نظیر
ندارد و جهة بخار و قطع عرق فاسد و بدبوئی بدن نافع و این سفوف را ارسطو جهة اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندریه نیز گویند
و قوتش تا دو سال باقی و شربتش تا دو ل است قرفه ساذج تارصیر که آن معرب تاکیسر لغة هندیست و آن رازی رومی و قتی از هر فاقه
عود هیل اسارون مصطکی هلیله کابلی قرنفل جشک ۱ مشک زیره کرمانی دارچینی اشنه فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل نارمشک جوزبوا
قاقله کافور مکه جزو مشک عنبر یکدیم جزو شکر شش چندان پیش از طعام و بعد از طعام از یک م تا سه م تناول نمایند سفوف بلوط

در سفوفات

منقول از منصوری جهة تقطیر البول و سلس البول مجربست بلوط مقشر بوداده کندر کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند
بقدر دو م صبح و دو م عصر و اگر با تقطیر و سلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هرچه بیاشامد زود دفع شود باید با آب الشعیر و بزرقطونا بیاشامند
و غذا آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند **سفوف دیگر** جهة اسهال از مجربات ابوی ره اطفال و غیر اطفال را نیز نافع
حب الرمان بوداده را بسیار نرم صلایه کنند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سعد تخم مورد گلسرخ گل ارمنی سفوف کنند
و با طفال نیم ل صباح و نیم ل شب با شربت به یا شربت سیب ترش بدهند **سفوف دیگر** جهة سلس البول مجربست بلوط کشنیز
خشک ریوند عرق سوس لسان الثور تخم خرفه افیون سنبل الطیب طباشیر مصطکی زر ورد سعد کندر شکر مثل همه وقت خواب
استعمال نمایند بقدر سه ل **سفوف** جهة اسهال مراری مزمنه و بواسیری و لو صفری حاره بغایت مجربست از تالیف حقیر گل
ارمنی ارزدان بوداده دانه انگور که از سرکه بیرون کرده باشند و بو دهند هر یک ۵ ل سماق بیدانه گل سرخ صمغ عربی بوداده هر یک
۲ ل طباشیر گل مختوم بهلیله دهنستان هر یک ۲ ل مصطکی عود قماری هر یک یک ل قدر شربت دو ل با رب لوب مناسب
سفوف دیگر جهة اسهال بواسیری مجربست ابتواج خطائی نیم م نیلوفر یک م **سفوف الطین** جهة سحج و اسهال
صفراوی بزرقطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی ۲ و نشاسته را مکوب ساخته و بزورد را با تش نرمی بوداده
مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت به یا رب آس بنوشند **سفوف حب الرمان**
جهة اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و تقویة معده و امعا میکند ناردان بوداده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه
خیسانیده بوداده آرد نبق آرد سنجد کشنیز خشک بوداده خرنوب نبطی و خرنوب شامی مکد جزو نمک را انک مکد ربع جزو نیم
کوب ساخته استعمال نمایند **سفوف مقلیاثا** جهة اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و مغص و بواسیر نافع است حرف بوداده یک رطل
و نیم زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده نیم رطل تخم کتان تخم گندنا ربع رطل مصطکی یک اوقیه و نیم هلیله سیاه بوداده ربع رطل
نیمکوب ساخته استعمال نمایند **سفوف خرنوب** جهة اسهال و سستی معده خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یکشب و روز در
سرکه خیسانیده خشک شده بوداده سماق تخم مورد آرد نبق بلوط کشنیز خشک بوداده مصطکی مکد جزو نیم کوب ساخته استعمال نمایند **سفوف**
زرشک جهة تقویة معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب رمان بوداده زرشک بوداده آرد نبق مکد م شکر طبرزد ۱۰ م
کوفته سفوف سازند **سفوف سماق** جهة اسهال مزمن سماق جزو حب الآس جزو حب الرمان بوداده یکجزو خرنوب نبطی سه جزو صمغ
عربی گلنار یکجزو کوفته سفوف سازند **سفوف برزور** جهة بادها و نفخ گرد یا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار قرفه نانخواه تخم کرفس دو م
قاقله صغار قرنفل زنجبیل فلفل ۲ دانک شکر ۱۰ م نبات ۲ م **سفوف للحوامل** جهة رفع اشتها ردیه در وقت حمل و تقویه معده
و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد تخم کرفس ۲ م نانخواه مکد ۳ م جند بیدستر نیم م زیره کرمانی زنجبیل ۱ م
دار فلفل فلفل ۵ م دارچینی ۱ م هیل ۵ قه ۳ م شکر طبرزد دیگر طل **سفوف للاسهال** منقول از حنین جهة ضعف معده که با اسهال
باشد و تب ربع و اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نبطی که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده و خشک شده و بوداده باشند هر یک ۳ م
حب الآس ۵ م کشنیز بوداده ۳ م آرد نبق آرد سنجد آرد ناردان ۳ م قرصطراثیث ۱ م سک ۳ م عود هندی مثله به
بر دیزان و سیع بجهة تبرشش ۳ م با به بیاشامند صبح و شام **سفوف للفواق** جهة فواق تشنجی که از امتلاات شده باشد
تخم کرفس حبلی سعد زیره کرمانی بالسویه سفوف ساخته تبرشش یک ل با آب نام **سفوف لوجع الکبد** جهة درد جگر با سرشیر استعمال نمایند
لک منقی ۳ م طباشیر ۲ م گلسرخ ۳ م تخم کاسنی تخم کشوث هر یک ۲ م سفوف ساخته قدر شربت دو م با پنج م شکر سلیمانی و چهار اوقیه سکنجبین
گرم کرده کف گرفته بنوشند **سفوف سورنجان** صغیر مجربست جهة نقرس و عرق النسا سورنجان ۱ شکر سلیمانی ۵ م زعفران مکد ا
بقدر یک م با آب سرد استعمال نمایند **سفوف لقطع دم البواسیر** مجربست منقول از معالجات بقراطی عجیب الفعل است
جوز محرق یکجزو زرده تخم مرغ سوخته یکجزو کنجد بوداده سه جزو مجموع را سائیده دو ل با شربت سیب یا آس یا ریباس بیاشامند استعمال نمایند
سفوف مقلیاثا از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعا مجربست هلیله سیاه و آمله و بلیله با روغن زیت برشته کرده مکد ۵ م
زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده و حب الرشاد بوداده مکد تام تخم کرفس انیسون در سرکه خیسانیده خشک شده بوداده مکد
۳ م مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکد ۱ م سعد ۳ م صبح و شام ۲ م استعمال نمایند **سفوف** جهة اسهال بلغمی
تالیف ابوی ره نانخواه کندر گلنار مکد جزو دانه مویز دو جزو با میه ممسک استعمال نمایند **سفوف للحفظ** جهة تنقیه و تقویة دماغ

و تنقیه آواز از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دارچینی فلفل دارفلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج
یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت دو م ناهار با آب گرم و در تابستان یکروز میل نمایند و یکروز نه **سفوف تالیف حقیر** جهة حرقة
بول مزمن که با چرک باشد و با او تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است جهة درد ورم منی و در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار
مؤثر افتاده بلوط بوداده ۱۰ گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر ذکر ۲ بقدر ۲ ل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب
این سفوف از آب اجتناب نمایند **سفوفیکه** در انواع اسهال با سحج و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم خبازی مکد ۵ م
نشاسته صمغ عربی مکد ۱ م کوبیده اندک بوداده ۳ ل با اشربه مناسبه بنوشند **سفوف للخفقان البارد** از قرابادین مرحوم حکیم
محمد باقر منقول است نخاع کهربا بریان کرده شب یمانی بریان کرده مکد ۳ م زرنباد درونج زرنباد درونج نیم م مروارید ۱ م شکر ۱۰ م
تبرشش ۳ م با طبیخ افسنتین **سفوف سورنجان کبیر** جهة مفاصل و عرق النسا مجربست سورنجان مصری ۱ م سنا مکی ۱ م معز
بادام ۱ م پوست هلیله زرد ۳ م زعفران نیم م قند سفید ۳ م سقمونیا مشوی ۱ م و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ۵ م کنند تبرشش ۲ ل با آب
سرد **سفوف جهة قطع سیلان منی و ودی و مذی** بیعدلست و مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم حنکشت ۲ م سعد شده داغ
۲ م گلنار ۱ م تبرشش ۳ م با آب سرد **و ایضا** در قطع مذی و ودی بیعدلست مجفف نار فارسی و انک است بلوط ۲ جزو کندر یکجزو کوبیده
بروغن زیتون چرب کرده هر روز ۲ ل مداومت کنند **سفوف** جهة قطع شهوت از زنان و مردان بزرالبنج تخم خرفه تخم کاهو
تخم شبت مکد جزو نیلوفر ۲ جزو تبرشش ۳ م آب تخم خرفه **سفوف سوداکه** با مالیخولیا استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست
هلیله کابلی و سیاه مکد ۳ م غاریقون ۳ بسفایج ۳ افتیمون ۳ گل گاوزبان اسطوخودوس نمک یک ل لاجورد مغسول اخربق سیاه آبنوس
۲ ل **سفوف جهة سپرز** از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر است زوفای مصری خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب ریباس ابرنج
تخم حنکشت تخم سداب بالسویه ۲ م با سکنجبین ناشتا تناول نمایند **سفوف جهة سپرز** مجربست تا یکهفته زایل میکند منقول است
مرجان سوخته ۱ م کثیرا ۱۲ دانک بنوشند و بدستور شکر ۱ عرق بهارو مرجان دو دانک تا یکهفته مداومت نمایند مجربست **سفوف**
مجرب جهة **حرقة البول** و وجع حین بول مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید نشاسته کثیرا رب السوس بزرالبنج سفید
قند مساوی همه ۲ ل را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند **سفوف عرق النسا و نقرس** منقول از محمد بن زکریا که مجربست جهة رفع
نقرس بارده و درد مفاصل بارده که بالکلیه قلع کند نانخواه ابهل ورق سداب خشک تخم رازیانه دوقو مکد جزو فوه بادام تلخ سنبل قسط
جلوز زراوند مدحرج مکد یکجزو هر روز یکدرم استعمال نماید ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل
نکند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نماید بقدر دو مثقال **سفوف سرطان** مستعمل مرحوم ابوی بجهة سرطان نهری
و قطع کنند سرها و پاهای اینها را و شکمش را شکافته چند بار با آب خاکستر رز و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب گرم شسته تری او را دفع
و در کوزه گل انداخته و در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز بعد از آنکه سوخته باشد پس خوب کوفته و ده م آنرا از صمغ عربی و طین قبرسی
و خشخاش سیاه و سفید ۵ م کثیرا ۳ م کوفته سفوف سازند و قدر شربت دو ل **سفوف** جهة کسیکه از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم
ابوی حنث الحدید ۴ م کوفته با بحر بریخته و هفت روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن بیرون آورده با تش خشک کنند و بار دیگر کوفته و مخلوط
سازند با وقشر کندر بجه یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند ۵ م طباشیر ۴ م کشنیز خشک ۳ م تبرشش یک ل با به یا ساده با آب
سرد صبح و شام میل کنند **سفوف سنا** جهة عرق النسا از مجربات قدما سنا مکی ۱ م سورنجان ۵ م شیطرج هندی ۴ م زعفران
نیم م ۲ م شکر **سفوف** که منی بسیار آورد و تقویة اعضای رئیسه میکند و فواید بسیار دارد عنبر اشهب م بنفشه خشک دو جزو کثیرا
یکجزو مجموع را در یکروز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است و مجرب **سفوف جهة اسهال خون و بلغم** دار طباشیر نشاسته
صمغ عربی گلنار گلسرخ مکد ۵ رو ناس ۲ زعفران ۱ با رب به ۲ ل بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است **سفوف** جهة در دشت و درد
بول و منی و تقویة انعاظ و سستی آلات بول و تناسل مجربست از حکمای هندوستان و از ترجمه با هر لقلشده فوفل ۲ ل نیم صلایه
نموده در سفال پاک اندک بو دهند و دارچینی ۲ ل و نیم را بدستور کوفته و بچته اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته با چهار چند او زرده
تخم مرغ بقدر آنکه معجون شود آمیخته مغز پسته ۲ ل و نیم و نبات ۲ ل و نیم را کوبیده بر آن نثار کرده آنرا در یکروز تناول نمایند **سفوف**
تالیف حقیر جهة تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهة لینت طبع و منع نزلات حاره مجربست قدر تبرشش ۲ ل تا سه ل باقی ۲ ل
کثیرا ۱ ل نشاسته ۱ صمغ عربی ۱ تخم خطمی تخم خبازی ۲ مغز کدو ۲ گلنار ۱ مغز تخم هندوانه ۱ م رب السوس ۱ م تخم خشخاش سفید ۱ مغز دانه ۱ م

جماع

تخم خرفه

قدر شربت ۳۳

مغز بادام طباشیر ۴ مغز تخم خیار ۴ سرطان محرق ۱ عصارهٔ لحیة التیس ۴ گلنار ۲ اقاقیا ۲ گل ارمنی ۴ سفوف نانخواه از مجربات
حقیر جهة درد معده و ریاح آن و سپرز و تقویهٔ هاضمه و رفع دفع و نفخ بخارات بغایت نافع است نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل او قند
سفوف کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده جهة اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ
عربی را هر روز ۳ ل سائیده بنوشند تا سه روز نیز زیاده بر آن و اگر با اسهال بند نباشد آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار ساییده
باشند از یکمثقال تا ۲ ل از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند بدستور سفوف جهة جوع کلبی و فساد معده و قرب استسقا
و اشتهای اشیاء ردیه حفت البلوط ۲ انیسون ۳ مویز بیدانه ۲ هلیله سیاه و کابلی آمله سفوف کرده ۳ ل با آب آهن داغ کرده
یا با شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهة درد سپرز که با حرارة باشد از ابوی مرحوم کلسرخ باریک که یکشبانه
روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند زرشک بیدانه بوداده بورهٔ ارمنی اسقولوقندریون ۲ اگر نباشد بیخ کبر تخم کرفس
ثمرة الطرفا غاریقون شربتی از یکمثقال و نیم تا دو ل با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بنوشند سفوف جهة
ریاح بواسیر و در آن موافق کامل و تلخیص البیان هلیله سیاه و آمله یکدانه بروغن زیتون برشته کرده تخم گندنا بوداده حب الرشاد
بوداده نانخواه یکده اهرمل تا اهلیلج مغز دانه زردالو یکده مصطکی جوز بوا یکدانه اشترغاز ۲ ل با آب گرم سفوف لاسهال الصبیان
از مجربات مرحوم ابوی … خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه و ربوب — در اشربه و ربوب
واضع او فیثاغورس است و باعتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است و روفس را
اعتقاد اینست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین را قدما
و شیخ الرئیس تعبیر یابد که از حکمای فرس است و بیونانیین رسیده و اشربه بدستور حبوب و اقراص اقسام … قدما بحسب بلاد
و ازمان و اختلاف استعمال آن در امزجه مختلف بششصد قسم و سکنجبین را بهزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنکه
ترکیب اشربه موافق در امراض مختلفه منحصر نمیتواند بود و مزاج اشربه زیاده از یکسال باقی نمیماند و شرط ترکیب آنست که هرچه از
فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن با دو وزن آن آب بجوشانند تا بنصف آید پس
صاف نمایند و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و نارنج و امثال او را فشرده آب آنرا بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک باشد یکشبانه روز
بخیسانند و هرچه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده و آب آنرا بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدریکه مقصود
باشد بقوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن او را از سر آتش داخل کنند و در شربتهای قوی
که مطلب تقویه بوده باشد که شرط است شیرینی او بقدر ثلث آب میوه باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته و طبیعت
جگر مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب واجب
الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید درجه مزاج هریک از شیرینی او با آنچه شربت میسازند ملاحظه نمود
و موافق قصد مخلوط کرد و هرگاه المی در اعضای تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر استعمال
آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب
انگوری مساوی باشد معتدل نسبت سکنجبین عسلی که سرکه و عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهة امراض بلغمی و تفتیح
سده و تقویه جگر و معده و تبهای مرکبه نافع است سکنجبین سفرجلی جهة تقویه معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و
اسهال صفراوی و قطع عرق نافعست آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هریک یک جزو بقوام آورند
و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است سکنجبین اصولی جهة حمیات و سددها و عطش و جلای معده از بلغم
خل خمر ده رطل آب شیرین بقدریکه حدت سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه یکده ۶ وقیه تخم کرفس و رازیانه و انیسون
یکده دو وقیه در سرکه مذکور یکشبانه روز خیسانیده و بآتش هموار بپزند تا ثلث او کم شود و پس از آتش گرفته و صاف نموده
بریزند بهر جزئی از این مطبوخ دو جزو از شکر و بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند ۳ م زعفران را در خرقه
بسته در وقت جوشیدن او در میان او بیندازند و در او صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن استعمال نمایند
افتیمون بسفایج خربق سیاه خربق را نیمکوب کرده یکشبانه روز در نود گل سرکه بخیسانند و نود گل آب اضافه نمایند
و بآتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته بجوش داده

و بعد از آن صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل قند بقوام آورند و هر روز تا چهارده ل استعمال نمایند و در مزاجیکه بسیار حار بوده باشد این
نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی یکده تا ۳م تخم کرفس ۳م تخم خیاره ۳م بیخ کاسنی ۳م بیخ رازیانه ۳م ادویه را با سرکه نود ل آب
نود ل جوشانیده افتیمون را در کیسه بسته در آخر یکدو جوشش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل قند بقوام آورند
سکنجبین بزوری معتدل جهة تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محترق و استسقای حار نافع است تخم رازیانه تخم کشوث افسنتین
گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف
رسد و با شکر بقوام آورند سکنجبین الجدانی از تألیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب و جهة سپرز معدل الجدا را نیمکوب کرده شب در
سرکه و آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری بقوام آورند و هر روز ده ل را با آب شاهتره
یا شیرهٔ تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال او استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل جهة احتراقات و جرب و حکه و امراض
جگر و خودای رقیق و سده و ضعف گرده و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر و مصطکی و انیسون از هر یک ل
بازای هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن مزبور گرفته در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آنست که پنج رطل آب را بجوش آورده چهار
رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس آنرا صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از این آب ربع بماند
و اگر قویتر خواهند گل را پنج یا شش رطل میتوان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس با هموزن آب صاف او شکر بقوام آورند و قدر شربتش
از ده ل تا سی ل است با پنج و اگر با نصف وزن او سکنجبین بنوشند جهة قمع صفرا اولی است شربت ورد قابض جهة امراض جگر نافع است
چهار رطل گلسرخ اقماع دار را یکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هموزن او شکر بقوام آورند و اگر قویتر خواهند بازای هر رطل
آن هر یک را از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید و آرد گل ارمنی و کشنیز خشک طباشیر یکمثقال در پارچه بسته در او ببندند تا بجوشد و سایر تصرف باب … — اجزای
و اگر حاره و قابضه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند جلاب جهة تبها و تشنگی و حرارة معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و
و تبهای حاده که با سرفه باشد و جهة تقویت آلات تنفس نافع و ملین طبع و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهة اورام احشا مفید است شکر
سفید یک جزو آب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر
از هر یک دو جزو اضافه کنند نوعی دیگر منقول از کامل و قانون شکر یک جزو آب باران دو جزو گلاب ۲ جزو بقوام آورند شربت
لیمو جهة غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند
شربت به لیمو جهة تقویه هاضمه و تسکین تشنگی و معده و جگر حار نافع است آب به شیرین دو جزو آب لیمو یک جزو شکر ثلث مجموع بقوام آورند
شربت بنفشه منقول از کامل جهة تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبع سه رطل بنفشه تازه را بدستور شربت
سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر را پنج رطل کنند در تلیین قویتر خواهد بود و اگر
بنفشه خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر موافق نسخه کامل جهة تبهای حاره و آلات تنفس
و سرفه و تقویه دل و احشا نافع است و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف سایر اشربه شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است
و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو شکر بقوام آورند شربت سفرجلی منقول از کامل الصناعه جهة ضعف معده و جگر و اسهال و قی و غلیان
و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آبش را بیفشرند دو رطل از آن گرفته و از شراب جمهوری یک رطل و ثفل به را یکشبانه روز
در او بخیسانند و بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی از هر یک
۳م در پارچه و صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر یک ۲م قرنفل ۳م در پارچه بسته در آن بجوشانند و اگر دو دانگ مشک
داخل نمایند میتواند بود شراب الخندیقون جهة برودة معده و تب ربع و درد احشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته
سه من شراب کهنه جمهوری یا ریحانی ده من زنجبیل ۶م قاقله صغار و کبار ۲ نیم م قرنفل یکدانگ دارچینی نیم م زعفران ۲م دار فلفل یکدانگ
و نیم غیر زعفران با قیرا نیمکوب ساخته بیندازند در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم
مشک مطیب سازند شراب دیمقراطیس جهة ضعف معده و جگر و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند
جمیع ایام حیات از مرض اصل السوس آسمانجونی نیم ل تخم رازیانه فلفل یکدم سلیخه ۲م خوب ساییده با ششصد و شصت گل شراب جید
خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته سر ظرف را بگچ گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند شربت حرمل جهة
صرع مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان معدل است یک رطل سپند را

سکنجبین ساده که عبارت از
سرکه و قند است هرگاه اجزا
مساوی باشد مایل ببرودی باشد
مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع
صفرا و در حمیات حاره و در
امراض سپرز و جگر و معده مفید است
و اگر سرد و تر خواهند سرکه را
زیاده کنند و اگر معتدل خواهند
قند او دو چندان سرکه کنند
صح

کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد هر روز از پانزده ل تا سی ل تا سی و دو درم بنوشند جهة اعاده حمل زنانیکه در شبستکی حامله
میشده باشند و بعد از ان بشوند سه روز این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت نعناع** جهة تحریک اشتها بسیار موثر است
که صبر توان کرد و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و منقی است و چون برابر معجون با بیه بنوشند در سرخه اثر بعید ملیست آب نعناع
افشرده ۲ ل خردل سرخ ۳۰ ل شب یمانی ال نرم سائیده با نود ل خمیرمایه در هزار و دویست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
با ششصد ل عسل بقوام آورند **شربت بدل خمر** نیخود خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین و مثال آن بسرشند در جمیع افعال
قایم مقام خمر و از اسرار است **شربت اسطوخودوس** جهة تقویه دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس زوفای
خشک فو و اینا پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان تخم رازیانه بیخ رازیانه تخم کرفس کلسرخ سپستان با در نجبویه گاوشم مویز دانه بیرون
کرده افتیمون تربد محکوک بیخ سوسن آسمانجونی اصل السوس همه را بپزند و صاف کنند و بریزند بر ان صد و پنجاه ل عسل و مثل او قند
بقوام آورند سازج قرنفل و دارچینی سیل زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی را در خرقه بسته میندازند تا پخته شود صاف کنند قدر
شربت هر روز ده ل تا پانزده ل **شراب ریحانی** از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور رشد **شراب اللیمو** که مولف شفاء
الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند جهة رفع اخلاط محترقه و تپهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال
و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و انچه ترشی
او بسیار باشد مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و انچه با آب نعناع ترتیب دهند جهة تقویه معده
و رفع بخارات دماغ و خیالات انفع است و هرچه با آب به باشد جهة تقویه معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و انچه با شیر خشت
و ترنجبین ترتیب دهند جهة ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعابها ساخته باشند جهة حرقه بول و درد مثانه انفع است طریق
ساختن انستکه شکر سفید را سائیده در قدح مدهون با لیمو تر کرده و روی قدح بکرباسی پوشیده تا چهل روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیره
حل نموده و مثل شیر آب صاف اضافه نموده باتش نرم بجوشانند و قدر شیره بعشر شکر باشد و کف از ابگیرند و الیمو بتدریج بخورد داده دهند تا هر رطلی
از شکر بقدر سه اوقیه یا چهار اوقیه الیمو برده و بهترین آنست که دو حصه از الیمو آب به شیرین بخورد داده دهند و مصمغ انکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو
تسقیه نمایند و ملعب انکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تسقیه کنند و منعنع انکه با آب نعناع تازه تسقیه نمایند و انچه با شیر خشت و ترنجبین
ترتیب دهند طریق انکه بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند و یا نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تسقیه نمایند **شربت انار ساده و**
شربت سیب ساده و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای او قند یا عسل داخل
انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهة تسکین صفرا و تقویه معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت
انار شیرین جهة اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهة امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید جهة امراض
آلات تنفس و ضعف هاضمه و تقویه معده و شربت ریباس جهة تقویه احشا و منع صعود بخارات بدماغ و اسهال و شربت حماض جهة تقویه
معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت سماق و سایر میوهای ترش قاطع قابض و مقوی احشا و مسکن حرارت و شربت میوهای شیرین
بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل با و میشود **شربت ترنج** را در گلاب مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم او نماند پس با زبار هر یک عدد
ترنج هفتاد و پنج ل قند اضافه نموده بقوام آورند **شربت زوفا** نافع است جهة اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس
و صلابت معده و سده‌ها مویز منزوع العجم ۳۰ م عناب و سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هر یک ۲۰ م بیخ رازیانه و بیخ
کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هر یک ۱۰ م بهدانه انیسون تخم رازیانه از هر یک ۵ م جو مقشر مغز تخم خیارین تخم کدو و حرزه مغز پسته
مغز حب صنوبر سنبل الطیب دخر تخم خطمی تخم کتان از هر یک ۳ م اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده
در آن حل کنند **نوعی دیگر** که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان مکه ۷ ل انجیر زرد ۲۰ عدد عناب سپستان از هر یک ۳۰ عدد
تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هر یک ۳ ل حلبه ۲۰ ل مویز بیدانه ۲ ل تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک ۲ ل جوشانیده آب او را با دو
رطل شکر بقوام آورند **شربت گاوزبان** جهة تقویه دل و توحش سوداوی و خفقان نافعست گل گاوزبان ۲ ل با درنجبویه ۲ ل
جوشانیده آب او را با دویست ل شکر بقوام آورند **شربت الجبار** جهة حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم
و التیام تفرق اتصالیکه در سینه و شش بهم رسد ریشه الجبار ۱۷ ل خرنوب شامی ۵ ل صندل سرخ و سفید سوهان کرده تخم مورد از
هر یک دو ل جوشانیده با یکرطل شکر بقوام آورند **شربت دینار** از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را بیک دینار طلا

بیع کرده لهذا مستمی بشربت دینار جهة تپهای عفونیه اخلاط و اخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف بلغمیه و معده و جگر و رنگ پریده
تخم کاسنی مکه ۱۰ ل عود بیخ سوسن ۷ ل تخم کشوث گل کاکنج کرده قنطوریون رقیق مصطکی دارچینی زعفران فودنج مکه ۲ او دو
را کوفته اگر جهة تپ باشد در آب کاسنی و اگر جهة خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز در میان آبی بخیسانند که در ان
کاسنی و بادیان و رازیانه و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هر یک بمثقال جوشانیده باشند و بازار هر یک رطل آب دال
ریوند و نیم ل اسارون اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند **شربت خشخاش**
نافع است جهة مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و بهر و حرارة و رفع تپ و اخلاط محترقه و چون
با شربت ورد دیگر ممزوج ساخته بعد از فصد ممزوج ساخته بنوشند رفع ضعف فصد و تقویه قوتها میکند و قدر شربتش تا مثقال است
و قوتش تا دو سال باقی میماند خشخاش رسیده با تخم او کوبیده یا پوست را علیحده نیمکوب کنند و تخم را نرم بسایند و با ده مثل
آن از آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد و با مثل آن شکر بقوام آورند **شربت عناب** منقول از تذکره و موافق نسخه
اصول التراکیب و مولفقا و غیراین نسخه را رخا مید اند جهة سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تپها
نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است عناب یکرطل کشنیز خشک عدس بیخ کاسنی از هر یک دو اوقیه در
ده رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند **شراب العنصل** سکنجبین عنصلی نیز مانند
منقول از کامل جهة صلابت سپرز و جگر و تقنیج سده و قطع اخلاط غلیظ و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبه باشد نافع است
پیاز عنصل را یکرطل و نیم ریزه کرده با پانزده رطل سرکه باتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازار هر رطلی یکرطل و نیم شکر
اضافه کرده بقوام آورده کف بگیرند **و امین الدوله** و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل ریزه کرمانی عاقرقرحا
بیخ انجدان زوفای خشک پودنه نعناع هر یک ۵ ل فلفل ۵ ل تخم جرجیر کاشم هر یک دو ل و نیم قردمانا دو ل سداب ۳ ل سازج
هندی ۳ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در این صورت جهة علل عصبانی و امراض مزمنه بارده بغایت نافع است **شربت**
عنصل نوعی دیگر که مخترع حقیر است جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده اعضا و تقویه معده و دماغ نافع است
و مکرر بتجربه رسیده و محبوب است پیاز عنصل ۳۰ ل در صد و پنجاه ل سرکه و چهار صد و پنجاه ل آب دو سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نموده با سیصد ل شکر بقوام آورند و هر روز از ۵ ل تا ۱۰ ل با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند **شراب**
الکدر و شربت کاوی نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهة حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض
دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که مشارکه دل باشد و جهة یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونه مزمنه
اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت موثر است چوب کاوی نیمکوب کرده از هر یک ۴ م صندل سرخ و سفید هر یک ۱ درم یکشبانه
روز در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین از
هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود و با نیم من شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام عسل گردد و از سر آتش
بردارند اشنه کافور زعفران از هر یک ۴ م در او حل کنند قدر شربتش از ۲ ل تا ۸ ل و نیم است گویند جهة اطفال یک ل **شراب**
اترجی موافق نسخه قدما جهة ضعف جگر و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است
پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی ... پنجاه ل است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و
پنجاه ل عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست ترنج بشرح ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه ل
آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام آورند **شراب رساطون** از اقسام خمر است جهة
امزجه بارده بغایت نافع است و مقوی حرارت غریزی و چهار هزار ل آب انگور را باتش نرم جوشانیده کف گرفته و هزار ل
عسل اضافه نموده و بجوشانند تا بنصف رسد سیل قاقله کبار قرفه قرنفل دار فلفل از هر یک ۵ م نرم سائیده در پارچه بسته در
اول طبخ میندازند تا آخر پخته شود و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه م زعفران در ان حل کرده در شیشها کنند
و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هرچند کهنه شود قوی‌تر میگردد **شراب افسنتین کبیر** موافق نسخه قدما
مقوی معده و منقح ... مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است افسنتین رومی ۱۴ ل غاریقون مثل ان گلسرخ ۸ ل
صبر زرد ۲ ل حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس ۷ بیخ رازیانه ۲ ل فودنه زعفران هر یک یکرطل و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند

شاخ بادیان و تخم بادیان
و سبیخ بادیان تمر هندی
عناب دانه بیرون کرده از
هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل
سنبل الطیب تک از چوب
پاک کرده ۳

تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتواند بود **نوعی دیگر که صغیر گویند**
جهة مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است افسنتین ۱ ل کلسرخ ۲۰ ل تربد ۴ ل غاریقون
۴ ل سنبل الطیب ۱ ل در چهار صد ل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست ل شکر بقوام آورند و اگر تربد را ساقط و سنبل ۸ ل کنند
قویتر خواهد بود و حقیر مکرر تجربه نموده **نوعی دیگر از مجربات حقیر** جهة ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد
بغایت نافع است افسنتین کلسرخ ۴ ل تمر هندی ۱ ل ترنجبین ۳ ل جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یکشربت است **شربت**
ابریشم جهة تقویه دل و اعضای رئیسه و رفع خفقان بارد و باد کواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق
نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از فیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است ۲۰ ل را در یک شبانه روز در هزار
و پانصد مثقال آبیکه آهن تافته چند بار در او انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را فشرده بیرون آورند
۲۵ ل گل گاوزبان و ۵ ل بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با ... ل شکر
بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک ل و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی از هر یک ۲ ل در آن حل کنند و بعضی بجای فیله حریر کرده اند
و اگر فیله کنند باید شکافته و کرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشند **شربت ابریشم** که معمول متأخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور
حکیم محمد باقر قمی و موافق اکثر امزجه و در رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویه دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت
مؤثر است ابریشم حریر ۲۰ ل سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن تبریز که ۶۰۰ ل باشد با آب سیب
شیرین آب امرود شیرین آب به شیرین هر یک ۲۰ ل بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا
بسباسه زعفران هر یک ۱ ل هیل قرنفل عود ساذج هندی هر یک ۱ ل و نیم دارچینی ۴ ل همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد
از آنکه آبها بربع رسد ادویه و ابریشم را فشرده صاف کرده با ۶۰ ل شکر سفید و ۲۰ ل عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک ۱ ل
ورق نقره ۲ ل مشک نیم ل در آن حل کنند و اگر قویتر خواهند مصطکی زعفران درونج ابریشمین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم ل کوفته و بیخته
اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست ل و عسل را ۲۰ ل میکنند و زعفران را نمیجوشانند بلکه بعد از قوام در او حل میکنند و این انسب است
چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود **شربت فواکه معتدل** معمول متأخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهة ناقهین و ضعیف الاحشا
نافع است آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین از هر یک یکجزو آب زغرور که کوبیده باشند
آب زرشک هر یک نیمجزو با ثلث آبها شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور را علیحده
بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است **شربت فواکه شیرین** جهة تقویه احشا و ناقهین و صاحبان لینت طبع و جهة صاحب
سعال موافق است آب میوهای شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند **شربت فواکه ترش قابض** ترازهٔ آن شیرین
است و در منافع مثل او و صاحب سعال را موافق نیست و عمل او بدستور سابق است که از آب میوهای ترش ترتیب میدهند و هر یک از
این اشربه را موافق حال هر شخصی تقویه با ادویه مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته و نبیخته در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت**
عود ترش معمول متأخرین و مقوی معده و اعضای رئیسه و جهة رفع غثیان و بدی هاضمه و بخارات محترقه نافع است آب سیب
ترش و شیرین را با آب انار ترش و شیرین و آب به ترش و شیرین و آبلیمو از هر یک ۵۰ ل با ۲۰ ل قند بقوام آورند و عود قماری صندل
سفید کلسرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه ساذج مشک عنبر ورق طلا ورق نقره در آن حل کنند
شربت تریاقی که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهة کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجرب است
منقول از تذکره آب زرشک آب سیب شیرین هر یک ۲۰ ل آبلیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه ل با ثلث او شکر بقوام آورند
و مرواریدی که با آب ترنج حل کرده باشند ۶ ل اضافه نمایند در اینوقت در اکثر امراض قایم مقام فاروق است **شربت هندی**
منقول از ترجمه باهر و سسرت جهة درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان
و قرحه امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد ازبانه هر یک ۱۵ ل یک شبانه روز
در سه وزن او آب بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و با شیرهٔ گل سرخ تازه ۲۱ ل و قند سفید ۶ ل
بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و ۱۵ ل ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و به پانزده ل روغن گاو چرب نموده در آن
حل کنند و از ۱ ل تا ۲ ل استعمال نمایند **شربت صندل** جهة تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر

قسم ترش او را

حار ۲۰ ل صندل سفید را نیمکوب کرده در یک رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوه را با آب دهد
پس صاف نموده با گلاب باقی و یکرطل شکر بقوام آورند و اگر قابض تر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند و جزو ...
در آب بجوشانند تا بقیه قوه را بآب دهد بعد از آن بقوام آورند و اگر قابض تر خواهند بجای گلاب در سرکه و آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین
صندل سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابضتر میشود **شربت تمر هندی** بدستور شربت اجاص است **شربت اجاص**
منقول از حاوی جهة درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است آلوی بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف
نموده شکر بقدریکه خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود **شربت مورد**
جهة سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویه معده و امعا نافع است تخم مورد را با چهار مثل آن آب
بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن او شکر بقوام آورند **شربت قابض** از تالیف
ابوی ره جهة اسهال و زلق الامعا مجرب است خصوصا هرگاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب از هر یک یکرطل
گرفته ۲۰ ل تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین
جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی سک از هر یک ۲ ل در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف
حقیر جهة امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سدد و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات گل سرخ سنا
مکی هر یک ۱۰ ل بنفشه ۲۰ ل غاریقون سفید افسنتین رومی از هر یک ۵ ل تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک ۳ ل سنبل الطیب
۲۰ ل عناب سپستان هر یک سی عدد در ۲۰ ل آب یکروز بخیسانند و بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه ل ترنجبین و شکر بالمناصفه
بقوام آورند و از ۱۲ ل تا ۱۰ ل استعمال نمایند **شربت کشوث** که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین
طبع و مقوی جگر و معده و جهة تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرفس
هر یک ۳ ل پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه کلسرخ انیسون هر یک ۲ ل جوشانیده با نود ل شکر یا شیرخشت بقوام آورند و ده ل
با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند **شربت دینار** معمول متأخرین جهة امراض جگر و سده ماساریقا
و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی ۳۰ ل کلسرخ ۱۵ ل ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با
دو رطل شکر بقوام آورند **نوع دیگر** که جهة حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی زرشک بیدانه صندل سفید
لک مغسول اصل السوس تخم کشوث کلسرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب بخیسانند پس بجوشانند صاف نمایند و با شکر بقوام آورند
و اگر ریوند اضافه کنند قویتر میگردد **شربت غوره** جهة حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دردهای گرم
و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویه احشای زنان آبستن مفید است دو رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف رسد و یکشب بگذارند
روز دیگر با دو ل قرنفل بجوشانند تا بوی آن زایل شود و با رطلی شکر بقوام آورند **شراب سلمویه** از تالیف قدما مقوی
معده و رافع خفقان است و منافع او در امراض بارده نهایتی ندارد دو پوست ترنج رطلی مرماحوز یکوقیه قرنفل ۲ ل عود ۱ ل نیمکوب
کرده در پنج رطل شراب سه شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و ۲ ل مصطکی و نیم ل زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند
تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند **شراب سیبیه** جهة تقویه معده و اسهال مزمن و درد جگر و دق و غثیان
و فواق و تشنگی نافع منقول از جامع امین الدوله آب سیب ترش دو رطل آب به ترش یکرطل بجوشانند تا بنصف رسد و اگر
با یکرطل عسل و یکرطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود کف بگیرند عود زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب قرنفل جوز
بوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سک سائیده اضافه نمایند **ماء العسل** جهة امراض بارده عصبانی و دماغی
نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است یک جزو عسل صاف را با شش جزو آب باتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد
و باز از هر یکرطل عسل ده ۳ فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند **شراب العسل** جهة معده و جگر سرد و امراض عصب
نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوز بوا و دارفلفل و قرنفل
هر یک ۲ ل بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند **رُب** رب را شرط آنست که آب آنچیزیکه مقصود باشد چندان بجوشانند
تا ثلث آن بماند و با ثلثان و خمس آن مثلث بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن قابضتر از اشربه و اگر در بعضی
شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد **رب جوز** جهة رفع قی و غرغره او جهة خناق و درد گلو بسیار نافع است

آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث آن بماند و با مثل آن عسل خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یکوقیه قرصاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه کنند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است **رب خشخاش** از تالیف قدماست جهة نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده یکشبانه روز در نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال با عسل یا شکر بقوام آورند که بطریق لعوق گردد و اقاقیا و زعفران و عفص و عصاره لحیة التیس از هر یک درهمی کوفته و بیخته مخلوط کنند

مربیات

باب ششم در مربیات

که انجه نامند صفه بعضی از حلویات **مربای شقاقل** مبهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب و کمر است شقاقل تازه را که پوست او را تراشیده در آب آهک صاف کرده که بقدری تندی داشته که زبان را بگزد یک شبانه روز بخیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل انقدر باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است مربای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال او و اگر قوی‌تر خواهند جهة باه در مربای شقاقل و زردک بازای هر صد دل دارچینی زنجبیل قرنفل بسباسه جوز بوا از هر یک سه دانگ مشک یکدانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند **مربای سیب** مقوی معده و دل است و جهة خوشبو کردن رایحه دهان موثر **مربای به** در منافع مثل اوست **مربای بالنگ** جهة سینه و حلق و تقویه معده موثر است خصوصا چون با پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنکه سیب و به را از تخم و پوست و بالنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را از آب او بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک با آن چندان بجوشانند که رطوبت از جرم هیچیک نماند **مربای نارنج و لیمو** جهة قطع صفرا و تقویه معده حاره و دل نافع است پوست بیرون هر یک را تراشیده بادانه کشیده دانه ها بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشند زایل شود و نرم گردد پس با عسل و شکر بدستوریکه گذشت بجوشانند **مربای زنجبیل** که زنجبیل پرورده گویند جهة تقویه باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته چندان بریزند که آن را بپوشاند و بگذارند تا مزاج بگیرد **مربای هلیله** مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبات معده و ملین طبع و جهة ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودائیکه از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب بقدریکه او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه مثقال خاکستر چوب تاک بر آن ریزند و هر سه روز یکبار آب و خاکستر تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آن را بپوشاند و با یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سیخی ده سوراخ در هر عدد آن کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و ۲۰ روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چون جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود در آن نمانده است بعد از آن با عسل کف گرفته بقدریکه او را بپوشاند در ظرفی نگاهدارند و اگر خواهند که قوی‌تر گردد با صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند **ورد مربا** با عسل او را بفارسی گل انگبین نامند و معرب او جلنجبین و شکری او را بفارسی گل شکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین شکری و قوة گل انگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقیست و عسلی در آخر دوم گرم و خشک و شکری در اول دوم گرم و در هر دو معتدل و هر دو مقوی معده و دماغ و مجفف رطوبة غریبه معده بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ اند و عسلی جهة مبرودین و فضول بارده اوفق و جهة درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و با ربع آن زیره جهة تحلیل ریاح غلیظه و درد جگر و هضم طعام انفع و چون او را با … تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهة ازالة اللقوه و فالج و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او را جهة محرورین و یابس المزاج اوفق و جهة ابتدای وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل او اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه بنصف گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهة ازالة رمد کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و خلط سوخته و رفع سدد مجرب میدانند و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهة ازالة سدد و بخارات مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد گرم است و گویند مضر جگر و مورث تشنگی است و مصلح او خشخاش و قدر شربتش در طبخ تا ۴۰ مثقال و از جرمش تا ۲۰ مثقال است و طبیخ او باید با خشخاش مثل او آب باشد تا بثلث رسد و ضرر او بجگر بخلاف قیاس و تجربه است صفة آن گل سرخ را از تخم و اقماع پاک کرده بدست چندان بیفشارند که خوب درهم شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام برهم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکر کم گشته اضافه

برای بهر

نمایند و باید وزن شکر و گل مساوی باشد و عسلی را باید بوزن گل عسل کف گرفته … نموده در آفتاب گذاشت **مربای زردک** جهة تقویه باه و تقویه … و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم … با ضعف باه … است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده بقوام رسد پس بازای هر صد دل این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل … جوز بوا زرنباد … از هر یک نیم دانگ **بنفشه مربا** بفارسی خمیره بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهة خشونت حلق و سرفه و رطوبت دماغ و آلات تنفس و تبهای حار و حرقة البول و نزلات نافع است بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب گذارند تا چند روز و هر روز برهم زنند و اگر شکر کم کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبیکه در آن بنفشه را چند جوش داده باشند بگذارند خیسانیده با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از پنج مثقال تا ده مثقال است و اگر گل دیگر و سایر شگوفه ها بدستور مربا سازند هر یک منافع خاصیتی که در اصل آن چیز مذکور است **مربای پسته** که از پوست بیرون پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهة امراض بارده مزمنه مفید **مربای جوز** جهة تقویه باه و تجفیف رطوبة معده و تقویه جگر نافع است گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند **مربای بادام** که جهة خشونت سینه و سرفه نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند

حلویات

اما اقسام حلوای آرد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیر هضم میباشد و مولد خلط مراری و سوداوی است خصوصا محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل و آنچه از او ترتیب دهند و تفصیل مجموع او متعذر است و اکتفا ببعضی کرده میشود که دستوری باشد جهة ساختن غیر مذکور **حلوای شکرپاره** مولد خون متین و ملین سینه و موافق سودائیکه از بلغم متکون شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر است آرد گندم بسیار نرم را با روغن با آتش نرم بریان کرده بقوام آورده اندک اندک در آن بریزند و برهم زنند تا منعقد گردد **حلوای انگبین** مایل باعتدال و لطیفترین حلویات و جهة سرفه و خشونت حلق و … طبع نافع و سریع الانحدار است سه جزو انگبین صاف کرده را با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بر او زده بگیرند و چون بنهایت قوام رسد قدری از کف چوبه بر آن ریزند تا سفید شود بعد از قوام تام که چون اندکی او را سرد کرده باشند باندک حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بو داده و نارجیل و امثال او بقدر حاجت اضافه نمایند **حلوای سوهان** موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهة درد کمر و تقویه اعصاب و باه نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد پس در کتانکیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند با نصف یا مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته و برهم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوز بوا و نقل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بذائقه موافق آید **ترحلوا** آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترطیب اعضا و جهة سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سرد تر از قسم سابق است تخم خرفه را شیره غلیظ گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل نمایند و اگر در حلوای نشاسته دارچینی داخل نمایند مسمی بترک دارچینی خواهد بود **حلوای سیب و حلوای به** که مقوی معده و جگر و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیه اند هر یک را از آنچه خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن گرفته شود و اگر قدری گلاب با آب او اضافه کنند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آمده بقدریکه شیرینی او مطلوب باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بو داده بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج و حلوای**

بالنک نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنک خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع
تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را
کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بو داده با او مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند ستوده است
و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنک زرد کرا اعتماد بدستور سیل آرند
در تقویه باه قوی‌تر و ثقیل‌تر از حلوای سیب و نارنج است **طریق بو دادن مغز پسته و بادام** بجهة حلویات آنست که با سبوس
گندم در دیگی کرده برشته کنند و بسرعت برهم زنند که مغز ها نسوزد و بو بردار و پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوذج** معرب از
پالوده است از حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که ...
نشیری گردد چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کنند و با شربت قند
و عسل و امثال آن بخورند **قرنی** کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مقوی کرده و جهة خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولید منی
و مقوی طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و در معده سرد بطئ الهضم است آرد برنج را با آب و شیر مثل صفه چندان بجوشانند
که غلیظ شود و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود **صفقه** حلوای مشهور به بخور بهشت سریع الانحدار و
کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهة ناقهین و ضعف احشا مفید است و بهترین حلوا بالینست برنج کوبیده اندک بو داده را
در پاتیل کرده مجموع ... آب و گلاب و عرق بیدمشک و قند سفید را در اندک آب حل نموده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده
شود **باب هفتم** لعوق ما بین معجون و شربت است که در قوام انگشت پیچ گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص
آلات تنفس است بتدریج اثر او در حین مرور بحلق و قصبه ریه ... حنین بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است ما در قرابادین یونانیین جز
مشاهده نموده و از اینکه معجون حب القطن را که از تالیف جالینوس است متاخرین لعوق حب القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق نمیشود که
از جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کامل جهة سرفه و تب دق و سل صمغ عربی قاقله کبار از هر یک ... نشاسته کتیرا کندر ...
طباشیر ... نبات سفید ... مغز تخم خیار حب صنوبر کبار از هر یک ... نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف
گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند لیسند و با شیر الاغ استعمال نمایند **نسخه دیگر** جهة حرارة مفرط و خشونت سینه که با سل باشد صمغ
عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک ... مغز تخم کدو مغز تخم خیارین از هر یک ده ... طباشیر ... تخم خبازی تخم خطمی از هر یک ... نرم سائیده
با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری یا شیره ترنجبین بقدر حاجت لعوق نمایند و جهة این ادویه را اضافه نموده انفع باشد کتیرا
... نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری رب السوس گلسرخ مغز تخم هندوانه **لعوق صبیان** جهة حرارت و
خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب السوس کتیرا صمغ عربی فانیذ از هر یک ... مغز دانه به یک ...
روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق صنوبر** که حقیر مکرر تجربه نموده جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی
و ربو بغایت آزموده است حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ
شود و مساوی حلبه مغز چلغوزه مقشر بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابوریحان
جهة نزلات بعد یل است تخم خطمی هندوانه اصل السوس ... دویست و پنجاه ... آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد با ... بیست
نبات بقوام آورده خشخاش سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کتیرا نرم صلایه نموده مخلوط کنند **لعوق حلبه** جهة ضیق النفس
و ربو و سعال مسن بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه جو مقشر هندوانه گل گاوزبان جوشانیده آب او را با عسل ... بقوام آرند
و مغز تخم کدو و مغز چلغوزه ... رازیانه کوفته اضافه نمایند و ... از آن با ... الشعیر بنوشند **لعوق الحرمل** جهة ضیق النفس و سرفه رطوبی
بعد یل است تخم کتان و حرمل بالسویه با عسل لعوق کنند **لعوق حب القطن** جهة بحوحه و رطوبة حنجره بغایت نافع است از مجربات
ابوریحان مغز دانه پنبه مغز چلغوزه حلبه تخم کتان با عسل یا دوشاب انگوری لعوق کنند **لعوق التین** انجیر زرد را بجوشانند
تا مهرا شود و آب آن را با دوشاب انگوری بقوام آورد و مغز چلغوزه مغز پسته بادام تلخ مغز تخم الجره تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه پنبه حب
القلقل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق بسازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهن و ربو بلغمی بغایت نافع است **لعوق
عنصل** جهة ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است در ... سرکه عنصل ... بیخ سوسن کبود با عسل لعوق
کنند و با آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده باشند استعمال نمایند **لعوق بنفشه** جهة سرفه و قولنج ...

درلعوقات

بسیار موثر است بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه ... عسل خیارشنبر و ... روغن بادام شیرین
بقوام آورده ... بنفشه سائیده اضافه نمایند و از ... استعمال نمایند **لعوق خیارشنبر** جهة ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است
و بدستور جهة سرفه و نزلات سفید فلوس خیارشنبر و نبات سفید را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کتیرا صمغ عربی
که صمغ آلو باشد آرد باقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند **لعوق خشخاش** که مستعمل اطبا است جهة نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق ...
خشخاش سفید نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند **لعوق زوفا** جهة امراض بارد سینه و امتلاء عصب و ... بلغم لزج
بسیار موثر است زوفا خشک امیسون رازیانه پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود قطم حلبه مویز بیدانه انجیر تر ... سفید تخم کتان ... آب
بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با مثل او عسل بقوام آورند و علک البطم را بآن حل کنند **لعوق حب
القطن** جالینوسی که در تقویه باه بعدیل است در معاجین مذکور شد **لعوق کرنب** جهة سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ
از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش ... و قوتش تا چهار سال باقیست آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند فشرده بجوشانند تا بنصف رسد
و دو چندان او شکر بقوام آورند و بازا هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی کندر صمغ عربی کتیرا از یک تا پنج درم در آن حل کنند **لعوق الورد** منقول
از جامع امین الدوله جهة نفث الدم و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است گلسرخ پاک کرده صمغ عربی
نشاسته کتیرا خشخاش سفید و حب گل مختوم و گاهی بدل او گل سفید داغستان میکرده و بسیار مجرب یافته است طباشیر زعفران رب السوس نرم
سائیده با دوشاب انگوری لعوق بسازند **لعوق بیمارستانی** جهة تقویت معده و رفع ضعیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مذکور
گلسرخ ... ارد سفید پوست بیرون پسته نار دان زرشک بیدانه سماق نعناع تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده
با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام آورند **باب هشتم در مطبوخات و نقوعات** و ما الاصول
و مغلیات و مسکنات اما **مطبوخات** مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و طلطی که در طریق نضج باشد و بر مسهلات و شرطها
که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در آخر های جوشانیدن اضافه نمایند
مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده مذکور شد و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تقطیع و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سود دارد
و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و بحسب مزاج هر شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنابراین نسخه چندی که دستور تواند بود ذکر
میشود **منضج سودا و بلغم غلیظ** مویز بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث پرسیاوشان عناب سپستان پوست بیخ کرفس
گل بابونه بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفا خشک ... مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده گلقند آفتابی ترنجبین
شیرخشت که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید که قدر آب ... باشد که بربع باز آید **و اگر سودا** از صفرای محترقه باشد آلوی
بخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه غافث عناب سپستان ... مقشر تخم کاسنی گل گاوزبان گلسرخ
در سیصد ... آب بجوشانند تا بربع آید و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد زوفا خشک اصل السوس شکاعی
بادآورد و آلوی بخارا پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث انیسون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند آفتابی و سکنجبین
ساده بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در منضج سودا سنای مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی تربد سفید خراشیده
بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد غسل ... مغسول شحم حنظل ... ملح نفطی
استعمال نمایند **در اسهال سوداوی صفراوی** پوست هلیله زرد کابلی با تمر هندی بنفشه افتیمون سنای مکی حجر ارمنی مغسول
محمودة مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرای بلغمی ریوند چینی سنای مکی هلیله زرد کابلی تربد خراشیده تمر هندی
... افتیمون رومی گل سرخ قثاء الحمار فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند
مطبوخ مسهل سودا که حنین ابن اسحق جهة زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد
بعد از آن سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و آلوی بخارا تمر هندی مویز بیدانه با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده ... او را با ... از آب صاف کرده اول و ... شکر سفید بنوشند **مطبوخ خیارشنبر** جهة اخراج اخلاط حاره منقول
از کامل هلیله زرد آلوی بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گلسرخ نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند فلوس خیارشنبر ...
... روغن بادام شیرین اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افتیمون** و غاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد
و کابلی و سیاه ... پوست هلیله آمله مقشر مویز بیدانه آلوی بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید

مطبوخات

محکوک ده ۵ رطل آب بجوشانند تا یکرطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یکرطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده
بنوشند و اید غاریقون را در عسل سرشته باشند و بجهة صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و بجهة اخراج بلغم لزج بجای
صبر و خربق شحم حنظل کنند **نوع دیگر** که قوی‌تر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و بلیله آمله مقشر الوی بخارا تمر هندی پاک کرده از
و دانه مویز منقی بسفایج کل سرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفه او خولنجان شکاعی بادآورد اسطوخودوس کمازریوس کمافیطوس
گل گاوزبان بادرنجبویه سادج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در ۶۰ رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد نمک نفطی لاجورد مغسول
شحم الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن حل کنند و بکرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نمایند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقمونیا مشوی نیز محلول
نمایند **مطبوخ زوفا** جهة ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان
تخم خطمی تخم خبازی زوفای خشک بیخ سوسن حلبه در ۳ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز ۱۰ ل با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش
یا معجون فقی با اضافه روغن بادام بنوشند **نوع دیگر** که بجهة ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد
مویز بیدانه اصل السوس محکوک پرسیاوشان تخم خبازی اجو مقشر در ۴ رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با روغن بادام
بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس** منقول از تذکره جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا
و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع بسفایج مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون رقیق افتیمون سورنجان
سفید با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد و نقاهه تجارات و صرع تر دماغ باشد انجیر زرد کتیرا روغن
بادام پرسیاوشان صعتر مرزنجوش اضافه کنند و اگر با باه غلظه باشد یا ضعفی در مجاری بول مقید بیفزایند **مطبوخ بسفایج** جهة درد مفاصل
و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی معد بلیست هر روز از ۳ ل تا ۵ ل از اخیسانیده بجوشانند و صاف از ابافلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند
مطبوخ دارشیشعان در رفع درد معده بارده مجرب است و هر روز از یک ل تا دو ل او را جوشانیده با نبات بنوشند اما در **نقوعات**
شرط است که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشد بخیسانند و روز در آفتاب گذاشته شب در زیر سقف باشد بعد از آن بسیار فشرده
صاف نمایند و بعضی را تا ده شبانه روز خیسانیده تا قوه ادویه بآب برگردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است **نقوع مجرب** جهة بقایای
امراض حاره و تبهائیکه بقیه او در بدن مانده باشد و شقیه عروق مؤثر است منقول از کامل آلوی بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمر هندی
منقی از دانه و بیخ تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر
سفید در طلوع آفتاب بنوشند اگر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است **نقوع صبر** بجهة درد سر سوداوی
و بلغمی و سایر امراض آن نافع افسنتین رومی اسارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیمکوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز بدستور مقرر بخیسانند پس
صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز ربع رطل را برداشته تتمه را صاف نکنند اولی است **نوع دیگر** جهة دوار و سدر
و صرع و تقویه معده و دفع اخلاط غلیظه مفید است هلیله کابلی آمله مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل حب بلسان نعنع
مرماحوز قاقله کبار کل سرخ در دو رطل آب بخیسانند و بعد از سه روز هر روز قریب بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف
نمایند هر روز ۳۰ ل بنوشند اولی است **نوع دیگر** که محمد بن زکریا گوید که تجربه نمودم جهة امراض معده بعد بلیست دارصینی افسنتین عود بلسان
کل سرخ عود مصطکی در یکرطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل نموده روزی یکوقیه بنوشند **نقوع دیگر** جهة ادرار
حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه ۵ ل تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک ۲ ل نیمکوب کرده در سه رطل
آب سه شبانه روز خیسانیده روزی ۳۰ ل با یک ل روغن بادام بنوشند **ماء الاصول دیگر قوی للفالج** بیخ رازیانه بیخ کرفس تخم رازیانه
بزرالکرفس ۲ نمکد ۳م نانخواه رزاوند شوکیز نمکد ۳م در سه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس صاف نموده هر روز نه اوقیه از آن را با ۱م عسل
یا ۱م فانید موافق مزاج بنوشند **ماء الاصول** جهة فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و
کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک ۱۰م تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک ۲م مصطکی سنبل
الطیب جنطیانا فقاح اذخر از هر یک ۱م و نیم حب بلسان اسارون هر یک ۲م عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان نانخواه از هر یک ۲م مویز بیدانه
۲۰م در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز ۳۰ ل با روغن بادام شیرین و تلخ و روغن بید انجیر و معاجینی که بجهة امراض
مذکوره مناسب است بنوشند **ماء الاصول نوع دیگر** جهة سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقاء تبهای دایم نافع است

دو بیاده
تخم خطمی
نقوعات
انیسون

پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر فقاح مصطکی سنبل الطیب فوه الصبغ الک پاک کرده عود بلسان شکاعی بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر
کمازریوس کمافیطوس افسنتین گلسرخ انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کرده هر روز ۳۰ ل او را با روغن بادام
شیرین و تلخ و دوا الکرکم و مثال او بنوشند **ماء الاصول نوع دیگر** جهة نقرس و درد ورک و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجرب است پوست بیخ
کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون رقیق شیطرج نانخواه انیسون بوزیدان ماهی زهره و در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و روزی
یکوقیه با یک م روغن بید انجیر که صرع باشد بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال نمایند **ماء البزور** که در منع ادرار عرق
مجرب است کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید مکرر شسته از هر یک ۵ ل با سه مثل آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی ۲ بنوشند
ماء الاصول مجرب ابوی جهة ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون
سادج هندی قنطوریون رقیق و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه با چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه
کرده هر روز یک حصه را با لعوقات مناسب بنوشند **مقیئات** شرط است که تکرار قی نکنند که عادت شود و در خلای معده جایز نیست
و زیاده از دو بار مستحب نیست و اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقیئی یکساعت شوربای ترش شاول نمایند و اگر مراد رفع بلغم باشد
ماهی شور برشته قدری شاول نمایند و بعد از قی جرعه تقویه معده کنند یا بشامند و اگر مراد قی مرة الصفرا باشد شیرینی شاول نمایند و اگر بخواهد
شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود **مقیئی** مرة السوداء و مرة الصفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافع است کنگر
زد تخم تره تیزک تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح هندی تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن او عسل سرشته و ۳ ل او را تا ۱۰ ل در آب
شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در این وقت قی با فراط
خواهد شد **مقیئی دیگر** جهة رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته ۲۰م ترب را ریزه کرده با ده م شبت تازه و ده م نمک هندی و ۱۰ تخم
خربزه و تخم اسفناج هر یک ۳م بجوشانند در ۳ رطل آب تا بثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع
بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند **مقیئی دیگر** جهة رفع مرة الصفرا و مرة السودا ترب را بسیار ریزه کرده یکشبانه روز در سکنجبین عسلی
خیسانیده صاف نمایند و با کنگر زد تا نیم ل بنوشند **مقیئی دیگر** تخم شبت تخم ترب تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس از هر یک ۳ ل
جوشانیده و آب او را با کنگر زد و سکنجبین بنوشند **مسکنات قی** اما آنچه در تسکین قی صفراوی آزموده است این است زرشک
بیدانه ناردان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته از هر یک تخم و طباشیر گلسرخ غوره خشک از هر یک نیم جزو
نرم کوبیده تا ۳ ل او را با آب به یا آب انار شیرین یا شربت به و مثال او بنوشند **نسخه دیگر** که مجرب حقیر است ناردان ترش مویز
دانه دار بالسویه زیره کرمانی ده یک او بسیار نرم کوبیده تا سه ل بنوشند اما تسکین قی بلغمی و سوداوی گلسرخ ۲م زرشک بیدانه
۳م نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرفه قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی بسرکه پرورده از هر یک ۱ درم
۲ ل این دوا را با سکنجبین سفرجلی و مثال او بنوشند **باب نهم در سنونات** و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه
بامراض دندانست اعم از آنکه سائیده باشند یا بخیری لبس شند یا قرص کنند مؤلف تذکره گوید سنون از مخترعات جرجیس بن ولد
بختیشوع است و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از
استعمال او دهن را با آبهای ادویه مناسبه بشویند و بمسواک و مثال آن دندانرا پاک کنند **سنون** از مجربات والد حقیر جهة
رفع درد دندان بغایت آزموده است هو چوبه زرد چوبه تخم ریحان سرش پوست بیخ درخت زرشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک
دانگی فوفل نجعد بسیار نرم بسایند استعمال نمایند **سنون ابیض** از معجونات بقراطی جهة مستحکم نمودن دندان و گوشت
بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان بغایت مفید و رفع بدبوئی دهان و جلای دندان
سید هد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر بن دندان دردناک گذارند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده
مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم میکند و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا دج کزمازج سعد از هر یک ۲ ل پوست
انار مازوی سبز کندر گلنار گلسرخ مروارید بسد سفال چینی از هر یک ۳ ل بیخ سوسن کبود ۴ ل شاخ کاد کوهی سوخته دندان
فیل دانه هلیله طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز خشک بوداده عدس از هر یک ۲ ل زبد البحر نمک سنگ صدف حلزون
سوخته شب یمانی از هر یک یکمثقال و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک ل بعد از سائیدن اجزا دو دانگ کافور ضم
نمایند **سنون** از تالیف والد حقیر جهة رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوئی دهان بغایت نافع است دم الاخوین

مقیئات
رطوبات معده
مسکنات قی
سنونات

فرع از روت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا کلسرخ کازهنج البلوط پوست انار ترش از هر یک جزوی قصب الذریره نصف جزو
در وقت خواب استعمال کنند سنونیکه جوشش بن دندانرا مفید است فوفل اقاقیا سماق بیدانه تخم خرفه بوداده طباشیر کلنار ورق
گل سرخ آرد جو هر یک . ال سنون کرده اول دهن را با گلاب نیمگرم بشویند و بعد از آن از این سنون بپاشند سنون دیگر که همین منفعت
دارد گل ارمنی اقاقیا کشنیز خشک خرفه بوداده صمغ عربی تخم مورد برشته از هر یک . ال سنون نمایند اول دهن را با آب کشنیز خشک
بشویند و از آن بپاشند سنون منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و آکله و سیلان خون لثه بغایت
نافع و معدطیب زرنیخ سرخ و زرد آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند و دانگی را بر لثه مالیده بعد از ساعتی بشویند
و اگر سوزش کند روغن کلسرخ مضمضه کنند سنون دیگر جهت آکله دهان و چرک بن دندان مازوی سبز بی سوراخ ۲ جزو قرص ضماک ۱ جزو
با روغن کلسرخ بمالند و به سرکه عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بسورنجان منقول از کناش فاخر منسوب بابن سرابیون جهت قطع خون
و تقویه لثه و دندان نافعست پوست انار سه جزو کلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو
با سرکه و آب دانه مورد قرص بسازند سنون جهت رویانیدن گوشت بن دندان ده درم آرد کرسنه را با عسل سرشته در کوزه آجری در تنور
بگذارند تا نزدیک بسوختن برسد و از کندر و دم الاخوین هر یک ۵ درم و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو درهم اضافه کرده سنون کنند
سنون منقول از مغنی و از مجربات حقیر است جهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر اصل عاقرقرحا بیخ سوسن
کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است در تسکین آلام و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد
آزموده است سعد طباشیر تخم مورد کلنار فوفل کاه هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون منقول از معالجات
بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن بسیار مؤثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه سنون کنند سنون
از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت دندان زبد البحر شب یمانی اقاقیا کلنار سماق مازو پوست انار یکدرم جزو نمک نیم جزو بعد از سنون
مضمضه بآب سماق و گلاب کنند سنون دیگر قویتر و سریع الاثر تر از آنست نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته
جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند و سقمونیا و زجاج مسحوق و ساذج در جلای دندان را سفید کند و هر گاه زردی دندان یا رنگهای دیگر
قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قویتر باید قدری سقمونیا اضافه نمایند
سنون منقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند فتیل ۱ درم فلفل ۳ درم حماما ۳ درم ساذج هندی سنبل محرق از هر یک ۱ درم
سنون منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب قلت گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی کلنار سماق
اقاقیا بالسویه استعمال کنند و اگر حرکت دندان از رطوبت باشد مضمضه بآب ادویه که در مضمضها مذکور شود مضمضه کرده بعد از آن این دو دارا بر دندان
متحرک بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی اقاقیا بجاپ باند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر
شاخ کاو کوهی از هر یک جزو نمک معجون بعسل کرم بعد از آنکه سوخته باشند قرص صافی زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو سنبل الطیب سیاه آب
خشک سماق از هر یک نصف جزو نرم سائیده باهم سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف قدما و بسیار مجرب است
در تسکین درد دندان زنجبیل حلتیت فلفل جند بیدستر افیون با عسل سرشته بر دندان در دناک قدری بگذارند و مؤلف شفاء الاسقام
این ادویه را اضافه کرده قرص صافی زراوند مدحرج میعه شیح از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان بتجربه مکرر رسیده
مالیدن فلفل با عسل هر گاه از رطوبه و نزلات دماغی باشد و بدستور هر گاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا
کنند در حال ساکن گردد و بدستور شطرج هندی را کوبیده در کف دست کرده بخلاف جهت موضع درد گذاشته تکیه بآن جهت کنند بسبب امالهٔ
ماده بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان هرون الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان و خوشبو
کردن دهان و قطع رائحه کریهه و تحلیل اورام و رفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ۱ جزو نان جو سوخته ۱ جزو دو دهندی ۳ جزو
نمک ۳ جزو کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بخیشوع شیح ارمنی زراوند
مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را
اضافه کرده اند صندل سفید سعد کلسرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی دو جزو تصریح نموده
که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که در او زیره کرمانی خیسانیده باشند و همچنین مضمضه او بهترین اشیاست
سنون جهت امراض حاره منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره جهت رویانیدن گوشت لثه و تعفن او و حرکت دندان تجربه

دندان مدابوی

رسیده است طباشیر گل سرخ از هر یک ۳ درم مردار بدگل ارمنی برشته دم الاخوین هر یک ۲ درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصاف
حب کاکنج کزمازج مامیران هر یک ۱ درم حرسیلک ۲ درم مفرد ابهترین ادویه است سنون جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج
خردل زنجبیل بوره بالسویه با قطران یا طبیخ زیره سرشند سنون جهت کندن دندان ناب نیاب کلبتین بیخ بقنتیت دمیکند
منقول از حاوی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد مجموع را سائیده سه روز در سرکه
بخیسانند و حلتیت را بانصف وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را با سرشند و در وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان
صحیح نرسد بلکه دندان مجاور و دردناک را بخمیر و موم غلاف کنند سنون جهت دندان متحرک مجرب حکمای هند است ودع سوخته سرخ
بالسویه سنون کنند سنون جهت قلاع سوداوی مویز بیدانه افیون بالسویه با عسل سنون کنند برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا
از هر یک یکجزو قلقطار صعتر شب زاج سفید از هر یک خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهت اقسام قلاع شب عفص
بالسویه سائیده سنون کنند بغایت مفید است صفة ادویه که کرم دندانرا ساقط میکند تخم پیاز بزر کراث بزر البنج سائیده
با پیه بز سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش اندازند یک سر نی بر دندان ملاصق کرده سر دیگر نی را در ظرف آتش بنجی نصب کنند که
دود آن از راه نی به دندان برسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله
داخل نی گردد و بدستور چون پنبه را بقطران آلوده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برگ شفتالو قدری زراوند طویل بغایت
آزموده است و بدستور بخور را تیانج مؤثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین درد میگردد و بدستور خرنوب
معجون بعسل بغایت مجربست و بدستور پر کردن ثقبه بمویزج و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که رفع ضرس کند
و آن کندی دندانست که از خوردن ترشی و برودت مفرط بهم رسد چون ساق و تخم خرفه را بخایند رفع آن کند و بدستور خائیدن بادام و پسته
و فندق و خمیر نان کرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن بر دغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان اطفال را
زود برویاند از آنجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا بر دغن سرشته
صفة مضمضه و غرغرها جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت رهوبات بن دندان و حرکت اسنان سنبل الطیب کلسرخ جوز السرو
سعد ثمرة الطرفا بالسویه بآب جوشانیده کنند مضمضه مجربه جهت قلاع و خون بن دندان و عفن و جوشش و رویانیدن گوشت آن
توتیای مغسول ۲ و هست ال بنفشه ۱ ال سکر خام ال بنفشه را سائیده با سایر اجزا با سرکه ۷ ال آمیخته در شیشه ضبط نمایند و بجهت جوشش دهان
ال سرکه مذکور را با ۲ ال آب انار یا آب کشنیز تمر مضمضه کنند و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هر گاه سرکه
شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر یکسال و زیاده بر آن بگذرد از اثر نمی افتد مضمضه که قبل از سنونات استعمال
باید کرد تا تاثیر ادویه و ذرورات و سنونات اسرع گردد منقول از کناش خرد منسوب بحنین بن اسحق تخم کلسرخ زرشک ثمرة الطرفا
برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک جزوی پنج بار تنگ با برگ او یکجزو نیم جوشانیده یکجزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند مضمضه
جهت ورم لثه و سستی آن طرالیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع و جوشیدن دهان است در اوایل
با آب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب به و سرکه در او عدس و خبازی و شاخهای تازه تاک و آرد جو جوشانیده مضمضه نماید و
بدستور کزمازج و کلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص را جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع بلغمی برنجاسف برگ
زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل
زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمک بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا آبیکه در او مرزنجوش جوشانیده باشند غرغره کنند
غرغره جهت خناق حار آب انار ترش که با پیه او فشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره کنند بدستور غرغره آب بارتنگ و آب
عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره و مر بسیار مفید است غرغره
بعد از نضج نافعست انجیر زرد و حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو تب داشته
باشد عدس تمر هندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کلسرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نماید
غرغره جهت خناق بلغمی که ذبحه نامند رب کردکان که از آب گردکان سبز ترتیب داده باشند با مر صافی و زعفران غرغره کنند
و بدستور با آب کامه و عسل و سکنجبین عنصلی با آب زبیب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره که جهت حاره و بارده
امراض حلق نافع است عدس کلنار کلسرخ کزمازج را جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند باب دهم در اکحال

نوع دیگر

وشیافات و سایر ادویه عین کحل و ذرور عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او بچیزی و برود آنچه با بهای
مخصوص سرشته بسایند مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سلیاطوس است و چون اول از که فرو مبردات
ضد باین اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر این اسم نداده اند و شیاف آن بمایعات سرشته بقطع
قطع کنند و در سایه خشک نموده و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از او تالیف یافته و کحل مخصوص آنست
آنچه با میل در چشم کشند و ذرور آنچه بپاشند مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص نزف الدم جراحاتست لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود
و در هیاکل اسقلیبوس مذکور است که بموجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال او بعد از تنقیه
باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال نمایند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کند و اگر هر دو بارد المزاج
باشند در وسط روز هر گاه بجهة نزول آب باشد و امثال آن استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند و هر گاه علت در اجفان باشد بعد از کشیدن
دارو پلک را پوشیده برو خواب کند و هر گاه جهة دمعه باشد پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده بکشند و بدستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود

کحل روشنایا بیای بعد از شین و نون بعد از الف یونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الوهن است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است
جهة ضعف بصر و غشاوة و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است راسخت و مقناطیس محرق
که هر یک را پانزده مرتبه بآب گرم شسته باشند از هر یک ده م نوشادر صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یک ام زبد البحر هلیله کابلی زنگار
نیم م اقلیمیای فضی بوره مرقشیشای فضی هر یک ربع م از نافه بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره استرخا باشد ۲ ل سرمه اصفهانی کنند
و اگر بیاض باشد ملح اندرانی ۲ م باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب ام نیم اضافه نمایند و بجهة برودة موط ربع م فلفل اضافه کنند

باسلیقون کبیر از تالیف بقراط و بمعنی یونانی بمعنی جالب السعادتست و گویند اسم پادشاه نصر است و بجهة آن ترتیب داده جالی
و حافظ صحت عین و جهة حکه و غشاوة و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک ام
اسفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه جعده نوشادر دار فلفل هر یک ام و نیم قرنفل اشنه هر یک ام کافور نیم م ساذج هندی
یک م و نیم جندبیدستر سنبل الطیب سرمه هر یک ام **باسلیقون صغیر** منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیای ذهبی توتیای
هندی قرنفل صبر برگ فرنجمشک هر یک یک ل ملح هندی زبد البحر نوشادر هر یک ال و نیم مشک یکدانگ **کحل ملکایا** معرب از
مقلیا است که بسریانی عبارت از ملکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب با و ملهم شده محلل و ملطف و جالی
و جهة اواخر امراض صعبه و اشتام رمد نافع است انزروت مربی بشیر الاغ نشاسته شکر سفید هر یک ده م مغز تخم کلک ام کحل جهة
احول مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند مجربست دخان سندروس که در چراغ با روغن گلسرخ سوزانیده باشند با قدری مشک
و عنبر آمیخته در چشم احول کشند **کحل جهة بیاض** که البته تا سی روز زایل کند هر چند صاحب علت مایوس العلاج باشد منقول از ضایح
زبد البحر بوره سرگین سوسمار شکر سفید مسحوق بالسویه با کرطل اسکر با میران دوج هر یک ام جوشانیده باشند تا بربع رسید مکرر در
آفتاب سائیده پس خشک کرده از نافه بیرون کنند و استعمال نمایند **کحل وردی** از تالیف جالینوس و جهة قرحه و ظلمه بصر و حکه
و غشاوه نافع است و حافظ صحت عین است سفیداب قلعی ۸ م اقلیمیا فضی صمغ عربی شادنج اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول
هر یک ۲ م افیون اسرب نحاس محرق مغسول زعفران هر یک یک م کافور یک قیراط **کحل ساذج** از تالیف قدما و عجیب الفعل است
و در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و استرخای جفنین و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت است و گویند چون روز شنبه و چهار شنبه
با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی مرقشیشا فضی هر یک ۲ م اقلیمیای فضی لبد از هر یک ۲ م ساذج هندی ام
مروارید زعفران هر یک نیم م مشک ۲ قیراط **کحل جهة دمعه** بغایت مجربست و از قدماست توتیای کرمانی مغسول ۵ م لبد تو
هلیله زرد صبر هر یک ۲ م فلفل نیم م **کحل مقوی** از متاخرین است و بغایت جهة ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب
و خیالات مفید است و در جمیع آثار قوی‌تر از مراره و بجده او نیست ۲ ل توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش ترکه بکشب اورا کوفته
گذاشته باشند که تا ته نشین شود با ب صاف او خمیر کرده خشک کنند و بسایند و زنجبیل فلفل دار فلفل ما میران هر یک ۲ ل نوشادر ال
مجموع را کوبیده با آب رازیانه بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور را از حریر بیرون کرده استعمال نمایند **کحل الاسفار** جهة بدیدن
مژه و انبوه کردن او بغایت موثر است دانه خرمای سوخته ۵ ل دخان الکندر ۲ ل سنبل الطیب ۲ ل حجر لاجورد حب بلسان هر یک ال
با میل بر منبت مژه بکشند **کحل الجواهر** از اختراع متاخرین است و جهة تقویة باصره و رفع غشاوه و تقویة طبقات عین و اجفان

و دمعه و جرب و سبل و انتشار نافع و حافظ صحت است سرمه اصفهانی ۱ م توتیای هندی که غیر قسم حار اوست مرقشیشا ذهبی
مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه ورق نقره ما میران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق
مغسول هر یک ۲ م سرطان بحری ۲ م یاقوت لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق یمنی از هر یک ام زعفران ۲ م دار
دهنه فرنگی ۲ م بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزاست و صمغ عربی کثیرا و مغز تخم تشمیزج و صمغ آلو هر یک ۵ م افیون ۲ م اضافه
کنند و حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده باعتدال اولیست و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا
سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که محلل گردد **کحل بقراطی** جهة رفع بیاض بعید نیست و در اندک زمانی قلع نماید شیشه سبز محرق
مغسول ۲ م بوره ارمنی زبد البحر هر یک ام **ذرور ولی** جهة مورسرج بغایت نافع اختیار ابن هبل و ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی
۲ م اقلیمیای فضی صمغ عربی هر یک ۲ م نحاس محترق مغسول نشاسته افیون هر یک ام با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند باز سائیده
ذرور نمایند **ذرور وردی** ایضا جهة مورسرج و بجهة تشبیه بودن او در رنگ بورد مسمی باین اسم شده سفیداب قلعی ۲ ل و چهار دانگ
صمغ عربی ال و ۲ دانگ انزروت نیم ل نحاس محرق افیون هر یک ۲ دانگ شادنج ۲ دانگ و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول
بدل کند **ذرور تشمیزج** جهة بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقه و دمعه حاده نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است
۲ ل تشمیزج را با ۲ ل کیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشر او ۲ م سماق صمغ الو انزروت
نبات هر یک ۲ م گرد بزرقطونا که از کوبیدن او جدا شود بدستور ۲ م افیون ۲ نخود ذرور نمایند **ذرور مادی** منقول از معالجات
بقراطی که جهة رفع حمره و دمعه و در چشم که از غلیان خون باشد نافع است نشاسته کثیرا صمغ الو مکد ۳ م صمغ عربی ۲ تیاف مامیثا ۲ م
ذرور ما میران از معالجات بقراطی جهة اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه و تقویه بصر بغایت آزموده است زنجبیل قرنفل ما میران فلفل
دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی **شیاف نارنج** از مخترعات حقیر است جهة منع نزلات و حمره و جرب و حفظ صحة
چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاده مجربست توتیا آب نارنج پرورده ۱۰ جزو کثیرا نشاسته انزروت گلسرخ
حضض مکی از هر یک ۲ جزو سفیداب قلعی هلیله زرد دانه ۱ جزو افیون ۲ جزو **ذرور اقلیمیا** جهة بیاض و جلای بصر از تالیف
حقیر زبد البحر بوره ارمنی سرگین خطاف ما میران ساذج نوشادر شب یمانی هر یک ام صدف سوخته لبد سوخته اقلیمیای طلائی مکد ال
پوست تخم مرغ ۲ ل انزروت صبر زرد دار فلفل مکد نیم ل با عسل شهد جهة بیاض استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه خود **ذرور
ابیض** بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات جهة امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیزج از هر یک جزوی جهة
السود انشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو **ذرور اصفر** منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع
نوازل مفید انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم گلسرخ از هر یک ۲ جزو افیون دو دانگ مامیثا اجزر **ذرور منصف** چون
ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند **ذرور کافوری** جهة حرارت عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید ۲
نشاسته کافور دانق **ذرور** جهة مورسرج و قرحه و بثور لبنیه نافع است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی
مکد ۲ نشاسته افیون نحاس محرق زعفران مکد نیم کافور نیم دانگ **ذرور** منقول از معالجات بقراطی جهة رفع حمره چشم و رمد و جلای
آثار و طرفه بغایت آزموده است برگ عنب الثعلب سوخته کشوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول زیک مکه که زرگران جلای
نقره با و میکنند بالسویه **برود** منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهة سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرناق و سایر امراض
نافع است توتیای کرمانی مغسول آب غوره تازه پرورده زرد چوبه مکد ۱ جزو هلیله زرد ۲ جزو زنجبیل مکد ۵ ل دار فلفل ما میران مکد ۲ و نیم نمک
هندی بعد از سائیدن تا نه مرتبه بآب غوره بسایند و خشک کنند **توتیای غوره** توتیای کرمانی را شسته هفت بار بآب غوره سائیده
خشک کنند جهة دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافعست و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافعست خصوصا جهة
رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویه طبقات و حفظ صحة عین نافعست و رفع آشفتگی و التهاب و چون با آب انار پرورده
کنند جهة امراض مذکوره نافع و مجرب و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهة قدة بصر و
امراض مزمنه مفید است و بدستور با آب رازیانه همین اثر دارد **برود ثقاشیس** بغایت مقوی بصر و حافظ صحة و قاطع دمعه
و جهة بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسمی بحیلا و کحل الرمانیین است توتیای کرمانی ساذج نحاس
محرق مکد اجزر چینی فلفل دار فلفل شادنج مغسول مکد نصف جزو مامیثا عفص تشمیزج انزروت زبد البحر مکد ربع سائیده با آب انارین ناتجربه
با مقناطیس محرق مغسول

موافق

دوی سوخته

پرورده در آفتاب بگذارند **برود القاطع و برود مارستانی** نیز نامند از تألیف محمد بن زکریاست و در تقویه اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته اند سنبل الطیب سرمه اصفهانی یکدانگ جزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو را بخمیر کرده سوخته یکد نصف جزو بعد از سائیدن باب گشنیز یا آب مورد پرورده خشک کنند **برود المسیرتین** و برود احمر نیز نامند از تألیف قدماست و جهت التحام قروح و تجفیف رطوبات و رفع جرب مجربست شادنج ۲ اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول سرمه ۲ توبال النحاس ادنیم صدف سوخته اسفیداب قلعی مروارید یکد نصف جزو قلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته یکد اسائیده با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند **شیاف ابیض** از تألیف بقراط است جهت امراض حاره و تحلیل اورام و ردع آن مفیداست سفیداب قلعی ۵ کثیرا صمغ عربی ۳ نشاسته انزروت یکد ۲ و چون ربع م افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم م کندر اضافه کنند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقویست بعد از سائیدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند **شیاف احمر لین** جهت بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی شادنج هندی یکد ۲ جزو مرصاف دم الاخوین زعفران یکد نصف جزو **شیاف وردی** از تألیف ابن رضوان رادع محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت رمد و ورد نیز نافع و عظیم الاثر است در امراض حاره گلسرخ بی اقماع ۱۲ صندل سفید و سرخ ۵ کثیرا حضض صبر شیاف مامیثا یکد ۳ با گلاب شیاف بسازند **شیاف مرقلیا** یونانی بمعنی محلل است از تألیف جالینوس است حنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمه و مواد منجلبه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض بغایت نافع است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی یکد ۳ مرصاف سنبل افیون زعفران یکد ۱ فلفل سفید ۶ قیراط با شراب بسرشند و با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف اخضر** جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق یکد ۲ جزو زنجار شادنج یکد نصف جزو و اگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول کنند **شیاف جهت منع موی زیاد** زاج صدا الحدید یکد جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق یکد نصف جزو با زهره طیور شیاف بسازند **شیاف مرارات** و یونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تألیف اسقلیبیوس است و فوتش تا دو سال باقیست جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است و سریع النفوذ بحدیست که در طبقات تأثیر میکند اقلیمیای محرق ۵ صمغ عربی ۸ مداد هندی فلفل سفید یکد ۵ سفیداب قلعی ۱۲ اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر یکد ۲ اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر افیون ۱ زهره کفتار زهره ماهی شبوط زهره کبک مار زهره باشه و عقاب و کاو و خرس و کرگ و غراب و باز یکد ۱ و نصف و شیخ ابوعلی قدس سره میفرماید که ضروری زهره شبوط و کبک است و سایر مرارها در کار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و مجربین تصریح نموده اند که زهره حداره که بفارسی چنبواج نامند و بوم که جغد گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجربست و چون زهره غلیواج را با آب رازیانه اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند **شیاف لقاحی** بغایت لطیف و بغایت جهت قروح و ضربان و غشاوه و بثور بسیار مفید است اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۲ اسفیداب قلعی مغسول ۸ زعفران ۴ کثیرا ۱۲ آب باران سرشته با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق کبیر** جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو برگ مورد و هلیله زرد عفص یکد ربع سماق مجموع را باده چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث باقی و این ادویه را بآن بسرشند و شیاف بسازند شیاف مامیثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی یکد ۱ جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته یکد ربع جزو **شیاف سماق صغیر** جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و حفظ حدقه دماق و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر رسیده سماق بیدانه ۱۰ جزو سفیداب ۷ جزو کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو هر کاه سماق را بجوشانند و آب در ثانیا طبخ دهند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافیست **شیاف غرب و ناصور** از محمد بن زکریا جهت غرب و ناصور مجرب حقیر است صبر کندر انزروت کلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنجار ربع یکی با آب بسرشند **شیاف ابی ناصر** جهت تقویه چشم و منع قبول آفات و حمره اجفان و جلای بصر مفیداست ۵ گلسرخ صمغ الو صمغ عربی ۳ حضض ۲ اقلیمیای نقره ۱ نشاسته ۲ توتیای هندی مغسول ۱ انزروت ۶ دو نیم اقاقیا ادنیم با آب بسرشند **حزم المعسل** جهت رفع بیاض بغایت موثر است چند عدد پوست تخم مرغ فاسد ولو شده را خالی کرده آب در او ریخته در آفتاب بگذارند و مکرر این عمل نمایند تا هر پرده که در آن باشد جدا شود و آب را متعفن نکند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از تافته بیرون کنند و با صدف محرق و لسد سوخته و سرکین خطاف و سرکین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را بخار طبیخ بابونج و اکلیل الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مرغ مذکور را

که حزم صغیر نامند با سرکین کبوتر و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد میکند و حزم معسل سابق قویتر است **شیاف علائی** جهت جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است توتیای کرمانی مغسول هلیله زرد مقشر کثیرا یکد ۵ نوشادر یکدانگ زردچوبه ۳ زنجبیل صمغ عربی یکد ۲ با گلاب بسرشند **شیاف جلا** جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجربست و از اسنان مراراه بهتر و بیغایه است جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است ۲ م توتیای کرمانی مغسول با آب مرزنجوش تازه که شبانه روز بماند صاف نموده سرشته خشک کنند و دار فلفل و زنجبیل و فلفل و دارفلفل و ماسیران یکد ۳ نوشادر ازعفران حضض کثیرا صمغ عربی اشق نحاس محرق زنجار قلیمیا فضی یکد نصف م مخلوط با آب رازیانه تازه سرشته شیاف سازند **شیاف ابار** جهت رفع آثار و التحام قرحه مجربست سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای ابیض غیر حار صمغ عربی کثیرا یکد ۸ اقلیمیای ذهبی سفیداب یکد ۴ افیون مرصاف یکد نصف م کندر ۵ با آب بسرشند **شیاف اسود** جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمعه حاره نافع است سفیداب ۴ صمغ عربی کثیرا یکد ۳ اقاقیا ۲ مرصاف نصف م سنبل افیون یکد ۲ دانگ با آب بسرشند **شیاف اصفر** جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحاب و دمعه و جرب و سبل مزمن نافع است انزروت شیاف مامیثا ۳ مرصاف بوره ارمنی فلفل سفید ۴ زرنیخ سرخ ۲ زعفران ادنیم با آب بسرشند **قطور** که در ابتدای رمد بغایت نافع و مسکن وجع است و حقیر تجربه نموده تشمیزج بهدانه تخم خیاری از هر یک ۱۰ عدد نیمکوب کرده با نشاسته نیم م حضض ۲ دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیده تخم در شیشه کرده بر هم زنند و نیمگرم در چشم بچکانند **قطور دیگر** که در ایام تزاید رمد نافع است تشمیزج بهدانه یکد ۳۰ عدد نیمکوب کرده با آنچه انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی میشود **قطور دیگر** که در انحطاط بسیار نافع است و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است قلعی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از او بردارد پس با گلاب کف دست را تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب را همین خاصیت است در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است که گوشت بچره گوسفند را ورق بسیار رقیق کرده بمقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی ببندد در حال درد را ساکن کند و هیچ ضماد برین اثر نیست

باب یازدهم در ذکر ادهان مخترع ادهان فیثاغورس است و گویند اولا بقراط استخراج نموده و هرچه از بزور و گلها دهند او ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطرات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن بدستور در طی دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه ادهان مرکبه در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بران پاشیده با آتش گرم کرده بیفشارند و هرچه از اوراق و عصارات و ادهان خشک گیرند باید با شش وزن او آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و هرچه از گلهای تازه و مانند او گیرند بهتر آنست که کوبیده آب او را گرفته با مثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است آنست که گلها را در روغن کرده در آفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قویتر میشود و این قسم متعارف و ضعیفتر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است **بدانکه** اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرج میشود مگر روغن حب البان که هرچیزی را که بروغن او ترتیب دهند متکرج و فاسد و بدبو نمیشود و خلاف شکوفه حرما که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد روغنهاست و هرگاه خواهند که روغنها را سفید کنند بجهت طبوب و نمود آن باید بازای هر رطلی از روغن مثل آن آب و یک اوقیه مغز کردکان و نیم اوقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز با آب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل نمایند بحدیکه خواهند **دهن الناردین** روغن سنبل رومیست در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضاء و اعصاب نافع است شربا و ضمادا و احتقانا هضب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش قردمانا ساذج ادخر راسن اهل برگ مورد اذان الغار یکد ۵ اول نیمکوب کرده با بود ۵۰ ل شراب کهنه یا جمهوری یا مینخوش زبیب و عسل و دو هزار یکصد و پنجاه ل آب تا شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه یک شبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده گل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و مرصاف یکد بیست و سل تا سه ساعت ثانیا بجوشانند که بنصف رسد پس صاف کنند با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه سایله و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه جوز بوا یکد ۲۴ ل روغن کنجد ۶۵ با آتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده استعمال کنند **دهن السذاب** جهت کمر درد و درد گرده و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار

نمودن بول وحیض وتحلیل ریاح ودرد گوش وصرع وصداع شرباً وضماداً وقطوراً واحتقاناً بغایت نافع است بارها بهر بکوفته بمدت بار ده
سه وقیه روغن زیتون یا کنجد ده مثقال از هر یک از خردل وحب الرشاد عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال
کنند **دهن العلقم** دهن الحنظل است ودهن قثاء الحمار نیز نامند واکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند عصاره قثاء الحمار ده رطل سعد
سایله پانزده ل قنطوریون شحم حنظل زراوند مدحرج زوفای خشک پودنه کوهی وبری ودهری سکبینج برگ دفلی بیخ سوسن آسمانجونی مکد
ال عاقرقرحا ۱۰ل آب صاف روغن زیتون بالمناصفه ۱۵ رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف
نموده استعمال نمایند **دهن الکلکلانج** از حکمای هند است وجهة امراض بارده مثل فالج ودرد مفاصل وعیا وازاله آثار وتقویه موی
شرباً وجهة تقویه جگر ومعده وکلیه نافع ومدر بول وحیض است انواع هلیلجات وبلیله وآمله وفلفل ودارفلفل زنجبیل مکد ۶ جادوسیر اشق سکبینج
مکد ۵ تربد سفید ۱۳م خشک کرنب تازه سداب تازه مکد ۱م با یکهزار ودویست ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهارصد ل
روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند **دهن الزعفران** که دهن الخلوق نامند جهة صلابات واوجاع رحم ومعده وتشنج وفساد رنگ
رخسار ورفع بیخوابی وتنقیه قروح وجروح رحم نافع است زعفران پانزده قرد ماما عل قصب الذریره ۵ مرصاف ادر ۱۰ل روغن کنجد یکهفته
خیسانیده هر روز برهم زنند وبا صد ل آب بجوشانند تا روغن بماند وصاف نمایند **دهن لبوب السبعه** منقول از قرابادین صبی
بغایت مرطب وجهة امراض یابسه وازاله علل سوداوی وصداع وجذام ومالیخولیا نافع است ضماداً وشرباً وسعوطاً مغز فندق وپسته وبادام
شیرین وکنجد وحب الصنوبر ومغز تخم کدو ومغز بادام تلخ بالسویه کوبیده گرم کرده بفشارند تا روغن از او جدا شود **دهن المبارک**
منقول از شفاء الاسقام ودهن اللقوه نامند جهة لقوه وفالج وکزاز وعرق النسا ودوالی ونقرس وتحلیل ریاح وتهییج باه واشتهای طعام نافع وقطور
او جهة کری وگرانی سمع وسده صماخ در روز مؤثر وفرزجه او جهة جمیع امراض رحم نافع است مؤلف تذکره گوید که مثبت ارواح وحافظ آنست
حلبه شونیز بالسویه کوبیده تنقیه بروغن زیتون بطریق تخمیر نمایند وبر روی آتش نرم سه مثل خود روغن را جذب کند پس تقطیر کنند **دهن الشوم**
که دهن الراهب نامند واز جهة رهبانان تالیف یافته در کل مرض بارد مجرب است واعاده باه ویبوسین میکند وجهة تعقد عصب ودر ذکر وحدیه ودواء
وتقطیر البول وسرخ کردن رنگ رخسار آزموده است وچون در زمستان استعمال کنند محتاج بپوشش نشوند ثوم مقشر بکجز وفرفیون عاقرقرحا از هر یک
ثلث جزو فلفل لذیب از هر یک ربع جزو بانه وزن او روغن زیتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده استعمال کنند **دهن الکل** معروف
بدواء الهرس جهة شوریکه در اصول شعر ومسام بهم رسد وجهة جمیع مواد غلیظه تحت جلد وخراز وجرب وحکه نافع است ۲۰ل روغن گل را با نود ل سرکه
بجوشانند تا روغن بماند وفرفیون وشیطرج هندی کهربا راتینج هر یک دانگی وکاغذ سوخته مداد صینی دانه ترنج سوخته دانه هلیله سوخته
زاسفت هر یک نیم ل در آن حل نموده استعمال کنند **دهن حمص** که باه نامند از اسرار مکتومه شمرده اند ودر تقویه باه بیعدیل دانسته اند و
چون با عسل ومعاجین باهیه استعمال کنند وطبخ دهند منافع او را تحدید نتوان نمود وچون با شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده
بغایت مؤثر است واستخراج روغن نخود بعنوان مختلف است وبهترین تقطیر اوست که نخود را نمکوب کرده در قرع سطین کنند بطریقی که کلوی
قرع خالی باشد واز لیف مانند آن در کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آن نخود از شیشه بیرون نیاید وکوره ترتیب دهند دو طبقه وکلوی
قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد وقابله بدهن قرع وصل نمایند وبر اطراف شکم
قرع آتش سرگین یا زغال بحد برافروزند تا روغن از لیفهای کلوی قرع بقابله بچکد **دهن النجاح** از تالیف حقیر جهة ریاح واختلاج وتشنج وفالج
وامراض بارده عصبانی وتقویه اعصاب وتفتیح مجاری ضیقه واوجاع بارده وتحلیل مواد غلیظه مجرب است حسن لبان مقل صمغ سایله مکد ۱ اشق
فرفیون حب بلسان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ماهیزهرج مکد ۶ل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکد ۵ل کندر بسباسه لیوس تخم کندنا
شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ تخم ثبت مکد ۳ سعد مرزنجوش حلبه اسپند مغز دانه کرچک مغز بن اشنه حب الغار مکد ۳ یکهفته در هزار ل
عرق بهار وشمال او بخیسانند وبجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده با صد وپنجاه ل روغن زیتون وپنجاه ل روغن بیدانجیر بجوشانند تا روغن
بماند وسکبینج وجاوشیر مومیائی صمغ سایله فه علک البطم مکد ۳ل در آن حل کنند وسنبل الطیب زعفران مرصاف قصب الذریره قرنفل مکد ۳ل دارچینی
۵ل جند فلفل فرفیون دارفلفل مکد ۱ و ۲ک از حریر کذرانیده اضافه نمایند **دهن المحلل** تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی جهة تقویه
بی نظیر ودر تحلیل ریاح معده وجگر سعید لسیت مقل ازرق سه ل سنبل الطیب مرمصطکی علک البطم مکد مثل اشق اسارون قصب الذریره اذخر
ملد ۲ل با روغن بابونه وروغن کلسرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند وهر روز برهم زنند تا ده روز والا در جای
گرم بگذارند **دهن دارشیشعان** جهة اسهال وضعف معده وتحلیل ریاح نافع است دارشیشعان ۵ ۲ل عود بلسان ۵ ۳ل قرنفل

قصب الذریره ۵ ۲ل نیمکوب کرده با ۵۰ل روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بماند **دهن البلادر** جهة استرخاء عصب وفالج ولقوه و
امراض بارده نافع وبغایت محلل ریاح سنبل الطیب هیل فلفل وج شیطرج راسن دارفلفل جوزالقی بلادر بیخ سوسن آسمانجونی رازیانه قسط تلخ
بوزیدان زرنباد درونج مکد ۵ نیمکوب کرده با شیر تازه وآب از هر یک پانصد ل وروغن کنجد دویست ل بجوشانند تا آب وشیر سوخته روغن
بماند **نسخه دیگر** جهة بواسیر وجمیع امراض باردة وتحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است واز تالیف قدماست صمغ سایله اشق افیون سکبینج
حب بلسان بادام مقشر خراتین سفید زرنب افلنجه شیطرج ۶ل قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر جند ۳ل بزرالبنج کندر بسباسه لیوس
تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ ۵ل سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه اسپند حب الخضراء خروع ۱۰ اشنه شبت ۹ل ورق الغار
نوفل ۲ل عسل کف گرفته روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ۱۲ل زیتون روغن ششصد وپنجاه ل آب صاف
هزار ل بجوشانند تا آب بسوزد **دهن القسط** جهة درد جگر ومعده ومفاصل وفالج وتقویه اعصاب ونیکو کردن رنگ رخسار وحفظ سیاهی موی ودیابیطس
او نافع است وتفتیح سدد واشامیدن او جهة برودة احشا مؤثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب ساذج صمغ سایله ایرسا قرفه اشنه ۵ل
قرنفل راسن اگر نباشد وج سلیخه ۷ل مر صاف ۷ل جوزبوا ۳ل عود بلسان ۸ل کوبیده با هزار ودویست ل آب جوشانیده تا بثلث رسد پس صاف
نموده با پانصد ل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد **روغن شیخ صنعان** جهة التیام زخمهای تازه مجرب است واز نسخه هندی نقل
شده ومحلل اورام بارده ومقوی اعصاب است زردچوبه ۳۰ل چوب زرشک که بهندی دارهلد گویند دیودار که چوب صنوبر است
اصل السوس که بیخ مهک است چوب کز پوست خارمغیلان آب برگ نیل آبنوس ۵ل برگ حنا موچوبه دردجرکه سنبل باشد ۱۰ل فه
۲ل نیم جوزبوا مرداسنگ شنجرف کات هندی بلغار رشیده ۱ل موم کافوری ۲ دانگ روغن کنجد ۲ل چوبها وزردچوبه وسنبل
وبرگ حنا واصل سوس وبیخ خارمغیلان را در نهصد ل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده
با آب برگ نیل وروغن بجوشانند تا بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند **نسخه دیگر** قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای
تازه بهتر از نسخه اول است وظاهراً ترتیب نسخه اول دکان آرائی باشد اصل السوس موچوبه پوست درخت صنوبر پوست درخت
مغیلان بالسویه چهار مثقال کوبیده با روغن چراغ ۳۰ل که از پنبه دانه وتخم کتان میگیرند وسه من تبریز آب با آتش نرم بجوشانند بحدیکه
کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال کنند **روغن مانع ریختن موی از علت آتشک** مجرب حقیر است وجهة
داء الثعلب بغایت مفید است وچون موی سفید از موضع داء الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد
۵ل وسمه ۳ل در چهارصد ل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۱۲۰ل روغن کنجد بجوشانند تا روغن باقی بماند
لادن در او حل کنند **روغن جهة فالج** ورعشه وتشنج وخدر وامثال آن باید منابت اعصاب واعضای دردناک را با کیسه
درشت مالیده تا سرخ شود وتدهین نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک ۳ل نرم کوبیده در یکرطل روغن زیتون ویکرطل
آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند وصاف کنند واگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق
بهار کنند بهتر است بعد از آن جند وفلفل وفرفیون ومیعه سایله هر یک ۲ل در آن حل نمایند **روغنی که موی را بسترد** زرنیخ ۲ل
آهک آب ندیده ۵ل قلی ۳ل مجموع را کوبیده دو حصه کنند وسه من شاه آب را بجوش آورده یک حصه زرنیخ که ۳ل باشد با یک حصه
آهک وقلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که سیصد وشصت ل باشد بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود واز آب عشر بماند
آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمجرد ملاقات موی بسترد یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا بامتحان رسد واگر از ملح القلی و
آهک هر یک جزوی وزرنیخ ده جزو باشد قویتر است وباید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید واگر از ملح القلی وآهک هر یک
وبعد از یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده وسه باز تجدید نموده صاف او را با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن
خالص بماند **روغن بواسیر** پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن در آورده باده م دنباله با دنجان بسایند
وروغن را با موم زرد روغن ساخته با اجزای سائیده بیامیزند وبر موضع بواسیر بمالند وجهة قطع خون با اندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند
روغن دیگر جهة ساقط کردن دانه بواسیر مجرب وبغایت نافع است کوکرد وزرنیخ را بالمناصفه سائیده تنقیه بروغن کنجد کنند بحدیکه جذب
کند وبا قرع وانبیق تقطیر نمایند ودر حین تنقیه باید بر روی آتش نرمی باشد **روغن وزغ** جهة درد مقعد ودرد بواسیر بغایت
آزموده هرگاه از حرارت باشد وزغ را با پیه بز کوبیده با آب بجوشانند تا جهرا شود وروغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته
باشد بردارند واگر دنباله بادنجان سائیده اضافه کنند جهة بواسیر بارده نافع است وداغ کردن مابین خنصر وبنصر دست چپ جهة

مرهمها

قطع خون بواسیر و داغ مفصل تر قوه جهت ریاح بواسیر از مجربات است روغنی که موی برویاند بغایت قوی الاثر است ذراریح که بلغت شکابن دار ساس و بلغت اصفهان سین نامند بال وسر او را قطع کرده تخم را سائیده با یکوقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کرده و موی براید **باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات** جراحات و ما یتعلق بها مخترع مرهم گویند بقراط است و تصریح نموده اند که اکثر مراهم مدتها باقی میماند و هرچه صموغ بیشتر داشته باشد تا بیست سال قوت او باقیست و بعضی را معتقد آنست که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقیست و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع او نباشد بلکه ادویه بیشتر جزو روغن پنج جزو موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحاتست و آنچه در قوه جراحت باشد جهت مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش برداشته بزیر آورده ادویه صمغیه را اول در آن حل کرده پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال او چنانست که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف را آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند **مرهم النخل** بنون و خاء معجمه و بجاء مهمله نیز خوانده میشود و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه یکی بمعنی تحریک مواد بجهت دفع از مسالک است چنانکه از پرویزن مشاهده میگردد و ثانی بمعنی اخذ عطایای کثیره است بسبب استشفا با او از تالیف جالینوس عظیم النفع است و بجهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی عضل و استخوان و التیام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و حمره و آکله مفید است یکوقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آنقدر که سائیده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه را جذب کند پس بید و وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو وقیه پیه کاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد **مرهم النخل** که مرهم اسود نامند جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ رسوب نکند تا منعقد گردد **مرهم زنجار** جهت اسقاط بواسیر و تجفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاده و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است موم زفت ۱۰ اشق محلول آب سداب و سرکه و روغن زیتون ۸ با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار ۲ انزروت ۳ راتیانج ۲ نیم اضافه نمایند **مرهم داخلیون** بلغت سریانی بمعنی لعابها از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خراج و صلابات بغایت مفید است چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را با یکرطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان ... از هر یک ۳ آل جداگانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصافی ۵ صدید الحدید آل اضافه نمایند بغایت قوی الاثر است **مرهم زنجفر** جهت تحلیل اورام عنبره و بثور و خنازیر و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است کندر اشق علک البطم مرداسنگ فی ۵ شنجرف سرخ ۲ موم ۵ آر روغن زیتون بعل **مرهم حواریون** و مرهم رسل و مرهم شلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل و تنضیج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و ناصور و سعفه و رفع کرم نافع است موم علک البطم ۲ اشق ۲ مقل مرداسنگ ۲ زراوند طویل کندر ۳ جاوشیر زنجار مرصاف فی بجهت آکله قراقروت اجزا و بول آدم ۲ جزو

اشق و مقلا

جوشانیده مضمضه نمایند الی سکبینج در سرکه حل کرده با یکرطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را بگدازند و ادویه یابسه را مخلوط سازند **مرهم ابیض** جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم ۱۰ روغن کنجد یا زیتون ۳۰ بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ بر هم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گلسرخ و حضض و سفیده تخم مرغ اضافه کنند و جهت تسکین درد بجای حضض افیون کنند **مرهم باسلیقون** جهت جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم نخل است زفت راتیانج موم هر یک جزوی فی ربع نیکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط هم سازند **مرهم محلل** جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ترس سرگین کبوتر دانه حرمل اشق بالسویه زفت را مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته با سایر ادویه را مخلوط سازند **مرهم جاذب** از تالیف

ابن تلمیذ منقول از شامل جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند پیخ نی خشک زراوند طویل بالسویه بیاید با عسل سرشته استعمال نمایند **مرهم مسقط بواسیر** گرد کان سوخته دانه زرد آلو بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته با تند و بجوز یه نیکوب هر دو کنند **مرهم سفیداب** جهت مزاج حار و رویانیدن گوشت و رفع شور بلجبه و امثال آن بغایت نافع است مرداسنگ که با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و ۵ م سفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند **مرهم النوره** جهت سوختگی آتش و التهاب آن و قروح بغایت نافع است موم را با روغن گلسرخ ۳ گداخته و آهک را ۵ م هفت بار آب شسته اضافه نمایند **مرهم عرق مدنی** که رشته گویند و پیو نیز نامند و از حیاه غلیظه و آهویه کثیفه بهم میرسد خصوصا در بلاد لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون میاید بعد از ورم حار و درد عظیم و هرچه بیرون آید باید بچوبی و مانند آن هر روز برق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و این مرهم آسان میکند بروز آنرا و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت و مرهم را استعمال نمود موم ۲۵ مرداسنگ خاکستری ۳ آهک آموم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند **قیروطی** عبارت از موم و روغن است و اقسام او باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است اما بجهت التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محترقه و اورام ملتهبه باید موم سفید را در روغن گل گداخته و آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده تسقیه کنند و اگر ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و آب برگ خبازی تسقیه نمایند **مرهم جهت سرطان** متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گلسرخ بسایند و با آب برگ خرفه و با لعاب بزرقطونا یا آب عنب الثعلب و آب خیار و آب کدو تسقیه نمایند **مرهم للسلعه** خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند **مرهم جهت منفجر نمودن قرحه** که محتاج به نیشتر نباشد خمیر مایه بوره ارمنی جاوشیر سرگین کبوتر و مرغ دبق مقشر آهک آب ندیده صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند **مرهم جهت سعفه** زراوند طویل راتیانج گلنار اقاقیا بالسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند **مرهم بواسیر** و مرهم مقل نامند جهت شقاق مقعد و درد آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده و مرهم ترتیب دهند **مرهم ناصور و باصور** ضربانی و غیر ضربانی زرد چوبه مرداسنگ را نرم سائیده و با ۲ ک روغن گل و ۲ آ موم و آب خالص بقدر یکه ادویه را بپوشاند و با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود **مرهم هوچوبه** که سنسکار نامند جهت زخمها و اورام آن و تشنج و مثله و جراحات نافع است هوچوبه را نرم سائیده با روغن کنجد ۵ موم ۲ مرهم سازند **مرهم کافوری** جهت کل قروح حاره و سوختگی آتش و حمره و نمله مجرب است ۲ م موم را در ۵ م روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ۱ م کافور قیصوری آ مرهم بسازند **مرهم رال** از حکمای هند است جهت جراحات مزمنه و عسر الاندمال بغایت مجرب است و بجهت قروح آتشک و ناصور بغایت نافع و منبت لحم و رافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف از حکمای هند است جهت جراحات مزمنه و عسر الاندمال الی بغایت مجربست الی و ظاهرا صدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه نموده ام در قروح بابوسین کافور قیصوری رال هندی که لعل معتری و شجره قیقهن نامند کاه هندی هر یک ۴ آل کوفته و بیخته و موم را با روغن کاو تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول رال را ریخته دو سه جوشش کند پس کاه را بدستور پس کافور را بریزند و دیگر جوشش ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا سه روز با قدری فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن بتنهائی **مرهم زمانی** که از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی است جهت جراحات مزمنه بغایت مجربست و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست و با عندال اقرب است انزروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج رد ناس کاه هندی هر یک ۲ سفیداب مغسول ۵ مرداسنگ مغسول ۲ کافور قیصوری ۱ با موم سفید ۵ روغن گلسرخ ۲۰ مرهم بسازند **مرهم آتشک** از مجربات است و از اسرار است در یک شبانه روز دفع داءها و زخمها میکند توتیای هندی شسته ۲ شنجرف ۱ گردچوب چینی نیم و اگر نباشد باز موثر است بازرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را مکرر از کرباس بگذرانند تا زیبق ناپدید شود پس کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم آل داخل کنند مجربست **هفت مرهم** جهت تشنج و دمامیل و جراحات بغایت نافع است کتیرا تخم مرو تخم کتان سریش هوچوبه گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده با شیر پخته نیمگرم مکرر استعمال نمایند **مرهم جهت تشنج جراحات** از مجربات است و جهت پاک کردن چرک و دفع ورم

جراحات آزموده است آرد گندم را با قدری روغن گلسرخ و اگر نباشد روغن طعام با زرده تخم مرغ و دو چندان روغن مخلوط استعمال نماید **مرهم شقاق** مجرب حقیر است و بغایت مؤثر علک البطم یکجزو پیه بز چهار جزو در قدر مضاعف که حجم استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشر او و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چهارپایان آزموده است **مرهم بنداحم** از مجربات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و داوالثعلب؟ آزموده است سنبل الطیب حماما قردمانا دارفلفل کبابه سلیخه قسط تنج عاقرقرحا مصطکی مقل مرصاف حب بلسان اشق صبر زرد میعه سایله سیسالیوس زراوند طویل و مدحرج سعد اکلیل الملک قرنفل ایرسا روغن زیتون کهنه هریک یکاوقیه لادن ٣ آل زعفران علک البطم موم هریک ٢٠ ل روغن ناردین مثل جمیع **مرهم سرطان** که در یکهفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل بزرالنجر و کبریت زبدالبحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه هریک یکجزو روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن **ذرور سرقولون** که جراحات مزمنه را یکدفعه و دو دفعه التیام دهد و چون بر سلعه و غدد بی مایعی الجبان بایس ببندند بسرعت زایل سازد و از مجربات و از اسرار است کندر ٢ مرصاف ادنیم گلنار ٣ جفت البلوط اکل ارمنی گلسرخ هریک ٢ ثلث زاج بریه گذرانیده استعمال نمایند **ذرور اعظم** جهة آکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و در رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است موی سوخته گلنار شاخ کاد کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی کندر هریک ٢ جزو سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته هریک یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در غیر گلو و دهان استعمال کنند صبر زرد یکجزو مردارسنگ باتش بکر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده دو جزو اضافه کنند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند قدری و دانک افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و رفع سوزنک نظیر ندارد **ذرور دیگر** جهة آکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم با سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهة آکله **ذرور جهة قطع نزف الدم** جراحات جبین ٣٠ انک شسته ٢٠ زاج سفید سماق دم الاخوین کندر صبر زرد مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هریک از این اجزا همین اثر دارد **ذرور برگ و تخم انجره** جهة قروح متاکله و سرطان متقرح بیعدیل و بلیغ است **ذرور دیگر** در رفع آکله و تجفیف قروح از مجربات موی سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته یکجزو تخم ریحان بوداده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو **ذرور مصعد** از مجربات حکمای قدیم است در اندمال جراحات و عسر بول البره؟ و تجفیف آن و رفع آکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و در اسقاط بواسیر نایب مناب حدید است زرنیخ سرخ و زرد هریک دو جزو آهک آب ندیده زاج سفید هریک یکجزو زاج سرخ و زاج زرد هریک ربع جزو با سرکه سرشته ٢٤ روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند هرچه مصعد او ست جهة اندمال جراحات و آکله و هرچه رسوب او ست جهة اسقاط دانه بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بغایه است و اهل فرنگ شرب ذرور را در بعضی امور بسیار نافع دانسته اما خلاف واقع مینماید **ذرور** منقول از تذکره جهة تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجرب است پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ کهنه سوخته انزروت مکد النحاس محرق ۵ مرصاف کندر دم الاخوین ٢ **ذرور دیگر** که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است صبر زرد گلنار قشار کندر بالسویه **ذرور دیگر** جهة قروح حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت مؤثر است و از عجایب این صفت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند

باب سیزدهم در ضمادات و نطولات و قطورات

مخرج ضمادات بقراط است و طلیه اعم از او ست **ضماد سلطایانس** یعنی نرگس چون بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سوداو بر پستان اسهال خون و از اسرار شمرده اند نرگس را نرم بسایند و حنظل بقدر نصف و طلق محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و با شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد **ضماد مسهل** بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو عسل روغن زیتون شحم حنظل زرنیخ بالسویه **ضماد سلموبه** مسمی باسم مؤلف او ست چون بر فم معده ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند برنگ کابلی مقشر عصاره غافث قثاء الحمار ٣ خربق سفید مرداسنج ٣ پیه بز ۵ روغن زیتون ٣ **ضماد بقراطی** جهة ورم و صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه

گل ارمنی آب گشنیز سبز عصف یکی کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند **ضماد مفاصل حاره** بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک شیاف مامیثا اقاقیا ٢ زعفران افیون لفاح اثیم **ضماد فیثاغورس** جهة استسقا و مارصفر و ضعف جگر و معده و ورحم و غیر آن زوفای رطب ٣٠ موم ٢ زعفران پیه اردک و مرغابی و مرغ ١٢ صبر میعه سایله مقل ازرق اشق مصطکی ٨ **ضماد جهة اسهال حار** و ذرب و تقویه معده و جگر کعک که او را کماج نامند نعنع دل گلسرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد ٣ اقاقیا عفص جفت سماق جاورس بوداده زعفران مصطکی ٢ کافور نیم آل با آب مورد بسرشند **ضماد جهة اسهال بارده** و تقویه جگر و معده کعک ٨ آل فقاح اذخر سنبر سعد شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس مرصاف کندر ٣ آم با آب مورد بسرشند و هرگاه جهة تقویه معده و جگر استعمال کنند و بی اسهال باشد مال صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند **ضماد** جهة طحال داودرام صلبه انجیر زرد مغز گردکان آرد نخود آرد باقلی ترمس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه هریک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند **ضماد حابس** منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجرب است جاورس کندر گلسرخ برگ مورد کعک آرد جو آب به یا طبیخ او بسرشند **ضماد محلل** صلابات خصوصا انثیان و تعقد عصب گل خطمی ریشه خطمی کنجد تخم کتان تخم مرو حلبه هوچوبه هریک ۵ آل مغز دانه کرچک رونی رطب هریک ٨ آل موم زرد مقل ازرق هریک ٣ آل در ٢٠ آل روغن دنبه یا روغن کنجد که احتیاج ادویه را محلول کنند و نیمگرم ضماد نمایند **ضماد جالی** جهة قوبا و آثار سفید است و مجرب فرد تا موبزج آرد نخود ١ بزر اصل السوس گوگرد ۵ با سرکه دانه ثال او بسبب به عضوی بسیاه جالیه بسرشند **ضماد قوبا** از مجربات والد حقیر قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است گوگرد ١ اصبع عربی ٥ دنبه تازه ۵ آد در حمام و بعد از حمام بد و ساعت ضماد نمایند **ضماد دیگر** ایضا از مجربات والد مرحوم مغفور جهة شقاق آزموده است زاج صبر سیاه بالسویه بالنفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند **ضماد جهة سعفه و جرب** بغایت نافع است سفال تنور دو جزو نمک جزوی با سرکه طلا کنند **ضماد جهة شقاق مزمن** جمیع حیوانات بیعدیل است ۵ م مردارسنگ سائیده را با ٣ م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و ٣ م قنه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام زفت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شکاف شقاق بچکانند **ضماد جهة رفع داحس** اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد کنند **ضماد جهة رفع مایل** ٢ از مجربات مرحوم والد اشق مقل ازرق ٣ نیمکوب کرده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده پس حل کنند و ٣ خطمی ٢ مرد و تخم کتان بابونج بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد **ضماد جهة تقویه معده اطفال** و غیر آن بغایت مؤثر است و رفع اسهال میکند لادن یکوقیه اقاقیا ٣ آل موم ٢ آل با روغن سوسن ۵ آل در خلای معده ضماد نمایند **ضماد ضربه و سقطه** سنبل الطیب مغاث برگ مورد حشیش برگ مورد؟ برگ گلسرخ بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ قفر الیهود در آن حل کرده باشند بسرشند **ضماد دیگر** ایضا جهة ضربه و جبر کسر آزموده است مغاث گل ارمنی صبر زرد عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند **ضماد نقرس** بغایت مجرب است نقرس مرزنجوش خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون داخل کنند اثرش سریع میشود **ضماد طحال** از حنین ابن اسحق بغایت آزموده است انجیر را بقدر ۵ آل یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قسط بحری مغز بادام تلخ ابهل کبر ٢ شیطرج اشنه پنج سداب خشک بوره ٣ اضافه نموده در خلا معده استعمال نمایند **ضماد فتق** انزروت سماق اقاقیا هریک ٤ آل مرقشیشا کبریت شادنج و اگر نباشد مغناطیس سوخته شب یمانی کندر صدف ١ آل مرصاف جوز السرو هریک ١١ آل با موم ٢٠ ل در روغن مورد ٤ آل بسرشند **لزاق الصدغین** جهة درد سر بارچه که بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین به بندند تخم کاسنی تخم کاهو امرصاف ٢ حضض ٣ افیون اثیم با لعاب بزرقطونا بسرشند و ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است و ضماد برگ گردکان و برگ حنا رافع شقیقه و صداع بارده است **ضماد منوم** که رفع بیخوابی میکند و از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه با پیه خشخاش در او بخته باشند استعمال کنند **ضماد سلیمانی** جهة درد مفاصل مزمن مجرب است دار شکنه که سلیمانی نامند زیبق هریک ٢ آل باهم بسایند با آب دهن تر کنند تا سیماب کشته شود و ده آل صابون حلبی را در آب حل کرده اضافه نمایند **ضماد دبق** جهة مفاصل

ضماد حابس حیض جواهر؟ عدس مقشر ... برگ مورد با ... برپشت زهار ... نماید

بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و مفتح و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده است حقیر تجربه نموده است که
مداومت ضماد او بر مهرهای پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده اند تخم الجزر ۲۰ بوزیدان بوره نوشادر زرنا و ند
مدحرج شحم حنظل علک البطم ۵ حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا ۳ اشق ۳ مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصاف زرنیخ زاج استخوان سوخته ابهل صبر زرد
افسنتین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ دبق ۱۲ موم ۵ ۲۴ حب السلاطین ۴ روغن سوسن و امثال او ۵ آل بدستوریکه در قاعده مراهم
مذکور است ترتیب دهند و صمغها را در سرکه حل کنند و عسل را بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد مجرب حقیر جهة تسکین ضربان مفصل و درد سر
ضربانی مغز استخوان پاچه ۱۰ آل روغن کلسرخ ۵ آل فرفیون یک آل زعفران ۲ آل ضماد مفاصل حاره که در وقت هیجان تسکین الم
کند افیون زعفران بالسویه با شیر تازه سائیده با روغن کلسرخ ضماد نمایند قرص تنزوقی که با ادویه حاره جهة بارده و با ادویهای بارده جهة
حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است آرد لوبیا مرزنجوش کل خطمی بزرقطونا سورنجان اکلیل الملک هریک ۱۰ آل خولنجان نشاسته ماش
آرد جو هریک ۵ آل بیخ لفاح زعفران افیون هریک ۲ آل قرص بسازند و استعمال نمایند ضماد دیگر جهة مفاصل وانچه قریب بتحجر
باشد و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده است مغز دانه خردل که بید انجیر باشد سه جزو روغن تازه کاوی و عسل هریک جزوی
لای بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرکین کاوی سائیده بقدر غلیظ سازد اضافه نموده نیم کرم استعمال نمایند ضماد الاوجاع المسکن
در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده
بجوشانند تا غلیظ گردد و نیمگرم طلا کنند ضماد محلل جهة مفاصل بارد و اورام مزمنه بوره دبق اشق آهک آب ندیده بالسویه
با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار بقرس مجرب است در رفع بقایای مواد نماید صبر زرد مرصاف
زعفران بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و ذنب
و سایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزرقطونا مسحوق بوزن او در روغن کل سرخ
بوزن سه دو ضعف کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق نخسته کاه گندم نمک طعام بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد
جهة اقسام استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد ۱۰ خاکستر سرکین کاو ۵ سرکین بز و آهو سعد قردمانا ایرسا قسط تلخ نوشادر ا
حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی حنظیانا ۳ با بول شتر ضماد نمایند و طلای آب به شیرین که گرم کرده باشند
در اقسام آن بهیج مجرب حقیر و بعد ملینت ضماد بواسیر و شقاق مقعد و قرحه آن و اسهال بواسیری ذرف حیض سفیداب
موم سفید حضض هریک جزوی کل خطمی مقل هریک دو جزو پیه بز سه جزو روغن کل ۵ جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد
دیگر جهة درد و سوزش مقعد کندر را کوبیده با روغن کل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور سفیداب و مرداسنگ ۵
بزرالبنج با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم کرده پخته با هموزن او روغن تازه کاوی
ضماد کنند و بدستور برگ خطمی کل بابونه اکلیل الملک ۲ حلبه تخم کتان ۲ عدس مقشر ا المجموع را پخته با زرده تخم در روغن بنفشه
استعمال نمایند ضماد جهة گراز بارده و دردهائیکه بجهة بادبواسیر در اعضا بهم میرسد از تالیف حقیر بغایت آزموده است فلفل
قاقله نوشادر حلبه زنجبیل سورنجان با روغن کردکان موم زرد ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر حاره مرصاف بجزو حضض
۲ جزو با آب گشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود ضماد جهة خنازیر که بحرارت باشد و جهة سلعه که بغایت مجرب است
۱۰ ام حلتیث اشق مکده ام جاوشیر ۷ درم فرفیون ۳ ام مقل ازرق ۴ درم ~~فرفیون ۳~~ سکبینج ۲ ام صموغ را در سرکه حل نموده با آب
گشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود و مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز بغایت مؤثر است ضماد بواسیر بارد
و مفاصل و ریاح مجرب است سیر را کوبیده در روغن بزرک بجوشانند تا بضعف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند
ضماد جهة گشودن خون بواسیر شحم حنظل ۲ مغز بادام تلخ بخور مریم ۲ بخور مریم مویزج سرکین کبوتر فته ۲ باز هره گاو
فتیله کرده بپیچد در او در یکساعت استعمال نماید و هرگاه فتیله را با روغن کل آلوده سازند رفع سوزش نماید ضماد جهة ورم
سپرز که از حرارت باشد از مجربات والد مرحوم برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بدستور سوس
گندم را در سرکه پخته بذر را با و آغشته و ضماد کنند ضماد جهة اورام جگر بارد و سپرز از مجربات قالوس میعه موم ۱۰ اصطکی
حماما زعفران بابونج اکلیل الملک ۴ صبر زرد روناس ۳ اذخر حب بلسان ۶ اشق ۷ با روغن سوسن و شراب با سرکه ضماد نمایند
ضماد دیگر جهة ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن و درد سینه مزمن مجرب است زوفای رطب ۱۰ آل بابونه اردک ده

مرغ هریک ۱۰ آل حل نموده نیمگرم ضماد نمایند ضماد جهة ورم انثیین تخم کشف را با ربع آن راز یانه سائیده با سرکه ضماد نمایند
و سرکه ضماد نمایند و بدستور کل خطمی آرد جو آرد باقلی را با مهرا پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم متحجر باشد
زیره کرمانی ۵ موز منقی ۱۰ آل کوبیده با روغن دانه خردل ۱۰ آل ضماد نمایند ضماد جهة خراز که بفارسی کچلی نامند بغایت آزموده است
سر را تراشیده با روغن کنجد چرب کنند و کشک سوخته و جو سوخته و پشم سوخته را بالسویه بپاشند ضماد دیگر ایضا
جهة خراز مجرب است زردچوبه برگ حنا ملیله زرد عفص مرداسنگ سکه هریک جزوی روغن کل سرخ چهار جزو ضماد جهة قرحه
بینی و ناصور الانف که جلوه نامند بغایت آزموده است مغز هندوانه سفیداب ۲ مرداسنگ مغسول ۴ قلعی سوخته ۶ با شراب و روغن
مورد استعمال نمایند و بدستور آب انار ترش و یا آب انار رسیده را در ظرف مس قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند
ضماد بهق و برص از مجربات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات که الاکو بند تخلف نمیکند و در رویانیدن
موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از یکساعت نباید گذاشت و بعد از شستن ضد لین
بجهة رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای رقیقه طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع
نباید ضماد نمود بلکه موضع بعض دون بعض تا همه ضماد شود بعد از آبله کردن بمرهم مناسبه علاج کنند سلیخه یکجزو صندل سفید سوده
پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر یکجزو سلیخه را با دو جزو صندل سفید و دو جزو خمیرمایه و دو جزو قسط تلخ و یکجزو انزروت ضماد
نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر جهة بهق و جمیع آثار مجرب است منقول از شفاء و ودع را کوبیده در لیمو گذارند تا حل
شود و زرنیخ سرخ ۲ آل خردل سفید که حرف ابلی است تخم ترب ۵ آل مغز زراوند ۲ آل مغز تخم کدو ۲ جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد یکجزو
با روغن تازه استعمال نمایند الضماد جهة جلوه مجرب است مغز بادام تلخ ۳ تخم خربزه عنبر مقشر ۵ هر شب طلا کنند یکهفته رفع علت
نماید ضماد جهة جرب مغز بادام تلخ مقشر خمیرمایه هریک ۲ آل ضماد دیگر از شیخ قدس سره جهة رفع آثار قاطبه و جرب مکرر
بتجربه رسیده است سیما الحار رطب یابس و مواد آتشک از مجربات است منقول از حکمای هند ۵ آل سرب را در ظرف سفال گذارند
و سیماب و گوگرد و زرنیخ هریک ۱۰ آل سائیده بعد از آنکه ظرف را از سر آتش بردارند بهوای آتش نگاهداشته بکشند و اضافه
نموده تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار گردد استعمال نمایند و هرگاه متحجر شود سائیده طلا کنند
و غیر متحجر نیز آزموده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و بعد ملینت کندش شیطرج از هریک جزوی
زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهة داء الثعلب مجرب است موی بز سرخ سوخته صدف
سوخته گوگرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز و اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس صاف
نموده ضماد نمایند ضماد ریختن مژگان و منع سقوط موی مجرب است استخوان خرما سوخته سنبل الطیب سرکین
موش صدف سوخته فلفل هریک جزوی سرمه ۲ جزو قلعی سوخته مغسول ۶ جزو زعفران نیم جزو ضماد جهة باد سرخ
که حمره گویند و گل ورم حار مجرب است کج را از تافته بجهة با آب گشنیز بسیار رقیق سرشته آنقدر بر هم زنند که کج رنگ آب
زایل شود و مکرر طلا نمایند قرص بزرگی که در گل ورم حار آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب
قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ حضض گل لوبیا در بندی ریوند چینی هریک جزوی بیخ لفاح افیون هریک نیم جزو با آب
سرشته بهیئت آلات نرد ترتیب داده با آب گشنیز و سرکه و گلاب و امثال او طلا کنند قرص سعفه منقول از جامع
امین الدوله جهة سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی آزموده است زردچوبه بادام تلخ هریک جزوی مقل ازرق را سه
شبانه روز در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن کل و سرکه و امثال او ضماد نمایند ضماد شعر
زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع رویانیدن کند زعفران ۱ آل کاه فرهیدانک سائیده استعمال نمایند ضماد مقوی
دماغ که دفع نزلات مزمنه بحسب مداومت کند و جهة درد سر مزمن و تقویه دماغ بعد ملینت منقول از تذکره نمک سنگ
نمک طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید مویزج شوره خردل سرخ زنجبیل هریک جزوی گوگرد گل سرخ سماق سوخته برگ حنا
اذخر عفص فراسیون صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج سازج سنبل الطیب جوزبوا هریک نیم جزو
سرکه را بجوشانند و صابون رقی بقدر دو وزن مجموع را در سرکه حل کرده بجوشانند بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب
گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه و اورام حاره مجرب است و منع تزاید مینماید سرب را

با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و در روغن گل یا روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب گشنیز و آب بادرنگ بسایند بدستور نافع است ضماد
جرب بغایت نافع است و آزموده تخم ریباس ۲۰ مغز پسته رزد و آلوی تلخ زرنیخ هر یک ۲ با سرکه سایند و با روغن کنجد در حمام طلا
کنند **ضماد دیگر** ایضا جهة جرب و حکه بغایت مفید است انار ترش با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل گردد پس یکمن
… دانه و پوست یکسان کرده در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی و صفراوی باشد و با حدة خلط مغز دانه کدو و هندوانه را با شیر
دختران سائیده طلا کنند **ضماد** جهة خناق و گل و ورم حار از مجربات است و غده و خنازیر را نافع است آرد جو با آب گشنیز و سرکه
و هرگاه ماده مرکبه از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب گشنیز بغایت مفید است و ضماد فلوس خیارشنبر با روغن بادام جهة کنز اورام
و اوجاع مجرب است و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه از جمله مسکنات اوجاع بارده است و محلل … و ضماد سفیداب
قلعی با شیر تازه و طلای بزر قطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است **ضماد** جهة جرب مجرب است کوکرد زرنیخ سفید
فلفل بازدی هموزن بعد از تحلیل سفیداب قلعی مرداسنگ با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند **ضماد استسقاء** جهة جرب و حکه
مجرب است … پوست بلیله زرد مرداسنگ سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند **ضماد** جهة سعفه با
ده با که با خارش و سوزش باشد دو سه دفعه زایل میکند و از مخترعات حقیر و مجرب است مغز تخم کدو توتیای مغسول شنجرف با
شیر تازه ضماد نمایند **ضماد منضج** دمل و سایر اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم بالسویه با روغن
کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت موثر است **ضماد** جهة گشودن دمل از مجربات است
دانه تمر هندی را کوفته نیم مثقال به چراغ در آب بر روی آتش گذاشته … طلا کنند و چون بزر قطونا را با
آب دهن تر کرده بر دمل ببندند نافع تر است و مسکن وجع و منضج قوی است **ضماد** جهة رعاف … صندل
سفید آرد جو افیون گل ارمنی هر یک یکجزو کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند **ضماد** جهة رفع ادرار حیض آزموده است
پوست انار سماق گلنار حضض البلوط زاج کندر … و کربا … با آب به طلا کنند و چون ثقل … که رسوب …
و … با سفیده تخم مرغ برکرده پشت زهار طلا کنند بغایت مفید است **ضماد** جهة رفع احتباس بول گل کافشه که
عصفر نامند در شیر پخته … اضافه نموده ضماد کنند **ضماد** جهة زیاد نمودن شیر مرضعه و رفع ورم پستان آرد باقلا
تخم بادروج ۵ با آب بادروج یا آب ریحان سرشته **ضماد** جهة افتادن ناف … آرد جو گلنار … پوست انار آرد
باقلی با پوست تخم مرغ ۲ بعد از ریختن اجزا با پوست تخم را … اضافه نمایند **ضماد** که منع بزرگ شدن پستان …
کندر … سوخته جزوی ارد جو ۲ با سرکه … شبانه روز ضماد نمایند **ضماد** جهة منع … گلسرخ … صندل سرخ و سفید … عود
زعفران اقاقیا نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند **ضماد** جهة کرم معده برگ شفتالو نمک شونیز بالسویه با زهره گاو …
ضماد جهة کلف و آثار بغایت موثر است کرسنه ۵ پوست پسته تخم مرغ ۳ … ملح اندرانی ۲ که بهندی ساجی گویند قسط
تلخ ۲ شاخ گوزن سوخته ۲ گل بوره ارمنی ۲ تخم خربزه ۲ زراوند طویل ۲ بادام تلخ … نشاره عاج ۲ سرگین کبوتر ۵ آرد نخود ۲
با سرکه طلا کنند **ضماد** جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران برگ سوسن … مرداسنگ توتیا دانگی پوست درخت
کاج ۲ دانگ جوز السرو محرق دانگی کندر ۲ دانگ با سرکه طلا کنند **ضماد** جهة منع تولد قمل مویزج زراوند طویل بالسویه با روغن
… طلا کنند و طلا کردن سیماب … مستاصل کردن قمل از مجربات است **ضماد** روغن زیت رافع قمل است و چون نشاره چوب
گردکان چند روز در روغن زیتون بخیسانند تدهین او رافع قمل و صئبان و از مجربات است و طلای صبر زرد و بهمن قاتل قمل است
و بدستور طلای شبیانی با آب قاتل قمل و رافع صئبان است و تدهین بروغن گردکان … **ضماد** جهة سکته خردل چند
بیدستر بالسویه با سرکه بر سر ضماد نمایند **ضماد** جهة سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره بالسویه با
سرکه طلا کنند **کماد** عبارت از بستن ادویه یابسه است که گرم کرده بر عضو ببندند یا ادویه مطبوخه در مثانه کماد و امثال آن
کرده یا با آب ادویه اسفنج را تر نموده بر عضو گذارند **کماد** جهة زکام از مجربات است شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک
بر آن پاشیده نیمگرم بر سر ببندند و اگر بدون کوبیدن بدستور گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است **کماد** جهة تحلیل
ریاح مغص و طحال … حلبه شونیز تخم کرفس ناتخواه با آب نمک بدستوریکه گذشت گرم کرده ببندند و چون سرد شود
تبدیل کنند **کماد** جهة مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی

کمادات

تحلیل

زاج سفید افسنتین رومی دمنه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند **کماد** جهة رفع علل بارده گوش و ریاح بابونه شبت ورق غار
مرزنجوش پودنه عاقرقرحا در آب پخته بالسویه بدستور استعمال نمایند **کماد دیگر** جهة ورم گوش آرد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک
در آب پخته با روغن بنفشه … در مثانه کماد نمایند **نطولات** عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو ریزند و جرم او را
ببندند و عضو را بخار او بدارند و باشوربه قسمی از اوست که بجهة اماله ماده و تفریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه
و معرقه میباشد و هر یک را ادویه او معلوم است و بجهة اختصار بعضی مرقوم میگردد **نطول** جهة ترطیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع حاره
بنفشه برگ بید نیلوفر خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بخار او بدارند یا آب او عضو را بشویند و ثقل
را ببندند **نطول** جهة تحلیل مواد بارده و تقویه اعضا برنجاسف گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس … عصفر …
جعده خشک اکلیل فطراسالیون شحم حنظل جوزالسرو کمافیطوس دارشیشعان سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت
نشود ببعضی اکتفا جایز است و در باشوربه با ادویه مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت تعریق مینماید **قطورات**
عبارت از چیزیست که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین باقسامها مذکور شد پس قطوریکه جهة …
بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد **قطور** جهة دوی و طنین بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بوره
… سرحنت خربق سیاه بالسویه در سرکه حل نمایند در گوش بچکانند و باید نیمگرم باشد **ایضا قطور** جهة دوی و سده از اجتماع چرک و طنین …
و سمی بفرض خربق است خربق سفید ۲ بوره ۱ سرخ ۲ زعفران ۳ با سرکه ۳ یا ادهان مناسبه حل نموده بچکانند **قطور دیگر** که رفع
در ساعت کند صرصر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر او را با بول گاو یا بول خوک بچکانند صرصر را بلغه صفاهان زنجره و بلغه
دیلم و … جک نامند و آن حیوانیست کوچک شبیه بملخ **قطور دیگر** از مجربات امیر عطاء الله جد حقیر جهة گرانی سامعه و کری و دوی
و طنین نافع بوره ارمنی ۳ دانگ پیه حنظل آخته بیدستر نیم زراوند مدحرج نیم عصاره افسنتین نیم فرفیون دانگ قسط تلخ دانگ با زهره
گاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر در اوزان آن تصرف بدستوریکه در فوق هر یک قید شده نموده است
و مجرب دانسته **قطور** جهة کری که دفعة واقعشده باشد طبیخ افسنتین را با زهره گاو استعمال کنند و زهره سلحفاة که سنگ
پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران که با نفط یا روغن قسط حل کرده باشند با وجع
صبح و شام مداومت نمایند جهة جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجربست **قطور دیگر** جهة کشتن حیوانی که در گوش رفته باشد قطران
را با آب فودنج یا آب برگ شفتالو حل نموده نیمگرم بچکانند **قطور دیگر** که اخراج کرمهای متولده در گوش نماید شراب کهنه ۲ عسل ۲
روغن گلسرخ ۱ سفیده تخم مرغ ۲ عدد شیر آغشته در گوش نیمگرم کرده بگذارند و ساعتی بهمان جانب تکیه کرده پس یکدفعه بسر
بیرون آورند **قطور دیگر** جهة درد گوش که از حرارت باشد یکجزو روغن گلسرخ با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس بقطیر نمایند
و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا کافور و آب گشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیده تخم مرغ
بالخاصیه از مجربات است **قطور** که جهة ورم بارد و ریاح نافع است زهره گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره
برطرف شود آنگاه استعمال نمایند **قطور دیگر** جهة چرک و درد و قرحه گوش مرصاف … زعفران با روغن بادام
شیرین بقطیر نمایند و جهة تسکین درد افیون بغایت نافع است و جهة پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور
مراراة را در آب حل کرده با روغن گل قطور نمایند و بدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافع است **قطور** که جهة رفع
سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ از هر یک دانگی عسل و شراب هر یک ده … قطور کنند
و یا به پشمی آلوده بگذارند **قطور دیگر** که منع سیلان خون که بسبب صدمه و ضربه از گوش کند پنیرمایه خرگوش را با سرکه
حل نموده بچکانند و بدستور گردهای گاو نر را با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب آنرا افشرده در گوش بچکانند از
مجربات اکثر اطباست **باب چهاردهم در سعوطات** و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه
سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کشند و **عطوس** آنچه عطسه آورد و **نشوق** آنچه بر بینی کشند و
بخور و دخنه هرچه بخار و دود آنرا استنشاق نمایند و **لخلخه** آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده بو کنند و **نفوخ**
آنچه در بینی دمند **سعوط** جهة تقویه قوه حافظه و گویند مداومت او موی سر و ریش را سیاه کند مغز سر کلنگ ۱ دانگ و زهره …
نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی به پشت بخوابند و سعوط زهره خطاف را جهة سیاه کردن …

نطولات

قطورات

باب چهاردهم در سعوطات

موی سفید مجرب دانسته **سعوط** جهة **قطع رعاف** مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بستور مجرب

و بدستور سعوط عصیر سرکین حمار و نفوخ سرکین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف و آب کدو نیز نافع است **سعوط**

دیگر که در قطع رعاف بیعدیلست جندزاج سفید آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط کنند **نفوخ**

جهة رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته را در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کندر بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند

نفوخ دیگر کلنار کندر جفت البلوط اقاقیا ورد کافور افیون مازوی سوخته با آب برگ بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط نمایند

یا بی آنها نفوخ نمایند **سعوط دیگر** جهة درد سر بارد و شقیقه و لقوه و خدر نافع است صعتر مرزنجوش صبر زرد حضض کی

شونیز جاوشیر جند دانگ سکبینج مشک زهره کلنگ زهره کبک آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط

نمایند **سعوط** جهة تحلیل ریاح بلغمی مومیائی جند مشک فرفیون بالسویه قدر نخجه با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند

نفوخ جهة سکته و سبات و لیثرغس نافع است جند حلتیث زهره کلنگ مفرده و مجموع را با آب مرزنجوش و ماء العسل

نفوخ نمایند **عطوس** جهة سده دماغ و مواد بارده نافع است و رفع مواد بعطسه میکند کندش خربق سفید خردل

سرخ زراوند طویل مفرده و مجموعه و چون نرم سائیده و بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد **عطوس**

دیگر جهة فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد سفیداب شادرمرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه

استعمال نمایند **لخلخه** جهة تقویة دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور روغن بنفشه آب سیب در ظرفی شکل کرده بو بینند

لخلخه دیگر جهة منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حار و اختلاط عقل نافع است آب گشنیز آب برگ بید آب سرکه آب ورد

گل سرخ صندل سفید ابدستور لخلخه نمایند **لخلخه دیگر** جهة ضعف دل و مواد بارده قرنفل کبابه دانگ بسباسه دانگ

مشک دانگ با گلاب و عرق بهار لخلخه نمایند **نشوق** جهة تقویة دل و رفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید گلاب

سرکه کافور عود استنشاق نمایند **نشوق** جهة جراحت بینی و چرک آن پودنه خشک را نرم سائیده با شراب استنشاق

کنند و جهة پاک کردن چرک قدری از روت نمایند **بخور** جهة تقویة دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج

سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب کداخته در آتش نرم بسوزانند **بخور** جهة صداع و شقیقه

و مواد بارده دماغی از مجربات است آجر آب ندیده چند عدد را سرخ کرده در شراب انداخته سر را ببخار آن بدارند و اگر ماده بسیار

غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدستور آب ممزوج بسرکه نیز جایز است **بخور** جهة زکام سیاه دانه را برشته نافه

ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهة حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجربست

بخور جهة **ثقل سامعه** و دوی و طنین در ریاح بغایت نافع است مرزنجوش سداب فشتین شیح ارمنی صعتر اکلیل البوخ

اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود

بخور جهة رفع احتباس حیض تخم حنظل شونیز کندش مریمه علک البطم هر یک جزوی عنبر اشهب مجره مشک زعفران ربع جزو

با روغن زنبق سرشته قدر فندق در آتش اندازند دود او را برحم برسانند و باید آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله

دود برحم رفته پراکنده نشود **بخور دیگر** جهة احتباس حیض و عسر ولادت بسیار نافع است تخم حنظل قنه جاوشیر کوکرد مر بابونه

با زهره گاو سرشته بدستور بخور کنند **بخور** جهة درد دندان و مواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه

بجوشانند و سر را ببخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد **دخنه** جهة ساقط کردن دانه کوآسیر آزموده گوگرد بلادر اصل

السوس پیخ کبر برگ مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند و مکرر

تکرار باید نمود **باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه** عبارت از اسال مایعات

بمعاء مستقیم در حمّ هست **و فتیله** اسال جامد است برده مزبور در عرف شافه نامند **و فرزجات**

آنچه زنان از ادویه جات در قبل و رحم بردارند **و حمول** اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واضع حقنه بقراط است

و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد بهیئة کیسه تنه دوخته که طرف دیگر بهیئة ... باشد و انبی لوله بر طرف باریک او وصل نمایند

که آنرا چرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب برده شود و باید حقنه کننده

بر روی خوابانیده آب حقنه را معا علیه تواند رسید و چیاید قدر هر آب که صرف زند باید از پنجاه ال کمتر نباشد و بعضی را اعتقاد انست که کمتر

داغی و سده

باب پانزدهم در حقنها

در دن گرده

ازان هم جایز نیست و اکثر اطبا صحة اعتبار نسبه را شرط دانسته اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازمست چه غلیظ باعث زحیر

و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و فساد میشود و بارد مولد ریاح و حار مورث غشی و کربست و منافع حقنه بسیار است از انجمله اماله

مواد مرتفعه بدماغ و اعضای عالیه است و دفع سده امعا و رفع قیام قولنج و در فتایل مسهله شرط است که طول او بقدر انگشت میان انجمن باشد

و فرزجاه از یک بند انگشت زیاده نباشد و چون آب حقنه بر نگردد تدبیر آنست که بضعف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از

حقنه آب ادویه باد بمان مناسبه و آب کرم حقنه کنند **حقنه** جهة خفقه برودت احشا کرده و رحم و مثانه و معده و سنت بخته

الادهان و روغن بادام و روغن کردکان روغن حب البطم از هر یک ۱۸ ال روغن زیتون ۳۷ ال آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب بنصف شود

و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هر گاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند **حقنه** جهة قرحه معا و سحج بغایت

مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک یکدرم زرده تخم مرغ نیمبرشت سه عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ و جو مقشر پخته کرده بر

روغن گل سرخ هر یک ۲۰ ال و هر گاه بقابض محتاج باشد روغن دنبه نباید کرد و گلسرخ اقماع انار و کلنار داخل کنند **حقنه** جهة قولنج

منقول از کامل الصناعه عناب سپستان مویز منقی حلبه تخم کتان سبوس گندم گل خطمی قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چغندر در چهار رطل

آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده ۱۰ ال او را با شکر سرخ بوره ارمنی آنکاه روغن کنجد ۱۰ حقنه نمایند **حقنه لینه** که در امراض

حاره استعمال نمایند عناب سپستان بنفشه جو مقشر خطمی سبوس گندم خشک اکلیل الملک و در سیصد ال آب بجوشانند تا بثلث رسد و را با شکر

سرخ و روغن بادام حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نمایند **حقنه** جهة برودت رحم و

احتباس حیض نافع است اشق مقل سکبینج جاوشیر جند تخم کرفس نانخواه رازیانه سیاه بلبوس بابونه حلبه سنبل با آب و شیر تازه بجوشانند تا بنصف رسد

و او را با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته و روغن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع نشود **حقنه** جهة درد مفاصل

و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز دانه بید انجیر تخم کتان بابونه شبت حب الغار خشک سورنجان خربق سفید قنطوریون سکبینج اشق جاوشیر

شحم حنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد ده عدد عناب سپستان بعد از طبخ بنیم رطل با روغن گاو و روغن خیری حقنه نمایند **حقنه** جهة

قرحه امعا نافع است و بغایت قابض برنج عدس مقشر آرد جو نبود داده گل انار جفت البلوط پوست انار ترش در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود

و نیم مثقال او را با سفیداب کل ارمنی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس هر یک یک ال کاغذ سوخته ال و نیم زرده تخم مرغ نیمبرشت دو عدد

در روغن گل سرخ حقنه نمایند **حقنه** زرنیخ جهة زحیر و اسهال و بعض قرحه امعا مجرب قدماست نان بکسمات سوخته زرنیخ سرخ ورد زرد بحت شب یمانی

مازو سنگ آهک آب ندیده افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص بسازند بکمثقال او را با آب

برنج مطبوخ و روغن گلسرخ حقنه نمایند **حقنه** جهة لینت عرق النسا و امثال آن شبت بابونه مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم

شحم حنظل دانه بید انجیر قنطوریون دقیق از هر یک کف انجیر زرد ده عدد جوشانیده با نمک و روغن زیتون بکامه حقنه نمایند مری عنبر اکامه

مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند **حقنه** جهة عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هر چند مکرر آن شود بهتر است جند بید ستر

مقل صمغه جاوشیر فرفیون بزرد آل ابرا در روغن قسط و امثال آن حل کرده حقنه نمایند **حقنه** جهة نفخ و ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است

لعاب خطمی تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند **حقنه** جهة اسهال صفراوی و کرانی که با تب و سده باشد از مجربات حقیر خیار بنفشه نیلوفر

جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست هلیله زرد تخم کشوث جوشانیده با لعاب بزرقطونا روغن تخم کدو شیر خشت حقنه نمایند و آنچه از بعضی اطبا مذکور است

که مسهل بعصیر در حقنه جایز نیست اصلی ندارد چه عصر در فوهات مجاری و عروق ضیقه جاریست نه در اقضیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی

و ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است **حقنه معتدله** که در اکثر امراض نافع است قرطم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خیارین جو مقشر برگ چغندر

سبوس گندم جوشانیده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام با بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند **فتیله لینه** خطمی بوره ارمنی بالسویه نرم

سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند بسرشند و شیافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل اقوی است **فتیله**

دیگر که قویتر است بنفشه خطمی نمک بدستور فتیله بسازند و اگر قویتر خواهند شحم حنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در تبهای حاره

ادخال ادویه مزبوره جایز نیست و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند و محموده مشوی و بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن

اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود و سرکین موش بسیار تقویة میکند **شیاف** جهة زحیر که سده او نباشد از مجربات است افیون مر صابون

کندر زعفران بالسویه با آب گشنیز سرشته شیافهای باریک بسازند که در سپستان بردن مقعد باشد **شیاف** در قطع خون مقعد

مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف است اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج لودادة بالسویه با آب مورد سرشته شیاف بسازند

فتیله

کدر میان ... بگذرانند

شیاف جهة قولنج ریحی بغایت نافع است برگ سداب ریزه نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف بسازند یا بتنهائی حمول نمایند **شیافه** جهة عرق النساء و وجع ورک بغایت آزموده است بوره تخم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته
شیاف بسازند **فتیله** که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النساء است سنا مکی تخم خبازی غاریقون
بسفایج تربد تخم حنظل سرگین موش بوره نمک هندی با انجیر پخته با عسل فتیله بسازند **فتیله** جهة قطع خون بواسیر مجرب است غاریقون
بسفایج تربد تخم حنظل سرگین موش بوره نمک هندی با عسل با انجیر پخته فتیله بسازند **فتیله** جهة قطع خون بواسیر مجرب فدا است
پشم گوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که بنگ و ورق شاهدانه گویند نرم سائیده بران فتیله پاشند
حمول کنند **فتیله دیگر** در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان که بفارسی کلاه بادنجان گویند با مثل آن بادام
تلخ نرم کوبیده حمول و طلا کنند **حمول** جهة گشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول مقعد را به
روغن تخم زردآلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر با قدری شقل طلا کنند و لته را بآن آلوده کرده بردارند پس عصاره قثاء تخم
الحنظل زهره گاو سرشته حمول نماید و هرگاه بسبب تندی ادویه خروج مقعده و وجع بهم رسد بروغن گل و مومزج و سرگین کبوتر
و زهره گاو طلا کنند **فتیله** جهة رفع حرقة البول و قطع جرک آن بغایت مفید است و از مخترعات حقیر است و بغایت مجرب
و بدستور جهة نواصیر معتدل است و چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب ضرورات آنکه نیز اشاره باین نسخه شده است
و از اسرار میتواند بود صبر زرد توتیای مغسول سفیداب قلع مغسول مرداسنگ مغسول گلنار گل ارمنی موی سوخته کندر افیون کندش نرم سائیده
و از حریر گذرانند تا آب کشنیز سرشته فتیله های باریک ساخته در سوراخ قضیب گذارند **فرزجه** جهة حمل مجرب است و باید بعد از حیض سه
شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگین او با عسل هر یک یک مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند **فرزجه** جهة حمل منقول از ابن البیطار
که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک مکه ۳ درم ساذج قرنفل نانخواه مکه اوقیه سه ارادک زرده تخم مرغ دو اوقیه
روغن ناردین نیم اوقیه بالته کبود سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یک مثقال نشاره عاج را با مثل او نبات تناول نمایند
فرزجه جهة گشودن حیض مجرب است سداب مرصاف ابهل رازیانه تخم مرو با زهره گاو فرزجه بسازند **فرزجه** جهة گشودن حیض منقول
از ابو خالد که حیض محتبس هفت سال را ادرار نموده مرصاف بودینه موبزج سنبلی سداب خشک ابهل زهره گاو بقدر سرشتن **فرزجه** جهة
جهة اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رحا بغایت موثر است و قاتل جنین جاوشیر خربق سیاه بالسویه سرشته **فرزجه**
جهة ادرار نمودن حیض مجرب است فرفیون را نرم سائیده بر پنبه آلوده استعمال نمایند **فرزجه** جهة گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده
بغایت موثر است و مجرب دانسته اند عصاره قثاء الحمار با قیراط در زهره گاو حل نموده بر لته کبود بردارند **فرزجه** که در غایت جد
و شقیه است جهة اخراج جنین و مشیمه معتدل است منقول از تذکره عصاره قثاء الحمار سداب تخم حنظل بادیون اشق بخور مریم مومزج با عسل فرزجه سازند
و این قاتل جنین است **فرزجه** جهة تحلیل اورام صلبه موم پیه اردک پیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا فلوس خیار شنبر سرشته **فرزجه**
جهة قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم گلنار رشت کافی سرمه گاو غدد سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند
گل ارمنی پرورده بسرکه بالسویه با آب برگ بید یا آب کشنیز یا آب مطبوخ مازو سرشته **فرزجه دیگر** در قطع خون حیض مازوی
سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گلسرخ بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا مهرا شود
و قدری پشم را با آب او تر کرده با ادویه مسحوقه آغشته حمول نمایند **فرزجه** که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شب یمانی زرد
البنج افیون **فرزجه دیگر** که بغایت قوی است مرداسنگ زاج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه **فرزجه** که اعانت بر حمل نماید
بسیار موثر است مرصاف یا سرگین خرگوش ازمجربات است **فرزجه دیگر** که در قطع سیلان خون قوی تر است برگ مورد مازوی سوخته
سرمه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ثقل الفضه که زرگران زمور گویند یک مثقال
با زرده تخم نیمبرشت تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده است و حوردن زیره بو داده و بو داده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهر از جمله مجربات است
فرزجه که چون زن حمول کند دیگر هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات است تخم بو تیه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه
زعرور بالسویه نرم سائیده با میعه سائله سرشته بالته حمول کنند **فرزجه** که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض
است شحم الحنظل تخم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه مومزج نوشادر زراوند تخم بادرنجبویه روغن بید انجیر زهره گاو جاوشیر سکبینج مرصاف
مفرده مجموعه کلا او بعضا استعمال نمایند **فرزجه** که حبس حیض نماید و از موده است در تقویت رحم مفید است موبیا صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین **فرزجه**

وحمول زهره خرگوش

تا جای این رفرد در متن نوشته

۱۳۱۱/۱۰/۱

جهة ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر پخته با روغن گل سرخ و اندک زعفران و موم فرزجه نماید بدستور مرهم و ضماد نماید روغن گل
حل تا آب بارتنگ یا بشیر دختر ممزوج نموده استعمال نماید **فرزجه** جهة رفع حکه و اختلاج فرج در رحم از مجربات است لعاب خشک نار دین گل
نسرین خشک گل نیلوفر برگ سرو و برگ سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال فرزجه کنند و یکمثقال را با آب بابونه مطبوخ ضماد نمایند و از آب و شراب و مداومت احتراز نمایند تا دو ادر معده مکث نماید و در حینی که حیض جاری باشد باید این دوا عمل نمود **فرزجه** که اعاده بکارت نماید
و از اسرار مکتوم است استخوان خروس را با چوب تاک سوزانیده با عکره سرشته استعمال نماید **فرزجه** جهة ثیب کردن بکر امن الجماع ع ف اجزاء
شراب آلوده چند روز استعمال نماید **فرزجه** که باعث حکه و اختلاج گردد که مرتبه که زن را قرار نماند باید تا کهنه استعمال نماید و در ایام استعمال اثری از حکه نماند
باقی و در روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر میگردد تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی میماند اخوان ابهل اشنه انجدان بیخ درخت فندق پشان سبز مریخوش مر
جوز محروق بالسویه از حریر گذرانیده یکمثقال را با شیر حیوانات سرشته بالته حمول نماید و اگر روزی یکدانگ را نیز حمول نماید همین اثر دارد هرگاه مجموع این ادویه
بهم نرسد بعضی از آن کافی است **باب شانزدهم** در ادویه که مخصوص است بموی شل خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه موی را بروباند و آنچه
بدانکه اطبا در باب ادهان خضابیه خلاف نموده اند و کثیر را اعتقاد است که دهنیه مانع اتصال قوه سابقه است و بعضی را اعتقاد
آنستکه خضابانیکه در فعل او بقای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بجد ثبات دارد که در آن قوت زایل میگردد و آنچه تحقیق
اقرب است آنست که چون تکون موی از بخار دخانی غلیظ است که هرگاه نافذ و قوه سابقه خضاب بجدی باشد که تاثیر تام در رطوبات بخار جلد که ماده تکون
و تکون موی است تواند نمود و افنای بیاض او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای زرد
بگرم رفع آن نماید خصوصا دهان حاره **خضاب** منقول از حکمای هند و روم است و در دستجرد ترجمه با برتصریح شده است که مجرب است و گویند
که در سن پیری موی سیاه سیر و باند صد و پنجاه سرکه انگوری و مثل او شیر تازه گاو و هر را با هم بجوشانند تا قریب با نصف گردد پس بگذارند تا
سرد شود و پوست انار و آمله بیضه در هلیله سیاه مکه بو کوفته و نخته اضافه نمایند و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را با آن
خضاب کنند **خضاب دیگر** ایضا منقول از حکمای هند که مدعی آنند که تا هفت سال اثر او باقی است کلاه بادنجان ریشه درخت انار
نیل احلیل سیاه زنبق مازوی سبز تخم و سیاه پوست دار کوبیده و نخته با سه قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در
آب دفن کنند پس استعمال نمایند **خضاب دیگر** ایضا منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر او باقی است نارجیل را سوراخ کرده مغز او را
بیرون آورده بیرهفده درهم او را با دو درهم براده آهن و یک درهم بوره کوبیده نرم در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پارچه که از آن
برداشته مسدود کنند و بگل حکمت گرفته یکساعت در تنور بگذارند بحدیکه بسوختن نرسد پس روغن که در او جمع شده باشد استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثر او باقیست و مجرب دانسته وسمه تازه بسیار رنگین را نرم
سائیده از حریر بیخته با زاج هر یک را او مثل آن ملح اندرانی و زاج سیاه و خل با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی
در وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته اضافه خضاب کنند و ساعتی در حمام گرم مکث نمایند **خضاب دیگر** بدستور
منقول از حاوی کبیر که مجرب دانسته اند برگ حنا برگ وسمه را بعد از آن در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند
تا آبها بسیار رنگین شود و براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی شیر را نرم سائیده در آب در آفتاب بگذارند
تا بغایت غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب گذارند بحدیکه چون پر مرغ سفید را در آن فرو برند موی را سیاه
کند و این بعد از تکرار اخلال مرداسنگ و آهک میشود پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه و آب مرداسنگ و آهک جزو از آب مازو و سرکه
آهن خیسانیده یک ربع جزو مجموع را مخلوط نموده بوزن در آدرند و با زای هر رطلی که ۹۰ مثقال باشد برابحث و زاج سیاه و ملح اندرانی و پوست
گردکان تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب بگذارند و به پشم سفید آلوده امتحان رنگ او کنند و آنگاه سر را با خطمی شسته
با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه میکند و قدری از او را بجوشانند تا غلیظ گردد و جبها بسازند و در وقت احتیاج بکار برند با آب حل نموده
با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند **خضاب دیگر** ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثر را باقی دانسته اند برگ سدر مازو و آمله و نشا بحدیکه
وسمه دانه خرمای سوخته زاج سیاه پوست انار راسخت نوشادر هلیله سیاه مکه دو یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه
سوخته در روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موثر است **خضاب دیگر**
ایضا منقول از حاوی کبیر متفق علیه از مجربات است هلیله سیاه حبة الخضراء زاج زرد مازو بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ
گردد و حبها ساخته با آب استعمال نمایند **خضاب دیگر** منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوه است حتی آنکه هرگاه در حمام خضاب

دران گذارند و سرکه در دهن بدارند که دندانرا سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لحیه میگردد و تا ده سال اثرش را باقی دانسته اند خون بزغاله سیاه
که کمتر از یکماه باشد برسه دو کاه ذبح کرده بگذارند تا منعقد گردد و از کاه بیرون کنند و ده ل اورا با ۵ ل زاج اسخت و ۵ ل زاج سیاه و ۲ ل اندرانی نرم
سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را تا گلو در سرکه کهنه تا چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند تا سه روز در سرگین بازه آب
باید گذاشت **خضاب دیگر** منقول از ابن سهل و تجربه رسیده است آهن داسنگ و آهک را با ۶ وزن آن آب بخیسانند و تا سه روز در آفتاب
بگذارند و بپشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند باره دیگر مذکور آنرا بقدر سدس اضافه کنند تا با متحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا
یک جزو وسمه را با وخمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته استعمال نمایند و مهرهٔ اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی جثه
یک ل از زاج سبز بجی بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید چون زاج مزبور سم است و مضر نفس ترطیب بیشش لازم است **خضاب**
دیگر منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویه و تسوید موی بحد ثبت آمده ۵ م آب مورد تازه ۵ ل آب صاف ۲ ل آبرا با ادویه
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۵ ل خطمی و ۵ ل وسمه و مثل او سنا و ۲ عدد مازو بریان کرده که بروغن زیتون آلوده کرده باشند و ۵ ل
صمغ عربی و ۲ ل زاج جوشانیده تا منعقد گردد و مشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه مکرر یافته اند و تصریح کرده اند و از متقدمین نیز منقول است
که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان
نگاهدارند باعث سواد مو است و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت بحال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات است **دوائی دیگر** که صاحب
جامع امین الدوله مجرب دانسته اند و مبالغه در تاثیر او نموده اند و از عجائب الاسرار شمرده است زهره گربه سیاه و زهره غراب و زهره بز سیاه و زهره
مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند در تاثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابداً سفید نشود **دوائیکه** موی سفید را قلع نموده
در حال بر آنموضع ضماد کنند سیاه روید و از مجربات است زهره خطاف و خون او و نوشادر طلا کرده و قدر حبه از زهره او سعوط کنند **دوائی دیگر**
بر موضع موی مقلوع بمالند سفید بر نیاید علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند و استعمال نمایند **دوائی** الضفادع بقدر ربا با
شراب بر موضع موی مقلوع برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می آید و مجرب است **دوائی دیگر** منقول از او که زمان طویل سیاه
میماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر **دوائی دیگر** منقول از او که دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و
مجرب دانسته اند برگ نمام ریشته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا پخته شود و قطرهٔ از آب او بر روی کارد یا صفحه
آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد
و جرم نمام را مهرا لجثه بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث نمایند
اما ادویه خضابیه که اهم باشد وسمه و حنا و براده آهن و مس و راسخت و سرب و خبث الحدید و آب پوست باقلی و آب پوست
گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و ازمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق النعمان و قرنفل
و حضض است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر
بیان فرموده اند و بتجربه رسیده است که نطرون و سمه را نضمید حنا اولا یا بعد از آن زایل میکند **مبیضات** چون مو را بکوکرد بخور نموده
طلا کنند سفید کرداند سرگین خطاف ماش پوست ترب خشک کرده و بیخ راسن کوکرد مجموعه و یا بعضی آنها را بزهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند
و اگر مو را با گلاب و کافور تر کرده بکوکرد مسحوق بمالانند و بدود کوکرد بدارند بعد از چند ساعت بسرکه شسته بازه اعاده عمل کنند در چند دفعه
مو را سفید کرداند **دوائی دیگر** از اسرار عجیبه است چه ضماد آن مو را سفید میگرداند و چون با توتیا بشویند باز سیاه میشود
طلق محلول را با آب شکر سرشته طلا نمایند **محمرات** که مو را سرخ کند صداء الحدید را با آب زاج چون طلا کنند مو را مثل رنگ حنا کند
و بدستور مرصاف شوره بالسویه با آب خمیر کرده یکشبانه روز به بندند و بدستور برند و جو به را دو وقیه با سه وقیه ترمس بمرطل با زد و ۲ دو
سماق در آب خیسانیده ده روز بر هم زنند پس آب او مو را تر کنند چون خشک شود تکرار نمایند تا ده یازده مرتبه آنگاه با آب
صابون بشویند **ادویه که مو برابر وریاند** شونیز را پخته آب طلا کنند و بدستور ضماد سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است
و بدستور سرگین و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کبیر و حذاق اطبای
متقدمین با اعتقاد است که چون گنده شش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضای موی میرویاند حتی در پشت کف دست و بدستور
دو عدد گردکان تازه با پوست او و دانه خرما بمثقال بسوزانند بمرتبه که نتوان سائید نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و
پانزده عدد قلفل سائیده در رویانیدن موی ابرو و غیره عدیل ندارد و بدستور دام بخ و فندق در تابه بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند

در این باب بعضی ضمادات و بعضی از ادویه مجربه مذکور است هرگاه از مالیدن ادویه جراحات و آبله حاصل شود بر مرهم اسفیداج و مو مرد سفید معالجه نمایند
و بدستور چون بوره ارمنی و نوشادر را بالسویه بسوزانند و با سرکه کهنه طلا نمایند مو را در سه روز بشرط تکرار او در هر سه ساعت میرویاند مجرب است
ادویه که منع ریختن موی کند از انجمله این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیر هما لادن ۲ ل زو مرصاف مصطکی فرداً با کندر با روغن گل سرخ ضماد نمایند
نسخه دیگر موافق مختار و از مجربات است و با منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز میگردد آمله برگ شقایق برگ مورد پر سیاوشان سعد سنبل الطیب
برگ سرو پوست گردکان تر تخم چغندر تخم کرفس مرصاف بالسویه مکه و خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرمای سوخته بکدام با یکرطل روغن خیری و یک رطل
آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند پس صاف نموده ۲ ل لادن در وحل کرده استعمال نمایند **نسخه دیگر** بغایت قوت جهة دراز
کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع تشقق بسیار موثر است آمله بازو پوست هلیله تخم مورد در هشت رطل شراب بعد از نکوب کردن خیسانیده بجوشانند تا به سه رطل
آنگاه صاف نموده بر زدا این ادویه بریزند برگ مورد تخم چغندر حنا پر سیاوشان سعد کندر مصطکی تخم کتان بو داده پس سه شبانه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا
ثلث بسوزد آنگاه صاف نموده با صد ل روغن کنجد با تش نرم بجوشانند تا روغن بماند **نسخه دیگر** مو برابر دیاند و دراز کند و از ریختن و رنجش نگاهدارد بطول
ارنب قضیب گاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ حاش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس هم نرسد روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه
مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافیست **ادویه** که منع ریختن موی کند از انجمله طلا کردن موی تازه است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و
آهک مو را ساقط کرده دیگر نمیروید و بدستور مو را قلع کرده بمالند و از مجربات است طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه صعتر بعد از کندن
موی و بدستور بعد از نتف موی آهک را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قدید وزغ و خون زلو و زلو یکه در ظرف گلی خشک کرده باشند
و همچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول بزهره گاو و برگ خشک توت بالند و برگ خشک توت را با خون وطواط و لعاب شنف مو را
و خون خفاش و مغز سر و جگر او را از مؤثرات غریبه دانسته اند و قدما تصریح کرده اند که خنبه مسحوق با عسل در منع رویانیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون
صمغ را با روغن زیتون بعد از قلع مو بمالند اصلا موی بر نیاید **اما آنچه موی را جعد و پیچیده کند** ضماد برگ چغندر با مازو است و بدستور آب حلبه و بزر البنج و
مرداسنگ و سدر و آهک را همین اثر است و بدستور عفص و کنار و ترنج برگ سرو حب آس و بهلیه و مرداسنگ کتیرا آمله گل سرشوی مکه بجوشانند و آب آن
بجوشند با آب برگ چغندر استعمال نمایند **اما آنچه** جعوده و پیچیدگی مو را زایل کرداند تدهین او است بروغن بنفشه و روغن ممزوج با آب دستن و با لعاب و طبیخ برگ کنجد در شیر
بوست سیاه و سفید **ادویه** که مو را سست کند و بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد را بن البیطار ذکر کرده است آهک تازه را در شیر مثل او آب تا سه روز گذاشته صاف نموده
بجدید آهک سه بار کنند پس در آب صاف کرده و بقدر ثلث آن آهک زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند تا بجائی که چون پر مرغ با او رسد بریزد پس استعمال نمایند
و هرگاه بگذارند تا منعقد گردد و خشک شود در حین احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیره آرد جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که مو را
رقیق کرداند در نوره خاکستر چوب رز یا بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوئی او کم شود زعفران سعد مخلوط
نمایند و جهة رفع بدبوئی بعد از نوره بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الفعل است و بدستور گل خوشبو و برگ رز و شاهسفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد اذخر مو را
دوائیکه چون بر عضو بمالند بیکساعت صبر کنند موی آن عضو بآسانی قلع شود و باعث درد نگردد و لعاب مورد است آهک را در سرکه حل کرده استعمال نمایند و چون
یک کف سیداخیر را کوبیده داخل نوره کنند منع بر دن موی نماید **باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره** و محمرات و تعلیقها و ذکر مسمنات و مهزلات بدن
غسول جهة صاف کردن رخسار نشان سبز آرد باقلی ترمس نخود پوست دار مغز دانه به تخم خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری
عسل شب طلا کنند و روز بشویند **نسخه دیگر** زعفران رو ناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز قدری از آنرا سرشته قدری از آنرا با آب گرم بمالند
و بعد از سه ساعت بشویند **نسخه دیگر** رو را بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند و روغن بادام
خشک زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده بروزی ۲ ل تناول نمایند و زرده را با طبیخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلبت و سیر و آب انار
شیرین باعث سرخی رخسار میگردد **نسخه دیگر** که در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب او تر کرده چند بار بر روی
هم بر روی زنند **نسخه دیگر** که بشره را سفید و براق کند و سرخ و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل کند و باید یکهفته
استعمال نمایند حب محلب مقشر پیاز عنصل فرفیون مغاث کثیرا بسیار سفید حولنجان مو برنج مصطکی پیاز نرگس ده دانه صمغ عربی با میران زند حب
نبات نعناع خشک آرد نخود کثیرا آرد برنج پوست سبز پسته مغز به دانه خردل سفید از حریر بیخته با آب سبوس گندم شیره خرفه سفیده تخم
مرغ شیر درخت انجیر سرشته قرص ساز ند و در وقت احتیاج با آب تخم شبت یا بدرود در آب گرم و نشاسته سوخته بشویند و بروغن گل رخسار را
چرب کنند **غمره** که در سرخ کردن عدیل ندارد کندش زعفران رو ناس مرصاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند **دوائیکه** جهة رفع زردی رنگ
بشره و یرقان مجرب است پر سیاوشان شلیخ رنگی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن رو را اکثر بشویند صفحه

دوائیکه بشره را زرد و شبیه مریض کند زیره کرمانی ۳ زرد چوبه ۱ آرد گندم ۵ که از نافه بیخته باشند با آب عصفر ضماد نمایند و با آب طبیخ الخیری بشویند
دوائیکه جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی او زایل گردد آهک مرداسنگ بالسویه با آب چند بار طلا سازند و چون زایل گردد اثر را
در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او را مینماید دوائیکه رفع شقاق رو و لب و کف دستها نماید و
بغایت مجربست موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته صمغ کثیرا لعاب به دانه موم را در روغن و پیه گداخته زوفا و غیره را اضافه
نموده در هاون برهم زنند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات مذکور شد و شنجرف را اثر قوی در این امر است و چون ۵ ال اضافه نمایند
بعد بل و جعفر مجرب یافته است نسخه دیگر که بغایت نافع است علک البطم زوفای تر مصطکی مقل ازرق با پیه بز و موم کافوری قدر [illegible] حل کنند
نسخه دیگر جهت رخسار شقاق آزموده است لعاب حلبه بزرقطونا لعاب تخم خطمی بهدانه با روغن بادام روغن گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند
و آب گرم بشویند نسخه دیگر جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده ضماد کنند و قدری بسیار
گرم کرده در شکافها بچکانند مرداسنج را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس استعمال نمایند و اگر قویتر خواهند سندروس و موم زان
مرداسنج اضافه کنند و بدستور پیه بز را گداخته با ۵ ال مازوی سائیده مثل غبار را با ۲۰ ال و مخلوط نموده در شقاق مزمن بچکانند و بدستور سرطان محرق
سائیده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کثیرا و کهربا و کندر و علک البطم با روغن بیدانجیر طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بیدانجیر
در ظرف مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کنند **صبغیکه** حمره منکره و برص ناخن و برص و بهق اعضا و کبودی چشم را
رنگ سیاهی دهد و از اسرار است نخود با پوست دار سوخته شیطرج مکی دانکی سرمه حنا یکدرم نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد ۵ ال سرکه ۱ ال
بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر برهم زنند و امتحان رنگ او به پشت ناخن کنند هرگاه اندک تغیر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند
و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص این مقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و سلخ و امثال
آنها را رنگ کند **مسمنات** یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام با شکر است
و تناول نمودن غذای چرب و شیرین کثیر الغذا مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار
که جلد بدن بحد حمرت رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و شوری و شدو گرم بافراط لازم است با مداومت با دویه **مسمنه** که غریب
الاعتدال و بغایت نافعست مغز بادام فندق و پسته و حبة الخضرا شاهدانه مغز چلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روزانه ال تا ۲۰ ال
تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند **مسمنه دیگر** موافق مبرود المزاج بغایت قوی الاثر است و قوه این ترکیب تا سه
سال باقی میماند و قدر شربتش از ۲۰ ال تا ۵ ال باید بعد از هضم غذا تناول نماید کنجد مقشر بادام نخود حب الصنوبر کبار خشخاش سفید مکه جزو مغز
گردکان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا انگدان نخود و حلبه شاهدانه حب السمنه مکه ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند
و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجر البقر را که پادزهر گاو است در گلاب حل نموده
تنقیه نمایند **مسمنه دیگر** موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود با پوست دار را در شیر گاو یکشبانه روز خیسانیده بدستور تجدید شیر
کنند تا سه دفعه برنج شسته شکر سفید خشخاش گندم مقشر مغز بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز ۲۰ ال در شیر پخته تناول نمایند
مسمنه دیگر که بالخاصیه بغایت مؤثر است بجهت گس عسل را که بر برنا ورده باشد در سایه خشک کرده هر روز ال او را با عسل ۵ ال اکثر
و آرد گندم سائیده با آب انار یا لو د طبخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مزبور پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضوی
مخصوص مانند بازو و ساعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمره رسد پس این دوا را طلا نموده و بعد از یکشبانه روز با آب
گرم بشویند و بدستور اول باز طلا کرده خراطین را از گل شسته خشک نموده بسایند و با روغن کنجد بهم کرم طلا کنند و بدستور علق را که زلو باشد در
هار جل که جوف او آب باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلا کنند و این از مجربات است و هیچ دوائی جهت سطبر کردن قضیب با و نمیرسد و هرگاه در هار جل
آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از لحظه کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدتی کردن باعث
تسمین آن عضو میگردد و بدستور درم عاقرقرحا را نرم سائیده با ۳ ال لزوجه بیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال او مکرر بمالند باعث
تسمین میشود و آزموده و مجربست **ادویه که هزال آورد** و آن عبارت از لاغر است چون خواهند فربه لاغر گردد باید صبر بر جوع
و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال او باشد و ریاضت
عنیفه و کثرت استفراغات و مدراة و تعریق بسیار بغایت مؤثر است و از مهزلات قویه آشامیدن سرکه و آبکامه است **مهزلی** که بغایت
مؤثر است نانخواه رازیانه سداب زیره مکه جزوی مرزنجوش بوره اشق ربع جزو لک مغسول ۴ جزو سفوف کرده هر روز ال بنوشند

در ناشتا بنوشند

و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میشود و از آزموده است مهزلی دیگر که [illegible] دو درم
[illegible] جندبیدستر فطراسالیون ملح الاندرانی [illegible] ۲ درم نسخه دیگر بغایت سریع الاثر است تخم سداب بستانی و شاخه تازه او را
چند روز تناول نمایند و بدستور مداومت اطریفل صغیر و کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال گردد دوائیکه مانع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال
گردد زیره کرمانی را نرم سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را بسرکه تر کرده بر آن ببندند تا سه روز بگذارند پس برداشته پیاز سوسن آزاد را
با سرکه در آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا دو ماهی سه بار معمول گردد دوائیکه خصیه را ذبول دهد
و مانع روئیدن موی پستان زنان گردد و از مجربات است فتیولا اسفیداج بالسویه با آب یخ نامه سرشته ضماد نمایند و اگر یخ تازه نباشد بزر البنج را
جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بدستور منع روئیدن موی نماید و آزموده است **باب
هیجدهم** در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و نمش و برش و باد شنام و سعفه و امثال آن چون مواد سده که با خون باشند
طبیعت او را بطرف جلد دفع کند و تحلیل برد از آن مواد [illegible] آثار در سطح جلد بهم رسد پس آنچه رقیق مایل بکبودی باشد از اکلف [illegible]
و مایل بسیاهی ابرش و رقیق مثل نجره را نمش و حمره منکره غلیظ که در رخسار و اطراف آن و بینی بهم رسد باد شنام گویند و آنچه از مواد بسبب ضربه
و سقطه در تحت جلد منجمد گردد [illegible] نامند و آن سرخ تیره و کبود میباشد و سبز نیز میشود و سرخ تیره و کبود را دم میت نیز میگویند و مواد
سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان و بفارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح گویند و غلیظ را برص سفید و سوداوی
و برابر برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باشد و متقرح گردد و مایل بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کند سعفه رطبه
و شیرینج و بی چرک را سعفه یابسه و بثور صغار سوداوی و چرک را [illegible] شبیه است بسعفه یابسه و سعفه غالبا [illegible] است و آنچه
چرک او مجاور او را متقرح سازد ساعیه نامند و آنچه شبیه آبله باشد و بخارش [illegible] لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب و غده و شدة و جمع [illegible] قلیل الحدة
و زرد داب [illegible] نجیه و نار فارسیه نامند و آنچه از جلد بتاکل لحم رسد حمره و آنچه تاکل برسد نمله نامند و آنچه صلب و مستدیر [illegible]
و مرباطن [illegible] که جلد [illegible] دارد کند در رطوبت شبیه بگوشت آب تراوش نماید حمره
نامند و بثور منفرجه که در سر بهم رسد و خارش باشد و پوستهای سفید از او جدا شود مثل شوره ریزد حزازه نامند و [illegible] است
و آنچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متقرح کند حزاز و ابریه گویند و معروف بکچلی است و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه و متصل بهم باشد
حمره و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز او در شب و بعد از خواب [illegible]
خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کمودة لون باشد جرب یابس گویند و چون متفرق و بر آمده و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و آن [illegible]
و لطعیه و حنطیه و مسماریه و منکوس میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص پا و ساق باشد از جنس دوالی طبع بطم نامند و بثور شبیه بسرخی
خار بغایت گویند و با خشک [illegible] و شدی و لذع [illegible] گویند و شرط است در تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال او که بعد از
حمام بمالند و یا موضع را بنجار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند و چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در
باب ضمادات مذکور گشته در این باب برخی از آن مرقوم میگردد **دوائیکه** بجهت کلف مجربست انزروت را در زهره گاو حل نموده
و بدستور تخم خربزه و مغز بادام تلخ حب المحلب خاک زیبق با آب سرشته استعمال نمایند و بدستور جهت نمش و بهق نافع است [illegible]
تخم ترب تخم تره تیزک و قسط تلخ بادام تلخ ابزره فلفل اشق که مجموع را با آب عصفر بسرشند و بدستور جهت ازاله کلف و نمش و آثار
و امثال آن آزموده است بیخ سوسن سرگین گنجشک قسط تلخ با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند **دوائی دیگر**
با طلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود با پوست دار [illegible] مکه جزوی زرنیخ زرد و سرخ ۲ جزو انزروت مصطکی بوره ارمنی [illegible]
با آب پیاز و امثال آن طلا نمایند **دوائی دیگر** که جهت دفع خیلان و آثار بغایت نافع است انزروت نبات مغز بادام تلخ با آب صابون
بمالند و بدستور اشق را بسرکه حل نموده استعمال نمایند **دوائیکه** آثار بادنجانه را دفع کند و وشم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه
با سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنگ سفید کرده را با بیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با آب گشته طلا کنند **دوائیکه** جهت جمیع آثار
و خون مرده و خیلان و نمش آزموده است مغز بادام تلخ [illegible] صدف سوخته حرف بابلی نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان
پوسیده انزروت نبات با آب عصفر استعمال نمایند **دوائی** جهت سعفه رطبه عفص محرق [illegible] با روغن دنبه بمالند و بدستور بادام
تلخ مازوی سبز و سرکه ضماد کنند و بدستور توبال نحاس مرداسنگ کندر شبیانی زراوند طویل زاج [illegible] چوب زر صبر زرد با روغن
گل سرخ و سرکه طلا نمایند **دوائیکه** جهت سعفه یابسه نافع است و بدستور جهت رطبه و خزاز و جرب و قمل و باد ریختن موی و داء الثعلب

و غلیظ سیاه را بهق [illegible]

مجربست بنابر عفص و فلفل زرد چوبه بوره روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نماید دوائیکه جهت نبات ثالیل نافعست
صبر زرد مر صاف عدس و سرکه غسل مالند و بدستور سرکه و بوره و حنا و زعفران بغایت مفیدست و آشامیدن یکدرم قاطعه با آب
سرد از تجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب حلبه زرد و آنچه با حرارت باشد مالیدن آب جو و آب کاسنی و آب گشنیز و بدستور آب برگ — با صبر زرد
درخت با صندل و کوش در بندی از مجربات است و در ساعت رفع مینماید دوائیکه جهت جرب با سه و حکه عجیب الاثر است آمله غیر مقشر
نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند و دوائیکه از حرارت ملند شود باید مکرر طلا نمود — جیده زرد غیر مقشر
و بعد از اکراه موقوف نمود تصریح کرده اند که این تدبیر در یکشب زایل میکند و جهت حکه که از حرارت مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه
با شیر دختر از مجربات است و بدستور خشخاش سحوق با سرکه و همچنین صبر زرد و نشاسته با شیر دختر و بدستور صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آرد فن با سرکه
بسیار موثر است دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار
بالسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل
میکند دوائیکه برص و آثار زخم را برنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روسختج پوست انار شقایق النعمان با سرکه مکرر بمالند
و تصریح نموده اند مجربست صبغ دیگر از استیار منقولست که آنچه قابل رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ
اصل جلد میآرد و از جمله اسرار است زهره گاو سرگین سوخته گاوی زعفران خبث الحدید فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم او به انار
نارس بازوی سوخته و سوخته یکجزو نرم بسایند و خون عقاب و خون لسر چند بار متوالی بخورد آن دهند و باید که در سائیدن پیش از آفتاب
خشک شود و مکرر باجوهای مذکور بدستور مذکور بسایند تا در رنگ مثل زر و زعفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون
شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد بر روغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان
نیز برص و بهق سفید را برنگ میکند و حرف با خون خطاف بهقی رنگ میکند که هرگز زایل نمیگردد دوائی دیگر جهت قوبای متقشر و عفنت
کندر زاج کوکرد صبر یکجزو صمغ دو جزو با سرکه استعمال نمایند دوائی دیگر جهت قوبا نافعست شاف ابیض کندر زبد البحر کثیرا توبال
نحاس بوره ارمنی خربق سفید ترمس اشق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است
و بدستور حب الیان و سرکه بسیار موثر است دوائیکه جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست کوکرد زرد و زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه
با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را با سرکه چندبار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفیدار از عجائبات است
و بدستور ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور با زهره بز دوائیکه جهت رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ مورد
و برگ کتان و قصب الذریره و برگ سرو و دارچینی مفرده و مجموعه با روغن قرطم در روغن زیتون نافعست و روغن مویز
از مجربات است و خاک سیماب بعد بل دیگر بتجربه رسیده و بدستور سیماب کشته عجیب الفعل است دوائیکه کشندش زرنیخ سرخ
زراوند طویل قطران مویزج سیماب مقتول بالسویه با زهره گاو بمالند باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات
فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان خوش نماید چون این باب خصوصیت بمباحث بیشتر دارد بنا علیه لازم است
که شطری در اصول کلیه که بعضی از آن در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد چه مراد التذاذ کامل و بقای نوع در آنجاست و عمده
در این دو مطلب توافق طرفین است در رفع شاکر بقدر وسع و جمهور اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشد در شهوت
طرفین دوستی میکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد تخلف نمی نماید و این اصل عظیم و محقق است اما مستدلال
بر این معنی آنست که مردان و زنان را قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه و بلندتر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر
نه انگشت است بعد از موازنه انگشتان مرد و زن موافقه و مباینه معلوم میگردد و طویل با قصیر مباینه بمرتبه ایست که متلذذ و اصلاح پذیر
نیست اما مباینه قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر می پذیرد و آن مطیبات و مضیقات فرج و مسوحات و مقضبات و استعمال غوالی و عطریات
و خوبی نکهت که بوی دهانست صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که بجهة ملکه یونان ترتیب داده و اطیاب
اقسام است قسمی منحصر در عرقهاست مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با
روغنها بجوشانند و بمشک و عنبر تقویه نمایند و قسمی ذروراة ادویه عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی ادهانست مثل روغن
گل و صندل و امثال آن و هر یک از عرقها و دهان در قسم اول دستوراة مذکور است و بعضی غالیه را منحصر در سادوران و حجرالرخام
و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان خواص آن نموده است مخصوص سادوران واد و به

مذکوره میباشد غالیه منسوب بشعیا از ترکیب رئیسة العروس جهة تقویه بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و عصب و
دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول او جهة تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع است قرنفل دارچینی کلسرخ یکجزو سنبل الطیب سه باسه عود یکجزو و نیم از
هر یک باده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده آب مورد را بجوشانند تا بربع رسد و از آن بوزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را با آتش سبک — نیم جزو تا خون پیاز
نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان اضافه نموده و عشر آن لادن مخلوط کرده در شیشه ریخته یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند
تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن کنند بعد از آن از هر یکدرم او نیم مثقال مشک و نیم عنبر حل نموده اضافه نمایند غالیه
دیگر که از اسرار مخزونه است و در ذخایر خلفا یافت شده و از آن آثار عجیبه مشاهده شده از آنجا که چون مسوح و مواقعه نمایند بغیر رغبت نکرده
بقرار کند و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین بحدیکه عقل بر تابد و از جهة فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع
امراض رحم نافع است و با زهره خرگوش جهة حمل عاقر مجربست لادن جلبی مقبول کبابه قفر الیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران
قرنفل یکجزو و نیم سحق نموده با سه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر با روغن بان بدستور بجوشانند
و زهره مرغ و زهره بز سیاه یکجزو مشک و عنبر و سک یکدانک از هر درمی یکحبه اضافه نمود در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند
دوائی دیگر که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند سوسنبر نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ
مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده اضافه نمایند و با روغن مورد یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند
ایضاً جهة رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران صندل سفید سلیخه سنبل شب یمانی مرصاف کلسرخ یکدانه جزو کافور نیم جزو با گلاب
قرص بسازند و استعمال نمایند ایضاً جهة رفع بد بوئی بغل که صنان بصاد مهمله مضمومه است ابتدا این موضع را با تیغ تراشیده نموده
و این دوا را بمالند تا خون بقدری دفع شود و بعد از یکشبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجربست آس
خشک محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی زعفران یکجزوی با آب برگ مورد تازه سرشته دوائی دیگر جهة رفع بد بوئی بغایت
موثر است مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوسن که مرد گویند و ترکی شیرین بیان نامند صاف صبر زرد کلسرخ بالسویه با گلاب
و امثال آن طلا کنند و در رفع بد بوئی انگشتان پا بستن برگ سوسن تازه از مجربات است ادویه مجربه که قطع عرق مفرط کند از آنجمله
دهن سفرجل است که آب به را با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند
اما ادویه که باعث تضییق فرج شود از آن جمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در او موجود است تضییق فرج
و تقویه عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد سعد اسارون مرزنجوش صعتر بری کندر اجزا — روز
گل سرخ پوست انار نرگس بالسویه با روغن بان و امثال آن سرشته بالته اول حمول کنند و شب اخراج نمایند ایضاً
قرنفل سرمه مازو اسفیدان سوخته با آب مورد سرشته بدستور استعمال نمایند حمولی دیگر که سریع الاثر است عود سعد رامک
رسن اقاقیا قرنفل مازو یکدانک یکجزو مشک عنبر جزو با آب یا با آب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که چون استعمال نمایند در جماع
و ولادت باعث توسیع نمیگردد و دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوز ماثل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید
و با روغن بان سرشت و در پای سه بار مثل هر مرتبه بقدر یکدانک بالته حمول نمایند دوائی دیگر که چون زن منقطع الحیض
استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هرگاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر افیون تخم کرفس
بالسویه سحق نموده یکدام را با شراب ممزوج نموده بیاشامد دوائی دیگر که در تضییق نافع مناسب بکارت باشد مازو کندر گلنار پوست
انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری جفت البلوط دانه زعرور در شراب خشک کرده که طرطیر نامند بات ترش
سرشته استعمال نمایند و در این باب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد اما ادویه ملذذه از آنجمله این ترکیب بغایت
باعث لذت طرفین میگردد پیاز نرگس زهره گاو مویز منقی عاقرقرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کنند بعد از خشک شدن
مباشرت کنند و چون بر عانه مالند بغایت نعوظ آورد مسوحی که بغایت موثر است و بسیار باعث لذت طرفین میگردد
کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک جزوی حصی لبان که بفارسی حس لبه گویند کثیرا یکدانک نیم جزو با آب دهن طلا کنند و اگر نیمجزو زهره
مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد مسوح دیگر که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل یکدانک یکدرم مشک
یکحبه با عسل سرشته حب بسازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند
مسوحیکه در تقویه قضیب بیعدیل است و رفع عنین میکند پیاز عنصل پیاز نرگس یکدرم و فیه با آب مهر اکرده با بول گرو غن بخور

بقدری آب و مهر ابجوشانند تا ربع آب بشود پس صاف نموده زهره گنجشک تخم انجره ... سرخ موسیائی سورنجان مرصاف ...
و زیر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب بکرز بمالند ادویه که چون بسوح کرده مجامعت نماید باعث بغض و نفرت طرفین بکردد — اضافه نمایند
سفید آب افیون بیروج لعاب خنزیر غیر محرق ماسیران زهره خرس دندان سوخته ... اشنان سبز سوخته سرکین کبوتر مجموعه و
مفرده یکدانک او را سائیده با آب طلا کننده اگر بر باطن زیر جامه مردی بمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او کردد
با هر زنیکه مباشرت کند ... نفرت زن بیکردد بحدیکه دیگر ملاقات او رغبت ننماید ادویه که باشتت ... فرج کردد بحدیکه
احدی او رغبت بمباشرت او نکند مثل العنصل ... چوب بقم تخم لسان ... تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار
روغن ... بالسویه با زهره بز سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن زنبق حل نموده حمول نمایند و هر سه ماه یکبار استعمال
نمایند حمول ... چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم او بدبو و متعفن کرداند و باعث نفرت مردان بیکردد ... قضیب از زهره
... خر شاهانه ... افسنطین ... سرشته استعمال نمایند اما ادویه که جهة بخر که بد
بوئی دهان است نافع است و نکهت را نیکو کرداند از آن جمله عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مجربات حقیر است
... نوشته باشد و از معالجات ... تجربه رسیده است جوز بوا ... قرنفل دارچینی خولنجان یکدرم
... بار به سرشته حب کرده در زیر زبان نگاهدارند و بدستور خوابیدن پوست ترنج ... ادویه حاره
... و هر کاه خواهد که جوب ... در دهان ... حل شود باید عنبر و قدری موسیائی ... در عسل
سرشته ... مصالحه حل نموده و ادویه مخصوصه را با او سرشته والله اعلم باب بیستم در ذکر خواص عجیبه
و اسرار مکتومه از ثابت بن قره منقول است و بتجربه مجربین رسیده است که چون مرارهٔ ...
... جوشانیده با چیزهای مناسب چشم را اکتحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که در شب ...
ایضا بدستور فرموده چون ... در سایه خشک کرده اکتحال نمایند ... فی المحبة ایضا
منقول است که چون کل ... را با منی ... معجون کرده با قدری شیرینی بزنان دهند در دوستی بحدی رسد که بی آرام کردد و بدستور هرکاه
مذکور ... ازخون ... قطره خون ... با شیرینی آمیخته اطعام زن کنند
... بدستور فرموده و از مجربات است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیده را بالتمام اخراج نموده از منی کسی ...
کرده ... در سرکین اسب دفن کنند تا چون بضغه کردد پس خشک کرده با شکر بسایند و ...
بزن دهند در محبت بحدی رسد که او را اختیار نماند فی الکشف چون زحل در سنبله باشد ...
مثل سرمه بسایند و چون مریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند و هر یک را شخصی معین اکتحال کند و شخصی ... — نافع باول ...
از شخص ... باعث محبت مفرط کردد و مجرب دانسته اند بحدیکه امکان مفارقت را محال دانسته اند ایضا
مجرب دانسته اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفالین سوزانیده و مثل غبار سائیده با شیرینی یا شراب بخورد هر کرا
مطیع و منقاد کردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقول است که چون ... طرفین ...
را امتزاج نموده ... آمیخته اطعام زنی کنند در محبت او بیقرار کردد ایضا ... در ساعت ... روز چهارشنبه ...
جهة رفع ... و خوره ... جهت ... ایست ... آن ... کبودی ...
ایضا ... — البته زاده باشد
روز جمعه که قمر در میزان باشد ... زهره را ... در دست ... در باطن نکین این حروف
... ساعت ... کند ... با هر زنی که مباشرت کند آن زن ازاو ... — ایضا حرف و جسد ...
... جمیع نسوان محبوب باشد فی البغض ... از کتاب ... چون کوزه ... سر زنان ...
و مردان ... باعث تفرقه ...
و تعلیق ... رافع ... است فی اذهاب الغیرة عن النسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر
... خشک نموده ... بزنی دهند
سلب شهوه جماع او شود و بدستور چون قضیب کرک ... قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب ... در سایه خشک کرده ...

ننمیند هر زنی که از آن بخورد از مردان متنفر کردد و قطع خواهش او از ان شود و بدستور چون بیجره مریم را سائیده با آب لعاب ...
هر زنی که یکدانک از آن بنوشد تا یکسال قطع شهوة او شود و دو دانک تا دو سال همین اثر دارد بدستور مذکور است که چون
در مقنعه زنی کرم سرخ اجبان ببندند که او نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل کردد و بدستور چون نخود و ریحان را با بنجرد ...
جوشانیده با آب ... هر زنی که استنجا کند طالب جماع کردد فی العقد از ثابت بن قره منقول است که چون موی سر که ...
فرو ریزد بسوزانند و مرد حلیل او را بخاکستر آن آلوده نماید جماع با زن کند دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن تغیر ...
بدیکری نپردازد و در حیوة الحیوان مذکور است که چون مرد حلیل خود را بخون شقیق بری آغشته با هر زنیکه مباشرت کند
احدی قادر بر مباشرت آن زن نکردد و با دیگری انس نکیرد و در اسرار الاطباء منقول است که هرکاه مرد قضیب خود را بزهره
کرک آلوده مباشرت کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون
غراب همین اثر دارد لترک شرب الشراب چون یکدانک رجیع شراب حل کرده بنوشند بحدی متنفر کردند — ایضا در
که هرکز خواهش آن نکند فی امتحان الحامل والبکر حنین بن اسحق تصریح که چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها
نموده زن حمول نماید هرکاه صاحب الشب رائحه سیر از دهان او ظاهر کردد بکر نخواهد بود و چون بوره سرخ با صندل بالسویه بسایند
و در بینی دختر سعوط کنند هرکاه عطسه آورد باکره است و الا فلا و تجربه مجربین رسیده که چون کفهای دست حامله ایلس
و صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرکاه مایل بسبزی باشد مؤنث و بدستور ثقل طرف راست دلالت بر پسر دارد و طرف
چپ بر دختر و چون در اول حمل قدر باقلائی از زهره خرس با شراب ممزوج نموده بنوشند پسر تولد کند و از زهره ماده آن دختر و چون
زرانید مدحرج را با زهره کاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را یابد آن زن را فرزند خواهد شد و الا عاقر ابدی خواهد
بود فی سرعة الحمل و عدمه چون انفحه ارنب و سرکین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمول کند و هر روز یکمثقال ناشتا
... بیاشامد ... در سرعت حمل از مجربات است و بدستور حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری
بول استر بنوشند حامله نکردد و بدستور آشامیدن حلتیت با بول زنان همین اثر دارد دستور غریب از جعفر طوسی منقول است — و چون بول کشش بیاشامند هرکز حامله نکردد
که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن بکذارند یا فراش او را بخوری از اجزاء ضفدع بخور کنند از زن
هرچه در روز کرده باشد بیان کند فی ما یسهل خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوز بوای محرق برک
سدر برک خشک سیر نانخواه محرق تخم اهل الجدان محرق ... محرق ... زرنیخ محرق مجموعه و مفرده چون سائیده یک ... ماکولات
اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اکر مجموعه را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند — تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند
او را اخراج ریح بقدر نصف اثر اکل ادویه مذکور است و در این باب تخم مورچه از مجربات است و رافع او خوردن زیره
کرمانیست عملی که بیهوشی آورد کوشت کوسفندی چرب را شرحه نموده شیر جهار ابزر البنج سائیده پر کرده در
کوزه سفال کذاشته در سرکین اسب دفن کنند تا کرم شود پس کرمها را در شیشه کرده بکذارند تا خشک شود و در وقت
استعمال دو جزو او را با یکجزو افیون سائیده دانکی در بینی هر که نفوخ کند بیهوش کردد چون خواهند که بهوش آید چند قطره
سرکه را با بینی شخص بدمند و بدستور چند سنتر فرفیون زنجبیل را بالسویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده استنشاق کنند
تا عطسه آورد دوائی دیگر که بغایت قوی الاثر است افیون بزر البنج پوست بیخ لفاح جوز ماثل که تاتوره نامند تخم کاهو
بالسویه نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و کندم بقدریکه خیسیده شود در آن ریخته بکذارند تا خشک شود و بدستور ادویه — تنقیه نمایند
مزبور را جوشانیده تا سه تجربه آنکاه کندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یکدانک تا دو دانک او را سائیده
بیاشامند و تدبیر رفع آن بدستوریست که مذکور شد فی خواص شیئی کلها مجربه خوردن ٥٠٢٢ ٥١٥٥١
بی شبهه جذام آورد ٥١٤١٢٤١٠٩٧ باندومت مورث کوریست در تقویه ذکا چون تخم خربزه را در ٥٤٣٤٤ ٥١٦٥١
که این تخم را بدماغ ... آلوده باشد از خاک مملو ساخته غرس نمایند و بطریق معمول آب دهند تا خربزه ببار آید هر که
از آن خربزه تناول نماید و فور عقل و ذکاوت و صحت حدس و علم بامور خفیه غریبه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رأی او تخلف نورزد
و قوه حافظه بغایت قوی کردد چون تخم خربزه را بکاسه سر ٣٠١٤٨ با مغز سر ١٣٠١ آلوده غرس کرده باشند خوردن — ٥٤٣٤ تخم را
ثمر او بلاهت و عجب و حماقت آورد و کحل ٤١٩٨ ٥٢٦٥ ٤١٨٨٣٦ ١٢٩٢ مورث است بدون آلی سوخته او نیز همین اثر دارد

شرب دو درهم مغز سر ... باعث جنون و بادلست ایضاً از غرایب بخور مغز سر سنور وحشی و اهلی مخرج نطفه است که در رحم
بسته باشد و ... مورث جنون و قطور آب پودنه در دماغ رافع ... اوست دیگر شرب دل جغد را در اطاعت
روحانیات مؤثر دانسته اند دیگر حجر الذئب که در سنگدان خروس یافت میشود در دهن داشتن او رافع تشنگی است و شرب او رافع جنون
و وسواس دیگر طلق محلوب با شب یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا مالند رافع سوزانیدن آتش است و از غرایب
خواص عاقرقرحاست که هرگاه او را بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند دهان را نسوزاند دیگر چون نوشادر را حل کرده کاغذ را بآن
نموده در اطراف خود بگذارند هوام پیرامون او نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند
باعث برودة هوای حار و باریدن باران میگردد **باب بیست یکم** در بیان بعضی از رساین حکمای هند باصطلاح هنود رساین بمعنی کیمیای
بدنست و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویة قوی و اعضای رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان
در امزجهٔ سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد بناء علیه در اقلیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیان بسبب تناسب
مناط اعتبار گشته است و حقیر الحال اوّل فایده دانسته بتحریر آن مبادرة مینماید از آنجمله رساین گندهیست که عبارة از گوگرد باشد و ابو الا
ارواح است و طریق آنست که گوگرد سندروسی را نرم کوبیده در مغرفهٔ آهنی با روغن گاوی بقدریکه او را بپوشاند باتش نرم
گداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته شده باشد صاف نمایند تا مصفی او داخل شیر گردد که منعقد و مشابه سنگی زعفرانی رنگ
صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این رسی نکند هیئت منقی و بچندین قسم مستعمل میگردد **اوّل** آنکه هر روز یک انگ او را سائیده با کوزهٔ
شیر تازه گاوی ممزوج نموده بآشتها بنوشند و تصریح کرده اند که چون بیست روز بنوشند بهق و جرب و قروح را زایل و در دو ماه تعدیل
طبع و حفظ صحت و تجدید نماید که هرگز مزاج تغییر و مرض بر او طاری نگردد و در سه ماه تقویة قوی و حواس و ذکاء بحد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف
بنیه و پیری را زایل کند **دیگر** آنکه هر روز یک انگ او را با یکقدر هم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده
باشند تناول نمایند تا چهار ساعت غذا میل نکند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه باینطریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند
بنهجی که دیگر سفید نشود جذام و فالج و تشنج و سل و سعال مدیم و کوابیر را رفع نماید و حدة بصر و قوة سمع و حواس بغایت قصوی رسد
دیگر از رساین تری پهلاست و آن عبارت از هلیلجات است و طریق آنست که سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی در ظرف سفال
مانند کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین بآگی دفن نمایند بنهجی
که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب به دو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیلها نرم شود
پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیبق منقی که ابو الارواح عبارت از اوست با گوگرد منقی مذکوره بالسویه یکدرهم
بسایند تا یکسان گردد و در قدحین گل حکمت گرفته در دیگ پر ریگ یا خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سایند
در جوف هر هلیله نیم مگدشته نصف هر هلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیلج را در ظرف پاک کرده عسل کف گرفته بر آن بریزند بقدریکه
او را بپوشاند و سر ظرف را در زمین بآگی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند احسابا مذکور در اجرام هلیلها غوص نموده
از آن نمانده هلیلها مربی شده باشد هر روز یکعدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کند و بعد از آن شیر تازه گاو
و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نماید و چون یکسال مداومه کند بدستوریکه مذکور شد جمیع منافع مذکوره سابقه
از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویة قوتها و رفع ضعف پیری و اعادهٔ شباب و صحة ارواح و مزاج و حرارة
غریزی ملاحظه کنند **صفت** زیبق منقی زیبق را در هاون سنگ یا زجاج با مزج با آب گیاه بید انجیر سائیده تا جرم و سیاهی او زایل
گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند دو مرتبه سیم با آب نفتیح هلیله بسایند و بعد از آن مغسول کرده هفتاد
و را با نودل آب خالص در دیگ سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چه آب تحلیل رود تا یکرطل دیگر بتدریج بر او بیفزایند تا مجموع
صد و هفتاد را با نودل آب تحلیل رود و این مسمی است بابو الارواح منقی پس **اما استعمال** سایر رساین که مشتمل بوده
بادویه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دانسته اند بتقید تحریر در نیاورده مثل پرورس که عبارت از دوای سمی مزبور با حجار سبعه
و امثال آن از ادویه بلادری و زرنیخی و غیرها **اما** تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول
این کتاب مذکور است مع منافع هر یک **صفة ترکیبی** که جهة احتباس بول و حرارة جگر و سل و دق و تنقیه معده مفید است
و از مجربات حکمای هند است قلعی را در ظرف آهن گداخته تنقل با ظرف آهن کدخته چند بار در جوبه تا بینه و تا نخواه مسحوق قدری با و آمیخته با آلت آهنی

بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و بحدی رسد که رنگ او سفید شود پس او را در برنج جنها بقدر نخودی ساخته از یکعدد تا دو
عدد استعمال کنند و هرگاه مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از آن مشتری مدبر عیض را با آملیمو خمیر کرده در بوته بدستور دیگر رو
گرد کان خمیر کرده در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد در این وقت یکعدد از این حب مسهل قوی الفعل است و رفع افراط اسهال
از احتباس دل بکند **باب بیست و دویم** در ذکر بعضی از معالجات چهار پایانست و از کتب بیطره نقل شده مخفی نماند که عروق فصد
فصد آن در امراض بهایم حاجت می افتد بیست و یک رگست و این تفصیل عرقین باز زیر هر رگ پهلوی گوش است و فصد آن جهت تحریک
سر و گرانی خیری و جنون نافعست عرقین منخرین در هر بینی یکی جهت امراض بینی و گوش و دهان مفید است عرقین و دو جین در دو طرف
گردنست جهت حکه و جرب و برص و امراض حاره و نزلات نافع است آذرعان از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ
جهت درد دستها و سفله و ظفره و کام نزدیک کردن نافع است صافنات چهار عرق است از دو طرف وحشی دستها و پاها جهت تحلیل
موی که جرد گویند مع ضعف قوایم و زحمت بارگران و جراحت سم اخرمیان دو عرق است از دو طرف کتف کشیده تا زیر بانه جهة امراض شانه
پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخواستن و تشنج و بدی نشخوار فصد آن نافعست عرق ذنب رگیست در زیر دم جهة امراض رحم
و خصیه و جهة قلة شیر و بدی هضم فصد کنند عروق و حشیاة چهار رگست در باطن دستها و پاها مقابل صافنات جهة امراض قوایم و سینه
گیری و حرارة مفرط باید فصد کرد فصد عین دو رگست در زیر زبان جهة بدی نشخوار و سیلان کف از دهن و ورم گلو فصد کنند **اما** طریق معالجه
آنست که در امراض حاره باید علفهای سرد مثل قصیل و اسفاناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای گرم و بجای جو
حلوبه دانه و عدس و امثال آن پس دو صنف مخصوص هر علتی را استعمال نمایند امراض راس یکی آنستکه در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی
و بعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش هم رسد علاج گشودن عروق زیر زبانست و طلا نمودن ثفل تخم کتان که در روغن او فشرده باشند با صابون و زرد قطونا و هرگاه
منفجر گردد علاج قرحه باید نمود دیگر ناخنه که ترکی سلجو گویند علامتش تنگی نفس و برآمدن غضروف بینی و سر در پیش افکندن و عدم آنست علاج قطع با تره
و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط زاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال معطسات برآمدن دندانست باید که مانع لجام و باعث قلة اکل است
در پیش افکندن و علة نشخوار است علاج قلع دندان موضع برفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و مسنون نمودن بینی
و شونیز دیگر ضفدع و آن ظهور ورم و رگهای سبز در زیر زبان است علاج گشودن ضفدعین و تضمید آن که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن
دیگر با شیر بهم است علامتش بهم آمدن چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و افکندن سینه و بر خواستن موی اوست علاج آرد جو را با ربع وزن او نوره چینی
با دوغ ممزوج کرده بر برف یخ سرد کرده بخورانند و بان حقنه کنند هرگاه از زردی هوا باشد ثبت و حلبه یکده ۲ ل مکوب کرده تا سه روز بدهند امراض عین مثل
ظفره و امثال آن و بیاض و غیرها علاج همه بدستور معالجه انسان است مگر آنکه در بهایم ادویه قویه آنها را باید استعمال نمود و امراض ریه و ا... که از آنجمله سرفه
هرگاه بعد از اکل وارد شود از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج حاره از آنجمله تخم مرغ حنظل انداز ند یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ
نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن سبزه و اسفاناج و علف خبازی و خطمی و آب طبیخ حلبه مع خبازی بسیار نافع و خیر حب سعال زیاک دارد حب السلاطین
را تجربه نموده و بارده را حب عطاطی و حب سیه داده و در چشم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجربست را زیانه شونیز قشر سیر مقشر یکده ۲ ل
روغن دنبه تازه هفتاد ل و نیم گرم کرده بدهند هر روز بدستور تا سه روز یا بداد اگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در بینی چهار پا بریزند و گویند
اگر در سالی یکمرتبه این دوا را بدهند بهیچ مرض در آنسال مبتلا نگردد و باعث فربهی و نیز میشود و بدستور بدبو را با زیت و آب گرم بدهند از مجربات است
و این دوا نیز بغایت نافع است سیر مویز منقی یا نخواه زیره زرد او ند مدحرج یکده ۳ ل جوشانیده صاف نموده با ۲ ل عسل بدهند و در شدة سعال فصد اوداجین
نافع دانسته اند و داغ بر اثر سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس نفخ و بی آرامی و برآمدن شکم
علاج تخم کافشه که عبارة از قرطم است ۵ ل او را در آب بجوشانند جرم او را بخورانند و با آب او حقنه کنند و بگردانند تا اطلاق واقع شود و شیاف
شحم حنظل با صابون و مویز از مجربات است خصوصاً با قدری زهره گاو و خورانیدن یک لیله زهره خرس جهة درد شکم و درد جگر و سده آن مجربست
و بدستور شیاف از حلتیت و اشق و شحم حنظل کردن و خورانیدن آب گرم مع سرگین کبوتر و نیز جو و زیت و شراب بغایت مفید است دیگر احتباس بول است
علاج شراب و روغن گاو هر یک نودل بیکرم بدهند و حقیر این دوا را تجربه نموده شوره صاف را از ۵ ل تا ۱۰ ل در ماست حل کرده بدهند
در حال رفع علت میکند و باید بعد از آن دوا از جوهای کمرش بچپانند و چون دهنه در تنگ در چشم او بکشند با نخاصیه در حال ادرار میآورد مجربست
جو گیری و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جو گیری حادث شود در روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف سبز دهند و اگر هیچ قسم علف سبز بهم نرسد
کاه و جو را در آب قدری تر کرده بدهند و در آب سرد بسیار حرکت باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق و حشیات دست و فصد ازرعان

کنند و تخم مرغ را چند دانه را شکسته در گلوی او ریزند و بجای جو نخود و سبوس و حب البقر و امثال آن دهند و گندم در شیر پخته نافع است و سیر را در
روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوه تمام بمالند و پوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوایم یکی قصر ترکیب است و او وقتی عارض
میشود که عرق و تشنه و دفعه سرد شود و مانع حرکت بلکه دکردن گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضاست علاج سعوط بوره ارمنی و روغن گل سرخ
و بخور و نطول کردن مطبوخ در سینه ترک و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سرد کردن و ریح دم اید کرد جرد علتیست
که با سستی قوایم موی او مثل داء الثعلب بریزد علاج موضع را باستره چند جا بشکافند و پیاز عنصل مالیده بر روغن کوهان شتر و روغن حب العار و شونیز
و ثفل تخم کتان تضمید نمایند جمود علتیست که بسبب کثرت شرب و بعد از اکل عارض میشود و ممانعت در کام بر دوستن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج
قوایم است علاج فصد از زیر طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل جاشا و بابونه و برنجاسف
و افسنتین تعقد علتیست که بسبب حمل گران و حرکه بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آید که بهم میرسد علاج تلیینها
و محللات مثل موم و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خراج و بطری یکی از قوایم بجد برسد از امثال ان رحبش
مواد علیها است علاج تضمید موضع است بحنظل تازه و مقل و اشق و سیر و غدره لسان از مجربات است و بدستور میعه از زیت و خورانیدن ریوند چینی با دنبه
و شیر و نطول بابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن طباق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونه و شقاقها و شکافها علاج بریدن جلد
و داغ کردنست با استره با نشترها سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه بدانها الخ باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسب فرحه حفیه حافر که از
صنع بهم رسد علاج کشیدن میخ و چکانیدن روغن گل و روغن شونیز ضعفان و امثال آنست شقاق طریق علاج آنست که مکرر آب گرم شویند
بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده این دواها را گرم نموده در شکافها بچکانند علک البطم را در پیه بز در قدر مضاعف بگذارند
و سرنج ضماد نموده استعمال نمایند از مجربات حقیر است و بعضی الیدین مغز سر گوسفند و تخم مخلول زرده تخم مرغ و سفیده آن ...
نموده اند و داغهای خطی بالای سم بسیار نافع است امراض جلد از آنجمله جرب است علاج آنستکه نمک و زرنیخ را با الماس سفته در روغن گاو ... طلا کنند
و در آفتاب بنشیند سه روز تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دوا است گوگرد ... و بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط
کرده مواضع جرب را بعد از شستن بآب گرم و صابون ضماد نمایند شرانج و نقاطها علتیست که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید
اوست با صابون و سرکه و صدر و بدستور شرانج لیتاسر است خردل با ستنه هرگاه بسبب خارش ریختن موی جاهای دست گردد کبخر را سوزانید با آب مخلوط کرده دم
او را بشویند با کهنه همین عمل کنند برص که ببرکه الاگویند حقیر آنچه تجربه نموده ضمادیست که در باب الیه برص مذکور است باید موضع را با آب اشنان
بشست و شو نموده بعد ضماد کرد و چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند تکرار نمایند والا فلا گوکب علتیست که بجهة اکل زیاد مواد فاسده در
کتف جمع گردد و بروز کند علاج تضمید اوست بقنه و سرکین کبوتر با روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات
در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار ندارد امراض مفاصل علاج ضعف مخصوص ... چون دست یا مفصل گذشته بفشارند معلوم گردد
علاج فصد قوایم و تضمید بتحلیل است و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله و داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافع است و بعضی
رفت و تدهین بروغنهای حاره و نفط اورام آنچه در ران تا آخر ساق یا زانو باشد ریح الجال نامند علاج تضمید بعد از ادویه مجربست و
بدستور جاورس و سبوس گندم کماد نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه نمایند و علاج ورم ... که از کوفتگی بار و گلو باشد نمک را در
کماد جو شانیده مندر را با و تر کرده دو سه روز بگذارند و مثل ورم شکر را با جو و سرکه ضماد کنند و مندر را با و تر کرده بگذارند و شکر را بر روی آن گسترند
و اورام حاره را اولا برادع مثل گل ارمنی و طحلب و بزرقطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن بمحللات او را تازه
و بارده و مزمنه در ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند مثل مفردات مذکوره ... انجیر و سرکین گاو و زوفای تر و مرصافی و اشق و دقیق ...
آن جراحت علاج آن با ذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص بجراحت پشت است دواست سرکین خشک الاغ و گندم
خاکوهاست که بعد از شستن بآب هر روز تجدید کنند و امراض عامه از آنجمله اعیاست که ماندگی باشد علاج شکر و آرد جو را با ... ممزوج
کرده بدهند بعد از لحظه اندک بگردانند و یکبار دیگر از آن داده ساعتی حرکت نفرموده پس در آب نهر دستها و پاها و را با دم و مقعد و زبان
و دهان و بینی او بشویند پس خشک کرده بروغن گاو و نمک و شراب زانوها را تا سم تطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد شیره برنج
را جوشانده و به ده رطل روغن کنجد ... تازه حقنه نمایند و یکبار دیگر با آب سرد حقنه کنند تشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع علاج
داغ تهیگاه است که هر طرف را سه داغ مثلث بگذارند و یکی زیر ناف و سیبه علتیست با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و جهیدن
حرکات علاج تبرید بالشعیر و تعلیف بکدوی تازه و هندوانه و دوغ و آب و فصد عروق و چشیاه و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن و ریح

بسیار دادن و سعوط بکافور و آب کشنیز و حقنه با شیر تازه و آب دلمه کنند مغیر الالوان چون چهارپا را خواهند که تغیر رنگ حاصل شود
باید خاکستر بچه را با آب خمیر کرده بقوت تمام بمالند تا چرک زایل شود و بآب گرم بشویند پس موضع را با آب بمالند بقوت تمام تا بچه سیاه گردد
نیل بچه بمالند سیاه میشود و جهه سرخ کردن بقم را با آب مح القلی بجه حنا دماند و جهه کبودی نیل را اکثر از بقم کنند و جهه سفید کردن تدهین بروغن و رنگ
کنند و آن در میضاة موی مذکور شد حیلة الکحال اعسل بلا در مورث بیاض حیوانات است و کحال حزبق رافع آن و از اسرار است سعوط آب بود نه
در دماغ شتر رافع مستی اوست و از مجربات است **باب بیست و سیم** در قلع آثار از لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاهی دود چرب و دشنان و بکجرد
انار و دان را با سرکه و آب بجوشانند و آنچه گرم بوده موضع سیاهی را در آن بگذارند بحدیکه دست تاب گرمی او آورد پس بدست مالند و هرگاه اثری
باقی ماند بآب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثریکه بآب و صابون زایل نگردد باین عمل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند هر سیاهی
و الوان مختلف را با و بشویند بعد از آن بآب و صابون رفع آثار مینماید اثر مداد بشیر تازه و با نمک نیکو مخلوط کرده با آن بشویند و پس از آن بصابون و اشنان و دستفق
عمل است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار میدهد اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را بگوگرد دود کنند و سرکین کبوتر مالیده بشویند
رنگ دوده موضع را خمیر آرد برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع اوست قلع جمیع الوان از آب دل و آب قلی
شسته با بقیه نماید دود گوگرد دهند ایضا مجرب دانسته اند موضع را بسرکین مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده بصابون بشویند قلع رنگ
خون در حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونهاست مگر خون بکارت و این فرقی غریب است و بدستور چون
بجاستر آلوده بآب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرکین کبوتر را بجوشانند و بآب او بشویند از مجربات است قلع رنگ زعفران
خنده ریقند ساییده دود کنند رفع میکند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بر دارد و بگردانند جامه را آنچنان گرم بوده با او بشویند پس از آن
بصابون و بدستور شستن جامه بپوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر بقم لیمو را پاره کرده در ماست بفشارند و موضع را با آلوده بعد از سه
ساعت بدست مالیده بشویند بصابون و آب گرم قلع رنگ نیل ماست ترش را بجوشانند و موضع را در آن فرو برده بعد از دو ساعت بآب و صابون بشویند
قلع شکوفه ها و میوه ها اشنان و آهک و بوره را بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در آن بگذارند گرم
بگذارند پس با آب و صابون بشویند قلع رنگ آلو و آلبالو و برگ آلو و آلبالو را سوزانیده خاکستر او را با آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از یک روز
بآب و صابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد دود کنند زایل گردد قلع رنگ
انار اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و آن را طلا کنند و بعد از یک روز با آب و صابون بشویند و بدستور شستن آن بصمغ عربی و اشنان
همین اثر را دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند قلع رنگ خرمه خنده با آب انار دان و قرانفل بشویند و بدستور
بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است شستن جامهای رنگین که تغییر نیابد
قطف را در آب جوشانیده لباس را با آن بشویند جهه ثبات رنگ جامه خوب حنظل را کوفته بخیسانند و جامه را با آن تر کرده بعد از آن بر رنگی
کنند دیگر زایل نمیگردد قلع آثار روغنها آرد جو را با دوغ آمیخته با آن بشویند تا ازاله چربی شود چون لباس ابریشم سفید بروغن آلوده شود مرصافی را
بعد از تر کردن موضع با آن بپاشند و بسیار بدست مالیده بآب سرد و صابون بشویند هرگاه پوست چربی آلوده باشد نخاله گندم را بسیار
بر آن ریخته بدست بمالند و بفشارند و تصریح نموده اند که چون زهره گوسفند را بر طلا کرده بآب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع دهنها را از اقسام
البته زایل گردانند و هرگاه خواهند ناشسته زایل شود آهک و نمک را ساییده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از
مدتی بفشارند و در قلع روغن بزرک و زیتون و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشم را بان آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را
بآب آن تر کرده بگوگرد بخور کنند و در خواص الاشیا ازاله آن از جامه پشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد آرد خطمی را بشویند
پس با آب اشنان و صابون قلع آثار نفط سیاه و سفید اول بدوشاب بشویند پس با آب قلی گرم و جهه رفع بدبوی آن اول بسرکه بعد از آن
بآب گرم بشویند و آب طبیخ قلی مهره مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشویند
زایل گرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود قلع رنگ غالیه و طیوب سرکین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با آن بشویند
پس بصابون و ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست سیاه بدستوریست که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد قلع روغنها از اوراق
کاغذ و کتاب استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و با آن شب ... نبات نرم ساییده بر اوراق بپاشند شکی گران بر بالای آن از
صبح بگذارند پس اوراق را بیفشانند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل میکند اما قلع لوثنجات باید چربی انار در روغن
زیتون و اندک بوره ارمنی و شب یمانی ساییده بر لوثنجات مالند پس رفع آن نموده و همین عمل در بردن چرک جامه نیز بسیار موثر است و

و در این امور سفیداب جصاصین قویتر از گچ است اما قلع موم عسل را اگر گرم کرده بر موضع ریزند و بمانند تا موم و عسل هم بیامیزد پس عسل را
بر دسته موضع را باب گرم بشویند ایضا جامه را در شیر بخت جوشانیده گذارند پس بصابون و آب گرم رفع نمایند قلع قیر و زفت و امثال
و امثال آن آرد نخود در اما آب اسفنجه استعمال نمایند و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون در رفع اشیاء
مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دبق از مجربات است اقسام تسمن جامها لباس زربفت را چیزی بهتر از روغن گل و بورا و اکه هست و سمین را کل
و ابریشمی و صوف و سقرلاط و لندره و امثال آن چوبک و نمک و جامه ابریشمی را چنانکه بصابون پاک بکردد و اگر با پشم گوسفند نیز بشویند رفع
میشود و الوان مختلفه را سرگین کبوتر ازاله چرک میکند و جامه سفید بهر رنگی که آلوده گردد چون یکشب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون
و اشنه بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را نیز همین اثر است باب بیست وچهارم در دستور معالجات طیور که نزد ره عجم
عبارت از بیست پوشیده نماند که علمای این صناعت بسیار قلیل اند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و
سوماریس و ابن جانس است و اول کسیکه صید شاهین و باز کرده و شاهین را شکار آموخته قسطوس پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسری است
و شکار بحری و چرغ را نسبت به بهرام داده اند و طرق اصطیاد و بیان بنک و بد و بیان بعضی احوال طیور سباع که جوارح نامند اقسام مختلف
تحریر کرده اند و چون امور معالجات امراض مناسب بالحاق این مجموعه دانست بنا بر علیه اکتفا به بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسید ترجمه میشود
و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه ما بین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زور قیست و از جهة عدم عظم
و تری که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل وقوف مواد غلیظه و شمول در رکانه سر جمیع سر را صداع عارض میگردد و جهة این
سبب بخارات محتبس میشود و مهرهای گردن و پشت طیور را استرخاء بسیار باشد و این عبارت از برآمدن طرف بیرون مهرهاست و ردود همی
این حبس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و متفرق النباتیر طاری میگردد علاج کلیه صحة و مرض چون اگر صبح بعد
از خواب شب بال و پر خود را بمنقار سازد و بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی باشد و با طرف از ردی جستجوی چیزی کند
و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید فضله اش معتدل القوام و سفید بود و بسهولت دفع شود علامة صحت است و با این اوصاف اگر
در حین پرواز پر بسرعت و قوه زند و کثیر الحرکة باشد دلالت بر حرارة و هوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودة و رطوبة و اضداد
صفات مزبوره علامت عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بیجا دهد دلالة بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکة عضوی
و اگر بکرر چشم را بپوشد و رطوبة از او سیلان کند دلالة بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالة بر آکله کند
و اگر بال را تمام جمع نماید دلیل بر غلبه رطوبة غریبه و چون با وجود آن هر دم بپای نشیند و در حین رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل آنست
بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارة غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و درم فوق زانو است و کشیدن
سوی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل است و لیسیدن بال ریست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش منی بجدا افراط دلیل آکله و صدای
جوف دلیل ریاح غلیظه و میل لطعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن دلیل سکته و هوست امراض اسن و اله علتیست که سر را بسیار
حرکت میدهد گاه و منکوس کند گاه مرتفع دارد پس اگر نگوند اشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغییر در چشم بهمرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا
بمشارکة عضای اسفل علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره بآب گشنیز و سفیداب قطلیه نمایند و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند
و در بارده تنقیه بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند
مرطبه علتیست که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخن است کج و سست بحدیکه ضبط طعمه نتواند نمود علاج هرگاه زمستان باشد
در پیش آتش و الا در آفتاب بدارند و نطول بمطبوخ بابونه و تنقیه بآب نرگس و آب مورد کنند تطلیس علتیست از پیش دماغ که حرکه دشوار
کند علاج نطول آب شبت و روغن کنجد و تنقیه بشیره بکرم فرو کنند و بدستور آب عناب و بنفشه نیز مفید است امراض چشم عشا
شبکوریست و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات شب را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح
سبب بخار غلیظ است علاج منع لحومات و قصار بحبوب و تقطیر بگلاب و شک نمایند و علاج غشاوه و بیاض تقطیر زهرها و شکر و مروارید
کنند قتاع و نزول آب علتیست که در روز ابصار نکنند و علامتش وسیع شدن مردمکست در روز چه طیور را در صحة بصر سوای شب قوت
برودة مفرط هوا مردمک وسیع میگردد و علاج تقطیر زهرهاست با عسل علاج سیلان رطوبات تقطیر آب مورد کنند و ادهم آب مورد را
با توتیای مغسول تجویز کرده و علاج سطری پلک چشم و بهم آمدن او و بعد از کحالان لشکر طلا نمون بال ماریس طیور بغایت آزموده و بدستور
جهة طرفه و اکثر امراض چشم مفید است جدری دانه هاست نقطهای سرخ مدور است که بر پلک چشم ظاهر شود علاج موضع را با سیر مالند

بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلک با صلابت است بجوشش تقطیر گلاب و روغن بنفشه کنند و علاج حرب که خشونة
و سرخی پلک است تقطیر شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج لبکه غرب بی سیلان است تقطیر روغن گل سرخ و
شراب باید کرد دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود داشتن عارض شود بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر کنند امراض منقار و
مخلب منقار را بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تفسیر است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد
و علاج سعدیل تضمید این دو است نشاره شاخ بز و تربت را در روغن بید انجیر جوشانیده استعمال نمایند و سطری منقار و ناخن را که از صدمه
و اسباب خارجی بهمرسیده باشد تضمید بآب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب انضباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و منقرسه تطلیه نمایند
و التوا که کجی و پیچیدگیست تضمید بسرکه و شب کنند و تطبیق که بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منقار است مداوا به تضمید بروغن کنجد و
روغن تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه بزرده تخم مرغ خام گردد و تالیل را که بترکی زگیل گویند و آن در چنگال انگشتان حادث میشود
تا بن در داغ کرد بتطلیه نمایند که از مجربات است اشق مقل و افربیون مکلب کرده بکشانند و روز در سرکه کبر خیسانیده پس در دهان حل
کنند و گل خطمی و جو و تخم مرو و تخم کتان و بنفشه و بابونه هر یک یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کردن منقار بخون آوردن
موضع بن ناخنها بدبکرد و تضمید بداربیهی و امثال آن بد نمود و اورام حاره تازه را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران
با سرکه کنند و بارده و مزمنه را تطلیه بمرهم داخلیون و دبق و مویزج و عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و آلات
تنفس علاج خشونة دهان که مانع خوردن طعمه گردد بهدانه را با حلبه در گلاب خیسانیده و تنقیه بآن کنند و کنجشک طعمه دهند و باشیدن
کشنیز و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه بآب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن گردکان کنند
و ورم کنج دهان را تنقیه بآب گرم ممزوج بالعاب بزرقطونا و تضمید بانجیر مهرا با قدری سیر نمایند و چون منفجر گردد چرک را با برگ عناب
را مثل غبار سائیده بپاشند سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت هرگاه این علت از حرارت
مزاج یا هوا باشد تعب میل آب میکند و نبض سریع و کف پا گرم میباشد و آنچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض باو نمیباشد و علاج
آن تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تنقیه بشیر الاغ
و کثیرا و ماء الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بر روی اسفناج و برگ بید و برگ انجیر و کشنیز و امثال آن خوابانند و داغ طرفین منقار و
منافذ که بچوب مورد کنند نافع دانسته اند و هرگاه بارده باشد علامتش حرکة سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهانست علاج تنقیه
بشیر الاغ که قدری سرگین موش در آن حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب از مجربات است و حلتیت را بعضی تجویز کرده اند
خفقان را علامة تواتر نفس و صدای حنجره و حرکة منتهای عظم زورقیست که بادنی حرکتی این عوارض محسوس گردد تنقیه بگلاب
و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سبز خوابانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه بریان داده دهند
و کرمش او را علاج بدادن طبیخ انجیر زرد و خطمی و زردچوبه و عسل کنند و خناق و دشواری نفس این دو ابتدا نافع است پوست بیخ تخم مرغ
نرم سائیده با مویز چهار کرده بدهند و تنقیه بآب کشنیز تازه و انار نمایند و اگر حرارت غالب باشد بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ
کنند امراض حوصله که زهرک عبارت از اوست تخمه سبب آن کثرت اکل است و طعمه موقت و عدم هضم علامتش فتح کردن دستیها و سر بر گف
علاج علسلیدن و بر نشیمن فراز نگرفتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات علاج گرسنگی و پرواز بیشتر نمودن و طعمه از برنج و ذرت و حبوبات داده و در روز سیم
گنجشک طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی کرویا دارچینی فلفل یکجزو حرف ابیض ربع جزو با شکر حتی بقدر فلفل
ساخته استعمال نمایند و جهة رفع رطوبات غلیظه مویزج را از مجربات دانسته اند و قدر شربت از سه عدد تا پنج عدد است و سوای حسن و ادهم تنقیه
طبیخ مصطکی و فرنفل را ستوده اند و بر روی نعناع تازه خوابانند و بدلب که سرکه بر آن پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترند و تابع جا
رسیده که از شاهان و طیور و وحوش سه صنف که تخمه نمیشوند از انسان حکیم و آب و سافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شترمرغ
که بفارسی سنگ خوارک گویند ریاح علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعمه را از نخ و خطاف و خرگوش کنند و حبی که بد کوب
شد بسیار نافع است و طعمه ما را زیانه و کرفس و پیچ و بابونه و روغن تازه و فلفل رسند و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و بدستور تخم کشف با شکر
بغایت مسهل نافع اند و شیافه شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار نافع است و شیافه پیه خوک را مخصوص بزبیان کرده اند هرگاه حرارت ظاهر
باشد بجای نمک در مسهلات و شیافات و حشیشها هلیله زرد کنند و بچرغ و شاهین بحری جهة اسهال نمودن قدری لوبیا در را با شکر و روغن تازه
دادن بسیار نافع است چه اول یعنی دفع فضلات و ثانیا باطلاق دفع مواد میفرماید ددد علامت گرمی که در زهرک بهمرسد نگوس داشتن

سر و کشودن دهان و لاغر شدنست و علامت گرم روده بدبوئی فضله و تانیدن طیور است و قلت اکل است و علامت گرم مقعد ظهور خروج او
علاج آب برگ شفتالو با گوشت با آب چغندر و عسل بگرم دهند و بدستور فلفل و ربّ کابلی مقشر و کبیر نرگه و ترید شنید را بالسویه ساییده
با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوه و دفع شدن فضله بدشواری و قلة مقدار آن و
کثرت قرات است علاج حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن آن و روغن کردکان و روغن نارجیل خصوصا چون قندی که از کردکان جوشانیده
کرده باشند و شقاق مقعد و خروج او را حقنه بر روغن وسمه و کوهان شتر و روغن حب البلم کنند امراض جگر علامت شدید ورم آن اشکل
مفرط و احساس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه اش علاج تنقیه با آب طبیخ بیخ زرشک و طبیخ بیخ حلیق که بترکی مکور نکن نامند باید کرد
ذلک مغسول و ریوند صینی کلسرخ و بیخ کاسنی بالسویه جوشانیده آب او را بدهند و طعمه از زرده خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و کاهی از لحوم لطیفه
آب طبیخ عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را ستره بار دجود صندلین و مصطکی و سرکه تضمید نمایند و زالو دادن موضع مذکور
نافع است قولنج علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک کذاشتن و بی آرامی است علاج تنقیه با آب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب نسرین
و آب زنبق و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است و تنقیه بمیاه مزلوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و امثال
آن بغایت مفید است امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور ورم آن که مفصل و عدم ضبط طعمه بمخلب و عدم قیام است علاج هر گاه حراره
ملمس باشد موضع را زالو دهند و بگل ارمنی و گلاب و حضض و پوست درختی و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد کنند
تنقیه با آب عناب و روغن بنفشه کنند و هر گاه بی حراره باشد روغن کردکان و نارجیل و بیدانجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت گنجشک
با روغن بادام تلخ و شکر با قندست و حرمل را در سرکه جوشانیده لته بآن ترکرده بر موضع به بندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن
نمک بقدر یکدانگ عجیب الاثر است ورم کف که منحک نامند ربو ترین امراض و از مواد محترقه حاره میباشد علاج پوست خشخاش را کوبیده
در سرکه خیسانیده بحنه بوزن او بر قطونا کوفته و قدری روغن کلسرخ اضافه نموده بگرم ضماد نمایند و طلا کردن الخه در باسلیق مذکور شد
بغایت نافع است هر گاه منفجر گردد مرهم کافور معالجه کنند امراض پر و بال و موی از انجمله ضعیف برآمدن و پیچیدگیست پس اگر با وجود آن
لاغر گردد سبب قلت ماده غذائی خواهد بود در این صورت لحوم لطیفه باید داد تقویة هاضمه باد منیه که در امراض حوصله مذکور شد
باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بدستور برآمدن و ریختن و ریزه شدن و صلابت و پیدان از احتراق مواد
دهنی خواهد بود علاج آن مسهلات مذکوره کنند و بعضی صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از یکدانگ تا دو دانگ و روغن حب الغار و کردکان
و دفنون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پر سیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هر گاه موی بریده شده
بریزد و اصل آن باقی ماند بدهن بر روغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند و چون بکسر بال جدا کرده در روغن کردکان چلیمونده
بمالند عجیب الاثر است قراع ریختن موهای ریزه سر است علاج تنقیه بماء الشعیر و تطلیه با آب کدو و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر
پر سیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن جمیع موی سر است با وجود بیوسه و خارش علاج با آب خرزهره و آب چغندر و حلبه
بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند قمل بفارسی شپش گویند علامتش فرو رفتن چشم و پیوسته کشوده داشتن
بال و خاریدن بمنقار و مخلب و حرکت بسیار کردنست علاج بخور بطرطیر کنند و دارا بفارسی دار فلفل نامند و مستعمل صباغان و بدستور
بزرنیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ شحم حنظل و دیو اسپست و چوب کز و آب نعناع بشویند و مجربین قاطبه تصریح کرده اند
که آب نعناع بجهت اقسام امراض بال و پر مجربست و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانات است
و عنبر نیز مجرب باقسام معالجست اما طریق صید طیور چون گندم را بکف دهان شتر مست یا عرق او تر کنند از خوردن آن
طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل و دوشاب طبخ بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیور که بر آن نشینند
پای بست گردند قد فرغت بحمد الله من تسوید هذا الکتاب الشریف الموسوم تحفة المؤمنین فی شهر ذیحجه الحرام من شهور ۱۳۰۹

ختم کتاب

در بیان رنگهای کاغذ منقول است بنسبت آنکه کاغذهای جمیع بلاد را تجربه کرده اند آنچه پسندیده تر آمده کاغذ بغداد و دمشق و ... و سمرقند است
که خطوط را قابل است و کاغذ جاهای دیگر شکننده و نشو کننده و ناپایدار است و کاغذ را که اندک کونه دهند بهتر باشد بسبب آنکه بیاض
قوه باصره را ضعیف میکند و تا غایت همه خطوط و استادان بر کاغذهای ملون مبالغه افتاده و الوان متفرقه بسیار است بعضی مفرد
و مجرد چون زرد و سرخ و آل و کبود و زنگاری و خود رنگ و کاهی و آنچه مرکب است بعضی دیگر چون عودی و سبز و گلگون و فرنیه
و نارنجی پس طریق نمود از بیان و عیان میشود رنگ زرد قدری زعفران بغش را که تلخ و زرد رنگ بوده باشد و ریشه ریشه از یکدیگر جدا

بسایند و در شیشه کنند و هر یکمثقال زعفران را به پنج سیر آب پاک بیامیزد و سر شیشه محکم کند و در آفتاب نهد سه روز تا بغایت شیره آن بیرون
آید جرم آن چون بر کاغذ بماند آنگاه او را بر کوی نازک بپالاید و در قدحی چینی بگذارد تا صاف شود و بعد از آن در طبق پهن بزرگ
در ریزد و کاغذ را بر آن بپالاید و چندان توقف کند تا رنگ در مجموع اجزای کاغذ اثر کند و آنگاه پاره کرباس پاک بر طناب اندازد و کاغذ را بر
بالای کرباس طناب افکند و در سایه خشک کند رنگ سرخ آب بقم جوشیده کنند و آب گل بوستان افروز جوشیده و آب شاه توت
اما این رنگها را بقائی نیست زود متغیر شود و کاغذ را درشت و شکننده کند اما اگر رنگ لاک کند بغایت خوب و بی عیب است و هر پنج
سیر رنگ لاک را در دیگ سنگی با یکمن آب و نیم طبخ دهند تا به یک سیر آید و صاف کنند و کاغذ را رنگ کنند و بهمان منوال خشک کنند رنگ
آل قدری گل معصفر را بر لته پاکی بپیچد و افکنده و اندک اندک آب بروی میریزد تا هر چه زرد آبی که دارد از آنجا بچکد بعد از آن هر یکمن گل معصفر را
دو سیر اشخار سوده بروی پاشد و یکساعت در وی بمالد بعد از آن بیرون آرد بهمان قانون خشک سازد و احتیاط تمام رنگ باید کرد این مشکلتر
از الوان است رنگ الوان رنگ کبود به نیل سرایی حل کرده کنند و آب گلهای کبود اما این نیز پسندیده نیست بهتر از همه آنکه در فصل بهار
و تابستان تخم علف آفتاب گردش را بگیرند و در کوی پاک بفشارند بپالاید و در سایه خشک کند و باز بپالاید در سایه خشک کند تا بسیار
بعد از آن قدری از آن کبودک در آب سرد بیفشارد و صاف سازد و کاغذ رنگ کند اما این نیز پایدار نباشد و از رنگ اصلی بگردد و بنفش شود
رنگ زنگاری زنگار که از ورق مس و سرکه کهنه حاصل شده باشد در کاسه چینی با سرکه صلایه کند تا هیچ جرم در وی نماند پس هر یکسیر زنگار در آب
پاک بیامیزد و یکشبانه روز بنهد و سر پوشد تا گرد و خاک بوی نرسد بعد از آن صاف از آن بگیرد و کاغذ رنگ کند رنگ خود رنگ قدری برگ
حنای پاک بغبار و خاک را نا کوفته در آب گرم کند یکروز و یکشب بگذارد بعد از آن بپالاید و صاف کند و کاغذ رنگ کند هر یکسیر حنا را ده
آب باید و اگر آب زیاده کند تنک شود اگر کاتبان این رنگ اختیار کرده اند رنگ کاهی قدری از آن زرد آبی که از گل معصفر گرفته اند صاف
سازد و کاغذ بدان رنگ کند و در آفتاب خشک گرداند اما آنچه مرکب است هر دو رنگ را بهم بیامیزد رنگی دیگر حاصل شود رنگ
عودی قدری رنگ لاک و کبودک را باهم ضم سازند و کاغذ را رنگ کنند آمیزش الوان تعلق باراده کاتب دارد از هر کدام زیاده
تغییر در لون ظاهر شود تا هر کس هر چه اختیار کند رنگ سبز قدری کبودک و اندک زرد آبی بهم ضم کند و کاغذ را بدان رنگ کنند
و خشک سازد و باز رنگ کند رنگ گلگون قدری رنگ لاک و زعفران با یکدیگر بیامیزد و یکروز بگذارد تا صاف شود و کاغذ رنگ کند
اگر زعفران زیاده شود بهتر آید رنگ فرنیه قدری آب بارزد و کبودک باهم بیامیزد و بگذارد تا صاف شود کاغذ بدان رنگ کند رنگ حنائی
قدری زعفران و شاه آب گل معصفر باهم بیامیزد و کاغذ را یکروز در وی بگذارد و بعد از آن در سایه خشک کند اگر اول کند پس زعفران ابرا
ریزد بهتر باشد چند کرغ کونه اختراع کرده اند که خط بر وی بغایت خوب مینماید قدری حنا و زعفران و کبودک باهم بیامیزد و کاغذ رنگ
کند آنکه سیاهی و زعفران و آب غوره مخلوط و کاغذ بدان کونه دهد دیگر تخم خطمی را یکشبانه روز در آب کند و بپالاید و کاغذ را بدان کونه
دهد و این بغایت مختار است و پسندیده و کاغذ را نرم کند و خط بر وی خوب آید و قدری نشاسته را با آن رنگ بزند و بپالاید و کاغذ
بدان برآرد و خشک کند و دو کاغذ را بر هم میتوان چسپانید چنانکه هر دو یک شوند مهره زنند و بنویسد که خط بر وی زیبا آید و
با کاغذ سلطانی برابری کند و دیگر قدری ابریشم های سفید را یکشبانه روز در آب پاک کند و بعد از آن در آتش نرم گرم کند
تا در حال گرم شود و حل سازد و بپالاید و کاغذ را بدان برآرد و احتیاط خشک کند و مهره زند و بنویسد و بجهت جز دیگر کاغذ تنگ را قوی تواند
ساخت تا بر رنگ که بر وی باشد قلم کاتب را مانع و رادع سرعت و حرکت شود بجهت اصلاح آورد لعاب اسبغول را با رنگ صاف سازد و کاغذ را
یکساعت در وی بگذارد و بعد از آن خشک کند دیگر آب خربزه شیرین و آب تخم خیارین و شیره انگور رسیده و حلیم برنج بر روغن
و آب صمغ عربی که بدینها مانند مقوی کاغذ است و همچو آیینه سازد پس هر کدام اختیار کند مجربست هیچ رنگی از خطای نیست

از گفته مولانا ... علی

حاجت آنکه از بالا بنست زعفران و حنا قطره چند از مداد است پیش از این میپسند خط بر روی خوب و هم طلا خوبست زینت خط خوب و هر خوب
هر خط نمیک باید تا از او دیده است باید چشم را رنگ سبز و سرخ و سفید خیره سازد چو دیدن خورشید رنگهای
که تیره رو باشد خط رنگین برو نکو باشد

تمام شد مقابله این کتاب مستطاب بعون الله الملک
الوهاب فی شهر محرم الحرام من شهور
سنه یکهزار و سیصد و
دوازده هجری شمسی

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

بسم الله الرحمن الرحیم
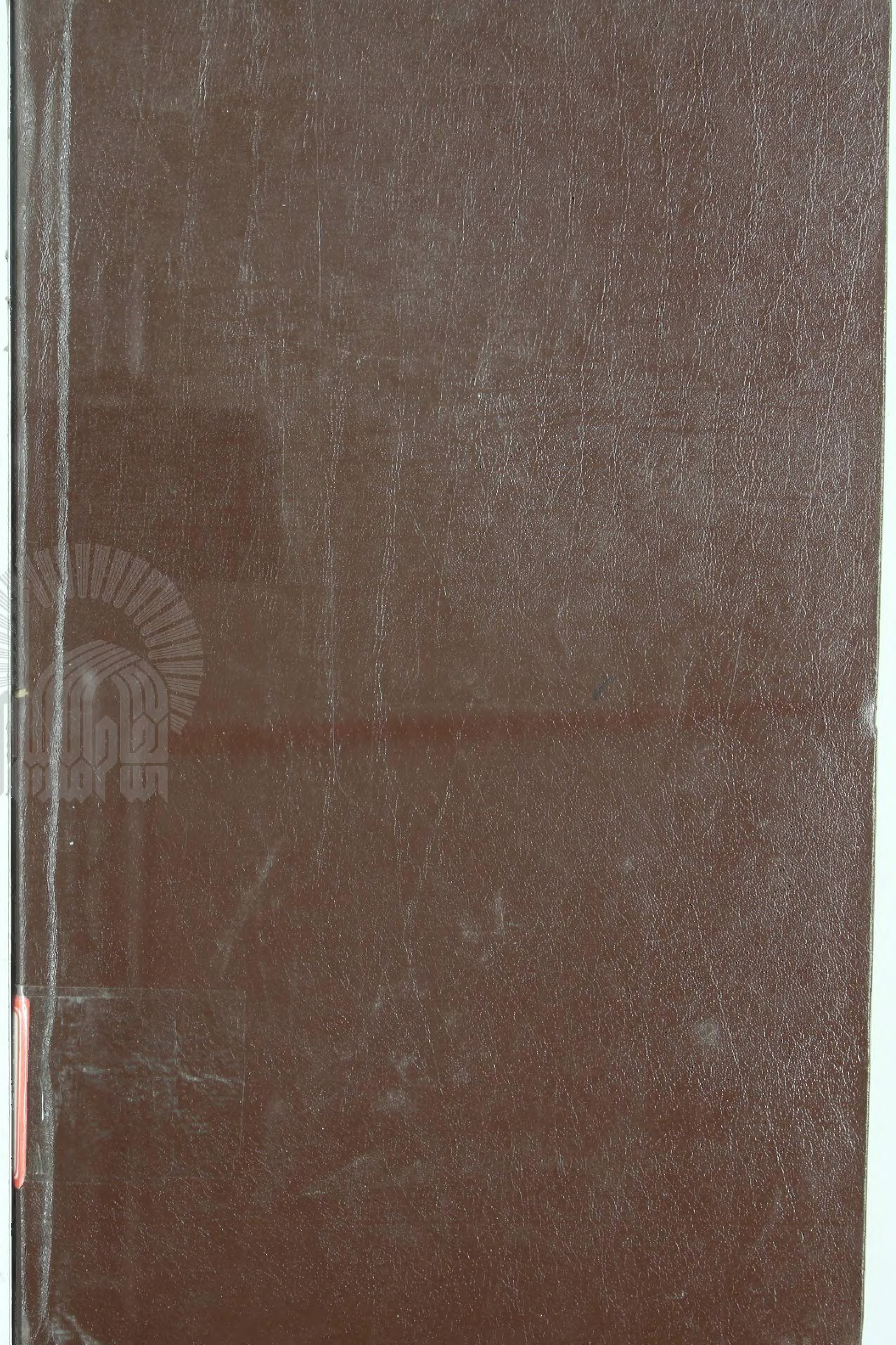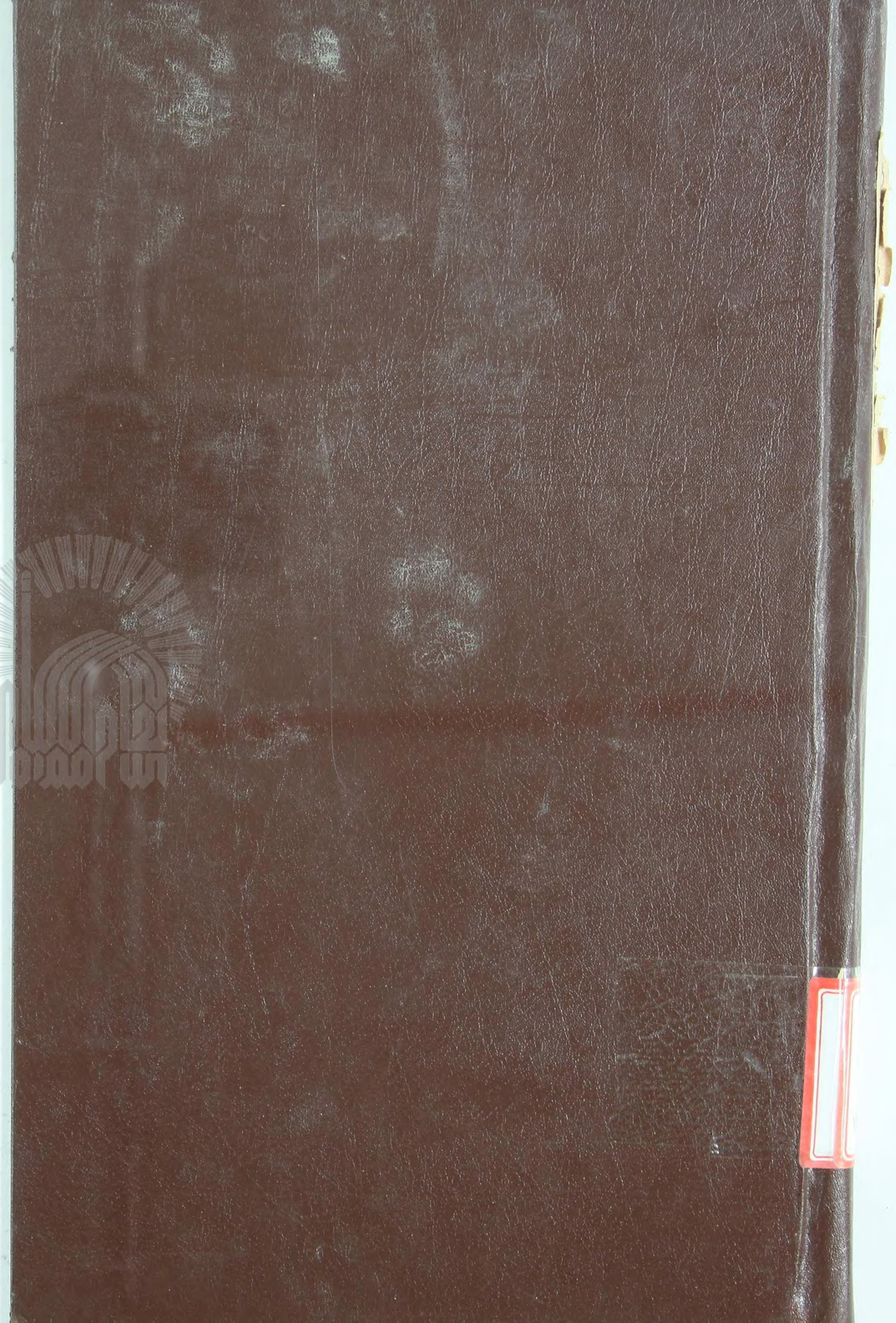
الحمد لله علی جمیع نعمه وافضاله والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله وبعد در سال
فرخنده فال یکهزار و سیصد و دوازده ۱۳۱۲ هجری قمری مطابق سنه یونت ئیل خیریت دلیل بسعی
واهتمام عالیجنابان سعادت مآبان زبدة التجار وسلالة الاخیار سیدین السندین
سلالهٔ دودمان سیادت کونین آقا میرزا محمد علی شیرازی المولد طهرانی المورد
وکهف الحاج میر محمد صادق الخوانساری وجناب فخامت نصاب زبدة الاماثل
والاقران حاجی شیخ رضا ساکن دار الخلافه طهران حفت بالامن والامان این
کتاب مستطاب بحلیهٔ طبع متحلی گردید الحق گنزیست مکنون و دریست مخزون بل آیتیست
نامی مجموعه ایست گرامی پذیرفتهٔ عارف و عامی بلکه کتب مدونه در این باب مقتبس و مستعار
از این فصول و ابوابست چنانکه مشهود متتبعین اصحابست مسئول از خداوندان کمال آنکه
چون از مسامحهٔ ارباب صنعت طبع بقصوری از محاسن صوری آن برخورند یا معایب
واغلاطی مستحضر و مستبصر گردند بقلم عفو و اغماض در اصلاح آن کوشند و چشم از تعییر
تشویر متصدیان پوشند و منطوقهٔ الانسان ملازم السهو والنسیان را گوش هوش شنوند
و بانی و ساعی و والدین ایشان را در مطالعه و مذاکرهٔ آن بدعای خیر یاد و شاد فرمایند و این
قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه را نیز منظور نظر دارند و انا العبد الجانی اسد الله الکاشانی
والله المستعان فی المقاصد والمبانی والسلام علی من اتبع الهدی